



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عزیزان  
علیهم الصلوات  
والتسلیمات

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# گنگوول گمستانی

﴿ دفتر اول ﴾

محمد امینی گنگوول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# کشکول گلستانی

نویسنده:

محمد امینی گلستانی

ناشر چاپی:

مؤلف

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۱	کشکول گلستانی جلد ۱
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۵	فهرست موضوعات
۲۲	مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب
۲۲	اشاره
۲۴	تالیفات چاپ شده از مؤلف
۲۴	خواب سیده سکینه خانم طباطبائی
۲۷	کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف
۳۰	پیشگفتار
۳۱	بخش خاندان رسالت
۳۱	باب بطلان عبادت بدون قبول ولایه امامان
۳۴	اظهارات سطحی کاهن، در باره قائم عجل الله فرجه الشریف !
۳۷	یزدگرد سوم و امام قائم
۴۱	اسامی مقدس مهدی موعود در کتب مذهبی پیشینیان
۵۸	امام قائم عجل الله فرجه الشریف در باور ستیان
۷۰	اعتقاد به منجی در ادیان و مذاهب مختلف
۸۳	محل شهادت
۸۳	محل دفن
۸۵	پایان دنیا با مرگ آخرین امام
۸۵	پژوهشی درباره توفیق شریف امام زمان (علیه السلام) به اسحاق بن محمد شقیر
۱۱۲	یکی از توقیعات با اهمیت! !
۱۱۳	سرانجام شهربانو همسر امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا چه شد؟

- پیشگوئی هائی در باره دشت کربلای . ۱۱۶
- اشاره ۱۱۶
- ۱- اینجا محل شهادت عاشقان است . ۱۱۸
- ۲- آه آه، خاندان ابوسفیان از من چه می‌خواهند ۱۱۸
- ۳- از تو گروهی محشور و بی حساب داخل بهشت شوند. ۱۲۲
- ۴- به خدا قسم آنها اینجا فرود می‌آیند ۱۲۳
- ۵- در خانه تو بز بچه ای است که فرزند پیامبر را میکشد ۱۲۴
- ۶- توصیه حضرت امیر به حضرت ابوالفضل علیهما السلام ۱۲۶
- ۷- گریه هر مؤمن و فضیلت گریه بر سیدالشهداء ۱۲۶
- ۸- ثقل (وزنه) آل محمد اینجا فرود می‌آید . ۱۲۷
- ۹- قبر سیدالشهداء زیارتگاه خواهد بود ۱۲۷
- ۱۰- وقتی چنین شد مبدا جفا کنید ۱۲۸
- ۱۱- تو را میکشند و آسمان و زمین بر تو می‌گیرند ۱۲۸
- ۱۲- پسر پیامبر را میکشند و تمام موجودات و اشیاء، بر او خواهند گریست ۱۲۸
- ۱۳- این شخص کشته میشود و کسی او را یاری نمیکند ۱۲۹
- ۱۴- حسین الگوی بشریت در همه تاریخ ۱۳۰
- ۱۵- پیشگوئی حضرت امیر در مورد مختار ۱۳۰
- ۱۶- فرزندم حسین کشته میشود ولی تو یاری نمیکنی ۱۳۱
- ۱۷- پیروزی سیدالشهداء در صفین و گریه حضرت امیر ۱۳۲
- ۱۸- امام زمان لحظات آخر زندگی سیدالشهداء را شرح میدهد ۱۳۲
- ۱۹- تو گوئی همی بینم اولاد خویش ۱۳۳
- ۲۰- حج را ناتمام گذارده او را میکشند ۱۳۳
- ۲۱- فرزند پیامبر نزد شما آید و او را خواهید کشت ۱۳۴
- ۲۲- عبدالله بن یحیی از پدرش روایت می‌کند، ۱۳۴
- بمب گذاری روز عاشورا ۱۳۶
- مفاسدی که در آستانه انقلاب مهدی علیه السلام فراگیر جامعه ۱۴۵

- ۱۸۱ ----- ماجرای عنایت امام رضا(علیه السلام) به یک کانادایی
- ۲۱۱ ----- اعجازها
- ۲۴۱ ----- شفا یافتگان از متوسلین به امام رضا علیه السلام
- ۲۴۵ ----- اعجاز عشق
- ۲۶۹ ----- متن بیانات حضرت آیت الله مظاهری
- ۲۶۹ ----- شرحی کوتاه بر معانی «آم ابیها»
- ۲۷۲ ----- شخصیت پیامبر «مرهون حضرت زهرا»
- ۲۸۱ ----- قضیه تسبیحات حضرت زهرا «سلام الله علیها»
- ۲۸۴ ----- معنای حجیت حضرت زهرا «سلام الله علیها»
- ۲۸۸ ----- فاطمه(س) از نگاه امام حسن عسکری(علیه السلام)
- ۲۹۶ ----- عنایت امام کاظم علیه السلام به شیطیه نیشابوری
- ۳۰۴ ----- امام حسن عسکری علیه السلام در گرگان
- ۳۱۰ ----- در باره امام یازدهم حسن عسکری علیه السلام
- ۳۱۵ ----- خلاصه حالات یازدهمین معصوم ، نهمین اختر امامت
- ۳۲۱ ----- ظهور نهمین نور ولایت
- ۳۴۰ ----- خبر از شهادت پدر در مدینه
- ۳۵۱ ----- با پنجاه قدم ، شام تا کعبه را پیمود
- ۴۰۱ ----- چهل حدیث گهربار منتخب از آن حضرت
- ۴۱۸ ----- توطئه دشمن دوست نما و جعل نامه
- ۴۳۸ ----- در یک شب اماکن متبرکه از شام تا مکه
- ۴۴۲ ----- دستور درمان آرامش زلزله
- ۴۷۴ ----- نگاهی به زندگی حضرت سکینه(س)
- ۴۸۱ ----- حضرت رباب مادر بزرگوار حضرت علی اصغر
- ۵۰۹ ----- ! حضرت رقیه و زندگینامه ایشان
- ۵۱۲ ----- نام گذاری حضرت رقیه (علیها السلام)
- ۵۴۴ ----- پاسخ به شبهه وجود حضرت رقیه(س)

- بخشی از صحبت های حضرت رقیه(س) با سر پدر ..... ۵۴۶
- زندگینامه حضرت زینب (علیه السلام) و همسرش عبدالله جعفر طیار و ..... ۵۵۰
- کنیه و القاب حضرت زینب ..... ۵۵۶
- ویژگی ها ..... ۵۶۰
- فرزندان حضرت زینب (س) ..... ۵۸۴
- مروری بر زندگانی حضرت زینب : ..... ۵۸۶
- علت وفات حضرت زینب: ..... ۵۹۱
- در مورد محل دفن حضرت زینب(س) سه قول هست: ..... ۵۹۵
- زینب مدفون در مصر کیست ؟ ..... ۶۰۷
- نگاهی به زندگینامه حضرت زینب (س) ..... ۶۲۱
- وفات و مرقد حضرت ..... ۶۲۳
- همسر زینب ..... ۶۳۳
- بحث مفصل در باره ام کلثوم و عدم صحت ازدواجش با عمر ..... ۶۴۴
- اشاره ..... ۶۴۴
- محور اول: دختری به نام ام کلثوم وجود نداشته است: ..... ۶۵۶
- اشاره ..... ۶۵۶
- زینب را طلاق داد و با ام کلثوم ازدواج کرد!!! ..... ۶۶۶
- محور دوم: ام کلثوم دختر ابوبکر، یا ام کلثوم دختر امیر مؤمنان ..... ۷۱۳
- اشاره ..... ۷۱۳
- مرگ بر اثر خوردن سم: ..... ۷۸۶
- محور سوم: تعارض های موجود در نقل قضیه: ..... ۸۲۶
- محور چهارم: اهانت به ناموس رسول خدا ..... ۹۲۲
- محور پنجم: بررسی و تحلیل بهانه عمر برای ازدواج: ..... ۹۵۴
- محور ششم: مخالفت با سنت رسول خدا: ..... ۹۶۰
- اشاره ..... ۹۶۰
- نتیجه: ..... ۹۸۰



- محور هفتم: عمر با ام کلثوم «کفو» نبود: ..... ۹۸۲
- محور هشتم: ازدواج با تهدید و زورگویی: ..... ۱۰۲۶
- محور نهم: بررسی روایات اهل تسنن: ..... ۱۰۵۳
- جعفر بن علی (کذاب) ..... ۱۰۸۱
- اشاره ..... ۱۰۸۱
- در باره جعفر کذاب ..... ۱۱۳۲
- یک شبهه : ..... ۱۱۴۳
- سرانجام جعفر کذاب : ..... ۱۱۴۵
- جعفر عموی امام زمان (عج) ..... ۱۱۵۱
- جعفر بن ابیطالب (علیه السلام) ..... ۱۱۵۶
- اشاره ..... ۱۱۵۶
- فضائل و مناقب جعفر بن ابیطالب: ..... ۱۱۶۰
- شهادت جعفر بن ابیطالب (علیه السلام) ..... ۱۱۶۲
- فضیلت نماز جعفر طیار ..... ۱۱۶۸
- کیفیت خواندن نماز جعفر و برخی از احکام آن ..... ۱۱۸۲
- (نماز جناب جعفر طیار) آیابه دنبال کیمیاویانقشه گنج نیستید؟ ..... ۱۱۹۰
- فضیلت نماز جعفر طیار ..... ۱۲۴۲
- آیا ازدواج دو دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) با عثمان صحت دارد ؟ ..... ۱۲۴۶
- اشاره ..... ۱۲۴۶
- اما دلایلی که در این باره آورده شده است : ..... ۱۲۴۷
- بشار مکاری ..... ۱۲۶۷
- ۱- مناظره امام باقر علیه السلام با نافع بن ازرق ..... ۱۲۷۲
- ۲- مناظره امام باقر علیه السلام با حروری ..... ۱۲۷۵
- ۳- مناظره امام باقر علیه السلام با قتاده ..... ۱۲۸۰
- ۴- مناظره امام باقر علیه السلام با طاووس یمانی ..... ۱۲۸۲
- ۵- مناظره امام باقر علیه السلام با عبدالله معمر لیثی ..... ۱۲۸۵

- ۶- مناظره امام باقر علیه السلام با حسن بصری ----- ۱۲۸۶
- ۷- مناظره امام باقر علیه السلام با سالم ----- ۱۲۸۷
- ۸- مناظره امام باقر در حضور امام سجاد علیهما السلام ----- ۱۲۸۹
- ۹- حوادث شام ----- ۱۲۹۲
- علم غیب ائمه علیهم السلام ----- ۱۲۹۵
- اطلاع همه مردم از شهادت علی علیه السلام در شب شهادت ----- ۱۲۹۶
- مناظره با مسیحیان: ----- ۱۲۹۷
- نفرین امام در حق مردم مدین ----- ۱۳۰۰
- منابع کتاب بیواسطه و با واسطه ----- ۱۳۰۱
- درباره مرکز ----- ۱۳۰۹

مشخصات کتاب

سرشناسه: امینی گلستانی ، محمد، 1317 -

عنوان و نام پدیدآور: کشکول گلستانی / محمد امینی گلستانی.

مشخصات نشر: قم: انتشارات محمد امینی گلستانی

مشخصات ظاهری: 7 ج.

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: امینی گلستانی ، محمد، 1317 - -- وعظ

موضوع: اسلام -- مطالب گونه گون

موضوع: تاریخ

ص: 1

اشاره







## فهرست موضوعات

محمد امینی گلستانی 1

مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب 9

تالیفات چاپ شده از مؤلف. 11

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی 11

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف 14

پیشگفتار 17

بسم الله الرحمن الرحيم 18

بخش خاندان رسالت 18

باب بطلان عبادت بدون قبول ولایه 18

امامان 18

اظهارات سطیح کاهن، در باره قائم عجل 21

الله فرجه الشریف! 21

یزدگرد سوّم و امام قائم 24

اسامی مقدّس مهدی موعود در کتب 27

مذهبی پیشینیان 27

امام قائم عجل الله فرجه الشریف در باور 39

سنّیان 39

اعتقاد به منجی در ادیان و مذاهب 47

مختلف 47

محلّ شهادت 57

پایان دنیا با مرگ آخرین امام 58

پژوهشی درباره توقیع شریف امام زمان (علیه السلام) 59

به اسحاق بن محمد شقیر 59

یکی از توقیعات با اهمیت،!! 77

سرانجام شهربانو همسر امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا چه شد؟ 78

پیشگوئی هائی در باره دشت کربلاى . 80

1- اینجا محل شهادت عاشقان است . 81

آثار آهوان و داستان عبور عیسی از کربلا 83

11- تورا میکشند و آسمان و زمین بر تو میگریند 89

15- پیشگوئی حضرت امیر در مورد مختار 91

21- فرزند پیامبر نزد شما آید و او را خواهید کشت 95

بمب گذاری روز عاشورا 96

مفاسدی که در آستانه انقلاب مهدی علیه السلام فراگیر جامعه 103

می شود : 103

ماجرای عنایت امام رضا (علیه السلام) به یک کانادایی 122

اعجازها 136

شفا یافتگان از متوسلین به امام رضا علیه السلام 151



متن بیانات حضرت آیت الله مظاهری 165

شرحی کوتاه بر معانی «امّ ابیها» 165

شخصیت پیامبر «مرهون حضرت زهرا» 167

سلام الله علیها 167

قضیه تسییحات حضرت زهرا «سلام الله علیها» 172

معنای حجّیت حضرت زهرا «سلام الله علیها» 173

11 فاطمه (س) از نگاه امام حسن عسکری (علیه السلام) 175

عنایت امام کاظم علیه السلام به شیطیه نیشابوری 179

امام حسن عسکری علیه السلام در گرگان 183

در باره امام یازدهم حسن عسکری علیه السلام 186

خلاصه حالات یازدهمین معصوم، نهمین اختر امامت 189

ظهور نهمین نور ولایت 192

خبر از شهادت پدر در مدینه 202

با پنجاه قدم، شام تا کعبه را پیمود 207

چهل حدیث گهربار منتخب از آن حضرت 233

توطئه دشمن دوست نما و جعل نامه 241

در یک شب اماکن متبرکه از شام تا مکه 251

دستور درمان آرامش زلزله 253

نگاهی به زندگی حضرت سکینه (س) 269

حضرت رباب مادر بزرگوار حضرت علی اصغر 273

! حضرت رقيه و زندگينامه ايشان 288

نام گذاري حضرت رقيه (عليها السلام) 289

پاسخ به شبهه وجود حضرت رقيه (س) 305

بخشي از صحبت هاي حضرت رقيه (س) با سر پدر 306

زندگينامه حضرت زينب (عليه السلام) و همسرش عبدالله جعفر طيار و 308

كنيه و القاب حضرت زينب 311

ويژگي ها 313

فرزندان حضرت زينب (س) 325

مروري بر زندگاني حضرت زينب : 327

علت وفات حضرت زينب: 330

در مورد محل دفن حضرت زينب (س) سه قول هست: 331

زينب مدفون در مصر كيست ؟ 337

نگاهي به زندگينامه حضرت زينب (س) 344

وفات و مرقد حضرت 345

همسر زينب 351

بحث مفصل در باره ام كلثوم و عدم صحت ازدواجش با عمر 356

محور اول: دختری به نام ام كلثوم وجود

ص: 6

نداشته است: 363

زینب را طلاق داد و با ام کلثوم ازدواج کرد!!! 372

8. در شام چه کسی دفن شده است: 385

محور دوم: ام کلثوم دختر ابوبکر، یا ام کلثوم 397

دختر امیر مؤمنان علیه السلام؟ 397

مرگ بر اثر خوردن سم: 433

محور سوم: تعارض های موجود در نقل قضیه: 453

محور چهارم: اهانت به ناموس رسول خدا 501

محور پنجم: بررسی و تحلیل بهانه عمر برای ازدواج: 517

محور ششم: مخالفت با سنت رسول خدا: 520

نتیجه: 530

محور هفتم: عمر با ام کلثوم «کفو» نبود: 531

محور هشتم: ازدواج با تهدید و زورگویی: 553

محور نهم: بررسی روایات اهل تسنن: 567

جعفر بن علی (کذاب) 581

در باره جعفر کذاب. 606

یک شبهه: 612

سرانجام جعفر کذاب: 614

جعفر عمومی امام زمان (عج) 617

جعفر بن ابیطالب (علیه السلام) 620

فضائل و مناقب جعفر بن ابیطالب: 622

شهادت جعفر بن ابیطالب (علیه السلام) 623

فضیلت نماز جعفر طیار 627

کیفیت خواندن نماز جعفر و برخی از احکام آن 633

نماز جناب جعفر طیار (آیابه دنبال کیمیا و یا نقشه گنج نیستید؟ 637

8- اذکار آخرین سجده ع ی هر رکعت از نماز جعفر طیار 643

10- ادعیه ع ی پس از نماز جعفر طیار 644

فضیلت نماز جعفر طیار 663 885

آیا ازدواج دو دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) با عثمان صحت دارد؟ 665

اما دلایلی که در این باره آورده شده است :

666

بشار مکاری 681

1- مناظره امام باقر علیه السلام با نافع بن ازرق 685

2- مناظره امام باقر علیه السلام با حروری 688

3- مناظره امام باقر علیه السلام با قتاده 693

4- مناظره امام باقر علیه السلام با طاووس یمانی 695

ص: 7

5- مناظره امام باقر علیه السلام با عبدالله معمر لیشی 698

6- مناظره امام باقر علیه السلام با حسن بصری 699

7- مناظره امام باقر علیه السلام با سالم 701

8- مناظره امام باقر در حضور امام سجاد علیهما السلام 702

9- حوادث شام 705

علم غیب ائمه علیهم السلام 708

اطلاع همه مردم از شهادت علی علیه السلام در شب شهادت 709

مناظره با مسیحیان: 710

نفرین امام در حق مردم مدین 713

منابع کتاب بیواسطه و با واسطه 714

ص: 8

نام: محمد نام خانوادگی: امینی گلستانی ش ش 15 فرزند: حاج سردار مرحوم کشور:

ایران، استان: اردبیل.

تخصّص: فلسفه و فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ. تألیفات (42 جلد). تحصیلات (خارج فقه و اصول و فلسفه). استادان معروف (21 نفر).

در سال 1329 شمسی از زادگاهش قریه گلستان در 30 کیلومتری اردبیل به مدرسه علمیه ملا ابراهیم اردبیل وارد و پس از گذراندن دوره مقدماتی صرف و نحو و منطق از استاد سید مسلم خلخالی و شیخ سعید اصغری و غیرهما.

در سال 1331 به حوزه علمیه قم وارد شده و نزد اساتید آنجا (آقایان شیخ عبدالکریم ملانی و سید جواد خطیبی و میرزا احمد پایانی و مسلم ملکوتی و میرزا محسن دوزدوانی و غیرهم) استفاده نموده است، و در نیمه دوم سال 1334 به نجف اشرف وارد شده و از اساتید آنجا (آیات عظام سید ابوالقاسم خویی و سید محسن حکیم و شیخ مجتبی لنگرانی و عارف بزرگ شیخ محمدعلی سرابی و آقای تسوجی و سید اسدالله مدنی آذرشهری و غیرهم دروس فقه و اصول و فلسفه و تفسیر و غیره)، استفاده نموده است. و در تاریخ 1340 از نجف اشرف مراجعت نموده و در شهر توریستی سرعین اردبیل با صبیبه آیت الله حاج شیخ علی عرفانی از شاگردان علامه محمدحسین نائینی و هم دوره آیات عظام سید ابوالقاسم خوئی و سید محسن حکیم ازدواج کرده و به مدت یازده سال در آن شهر که آن وقت یک روستای کوچک بیش نبود اقامت نموده است. در طول این مدت مشغول کارهای تبلیغی و علمی و فرهنگی شده و بناهای مفید و مجلل از خود به یادگار گذاشته.

مانند.

1- مسجد مجلل و بزرگ حضرت بقیه الله الأعظم امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به مساحت 800 متر به اضافه کتابخانه و شبستان زنانه و سایر متعلقات و فضای باز مسجد 1400 متر.

ص: 9

2- احداث چشمه های آب شرب چندین روستای اطراف سرعین.

4- تأسیس صندوق های خیریه بنام حضرت باب الحوائج ابوالفضل (علیه السلام) که اول از 17 صندوق شروع و فعلاً بیشتر مناطق استان اردبیل را فراگرفته است.

در سال 1351 شمسی از سرعین به اردبیل مهاجرت نموده و مقیم گشته و در خلال مدت 14 سال اقامت در اردبیل به کارهای روحانیت و تبلیغاتی اسلامی و 11 سال سرپرستی حجاج بیت الله الحرام را ادامه داده است.

در سال 1357 شمسی از اردبیل به تهران مهاجرت کرده و در بحبوحه انقلاب اسلامی در نازی آباد ساکن شده و پس از پیروزی انقلاب .

در سال 1359 به اردبیل برگشته مشغول کارهای روحانیت خود شده و به تدریس و تفسیر قرآن مجید اشتغال داشته است. تا اینکه در سال 1365 دوباره به تهران برگشته و در خانه خیابان دانشگاه جنگ ساکن گشته و مشغول تبلیغ و تفسیر و کارهای مربوط به روحانیت شده است. تا این که در سال 1375 از تهران به قم هجرت نموده و در خانه پشت صدا و سیما ساکن شدند.

در سال 1375 شمسی در اردبیل زلزله ویرانگر به وقوع پیوست که در اثر آن تعداد یک صد و یازده روستا را از 25 درصد تا صد در صد ویران و گروه زیادی را به کام مرگ فرستاد.

در سال 1381 بنا به دعوت بزرگان سرعین جهت تبلیغ ماه مبارک رمضان، به آنجا رفته و با دیدن وضع مسجد امام زمان (علیه السلام) که در اثر زلزله مقاومت خود را از دست داده بود بازسازی و تقویت و توسعه داده و تعداد چهار باب مغازه برای هزینه مسجد، و ایجاد گنبد و مناره ها و کاشیکاریهای آنرا انجام داده است.

در این سفر باز به کارهای امور خیر شروع و ادامه داده است از جمله.

1- مسجد مجلل باب الحوائج حضرت ابوالفضل علیه السلام به مساحت 1500 متر با متعلقات آن که در سال 1382 تا سال 1392 ادامه پیدا کرد، و الاثن مورد استفاده مردم محل و دهها هزار مسافر شهرتوریستی می باشد و در نظر است که تأسیس حوزه علمیه و در مانگاه عمومی و 15 باب مغازه برای هزینه های مسجد را شروع

نماینده انشاءالله.

2- در زادگاهش روستای گلستان، که در اثر زلزله دو مسجد آنجا خراب شده بود، مسجد امیرالمومنین (علیه السلام) را بنا و تأسیس نموده و به پایان رساند.

3- در سال 1382 مسجد مجلل در روستای (جن قشلاقی) از دهستان های یورتچی احداث و در سال 1384 تقریباً به اتمام رسید و مورد استفاده قرار گرفت.

4- احداث غسل خانه های متعدد در روستاهای اطراف سرعین.

5- با حصارکشی قبرستان سرعین که در وسط شهر، زیر پای حیوانات و مورد تجاوز ساکنین دور و بر قبرستان بود، محافظت نمود.

در دوران سکونت جدید قم مشغول تألیفات متعدد گشته که تعدادی از آنها را از نظر خوانندگان عزیز می گذرانیم.

### **تالیفات چاپ شده از مؤلف.**

1- سرچشمه حیات - وزیری یک جلد 402 صفحه.

در این کتاب مطالب ارزنده علمی و دینی و فلسفی و طبی، درباره آب و آفرینش مخلوقات از آن از نظر قرآن و روایات و کلمات بزرگان فن که مورد استقبال دانشمندان و محققان داخل و خارج کشور قرار گرفت که در مدت کوتاه 4 مرتبه چاپ شد و فعلاً کمیاب می باشد.

2- سیمای جهان در عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دو جلد ضخیم وزیری 1283 صفحه در باره کیفیت کشورداری و مدیریت آن حضرت کشوری به وسعت کره زمین را از نظر فرهنگی و قضائی اقتصادی و نظامی و اجتماعی و هزاران مطالب نو و متنوع در این مورد که امتیازش را به انتشارات مسجد مقدس جمکران، واگذار و آن را چاپ و نشر می کند.

### **خواب سیده سکینه خانم طباطبائی**

در 29 ماه صفر سال 1386 در روز آخر روضه دخترم امینه خانم در شهر قدس

ص: 11



من صحبت کردم و برای خانمها مسائل گفته و موعظه کرده و در نهایت چون روز شهادت امام رضا علیه السلام بود، به امام رضا علیه السلام توسل نمودم، چند روز بعد دخترم امینه گفت: بابا یک نفر سیده خانم هست به نام سکینه طباطبائی که آن روز در مجلس روضه حضور داشت باگریه شدید گفت: از مجلس شما که رفتم شب خوابیدم در خواب دیدم در مجلس روضه شما هستم، ناگهان یک نفر سید نورانی که من تا آن روز شخصیت چنانی با آن نورانیت ندیده بودم وارد شد و مستقیماً رفت پیش حاجی آقا و نشست و حاجی آقا در دستش دو جلد کتاب بود و با زبان عربی باهم صحبت زیاد نمودند و من هم پشت سر آن آقا نشسته گریه می کردم و به من متوجه شده و فرمود: زیاد گریه نکن چشمهایت خراب می شود تو که هر هفته نزد من هستی، دوباره با حاجی آقا به صحبت ادامه دادند و می دانستم راجع به آن کتاب صحبت می کردند، حاجی آقا آن دو جلد کتاب را به آن آقا تحویل داد و ایشان هم تحویل گرفتند و چون آتش شما را من تقسیم می کردم آن آقا به من فرمود:

به هرکس که از آتش می دهید هم نامش را بنویسید و هم آن را مهر نموده به من دهید و ما هم به این دستور عمل کردیم و تمامی آنها را لای کتاب حاجی آقا گذاشت و با خود برد، در این حال من به صدای گریه خودم از خواب بیدار شدم.

البته آن دو جلد کتاب (سیمای جهان در عصر امام زمان علیه السلام) است که در باره حالات و نحوه مدیریت و حکومت آن حضرت بعد از ظهور نوشته ام که انشاء الله مورد قبول آن آخرین امید قرار گرفته است و امتیاز آن را مسجد مقدس جمکران قم از من گرفت و خودشان چاپ کردند که خدا را شکر مورد قبول اقشار مختلف جامعه قرار گرفته است که

در مدت یک سال دوبار با تیراژ بالا 16 هزار جلد چاپ شده است والحمدلله.

3- از مباحثه تا عاشورا - در یک جلد وزیری 684 صفحه در باره مباحثه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با نصارای نجران و سر انجام تسلیم آنها و مقایسه آن جریان با سرگذشت پنج تن آل عبا: و عدم تسلیم مسلمانان نماهای دشت کربلا به امام حسین علیه السلام فرزند آن حضرت و شهید کردن آن امام را با مظلومیت تمام. این کتاب حاوی

4- والدین دو فرشته جهان آفرینش - در یک جلد وزیری در 320 صفحه در باره حقوق متقابل والدین و اولاد در برابر هم از نظر آیات و اخبار و گفتار بزرگان و مطالب فراوان در این مورد.

5 - آداب ازدواج و زندگی خانوادگی - وزیری 276 صفحه. کتابیست تحقیقی و تحلیلی درباره ازدواج جوانان عزیز و راهنمایی آنها در انتخاب همسر و کیفیت زندگی مادام العمر، از منظر آیات و اخبار و... که در واقع مکمل کتاب والدین دو فرشته جهان آفرینش می باشد.

6 - کتاب مهم اسلام فراتر از زمان - درباره پاسخ به کسانی است که ایراد نموده و اشکال می گیرند، دین اسلام چگونه می تواند تا دامنه قیامت، دنیای رو به ترقی روزانه را اداره نماید و اساساً رهبران این دین چه جایگاهی از علم و دانش داشتند که مدیریت جهان را تا آخر دنیا به دست گیرند. در این کتاب قسمت مهمی از پیشگوئیهای بزرگان اسلام آورده شده است (مانند فرمایش امیر مؤمنان علیه السلام به کمیل: یا کمیل بن زیاد هاهنا موضع قبرک ثم أشار بیده المبارکه یمیناً و شمالاً و قال ستبني من هاهنا و هاهنا دور و قصور ما من بيت في ذلك الزمان الا وفيه شيطاناً أریل).

کلمه اریل لغت انگلیسی است که به گیرنده و آنتن اریال گویند، حضرت 1400 سال پیش نه انگلیسی بود و نه از صنعت آنتن اثری این بیان را داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سیأتی: زمان علی اُمّتی یُخربون قباب الأئمه بالبنادیق به زودی می آید زمانی بر امت من، قبه (و گنبد) های قبرهای امامان را با بندق ها (یعنی با نارنجک یا بمب) ویران سازند!! دقت بفرمائید این کلام در زمانی گفته شده است که نه امامی شهید شده و نه در جایی مدفون شده بود و نه از گنبد حرماها و اختراع بمب خبری بود که پس از قرنها در سامرا و قبلاً نیز در بقیع اتفاق افتاد یا روایت در مورد ازدواج همجنسها یتزوّج الرّجال بالرّجال و یتزوّج النساء بالنساء، و روایتعن الله المتشبهین من الرّجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرّجال درباره تغییر جنسیت دهندگان و صدها امثال این روایتها، در 688 صفحه وزیری.

پیشگویی های آیات و روایات، از بزرگان دین در باره پیشرفت علوم آیندگان و اوضاع حیرت انگیز جهان، این کتاب در نوع خود منحصر به فرد و حاوی مطالب نوآوری زیاد می باشد.

7 - آغلار ساولان - سبلان گریان یا سبلان می گرید: رقی 50 صفحه. با زبان آذری در باره زلزله سال 1375 استان اردبیل و تخریب 111 بخش و روستا از 25 در صد تا صد در صد که یکی از آنها روستای گلستان زادگاه مؤلف و کشته شدن و زیر آوار ماندن 77 نفر از نزدیکان نسبی و سببی او و بیان نام تک تک آنها.

8 - 111 پرسش و پاسخ در بار امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف - رقی در 295 صفحه سوال و جواب های متنوع در طول سال های تبلیغی مؤلف در شهر توریستی و بیلاقی سرعین اردبیل و بیان مطالب نو.

9 - فلسفه قیام و عدم قیام امامان - در 198 صفحه جیبی در باره این که چرا بعضی از آن بزرگواران قیام و اکثرشان قعود نمودند و اساسا قیامی از آنها وجود داشت یا برایشان تحمیل نمودند و مطالب متنوع و مفید دیگر.

10 - گلستان سخنوران شامل 110 مجلس سخنرانی مذهبی در دو جلد وزیری 1511 صفحه چکیده ای از تبلیغات متنوع مؤلف.

11 - ولایت شرط قبولی اعمال در حلد اول.

12 - شرح دعاهای روزانه ماه رمضان.

### **کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف**

1 - آیا و چرا - در زیر سؤال بردن برادران اهل سنت و علمای آنان و آوردن دلایل فراوان از کتاب های معتبر خودشان در باره اهل بیت، خاصه امیر مؤمنان و فاطمه زهراء ع لیهم السلام و اینکه چرا آنها به این دلایلها و اسناد خودشان عمل نمی کنند.

2 - 600 مجلس سخنرانی مذهبی در 12 جلد از سخنرانیهای 55 ساله مؤلف و بیان مطالب متنوع دینی و اسناد و روایات فراوان در هر مقوله، که سخنرانان مذهبی و منبری های محترم را از مراجعه به کتاب های متفرقه و جمع آوری مطالب برای

بیان در سخنرانی هایشان. بی نیاز می سازد در 12 جلد و در دست تنظیم و آماده سازیست و بخواست خدا، بتدریج به چاپ خواهد رسید.

3 - رحمت واسعة - در باره رحمت عالمگیر و فراگیر خدای متعال و آوردن آیات و روایات متنوع و جریان های توبه کنندگان و شمول غفران الهی در باره آنها. این کتاب امید دهنده گناهکاران و دور ساختن آنان از یأس و نومیدی و جذب دور شدگان از خدا را به سوی پروردگار بخشنده و مهربان.

4 - شب - کتابیست در باره برکات و فضایل و امتیازات شب و اینکه شب مردان خدا روز جهان افروز است و شب خود از مورد توجه بزرگان عالم و خلوتگه راز و نیاز آنان با معبودشان و مطالب فراوان در این موارد.

5 - عتابات قرآن - در باره این که چرا خداوند متعال بعضی از انبیاء علیهم السلام را، مورد عتاب قرار داده و آیا این عتاب ها با عصمت آنها منافات دارد؟ مانند (عفا الله عنک لم اذنت لهم) یا مسئله چیز دیگر است.

6 - خاطرات زندگی یا سرگذشت تلخ و شیرین من - این نوشته حاوی شرح حال دوران زندگی از بدو تولد تا امروز 1393/11/30 که به 400 صفحه رسیده است و هنوز هم خلاصه و امهات اوضاع و زوایای زندگی اش را می نویسند.

7 - دعای عرشیان بفرشیان - درباره استغفار فرشتگان و حاملان عرش خدا برای بنی آدم به استناد آیه 7 سوره غافر و سایر آیات، نزدیک به اتمام.

8 - نشانه هائی از او - کتابیست در باره آیات بیان کننده نشانه های خدا شناسی و روایات پیرامون آن.

9 - مرزهای زندگی - از دید آیات و روایات و سیره پیشوایان.

10 - مرز خوراکی ها و نوشیدنی ها - از منظر آیات و احادیث و پزشکی.

11 - نوادر - روایات و سرگذشت ها و نوادر جریان های گوناگون به صورت کشکول در 7 جلد.

12 - شیطان: علت وجودی او و پرسش و پاسخهای درباره وی.

13 - مادران 14 معصوم علیهم السلام، هنگام ازدواج هیچکدام بیوه نبود.

14 - یاد داشتهای اینترنتی ام درسایت «امینی گلستانی» در دو جلد که وسیله

(مؤسسه مرکز تحقیقات علوم اسلامی «نور» حوزه علمیه قم) پخش می شود و هنوز هم ادامه دارد .

15 - متفرقات مطالب گلچینی شده از کتاب های فراوان گوناگون .

16 - تحدی یا دعوت به مقابله به مثل در باره اعجاز قرآن .

17 - نفیسه خاتون دختر حسن بن زید بن حسن نبیره امام حسن مجتبی علیه السلام.

18 - ولایت شرط قبولی اعمال جلد دوم.

19 - اسلام دین صلح و گفتگو با ادیان وزیری در دو جلد ضخیم.

20 - صفات متقین و مؤمنین از آیات و احادیث.

21 - مجالس: در دو جلد وزیری. سخنرانی های ماه رمضان و محرم در شهر توریستی سرعین اردبیل و اطراف.

بیشتر این کتابها با کتاب دو جلدی سیمای جهان که مسجد جمکران چاپ میکند و هم مسجد جمکران آن را داده، در پایگاه اندیشوران

قم به سی دی ریخته شده که همه بتوانند از آن استفاده نمایند

و چندین کتاب دیگر ناتمام و در دست تألیف و مقاله های زیاد.

ص:16

1- در اوقات فراغت، برای اینکه حوصله ام تنگ نشود، کتاب های گوناگون را، مطالعه می کردم یا از اینترنت استفاده می نمودم بعضی، از مطالب را نسخه برداری و یاد داشت می کردم، تا اینکه بصورت کتاب قطور و سنگین در آمد و حیفم آمد که آن را بلا استفاده رها سازم، لذا با مرور و کوچک ترین تنظیم، بصورت هفت جلد در آمده.

1- خاندان رسالت. 2- اصحاب. 3- علما. 4- میوه های شفا بخش. 5- متفرقات در سه جلد.

2- بعنوان امانت دار، هیچگونه دخل و تصرف در مطالب یا محتوی نکرده، آنگونه که در کتابها موجود بود، ثبت کرده و کوچکترین تغییری نداده ام که در نتیجه قسمتی از مطالب، تکرار یا مشابه هم در آمد که از اینجهت معذرت می خواهم.

3- اگر ضمن مطالعه به مطلب ناخوشایندی برخورد کردید، لطفا ببینید از کجائفل کرده ام، به منبع آن مراجعه کنید من هیچگونه مسؤلیتی در این مورد ندارم.

4- بعلت هزینه سنگین چاپ و عدم امکان در دسترس قرار دادن این مجموعه را بصورت کتاب، فعلا آن را برای ثبت در سی دی، به این صورت تحویل دادم، تادر صورت تمایل، عزیزان، از آن استفاده نمایند، اگر در آینده امکانات چاپ، پیش آید، چون مجلداتش زیاد است، انشاء الله، با تجدید نظر کلی و تقسیم بندی صحیح، آن را، به چاپ رسانده و در اختیار عزیزان قراردهم.

5- در مورد بعضی از قضایا بحث به طول کشیده مانند جریان ام کلثوم و غیره، هر گوشه ای از آن را خواستم حذف نمایم، دیدم آن قسمت، خود نیز قابل استفاده است بدینجهت نخواستم، دست بزنم و ترتیبش را بهم بزنم. در پایان توفیق همه عزیزان و سروران را از ایزد متآن خواستارم موفق باشید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين وخاتم

النبيين ابي القاسم محمد صلى الله عليه وآله وسلم وعلى آله الطيبين

الطاهرين، سيما على خاتم الاوصياء بقيه الله في الارضين و حجته على عباده، روحى وأرواح العالمين لتراب مقدمه الفداء، وآلعه الدائمه الابديه على أعدائهم أجمعين من

الان الى قيام يوم الدين.

## بخش خاندان رسالت

### باب بطلان عبادت بدون قبول ولايه امامان

ووجوب اعتقاد به امامت آنها

1- محمد بن يعقوب ، عن محمد بن يحيى ، عن محمد بن الحسين ، عن صفوان بن يحيى ، عن العلاء بن رزين ، عن محمد بن مسلم ، قال : سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول : كل من دان الله عز وجل بعباده يجهد فيها نفسه ، ولا إمام له من الله ، فسعيه غير مقبول ، وهو ضال متحير ، والله شائئى لإعماله - إلى أن قال - وإن مات على هذه الحال مات ميتة كفر ونفاق ، وإعلم يا محمد أن أئمة الجور وأتباعهم لمعزولون عن دين الله ، قد ضلوا وأضلوا ، فأعمالهم التى يعملونها كرماد إشتدت به الريح فى يوم عاصف ، لا يقدرن مما كسبوا على شئ ذلك هو الضلال البعيد . ( 298 ) محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام محمد باقر عليه السلام می گفت: هرکس نزدیک شود به خدا بعبادتی که خود را به زحمت اندازد و نباشد او را امامی (تعیین شده) از سوى

خدایس کوشش او قبول نخواهد شد، و او گمراه و سرگردان است و خدا بر اعمال او غضبناک است) تا اینکه فرمود: (و اگر با این حال بمیرد با مرگ کفر و نفاق از دنیا

رفته، بدان ای محمد همانا پیشوایان ستمگر و پیروانان آنها کنار افتادگانند از دین

خدا خود گمراه شدند و گمراه کردند: پس اعمالی که انجام میدهند مانند

خاکستریست در تندباد در روز طوفانی که قادر نیستند بر آنچه که کسب کردند در

دست نگهدارند اینست آن گمراهی دور) و دراز).

2- وعن علی بن ابراهیم ، عن أبیه ، وعن عبد الله بن الصلت جمیعا عن حماد بن عیسی ، عن حریر بن عبد الله ، عن زراره ، عن أبی جعفر علیه السلام - فی حدیث - قال: ذروه الأمر وسنامه ، ومفتاحه ، وباب الأشیاء ورضی الرحمن ، الطاعه للإمام بعدمعرفته ، أما لو أن رجلا قام ليله ، وصام نهاره ، وتصدق بجمیع ماله وحج جمیع دهره ، ولم يعرف ولایه ولی الله فیوالیه ، ویكون جمیع أعماله بدلالته إلیه ، ما كان له علی الله حق فی ثوابه ، ولا كان من أهل الإیمان . ورواه البرقی فی ( المحاسن ) عن عبد الله بن الصلت بالاسناد ( 299 ) . ( 1 ) زراره از امام باقر علیه السلام) در حدیثی (فرمود: بلندی کار و بزرگواری و کلیدش و در هر چیز و رضای خدا، اطاعت) و فرمانبرداری (از امام بعد از معرفت اوست، آگاه باش) اگر کسی (شش را) تاصبح (عبادت کند و روزها روزه بدارد، و تمام اموالش را تصدق نماید و روزگارش را) مرتبا) به حج رود ولی نشناسد ولایت) و امامت (ولی) تعیین شده (از طرف خدایا او را دوست بدارد و همه اعمالش را با راهنمایی او انجام دهد، برای) چنین

شخصی (در پاداش این عمل ها حقی نخواهد داشت و از جزو اهل ایمان نخواهد بود) چون بدون رضایت و دستور او، همه عمل ها را بجا آورده است .)

این روایت را برقی در کتاب المحاسن از عبدالله بن ابی الصلت هم باسلسله سند آورده است.

3- وعن عده من أصحابنا ، عن سهل بن زیاد ، عن محمد بن سلیمان ، عن أبیه ، عن أبی عبد الله (علیه السلام) - فی حدیث - قال : من لم یأت الله عزوجل یوم القیامه بما أنتم علیه لم تقبل منه حسنه ، ولم یتجاوز له عن سیئه . ( 300 ) - محمد بن سلیمان از پدرش از امام صادق علیه السلام) در ضمن حدیثی (فرمود:



هرکس به حضور خدا در روز قیامت مانند شما) امام شناس (نیاید، از او حسنه ای پذیرفته نگشته و گناهی بر او بخشیده نخواهد شد.

4- وعن علی بن ابراهیم ، عن محمد بن عیسی بن عبید ، عن یونس - فی حدیث - : قال أبو عبد الله (علیه السلام) لعباد بن کثیر : إعلم أنه لا یتقبل الله منك شیئا حتی تقول قولاً عدلاً . ( 301 ) یونس) در حدیثی ( از امام صادق علیه السلام به عباد بن کثیر فرمود: بدان خداوند از تو چیزی قبول نخواهد کرد تا گفته ای را با عدالت) آنگونه که خدا گفته و ( با عدالت بگوئی).

5- وعن محمد بن یحیی ، عن أحمد بن محمد ، وعن عده من أصحابنا ، عن سهل بن زیاد ، جمیعاً ، عن الحسن بن محبوب ، عن هشام بن سالم ، عن عبد الحمید بن العلاء ، عن أبی عبد الله (علیه السلام) - فی حدیث - قال : والله لو أن إبلیس سجد لله بعد المعصیه والتکبر عمر الدنيا ما نفعه ذلك ، ولا قبله الله عز وجل ما لم یسجد لآدم كما أمره الله عز وجل أن یسجد له ، وكذلك هذه الأمة العاصیه المفتونه ( ) بعد نبیها (صلی الله علیه وآله وسلم) ، وبعد ترکهم الإمام الذی نصبه نبیهم صلی الله علیه وآله وسلم لهم ، فلن یقبل الله لهم عملاً ، ولن یرفع لهم حسنه حتی یأتوا الله من حیث أمرهم ، یتولوا الإمام الذی امروا بولایته ، ویدخلوا من الباب الذی فتحه الله ورسوله لهم . ( 302 ) (عبد الحمید بن علا از امام صادق علیه السلام) در حدیثی ( فرمود: به خدا سوگند اگر شیطان بعد از نافرمانی و تکبرش) در سجده به آدم) تمام عمر دنیا را، سجده) و عبادت) کند، به او نفعی نخواهد داشت و خدا از او قبول نخواهد کرد مادام آنگونه که خدا امر کرده، به آدم سجده کند، و چنین است این امت عاصی و به فتنه گرفتار شده بعد از رحلت پیغمبرش و بعد از ترکشان امامی را که برای آنها نصب) و در غدیر خم تعیین) کرد، پس خداوند برایشان عملی را نخواهد پذیرفت و حسنه ای برای آنها، بالا نخواهد رفت، تا آنگونه که خدا به آنها دستور داده است به عمل آورند و امامی را که مأمور شده اند به ولایت) و دوست داشتن او) دوست بدارند و از دَری که خدا و رسولش به روی آنها گشوده، وارد شوند.

6- وعن عن أحمد بن محمد ، عن ابن محبوب ، عن عمرو بن أبی المقدام ، عن جابر ، عن أبی جعفر (علیه السلام) - حدیث - قال : من لا یرف الله ، وما یرف

الإمام منا أهل البيت ، فإنما يعرف ويعبد غير الله ، هكذا والله ضلالا . ( 303 ) جابر از امام باقر عليه اسلام) در حدیث ( فرمود: هر کس خدا و امام از ما اهل بیت را نشناسد پس او به

غیر خدا عبادت و جز خدا را شناخته و اینست به خدا قسم گمراهی واقعی .

7- وعن حمید بن زیاد ، عن ابن سماعه ، عن أحمد بن الحسن ، عن معاوية بن وهب ،

عن إسماعیل بن نجیح ، عن أبي عبد الله (عليه السلام) - في حدیث - قال :

الناس سواد وأنتم الحاج ، ( 304 ) اسماعیل بن نجیح از ابی عبد الله علیه السلام) در حدیثی ( فرمود: مردم سیاهی اند و شما حاجی واقعی .

### اظهارات سطيح كاهن، در باره قائم عجل الله فرجه الشريف !

علامه مجلسی (قده) می فرماید: «باب نادر فیما أخبر به الكهنة وأضرابهم وما وجد من ذلك مكتوبا في الألواح والصخور.

روی البرسی فی مشارق الانوار عن كعب بن الحارث قال : إن ذا جدن الملك أرسل إلى السطيح لا مرشك فيه فلما قدم عليه أراد أن يجرب علمه قبل حكمه فخبأ له دينارا تحت قدمه ثم أذن له فدخل فقال له الملك : ما خبأت لك ياسطيح ؟ فقال سطيح : حلفت بالبيت والحرم ، والحجر الاصم ، والليل إذا أظلم ، والصبح إذا تبسم ، وبكل فصيح وأبكم ، لقد خبأت لي دينارا بين النعل والقدم ، فقال الملك : من أين علمك هذا ياسطيح ! فقال : من قبل أخ لي حتى ينزل معي أنى نزلت . فقال الملك : أخبرني عما يكون في الدهور ، فقال سطيح : إذا غارت الاخير وقادت الاشرار ، وكذب بالاقدار ، وحمل المال

بالاوقار ، وخشعت الابصار لحامل الاوزار ، وقطعت الارحام ، وظهرت الطغام ،

المستحلى الحرام ، في حرمه الاسلام واختلفت الكلمه ، وخفرت الذمه ، وقلت الحرمه ، وذلك عند طلوع الكوكب الذي يفرغ العرب ، وله شبيه الذنب ، فهناك تنقطع الامطار ، وتجف الانهار ، وتختلف الاعصار ، وتغلو الاسعار ، في جميع الاقطار .

ثم تقبل البربر بالرايات الصفر، على البراذين السبر، حتى بنزلوا مصر فيخرج

رجل من ولد صخر، فيبدل الرايات السود بالاحمر، فيبيح المحرمات، ويترك النساء بالشدايا معلقات، وهو صاحب نهب الكوفه، فرب بيضاء الساق مكشوفه على الطريق مردوفه، بها الخيل محفوفه، قتل زوجها، وكثر عجزها، واستحل فرجها فعندها يظهر ابن النبي المهدي، وذلك إذا قتل المظلوم بيثرب، وابن عمه في الحرم، وظهر الخفي فوافق الوشمى فعند ذلك يقبل المشوم بجمعه الظلوم فتظاهر الروم، بقتل القروم، فعندها ينكسف كسوف، إذا جاء الزحوف، وصف الصفوف.

ثم يخرج ملك من صنعاء اليمن، أبيض كالقطن اسمه حسين أو حسن، فيذهب بخروجه غمر الفتن، فهناك يظهر مبارك زكيا، وهاديا مهديا، وسيدا علويا فيفرج

الناس إذا أتاهم بمن الله الذي هداهم، فيكشف بنوره الظلماء، ويظهر به الحق بعد

الخفاء، ويفرق الاموال في الناس بالسواء، ويغمه السيف فلا يسفك الدماء، ويعيش الناس في البشر والهناء، ويغسل بماء عدله عين الدهر من القذاذ ويرد الحق على أهل القرى، ويكثر في الناس الضيافه والقرى، ويرفع بعدله الغوايه والعمى، كأنه كان غبار فانجلي، فيملا الارض عدلا وقسطا والايام حباء، وهو علم للساعه بلا امتراء.

این باب که درباره گفتارهای کاهنان و امثال آن ها و هم چنین نوشته جاتی که در

لوح ها و سنگ نوشته ها، به دست آمده است؛ باب کیمیایی است. شیخ برسی در کتاب مشارق الأنوار روایت کرده از کعب بن حارث که گفت: پادشاهی (به نام «ذاجدن» امرنمود تا «سطیح») کاهن (را بیاورند تا از او برای کاری که شک کرده بود، جو یا شود.

وقتی که به سوی او می آمد، یک دینار زر زیر پایش گذاشت تا او را امتحان نماید.

سطیح داخل شد. شاه به او گفت: برای تو چه پنهان کرده ام؟!

گفت: قسم به بیت و حرم و حجر سخت (اسود) و به شب، وقتی که تاریک می شود و به صبح هنگامی که لبخند می زند، و سوگند به همه فصیحان و لالان،

برای من دیناری میان نعلین و قدم پنهان کرده ای! پادشاه گفت: چه کسی این را به تو یاد داد ای سطیح؟! گفت: برادری که (همه جا) با من هست تا نزول کنم و بنشینم.

شاه گفت: از وقایع آینده برایم بگو! سطح گفت: زمانی که خوبان غروب کردند (و فرو رفتند و مردند) و بدان در مصدر کار شدند و قَدْر را تکذیب و مال را سرشار بردند، و چشم‌ها برای صاحبان وزر و وبال کوچک کردند و ارحام قطع شد و گردنکشان (حلال‌کنندگان حرام در حریم اسلام) اظهار وجود کردند و حرف‌ها مختلف و وعده‌ها دروغ از آب در آمد و احترام کم گردید (و رخت بر بست) و این کارها هنگام طلوع ستاره ای که عرب رابه ترس واداشت، ستاره ای که دنباله دار است. پس در آن حال است که باران کم و نهرها خشک و عصرها اختلاف می نماید و قیمت‌ها در همه جا بالا می رود، سپس بربرها با پرچم‌های زرد بر زین‌های محکم پیش آیند تا به مصر فرود آیند. پس مردی از اولاد صخر (سفیانی) خروج می کند، پرچم‌های سیاه را به سرخ تبدیل کرده، حرام‌ها را مباح و زن‌ها را از پستان‌ها می آویزد. اوست غارت‌کننده کوفه، چه بساساق‌های سفید مکشوفه در راه‌ها پشت سر هم باشند و سواران آن‌ها را احاطه نموده و (زن‌های) شوهران کشته شده، عاجز و ناتوان مورد تجاوز قرار می گیرند.

پس در این هنگام فرزند پیغمبر، مهدی ظهور می کند و این، آن وقت پیش خواهد آمد که مظلومی در یثرب «مدینه» و پسر عمویش در حرم کشته شود و پنهان

آشکار و با خال کوب شونده، موافقت کرد، در آن هنگام است که شخص شوم با دارو دسته ستمگرش می رسند، پس رومیان برای کشتن ضعیفان حمله برند، زمانی که لشکر آمد و صف‌ها بسته شد، در آن حال خورشید می گیرد.

سپس پادشاهی از صنعای یمن (یمانی) بیرون آید، سفید رو است مانند پنبه که

نامش حسین یا حسن است، پس با خروج او فتنه‌ها فرو نشیند، و در آن هنگام،

مبارک و پاک و «هادی» و مهدی و سید علوی ظهور نماید. پس می آید تا مردم را

نجات دهد و با منت‌خدایی آن‌ها را هدایت نماید. پس با نور او تاریکی‌ها بر طرف می شود و به سبب او حق پنهان شده، ظاهر می شود و مال‌ها را مساوی پخش

می کند (و پس از آرام کردن دنیا) شمشیرش را از خون ریزی باز می دارد و غلاف

می نماید. سپس مردم در خوشی و خرمی زندگی می کنند، با آب عدالت او، ریگ و خوار چشم روزگار شسته می شود، و حق را به حق دار می رساند و مهمانی

و مهمان نوازی در میان مردم رواج پیدا می کند و با عدالت او کوری و گمراهی

برداشته شود، گویا گرد و غباری بود که فرو نشست (و از بین رفت)، پس زمین را از عدل و داد لبریز می کند و روزها به آرامی، سپری می شود، آمدن او بلا شک نشانه

فرارسیدن، قیامت است.»

### یزدگرد سوّم و امام قائم

وروی ابن عیاش فی المقتضب ، عن الحسين بن علی بن سفیان البزوفری عن محمد بن علی بن الحسن البوشنجانی ، عن أبيه ، عن محمد بن سليمان ، عن أبيه ، عن النوشجان بن البودمردان ، قال : لما جلی الفرس عن القادسیه وبلغ یزدجرد بن شهريار ما كان من رستم وإداله العرب علیه وظن أن رستم قد هلك والفرس جميعا وجاء مبادر وأخبره بیوم القادسیه وانجلانها عن خمسين ألف قتيل ، خرج یزدجرد هاربا فی أهل بيته ووقف بباب الايوان ، وقال : السلام عليك أيها الايوان ! ها أناذا منصرف عنك وراجع إليك ، أنا ورجل من ولدی لم یدن زمانه ولا آن أوانه .

قال سليمان الديلمی : فدخلت علی أبي عبد الله علیه السلام فسألته عن ذلك وقلت له : ما قوله : (أورجل من ولدی) فقال : ذلك صاحبکم القائم بأمر الله عزوجل السادس من ولدی قد ولده یزدجرد فهو ولده .

ابن عیاش از حسین بن علی بن سلیمان بزوفری، از محمد بن علی بن حسن بوشجانی، از پدرش از محمد بن سلیمان، از پدرش از نوشجان، از بودمردان گفت: زمانی که فارس (لشکر ایران) از قادسیه عقب نشینی کرد و این خبر به یزدجرد

بن شهريار رسید، گمان کرد رستم فرّخ زاد سردار نامی ایران و ارتش فارس همگی کشته شده اند. قاصد آمد و قتل عام پنجاه هزار نفر را در جریان قادسیه و عقب نشینی ارتش از آن به شاه گزارش داد. یزدگرد (سوّم، آخرین پادشاه ساسانی) با افراد خانواده اش آماده فرار شدند، (شاه) هنگام ترک کاخ با شکوه و مجلل ایوان مداین، برابر ایوان ایستاد (و این جملات را بر زبان راند) «سلام بر تو باد ای ایوان! من هم اکنون از تو رو بر می تابم (و می روم!) ولی به زودی یا (خودم بر می گردم، یا

مردی از فرزندانم که هنوز زمان آمدنش نزدیک نشده و وقت ظهور او نرسیده است، به سوی تو بر می گردد.»

سلیمان دیلمی گوید: من بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و مقصود یزدگرد

از این گفتار «یا یکی از فرزندان خود» را سؤال نمودم؟! فرمود: «او صاحب شما

است که به فرمان خداوند در آخر الزمان ظهور می کند، او ششمین فرزند من و فرزند دختر یزدگرد است و یزدگرد نیز پدر او می باشد.»

البته روشن است که مادر امام سجّاد علیه السلام «شاه زنان» یا «شهربانو» دختر

یزدگرد بن شهریار آخرین پادشاه ساسانی است که واقعا از طرف مادر، پدر بزرگ

امام قائم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء است.

ومنه ، عن عبد الله بن القاسم البلخي ، عن أبي سلام الكجی ( عن عبد الله بن مسلم ، عن عبد الله بن عمير ، عن هرمز بن حوران ، عن فراس ، عن الشعبي قال : إن عبد الملك بن مروان دعاني فقال : يا أبا عمرو إن موسى بن نصر العبدی كتب إلي وكان عامله على المغرب يقول : بلغني أن مدینه من صفر كان ابتناها نبي الله سليمان بن داود ، أمر الجن أن يبنوها له فاجتمعت العفاريت من الجن على بنائها وأنها من عين القطر التي ألانها الله لسليمان بن داود ، وأنها في مفازة الاندلس ، وأن فيها من الكنوز التي استودعها سليمان وقد أردت أن أتعاطي الارتحال إليها فأعلمني الغلام بهذا الطريق أنه صعب لا يتمنى إلا بالاستعداد من الظهور والازواد الكثيره مع بقاء بعد المسافه وصعوبتها ، وأن أحدا لم يهتم بها إلا قصر عن بلوغها إلا دارا بن دارا ، فلما قتله الاسكندر قال : والله لقد جئت الارض والاقاليم كلها ودان لى أهلها ، وما أرض إلا وقد وطئتها إلا هذه الارض من الاندلس ، فقد أدركها دارا بن دارا ، وإني لجدير بقصدها كي لا أقصر عن غايه بلغها دارا . فتجهز الاسكندر واستعد للخروج عاما كاملا فلما ظن أنه قد استعد لذلك ، وقد كان بعث رواده فأعلموا أن موانعا دونها . فكتب عبد الملك إلى موسى بن نصر يأمره بالاستعداد والاستخلاف على عمله فاستعد وخرج فرآها وذكر أحوالها فلما رجع كتب إلى عبد الملك بحالها ، وقال في آخر الكتاب : فلما مضت الايام وفنيت الازواد ، سرنانحو بحيره ذات شجر وسرت مع سور المدينه فصرت إلى مكان من السور فيه كتاب بالعرييه فوقفت على قراءته وأمرت بانتساخه فإذا هو شعر :

ليعلم المرء ذوالعز المنيع ومن يرجو الخلود وما هي بمخلود

لو أن خلقا ينال الخلد في مهل لنال ذاك سليمان بن داود

سالت له القطر عين القطر فائضه بالقطر سنه عطاء غير مصدود

فقال للجن ابنو الي به أثرا يبقى إلى الحشر لايبلى ولا يودى

فصيره صفاحا ثم هيل له إلى السماء باحكام وتجويد

وأفرغ القطر فوق السور منصلتا فصار أصلب من صماء صيخود

وثب فيه كنوز الارض قاطبه وسوف يظهر يوما غير محدود

وصار في قعر بطن الارض مضطجعا مصمدا بطوايق الجلاميد

لم يبق من بعده للملك سابقه حتى تضمن رمسا غير اخدود

هذا ليعلم أن الملك منقطع إلا من الله ذى النعماء و الجود

حتى إذا ولدت عدنان صاحبها من هاشم كان منها خير مولود

وخصه الله بالآيات منبعثا إلى الخليقه منها البيض والسود

له مقاليد أهل الارض قاطبه والاوصياء له أهل المقاليد

هم الخلائف اثنا عشره حججا من بعدها الاوصياء الساده الصيد

حتى يقوم بأمر الله قائمهم من السماء إذا ما باسمه نودى

فلما قرأ عبد الملك الكتاب وأخبره طالب بن مدرک وكان رسوله إليه بما عاين من

ذلك ، وعنده محمد بن شهاب الزهرى قال : ما ترى فى هذا الامر العجيب ؟ فقال الزهرى : أرى وأظن أن جنا كانوا موكلين بما فى تلك

المدينه حفظه لها يخيلون إلى من كان صعدها ، قال عبد الملك : فهل علمت من أمر المنادى من السماء شيئا قال : اله عن هذا ياأمير

المؤمنين ، قال عبد الملك : كيف ألهو عن ذلك وهو أكبر أوطارى لتقولن بأشد ما

عندك فى ذلك ، ساءنى أم سرنى .

فقال الزهرى : أخبرنى على بن الحسين عليهما السلام أن هذا المهدي من ولد فاطمه

بنت رسول الله صلى الله عليه وآله فقال عبد الملك : كذبتما لا تزالان تدحضان في

بولكما وتكذبان في قولكما ، ذلك رجل منا . قال الزهري أما أنا فرويته لك عن علي ابن الحسين عليهما السلام فان شئت فاسأله عن ذلك  
ولا لوم على فيما قلته لك فان يك

كاذبا فعليه كذبه وإن يك صادقا يصبكم بعض الذي يعدكم ، فقال عبد الملك : لا

ص:26



حاجه لی إلى سوال بنی اُبی تراب فحفص علیک یا زهری بعض هذا القول فلا یسمعه منک أحد قال الزهری : لک علی ذلک .

در توضیح روایت بالا به مطالب ذیل از کتاب سیمای جهان در عصر امام زمان

روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء.

### **اسامی مقدّس مهدی موعود در کتب مذهبی پیشینیان**

طبق تحقیقی که در « کتب مقدّس » شده است تاکنون حداقل چهار نام و لقب در

مورد موعود در این کتاب ها به جا مانده که بامعنا و القابی که معصومین پیرامون

مهدی موعود فرموده اند، تفاوت چندانی ندارد و ما تعدادی از آن اسامی مبارک را

که با الفاظ گوناگونی که آمده است، از نظر خوانندگان محترم می گذرانیم و تعدادی

را نیز در فصل اسماء و القاب آن حضرت می آوریم .

(1) صاحب در صحف ابراهیم

(2) قائم در زبور سیزدهم

(3) قیدمو در تورات با لغت ترکوم

(4) ماشیع (مهدی بزرگ) در تورات عبرانی.

(5) مهمید آخر در انجیل

(6) سروش ایزد در زمزم زرتشت

(7) بهرام در ابستاق زند و پازند

(8) بنده یزدان در زند و پازند

(9) لند بطاوا در هزار نامه هندیان

(10) شماخیل در ارماطس

(11) خوراند در جاویدانا

(12) خجسته (احمد) در کندرال فرنگیان



- 13) خسرو در کتاب مجوس
- 14) میزان الحق در کتاب اثری پیغمبر
- 15) پرویز در کتاب برزین آذرفارسیان
- 16) فردوس اکبر در کتاب فبروس رومیان
- 17) کلمه الحق در صحیفه آسمانی
- 18) لسان صدق در صحیفه آسمانی
- 19) صمصام الأكبر در کتاب کندرال
- 20) بقیه الله در کتاب دوهر
- 21) قاطع در کتاب قنطره
- 22) منصور در کتاب دید براهمه
- 23) ایستاده (قائم) در کتاب شاکمونی
- 24) ویشنو در کتاب ریگ ودا
- 25) فرخنده (محمد) در کتاب وشن جوک
- 26) راهنما (هادی مهدی) در کتاب پاتیکل
- 27) پسر انسان در عهد جدید (اناجیل و ملحقات آن)
- 28) سوشیانس در کتاب زند و هومومن یسن، از کتب زرتشتیان
- 29) خردشهر ایزد در کتاب «شابوهرگان و کتاب مقدس» مانویه ترجمه «مولر»
- 30) فیروز (منصور) در کتاب اشعیای نبی.
- 31) روح القدس
- 32) حکمران جهان

(33) ریس جهان

(34) تسلی دهنده

(35) رها کننده

(36) روح راستی

(37) شیلوبه

ص: 28

38) ملک زاده

39) خَرَدُ شهر ایزد.

40) استوت ارت

علاوه بر اسامی فوق، در کتب مقدّسه اهل ادیان، نام های دیگری نیز ذکر شده است.

نام های مبارک صاحب، قائم، قاطع، منصور، بقیّه الله مانند کتاب های مذهبی ما، در کتاب های ملل مختلف جهان نیز آمده است. به فصل های بعدی توجّه فرمایید.

الف) هندویان

در کتاب «دید» که نزد هندویان از کتب آسمانی است؛ این گونه آمده است: پس

از خرابی دنیا، پادشاهی در آخرالزمان پیدا شود که پیشوای خلاق باشد و نامش

«منصور» ، تمام عالم را بگیرد و همه را به دین خود درآورد و همه کس را از مؤمن

و کافر بشناسد و هر چه از خدا خواهد، بر آید.»

در «کاکلی، مظهر دهم و سیشنو» در انقضای کلی یا عصر آهن، سوار بر اسبی

سفید، در حالی که شمشیر برهنه درخشانی به صورت ستاره دنباله دار در دست

دارد، ظاهر می شود و تمام شریران را هلاک می سازد و خلقت را از نو تجدید

خواهد کرد و پاکی را رجعت خواهد داد.

در کتاب «باسک» چنین آمده است: دور دنیا تمام می شود و پادشاه عادل در

آخرالزمان پیشوای ملایکه و پریان و آدمیان می شود، حق و راستی با او است و

آن چه در دریاها و زمین ها و کوه ها پنهان باشد، همه را به دست می آورد و از آن چه در آسمان ها و زمین باشد، خبر می دهد و از او بزرگ تر کسی به دنیا نیاید.

پادشاهی و دولت دنیا به فرزند سید خلاق در دو جهان (کشن) تمام می شود و  
او کسی باشد که بر کوه های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و فرمان می دهد و بر  
ابرها سوار می شود و فرشتگان کارکنان او باشند، جنّ و انس در خدمت او باشند  
و از «سودان» که زیر خط استواست تا سرزمین «تسعین» که زیر قطب شمالی

ص: 29

و ماورای بحار است را به تصاحب در می آورد و دین خدا را زنده می گرداند و نام او «قائم؛ ایستاده» و خداشناس است.

در کتب «مهابهاراته» و «پورانها» گفته اند: به ناچار، روزی یک شخصیت معنوی

بلند پایه که از مبدأ وحی و الهام سرچشمه می گیرد، ظهور کرده و جهان را از تاریکی جهل و غفلت و ظلم و ستم، نجات خواهد داد.

در تعالیم هر دینی، در این مورد به صورت رمز، به حقایقی اشاره شده است که با

معتقدات آیین های دیگر توافق و هماهنگی کامل دارد؛ مثلاً در کیش هندو در کتب «پورانها» شرح مفصلی درباره دوران «کالی» یعنی آخرین دوره قبل از ظهور دهمین «آواتای ویشنو» بیان شده است.

ب) زرتشتیان

در کتاب «جاماسب نامه» شاگرد زرتشت آمده است: «مردی از زمین» تازیان»

عرب ها) بیرون آید که از فرزندان هاشم، مردی بزرگ سر، بزرگ تن، بزرگ ساق و استوار بر دین جدّ خویش باشد که با سپاه بسیار روی بر ایران نهد و آبادانی کند

و زمین را پر از داد کند و از داد وی باشد که گرگ با میش آب خورد.»

در کتاب های 1 اوستا 2 زند 3 جاماسب نامه 4 داتصیتان دینیکت 5

زرادشت نامه، مطالب زیادی درباره آخرالزمان و ظهور موعود آمده است.

و شهرهای عمان به دست سلطان تازیک خراب شود، پس او موعود آخرالزمان در اوستا «استوت ارت» یا «سوشیانت» نامیده می شود که در پهلوی

«سوشیانس» گویند، سوشیانس به معنای سودمند است و در «گاتها» به معنای

رهاننده یا نجات دهنده ذکر شده است.

در منابع زرتشتی هر کجا «سوشیانت» مطلق آمده، آخرین موعود اراده شده

است. نویدهای مربوط به موعود آخرالزمان، در متن اوستا موجود است و در میان منابع زرتشتی، در کتاب هفتم «دینکرد» بیش از همه، از ظهور «سوشیانت» بحث شده است.

چاره و درمان جمیع دردها و رنج ها او است، رنج و بیماری و پیری و ظلم

و بدبینی و فساد را ریشه کن کند و مردمان ناپاک را نابود سازد و همه آن ها را براندازد.

«سوشیانت» نجات دهنده بزرگ، دین را در جهان رواج دهد، فقر و تنگدستی را

ریشه کن سازد، ایزدان را از دست اهریمنان نجات داده، مردم جهان را هم فکر و هم گفتار و هم کردار سازد.

در کتاب «زند» که از کتاب های زرتشتیان می باشد، آمده است: «آن گاه پیروزی

بزرگ از طرف ایزدان صورت می گیرد و اهریمنان را منقرض می سازند و تمام اقتدار اهریمنان در زمین است و در آسمان راه ندارند، و بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده است و بنی آدم بر تخت نیک بختی خواهند نشست.

در کتاب «زند و هومن یسن ص 25) سخن جاماسب را از قول استادش زرتشت

چنین نقل می کند: پیش از ظهور «سوشیانس» پیمان شکنی و دروغ و بی دینی در

جهان رواج می یابد و مردم از خدا دوری جسته، ظلم و فساد و فرومایگی آشکار

می گردد و ایشان هستند که اوضاع جهان را دگرگون ساخته و زمینه را برای ظهور

نجات دهنده، مساعد می گردانند.

واقعه ای که مصادف با ظهور می شود، عبارت است از علامات شگفت انگیزی

که در آسمان پدید می آید و دالّ بر آمدن «خرد شهر ایزد» می باشد و فرشتگان از

شرق و غرب به یاری او فرستاده می شوند و به همه دنیا پیام می فرستند، اما

اشخاص شرور او را انکار کرده و کاذب می شمارند و نگهبانان پیروزگر آسمان ها

و زمین ها، در برابر او سر فرود می آورند.

هم چنین می گوید: وقتی که گشتاسب پادشاه وقت می پرسد که سوشیانس بعد از

ظهور چگونه فرمانروایی می کند و جهان را چگونه اداره خواهد کرد؟! جاماسب در پاسخ می گوید: «سوشیانس دین را به جهان رواج دهد

و آز و نیاز را تباہ کند

و اهریمن را از دامان پروردگار، باز دارد و مردمان گیتی، هم منش و هم گفتار و هم کردار باشند.» در منابع زرتشتی گفتنی های زیاد گفته



شده است که ما به همین

مقدار اکتفا می نماییم.

ص: 31

ت) مانویان

در کتاب «شابوهرگان» کتاب مقدس مانویه «خرد شهر ایزد» آمده است که مردی

باید در آخرالزمان ظهور کند و عدالت را بگستراند. هم چنین در تعالیم «مانی» از مرد بزرگواری بحث شده که دوازده جانشین دارد و به وسیله ایشان، ارواحی که

شایستگی دارند به بهشت راه می یابند.

ث) جین ها

در کتاب مقدس جین ها آمده است: به هنگامی که فساد و انحطاط و تباهی جهان

را فراگیرد، شخص کاملی که او را «تیر تنگر» (نوید دهنده) گویند، ظهور کرده و

تباهی را از بین می برد و پاکی و صافی را از نو برقرار می سازد.

ج) برهمنیان

در کتب مقدسه برهمنیان از ظهور «ویشنو» نویدهای فراوانی است. «ویشنو» در

میان مردم ظاهر می گردد و از همه کس قوی تر و نیرومندتر است.

در «ریک» آمده است، «ویشنو» در یک دست شمشیری به مانند ستاره دنباله دار

و در دست دیگر، انگشتری درخشانده دارد، هنگام ظهور وی خورشید و ماه تاریک خواهد شد و زمین خواهد لرزید.

خ) چینیان

در «مهابارات» یک فصل تمام به «کریشنا» اختصاص داده شده است

و «بهگورگیتا» شرح و بسط همان فصل است. در «مهابارات» پس از تقدیس فراوان از «کریشنا» چنین آمده است «کریشنا ظهور کرده و جهان را نجات می دهد.»

ح) بودائیان

بودائیان نیز مسئله انتظار را مطرح کرده اند و شخص مورد انتظار آن ها، بودای

پنجم است. روشن است که این بشارات و اشارات و انظارها و موعود و تعابیر،

متناسب با فرهنگ خود آن اقوام است؛ مثلاً در دین زرتشتی «سوشیانت؛ پیروزگر» و در آیین هندوها «آواتارا» و در بودایی «بودای پنجم» گفته می شود.

(د) تورات

در «تورات» نوید مصلحی را می دهد که در آخرالزمان ظهور کرده و جهان را پر از عدل و داد می کند.

در «سفر تکوین» از دوازده امامی که از نسل «اسماعیل» پیامبر به وجود می آیند،

این گونه سخن گفته شده است «و در حق اسماعیل تو را شنیدم، اینک او را برکت داده ام، و او را بارور گردانیده، به غایت زیاد خواهم نمود و دوازده سرور تولید خواهم نمود و او را امت عظیم خواهم نمود.»

در تورات و دیگر کتاب های مندرج «عهد عتیق» در این باره سخن بسیار و فراوان آمده است که به نمونه کوتاه آن بسنده می کنیم.

حمزه بن حمران از سالم اشل نقل می کند: شنیدم اباجعفر محمد بن علی باقر علیهما السلام فرمود: موسی بن عمران به سفر اول (تورات) به آن چیزهایی که

خداوند به قائم آل محمد عجل الله فرجه الشریف عطا خواهد نمود، نگریست و گفت: خدایا مرا «قائم آل محمد» قرار بده! به او گفته شد: او از ذریه «احمد» است.

سپس به سفر دوم نگاه کرد و مانند آن را دید، خواهش خود را تکرار کرد، باز

همان جواب را شنید، پس سفر سوم را، باز همان دید و همان شنید.

(ذ) اشعیای نبی

در کتاب این پیامبر می خوانیم «مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد، گرگ با

بزه سکونت خواهد کرد و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و... در تمامی کوه مقدس من، ضرر و فساد نخواهد بود، چرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد شد.

ر) دانیال نبی

در کتاب این پیغمبر نیز می خوانیم که خداوند خطاب به حضرت دانیال

می فرماید: «و در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که از پسران قوم تو (قائم) است،

خواهد برخاست و ... بسیاری از آنان که در خاک زمین خوابیده اند، بیدار خواهند شد. بسیاری از آنان که مردم را به راه عدالت رهبری می نمایند تا ابدالابد مانند

ستارگان خواهند بود. اما تو ای دانیال! کلام را مخفی دار و کتاب را تا آن زمان مَهر

کن، بسیاری به سرعت تردّد خواهند کرد... خوشا به حال آنان که انتظار کشند.

ز) حبقوق نبی

در کتاب او آمده است «اگرچه تأخیر نماید، اما منتظرش باش؛ زیرا که البتّه

خواهد آمد و درنگ نخواهد کرد... بلکه جمیع امت ها را نزد خود جمع می کند

و تمامی قوم ها را برای خود فراهم آورد.

س) زبور

در «مزامیر» حضرت داود نوشته شده است: «... واما خداوند صالحان را

تأیید می کند... صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن همیشه ساکن خواهند

شد.»

اینک متن زبور «... شریان منقطع و اما منتظران خداوند، وارث زمین خواهند

شد، هان بعد از اندک زمانی، شریری نخواهد بود، در مکانش تأمل خواهی کرد

و نخواهد بود؛ و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد...؛ زیرا که بازوان شریر شکسته

خواهد شد، و اما خداوند صالحان را تأیید می کند و روزهای کاملان را می داند

و میراث آن ها خواهد بود تا ابدالابد.

و در جای دیگر می فرماید: «قوم ها را به انصاف، داوری خواهد کرد، آسمان



شادی کند و زمین مسرور گردد، دریا و پریان غرّش نماید، صحرا و هرچه در آن است به وجد آیند، آن گاه تمام درختان جنگل، به حضور خداوند، ترنّم خواهند کرد؛ زیرا وی برای داوری جهان می آید و رُبع مسکون را به انصاف، داوری خواهد نمود.

ش) انجیل

از جمله کتاب هایی که در آثار مسیحیت بشارت ظهور آمده است، چنین است:  
1 انجیل متی « آماده باشید! چون در ساعتی که گمان ندارید، پسر انسان می آید و اما آن روز و ساعت را احدی، حتی فرشتگان نیز، نمی دانند.»

2 لوقا

3 مرقس

4 بُرنابا

5 مکاشفات یوحنا

بیشتر نویدهای انجیل، به تعبیر «پسر انسان» آمده است که این تعبیر طبق نوشته «مستر هاکس» آمریکایی، بیش از هشتاد بار در انجیل و ملحقات آن (عهد جدید) تکرار شده است که سی مورد آن با حضرت عیسی قابل تطبیق است و پنجاه مورد دیگر آن از نجات دهنده ای سخن می گوید که در آخرالزمان ظهور خواهد کرد، عیسی نیز با او خواهد آمد و او را جلال خواهد داد، و اینک چند مورد از اناجیل.  
1 او مردم را به اجرای عدالت ملزم می نماید، و زمین را از ظلم و ستمی که آن را فرا گرفته، پاک خواهد نمود و او مورد تأیید خداست و هر کاری را با اراده الهی انجام داده، و بنده واقعی خدا و هدایت کننده به جمیع راستی هاست.

2 هم چنان که برق از شمشیر ساطع شده است، به مغرب ظاهر می شود. ظهور

«پسر انسان» نیز چنان خواهد شد... آن گاه علامت «پسر انسان» در آسمان

ص: 35

پدیدار گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه زنی می کنند و «پسر انسان» را ببینند که بر ابرهای آسمان، با قوّت و جلال می آید، اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد، حتّی ملائکه آسمان... لَهذا شما نیز حاضر باشید؛ زیرا در ساعتی که گمان نبرید «پسر انسان» می آید.

3 در آن وقت، فرشتگان خود را از جهات اربعه، از انتهای زمین تا به اقصای

فلک، جمع خواهند شد... ولی از آن روز و ساعت، غیر از پدر، هیچ کس اطلاع

ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر، پس بر حذر باشید و بیدار شوید و دعا کنید، زیرا نمی دانید که آن وقت کی می شود.

4 کمرهای خود را بسته، چراغ های خود را افروخته بدارید... خوشا به حال آن

غلامانی که آقای ایشان، چو آید، ایشان را بیدار یابد... سپس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید، «پسر انسان» می آید.

5 در آن زمان، مؤمنان غریب و دینداران، کم خواهند بود، تا این که به جز

اندکی از آن ها، همگی از رحمت و فرج الهی مأیوس خواهند شد. دیگر امید نجات از بین خواهد رفت، به گونه ای که از بسیاری فتنه و فساد که آن ها را احاطه خواهد کرد، گمان می برند که خداوند دیگر یاری شان نخواهد نمود. تا این که خداوند پس از یأس و نومیدی به وسیله شخصی از نسل پیغمبرشان احمد، از جایی که هیچ امیدی ندارند، ظاهر شده و آن ها را دریافته و نجاتشان می دهد و ناراحتی های گذشته ایشان را جبران کرده و درمی یابد که فرشتگان و آسمان ها و زمین و هر چه در آن است از چرندگان و پرندگان و خلائق بر او درود می فرستند.

زمین، برکت و گنج ها و زینت های خود را در اختیار او قرار می دهد. بلایا و بیماری ها و گرفتاری ها برداشته می شود. امنیت در همه جا برقرار می شود، زهر

و نیش و چنگال از تمامی حیوانات برکنده می شود. به صورتی که دختران خرد سال با افعی ها بازی می کنند و شیران درنده و گرگ ها با هم می گردند و در میان گاوها و گوسفندها شبانی می کنند؛ حق تعالی سبحانه، او را بر جمیع ادیان غالب می کند؛ کلیدهای اقلیم را تا منتهای چین در دست گیرد؛ در روی زمین کسی نمی ماند، مگر این که به دین حقّی که خداوند از آدم تا خاتم خواسته است، در آید.



6 حالا بدانید که محمد بدون نسل نیست و او است خاتم پیغمبران و وارث آنان و آخر ایشان که حشر برای امت او خواهد بود؛ هر چه در زمین است، می میرد و

آن که باقی می ماند و وارث زمین است، فقط خداست؛ آن «پادشاه صالح» که بیان گردید، از ذریّه اوست و می دانید که او مالک شرق و غرب عالم خواهد بود؛

خداوند با دین «حنیفیه ابراهیمیّه» که نفی شرک است، او را به تمامی ادیان غالب خواهد ساخت.

7 گفتند: ما و تو شک نداریم و می دانیم حجت خدا از میان نخواهد رفت، این

حکمی است که حق تعالی مقرر کرده است، تا شب و روز می باشد، دنیا از حجت خالی نمی ماند، حتی (اگر در روی زمین) دو نفر بمانند، باید یکی بر دیگری حجت شود؛ ما هم پیش از این خیال می کردیم «محمد» همان «حجت الهی» است و او این دین را برپا خواهد داشت؛ اما وقتی که خدا اولاد ذکور او را برد و عقیم کرد (بر مایقین آمد که) پیغمبری که ما انتظارش را می کشیدیم، او نیست؛ زیرا «محمد» بدون نسل است و از کتاب های الهی فهمیده ایم که آن پیغمبر و خاتم الانبیا بدون نسل نخواهد بود و می دانیم که اسم آن پیغمبر از اسم «محمد» منشق شده و «أحمد» نام دارد و همان است که «مسیح» به ما خبر داده است؛ او پایان دهنده انبیا و بعد از او «فرزند قاهرش» پادشاه عالم خواهد شد که همه جهانیان را به سوی دین حق سوق خواهد داد؛ بادست او این جریان ها انجام نخواهد یافت، بلکه از ذریّه و عقب او، کلّ روی زمین و هر چه در آن است از خشکی و دریا مالک آن خواهد شد، و به تمامی شهرها بدون معارض مسلط خواهد شد و حال همه علمایی که تمامی انجیل را از حفظ بر این مدّعا می دانند، شاهدند؛ ما هم از پیش، این سخنان را بر وجه کامل گفتیم و به تازگی نیز بیان کردیم که نیازی به تکرار آن نمی بینیم.

8 حضرت آدم باز نظر کرد و در آخر این انوار، نوری را دید که مانند «ستاره

صبح» بر جهانیان می درخشید، خداوند (به آدم) فرمود: به برکت این بنده

سعادت مند خود (در رحمت خود را بر بندگان) می گشایم و به برکت او مشقت

ستم ها و عقوبت ها را، از جهانیان بر می دارم و به سبب او زمین را بعد از آن که از

ظلم و ستم و قساوت و تزلزل پر شده است، از نور و رحمت خود پر خواهیم کرد.

9 ... تا به «حضرت مهدی صاحب الامر» رسید! فرمود: این نور من است که به

سبب او، رحمت خود را بر خلائق می گسترانم و با او دین خود را ظاهر می سازم

و به وسیله او بندگانم را هدایت خواهم کرد، پس از آن که از فریاد رسی من مأیوس خواهند شد. پس در آن حالت حضرت ابراهیم بر آن ها صلوات فرستاد و گفت: ربّ صلّ علی محمّد و آل محمّد، پروردگارا! بر محمّد و آل او درود فرست، چنان که آن ها را برگزیده و خالص گردانیده ای، خالص گردانیدنی نیکو.

«قرآن» می فرماید: «ما در زیور بعد از «ذکر» نوشتیم، صالحان وارث زمین خواهند

شد» خلاصه این که همه ادیان و مذاهب معتقدند که در پایان هر دوره ای از تاریخ، «بشر» از لحاظ معنوی و اخلاقی، رو به انحطاط می رود و چون طبعاً و فطرتاً در حال هبوط و دوری از مبدأ و رو به پایین در حرکت است، نمی تواند به خودی خود، به این سیر نزولی و انحطاط معنوی و اخلاقی خاتمه دهد؛ پس ضرورت دارد که روزی یک مصلح و رهایی بخش و نجات دهنده جهانی، این جهان را از زیر ستم و جنایت و خیانت و ... نجات دهد.

مطالبی که در این رابطه، ذکر شد نمونه هایی از مطالب فراوان در آن کتاب ها بود

که آوردیم.

(ص) سخنان کاهنان

صحبت هایی در تاریخ درباره امام قائم پیش از تولد رسول خدادر میان «کاهنان» و پیشگویان، ثبت شده است. برای نمونه، یکی از آن ها را قبلاً از سطح کاهن، نقل کردم و باز گفتار دیگر را از بحار الأنوار، می آوریم تا مطلع شویم که به جز

صاحبان ادیان و ملل مختلف جهان، فرقه های دیگری نیز بودند که جریان ظهور آن حضرت را، برای مریدان و پیروان خود تشریح نموده و نوید داده اند.

### امام قائم عجل الله فرجه الشريف در باور ستیان

روایاتی که پیرامون نهضت جهانی حضرت بقیّه الله الأعظم ارواحنا لتراب

ص: 38

مقدمه الفداء در منابع معتبر اهل تسنن آمده است دست کمی از روایات شیعیان ندارد، و حتی در «صحاح ششگانه» ای که صحیح ترین کتب اهل سنت است، در باب های مختلف، روایات مربوط به قائم عجل الله فرجه الشریف آورده شده است.

1 صحیح بخاری: کتاب الأحکام و باب نزول عیسی بن مریم .

2 صحیح مسلم: باب الفتن، اشراط الساعه، و باب نزول عیسی بن مریم

3 سنن ابن ماجه: باب خروج المهدي .

4 سنن ابی داود در کتاب المهدي.

5 سنن ترمذی باب ما جاء فی المهدي.

در مسند احمد بن حنبل، پیشوای حنبلی ها و دیگر سنن و جوامع اهل تسنن، روایات حضرت مهدی مشروحا آمده است.

الف) روایات چند از اهل سنت

در این جا یاد آوری این نکته لازم است که در کتاب های اهل سنت به غیر از

این که روایات کلی در خصوص «مهدی موعود» آورده اند، به اوصاف

و خصوصیات آن حضرت نیز پرداخته اند.

مثلاً در سی و پنج کتاب از دانشمندان آنان تصریح کرده اند که آن حضرت، فرزند

بلافصل امام حسن عسکری می باشد.

و در روایات متعدد، اوصاف و نشانه های آن حضرت را آورده اند، برای اطلاع

بیشتر چند حدیث نبوی از کتاب های آنان، می آوریم:

1- لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب، رجل من أهل بيتي يواطىء اسمه اسمي؛

دنيا از بين نمی رود تا آن که مردی از اهل بيت من، عرب را مالک شود و نام او

مساوی نام من است.

2- لو لم يبق من الدنيا إلا يوم، لطول الله ذلك اليوم حتى يلي رجل من أهل بيتي

یوایء اسمہ اسمی؛ اگر از عمر دنیا بیش از یک روز باقی نمانده باشد، البتہ

ص: 39

خداوند آن روز را طولانی می کند تا مردی از اهل بیت من که همنام من است، رهبری (آن را به دست گیرد).»

3- لا تقوم الساعة حتى يلى رجل من اهل بيتى يواطىء اسمه اسمى؛ قيامت به

پا نمی شود تا مردی از اهل بیت من که نامش مساوی نام من است، به ولایت آن برسد.

4- لا تنقضى الأيام ولا يذهب الدهر حتى يملك العرب، رجل من اهل بيتى يواطىء

اسمه اسمى؛ روزها منقضی نمی شود و روزگار نمی گذرد تا مردی از اهل بیت من که همنام من است، رهبری آن را به دست می گیرد.»

5- يخرج رجل من اهل بيتى يواطىء اسمه اسمى وخلقه خلقى فيملاها قسطا

وعدلاً؛ مردی از اهل بیت من خروج می نماید که همنام من و اخلاقش، اخلاق من است، و زمین را پر از عدل و داد می کند.»

6- لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد، لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث رجلاً اسمه

اسمى؛ اگر از عمر دنیا بیش از یک روز باقی نماند، خداوند آن را طولانی می کند تا مردی را بر انگیزد که هم نام من است.

7- يلتفت المهدى وقد نزل عيسى بن مريم كأنما يقطر من شعره الماء، فيقول

المهدى: تقدم صل بالناس، فيقول: انما أقيمت الصلوه لك، فيصلى خلف رجل من

ولدى؛ مهدی ملتفت می شود که عیسی بن مریم فرود آمده است؛ مانند این که از

موهایش، آب می چکد. مهدی به او می گوید: جلو ایستاده برای مردم نماز بخوان.

می گوید: یقیناً نماز به خاطر تو اقامه شده است، پس پشت سر مردی از اولاد من، نماز می گذارد.»

8- منّا الذى يصلّى عيسى بن مريم خلفه؛ از ماست کسی که عیسی بن مریم

پشت سرش نماز می خواند.

9- لا تقوم الساعة حتى يملك رجل من أهل بيتي القسطنطينيه وجبل الديلم، ولو لم يبق إلا يوم، لطول الله ذلك اليوم حتى يفتحها؛ قيامت برپا نمی شود تا مردی از اهل بیت من بر «قسطنطنیه» و «کوه دیلم» غالب شود و اگر بیش از یک روز از

ص: 40

عمر دنیا) نماند، خداوند آن یک روز را به قدری بلند می کند تا دنیا را فتح نماید.»

10- انّ خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی، الإثنا عشر اولهم علیّ

وآخرهم المهدی؛ جانشینان و اوصیای من و حجّت های خدا بر مردم بعد از من

دوازده نفرند اولشان علی و آخر آن ها مهدی است.»

11- المهدیّ طاوس اهل الجنّه؛ مهدی طاوس اهل بهشت است.»

12- یكون من بعدی اثنا عشر أمیرا، کلّهم من قریش؛ بعد از من دوازده امیر است همگی از قریش می باشد.

13- المهدیّ منّا یختم الدین کما فتح بنا؛ مهدی از ما است و دین را به پایان

می برد آن گونه که با ما (آغاز کرد و) گشود.

14 سلمان فارسی گوید: بر رسول خدا وارد شدم، دیدم حسین بن علی روی ران اوست، دو چشم او را می بوسد و به دهانش بوسه می زند

و می گوید: «انت

سیّد بن سیّد، أخو سیّد، انت امام ابن امام أخو امام، انت حجّه أخو حجّه وانت أبو حجج تسعه، تاسعهم ق آثمهم؛ تو آقای و فرزند آقا و

برادر آقای، تو امام و فرزند امام

و برادر امامی، تو حجّتی و برادر حجّت و پدر نه حجّت، و نه می آن ها قائم

آن هاست.»

15- حافظ جعانی با سند خود از امام زین العابدین فرمود: نحن فلک الجاریه

فی اللجج یأمن من ركبها ویغرق من ترکها، وإنّ الله تبارک و تعالی أخذ میثاق من یحبّنا وهم فی أصلاب آب آثمهم، فلا یقذرون علی ترک

ولایتنا لأنّ الله عزّوجلّ جبلتهم علی ذلک؛ ماییم کشتی های جریان یافته در دریاها (و طوفان ها)، هر کس به آن سوار

شود در امان است و ترک کننده آن غرق می شود. خدای تبارک و تعالی پیمان

دوستان ما را أخذ کرده، در حالی که آنان در صلب های پدران خود بودند.

پس قادر نیستند ولایت ما را ترک نمایند؛ زیرا خدای عزّوجلّ محبّت ما را در فطرت آن ها قرار داده (و خمیره وجود آن ها را با ولایت ما

عجین کرده) است...»

16 شیخ حموی در فرائد السمطین از سلیمان بن اعمش از امام علی بن

حسين عليهما السلام فرمود: «... نحن أمان لأهل الأرض كما أنّ النجوم أمان لأهل

السماء، وبنا يمسك السماء أن تقع على الأرض إلاّ بإذنه، وبنا ينزل الله الغيث

ص:41



وتنشرالرحمه وتخرج بركات الأرض، ولولا ما على الأرض مّا لساخت بأهلها. ثم قال:

ولم تخل الأرض منذ خلق الله آدم 7 من حجّه الله فيها، إمّا ظاهر مشهور أو غائب مستور، ولا تخلوا الأرض إلى أن تقوم الساعة من حجّه فيها، ولولا ذلك لم يُعبد الله...؛ ما يميم سبب امنيت برای اهل زمین، آن گونه که ستارگان امان اهل آسمان هاینند و با ما آسمان از فرو ریختن نگه داشته می شود، مگر به اذن خدا و به سبب ما خداوند باران را نازل و رحمتش را پخش و بركات زمین را بیرون می آورد.

اگر کسی از ما نبود، زمین اهلش را فرو می برد! سپس فرمود: زمین از زمان خلقت

آدم از حجّت خالی نمانده است و حجّت، یا ظاهر و مشهور بوده و یا غایب و

مستور و زمین تا روز قیامت خالی از حجّت نخواهد ماند، اگر این نبود خدا پرستش نمی شد...»

17 مأمون در ضمن نامه ای جواب مفصّلی به خویشان و اقبای خود نوشت: «..»

ثم نحن وبنوعلی کنا یداً واحده حتّی قضی الله الأمر إلینا، ضیقنا علیهم قتلناهم أكثر من قتل بنی أمیه ایّاهم. هیئات! إنّه من یعمل مثقال ذره شراً یره. هیئات! ما لکم إلّا

السيف یأتیکم الحسینی الثائر، فیحصدکم حصدا ویحصد السفیانی المرغم الق آثم المهدیّ، وعند ق آثم المهدیّ تحقن دماءکم...؛ سپس ما و فرزندان علی (7 یک دست) و متحد (بودیم تا قضای الهی سلطنت را به سوی ما کشاند، ما) زندگی دنیا را (به آن ها تنگ گرفتیم و بیش از بنی امیه ایشان را به قتل رساندیم. هیئات! هرکس

کوچک ترین عمل شری نماید جزایش را می بیند.

هیئات! برای شما نخواهد بود، مگر شمشیر «حسینی» انقلابی می آید، پس

شمارا درو می کند درو کردنی و قائم مهدی، سفیانی را نیز درو می نماید و نزد او

پوزه اش را به خاک می ماند، خون شماها محفوظ می ماند...»

از این نامه مأمون و سخنان جدّش منصور درباره قائم و اخبار زیادی از این

قبیل، معلوم می شود که مسأله حضرت مهدی موعود از مسایل جا افتاده

و مسلّمات و مورد قبول آن زمان بوده است.

18 ابن حجر در کتاب الصواعق المحرقة می گوید: «... لو لم یکن فی الآتین ای

فی نسل علیّ وفاطمه إلّا الإمام المهدیّ لکفی؛ اگر کسی در آینده از نسل علی

و فاطمه نبود، مگر امام مهدی، کفایت می کرد.»

19 ابی سعید خدری گوید: رسول خدا بالای منبر فرمود: «إِنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ

عترتی من اهل بیتی یخرج فی آخر الزمان، تنزل له السماء قطرها وتخرج له الأرض بذرها، فيملاً الأرض عدلاً وقسطاً كما ملأها القوم ظلماً وجوراً؛ مهدی از عترت من واز اهل بیتم است که در آخر الزمان خروج می کند. آسمان قطراتش را به او فرو

می ریزد و زمین تخم هایش را می رویاند. پس زمین را از عدل و قسط لبریز می نماید، آن گونه که از ستم و بیداد پر شده است.»

20 زرّبن حبیب از عبد الله بن مسعود گفت: رسول خدا فرمود: «لا يذهب الدنيا

حتى يلي أمتي رجل من اهل بیتی يقال له: المهديّ؛ دنیا پایان نمی یابد تا این که زمام

امور اّتم را مردی از اهل بیت من به دست گیرد که به او مهدی گفته می شود.»

چند سال قبل شخصی به نام ابو محمد از کشور «کنیا» سؤالی درباره ظهور مهدی

منتظر از «رابطه العالم الإسلامي» که از متنفذترین مراکز مذهبی حجاز و مکه است، کرد. دبیر کل رابطه، محمد صالح القرّاز در پاسخی که برای او فرستاده است، ضمن تصریح بر این که «ابن تیمیه» مؤسس مذهب «وهابی ها» نیز احادیث مربوط به ظهور مهدی را پذیرفته، متن رساله کوتاهی را که پنج تن از علمای معروف فعلی حجاز در این زمینه تهیه کرده اند، برای او ارسال داشته است.

در این رساله پس از ذکر نام حضرت مهدی و محل ظهور او؛ یعنی مکه چنین

می خوانیم: ... به هنگام ظهور، فساد و کفر و ستم، جهان را فرا می گیرد، خداوند به وسیله او، جهان را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که از ظلم و ستم پر شده

باشد.

او آخرین خلفای راشدین دوازده گانه است که پیامبر خبر آن ها را در کتب

صحاح داده است. احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبر نقل

کرده اند، از جمله عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، طلحه بن عبیدالله،

عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن عباس، عمار بن یاسر، عبدالله بن مسعود، ابو

سعید خدری، ثوبان، قزه بن اساس مزنی، عبدالله بن حارث، ابوهریره، حذیفه بن یمان، جابر بن عبدالله، ابوامامه، جابر بن ماجد، عبدالله بن عمر، انس بن مالک،

عمر بن حصین، و ام سلمه. این ها بیست نفر از کسانی هستند که روایات «مهدی» را نقل کرده اند و غیر از ایشان، افراد دیگری نیز وجود دارند.

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده است که در آن بحث از ظهور «مهدی» شده که آن هارا نیز می توان در ردیف روایات پیامبر قرار داد؛ زیرا این

مسأله از مسایلی نیست که بتوان با اجتهاد، چیزی پیرامون آن گفت، بنابراین ایشان نیز مطلب را از پیامبر شنیده اند.

سپس اضافه می کند هم احادیث بالا که از پیامبر نقل شده و هم شهادت

و گواهی صحابه در این جا در حکم حدیث است، این احادیث در بسیاری از کتب معروف اسلامی، و متون اصلی، اعم از سنن و معاجم و مسانید آمده است که از جمله آن ها کتب ذیل میباشند:

سنن ابو داود، سنن ترمذی، ابن ماجه، ابن عمرو الدانی، مسند احمد، ابن

یعلی، بزار، صحیح حاکم و معاجم طبرانی، (کبیر و متوسط)، رویانی، دار قطنی،

ابونعیم در «اخبار المهدی»، خطیب در تاریخ بغداد، ابن عساکر در تاریخ دمشق،

....و

سپس اضافه می کند که بعضی از دانشمندان در این زمینه کتاب های مخصوص

تألیف کرده اند از جمله، ابونعیم در «اخبار المهدی»، ابن حجر هیشمی در «القول

المختصر فی علامات المهدی المنتظر»، شوکانی در «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر، والدجال، والمسیح»، اوس عراقی مغربی در «المهدی»، ابوالعباس بن

عبدالمؤمن المغربی در «الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون» و آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته، مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است که در

چندین شماره مجله دانشگاه مزبور در این مضمون، بحث نموده است.

عده ای از بزرگان دانشمندان قدیم و جدید اسلام نیز در نوشته های خود تصریح

کرده اند که احادیث در زمینه «مهدی» در سر حدّ تواتر است (وبه هیچ وجه قابل

انکار نمی باشد) از جمله السخاوی در «کتاب فتح المغیث»، محمّد بن احمد

السنائینی در «شرح القصیده»، ابوالحسن الأبری در «مناقب الشافعی»، ابن تیمیه در کتاب «فتاوایش»، سیوطی در «الحاوی»، اوس عراقی

در تألیفی در زمینه

ص: 44

«مهدی» (شوکانی در «التوضیح فی تواتر ماجاء فی المنتظر»، محمد جعفر کنانی در «نظم المتناثر»، ابوالعباس بن عبدالؤمن در «الوهم المکنون...»).

تنها ابن خلدون است که خواسته، احادیث مربوط به مهدی را با احادیث بی

اساس و مجعولی مانند: «لامهدی الا عیسی» مهدی جز عیسی نیست، مورد ایراد قرار دهد.

البته بزرگان پیشوایان و دانشمندان اسلام گفته او را رد کرده اند، به خصوص

«ابن عبدالؤمن» در ردّ گفتار او کتاب ویژه ای نوشته است که از سی سال قبل در

شرق و غرب انتشار یافته است.

حفاظ احادیث و دانشمندان بزرگ احادیث نیز تصریح کرده اند که احادیث

مهدی مشتمل بر احادیث «صحیح» و «حسن» است و مجموع آن «متواتر» می باشد؛

بنابراین اعتقاد به ظهور مهدی (برهر مسلمانی) واجب است و این جزء عقاید اهل سنت و جماعت محسوب می شود و جز افراد نادان و بی خبر یا بدعت گذار، آن را انکار نمی کند.

به عقیده ما، بحث فوق چنان روشن است که نیاز به هیچ گونه توضیح اضافی

ندارد. با این حال، آیا کسانی که می گویند، عقیده به ظهور مهدی، یک فکر وارداتی است، در اشتباه بزرگی نیستند؟!

در این جا لازم می دانیم که چند گفتار دیگر از چند نفر از علمای معروف اهل

سنت بر آن چه گذشت بیافزاییم.

1 دانشمند معروف، شیخ منصور علی ناصف نویسنده کتاب «التاج» و «الجامع

الاصول» می نویسد: در میان علمای گذشته و حال مشهور است که سرانجام، مردی از اهل بیت پیامبر ظاهر می شود که بر تمام

کشورهای اسلامی مسلط می گردد

و مسلمانان از او پیروی می کنند و در میان ایشان عدالت را اجرا می نماید و دین را تقویت می کند، احادیث «مهدی» را بسیاری از بزرگان

صحابه و محدثین نقل

کرده اند و... کسی که هم چون ابن خلدون آن ها را ضعیف شمرده، خطا کرده است.

2 خود «ابن خلدون» هم که در مخالفت با احادیث مهدی معروف است،

توانسته شهرت احادیث مهدی را در میان همه دانشمندان اسلام انکار کند؛ آن جاکه می گوید: در میان مسلمانان در تمام اعصار و قرون این چنین مشهور بوده است که در آخر زمان، مردی از اهل بیت ظهور می کند که آیین اسلام را تأیید کرده و عدالت را آشکار می سازد و مسلمانان از او پیروی می کنند.

3 محمد شبلنجی دانشمند معروف مصری در کتاب «نور الأبصار» می نویسد:

در اخبار متواتری از پیامبر آمده است که «مهدی» از خاندان او است او همه زمین را پر از عدل خواهد کرد.

4 شیخ محمد صبان در کتاب «اسعاف الراغبین» چنین می گوید: اخبار متواتری

که از پیامبر اکرم نقل شده است که گواهی می دهد «مهدی» (سرانجام) قیام

می کند و او از خاندان پیامبر است و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.

5 ابن حجر در کتاب «الصواعق المحرقة» از ابوالحسن آمری چنین نقل می کند:

اخبار متواتر و فراوانی از پیامبر نقل شده که سرانجام «مهدی» ظهور می کند و از

اهل بیت پیامبر است و... زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد.

6 نویسنده کتاب «التَّاج» (پس از اشاره به کتاب) شوکانی (عالم معروف اهل سیه

و آله نّت که تمام آن پیرامون تواتر احادیث مربوط به «مهدی» و خروج دجال و بازگشت مسیح است، بحث مشروحی در زمینه تواتر احادیث مربوط به «مهدی» دارد که می گوید: «هذا یکنفی لمن کان عنده ذرّه من الإیمان وقلیل من الإنصاف» آن چه که گفته شد برای کسانی که یک ذره ایمان و کمی انصاف دارند، کافی است.

دانشمند معاصر آقای علی دوانی در کتاب «دانشمندان عامّه و مهدی موعود»

اسامی 100 نفر از بزرگان اهل سنت را نقل کرده که در کتاب های خود به ولادت

حضرت ولی عصر اعتراف کرده است و او را فرزند بلافصل امام حسن عسکری

دانسته اند.

**اعتقاد به منجی در ادیان و مذاهب مختلف**

یهودیان معتقدند که عیسایی ظهور خواهد کرد که البته با عیسای مسیحیان

متفاوت است. آن گونه که بررسیها نشان میدهد، پیش از اسارت قوم یهود و

آوارگی آنان توسط آشوریان، اندیشه ظهور منجی در ادبیات مذهبی، غیر مذهبی، اساطیر و افسانه ها و روایات مکتوب و شفاهی بنی اسرائیل جایی نداشته است.

تنها در سده دوم پیش از میلاد بود که ظهور نجات بخش قوم خدا در اذهان و افکار یهود توسعه یافت و دانیال نبی به دنبال رنج های پیایی قوم یهود، پایان زجرها را نوید داد: «و در ایام این پادشاهان، یهوه خدای آسمان ها سلطنتی را که تا ابد جاوید میماند، بر پا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر غیر از بنی اسرائیل منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنت ها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش برای همیشه پایدار و جاودان خواهد ماند، دانیال نبی، باب دوم، آیه 44).

اشعیای پیامبر نیز در پیشگوییهای خود مژده آمدن مسیح را داد و گفت: «برای ما

ولدی و پسری بخشیده میشود که سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قادر و پدر سرمدی و سرور و سلامتی خوانده خواهد شد.

ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داوود و بر کشور وی پایانی نخواهد بود، تا آن که انصاف و عدالت را برای همیشه استوار سازد ، کتاب اشعیای، باب 68 : 9).

البته شایان توجه است که قوم یهود به عنوان مردمی دیندار همواره به آینده

خویش امیدوار بودند و این عبارت کتاب مقدس میان یهودیان رایج بود که: «اگر چه ابتدایت صغیر بود، عاقبت تو بسیار رفیع گردد، ایوب، باب 7 : 8). با این وجود آنان پس از نخستین ویرانی شهر قدس، همیشه در انتظار رهبر الهی، قدرتمند و پیروزی آفرین بودند تا اقتدار و شکوه «قوم برگزیده» را احیا کند. یهودیان بر مبنای آنچه در زبور داوود آمده بود خود را وارثان به حق خداوند میپنداشتند. در زبور آمده

است: «زیرا که شریران منقطع خواهند گشت و متوکلان به خداوند وارث زمین

خواهند شد. هان بعد از اندک زمانی شریر نخواهد بود اما حکیمان (صالحان)

وارث زمین خواهند گشت و میراث آن ها خواهد بود تا ابد الآباد. زیرا متبرکان

خداوند وارث زمین خواهند شد و ملعونان وی منقطع خواهند گشت، زبور داوود، باب 37: نک به مجموع آیات 9، 18، 28، 29).

این اندیشه وقتی با پیش گوییهای صریح اشعیا در هم آمیخت، نیرو و امیدی

تازه در رگ های یهود جریان یافت. ایشان کلام اشعیا را در حافظه خود به خوبی

حفظ کردند و آن را دستمایه عشق به آینده ای روشن و افتخارآمیز قرار دادند، آنجاکه میگوید: «نهالی از تنه، یسی (پدر داوود) بیرون آمده، شاخه ای از ریشه هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و روح معرفت و ترس از خداوند، خوشی او در ترس از خدا خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوش های خویش تنبیه نخواهد نمود، بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود. جهان را به عصای دهان خویش زده، شیران را به نغخه لب های خود خواهد کشت. کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت.»

سپس اشعیا به گونه ای کنایه آمیز به صلح جهانی در آن دوران اشاره میکند و

ادامه میدهد: «گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم و طفل کوچک آن ها را خواهد راند... طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده، دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت و در تمامی کوه مقدس من، ضرر و فساد نخواهد کرد، زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل آب هایی که دریا را میپوشاند اشعیا، باب 11: 19). اما صفنیای پیامبر به نابودی رهبران دولت ها اشاره میکند و آن را مقدمه جهان شمولی دین یهود میدانند. او میگوید: «به منظور گردآوری طوایف بشر بر یک دین حق، سلاطین دول مختلف را نابود کنیم. آن وقت برگردانیم به قوم ها لب پاکیزه را برای خواندن همگی به نام خدای و عبادت کردن ایشان به یک روش، صفنیای، باب 89 : 3). یهودیان در طول تاریخ به این مسأله از دریچه ای مذهبی نگریسته، انتظار را یک وظیفه مقدس به شمار آورده اند، تنها پس



از ورود صهیونیسم سیاسی به دنیای یهود بود که زاویه نگاه برخی یهودیان به این مسأله عوض گشت و تشکیل یک حاکمیت سیاسی را راهگشای «عصر مسیحا» دانستند.

هم اکنون صهیونیست ها با سوء استفاده از تغییر نگرش به وجود آمده خود را به

عنوان منتظران واقعی مسیحا معرفی کرده، در پایان مراسم سالگرد بنیانگذاری

رژیم اسرائیل (پنجم ماه ایّار عبری)، پس از دمیدن در شیپور عبادت، این گونه دعای میکنند: «اراده خداوند، خدای ما چنین باد که به لطف او شاهد سپیده دم آزادی

باشیم و نفخ صور مسیحا گوش ما را نوازش دهد». بیگمان طرز تلقی صهیونیسم از مقوله انتظار و ظهور منجی، یکی از بیش های چالش آفرین و بحران ساز فراروی

معتقدان به آخرالزمان می باشد. چرا که تکیه بیش از اندازه بر نژاد و قومیت، این

مکتب را دچار نوعی تمامیت خواهی غیر عادلانه نموده، ظرفیت های گفت و گوراز آن گرفته است.

مسیحیان و بازگشت مسیح اندیشه بازگشت حضرت عیسی علیه السلام یکی از

باورهای جامعه مسیحیت را تشکیل میدهد.

این شوق و انتظار در بخش های قدیمتر عهد جدید مانند رساله اول و دوم

پولس به تسالونیکیان به خوبی منعکس شده است، اما در رساله های بعدی مانند رساله های پولس به تیموتاو تیتس، همچنین رساله پطرس، به بعد اجتماعی مسیحیت توجه گشته است. این مسأله از آن جا ناشی میشود که با گذشت زمان پی بردند که بازگشت مسیح بر خلاف تصور آن ها نزدیک نیست، هر چند اقلیتی از آنان بر این عقیده باقی ماندند که عیسی به زودی خواهد آمد و حکومت هزار ساله خود را تشکیل خواهد داد؛ حاکمیتی که به روز داوری پایان خواهد یافت.

از همین رو از دیر باز گروه های کوچکی به نام هزاره گرا در مسیحیت پدید آمدند که تمام سعی و تلاش خود را صرف آمادگی برای ظهور دوباره عیسی در آخرالزمان میکنند.

البته وجود آیاتی در انجیل این حالت انتظار را تشدید میکند و با اشاره به عدم

تعیین وقت ظهور، آن را ناگهانی معرفی میکند. به عنوان مثال در انجیل متّا از

زبان عیسی علیه السلام این گونه نقل شده است که: شما نمیتوانید زمان و موقع آمدن مرا بدانید؛ زیرا این فقط در ید قدرت خداست. هیچ بشری از آن لحظه «زمان ظهور» آگاهی ندارد؛ حتی فرشتگان، تنها خدا آگاه است مکاشفه، باب 14:17 و

باب 16:19) یا آن که در انجیل لوقا این چنین آمده است: «مسیح میگوید:

همیشه آماده باشید، زیرا که من زمانی می آیم که شما گمان نمیبیرید لوقا، باب 12:40.)

روشن نگه داشتن چراغ انتظار در لابه لای انجیل به چشم میخورد، مثلاً در انجیل آمده است: «کمرهای خود را بسته و چراغ های خود را فروخته بدارید. باید مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را میکشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند.

تا هر وقت آید و در را بکوبد، بیدرنگ برای او باز کنند. خوشا به حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که شما گمان نمیبیرید، پسر انسان می آید، لوقا، باب 40:35 : 12.)

مسیحیت ضمن تأکید بر غیر منتظره بودن بازگشت عیسی، هدف از این

بازگشت را ایجاد حکومتی الهی در راستای حکومت الهی آسمان ها ارزیابی

میکند. علاوه بر این ظهور مسیح را یگانه راه حل برای ادامه حیات و زندگانی بر

میشمرد. عیسی را منجی انسان ها و پادشاه پادشاهان معرفی میکند. وی بر اساس سخنان دانیال نبی سیستم اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، تربیتی و مذهبی جهان را عوض خواهد کرد و جهانی بر مبنای راه و روش خدا بنا میکند. مسیحیان همچنین برای ظهور حضرت عیسی بن مریم علامتی قائل میباشند: «عنقریب بعد از آن آزمایش سخت، روزگاران خورشید تیره و تار میگردد و ماه نور خود را از دست

خواهد داد و ستارگان افول خواهند کرد و قدرت های آسمانی نیز به لرزه در خواهند آمد و سپس آثار و علائم ظهور آن مرد آسمانی اشکار خواهد شد و سپس تمامی قبائل زمین نگران و غمگین میگردند و آنگاه عیسی از ابرهای آسمان با جلال و شکوه و قدرت فرو خواهد آمد، انجیل متا، باب 10 : 6.)

پیروان هندوئیسم مانند دیگر ادیان در اصل قیام نجات بخش انسان ها هیچ

تردیدی روا نمیدارند و در کتاب های گوناگون خود با صراحت از آن سخن به میان می آورند. در کتاب جوک یکی از کتب هندیان در رابطه با ویژگیهای مصلح چنین آمده است: «سر انجام دنیا به کسی بر میگردد که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد. « و در جای دیگر «شاکمونی» پیامبر هندوها در کتاب خود نسبت منجی را به سید خلائق میرساند و ثمره قیام وی را خاطر نشان میسازد: «پادشاهی دنیا به فرزند سید خلائق دو جهان کشن بزرگوار تمام شود.

او کسی باشد که بر کوه های مشرق و مغرب دنیا حکم براند و بر ابرها سوار شود

و دین خدا یک دین شود و دین خدا زنده گردد. « یا آن که هدایت انسان ها را از

ویژگی حکومت وی دانسته و در کتاب «دداتک» این گونه می آورد: «دست حق درآید و جانشین آخر ممتاطا ظهور کند و مشرق و مغرب عالم را بگیرد و همه جا

خلایق را هدایت کند. « اما جالب آن جا است که هندوئیسم اگر چه به رفق، مدارا، فردگرایی و گریز از اجتماع مشهور است، اما در رابطه با قیام آخر الزمان، از واژه هایی همچون شمشیر، هلاکت شیران و... سود میبرد. هندوها رهبر آخر الزمان را با نام

کلکی و یکی از جلوه های دهگانه خدای حفظ کننده (ویشنو vishno میدانند و وی را این گونه ترسیم میکنند: «این مظهر ویشنو در انقضای کلی یا عصر آهن سوار براسبی سفید، در حالی که شمشیر برهنه درخشانی به صورت ستاره دنباله دار در

دست دارد، ظاهر میشود و شیران را هلاک میسازد و خلقت را از نو تجدید و

پاکی را رجعت میدهد.

این مظهر دهم در انتهای عالم ظهور خواهد کرد، اوپانیشاد، ص 737). اما آنچه

مهم است آن است که هندوئیسم به همین میزان پیشگویی بسنده کرده، به هیچ

عنوان در صدد مغلوب سازی اندیشه های رقیب برنیامده، از هندوئیسم یک اندیشه غالب و پیروز نمیسازد و آن را به صورت دینی جهان شمول که طاقت بر

دوش کشیدن حکومت جهانی را دارد، معرفی نمی‌کند. در کتاب باسک از کتب مقدسه هندیان چنین آمده: (دو دنیا تمام شود به پادشاهی عادل در آخر زمان که پیشوای ملائک و پریان و آدمیان باشد و حق و راستی با او باشد و آنچه در دریاها و زمین ها و آسمانها پنهان باشد همه را بدست آورد و ... در کتاب وشن حوک درباره عاقبت جهان میخوانیم: (سرانجام دنیا به کسی برگردد که خدا را دوست دارد و از بندگان خاص او باشد و نام او فرخنده و خجسته باشد). در کتب دیگر هندیان از جمله دارتک دیده با تکیل شابو سرگان جلوه هایی از این موعود جهانی را میبینیم.

زرتشتیان و اندیشه انتظار

ایرانیان باستان معتقد بودند که: «گرزا سپه» قهرمان تاریخی آنان زنده است و در

«کابل» خوابیده، و صد هزار فرشته او را پاسبانی می کنند تا روزی که بیدار شود و قیام کند و جهان را اصلاح نماید. گروهی دیگر از ایرانیان می پنداشتند که:

«کیخسرو» پس از تنظیم کشور و استوار ساختن شالوده فرمانروایی، دیهیم پادشاهی به فرزند خود داد و به کوهستان رفت و در آنجا آرمیده تا روزی ظاهر شود و اهریمنان را از گیتی براند. در هزاره گرایی زردشتیان، انتظار ظهور سه منجی از نسل

زردشت مطرح است. این اصلاح طلبان، یکی پس از دیگری جهان را پر از داد

خواهند کرد. هوشیدر، هزار سال پس از زردشت، هوشیدر ماه دو هزار سال پس از وی و سوشیانس سه هزار سال پس از صاحب اوستا خواهد آمد و با ظهور او جهان پایان خواهد یافت.

جاماسب حکیم در کتاب جاماسب نامه، به نقل از زردشت جزئیات ظهور سوشیانس را می آورد: «مردی بیرون آید از زمین تازیان، بر آیین جد خویش با سپاه بسیار روی به ایران نهد و آبادانی کند و زمین را پر از داد کند. سوشیانس» نجات

دهنده بزرگ» دین را به جهان رواج دهد، فقر و گرسنگی را ریشه کن سازد، ایزدان را از دست اهریمن نجات داده، مردم جهان را هم فکر، هم گفتار و هم کردار گرداند. «زرتشت در جای دیگر فرموده است: " هنگامیکه سزای این گناهکاران فرا

رسد پس آنگاه ای مزدا کشور ترا بهمن در پایان برپا کند خواستاریم از آنانی باشیم که زندگی تازه کنند آری آنگاه به کامیابی به کامیابی جهان دروغ را شکست از پیرسد. " (اوستابخش گاتها صفحه 34 نسخه ترجمه آقای پور داوود).

چنانچه از این پیشگویی بدست می آید سرانجام جهان بدست فردی به نام

بهمن، که در فرهنگ دینی زرتشتیان مظهر قدرت و توانایی خداوند است- از

آلودگی پاک خواهد شد. مجرمان به مجازات خود میرسند و دروغ و نادرستی

شکست خورده رخت از جهان برمییندد و خلاصه در یک کلام نظام الهی در زمین برپا میشود. در پایان نیز میبینیم که زرتشت نیز خود از خداوند درخواست حضور در آن دوره نورانی را مینماید. این آینده درخشان در قسمتی دیگر از سخنان

زرتشت با تکیه روی موضوع انتظار و نیز برپایی نظام الهی مورد تاکید قرار گرفته آنجا که آمده است: (کی ای مزدا بامداد روز فراز آید جهان دین راستین فراگیرد کیانند آنان که بهمن به یاریشان خواهد آمد). مدرک پیشین صفحه 98).

در کتاب زند از کتب مقدسه زردشتیان درباره عاقبت جهان به این صورت بحث

شده است: آنگاه از طرف اهورا افراد به ایزدان یاری میرسد، پیروزی بزرگ از آن

ایزدان میشود و اهریمنان را منقرض میسازند. بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن

تبار اهریمنان، عالم کیهان، به سعادت اصلی خود رسیده، بنی آدم بر تخت

نیکبختی خواهند نشست ... " در کتاب زند و هوهومن لیسن از ظهور سوشیانس

نجات دهنده بزرگ جهان (خبر داده است: " نشانه های شگفت انگیزی در آسمان پدید آید که به ظهور منجی دلالت میکند و فرشتگان از شرق و غرب به فرمان اوفرستاده میشوند و به همه دنیا پیام میفرستند. " اعتقاد به ظهور سوشیانس در میان ملت ایران باستان آن قدر ریشه دار است که در جنگ قادسیه پس از شکست های پیدرپی ایرانیان یزدگرد سوم، رو به کاخ پرشکوه مدائن میکند و میگوید: " درود بر تو باد. من اکنون از توروی بر میتابم تا آنگاه که با یکی از فرزندان خود که هنوز زمان ظهور آن فرا نرسیده است بسوی تو باز گردم. " ) جاماسب نامه صفحه 121 و 122).

در یکی از کتاب های مذهبی زردشتیان این گونه میخوانیم: «لشکر اهریمنان با

ایزدان دائم در روی خاکدان محاربه و کشمکش دارند و غالباً پیروزی با اهریمنان باشد. آن گاه پیروزی بزرگ از طرف ایزدان میشود و اهریمنان را منقرض میسازند و بعد از پیروزی ایزدان و برانداختن تبار اهریمنان، عالم کیهان به سعادت اصلی خود رسیده، بنی آدم بر تخت نیک بختی خواهد نشست. «همان گونه که پیداست، در آیین زردشت اگر چه سوشیانس را از تبار زردشت میدانند، اما در حکایتی غیر متعصبانه منجی را متدین به آیین جد خویش دانسته، سرزمین اعراب را آغاز گاه قیام معرفی میکند. در رویکرد پیروان اوستابه آخرالزمان نیز مانند هندوئیسم یک نگاه حکایت گرایانه به چشم میخورد. زردشتیان ضمن آن که بر نبرد خیر و شر تأکید میکنند، اما به روشنی مرز آن ها را مشخص نمیسازد.

اقوام و ملل دیگر نیز هرکدام معتقد به منجی و موعودی می باشند از جمله :

نژاد اسلاو بر این عقیده بودند که از مشرق زمین یک نفر برخیزد و تمام قبایل

اسلاو را متحد سازد و آنها را بر دنیا مسلط گرداند.

نژاد ژرمن معتقد بودند که یک نفر فاتح از طوایف آنان قیام نماید و «ژرمن» را بر

دنیا حاکم گرداند.

اهالی صربستان انتظار ظهور «مارکو کرالیویچ» را داشتند.

برهمنیان از دیر زمانی بر این عقیده بودند که در آخر زمان «ویشنو» ظهور نماید و

بر اسب سفیدی سوار شود و شمشیر آتشین بر دست گرفته و مخالفین را خواهد

کشت، و تمام دنیا «برهمن» گردد و به این سعادت برسد.

ساکنان جزایر انگلستان، از چندین قرن پیش آرزومند و منتظرند که: «ارتور»

روزی از جزیره «آوالون» ظهور نماید و نژاد «ساکسون» را در دنیا غالب گرداند و

سعادت جهان نصیب آنها گردد.

اسن ها معتقدند که پیشوایی در آخر الزمان ظهور کرده، دروازه های ملکوت

آسمان را برای آدمیان خواهد گشود.

سلت ها می گویند: پس از بروز آشوبهایی در جهان، «بوریان بور ویهیم» قیام

کرده، دنیا را به تصرف خود در خواهد آورد.

اقوام اسکاندیناوی معتقدند که برای مردم دنیا بلاهایی می رسد، جنگهای



جهانی اقوام را نابود می سازد، آنگاه «اودین» با نیروی الهی ظهور کرده و بر همه  
چیره می شود.

اقوام اروپای مرکزی در انتظار ظهور «بوخص» می باشند.

اقوام آمریکای مرکزی معتقدند که: «کوتزلکوتل» نجات بخش جهان، پس از بروز  
حوادثی در جهان، پیروز خواهد شد.

چینی ها معتقدند که «کرشنا» ظهور کرده، جهان را نجات می دهد. در کتاب

شاکمونی از کتب معتبر و مقدس چینیان آمده است: "پادشاهی و دولت دنیا به

فرزند سید خلیق و در دو جهان کشن) در لغت هندی اسم پیامبر اسلام است) تمام شود و کسی باشد که بر کوههای مشرق و مغرب  
عالم حکم براند و فرمان کند و برابرها سوار شود و... "

قبایل «ای پوور» معتقدند که: روزی خواهد رسید که در دنیا دیگر نبردی بروز

نکند و آن به سبب پادشاهی دادگر در پایان جهان است.

گروهی از مصریان که در حدود 3000 سال پیش از میلاد، در شهر «ممفیس»

زندگی می کردند، معتقد بودند که سلطانی در آخرالزمان با نیروی غیبی بر جهان

مسلط می شود، اختلاف طبقاتی را از بین می برد و مردم را به آرامش و آسایش می رساند.

گروهی دیگر از مصریان باستان معتقد بودند که فرستاده خدا در آخرالزمان، در

کنار خانه خدا پدیدار گشته، جهان را تسخیر می کند.

یونانیان می گویند: «کالویبرگ» نجات دهنده بزرگ، ظهور خواهد کرد، و جهان را

نجات خواهد داد.

که نماز می خواند در معتقدات شیعه، از جمله مطالب جا افتاده و مورد قبول این است که امام معصوم را باید معصوم غسل و کفن نماید و  
بر او نماز بخواند. طبق این عقیده برای «مهدی موعود» کدام معصوم به کارهای فوق اقدام می نماید؟!!

1 در روایت عبدالله بن قاسم بطل از امام صادق آمده است که امام حسین



رجعت می کند و همه مردم او را می شناسند و پس از معرفت کامل به آن جناب

یعنی وقتی که مردم به حضور امام حسین اطمینان پیدا کرده و آرام شدند)

ص: 55

فوت حضرت «قائم» فرا می رسد و امام حسین او را غسل می دهد و کفن می نماید

و حنوط می دهد و در قبر می گذارد و کار وصی را تکفل نماید مگر وصی. پس

نمازش را هم آن حضرت می خواند.

2 امام صادق در تأویل آیه «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ» (فرمود: اشاره به خروج

امام حسین با 70 تن از یارانش با شمشیرها و کلاه خودهای طلایی) از مزارشان

است و به مردم چنین می گویند: این همان حسین است که خروج نموده، تا آن که مؤمنان در او شک نکنند.

3) فَإِذَا اسْتَقَرَّ عِنْدَ الْمُؤْمِنِ أَنَّهُ الْحَسِينُ لَا يَشْكُونَ فِيهِ وَبَلَغَ عَنِ الْحَسِينِ الْحَجَّةَ

القائم بين أظهر الناس وصدقه المؤمنون بذلك جاء الحجّة الموت فيكون الذي يلي

غسله وكفنه وحنطه وإيلاجه في حفرة الحسين ولا يلي الوصي إلا الوصي (و زاد

ابراهيم في حديثه) ثم يملكهم الحسين حتى يقع حاجباه على عينيه؛ پس زمانی که

نزد مؤمن به یقین رسید که او (یعنی آن شخص حضور یافته) حسیناست، در آن

شک نمی کنند و از (جانب) حسین رسید که او حجّت «قائم» است، در میان مردم

و مؤمنان نیز این را تصدیق کردند، مرگ حجّت (بن الحسن) فرا رسد. پس حسین متولی غسل و کفن و حنوط و گذارنده در قبر خواهد

شد؛ چون به کارهای وصی اقدام نمی کند، مگر وصی.

ابراهيم) یکی از روایان در حدیث خود اضافه کرده است (سپس حسینزمام

امور را) بعد از او (در دست گیرد و حکومت نماید تا) در اثر پیری (ابروهایش روی چشمانش بریزد.)»

4- ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ خروج الحسين في سبعين من أصحابه عليهم

البيض المذهبه لكل بيضه وجهان المؤدون إلى الناس أن هذا الحسين قد خرج حتى لا يشك المؤمنون فيه (وأنه ليس بدجال و) «شيطان» و

الحجّة القائم 7 بين أظهركم فإذا استقرت المعرفة في قلوب المؤمنين أنه الحسين جاء الحجّة الموت فيكون الذي يلي يغسله ويكفنه ويحنطه

ويلحده في حفرة الحسين (بن علي) (ولا يلي الوصي إلا الوصي) ؛ تأویل آیه مبارکه به خروج حسین با 70 تن از اصحابش که بر سر آن

هاکلاه خود طلایی است و بر هر کلاهی دوروی (جلو و عقب) می شود و به مردم

اعلام می کنند که این حسیناست که خروج کرده است تا مؤمنان به او شک نکنند

که او دجال و شیطان است، در حالی که حجّت در میان شماست. پس از استقرار

یافتن شناسایی در دل های مؤمنان که او خود حسیناست، مرگ حجّت فرا

می رسد. پس آن که عهده دار غسل و کفن و حنوط و دفن می شود، حسین بن علی خواهد بود (زیرا وصی را وصی غسل دهد و کفن و دفن می کند.)

5 امام صادق فرمود: حسین بن علی می آید و «قائم» خاتم را (شاید خاتم

سلیمان که جزء موارث انبیا است) به وی تسلیم می کند و امام حسین نیز عهده دار غسل و کفن و دفن و حنوط وی می باشد و آن حضرت را درون قبر می گذارد.

6 چون آن حضرت وفات کند، امام حسین او را دفن خواهد کرد.

## محلّ شهادت

درباره محلّ شهادت آن امام همام؛ یعنی حضرت «قائم» روحی لتراتب مقدمه

الفداء روایت صریحی مشاهده نشده است. آیا در پایتخت و مرکز حکومت خود «کوفه» واقع می شود که در آن صورت انتقال بدن مبارک از عراق به مدینه منوره

صحیح به نظر نمی آید و در اصل باید در آن جا دفن شود؛ چون مرقد های مطهر

اجداد طاهرینش در عراق واقع شده است و بی اعتنایی به آن ها تلقی می شود، در حالی که روایت محلّ دفن را مدینه منوره ذکر نموده است، یا سفری به مدینه

خواهد داشت که در آن جا از راهی که عبور می کند، هاون را پرتاب کرده و شهید

می نمایند و در کنار جدّ بزرگوارش دفن خواهد شد؟! و یا این اتفاق در شام می افتد و بدن شریف به مدینه منتقل می شود.

فراموش نشود این سخنان و اظهار نظرها در حدّ احتمال است.

## محلّ دفن

امیرالمؤمنین فرمود: «ثم يموت ويدفن عند قبر جدّه رسول الله صلى الله عليه و

آله؛ سپس مرگش فرا رسد و در کنار جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن



می شود. «شاید کلمه» یموت «اشاره به مرگ طبیعی بعد از رجعتش باشد. (خدا می داند).

## پایان دنیا با مرگ آخرین امام

1 عبد الله بن سنان گوید که امام صادق از قول رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمود: «لقد أسرى بي ربي عز وجل فأوحى إلي من وراء حجاب ما أوحى وكلمني بما كلم وكان مما كلمني... يا محمد» «عَلَيَّْ» «آخر من أقبض روحه من الأئمة: وهو الدابة التي تكلمهم؛ مرا که به معراج بردند و از پشت حجاب به آن چه که لازم بود، وحی کرد و با من سخن گفت با آن چه (لازم بود) سخن گوید از جمله گفتارها... فرمود: ای

محمد! «علی» آخرین نفر از امامان است که قبض روحش می کنم و اوست «دابه»

که با آن ها سخن می گوید.»

2 امام صادق فرمود: «لو كان الناس رجلين لكان أحدهما الامام وقال: إن آخر من

يموت الإمام لئلا يحتج أحد على الله أنه تركه بغير حجة [لله] عليه؛ اگر مردم دونفر باشد، یکی بر دیگری امام می شود و فرمود: آخرین کس که می میرد امام است، تا احدی به خدا احتجاج نکند که او را بدون حجّت خدا ترک کرده است.»

3 و شأ گوید: از امام رضا سؤال کردم: آیا زمین بدون امام می ماند؟!

فرمود: نه، عرض کردم: به ما روایت رسیده است که زمین بدون امام نمی ماند،

مگر آن که خدای به بندگانش خشم کند؟!

فرمود: نمی ماند و هنگامی که زمین بی امام باشد، فرو می ریزد.

توجیه روایت این است که اگر امام نباشد، تکلیف برداشته می شود؛ وقتی که

تکلیف برداشته شد، قیامت فرا می رسد. پس «لساخت الأرض بأهلها.» (زمین اهلس را فرو می برد) نابود می سازد).

## پژوهشی درباره توقیع شریف امام زمان (علیه السلام) به اسحاق بن محمد شقیر

چکیده توقیع شریف امام زمان (علیه السلام) به اسحاق بن یعقوب در بردارنده فرمان آن

حضرت مبنی بر رجوع به روایان حدیث در حوادث واقعه است. این توقیع که

توسط شیخ کلینی نقل شده، در منابع معتبر روایی همچون کتاب «کمال الدین» شیخ صدوق و «الغیبه» شیخ طوسی ذکر گردیده است. کلینی هر چند به جهت تقیه این توقیع را مانند سایر توقیعات امام زمان (علیه السلام) در کتاب کافی نقل نکرده است، ولی

اهتمام او به روایت آن از اسحاق بن یعقوب با توجه به ارتباط کلینی با نواب خاص امام زمان (علیه السلام)، گویای اعتماد او به صحت این توقیع است. مقصود از روایان حدیث در این توقیع شریف، کسانی هستند که روایات را با فهم و درایت نقل می کنند و اینان جز فقیهان نخواهند بود. از سوی دیگر اطلاق فرمان آن حضرت مبنی بر رجوع به روایان حدیث در حوادث پیش آمده، نشانگر عمومیت ولایت فقیهان در عصر غیبت است.

لازم است روایات سیاسی اسلام را مورد توجه ویژه قرار داد و آن را بازخوانی

کرد، زیرا این روایات در درون خویش گنجینه بزرگی دارد که پایان ناپذیر است و

هنوز تمامی زوایای آن کشف نشده است. علاوه بر این، کار اجتهادی نیز اقتضا می کند که باقراآت این نصوص، فهم جدیدی از آن به دست آید تا پاسخگوی سؤال ها و اشکال های مطرح شده باشد. به همین دلیل در این نوشتار یکی از روایت های

مشهور در فقه شیعه را مورد بررسی قرار می دهیم و در آن از روش اجتهادی که در بررسی نصوص دینی مورد استفاده قرار می گیرد بهره می جوئیم و به طور دقیق

شرایط خاص زمانی، سیاسی و اجتماعی این حدیث را در بررسی دلالت و سند آن در نظر می گیریم، زیرا توجه به این گونه شرایط نه تنها در فهم روایت، بلکه در

بررسی سند و در نتیجه در حجیت و یا عدم حجیت آن نیز تاثیر گذار است.

ابتدا به معنای لغوی توقیع اشاره می کنیم، سپس به بحث سند و چگونگی

دلالت آن خواهیم پرداخت:

1. معنای لغوی توقیع براساس تعریف کتاب «العین»، توقیع در کتاب به معنای

الحاق چیزی به آن است. همچنین گفته شده که توقیع به معنای اثر پالان بر پشت

شتر است. (350) در کتاب «المعجم الوسیط» آمده است که توقیع عقد و مانند

آن به این معنا است که نویسنده عقد، اسمش را زیر آن بنویسد تا به منزله امضا و اقرار آن باشد. (351) به نظر می‌رسد توقیع به معنای هر اثر کتبی از نویسنده است که بر موافقت او با مضمون عقد یا نوشته‌ای که به او منسوب است، دلالت دارد.

2. تاریخچه توقیع اگر چه توقیع‌های زیادی از امام مهدی (عج) به افراد فراوانی

نوشته شده است ولی توقیعی که به اسحاق بن یعقوب نوشته شده، به جهت این که به مسائل اساسی فقه مربوط می‌شود از ویژگی مهمی برخوردار است.

تاریخچه این توقیع چنین است که اسحاق بن یعقوب در عصر غیبت صغری پرسش‌هایی را مکتوب کرد و آن را به محمد بن عثمان عمری (وکیل امام مهدی (علیه السلام) در آن زمان) داد تا آن را به امام (علیه السلام) برساند، پس از مدتی جواب آن‌ها را با امضای امام دریافت کرد و به همین سبب به توقیع شریف معروف شد.

3. متن توقیع این توقیع در کتاب کمال الدین و تمام النعمه،

تالیف شیخ صدوق (ره) و کتاب الغیبه، تالیف شیخ طوسی (ره) نقل شده است.

همچنین علما و محدثان اعصار بعد نیز آن را نقل کرده‌اند، مانند طبرسی (ره) در کتاب الاحتجاج و علامه مجلسی در کتاب بحار الانوار. این کتاب‌ها اگر چه در نقل برخی از عبارات این توقیع اختلاف دارند ولی بیشتر فرازهای آن مورد اتفاق این منابع است:

محمد بن یعقوب الكلینی، عن اسحاق بن یعقوب، قال: سالت محمد بن عثمان العمری (ره) ان یوصل لی کتابا قد سالت فیہ عن مسائل قد اشکلت علی، فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان (علیه السلام):

اما ما سألت عنه ارشدك الله وثبتك من امر المنكرين لي من اهل بيتنا وبنی

عمنا: فاعلم انه ليس بين الله عزو جل وبين احد قرابه، ومن انكرني فليس مني وسبيله سبيل ابن نوح (علیه السلام).

اما سبيل عمی جعفر وولده فسبيل اخوه يوسف (علیه السلام).

اما الفقاع فشربه حرام، ولا باس بالشلماب.

واما اموالكم فلا تقبلها الا لتطهرو، فمن شاء فليصل ومن شاء فليقطع، فما آتاني الله

خير مما آتاكم.

واما ظهور الفرج فانه الى الله تعالى ذكره وكذب الوقتون.

واما قول من زعم ان الحسين (عليه السلام) لم يقتل فكفر وتكذيب وضلال.

واما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواه حديثنا، فانهم حجتي عليكم، وانا حجة الله عليهم.

واما محمد بن عثمان العمرى رضى الله عنه وعن ابيه من قبل فانه ثقته، وكتابه

كتابى. واما محمد بن على بن مهزيار الاهوازى فسيصلح الله له قلبه ويزيل عنه شكه.

واما ما وصلتنا به فلا قبول عندنا الا لما طاب وطهر وضمن المغنيه حرام.

واما محمد بن شاذان بن نعيم فهو رجل من شيعتنا اهل البيت (عليه السلام).

واما ابو الخطاب محمد بن ابى زينب الاجدع فملعون، واصحابه ملعونون، فلا

تجالس اهل مقاتلتهم، فانى منهم برىء و آبائى (عليه السلام) منهم براء.

واما المتلبسون باموالنا فمن استحل منها شيئا فاكله فانما ياكل النيران.

واما الخمس فقد ابيح لشيعتنا، وجعلوا منه فى حل الى وقت ظهور امرنا، لتطيب

ولا دثهم ولا تخبث.

واما ندامه قوم قد شكوا فى دين الله عزو جل على ما وصلونا به: فقد اقلنا من

استقال، ولا حاجه فى صله الشاكين.

واما علمه ما وقع من الغيبه فان الله عزو جل يقول: «يا ايها الذين آمنوا لا تسالوا عن

اشياء ان تبد لكم تسوءهم» (352). انه لم يكن لاحد من آبائى الا وقد وقعت فى عنقه بيعه لطاغيه زمانه، وانى اخرج حين اخرج ولا بيعه

لاحد من الطواغيت فى عنقى.

واما وجه الانتفاع بى فى غيبتي فكالانتفاع بالشمس اذا غيبتها عن الابصار

السحاب، وانى لا امان لاهل الارض كما ان النجوم امان لاهل السماء.

فاغلقوا ابواب السؤال عما لا يعينكم، ولا تتكلفوا علم ما قد كفيتم، واكثروا الدعاء



بتعجيل الفرج، فان ذلك فرجكم، والسلام عليكم يا اسحاق بن يعقوب وعلى من اتبع الهدى».)

محمد بن (353) يعقوب كليني(ره) از اسحاق بن يعقوب نقل می کند که

ص: 61

گفت: از محمد بن عثمان عمری خواستم نامه ام را [ به امام مهدی (علیه السلام) ] برساند. در آن نامه سوال هایی را که برایم پیش آمده بود نوشته بودم، پس از مدتی توقیعی باخط مولایمان صاحب الزمان (علیه السلام) به دستم رسید که در آن چنین نوشته شده بود:

[ اسحاق بن یعقوب ] خداوند تو را هدایت کند و [ در راه حق ] ثابت بدارد، تو درباره کار برخی از خاندان و پسر عموهای ما که مرا انکار می کنند سوال کرده ای.

بدان که میان خداوند و کسی خویشاوندی وجود ندارد، هرکسی مرا انکار کند از من نیست و راهش همانند راه پسر نوح (علیه السلام) است. راه و روش عمویم جعفر و فرزندش مانند راه و روش برادران یوسف (علیه السلام) است.

بدان که نوشیدن آبجو حرام است ولی شلماب (354) اشکالی ندارد.

ما اموالتان را نمی پذیریم، مگر به خاطر این که پاک شوید، پس هر که خواست [

آن را به ما ] برساند و هر که نخواست آن را جدا سازد. آن چه را خداوند به من داده بهتر از آن چیزی است که به شما داده است.

مسئله ظهور فرج نیز با خدای متعال است و تعیین کنندگان وقت ظهور

دروغگویند. اما سخن کسی که گمان می کند امام حسین (علیه السلام) کشته نشده، کفر و دروغ و گمراهی است. در خصوص حوادثی هم که پیش می آید به روایان حدیث ما رجوع کنید، که آنان حجت من بر شما هستند و من نیز حجت خدا بر آنان.

محمد بن عثمان عمری که خدا از او و از پدرش راضی باشد مورد اعتماد من

است و سخن و نوشته او سخن و نوشته من است.

خداوند ان شاء الله قلب محمد بن علی بن مهزیار اهوازی را اصلاح کند و

شکش را از بین ببرد. از آنچه برای ما فرستادی فقط بخش های پاکیزه آن را می

پذیریم و بدان که مزد زن آوازه خوان حرام است.

محمد بن شاذان بن نعیم از شیعیان ما اهل بیت (علیه السلام) است، ولی ابوالخطاب

محمد بن ابی زینب اجدع ملعون است و یارانش نیز جزو لعنت شدگانند، پس در مجلس گفتگویشان منشین، من از آنان بیزارم و پدرانم (علیهم السلام) نیز از آنان

بیزارند.

کسانی که اموال ما را در اختیار دارند اگر چیزی از آن را حلال بشمارند و بخورند، هرآینه آتش خورده اند.

آگاه باش که خمس برای شیعیان ما مباح شده است و تصرف در آن برایشان تا

وقت ظهور ما حلال است. این امر به جهت این است که ولادتشان پاک باشد و آلوده نگردد. ما کسانی را که در دین خدا شک نمایند هر چند اموالی را در اختیار ما نهاده اند، اگر طلب بخشش کنند می بخشیم و به صلح و هدیه شک کنندگان نیازی نیست.

اما در باره علت وقوع غیبت، خداوند می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لاتسالوا

عن اشیاءان تبدلکم تسؤکم»، ای کسانی که ایمان آوردید از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برایتان آشکار شود آزارتان دهد. همه پدرانم مجبور به بیعت با طاغوت

زمانشان بودند ولی من وقتی ظهور می کنم که بیعت هیچ یک از طاغوت ها بر گردنم نیست.

بهره بردن از من هنگام غیبتم مانند بهره بردن از خورشید است، آن گاه که ابرها

آن را از دیدگان پنهان کنند. من امان اهل زمینم همان گونه که ستارگان امان اهل

آسمانند.

از چیزهایی سؤال نکنید که به کارتتان نمی آید و در پی دانستن چیزی که از آن منع شده اید خودتان را به زحمت نیندازید.

برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید که این همان فرج شما است.

سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و بر کسی که از هدایت پیروی کند.

4. سندهای توقیع

سند این توقیع تا محمد بن یعقوب کلینی(ره) (مؤلف کتاب کافی دو گونه است:

سند اول را شیخ صدوق(ره) در کتاب کمال الدین و تمام النعمه این گونه آورده

است:

حدثنا محمد بن محمد بن عصام الكلینی(ره)، قال: حدثنا محمد بن یعقوب الكلینی عن اسحاق بن یعقوب، قال: ... .



سند دوم را شیخ طوسی(ره) در کتاب الغیبه نقل می کند:

اخبرنی جماعه عن ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه و ابی غالب الزراری و

غیره، عن محمد بن یعقوب الكلینی(ره)، عن اسحاق بن یعقوب... (355) چنانچه روشن است محل اختلاف این دو سند قبل از محمد بن یعقوب کلینی است.

5. بررسی توقیع شریف

الف - بررسی سندی: برای پژوهش پیرامون سند توقیع شریف باید به همه

شرایط تاریخی زمان صدور حدیث و راویان آن و نیز قرائین پیدا و پنهان توجه کرد، تا بتوان به دیدگاه صحیحی دست یافت که سبب اطمینان به صدور این حدیث شود.

به تعبیر دیگر، تراکم این قرائین هم از جهت کمی و هم از جهت نوع آن می تواند

سبب وثوق و اعتماد به صدور این حدیث از امام معصوم(علیه السلام) گردد. این وثوق و

اطمینان همچنان که می تواند به رجال و راویان این حدیث تعلق گیرد، می تواند به اصل صدور آن نیز مربوط شود، به این معنا که مطمئن شویم روایتی با چنین مضمون و در چنین شرایطی از نظر عادی ممکن نیست از غیر معصوم(علیه السلام) صادر شود. البته وثوق از راه ملاحظه شرایط تاریخی نیازمند تحقیقی درست است تا بتوان به قرائینی که سبب اطمینان می شوند دست یافت، و برای رسیدن به این هدف باید چند مقدمه را مطرح کرد:

مقدمه اول: کلینی(ره) در نقل روایات اهل بیت(علیه السلام) بسیار دقت داشت به طوری

که گفته شده وی در کتاب کافی احادیثی را آورده که یقین داشته از صادقین(علیهم السلام) است.

مقدمه دوم: گمشده کلینی(ره) روایات اهل بیت(علیه السلام) بود و به همین دلیل

سرزمین های زیادی را گشت و دهها سال در جستجوی روایت های اهل بیت(علیه السلام) زندگی خود را سپری کرد.

مقدمه سوم: ایشان از چند راه می توانست صحت انتساب توقیع به امام

مهدی (علیه السلام) را کشف کند:

نخست با بررسی خود توقیع، دوم به دلیل شناختی که نسبت به اسحاق بن

یعقوب داشت و سوم این که از اسحاق بن یعقوب و دیگران چگونگی دست یابی به این توقیع را جویا شود.

مقدمه چهارم: خود توقیع اقتضا می کند که مرحوم کلینی توجه ویژه ای به آن

داشته باشد، زیرا این توقیع در برگزیده مسائل و مطالب مهمی است، علاوه بر این که در زمان غیبت امام معصوم (علیه السلام) صادر شده است.

مقدمه پنجم: کلینی (ره) این روایت را نقل کرده و نسبت به آن بی اعتنا نبوده

است و اگر سند این توقیع ضعیف بود هرگز آن را نقل نمی کرد (356).

از این مقدمات به دست می آید که کلینی (ره) به صحت صدور این توقیع آگاه

بوده است و همین سبب اطمینان ما به صدور آن می شود، چون بسیار بعید است که بدون بررسی توقیع به نقل آن اقدام کرده باشد، پس اگر در بررسی خود به ضعف سند توقیع پی می برد هرگز آن را نقل نمی کرد.

از سوی دیگر همان گونه که برخی از علما گفته اند توجه به متن توقیع به ما

اطمینان می دهد که حدیثی با چنین ترکیب و الفاظ و معانی که در آن وجود دارد

فقط می تواند از معصوم (علیه السلام) صادر شود. آیه الله سید محمود حسینی شاهرودی (قده) در این باره در کتاب حج می گوید:

نباید به اعتبار سند این حدیث اشکال کرد، زیرا خود توقیع بر جایگاه والای

اسحاق دلالت می کند، البته بعد از آن که شواهد صحت صدور که در متن توقیع

وجود دارد مورد توجه قرار گیرد. (357) در نهایت اقدام علمای بزرگ در نقل این

توقیع شریف در کتاب های روایی نیز سبب تقویت اعتبار آن است هر چند دلیل

اصلی برای اعتماد به حدیث همان است که گذشت.

ب بررسی دلالتی:

از این عبارت توقیع «اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواه حدیثنا، فانهم

حجتی علیکم وانا حجه الله علیهم»، چنین بر می آید که امام معصوم (علیه السلام) فقیه را

ص: 65

حجت خویش بر مردم قرار داده است و این حجیت محدود به صدور فتوا نیست، بلکه علاوه بر فتواکارهایی را که به ولایت عامه مربوط است، شامل می شود، زیرا از اطلاق حجیت وعدم تقیید آن استفاده می شود هر حجیتی که برای امام نسبت به مردم ثابت است برای فقیه نیز ثابت می باشد، مگر مواردی که با دلیل خاص خارج می شود و یا به یقین بدانیم آن چیز از مختصات امام (علیه السلام) است که به ویژگی عصمت او مربوط می شود. با کنارهم قرار دادن حجیت امام و حجیتی که برای فقیه ثابت است می فهمیم که این حجیت دایره وسیعی دارد، به ویژه اگر ظرف صدور نص یعنی زمان غیبت را در نظر داشته باشیم.

6. اشکال های مطرح شده پیرامون توقیع در باره این توقیع شریف چند اشکال

مطرح شده است که به دو دسته اشکال های سندی و اشکال های دلالی تقسیم می شوند:

الف اشکال های سندی:

فردی که هم در سلسله سند شیخ طوسی (ره) و هم در سند شیخ صدوق (ره)

وجود دارد و باید از آن بحث کرد اسحاق بن یعقوب است، اگر چه در سلسله سند شیخ صدوق (ره) بحثی در باره محمد بن محمد بن عصام کلینی (ره) نیز پرسش

هایی وجود دارد ولی ما می توانیم از آنها صرف نظر کنیم، چون سلسله سند شیخ طوسی (ره) که به محمد بن یعقوب کلینی (ره) می رسد و خالی از ابن عصام کلینی می باشد معتبر است. پس بحث مهم سندی در باره اسحاق بن یعقوب است.

اینک به برخی اشکال های سندی اشاره می کنیم:

اشکال اول: از آن جا که کلینی (ره) این توقیع را در کتاب کافی نیاورده می فهمیم

که این حدیث به نظر وی معتبر نبوده است، زیرا اگر معتبر بود حتما آن را در



کتاب کافی که در آن، احادیث صحیح از صادقین (علیه السلام) و سننی را که مورد عمل است آورده نقل می کرد. این سخن که کلینی (ره) به خاطر تقیه آن را در کتابش نقل نکرده درست نیست، چون خیلی از توقیعات در بسیاری از کتاب ها نقل شده و این توقیع نیز در کتاب های دیگر نقل گردیده است.

پاسخ: 1. این که علت عدم نقل این حدیث توسط کلینی (ره) تقیه نبوده است

چون این توقیع و غیر آن در بقیه کتاب ها مانند «کمال الدین» شیخ صدوق (ره) و

«الغیبه» شیخ طوسی نقل شده است سخن درستی نیست، زیرا تقیه ممکن است در یک زمان نسبت به شخصی، محقق باشد ولی نسبت به شخصی دیگر در زمانی

دیگر وجود نداشته باشد، پس مقایسه زمان کلینی (ره) با دوران صدوق (ره) و یا

دوران شیخ طوسی (ره) درست نیست.

2. مرحوم کلینی در زمان غیبت صغرا می زیست و ارتباط او با امام مهدی (عج)

از طریق سفیرانش ممکن بود، اما دوران زندگی شیخ صدوق (ره) که هم عصر با

شیخ مفید (ره) بود در ابتدای غیبت کبرا بود و در آن زمان همه سفیران فوت کرده بودند و حساسیت سیاسی که پیرامون امام مهدی (عج) وجود داشت در عصر شیخ صدوق (ره) کم شده بود، علاوه بر این که در عصر شیخ صدوق (ره) م 381 هـ.

ق (اوضاع سیاسی اجتماعی تغییر یافته بود به طریق اولی در عصر شیخ

طوسی (ره) م 460 هـ. ق) حساسیت و خطر کمتری در باره اعتقاد به مهدویت و

ارتباط با آن حضرت وجود داشت.

3. آوردن توقیع در کتاب کافی که زیاد در دسترس مردم بود سبب می شد که به

زودی به دست خلیفه عباسی برسد و او بفهمد که تنها راه دسترسی به امام

مهدی (علیه السلام) شخص محمد بن عثمان بن سعید عمری است. بنابراین نقل توقیع در

کتاب با حکمتی که در مسئله غیبت امام (علیه السلام) وجود دارد منافات داشت، چون در

روایات فراوانی آمده که آن حضرت به جهت ترس از کشته شدن غایب شده است و اگر اشکال شود که این احتمال صحیح نیست، زیرا برای همه مردم در آن زمان معلوم بود که سفیران تنها راه دسترسی به امام مهدی (علیه السلام) هستند، بنابراین توقیع تأثیری در این زمینه نداشته است، در جواب می گوئیم: معلوم بودن ارتباط سفرا با



امام(علیه السلام)تنها در حدیک شایعه بین مردم بوده است و این فرق دارد با این که یک سند قطعی از ارتباط سفر با امام(علیه السلام) به دست خلیفه برسد. توقیع به روشنی این مطلب را اثبات می کرد که بین محمد بن عثمان بن سعید عمری و امام مهدی(علیه السلام) در باره قضیه اسحاق بن یعقوب دیداری صورت گرفته است و ما می دانیم که حکومت عباسی به شدت در پی یافتن امام(علیه السلام) بود چنان که شواهد تاریخی فراوانی بر این مطلب وجود دارد. پس اگر نزد حکومت عباسی ثابت می شد که فردی مانند محمد بن عثمان با امام(علیه السلام) دیدار می کند و جای او را می داند و آنها نیز ممکن بود از طریق اویه امام(علیه السلام) برسند، طبیعی بود که دستگاه خلافت تمام تلاش خود را می کرد تا از این طریق به امام(علیه السلام) دست یابد.

به همین دلیل کار محمد بن یعقوب کلینی(ره) عاقلانه بود که آن توقیع را در

کتاب کافی نقل نکند، و یکی از نکاتی که این مطلب را تقویت می کند این است که اصلاً هیچ توقیعی در کتاب کافی نیامده است و ظاهراً روش در کتاب کافی این چنین بوده که از مطالب خلاف تقیه در باره امام مهدی(علیه السلام) خالی باشد.

4. علاوه بر پاسخ های قبلی می توان گفت: از کجا می توان یقین داشت که

کلینی(ره) آن توقیع را در هیچ یک از نوشته هایش نیاورده است. عدم نقل آن در

کتاب کافی دلیل نمی شود که در کتاب دیگری نیز آن را نیاورده باشد، شاید آن را در کتاب «رسائل الاثمه» و یا در کتاب دیگری آورده باشد، به ویژه آن که معمولاً چنین نویسندگانی رساله ها و نامه های ائمه(علیه السلام) را در کتاب جداگانه ای تحت عنوان

«رسائل ائمه» و مانند آن می آوردند. (358) همچنین می توان گفت که کتاب کافی بادیگر کتاب ها فرق داشت. کتاب کافی مانند رساله عملیه بود تا در دسترس همه مردم قرار گیرد و نمی شد آن را مخفی کرد، بنابراین ملاحظات مذکور را هم به

همراه داشت ولی امکان داشت که کتاب رسائل ائمه را از دسترس عموم مردم دورنگه داشت.

اشکال دوم: اسحاق بن یعقوب علاوه بر این که مورد توثیق قرار نگرفته، اخبار

زیادی را نیز روایت نکرده است. به همین دلیل نمی توان او را از راویان مشهور

شمرد، چون کل روایاتی که نقل کرده فقط سه خبر است که یکی از آنها فقهی

است و دو روایت دیگر فقهی به شمار نمی آید.

جواب اشکال: اگر چه اسحاق بن یعقوب روایت های زیادی را نقل نکرده است، ولی پاره ای از امور سبب می شود که ما به صدور این توقیع از امام مهدی (علیه السلام)

مطمئن شویم و در پی آن به وثاقت اسحاق بن یعقوب نیز اطمینان پیدا کنیم:

اول: در آن زمان تشخیص درستی یا نادرستی ادعای اسحاق بن یعقوب آسان

بود که آیا وی چنین نامه ای دریافت کرده و آیا نامه به خط امام (علیه السلام) بوده و آیا آن

امضای امام (علیه السلام) بوده است؟ دوم: در آن زمان ممکن بود که درستی یا

نادرستی ادعای اسحاق بن یعقوب توسط محمد بن عثمان بن سعید یا سفیر بعدی روشن شود و حتی اگر بپذیریم که اسحاق بن یعقوب قبل از رسیدن توقیع به دست کلینی (ره) و یا قبل از آمدن کلینی (ره) به بغداد مرده بود، ولی در این نکته شکی نیست که کلینی (ره) مدت قابل توجهی با سفرای امام (علیه السلام) در بغداد زندگی کرد و به همین دلیل به سلسلی بغدادی معروف است. (359) بنابراین کلینی (ره) حتما در پی بررسی صحت این توقیع بوده است و از طرف دیگر او به جهت مهارت علمی اش در بررسی روایت قادر به تشخیص درستی یا نادرستی ادعای اسحاق بن

یعقوب بود، علاوه بر این که اوضاع آن زمان نیز مساعد بود تا کلینی (ره) در باره خود راوی و روایتش تحقیق کند و یا از سفرای امام (علیه السلام) بپرسد.

در اینجا یک احتمال دیگر نیز مطرح است که آن را علامه تستری (ره) در کتاب

قاموس الرجال بیان کرده است که اسحاق بن یعقوب برادر بزرگ محمد بن یعقوب کلینی (ره) باشد، زیرا اسم پدر هر دو یعقوب است و اسم جد محمد بن یعقوب کلینی (ره) نیز اسحاق بوده و عادت بسیاری از مردم این گونه است که نام جد را بر پسر بزرگتر می گذارند. بنابراین احتمال دارد اسحاق بن یعقوب همان برادر بزرگ محمد بن یعقوب کلینی (ره) باشد، همچنان که در نسخه کتاب کمال الدین شیخ صدوق (ره) که نزد علامه تستری (ره) بوده است در پایان توقیع چنین عبارتی وجود دارد: والسلام علیک یا اسحاق بن یعقوب کلینی، و این گویای این است که هر دو از اهالی روستای کلین بوده اند.

چندین اشکال دلالی در باره این توقیع مطرح شده که ما مهمترین آن ها را بیان

می کنیم:

اشکال اول: منظور از عبارت «رواه حدیثنا» محدثینی هستند که حدیث نقل می

کنند نه این که منظور از آن فقیهان و مجتهدان باشد، بنابراین آیا ممکن است به کسی که فقط حدیث نقل می کند و آن را جمع و حفظ می کند و به جز آن کاری انجام نمی دهد ولایت عامه داده شود؟! پاسخ: منظور از راوی حدیث کسی نیست که فقط آنها را برای دیگران نقل کند، حتی بدون آن که آنها را بفهمد. این تنها معنای لغوی راوی حدیث است، بلکه مراد از راوی حدیث معنای اصطلاحی آن است که در آن زمان از عبارت «راوی الحدیث» فهمیده می شد، یعنی کسی که روایتی را با فهم و درک به مضمون آن (فقه و درایت) نقل می کند و این شخص همان فقیه مصطلح امروزی است.

اشکال دوم: الف و لام در عبارت «الحوادث الواقعة» برای عهد است نه استغراق

، یعنی منظور از آن حوادثی است که بین سؤال کننده و جواب دهنده شناخته شده بوده است. بنابراین نمی توانیم از این سخن امام (علیه السلام) استفاده کنیم که به فقیهان در همه زمینه ها (حوادث) و امور سیاسی و اجتماعی ولایت داده شده است، تنها چیزی که می توان پذیرفت این است که فقط در باره آن قضایای معهود نه بیشتر از آن به فقیهان ولایت داده شده است.

پاسخ: در جواب امام (علیه السلام) تعبیر «الحوادث الواقعة» به صورت مطلق بیان شده

است و قیدی برای آن نیامده است، به ویژه آن که پاسخ امام (علیه السلام) به صورت کتبی

بوده است و ممکن بود به دست افراد دیگری برسد، بدون آن که سوال های اسحاق بن یعقوب همراه آن باشد. بنابراین اگر امام (علیه السلام) حوادث معینی را در نظر داشتند، حکمت اقتضای کرد که آن ها را به صورت معین بیان کنند، علاوه بر این که آن دلیلی که برای رجوع به فقیهان در عصر غیبت صغرا در آن موارد معهود وجود

داشت در عصر غیبت کبری هم وجود دارد و آن عبارت است از وجود پاره ای از مسائل سیاسی و اجتماعی که وجود یک مرجع برای مردم را در این زمینه ها

ضروری می سازد، و امام (علیه السلام) در این زمینه مردم را به راویان حدیث (فقیهان) ارجاع داده اند.

اشکال سوم: برخی به عموم تعلیلی که در عبارت «فانهم حجتی علیکم و انا حجه الله...» آمده است، استدلال کرده اند تا عموم ولایت برای فقیه را اثبات کنند، در

حالی که به جهت مناسبت حکم و موضوع، مقدار یقینی از ولایت فقیه بیان احکام شرعی، حوادث است و با وجود این قدر متیقن نه تنها نمی توان عموم ولایت برای فقیه را اثبات کرد، بلکه می توان گفت که این قدر متیقن، قرینه ای بر انصراف عموم ولایت برای فقیه به ولایت بر فتوا دادن است، پس در نتیجه این توقیع شریف بر ولایت عام دلالت ندارد.

پاسخ: چنین مناسبتی بین حکم و موضوع وجود ندارد، زیرا چنین مناسبتی باید

از ظاهر توقیع به دست آید در حالی که در توقیع قرینه ای وجود ندارد تا سبب

دست برداشتن از عموم آن شود. چون توصیف این اشخاص به «ارواه الحدیث» به صورت تقییدی نیست تا مدلول حدیث، امر در رجوع به راویان در خصوص

روایات باشد، بلکه این وصف موضوعی است، یعنی امر به رجوع به راویان به این دلیل است که آنها موضوع و محل رجوع هستند ولی این که در چه زمینه ای و در کجا باید به آنها مراجعه کرد، به بیان دیگری احتیاج دارد و با استفاده از عبارت

«الحوادث الواقعة» نمی توان گفت که مراجعه، به احکام شرعی محدود می شود، زیرا در این توقیع در خصوص رجوع در باره احکام حوادث فرمان داده نشده، بلکه به رجوع به راویان در باره خود حوادث بدون هیچ قیدی امر شده است و از این بیان فهمیده می شود که ارجاع مطلق است. علاوه بر این می توان گفت که مراجعه به فقیهان برای فراگیری احکام شرعی در جامعه شیعی آن زمان از امور واضح بوده است، پس باید سؤال اسحاق بن یعقوب از چیز دیگری باشد و در ابتدای توقیع گذشت که عبارتی وجود دارد مبنی بر این که اسحاق بن یعقوب می خواست از برخی مسائل مشکل، سؤال کند.

بنابراین از آن جایی که قرینه ای بر تقیید حجیت راویان حدیث (فقیهان) به مورد

خاصی وجود ندارد، پس حجت بودن فقیهان عام است و بررسی حدیث و فقه

الروایه نیز اطلاق ولایت و حجیت را اثبات می کند. از سوی دیگر در نظر گرفتن

شرایط زمان صدور توقیع این مطلب را آشکار می کند که مشکل اساسی در زمان

غیبت خلا رهبری بوده است و لازم بود که امام مهدی (علیه السلام) با ارجاع دادن مردم به

فقیهان در همه کارهایی که خود آن حضرت متصدی آنها است این مشکل را

برطرف کند و این مطلب قرینه ای است بر این که ارجاع دادن مردم به فقیهان به

احکام شرعی اختصاص ندارد.

بعد از همه این مطالب باید گفت که اگر چه این توقیع شریف مورد اشکال های

فراوان دلّالی و سندی قرار گرفته است ولی پاسخ اشکال های دلّالی این است که توقیع شریف بر ولایت عامه فقیه در امور سیاسی

اجتماعی جامعه دلالت می کند و در باره سند آن نیز باید گفت که با در نظر گرفتن شرایط موجود آن زمان، اطمینان به صدور این توقیع از

امام مهدی (علیه السلام) حاصل می شود.

لازم به یادآوری است که بعضی از قسمتهای این توقیع، نیاز به مباحث اجتهادی

و فقهی دارد و می بایست برای فهمیدن آن قسمتها، به صاحبان فن و کتب فقهی

استدلّالی مراجعه کنیم تا بتوانیم حکم شرعی و معنای صحیح آن را به دست

آوریم. متأسفانه مقام گنجایش توضیح و تفسیر آنها را ندارد و علاقمندان باید خود تحقیق و تفحص بیشتری در آنها بنمایند.

به خاطر اهمیت این توقیع شریف،

متن عربی همراه با ترجمه آن را نقل می کنیم تا زمینه مطالعه دقیق را فراهم

سازد.

حدثنا محمد بن محمد بن عصام الكلنی رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن یعقوب

الكلینی، عن اسحاق بن یعقوب قال: «سألتُ محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه ان یوصل لی کتاباً قد سالت فیہ عن مسائل اشكلت

علی فوردت فی (التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان علیه السلام): «اما ما سألت عنه ارشدك الله و ثبتك من امر المنكرین لی من اهل

بیتنا و بنی عمنا، فاعلم انه لیس بین الله عزوجل و بین احد قرابه، و من انكرنی فلیس منی و سبیلہ سبیل ابن نوح علیه السلام.

اما سبیل عمی جعفر و ولده فسبیل اخوه یوسف علیه السلام. (1).





اما الفقاع فشربه حرام، ولا باس بالشلماب. (2).

و اما اموالكم فلا تقبلها الا لتطهروا، فمن شاء فليصل و من شاء فليقطع فما آتاني الله خير مما آتاكم.

و اما ظهور الفرج فإنه الى الله تعالى ذكره، و كذب الوقاتون. (3).

و اما قول من زعم ان الحسين عليه السلام لم يقتل فكفر و تكذيب و ضلال. (4).

و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواه حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله عليهم. (5).

و اما محمد بن عثمان العمري -رضى الله عنه و عن ابيه من قبل -فانه ثقني و كتابه كتابي. (6).

و اما محمد بن علي بن مهزيار الاهوازي فسيصلح الله له قلبه و يزيل عنه شكه.

و اما ما وصلتنا به فلا قبول عندنا الا لما طاب و طهر، و ثمن المغنيه حرام. (7).

و اما محمد بن شاذان بن نعيم فهو رجل من شيعتنا اهل البيت.

و اما ابو الخطاب محمد بن ابي زينب الاجدع فملعون و اصحابه ملعونون فلا

تجالس اهل مقاتلتهم فاني منهم بري و آبائي عليهم السلام منهم براء. (8).

و اما المتلبسون باموالنا فمن استحل منها شيئا فاكله فانما يؤل النيران. (9).

و اما الخمس فقد ابيح لشيعتنا و جعلوا منه في حل الى وقت ظهور امرنا لتطيب

ولادتهم ولا تخبث. (10) و اما ندامه قوم قد شكوا في دين الله عزوجل على ما وصلونا به فقد أقلنا من استقال، ولا حاجه في صله الشاكين.

و اما عله ما وقع من الغيبه فان الله عزوجل يقول: «يا ايها الذين آمنوا لا تسئلوا عن

اشياء ان تبدلكم تسوءكم» (11) انه لم يكن لا حد من آبائي عليهم السلام الا و قد وضعت في عنقه بيعه لطاغيه زمانه، و اني اخرج حين اخرج، ولا بيعه لا حد من الطواغيت في عنقي. (12).

و اما وجه الانتفاع بي في غيبتى فكالانتفاع بالشمس اذا غيبتها عن الابصار

السحاب و انى لامان لاهل الارض كما ان النجوم امان لا هل السماء، فأغلقوا باب السؤال عما لا يعينكم، ولا تتكلفوا علم ما قد كفيتم، و اكثروا الدعاء بتعجيل الفرج، فان ذلك فرجكم و السلام عليك يا اسحاق بن يعقوب و على من اتبع الهدى.» (13) اسحاق

ص:73

بن یعقوب می گوید: «از محمد بن عثمان -رضی الله عنه- خواهش

کردم نامه مرا که مشتمل بر پاره ای از مسائل مشکلی که برایم پیش آمده بود، به

ناحیه مقدسه تقدیم دارد. (او هم پذیرفت) و جواب آن به خط مولایم امام زمان (علیه السلام) بدین قرار صادر شد: «خداوند تو را هدایت کند و بر اعتقاد حق ثابت و پایدار بدارد.

این که سؤال کردای بعضی از افراد خاندان ما و عمو زادگان ما منکر وجود من

هستند. بدان که بین خداوند و هیچ کس قرابت و خویشی نیست و هر کس منکر

وجود من باشد از من نیست؛ و راهی که او می رود راه پسر نوح است. و راهی که

عمویم جعفر (کذاب) و اولاد او نسبت به من پیش گرفته اند، راه برادران یوسف

است.

اما فقاع (آبجو) نوشیدنش حرام است، ولی نوشیدن شلماب (14) مانعی ندارد.

اما اموالی که شما (به عنوان هدیه) به ما می رسانید، ما آن را برای پاک شدن

شما از گناهان قبول می کنیم، بنابراین، هر کس می خواهد به ما برساند، و هر کس نمی خواهد قطع کند؛ آنچه خدا به ما داده است، از آنچه شما می دهید بهتر است.

و اما وقت ظهور من وابسته به اراده خداوند متعال است. کسانی که وقت آن را

تعیین می کنند، دروغگو هستند.

و اما حوادثی که برای شما پدید می آید (و حکم آن را نمی دانید) پس رجوع

کنید به روایان حدیث ما؛ (15) زیرا آنها حجت من بر شما هستند، و من هم حجت خدا بر آنها هستم.

و اما محمد بن عثمان عمری که خداوند از وی و از پدرش خشنود باشد، مورد

وثوق من و نوشته او نوشته من است.

و اما محمد بن علی بن مهزیار اهوازی، به زودی خداوند دل او را اصلاح می کند

و شک و تردیدش را از وی بر طرف می سازد.

و اما مالی را که برای ما فرستاده ای، پذیرفته نمی شود، مگر این که از حرام پاک

و پاکیزه گردد و پول زن آواز خوان هم، حرام است.

ص: 74

و اما محمد بن شاذان بن نعیم، (16) او مردی از دوستان ما اهل بیت است.

و اما ابوالخطاب محمد بن ابی زینب اجدع (17)، او و پیروانش ملعون هستند،

تو با آنها که عقیده اینان را دارند، رفت و آمد نکن؛ زیرا من از آنها بیزارم، و پدران من هم از آنها بیزار بودند. و اما کسانی که اموال ما را نزد خود نگاه می دارند، اگر چیزی از آن را برای خود حلال بدانند و بخورند، مثل این است که آتش خورده اند.

و اما خمس (18) برای شیعیان ما مباح و برای آنها تا ظهور ما حلال گشته است،

تا به واسطه آن ولادتشان پاک باشد، و پلید و آلوده نگردند.

و اما مردمی که از فرستادن آن اموال به نزد ما پشیمان شده اند، در دین خدا شک

و تردید نمودند، اگر اموالی که به ما داده اند، بخواهند به آنها پس می دهیم، ما نیاز به بخشش کسانی که درباره وجود ما تردید دارند، نداریم.

و اما علت غیبتی که به وقوع پیوسته است، خداوند می گوید: «ای کسانی که

ایمان آورده اید سؤال نکنید از چیزهایی که اگر برای شما آشکار گردد، شما را آزرده کند.» هر یک از پدران من در زمان خود بیعت سلطان طاغوت زمان خود را به گردن گرفتند، ولی من زمانی قیام می کنم که بیعت هیچ یک از طاغوتها را به گردن ندارم.

و اما چگونگی انتفاعی که مردم در غیبت من از من می برند، همچون انتفاع از

خورشید است هنگامی که در پشت ابرها پنهان شود. من امان مردم روی زمین

هستم، همان طور که ستارگان امان اهل آسمانها می باشند. بنابراین، سوالهایی که به شما سودی ندارد، پرسش نکنید و خود را به خاطر چیزی که نیازی به آن ندارید، به مشقت نیندازید. برای تعجیل در فرج و ظهور من زیاد دعا کنید که رهایی شما از قید و بندها در دعاء است. سلام بر تو ای اسحاق بن یعقوب و سلام بر کسانی که راه هدایت را پیش گرفته اند. «(19).

(1) از اول تا اینجا در بحار الانوار، ج 50، حدیث، 1، ص. 227 احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 469.

(2) این قطعه در بحار الانوار، ج 66، روایت 2، ص 482 و بحار، ج 79، ص 166، ح 2 آمده است.

(3) همان منبع، ج 52، ص 111، احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 470.

(4) همان منبع، ج 44، ص 271، حدیث 3. احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 470.

(5) همان منبع، ج 2، ص 90، روایت 13. احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 470.

(6) بحار الانوار، ج 51، ص 90، حدیث 13. احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 470.

(7) وسائل الشیعه، ج 17، باب 16، ص 123، روایت 2215.

(8) بحار الانوار، ج 47، ص 334، روایت 2. احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 470.

(9) همان منبع، ج 96، ص 184، روایت 1. احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 471.

(10) بحار الانوار، ج 96، ص 184، روایت 1، احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 471.

(11) سوره مائده، آیه 102.

(12) احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 471.

(13) ما این توفیق شریف را از «کمال الدین» نقل کردیم، لیکن این توفیق با سندهای مختلف در منابع دیگر نیز ذکر شده است: «الف» کمال الدین، ج 2، ص 483، حدیث 4. ب) الغیبه، ص 290، حدیث 247. ج) احتجاج الطبرسی، ج 2، ص 469. د) بحار الانوار، ج 53، ص 180.

حدیث 10.

(14) شلماب: نوعی نوشیدنی است که از «شیلیم» یعنی دانه ای شبیه جو، درست می شود و در انسان یک نوع بیهوشی و خواب آلودگی ایجاد می کند (کمال الدین، ج 2، ص 484، به نقل از استاد شعرانی).

(15) والمراد برواه الحدیث، الفقهاء الذین یفقهون الحدیث و یعلمون خاصه و عامه و محکمه و متشابهه، و یعرفون صحیحه من سقیمه، و حسنه من مختلفه، والذین لهم قوه التفکیک بین الصریح منه و الدخیل و تمییز الاصل من المزیف المتقول. لا الذین یقرؤن الکتب المعروفه و یحفظون ظاهراً من الفاظه ولا یفهمون معناه و لیس لهم منه الاستنباط و ان زعموا انهم حمله الحدیث. (کمال الدین، ج 2، ص 484، علی اکبر الغفاری).

(16) از اصحاب امام حسن عسکری (علیه السلام) بوده و بعد از وفات ایشان از وکلای حضرت مهدی (علیه السلام) از منطقه نیشابور به شمار می رفت (ر.ک کمال الدین، ج 2، ص. 442 ح 16). به او شاذانی و نیشابوری نیز می گویند.

(17) کشی و ابن الغضائری او را اجذع ثبت کرده اند. او یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) بود و بعد از مدتی منحرف شد و برای خود مذهبی تأسیس نمود و امام صادق (علیه السلام) او را چند بار لعنت نموده است.

(معجم رجال الحدیث، ج 14، ص 244).

(18) مقصود از خمس، غنایم جنگی است که از جمله اماء سبیات بوده و در بازار به فروش می رفته، خرید اینها تجویز شده با آنکه خمس آن داده نشده است. این مطلب را فقهاء مفصلاً در باب خمس آورده اند و قرائن و شواهد بسیاری بر آن ارائه داده اند که شامل خمس ارباح مکاسب نمی شود. (حضرت آیه الله معرفت).

(19) این توفیق با استفاده از کتاب «مهدی موعود» ترجمه شده است.

## یکی از توقیعات با اهمیت!!

توقیعی است که توسط محمد بن عثمان در پاسخ به مکتوب اسحاق بن یعقوب

از ناحیه امام زمان (علیه السلام) صادر شده است.

این توقیع مشتمل بر مطالب مهم و نکات قابل توجهی است و بیشتر مسائل

مختلف اجتماعی در آن مطرح شده است. لذا از اهمیت خاصی برخوردار می باشد بویژه این توقیع، متضمن تعیین وظیفه مردم در زمان غیبت کبری، و بیان علت غیبت و معرفی و مشخص نمودن هویت بعضی از افراد است.

این توقیع شریف هم به صورت تقطیع شده در ابواب مختلف کتب روایی

مندرج شده و هم به صورت کامل در بعضی کتب معتبر حدیثی نقل شده است.

ماسعی خواهیم کرد منابع آنها را تا حد توان مشخص کنیم.

لازم به یادآوری است که بعضی از قسمتهای این توقیع، نیاز به مباحث اجتهادی

و فقهی دارد و می بایست برای فهمیدن آن قسمتها، به صاحبان فن و کتب فقهی

استدلالی مراجعه کنیم تا بتوانیم حکم شرعی و معنای صحیح آن را به دست

آوریم. متأسفانه مقام گنجایش توضیح و تفسیر آنها را ندارد و علاقمندان باید خود تحقیق و تفحص بیشتری در آنها بنمایند.



به خاطر اهمیت این توقیع شریف ، متن عربی همراه با ترجمه آن را نقل می کنیم

تا زمینه مطالعه دقیق را فراهم سازد.

حدثنا محمد بن محمد بن عصام الكلنی رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن یعقوب الكلینی ، عن اسحاق بن یعقوب قال: «سألتُ محمد بن عثمان العمري رضی الله عنه ان یوصل لی کتاباً قد سألت فیہ عن مسائل أشكلت علیّ فوردت فی (التوقیع بخط

مولانا صاحب الزمان علیه السلام: «اما ما سألت عنه أرشدك الله و ثبتك من امر

المنكرين لی من اهل بیتنا و بنی عمنا ، فاعلم انه ليس بين الله عزوجل و بین احد

قراه، و من انكرنی فليس منی و سبيله سبیل ابن نوح علیه السلام .

اما سبیل عمی جعفر و ولده فسبیل اخوه یوسف علیه السلام .

اما الفقاع فشریه حرام، و لا باس بالشلماب.

### **سرانجام شهربانو همسر امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا چه شد؟**

«سهل بن قاسم نوشجانی می گوید: امام رضا(علیه السلام) در خراسان به من فرمود: بین ما

و شما خویشاوندی هست. گفتم: این خویشاوندی چیست؟ فرمود: هنگامی که

عبدالله بن عامر بن کریم خراسان را فتح کرد دو دختر از دختران یزدگرد پادشاه ایران را پیدا کرد و آنان را نزد عثمان بن عفان فرستاد. عثمان بن عفان یکی از آن دو را به امام حسن و یکی را به امام حسین(علیه السلام) بخشید. این دو دختر پس از زایمان، وفات

کردند. همسر امام حسین(علیه السلام) امام سجاد را زایید. پس از درگذشت همسر امام

حسین، یکی از کنیزان امام حسین(علیه السلام)، امام سجاد را سرپرستی کرد».

عیون اخبار الرضا، یک جلدی، جزء دوم، ص 128، ح 6 با تصحیح و تعلیق سید مهدی حسینی لاجوردی، چاپ 1377 هجری قمری، ناشر میرزا محمد رضا مهتدی، چاپ اول).

براساس این روایت، مادر امام زین العابدین(علیه السلام) بعد از تولد آن حضرت وفات

کرده و در کربلا حضور نداشته است.

آقای دکتر سید جعفر شهیدی در «زندگانی علی بن الحسین(علیه السلام)» از طبقات نقل

می کند که پس از شهادت امام حسین (علیه السلام)، خدمتگزار آن حضرت شهربانو را به

همسری گرفت. نام این خدمتگزار زبید بود و از او پسری به دنیا آمد به نام عبدالله بن زبید (زندگانی علی بن الحسین (علیه السلام)، چاپ پنجم، ص 26، 1373).

ایشان در این کتاب می گوید: آمدن شهربانو به کربلا، فرار او از کربلا به ایران،

غایب شدن او در کوه و نیز آمدن او به ایران به دستور امام حسین (علیه السلام) برای جمع

آوری نیرو، همه اینها افسانه و ساخته داستان نویسان است (همان).

البته در کربلا بانویی به نام شهربانو بود و این شهربانو مادر آن طفلی است که از

خیمه ها بیرون آمد و هانی بن ثبیت آن طفل را به شهادت رسانید. این شهربانو،

مادر امام سجاد (علیه السلام) نبود و جزو اسیران کربلا بود (قصه کربلا، ص 406).

شیخ عباس قمی روایت عیون اخبار الرضا را نقد می کند و می گوید: این حدیث

مخالف آن حدیث هایی است که آوردن دختر یزدگرد را به زمان عمر بن خطاب

نسبت می دهند و این حدیث ها اشهر و اقوی است (منتهی الامال، ج 2، ص 30، چاپ هجرت).

ولکن به نظر می رسد که روایت «عیون اخبار الرضا» از روایات دیگر قوی تر

است و علامه مجلسی روایت «عیون اخبار الرضا» را می پسندد (بحار الانوار، ج

46، ص 10).

و بر این اساس، در زمان عثمان، دختر یزدگرد به مدینه برده شده نه در زمان عمر

بن خطاب.

در اصول کافی آمده است که وقتی که دختر یزدگرد را به مدینه آوردند و نزد عمر

بردند، وقتی که عمر خواست به چهره او نگاه کند، او چهره اش را گرفت و به زبان فارسی گفت: «اف بیروج بادا هر مز» (عمر گفت: این

دختر مرا فحش می دهد و

خواست که آن دختر را بزند، علی (علیه السلام) گفت: تو حق نداری او را بزنی، او را آزاد

بگذار تا هر کسی را می خواهد به همسری انتخاب کند. عمر هم او را آزاد گذاشت و او هم حسین (علیه السلام) را انتخاب کرد. علی (علیه السلام) به او فرمود: اسم شما چیست؟ گفت: جهان شاه. امام به او فرمود: نه اسم تو شهربانو است... (اصول کاف، عربی، چاپ آخوندی، ج 1، ص 466).

ص: 79

ولی این روایت قابل اعتماد نیست چون در سند آن شخصی به نام عمر و بن

شمر آمده و او هم مورد اعتماد نیست.

علامه حلی در خلاصه الاقوال فی مفرقه الرجال، در بخش دوم، در کلمه عمرو

درباره او می گوید: عمرو بن شمر بسیار ضعیف است. او روایاتی را به کتاب جابر جعفی اضافه کرده است. من به روایات او اعتماد نمی کنم (ص 241، باب 7).

بر این اساس می توان گفت که مادر امام زین العابدین (علیه السلام) پس از تولد آن حضرت، وفات کرد و در کربلا هم حضور نداشت.

## پیشگویی هائی در باره دشت کربلا .

### اشاره

پیشگویی هائی در مورد دشت کربلاى امام حسين عليه السلام .

شهادت مظلومانه ابوعبدالله الحسين عليه السلام و افراد خاندان و یاران باوفای

آن حضرت، برای تضمین بقاء اسلام و جلوگیری از اقدامات انحرافی و نابودی

دشمنان اسلام، دژ محکم و سدّ قوی میباشد، از دورانهای بسیار دور، پیش از

ولادت آن حضرت و قبل از بعثت جد بزرگوارش، بلکه در اوائل خلقت و آغاز

جهان آفرینش که نور پنج تن صلوات الله علیهم أجمعین که در پیشانی عرش الهی قرار گرفت، نور آن حضرت به رنگ قرمز، جلوه گر بود بعدها از علت سرخی آن پرده برداشته شد که آن حضرت علیه السلام در دشتی به نام کربلا، به شهادت

رسیده و به خون خود، آغشته خواهد شد .

پس از گذشت قرنهای سرسام آور، نوبت به وجود آمدن ناسوتی و مادی آن امام

بزرگوار، پیش آمد و بعد از سکونت حضرت آدم در بهشت و دیدن تمثال مادرش حضرت زهرا و یک رنگ نبودن رنگ گوشواره هایش و سؤال از علت اختلاف رنگ ها، و خبر دادن، خدای متعال علت سرخ رنگی گوشواره چپ آن بانوی هردو عالم که تعبیر از حسین علیه السلام بود، حضرت آدم از شنیدن شهادت آن حضرت، بسیار گریست و ناله سر داد.

از آن زمان در میان انبیاء سلف، جریان کربلا روشن بود و به همدیگر خبر می

دادند تا زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین و حضرت

ص: 80

فاطمه علیهما السلام که آن حضرت متولد شد و جبرئیل شهادتش را به جدّ بزرگوارش، اطلاع داد، قضیه این واقعه جانسوز از جهات مختلف برای آنها روشن و متداول گردید، (خلاصه روایات فراوان در این مورد).  
ما در این یادداشت بنا به اختصار، تنها تعدادی از روایاتی را که از حضرت امیر علیه السلام در باره ارض کربلا و فرزند مظلومش حسین علیه السلام، وارد شده است، می آوریم.

## 1- اینجا محل شهادت عاشقان است .

حضرت باقر علیه السلام فرمود: امیرالمومنین با مردم حرکت کرد تا به اطراف زمین کربلا رسیدند حضرت در محلی که به آن مقدفان گویند طواف کرده فرمود:  
اینجا دویست پیامبر و دویست سبط پیامبر شهید شده اند.

و اینجا محل کشته شدن عاشقان شهیدی است که نه پشینیان بر آنها سبقت

گرفته اند و نه آیندگان به آنها خواهند رسید. [ اسلام فراتر از زمان) بخش 10 ص 493 از بحار: 41 / 295 از الخرائج و الجرایح، نفس المهموم، ص 125] و مصارع عشاق شهداء لایسبهم من کان قلبهم و لایلحقهم من بعدهم».

و در روایت دیگری فرمود: خوشا به حال تو ای خاک که خونهای دوستان بر تو

ریخته میشود. [ بحار، ج 44 ص 258 از قرب الاسناد حمیری .]

## 2- آه آه، خاندان ابوسفیان از من چه میخواهند

عبدالله بن عباس گوید: هنگامیکه در راه صفین امیرالمومنین علیه السلام به نینوا

رسید با صدای بلند مرا صدا زد و فرمود: ای پسر عباس آیا این مکان را میشناسی؟ عرض کردم: نه، فرمود: اگر این زمین را مثل من بشناسی از آن عبور نمیکنی مگر اینکه مثل من گریان خواهی شد، آنگاه حضرت مدتی طولانی به شدت گریست و به گونه ای که محاسن شریفش خیس شد و دانه های اشک بر سینه

او میریخت و ما نیز با آن حضرت گریان شدیم. سپس دیدیم حضرت از عمق جان ناله میزد و می فرمود: آه آه خاندان ابوسفیان از من چه میخواهند؟

آل حرب که حزب شیطانند و اولیاء کفر از من چه میخواهند؟ سپس حضرت

خطاب به فرزند خود امام حسین علیه السلام نموده فرمود: ای ابا عبدالله صبر کن، که پدرت نیز تحمل میکند مثل آنچه به تو میرسد، سپس حضرت آب طلبید،

وضو گرفته نماز خواند، دوباره سخنان خود را تذکر داده سپس چشمان مبارکش

مختصری به خواب رفت، وقتی بیدار شد فرمود:

خوابی که حضرت امیر در سرزمین کربلا دید

ای ابن عباس آیا آنچه را که الان در خواب دیدم به تو بگویم؟ عرض کردم: خیر

است یا امیرالمؤمنین مقداری خوابیدید؟ فرمود: دیدم گویا مردانی از آسمان فرود آمدند با پرچمهای سفید و شمشیرهای براق که بر کمر داشتند، و اطراف این زمین را خط کشیدند، سپس دیدم گویا شاخه های این درختان بر زمین آمد، زمین به لرزه افتاد و دریائی از خون نمایان شد.

و دیدم که گویا حسین من که فرزندم و پاره تن من و مغز من است در این دریای

خون غرق است و یاری میطلبد ولی کسی به او جواب نمیدهد.

گویا آن مردان سفید که از آسمان آمدند ندا میکردند: ای خاندان پیامبر صبر

کنید، البته شما به دست بدترین مردم کشته میشوید و اینک بهشت مشتاق

شماست. سپس آنها مرا تسلیت دادند و گفتند: ای ابوالحسن بشارت باد تو را،

خداوند چشم تو را روشن گرداند آنگاه که مردم در مقابل پروردگار عالمیان

برخیزند، و از خواب بیدار شدم. سپس حضرت افزود: سوگند به آنکه جانم به

دست اوست، صادق مصدق ابوالقاسم محمد صلی الله علیه و آله وسلم به من خبر داد که هنگام رفتن برای (سرکوبی) شورشیان به این سرزمین عبور خواهم کرد و

اینکه این زمین کرب و بلا است، در این زمین هفده نفر از اولاد من و فاطمه

علیهما السلام دفن میشوند و این زمین در آسمانها به کرب و بلا معروف است

همچنان که مدینه و مکه و بیت المقدس شهرت دارد و یاد میشود، سپس فرمود:

ص: 82



ای پسر عباس اطراف این سرزمین جستجو کن پشکل آهوانی را پیدا کن، به خدا قسم دروغ نگفتم و خبر دروغ هم به من نداده اند، رنگ آنها زرد است مانند زعفران.

ابن عباس گوید: به دنبال آنها گشتم، آنها را یافتم، صدا زدم یا امیرالمؤمنین آنها را

پیدا کردم همان گونه که فرمودید، حضرت فرمود: خدا و رسول او درست فرمودند و به عجله آمد و آنها را برداشته بوئید و فرمود: همین است ای پسر عباس، آیا قصه این ها را میدانی؟ این پشکلها را عیسی بن مریم بوئیده است، عیسی در حالیکه حواریون با او بودند به این سرزمین گذر کرد، آهوانی را دید که دور هم جمع شده گریه میکردند! عیسی و حواریون آنجا نشستند و گریه کردند و نمیدانستند چرا

عیسی اینجا نشست و گریه نمود؟ عرض کردند یا روح الله چه شده است که

گریانی؟ فرمود: آیا میدانید این چه زمینی است؟ اینجا محل کشته شدن پسر

ارجمند پیامبر خدا محمد صلی الله علیه و آله وسلم است، و اوست فرزند بانوی آزاده طاهره که به مادر من شبیه است و مدفون میشود در این زمین که خاک آن از مشک خوشبوتر است زیرا تربت پسر پیامبر است که شهید شده و همین گونه است طینت پیامبران و اولاد آنها. سپس عیسی علیه السلام افزود: این آهوان با من حرف میزنند و میگویند: این زمین را برای چریدن انتخاب کرده اند چون مشتاق تربت پسر پیامبر هستند، آنها معتقدند که در این زمین در امانند! عیسی آن پشکلها را بوئید و در ادامه عرضه داشت: خدایا این ها را نگه دار تا آنکه پدر او بیاید و (به یاد سخنان عیسی و احترام او) تسلیت باشد برای وی. و اینک تا امروز باقی مانده و زردی آنها به خاطر گذر ایام طولانی است و این زمین کرب و بلاست آنگاه حضرت با صدای بلند گریه کرد و عرضه داشت: ای پروردگار عیسی بن مریم بر قاتلان و کمک کاران و واگذاران او مبارک مگردان، سپس حضرت دوباره گریه نمود گریه ه ای طولانی، به گونه ای که حضرت از حال رفت، ما نیز گریه میکردیم، تا آنکه بعد از

مدتی طولانی به هوش آمد و به من فرمود: ای پسر عباس زمانی که دیدی این پشکلهها خون شده است و خون تازه از آن میجوشد بدان که اباعبدالله کشته شده و در این زمین دفن شده است.

ابن عباس گوید: آنها را برداشته و جدا محافظت کردم، تا آنکه یک روز دیدم

خون تازه از آن می چکد، گریان شدم نشستم و گفتم: به خدا حسین کشته شد، به

خدا قسم علی هیچ به من دروغ نگفت و خبر نداد به چیزی مگر آنکه واقع شد

چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به او خبرهائی میداد که از دیگران پنهان میداشت. حیران شدم و از منزل بیرون آمدم، هنگام طلوع فجر بود، به خدا سوگندهوای مدینه چنان تیره و تار شده بود که مثل دود بود و چشم جایی را نمیدید، خورشید طلوع کرد، دیوارهای مدینه را دیدم که گویا خون تازه بر آنها بود، با حالت گریان نشستم و گفتم: به خدا قسم حسین کشته شد، صدائی از طرف بیت (خانه خدا یا خانه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم میگفت: ای خاندان رسول صبر کنید، که فرزند بتول کشته شد، روح الامین به زمین آمد و با صدای بلند گریه کرد و آن وقت روز دهم محرم روز عاشورا بود، بعد از آنکه خبر رسید معلوم شد که حضرت در همان روز شهید شده است، این حدیث را به اشخاصی که با حسین علیه السلام بودند گفتم: آنها نیز گفتند: به خدا قسم که ما نیز شنیدیم آنچه تو شنیدی و نمیدانیم گوینده آن که بوده است شاید خضر علیه السلام بوده. [بحار، ج 44 ص 252 از امالی صدوق مجلس 87.

### 3- از تو گروهی محشور و بی حساب داخل بهشت شوند.

نصر بن مزاحم در کتاب صفین با اسناد از هرثمه بن سلیم گوید: با علی

علیه السلام به صفین (برای جنگ با معاویه) میرفتیم، وقتی به زمین کربلا رسیدیم حضرت در آنجا با ما نماز جماعت خواند بعد از سلام نماز با دست مبارک مقداری از خاک کربلا برداشت و بوئید، سپس فرمود: خوشا به حال تو ای خاک، البته که از تو گروهی (روز قیامت) محشور شوند که بیحساب وارد بهشت میگردند.

هرثمه وقتی به خانه برگشت به همسر خود به نام جرداء که از شیعیان حضرت

بود گفت: آیا نمیخواهی تو را از کار مولایت ابوالحسن به شکفت آورم؟ وقتی به

سرزمین کربلا- رسیدیم مقداری از خاک آن زمین برداشت و بوئید و گفت: خوشا به حال تو ای خاک البته که از تو گروهی روز قیامت محشور میشوند که بیحساب

وارد بهشت میگردند، او از کجا علم غیب دارد؟ جرداء همسرش گفت: ای مرد ما را رها کن، امیرالمومنین جز حق نمیگوید.

هرثمه گوید: (روزگار گذشت تا در زمان یزید) عبیدالله بن زیاد برای جنگ امام

حسین علیه السلام مردم را بسیج میکرد، من در آن لشکر بودم، وقتی به زمین کربلا و امام حسین و اصحاب او رسیدم، به یادم آمد آن منزلی را که با علی علیه السلام آمده بودم و آنجائی که حضرت خاک را برداشته و آن سخن را گفته بود شناختم. از آمدن خود ناراحت شدم، اسب خود را به طرف اباعبدالله الحسین رانده نزد حضرت آدم سلام کردم و حدیث پدر بزرگوارش در این امکان را نقل کردم.

حضرت فرمود: به کمک ما آمدی یا بر علیه ما؟ گفتم: ای پسر پیامبر نه با شما و نه بر علیه شما، زن و فرزندم را رها کردم و از پسر زیاد بر ایشان نگرانم، حضرت فرمود:

زود برگرد و دور شو تا کشته شدن ما را نبینی، سوگند به آنکه جان حسین در دست اوست، هیچ کس امروز نیست که کشته شدن ما را ببیند و یاری نکند مگر اینکه داخل جهنم شود. هرثمه گوید: به سرعت از زمین کربلا فرار کردم تا کشته شدن آنها را نبینم. [اسلام فراتر از زمان) بخش 10 ص 495، شرح نهج البلاغه: 1 / 494 وقعه صفین، ص 140 بحار ج 41 ص 338.

#### 4- به خدا قسم آنها اینجا فرود می آیند

جویره بن مسهر عبدی گوید: در راه صفین وقتی امیرالمومنین به زمین کربلا

رسید نگاهی به چپ و راست افکند و گریه کرد.

سپس فرمود: به خدا قسم اینجا فرود می آیند، مردم سخن حضرت را نفهمیدند

مگر هنگام شهادت اباعبدالله الحسین علیه السلام. یکی از اصحاب گوید: من در

آنجا استخوان شتری را به عنوان نشانه همانجائی که حضرت اشاره کرده بود در زمین نهادم، وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد، دیدم استخوان همانجائی است که او و اصحاب او کشته شدند.

(اسلام فراتر از زمان) بخش 10 ص 492، بحار الانوار. 286/41، الارشاد: 156-157.

## 5- در خانه تو بز بچه ای است که فرزند پیامبر را میکشد

امیرالمومنین علیه السلام در خطبه ای به مردم فرمود: از من پرسید قبل از آنکه

مرا نیابید، بخدا سوگند در مورد هیچ گروهی که صد نفر را گمراه یا هدایت کند نمی پرسید مگر اینکه شما را از منادی آنها و رهبر آنها تا قیامت آگاه میکنم، مردی

برخاست و (از روی استهزاء) گفت: بگو در سر و ریش من چند تار مو هست؟

حضرت فرمود: بخدا سوگند دوستم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا از

سؤال تو آگاه کرد، و همانا بر هر تار از موی سر تو فرشته ای است که تو را لعنت

میکند و بر هر موی ریش تو شیطانی است که تو را تحریک میکند، همانا در خانه

تو بز بچه ای است که فرزند پیامبر را میکشد و نشانه آن همین است که به تو گفتم و اگر نه این بود که آنچه پرسیدی استدلالش مشکل است (یعنی من جواب تو را میدانم ولی باور آن بر تو مشکل است زیرا چگونه میتوانی عددی را که میگویم

تصدیق کنی؟ اگر این مشکل نبود) من به سؤال تو پاسخ میدادم ولی نشانه

(راستگویی من) همان خبری است که دادم یعنی لعنت فرشتگان بر بز بچه ملعون تو.

راوی گوید: پسر این مرد در این زمان طفلی بود که چهار دست و پا میرفت و در

جریان سیدالشهداء علیه السلام عهده دار قتل حضرت شد و پیشگویی حضرت به وقوع پیوست. (الارشاد، ص 320 و اعلام الوری).

و در برخی روایات آن مرد را سعد بن ابی وقاص، پدر عمر سعد ملعون معرفی

کرده اند. (کامل الزیارات، ص 74 و مناقب آل ابیطالب، ج 2 ص 269.

و برخی او را سنان بن انس نخعی دانسته اند. (شرح ابن ابی الحدید، ج 1،

ص 253 منقول از هامش بحار، ج 44 ص 257).

ص: 86

## 6- توصیه حضرت امیر به حضرت ابوالفضل علیهما السلام

در شب بیست و یکم رمضان وقتی مولای متقیان در بستر شهادت افتاده و

لحظات آخر عمر حضرت بود، فرزندش عباس را گرفته به سینه چسبانید و فرمود:

فرزندم: زود باشد که چشمم به تو در قیامت روشن گردد، فرزندم چون روز

عاشورا شد و داخل آب (فرات) شدی مبادا از آن آب بنوشی ولی برادرت حسین تشنه باشد. (معالی السبطين).

## 7- گریه هر مؤمن و فضیلت گریه بر سیدالشهداء

امام صادق علیه السلام فرمود که امیرالمؤمنین علیه السلام نگاهی به امام

حسین علیه السلام نموده و فرمود: ای گریه هر مؤمن، حسین علیه السلام عرض

کرد: ای پدر مرا میگوئی؟ فرمود: بله ای پسر من. (بحار الانوار).

و در روایت دیگر فرمود: همانا حسین علیه السلام کشته میشود کشته شدنی

(مظلومانه) و من میشناسم آن خاکی را که بر آن کشته میگردد، آن مکان نزدیک دونه است. (کامل الزیارات، ص 72).

امام سجاد علیه السلام فرمود: هر مومنی که چشمهایش برای کشته شدن حسین

بن علی علیه السلام اشکی بریزد به گونه ای که بر رخسارش روان شود خداوند به واسطه این اشک مدتهای طولانی او را در غرفه های بهشت جای دهد، و هر مؤمنی که چشمهای او به خاطر ستمی که از دشمن ما در دنیا به ما رسیده است گریان شود و اشک او بر گونه اش روان شود، خداوند او را در جایگاه صدق در بهشت جای دهد، و هر مؤمنی که به خاطر ما صدمه ای ببیند و چشم هایش اشک آلود شود و اشکش بخاطر تلخی اذیتی که برای ما متحمل میشود بر گونه اش روان شود، خداوند صدمات را از او در قیامت برطرف و او را از خشم خود و آتش جهنم در امان خواهد داشت. (کامل الزیارات، ص 100).

این مرد قاتل حسین است عبدالله بن شریک گوید: از اصحاب حضرت علی علیه السلام می شنیدم که هرگاه عمر بن سعد از در مسجد داخل میشد میگفتند «هذا قاتل الحسین؛ این مرد قاتل حسین است.» و این مطلب سالها قبل از کشته

شدن حضرت بود. [بحار، ج 44 ص 263.

## 8- ثقل (وزنه) آل محمد اینجا فرود می آید.

عروه بارقی آمد پیش سعد بن وهب و سوال کرد؟ حدیثی که به ما گفته بودی از

علی بن ابی طالب علیه السلام؟ گفت: بلی مخنف بن سلیم گوید: علی علیه السلام را در زمین کربلا دیدم که با دست خود اشاره میکرد و میفرمود: اینجا اینجا مردی پرسید: یا امیرالمؤمنین اینجا چیست؟ فرمود: وزنه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم اینجا فرود می آید، وای بر شما از آنها و وای بر آنها از شما!

آن مرد گفت: این سخن یعنی چه؟ فرمود: وای بر آنها از شما زیرا ایشان را

میکشید و وای بر شما از آنها زیرا خداوند شما را به خاطر کشتن آنها داخل جهنم میکند.

در روایت دیگری آمده است: چون به حضرت گفتند اینجا کربلاست فرمود:

(سرزمین) غم و غصه است، آنگاه با دست مبارک اشاره به مکانی نمود و فرمود:

اینجا محل قرار گرفتن بارهای ایشان و مکان مرکبهای آنهاست، آنگاه به مکان

دیگری اشاره نموده فرمود: اینجا خونهای ایشان ریخته میشود و سپس حضرت

حرکت نمود. (اسلام فراتر از زمان) بخش 10 ص 495، وقعه صفین، ص 141 و بحار الانوار: 41 / 339، شرح نهج البلاغه: 1 / 350

## 9- قبر سیدالشهداء زیارتگاه خواهد بود

با سند های سه گانه از امام رضا از امیرالمؤمنین علیه ما السلام (در یک پیشگوئی

در مورد قبر سیدالشهداء) فرمود: گویا میبینم قصرها و ساختمانهایی که در اطراف

قبر حسین علیه السلام برافراشته، و کاروانهایی که از کوفه به سوی قبر حسین

علیه السلام بیرون می آید، روزها و شبها نگذرد تا اینکه از اطراف زمین مردم به

سوی آن جناب آمده و این مطلب، هنگام انقراض حکومت بنی مروان است. [

اسلام فراتر از زمان) بخش 10 ص 493، از عیون الاخبار.: 2 / 48 ح 190، اثبات الهداه / 2 / 409 ح 25، بحار: 41 / 287 دح 9  
الاحادیث الیسی 2 / 173 ح 463، بیان الائمه: 1 / 301.

### 10 - وقتی چنین شد مبادا جفا کنید

امیرالمؤمنین علیه السلام در بیرون کوفه فرمود: پدر و مادرم فدای حسین مقتول

باد، به خدا قسم گویا مبینم انواع وحشیان (بیابان) را که گردنهای خود را بر قبر اودراز کرده بر او از شب تا صبح گریه و نوحه میکنند!

پس چون زمان به اینجا رسید مبادا که بر او جفا کنید (کامل الزیارات، ص 79.

(شاید منظور حضرت این باشد که وقتی جانوران درنده به مصائب حضرت گریه

میکنند شما از نوحه و عزاداری دریغ نکنید.)

### 11 - تو را میکشند و آسمان و زمین بر تو میگیرند

امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد و اصحاب حضرت اطراف او نشسته بودند

که حضرت حسین علیه السلام وارد شده مقابل ایشان قرار گرفت. امیرالمؤمنین

دست مبارک را بر فرزندش نهاده فرمود: ای پسرک من، خداوند گروهی را در قرآن سرزنش نموده و فرموده: «فما بکت علیهم السماء و

الارض و ما کانو منظرین؛ یعنی: آسمان و زمین بر آنها گریه نکرد و مهلت به آنها داده نشد. (دخان: 29).

به خدا سوگند البته البته که تو را خواهند کشت و آنگاه زمین و آسمان بر تو

خواهند گریست. (بحار، ج 45 ص 209 و کامل الزیارات، ص 89).

### 12 - پسر پیامبر را میکشند و تمام موجودات و اشیاء، بر او خواهند گریست

میثم تمار میگفت: به خدا قسم البته البته این امت پسر پیامبر خود را در روز

دهم محرم خواهند کشت و آن روز را روز برکت مینامند و این مطلب واقع خواهد شد و در علم خداوند ثبت است. سپس افزود: بدان که

این خبر عهدی است که امیرالمؤمنین به من نموده و خبر داده است که در قتل او تمام اشیاء حتی وحشی



های بیابان و ماهیان دریا و مرغان آسمان و خورشید و ماه ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنین از جن و انس و تمامی ملائکه آسمانها و زمین و رضوان (کلیددار بهشت) و مالک (نگهبان جهنم) و حاملان عرش گریه میکنند، و از آسمان خون و خاکستر ببارد! سپس افزود: لعنت خداوند بر قاتلین حسین علیه السلام واجب شده همچنان که بر مشرکین و یهود و مجوس و نصاری واجب شده است. جبلة (راوی خبر از میثم) گوید: گفتم: ای میثم چگونه مردم آن روز را روز برکت میدانند؟ میثم گریست و گفت: می پندارید که توبه حضرت آدم در آن روز قبول شده است با آن که خداوند توبه او را در ذی الحجّه پذیرفت، و می پندارند که توبه داود در آن روز پذیرفته شده با آن که آن نیز در ذی الحجّه بوده است. می پندارند یونس در آن روز از شکم ماهی رهایی یافت با آنکه خداوند او را در ذی الحجّه نجات داد. می پندارند کشتی نوح در آن روز بر (کوه) جودی آرام گرفت در حالی که استقرار آن در ذی الحجّه بوده، می پندارند خداوند در آن روز دریا را برای بنی اسرائیل شکافت و حال آنکه آن در ماه ربیع الاول بوده است. ای جبلة بدان که حسین بن علی سرور شهیدان است و برای اصحاب او در قیامت درجه ای (بس عظیم) است. ای جبلة وقتی خورشید را قرمز مانند خون تازه یافتی بدان که سیدالشهداء کشته شده است. جبلة گوید: روزی از منزل که بیرون آمدم دیدم خورشید چون قطعه های سرخ گشته است ناله کردم و گریستم و گفتم: به خدا قسم سرور ما حسین بن علی کشته شد. (بحار، ج 45 ص 202 از علل الشرایع صدوق قدس سره).

### 13- این شخص کشته میشود و کسی او را یاری نمیکند

ابوعبدالله جدلی گوید: نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفتم دیدم اباعبدالله

الحسین علیه السلام در کنار وی میباشد حضرت با دست مبارک بر کتف فرزند خود زده فرمود:

این شخص کشته میگردد و کسی او را یاری نمیکند، عرض کردم: یا

امیرالمؤمنین به خدا قسم آن زمان بسیار ناهموار و زشت است حضرت فرمود:

آنچه گفتم واقع میشود. (کامل الزیارات، ص 71).

## 14- حسین الگوی بشریت در همه تاریخ

امام صادق علیه السلام روایت کند که حضرت علی علیه السلام به فرزند برومندش حسین علیه السلام عرض کرد: فدایت گردم، حال من چگونه است؟ فرمود: تو میدانی آنچه را دیگران به آن جاهلند زود باشد که عالم از دانش خود سود برد. ای پسرک من بشنو و بین قبل از آنکه واقع شود، قسم به آنکه جانم به دست اوست بنی امیه خون تو را میریزند اما نمیتوانند تو را از دین منحرف کنند و از یاد پروردگارت به فراموشی اندازند.

امام حسین علیه السلام پاسخ داد: قسم به آنکه جانم به دست اوست کافی است که مرا به آنچه خدا فرو فرستاده اقرار کنم، من سخن پیامبر و پدرم را تصدیق میکنم. (کامل الزیارات).

## 15- پیشگویی حضرت امیر در مورد مختار

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: همان گونه که گروهی از بنی اسرائیل

فرمانبرداری کردند و محترم شدند و گروهی دیگر نافرمانی کرده و عذاب شدند،

شما نیز چنین خواهد کرد. کسانی که این سخن را می شنیدند گفتند: یا امیرالمؤمنین نافرمانبردار ما کیست؟ فرمود: آنانکه دستور دارند ما اهل بیت را احترام کنند و حقوق ما را بزرگ شمارند اما خیانت کرده و نافرمانی نمودند و حق ما را انکار کردند و اولاد پیامبر را خواهند کشت. گفتند: یا امیرالمؤمنین این خبر واقع خواهد شد؟ فرمود بله خبر حقیقی است که واقع میشود. و این دو پسر من و حسن و حسین را به زودی خواهند کشت. و زود است که ستم کنندگان در دنیا به شمشیرهای برخی از مردم که خدا برای انتقام از آنها بخاطر نافرمانی شان برگزیده به پلیدی رسند همچنان که بنی اسرائیل رسیدند.

پرسیدند: آن مرد کیست؟ فرمود که جوانی است از طایفه ثقیف بنام مختار بن ابی عیبده. حضرت سجاد علیه السلام فرمود: وقتی حضرت این سخن را فرمود

(مختار هنوز متولد نشده بود) پس از چندی متولد شد، در ادامه حدیث آمده

است.

آوردن سر عبیدالله و شمر ملعون نزد حضرت سجاد

از امام سجاد علیه السلام سوال شد ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

علی بن ابیطالب قیام مختار را ذکر نمود اما وقت قیام را مشخص ننمود، حضرت فرمود: میخواهید به شما خبر دهم؟ گفتند: آری، فرمود: سه سال بعد از این گفتار من، سر عبیدالله بن زیاد و شمر را در فلان روز خواهند آورد و ما در مقابل آن دو سرغذا خواهیم خورد.

چون موعد معین فرا رسید حضرت با اصحاب خود بر سر سفره بودند به آنها

فرمود:

ای برادران خود را پاکیزه دارید، شما در حالی غذا میخورید که ستمکاران بنی

امیه نابود میشوند. پرسیدند: در کجا؟ حضرت ضمن معرفی آن جایگاه فرمود:

به همین زودی در فلان روز دو سر را خواهند آورد، در روز مقرر حضرت بعد از نماز

میخواست غذا میل نماید که دو سر را آوردند، همین جا که چشمان مبارکش به آن دو سر ملعون افتاد به سجده رفت و گفت: سپاس مخصوص خداوندی است که مرزنده داشت تا این را به من نشان داد، آنگاه به غذا خوردن پرداخت و گاهی به آن دو سر نظر مینمود.

خدمتکاران با دیدن آن دو سر از پختن حلوا غافل شده بودند، یکی گفت: چرا

حلوا آماده نکرده اید؟ حضرت فرمود:

حلوانی شیرین تر از نگاه به این دو سر نمی خواهیم سپس امام سجاد از قول

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: و آنچه برای کافرین و فاسقین (از عذاب) در نزد خداوند است سنگین تر و دائمی تر است. (بحار، ج 45، ص 239 از تفسیر امام

علیه السلام بالاختصار).

## 16 - فرزندم حسین کشته میشود ولی تو یاری نمیکنی

اسماعیل بن زیاد گوید: امیرالمؤمنین به براء بن عازب فرمود:

ص: 92

ای براء فرزندم حسین کشته میشود و تو زنده هستی ولی او را یاری نمی کنی. و

همین گونه شد که حضرت فرموده بود، سیدالشهداء و براء حضرت را یاری نکرد و همواره (با حالت تأسف) میگفت: به خدا قسم امیرالمؤمنین راست گفت.

(اسلام فراتر از زمان) بخش 10 ص 494، از بحارالانوار: 351 / 42 از مناقب آل ابی طالب، 2 / 270، شرح ابن ابی الحدید.

### 17- پیروزی سیدالشهداء در صفین و گریه حضرت امیر

عبدالله بن قیس گوید: در جنگ صفین با امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که

ابویوب اعور (از سران سپاه معاویه و دشمنان حضرت علی علیه السلام که

حضرت در قنوت نماز او را نفرین میکرد) آب را تسخیر کرد و لشکر حضرت را از آب منع نمود.

سپاهیان حضرت از تشنگی شکایت کردند، امیرالمؤمنین عده ای را فرستاد تا

آب را آزاد کنند اما نتوانستند، حضرت ناراحت شد.

اباعبدالله الحسین عرض کرد: پدر اجازه میدهد من بروم و آب را آزاد کنم،

حضرت فرمود: برو پسر، امام حسین علیه السلام بر آن سپاه حمله برد و آب را آزاد کرد، و پیروزمندانه نزد پدر آمد و خبر پیروزی را آورد.

(اما مردم دیدند که) حضرت گریه کرد، گفتند: یا امیرالمؤمنین چه چیزی شما را

میگریاند؟ با اینکه این پیروزی از برکت حسین علیه السلام است؟ حضرت فرمود:

به یاد آوردم که او کشته میشود در سرزمین کربلا با حال تشنگی، اسب او همهمه

کنان میگریزد و میگوید: «الظلیمه الظلیمه لآمه قتلت ابن بنت نبیها؛ یعنی: امان، امان، از ظلم امتی که پسر دختر پیامبرشان را میکشند.»

(بحار، ج 44، ص 266).

### 18- امام زمان لحظات آخر زندگی سیدالشهداء را شرح میدهد

حضرت امیر علیه السلام به لحظات جانسوز ساعت آخر عمر سیدالشهداء

آنگاه که از زین در اثر نیزه دشمن بر زمین افتاد اشاره نموده است. و در زیارت

ناحیه که منسوب به امام زمان (عج) است میخوانیم: «و اسرع فرسک شاردا الی خیامک قاصدا مهمما باکیا فلما رأین النساء جوادک مخزیا و نظرن سرجک علیه ملویا برزن من الخدور ناشرات الشعور علی الخدود لاطمات الوجوه سافرات و العویل

داعیات و بعد العز مذلالات و الی مصرعک مبادرات و الشمر جالس علی صدرک،

مولغ سیفه علی نحرک قابض علی شیتک بیده ذابح لک بمنهده قد سکت

حواسک و خفیت انفاسک و رفع علی القناه رأسک؛ (نفس المهموم، ص 232

یعنی: اسب تو شتابان آمد به آهنگ سرپرده های تو شیهه زنان و گریان و چون زنان آن اسب را زیون دیدند و زین را بر آن واژگون، از پرده بیرون آمدند، موی بر روی ریخته و پریشان کرده و سیلی بر رخسار زنان و رویها گشوده شیون کنان پس از عزت خوارگشته سوی قتلگاه تو شتابان، شمر بر سینه تو نشسته و شمشیر بر گلوی تونهاده محاسن تو را به دست گرفته و با تیغ هندی...، (تورا ذبح میکند) حواس تو

خاموش و دم فرو بسته و سر مطهر تو را بالای نیزه زدند.» (ترجمه نفس المهموم به قلم دانشمند معظم جناب حاج میرزا ابوالحسن شعرانی قدس سره و ما این فراز را از قلم ایشان نقل نمودیم تا یادی و تقدیری از آن عالم بزرگوار و خدمتگذار جامعه

اسلامی کرده باشیم).

## 19- تو گوئی همی بینم اولاد خویش

در دیوان اشعاری که منسوب به حضرت امیر علیه السلام است، خطاب به فرزند

گرامی خویش امام حسین علیه السلام میفرماید: یا حسین اذا کنت فی بلده غریبا

فعاشر بآدابها یعنی: ای حسین وقتی در شهری سفر کردی به آداب آنجا عمل کن. تا آنکه در ادامه میفرماید:

کانی بنفسی و اعقابها و بالکربلاء و محرابها فتخضب منا اللحی بالدماء خضاب

العروس باثوابها یعنی: گویا خودم و نسل خودم و کربلا و محراب آن را میبینم که محاسنها باخون رنگین شود همچون رنگ (سرخ) لباس عروس. (بحار، ج 44 ص 266).

## 20- حج را ناتمام گذارده او را میکشند

ص: 94

امیرالمؤمنین علیه السلام به مسیب بن نجیه فرمود: نزد شما خواهد آمد سواری که با او حیلہ شده پر شتاب بدون آنکه حج را به پایان برد می آید و او را خواهند کشت، مقصود حضرت امام حسین علیه السلام بود. (مناقب آل ابیطالب، ج 2، ص 270).

همان گونه نیز شد و حضرتش - به ظاهر - بر اثر دعوت دهها هزار نفر از مردم کوفه راه عراق را در پیش گرفت، و روز ترویبه (هشتم ذی حجه) احساس نمود که بنی امیه میخوانند حرمت خانه خدا را شکسته به او حمله ور شوند، به همین جهت حج را ناتمام گذارد و با خاندان خود از مکه بطرف کوفه حرکت نمود.

## 21- فرزند پیامبر نزد شما آید و او را خواهید کشت

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به مردم کوفه فرمود: چگونه آید زمانی که

فرزند پیامبر شما نزد شما آید و شما بطرف او هجوم برده او را بکشید؟ مردم کوفه گفتند: به خدا پناه میبریم، اگر خداوند آن روز را بما نشان دهد قطعاً کاری میکنیم که معذور باشیم (یعنی حتماً حضرت را یاری میکنیم) حضرت فرمود: هم آوردوه فی الغرور غروا ارادوا نجاه لا نجاه و لاعذرا (بحار، ج 41 ص 314 یعنی: آنها او را به فریب انداختند، دنبال نجات بودند، نه نجاتی هست و نه عذری).

## 22- عبدالله بن یحیی از پدرش روایت می کند،

وقتی با امیر مومنان علیه

السلام به صفین می رفت برابر نینوی که رسید، ندا کرد: اصبر یا اباعبدالله بشط

الفرات، فقلت ماذا؟ فذكر مصرع الحسين عليه السلام بالطف. صبر کن ابا عبدالله

کنار شط فرات، گفتیم: جریان چیست؟ پس شهادت حسین را بیان نمود.

(اسلام فراتر از زمان) بخش 10 ص 494 از، بحار الانوار: 315 / 41 از مناقب آل ابی طالب).

با دقت در مضامین این روایات علوی صلوات الله و سلامه علیه، می دانیم که

اینها برگزیدگان خدا و صاحبان علوم اولین و آخرینند.

عزیزان اگر روایات وارده در این مورد را جمع آوری نمایم ، کتاب پر حجم و قطور می شود به همین اندازه کفایت می کنیم و از خدای  
متعال در خواست می

ص:95

نماییم در دنیا از زیارتش و در آخرت از شفاعتش مارا محروم نفرماید آمین یا رب العالمین.

تاریخ درج : 20/1/1394 موضوع : اخلاق و عرفان

نام : محمد

نام خانوادگی : امینی گلستانی

کشور : ایران

استان : اردبیل

تخصص : فقه و اصول، تفسیر، تبلیغ

کاربر جاری آقای : امینی گلستانی ؛ محمد

لینک صفحه شخصی

## بمب گذاری روز عاشورا

سردسته ستون پنجم، نوشتن اخبار و تاریخ را اکیدا ممنوع کرد و در این باره به

خیلی از صحابه ها، تازیانه زد و تنبیه نمود و نگذاشت این جنایتها و درج آنها، از

تاریخ معاصر خود فراتر رود تا به دست فراموشی سپرده شود و آیندگان از آن

بی خبر بمانند ولی غافل از اینکه (يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ) آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند ؛ ولی خدا نور خود را کامل می کند هرچند کافران خوش نداشته باشند.

یریدون آن یطفؤا نورالله بأفواههم وبأی الله إلا أن یتم نوره ولو کره الکافرون آنها می خواهند نورخدا را با دهان خود خاموش کنند ؛ ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند ، هرچند کافران ناخوشنود باشند .

با آنهمه شدت عملها و سختگیریها باز سینه ها و قلمهای خداجو و خداترس در

بیغوله ها و زیر زمینها و دشتها و بیابانها و کوهها و دره ها وو...به گونه ای تاریخ



این مظلومیتها و حق کشی ها و حق بردن ها را حفظ کردند تا به دست آیندگان برسد و به وجدان سالم خود به قضاوت بنشینند و ایرادگیری و اشکال تراشی نکنند که ) آخرین جریانها در چه تاریخی و چه روزی اتفاق افتاده که تاریخ آنها را به طور کامل

ضبط نکرده است ( مگر رئیس گروه فشار و خواهان و پیروان آنها در طول تاریخ

اجازه ثبت و ضبط آنها را می دادند .

مگر اتباع آنها نبودند که تا دیروز شیعیان را قتل عام می کردند؟! و اجازه ابراز

عقیده به آنها نمی دادند و دم زدن آنها مساوی بود با اعدام!؟

مگر عزاداران بیگناه سرور شهیدان، چه گناهی کرده بودند، در روز عاشورای

سال 1425 هجری قمری مطابق با 12 / 12 1382 هجری شمسی در کربلای معلی در مکانهای مختلف حرمین شریفین و حرم کاظمین 8 در چندین مورد بمب گذاری کرده و با پرتاب راکت های متعدد میان زوارهای میلیونی که در این دو شهر مشغول عزاداری بودند، گروه زیادی را به خاک و خون کشیدند و شهید و مجروح ساختند.

مگر هنوز هم هنوز است که در پاکستان و افغانستان کسانی با عنوان ( سپاه

صحابه) و گروه (طالبان) از وهابیون عربستان الهام گرفته ، شیعیان و عزاداران ، اهل بیت را به رگبار نمی بندند؟ و پستانهای هزاران نفر از زنان شیعه را در « مزار شریف» افغانستان نبردند و با پولهای فراوان که، در اختیار اینها قرار می دهند املاک و سرزمینهای شیعیان را با پول گزاف خریداری کرده و آنها را جلای وطن نمی کنند!؟

مگر نسخه دوم جایگزینی صهیونیستها در سرزمین فلسطین را، در نوار مرزهای

ایران و آذربایجان ، به اجرا در نمی آورند!؟.

همین حالا هم هیچگونه انعطافی از خود نشان نمی دهند، احزاب گوناگون برای

براندازی شیعیان قد علم کرده و با دلارهای نجومی، شروع به شیعه زدائی می کنند و از هیچ گونه سرمایه گذاری علیه شیعه، فروگذار نیستند .

اگر قوانین بین المللی اینها را مهار نمی کرد، مگر می گذاشتند پیروان اهل

بیت، با آرامش خاطر زندگی کنند .

در کتابهای تفسیر و تاریخ و سایر نوشتارهایشان هر وقت به مناسبتی خواسته

اند از شیعه نامی به میان آورند، مگر با جمله های زهر آگین قالت الرّوافضه لعنهم الله و یا قالت الرّوافض قبحهم الله و امثال آن، آنها را بمباران نکرده اند؟!

مگر کسی جرئت داشت از فاطمه و مظلومیت او و شوهر مظلومش و بچه های

شهدای راه دین، را نام برده و سرگذشت آنها را به رشته تحریر در آورده و به صفحه کاغذ بنشانند؟!

مگر عمر نوشتن و ثبت احادیث را به شدت ممنوع نکرد؟! تا احادیث وارده در

مناقب اهل بیت : و مطاعن دشمنان آنها ، به دست فراموشی سپرده شود! .

همانطور که می دانید، این ممنوعیت تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ( تقریباً

یکصد سال ( طول کشید ، در این مدت طولانی همه اصحاب و بیشتر تابعین از دنیا رفته بودند و با از بین رفتن آنها دیگر چه باقیمانده بود ،

مخصوصاً در دوران سیاه اولین خلفای بنی امیه که ، جوامع اسلامی در اثر سکه

های زرین، از روایتهای ساختگی فراوانی که ، از حلقوم خود فروختگان و اشخاص دنیا طلب ، و از چننه ابناء زر و سیم بیرون آمده بود، و در مغزهای بیمار مردم کاشته بودند، چه مدرکی پیدامی شد تا به آن استناد شود .

مگر خدایان زر و زور مهلت دادند تا دوستان اهل بیت : ابراز عقیده نموده و

سخنشان را به مردم برسانند و...

مگر کسانیکه بچه اش را علی مینامید ، حقوقش را قطع کرده و اسمش را از دفتر

دیوان حکومتی ( محو و نابود نمی کردند .

دست جنایتکار باز فاجعه آفرید!!

تخریب حرمین عسکریّین در روزهایی که کتاب ( سیمای جهان در عصر امام زمان ( آماده رفتن به زیر چاپ بود، جنایت هولناک و داهیه عظمائی به وقوع پیوست که خلاصه آن را ذیلاً می آوریم .

از آنجا که استبداد جهانی و اشغالگران نظامی آمریکا و انگلیس و رژیم اشغالگر

قدس و اذنباشان برای ادامه اشغال کشور عراق، مجوز قانونی بین المللی پیدا کنند و از طرف دیگر می خواهند مسلمانان (شیعه و سنی) را بجان هم انداخته و

تضعیف نموده و از آب گل آلود ماهی بگیرند، و از سوی دیگر چون مردم عراق

مراحل رفاندوم قانون اساسی و انتخاب نمایندگان ملت و سایر انتخابات را، با

موفقیت کامل پشت سر گذاشته و می رفت دولت قانونی آن کشور تشکیل گردیده و کشور را به سوی آرامش و سازندگی بسیج نماید و در این صورت بود که ماندن اشغال گران در سر زمین عراق، از نظر قوانین بین المللی صحیح نبوده و متجاوز به شمار می آمدند، بدینجهت با طرح و اجرای جنایت های مکرر و پشت سر آن رسانه های گروهی شان با بوق و کرنا، شروع به تبلیغات دروغین کردند که کشور عراق در آستانه جنگ داخلی قرار گرفته است و ما نمی توانیم اینجا را با این

مشکلات ترک نمائیم، حضور خود را در آن سر زمین مظلوم، موجه جلوه داده و

صورت قانونی بدهند، همزمان با کشت و کشتار خود، گاه فاجعه روز عاشورا در

کربلا که سبب به شهادت رسیدن و زخمی شدن عده زیادی از زوار و اقشار مختلف گردید و گاهی کشتار حرم مطهر کاظمین و شکسته شدن نرده های جسر بغداد و غرق شدن بیش از سیصد نفر در شط دجله منجر شد و اخیرا نیز با ویران ساختن حرم مطهر سامرا، و به شهادت رساندن یک صد و پنجاه نفر، ماهیت کثیف خود را آشکار و علنا تروریست دولتی بودن و زیر پا گذاشتن قوانین بین المللی را، به

جهانیان نشان دادند! اما خدا را شکر تا به حال به هیچ یک از اهداف شوم خود

نرسیده و جز رسوائی و زبونی بهره ای عایدشان نگردید .

روز چهارشنبه سوم اسفند ماه یک هزار و سیصد و هشتاد و چهار 3 / 12 1384

شمسی برابر با بیست و دوم ماه محرم الحرام یکهزار و چهار صد و بیست و هفت 1 / 1 / 1427 قمری ساعت شش و نیم صبح گروهس جنایتکار باروی بسته و مسلح با تسلیحات نظامی به حرم مطهر و بارگاه ملکوتی عسکریین امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام یورش برده و پس از دستگیری خدام و زوار موجود در حرم، با چند فروند بمب قوی، بارگاه با آن عظمت را در یک چشم بهم زدن به تلی از خاک تبدیل نمودند و گنبد مطهر فروریخت و دیوارها و سقفها و سایر

ابنیه متعلقه ویران گردید!!.

پس از انعکاس این خبر و مخابره آن به سراسر جهان، در سرتاسر کره زمین در

هرجا که مسلمانی وجود دارد (اعم از شیعه و سنی) بلافاصله به خیابانها ریخته و دست به تظاهرات و اعتراض زده و از دولت عراق خواستار دستگیری و مجازات

عاملین این جنایت شدند.

از همان ساعات اولیه وقوع این جنایت، ستاد بازسازی عتبات عالیات در کشور

اهل بیت: «ایران» برای نوسازی این مکان مقدس و ایجاد ساختمان باعظمت و باشکوه و دشمن شکن تر از قبل، شماره حساب بانکی اعلان نمود که عاشقان

خاندان وحی و جان به کفان اهل بیت عصمت و طهارت برای واریز کردن اموال

خود، به گونه ای به سوی بانکها هجوم بردند که در اثر صفهای فشرده و طولانی، به سختی نوبت اهداء نقود خود را به دست آورده و هزینه حرم مطهر را به بانکها واریز می کنند انشاءالله به کوری دشمنان، هرچه زودتر شروع و به پایان خواهد رسید.

اللّٰهُمَّ العن اَوَّلَ ظالمٍ ظلم حقَّ محمدٍ و آل محمد عليهم السّلام و آخر تابع له على ذالك اللّٰهُمَّ العن العصابة الّتي جاهدت الحسين 7 و شايعت و بايعت على قتله اللّٰهُمَّ العنهم جميعا و عذبهم عذابا شديدا آمين ياربّ العالمين .

دست جنایتکار

در تاریخ 23/3/1386 روز چهارشنبه ساعت 2 اخبار تلویزیون اعلام کرد در

عراق ساعت 9 محلی عراق دو مناره حرمین شریفین عسکریین 8 و سقف سرداب مقدس محل غیبت حضرت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را با بمب منفجر و بکلی ویران ساختند!!

در مشروح خبر گفتند که تروریست ها وارد حرم و سرداب شده و شش ساعت مشغول نصب بمب ها در جاهای مخصوص یوده اند ، با اینکه نیروهای اشغالگر آمریکا در آنجا حضور داشته اند ، عکس العملی از خود نشان نداده اند ؛

ص:100

این بیفتاوتی آنها نشان می دهد که خود آنها و اذناش مسبب این جنایت بوده اند ، فردای آن روز نوری مالکی نخست وزیر عراق از محل وقوع جنایت بازدید به عمل آورد و اظهار داشت خادمین حرمین شریفین نیز در این جنایت دست داشته اند ؛  
البته این جنایت درست 16 ماه پس از تخریب گنبد مطهر به عمل آمد!!.

این هم جنایت دیگر

در تاریخ 29/3/1386 برابر با چهارم جمادی الاخر یک روز بعد از سالروز شهادت حضرت زهراء 3 در بغداد در کنار حرم محمدبن عثمان بن سعید عمروی سومین نایب خاص حضرت بقیه الله الاعظم روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء یک کامیون پر از مواد منجره کار گذاشته ، هنگام خروج مردم از نماز منفجر شده و 87 نفر کشته و 210 نفر مجروح به جای گذاشت !!.

این جنایت های زنجیره ای نشان می دهد که تروریست ها دقیقا جاهای مربوط به امام زمان 7 را هدف گیری کرده و می خواهند نور خدا را خاموش سازند اما این نور هیچ وقت خاموش نخواهد شد زیرا در طول تاریخ از این جنایت ها زیاد به وقوع پیوسته است متوکل هایبست سال تمام دست و پای زوار امام حسین را قطع نمود و کشت و بنی العباس ها و بنی امیه ها وو.. به هدف شوم خود نرسیدند و نخواهند رسید بلکه این نور پاک درخشان تر می شود و خواهد شد انشاء الله .

روایت جالب و خواندنی

مرحوم کلینی از شخصی به نام حمران نقل می کند که روزی در حضور امام صادق سخن از خلفای جور و وضع بدی که شیعیان در پیش آنان دارند به میان آمد و این سخن به خاطر آن پیش آمده بود که



زرق و برق موکب خلافت منصور، چشم بعضی از شیعیان را خیره ساخته بود و از دیدن اینکه امام، سوار بر الاغی در کنار منصور راه می رفت به شدت ناراحت شده بودند. امام صادق اصل جریان را این چنین نقل می کند:

چون به خانه برگشتم یکی از دوستان ما به نزد من آمده گفت: قربانت

گردم به خدا من شما را در موکب (سلطنتی) (ابن جعفر دیدم که بر

الاغی سوار بودید و او بر اسبی سوار بود و از روی اسب با شما سخن

می گفت، مثل اینکه شما زیر دست او بودید و من که چنین دیدم

پیش خود گفتم: این حجت خدا بر مردم، و رهبری است که باید به او

اقتدا شود و این دیگری کسی است که ظلم و ستم می کند و فرزندان

پیامبر را می کشد و خونهای ناحق روی زمین می ریزد و با این حال او

در موکب سلطنتی و در چنین شوکت است و تو بر الاغی سواری؟ و

از این منظره اسف انگیز شک و تردید در دلم راه یافت و از آن بر دین و

عقیده ام نرسیدم.

امام فرمود: به او گفتم اگر تو فرشتگانی را گرداگرد من و پیش رو و

پشت سر و طرف راست و چپ من بودند، می دیدی او و بساط سلطنتش را کوچک می شمردی. آنگاه آن مرد گفت: اکنون دلم آرام شد

. سپس گفت: تاکی اینان باید سلطنت کنند؟ گفتم: آیا نمی دانی هرچیز مدتی دارد؟ گفت: چرا گفتم: آیا به تو سود بخشد اگر بدانی به

سر آمدن دوران آنها، هرگاه زمانش فرارسد از چشم به هم زدن زودتر برسد اگر تو حال آنان را در نزد خدای عزوجل می دانستی که

چه حالی خشم تو نسبت به آنان بیشتر می شد و اگر تو کوشش کنی با

همه مردم روی زمین که آنان را از نظر گناه در وضعی سخت تر از

وضع‌ی که اکنون در آن هستند در آورند نخواهند توانست پس شیطان

ترا نلغزاند به راستی عزت از آن خدا و رسول او و مؤمنان است ولی

منافقان نمی دانند آیا نمی دانی هرک چشم به راه دولت ما باشد و بر

آزار و ترسی که می بینند صبر نماید فردای قیامت) مترجم: در زمره ما





سپس امام صادق به جزئیات علائم و مفاسدی که در آستانه انقلاب

مهدی فراگیر جامعه بشری می گردداشاره فرموده که گوئی این

پیشگوئیها مربوط به همین قرن حاضر است

### **مفاسدی که در آستانه انقلاب مهدی علیه السلام فراگیر جامعه**

می شود :

اینک متن روایت با شمارش نوع مفاسدی که بعضی از آنها جنبه

اجتماعی و سیاسی و بعضی جنبه اخلاقی دارد از نظر خواننده گرامی

می گذرد :

1- فاذا رأيت الحق قد مات و ذهب اهله .

آنگاه که دیدی حق مرده و اهل حق از میان رفتند .

2- ورأيت الجور قد شمل البلاد . و دیدی که ستم همه جا را فرا گرفته است .

3- ورأيت القرآن قد خلق و احدث فيه مالميس فيه و وجه على الاهواء .

و دیدی که قرآن فرسوده شده ، و بدعتهایی از روی هوا و هوس در مفاهیم آن آمده است .

4- ورأيت الدين قد انكفأ كما ينكفيء الاناء .

و دیدی که دین بی محتوا شده همانند ظرفی که آن را واژگون سازند .

5- ورأيت اهل الباطل قد استعلوا على اهل الحق .

و دیدی که اهل باطل بر اهل حق بزرگی جویند .

6- ورأيت الشر ظاهرا لا ينهاه عنه و يعذر اصحابه .

و دیدی که شر آشکار است و از آن نهی نمی شود و هرکه کار زشت

انجام دهد معذورش دارند .

7- ورأيت الفسق قد ظهر و اكتفى الرجال بالرجال و النساء بالنساء .

ودیدی که فسق آشکار گردیده و مردان به مردان و زنان به زنان اکتفا

ص: 103

کنند .

8- ورأيت المؤمن صامتا لا يقبل قوله . و دیدی که شخص مؤمن سکوت اختیار کرده و سخنش را نپذیرد .

9- و اذا رأيت الفاسق يكذب و لا يرد عليه كذبه و فریته .

و دیدی که شخص فاسق دروغ گوید و کسی دروغ و افترایش را بر او

باز نگرداند .

10- ورأيت الصغیر يستحق بالکبیر .

و دیدی که بچه کوچک مرد بزرگ را خوار شمارد .

11- ورأيت الارحام قد تقطعت .

و دیدی که پیوند خویشاوندی بریده شده .

12- ورأيت من يمتدح بالفسق يضحك منه و لا يرد عليه قوله .

و دیدی هر که را به کار بد بستایند خوشحال گردد و سخن گوینده را به

خودش باز نگرداند .

13- ورأيت الغلام يعطى ماتعطى المرأة .

و دیدی که پسر بچه همان کند که زن کند .

14- ورأيت النساء يتزوّجن النساء .

و دیدی که زنان با زنان ازدواج نمایند .

15- ورأيت الثناء قد كثر .

و دیدی که مداحی و چاپلوسی فراوان شده .

16- ورأيت الرجل ينفق المال في غير طاعة الله فلا ينيهي عنه و لا يؤخذ على يديه .

و دیدی که مرد مال خود را در غیر راه طاعت خدا خرج کند و کسی از

او جلوگیری نکند .

17- ورأيت الناظر يتعوذ بالله مما يرى المؤمن فيه من الاجتهاد .

و دیدی که چون شخص مؤمنی را ببیند از کوشش و تلاش او به خدا

پناه برد .

18- ورأيت الجار يوذى جاره وليس له مانع .

ص: 104

و دیدی که همسایه ، همسایه خود را اذیت کند و مانعی برای او در

این کار نباشد .

19- ورأیت الکافر فرحا لما یری فی المومن مرحا لما یری فی الارض من الفساد

و دیدی که کافر خوشحال است از آنچه در مؤمن می بیند و شاد است

از این که در روی زمین فساد و تباهی بیند .

20- ورأیت الخمرور تشرب علانیه و تجتمع علیها من لایخاف الله عزوجل .

و دیدی که آشکارا شراب بنوشد و برای نوشیدنش گرد هم آیند

کسانی که از خدای عزوجل نمی ترسند .

21- الأمر بالمعروف ذلیلا . و دیدی که امر به معروف کننده خوار است .

22- ورأیت الفاسق فیما لایحب الله قویا محمودا .

و دیدی که فاسق در آنچه خدا دوست ندارد نیرومند و ستوده است .

23- ورأیت اصحاب الآیات یحقرون و یحتقر من یحبهم .

و دیدی که اهل قرآن و هرکه آنان را دوست دارد خوار است .

24- ورأیت سبیل الخیر منقطعاً و سبیل الشر مسلوکاً .

و دیدی که راه خیر بسته شده و راه شر مورد توجه قرار گرفته است .

25- ورأیت بیت الله قد عطّل و یؤمر بترکه .

و دیدی که خانه کعبه تعطیل شده و دستور به ترک آن داده می شود .

26- ورأیت الرجل یقول ما لایفعله .

و دیدی که مرد به زبان گوید آنچه را که عمل به آن نکند .

27- ورأیت الرجال یتمنون للرجال و النساء للنساء .

و دیدی که مردان خود را برای استفاده مردان فربه کنند و زنان برای

زنان .

28-ورأيت الرجل معيشه من دبره و معيشه المرأه من فرجها .

و دیدی که زندگی مرد ازپس او اداره گردد و زندگی زن از فرج او .

29-ورأيت النساء يتخذون المجالس كما يتخذها الرجال .

و دیدی که زنان مانند مردان برای خود انجمنها ترتیب دهند .

ص:105

30- ورأيت التأنيث في ولد العباس قد ظهر .

و دیدی که در میان فرزندان عباس کارهای زنانگی آشکار گشته )

و خود را مانند زنان زینت می کنند همان طور که زن برای جلب نظر

شوهرش خود را آرایش می کند .)

31- واعطوا الرجال الاموال على فروجهم و تنوفس في الرجل و تغاير عليه الرجال.

و دیدی که به مردها پول می دهند که با آنها یا زنانشان عمل نامشروع

انجام دهند .

32- و كان صاحب المال اعز من المؤمن .

و دیدی که شخص متمول از شخص با ایمان عزیزتر است . .

33- و كان الربا ظاهرا لا يعبر .

و دیدی که رباخواری آشکار است و رباخوار مورد ملامت قرار

نمی گیرد .

34- و كان الزنا تمتدح به النساء .

و دیدی که زنها به عمل زنا افتخار کنند .

35- ورأيت المرأة تصانع زوجها على نكاح الرجال .

و دیدی که زن برای نکاح مردان با شوهر خود همکاری کند .

36- ورأيت اكثر الناس و خير بيت من يساعد النساء على فسقهن .

و دیدی که بیشتر مردم و بهترین خانه ها آن باشد که به زنان در

هرزگیشان کمک کند .

37- ورأيت المؤمن محزوننا محتقرا ذليلا .

و دیدی که مؤمن به خاطر ایمانش غمناک و پست و خوار گردد .

38- ورأيت البدع و الزنا قد ظهر .

و دیدی که بدعت و زنا آشکار گردد .

39- ورأيت الناس يعتدون بشاهد الزور .

و دیدی که مردم به شهادت ناحق اعتماد کنند .

ص: 106



40- ورأيت الدين بالرأى و عطل الكتاب و احكامه .

و دیدی که دستورات دینی طبق تمایلات اشخاص تفسیر گردد .

41- ورأيت الحرام يحلل و رأيت الحلال يحرم .

و دیدی که حلال تحریم می شود و حرام مجاز .

42- ورأيت الليل لا يستخفى به من الجراه على الله .

و دیدی که مردم چنان در ارتکاب گناه جری شده اند که منتظر رسیدن

شب نیستند .

43- ورأيت المؤمنين لا يستطيع أن ينكر إلا بقلبه .

و دیدی که مؤمن نتواند کار بد را نکوهش کند جز با قلب .

44- ورأيت العظیم من المال ينفق في سخط الله عز وجل .

و دیدی که مال کلان در راه غضب الهی خرج شود .

45- ورأيت الولاة يقربون أهل الكفر و يباعدون أهل الخير .

و دیدی که زمامداران به کافران نزدیک شوند و از نیکان دوری گزینند

46- ورأيت الولاة يرتشون في الحكم .

و دیدی که والیان در داوری رشوه گیرند .

47- ورأيت الولاة قبالة لمن زاد .

و دیدی که پستهای حساس دولتی به مزایده گذارده شود .

48- ورأيت ذوات الارحام ينكحن و يكتفي بهن .

"و دیدی که مردم با محارم خود نزدیکی کنند .

49- ورأيت الرجل يقتل على التهمة و على الظنه .

و دیدی که به تهمت و سوء ظن مرد به قتل می رسد .

50- ویتغایر علی الرجل الذکر فیبذل له نفسه و ماله .

و دیدی که مرد به مرد پیشنهاد عمل زشت می کنند و خود و اموالش

راد اختیار او می گذارد .

51- ورأیت الرجل یعیر علی إتیان النساء .

و دیدی که مرد به خاطر آمیزش با زنان مورد سرزنش قرار گیرد ) که

ص: 107

چرا با مردان آمیزش نمی کند .)

52- ورأيت الرجل يأكل من كسب امرأته من الفجور ، يعلم ذلك ويقیم عليه .

و دیدی که مرد از کسب زنش از هرزگی نان می خورد و آن را می داند و

به آن تن می دهد .

53- ورأيت المرأة تقهر زوجها ، وتعمل ما لا یشتهی وتنفق علی زوجها .

و دیدی که زن بر مرد خود مسلط شود و کاری را که مرد نمی خواهد

انجام دهد و به شوهر خود خرجی می دهد .

54- ورأيت الرجل یكری امرأته وجاریته ویرضی بالذنی من الطعام والشراب و

دیدی که مرد ، زن و کنیزش را (برای زنا) کرایه می دهد و به خوراک و

نوشیدنی پستی تن در می دهد .

55- ورأيت الايمان بالله عز وجل كثیره علی الزور .

و دیدی که سوگندهای بناحق بنام خدا بسیار گردد .

56- ورأيت القمار قد ظهر . و دیدی که قمار آشکار شود .

57- ورأيت الشراب یباع ظاهرا لیس له مانع .

و دیدی که شراب را بدون مانع علنا بفروشد .

58- ورأيت النساء یبذلن أنفسهن لاهل الكفر .

و دیدی که زنان مسلمان خود را در اختیار کافران می گذارند .

59- ورأيت الملاهی قد ظهرت یمر بها ، لا یمنها أحد .

و دیدی که لهو و لعب آشکار گشت و کسی از کنار آن عبور می کند از

آن جلوگیری نکند ( و کسی جرأت جلوگیری را ندارد ) .

60- ورأيت الشریف یستذله الذی یخاف سلطانه .

و دیدی که مردم شریف را خوار کند کسی که مردم از تسلط و قدرتش

ترس دارند .

61- ورأيت أقرب الناس من الولاه من يمتدح بثماننا أهل البيت .

و دیدی که نزدیکترین مردم به فرمانروایان کسی است که به دشنام

گوئی ما خانواده ستایش شود .

ص: 108

62- ورأيت من يحبنا يزور ولا تقبل شهادته .

و دیدی که هرکس ما را دوست دارد دروغگویش دانند و شهاد او را نپذیرند .

63- ورأيت الزور من القول يتنافس فيه .

و دیدی که برسرگفتن حرف زور و ناحق مردم با همدیگر رقابت کنند .

64- ورأيت القرآن قد ثقل على الناس استماعه وخف على الناس استماع الباطل .

و دیدی که شنیدن قرآن بر مردم سنگین و گران آید و درعوض شنیدن سخنان باطل بر مردم آسان است .

65- ورأيت الجار يكرم الجار خوفا من لسانه .

و دیدی که همسایه ، همسایه را گرامی دارد از ترس زبانش .

66- ورأيت الحدود قد عطلت وعمل فيها بالاهواء .

و دیدی که حدود خدا تعطیل شده و در آن طبق دلخواه خود عمل کنند .

67- ورأيت المساجد قد زخرفت . و دیدی که مساجد طلاکاری شده .

68- ورأيت أصدق الناس عند الناس المفتری الكذب .

و دیدی که راستگوترین مردم پیش آنها مفتریان دروغگو می باشند .

69- ورأيت الشر قد ظهر والسعي بالنميمة .

و دیدی که شر و سخن چینی آشکار گشته .

70- ورأيت البغي قد فشا . و دیدی که ستمکاری شیوع یافته .

71- ورأيت الغيبة تستملح و يبشر بها الناس بعضهم بعضا .

و دیدی که غیبت را سخن نمکین شمارند و مردم همدیگر را بدان

مژده دهند .

72- ورأيت الحج والجهاد لغير اللهو ديدى كه براى غير خدا به حج و جهاد روند

73- ورأيت السلطان يذل للكافر المؤمن .

و ديدى كه سلطان به خاطر كافر مؤمن را خوار كند .

74- ورأيت الخراب قد أديل من العمران .

ص: 109

و دیدی که خرابی و ویرانی بیش از عمران و آبادی است .

75-ورأيت الرجل معيشته من بخص المكيال والميزان .

و دیدی که زندگی مرد از کم فروشی اداره می شود .

76-ورأيت سفك الدماء يستخف بها . و دیدی که خونریزی را آسان شمارند .

77-ورأيت الرجل يطلب الرئاسة لعرض الدنيا ويشهر نفسه بخبث اللسان ليتقى

وتسند إليه الامور .

و دیدی که مرد برای غرض دنیائی ریاست می طلبد و خودش را به

بدزبانی مشهور می سازد تا از او بترسند و کارها را به او واگذار کنند .

78-ورأيت الصلاة قد استخف بها . و دیدی که نماز را سبک می شمارند .

79-ورأيت الرجل عنده المال الكثير لم يزكه منذ ملكه .

و دیدی که مرد مال بسیار دارد ولی از وقتی که آن را پیدا کرده زکات

آن را نپرداخته است .

80-ورأيت الميت ينش من قبره ويومي وتباع أكفانه .

و دیدی که قبر مردها را بشکافند و آنها را بیازارند و کفنهایشان را

بفروشند .

81-ورأيت الهرج قد كثر . و دیدی که آشوب بسیار است .

82-ورأيت الرجل يمشي نشوان ويصبح سكران لا يهتم بما يقول الناس فيه .

و دیدی که مرد روز خود را به نشئه (شراب ) به شب برد و شب را به

مستی صبح کند به وضعی که مردم در آنند اهمیت ندهد .

83-ورأيت البهائم تنكح . و دیدی که با حیوانات عمل زشت انجام می دهند .

84-ورأيت البهائم يفرس بعضها بعضا . و دیدی که حیوانات همدیگر را بدرند .

85- ورأيت الرجل يخرج إلى مصلاه ويرجع وليس عليه شيء من ثيابه .

و دیدی که مرد به مصلی می رود ولی چون بر می گردد جامه در تن

ندارد .

86- ورأيت قلوب الناس قد قست وجمدت أعينهم وثقل الذكر عليهم .

و دیدی که دل مردم سخت و چشمانشان خشک شده و یاد خدا بر

ص: 110



آنان سنگین آید .

87-ورأيت السحت قد ظهر يتنافس فيه .

و دیدی که کسبهای حرام شیوع یافته و بر سر آن رقابت کنند .

88-ورأيت المصلى إنما يصلى ليراه الناس .

و دیدی که نمازخوان برای ریا و خودنمایی نماز می خواند .

89-ورأيت الفقيه يتفقه لغير الدين ، يطلب الدنيا والرئاسة .

و دیدی که فقیه برای غیر دین فقه می آموزد و دنیا و ریاست طلب

می کند .

90-ورأيت الناس مع من غلب. و دیدی که مردم دور کسی را گرفته اند که قدرت دارد.

91-ورأيت الحلال يذم ويعير وطالب الحرام يمدح ويعظم .

و دیدی که هرکس روزی حلال می جوید مورد سرزنش قرار می گیرد و

جوینده حرام مورد ستایش و تعظیم است .

92-ورأيت الحرمین يعمل فیهما بما لا یحب الله ، لا یمنعهم مانع ولا یحول

بینهم و بین العمل القبیح أحد .

و دیدی که در مکه و مدینه کارهایی می کنند که خداوند دوست

ندارند و کسی هم نیست که مانع شود و هیچ کس آنها را از این اعمال

زشت باز نمی دارد .

93-ورأيت المعازف ظاهرة فی الحرمین .

و دیدی که آلات لهو و لعب ( حتی ) در مکه و مدینه آشکار گردد .

94-ورأيت الرجل یتکلم بشئ من الحق ویأمر بالمعروف وینهی عن المنکر ....

و دیدی که مرد سخن حق گوید و امر به معروف نهی از منکر کند

- دیگران او را نصیحت کنند و بگویند : این کار بر تو لازم نیست .
- 95-ورأیت الناس ینظر بعضهم إلی بعض ویقتدون بأهل الشرور .  
و دیدی که مردم به همدیگر نگاه کنند و به مردم بدکار اقتداء نمایند .
- 96-ورأیت مسلک الخیر وطریقه خالیا لا یسلکه أحد .

و دیدی که راه خیر به کلی خالی است و کسی از آن راه نمی رود .

97-ورأيت الميت يهزأ به فلا يفزع له أحد .

و دیدی که مرده را مسخره گیرند و کسی برای مرگ او غمگین نشود .

98-ورأيت كل عام يحدث فيه من البدعه و الشر أكثر مما كان .

و دیدی که هر سال بدعت و شرارت بیشتر می شود .

99-ورأيت الخلق والمجالس لا يتابعون إلا الاغنياء .

و دیدی که به فقیر چیزی بدهند در حالی که به و بخندند و برای

غیر خدا به او ترحم نمایند .

100-ورأيت المحتاج يعطى على الضحك به ويرحم لغير وجه الله .

و دیدی که نشانه های آسمانی پدید آید ولی کسی از آن هراس نکند .

101-ورأيت الآيات في السماء لا يفزع لها أحد .

و دیدی که نشانه های آسمانی پدید آید ولی کسی از آن هراس نکند .

102-ورأيت الناس يتسافدون كما يتسافد البهائم لا ينكر أحد منكرا تخوفا من

الناس .

و دیدی که مردم در حضور جمع ، همانند بهائم مرتکب اعمال

جنسی شوند و هیچکس از ترس ، کار زشت را انکار نکند .

103-ورأيت الرجل ينفق الكثير في طاعه غير الله ويمنع اليسير في طاعه الله و

دیدی که مرد در غیر اطاعت خدا زیاد خرج کند ولی در مورد اطاعت

خدا از کم هم دریغ ورزد .

104-ورأيت العقوق قد ظهر واستخف بالوالدين وكانا من أسوء الناس حالا عند

الولد ويفرح بأن يفتری عليها .

و دیدی که آزار به پدر و مادر آشکار گردد و مقام آنها را سبک شمارند

و حال آنها در پیش فرزند از همه بدتر باشد و از اینکه به آنها افترا زده

شود خوشحال شوند .

ص: 112

105 -ورأيت النساء وقد غلبن على الملك وغلبن على كل أمر لا يودی إلا ما لهن

فیه هوی . و دیدی که زنهار بر حکومت غالب گشته و پستههای حساس را قبضه

کنند و کاری پیش نرود جز آنچه طبق دلخواه آنان باشند .

106 -ورأيت ابن الرجل يفتری علی أیبه ویدعو علی والديه وینفرح بموتهما .

و دیدی که پسر به پدر خود افتراء زند و به پدر و مادر و د نفرین کند و از

مرگشان خوشحال شود .

107 -ورأيت الرجل إذا مر به یوم ولم یکسب فیه الذنب العظیم من فجور أو بحس

مکیال او مراز .

و دیدی که اگر روزی بر مردی بگذرد که در آن روز گناهی بزرگ

مرتکب نشده مانند هرزگی یا کم فروشی یا انجام کار حرام یا

میخوارگی آن روز گرفته و غمگین است و خیال می کند که روزش به

هدر رفته و عمرش در آن روز بی خود تلف شده است .

108 -ورأيت السلطان یحتکر الطعام .

و دیدی که سلطان مواد غذایی را احتکار کند .

109 -ورأيت أموال ذوی القربی تقسم فی الزور ویتقامر بها ویشر بها الخمر .

و دیدی که حق خویشاوندان پیامبر ( خمس ) بناحق تقسیم شود و بدان قمار بازی کنند و میخوارگی نمایند .

110 -ورأيت الخمر یتداوی بها ویوصف للمریض ویستشفی بها .

و دیدی که با شراب مداوا کنند و برای بیمار نسخه نمایند و بدان

بهبودی جویند .

111 -ورأيت الناس قد استوا فی ترک الامر بالمعروف والنهی عن المنکر وترک التدين به .

و دیدی که مردم در مورد ترک امر به معروف و نهی از منکر و بی

عقیدگی یکسان شونند .

ص: 113

112- ورأيت رياح المنافقين وأهل النفاق قائمه ورياح أهل الحق لا تحرك .

و دیدی که منافقان و اهل نفاق سروصدایی دارند و اهل حق بی سرو

صدا و خاموشند .

113- ورأيت الاذان بالاجر والصلاه بالاجر .

و دیدی که برای اذان گفتن و نماز خواندن مزد بگیرند .

114- ورأيت المساجد محتشيه ممن لا يخاف الله ، مجتمعون فيها للغيبه وأكل

لحوم أهل الحق ويتواصفون فيها شراب المسكر .

و دیدی که مسجدها پر است از کسانی که ترس از خدا ندارند و برای

غیبت و خوردن گوشت اهل حق به مسجد آیند و در مساجد از

شراب مست کننده توصیف کنند .

115- ورأيت السكران يصلی بالناس وهو لا يعقل....

و دیدی که شخص مست که از خرد تهی گشته بر مردم پیشنمازی کند

و به مستی او ایراد نگیرند و چون مست گردد گرامیش دارند .

116- ورأيت من أكل أموال اليتامى يحمد بصلاحه .

و دیدی که هر که مال یتیمان بخورد شایستگی او را بستانند .

117- ورأيت القضاء يقضون بخلاف ما أمر الله .

و دیدی که قضات به خلاف دستور خدا داوری کند .

118- ورأيت الولاه يأتمون الخونه للطمع .

و دیدی که زمامداران از روی طمع خیانتکاران را امین خود سازند .

119- ورأيت الميراث قد وضعتة الولاه لاهل الفسوق والجرأه على الله .

و دیدی که میراث ( یتیمان ) را فرمانروایان به دست افراد بدکار و بی

باک نسبت به خدا داده اند از آنها حق و حساب بگیرند و جلوی آنها را  
رها سازند تا هرچه می خواهند انجام دهند .

120 -ورأیت المنابر یؤمر علیها بالتقوی ولا یعمل القائل بما یأمر .

و دیدی که بر فراز منبرها مردم را به پرهیزگاری دستور دهند ولی خود  
گوینده به آن دستور عمل نکنند .

ص:114



121- ورأيت الصلاة قد استخف بأوقاتها. و دیدی که وقت نمازها را سبک شمارند.

122- ورأيت الصدقه بالشفاعة لا يراد بها وجه الله ويعطى لطلب الناس .

و دیدی که صدقه به وساطت دیگران به اهل آن دهند بخاطر رضای

خدا ندهند بلکه روی درخواست مردم و اصرار آنها پردازند.

123- ورأيت الناس همهم بطونهم وفروجهم ، لا يبألون بما أكلوا وما نكحوا .

و دیدی که تمام هم و غم مردم شکم و عورتشان است باکی ندارند که

چه بخورند و با چه آمیزش کنند .

124- ورأيت الدنيا مقبله عليهم .

و دیدی که دنیا به آنها روی آورده است .

125- ورأيت أعلام الحق قد درست .

و دیدی که نشانه های حق مندرس گشته است .

امام صادق پس از پیش بینی این حوادث ، خطاب به راوی فرمود در

چنین موقعی مواظب خود باش نجات خود را از خداوند بخواه

فرج نزدیک است (و بدان که مردم با این نافرمانیها مستحق عذابند .

اگر عذاب بر آنها فرود آمد و تو در میان آنها بودی باید بشتابی به سوی

رحمت حق تا از کیفری که آنها به واسطه سرپیچی از فرمان خدا

می بینند بیرون بیایی و بدان که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع

نمی گرداند » و انَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ »

آری ، اینها قسمتی از مفاسد رنگارنگی است که به فرموده امام صادق

علیه السلام در انتهای تاریخ دامنگیر بشریت خواهد شد و اگر درست

دقت کنیم و جهان امروز را تماشا کنیم می بینیم که :

اکثریت قریب به اتفاق این مفسد بزرگ هم اکنون جوامع بشری را فرا  
گرفته است و انتظار می رود بقیه نیز در آینده جنبه عینی به خود بگیرد  
راستی این پیشگوئیاها که در آن زمان صورت گرفته جنبه اعجاز دارد .

در باره امام هشتم علیه السلام

ص: 115

هشت روایت از حضرت امام رضا

در این بخش ، هشت روایت از حضرت امام رضا علیه السلام درباره

نقش نگین انگشتر و دعای آن نقل می کنیم :

(1) نقش نگین انگشتر پیامبران و ائمه علیهم السلام

حسین بن خالد صیرفی گوید : به حضرت امام رضا علیه السلام

عرض کردم : ... نقش نگین انگشتر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

چه بوده است ؟

حضرت فرمود :

چرا از کسانی که پیش از او بودند ، نمی پرسی ؟

عرض کردم : اکنون از آن ها می پرسم .

امام علیه السلام فرمود :

نقش نگین آدم « لا إله إلا الله ، محمد رسول الله » بود ؛ « معبودی جز

خداوند نیست ، محمد فرستاده خدا است » ، و با همان به زمین هبوط

کرد و فرود آمد .

نوح هنگامی که بر کشتی سوار شد خداوند عزّ وجلّ به او وحی

فرمود : ای نوح ؛ اگر از غرق شدن می ترسی هزار مرتبه بگو : « لا إله إلاّ

الله » ، سپس از من نجات خود و همراهانت را بخواه تا شما را از

غرق شدن نجات دهم .

چون نوح و همراهانش در کشتی قرار گرفتند و طناب کشتی را رها

کردند ، باد تندی بر آنان وزید ، نوح خود را از غرق شدن ایمن نیافت

، باد هم به او مهلت نمی داد تا هزار مرتبه « لا إله إلاّ الله » بگوید ، به

زبان سریانی گفت: «هیلولیا ألفاً ألفاً، یا ماریا؛ یا ماریا؛ اتقن» ، آنگاه

موج دریا آرام شد و کشتی قرار گرفت، و نوح با خود گفت: کلامی که

به سبب آن خدا مرا از غرق شدن نجات داد، سزاوار است که هرگز از

من جدا نگردد، لذا بر نگین انگشتریش نوشت:

«لا إله إلا الله» ألف مره، یا ربّ اصلحنی .

ص: 116

معبودی جز خداوند نیست هزار مرتبه ، پروردگارا ؛ مرا اصلاح کن .

و این ترجمه همان کلام سریانی است .)

ابراهیم هنگامی که در منجنیق قرار داده شد جبرئیل ناراحت شد ،  
خداوند به او وحی فرمود : ای جبرئیل ؛ چه چیز تو را ناراحت ساخته  
است ؟

عرض کرد : پروردگار من ؛ ابراهیم ، خلیل تو است و بر روی زمین  
کسی جز او تو را نمی پرستد ، دشمنت و دشمنش را بر او مسلط  
ساخته ای .

خداوند به او وحی فرمود : ساکت باش ، بنده ای مانند تو که می ترسد  
چیزی از دست او برود شتاب می کند ، ولی من بنده ام در اختیارم  
می باشد هر زمان که بخواهم او را می گیرم .

امام علیه السلام فرمود : پس از شنیدن کلام پروردگار جبرئیل قلب و  
روحش آرام گرفت ، و متوجه ابراهیم شد ، به او گفت : آیا در این  
حالی که هستی حاجتی داری ؟ فرمود : اما به تو هرگز حاجتی ندارم .  
خداوند در حال فرود آمدن ابراهیم جبرئیل را نزد او روانه ساخت و  
انگشتی که بر آن شش کلمه نقش شده بود برایش فرستاد و آن  
کلمات چنین بود :

لا إله إلا الله ، محمد رسول الله ، لا حول ولا قوة إلا بالله ، فوضت أمري  
إلى الله ، أسندت ظهري إلى الله ، حسبي الله .

معبودی جز خداوند نیست ، محمد فرستاده خداوند است ، هیچ

توانائی و نیروئی جز به سبب خداوند نیست ، کار خود را به خدا

واگذار نمودم، پشت خود را به خدا محکم ساختم، خدا مرا بس

است.

خداوند به او وحی فرمود: این انگشتر را در انگشت خود کن و من

آتش را بر تو سرد و سلامت می گردانم.

سپس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:

ص: 117

نقش نگین انگشتر موسی دو کلمه بود که آن را از تورات برگرفته بود :

اصْبِرْ تَوَجِّرْ ، اَصْدَقْ تَنْجِ .

شکیبا باش تا اجر و پاداش داده شوی ، راست بگو تا نجات یابی .

و نقش نگین سلیمان چنین بود :

سَبْحَانَ مَنْ أَلْجَمَ الْجِنَّ بِكَلِمَاتِهِ .

پاک و منزّه است خداوندی که جنّ را با کلمات خود لجام نهاد و مهار کرد .

و نقش نگین عیسی دو کلمه بود که از انجیل برگرفته بود :

طوبى لعبد ذكر الله من أجله ، وويل لعبد نسي الله من أجله .

خوشا بحال بنده ای که بخاطر او خدا یاد شود ، و وای بر بنده ای که بخاطر او خدا فراموش شود .

نقش نگین حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم : « لا إله إلا الله محمد رسول الله » بود .

نقش نگین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام « الملک لله » بود ؛

یعنی جهان و فرمانروائی جهان از آن خداوند است .

نقش نگین حسن بن علی علیه السلام « العزّه لله » بود ؛ یعنی عزّت و شکست ناپذیری برای خداست .

نقش نگین حسین بن علی علیه السلام « إنّ الله بالغ أمره » بود ؛ یعنی خداوند امر خود را به انجام خواهد رسانید .

علی بن الحسین علیه السلام همان انگشتر پدر را در دست می کرد ،

امام باقر علیه السلام نیز همان انگشتر امام حسین علیه السلام را در

دست می نمود .

نقش نگین جعفر بن محمد علیه السلام «اللَّهُ وَلِيِّ وَعصمتی من

خلقه» بود ؛ یعنی خدا سرپرست من و نگهدار من از آفریدگانش

می باشد .

نقش نگین موسی بن جعفر علیه السلام «حسبی اللّهُ» بود ؛ یعنی خدا

ص: 118



مرا بس است .

حسین بن خالد گوید : آن گاه حضرت امام رضا علیه السلام دست مبارک خود را گشود ، انگشتر پدرش در انگشت مبارک او بود و نقشی که بر آن بود به من نشان داد .

(2) نقش نگین انگشتر حضرت امام رضا علیه السلام

به روایت دیگر نقش انگشتر آن حضرت چنین بود : **وَلِيُّ اللَّهِ**.

(3) نقش نگین انگشتر حضرت امام رضا علیه السلام به روایت دیگر

یونس بن عبدالرحمان گوید : از حضرت امام رضا علیه السلام در مورد نقش نگین انگشتر خودش و پدر بزرگوارش سؤال کردم ، فرمود :

نقش نگین انگشتر من « **مَا شِءَ اللَّهُ ، لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ** » ( آنچه خدا

بخواهد همان می شود ، هیچ نیروئی جز به سبب خداوند نیست ) ، و

نقش نگین انگشتر پدرم « **حَسْبِيَ اللَّهُ** » ( خدا مرا بس است ) بود و من

آن را در انگشت می کردم .

(4) نقش نگین انگشتر حضرت امام رضا علیه السلام نیز به روایت

دیگر

در کتاب « **جَنَاتُ الْخُلُودِ** » می نویسد : نقش نگین انگشتر حضرت امام

رضا علیه السلام این است :

ما شِءَ اللَّهُ ، لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ .

نقش این جمله در نگین - خصوصاً اگر یمنی و زرد باشد - برای

توانگری بسیار مفید است ؛ مخصوصاً اگر در زیر آن ، « **مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ** »

کنده شده باشد .

5) همراه داشتن انگشتر عقیق زرد و فیروزه در راه زیارت حضرت امام

رضا علیه السلام

قاسم بن علاء از خادم امام هادی علیه السلام روایت کرده است که

گفت : از آن حضرت اجازه خواستم که برای زیارت حضرت امام رضا

ص: 119

علیه السلام به شهر طوس بروم ، فرمود :

باید همراه تو انگشتی باشد که نگین آن عقیق زرد رنگ باشد ، و بر

روی آن این جمله : « ما شَاءَ اللَّهُ ، لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ ، اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ » ؛ « آنچه

خدا بخواهد ، هیچگونه نیروئی جز به وسیله خداوند نیست ، از خدا

طلب آمرزش می کنم» ، و بر طرف دیگرش نام زیبای «محمد و علی»

حک شده باشد ؛ زیرا که آن ، باعث ایمنی از دزدان گردنه و بین راه ،

و موجب سلامتی بیشتر و محفوظ ماندن دین تو است - تا آنکه

فرمود : -

و باید با تو انگشتی دیگری از فیروزه باشد ؛ اگر در میان راه بین شهر

طوس و نیشابور شیری با شما برخورد کند و مانع از رفتن قافله گردد ،

تو پیش برو و آن انگشت را به او نشان بده و بگو : مولای من به تو

می فرماید : از سر راه کنار برو .

سپس فرمود : باید بر یک طرف آن این جمله : «اللَّهُ الْمَلِكُ» ؛

«خداوند صاحب مُلک و پادشاه عالم است» ، و بر طرف دیگرش :

«الْمَلِكُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» ؛ «تمام هستی از آن خداوندی است که یکتا

و شکست ناپذیر است» کنده کاری شده باشد که آن ، انگشتی

امیرالمومنین علیه السلام است .

- و کلامش را ادامه داد تا آنکه فرمود : - و نگین آن فیروزه بوده است

و آن باعث ایمنی از درندگان و پیروزی در جنگ ها است تا آخر

روایت .

در این روایت ، قاسم بن علاء دو معجزه امام علیه السلام را مشاهده

کرده است

قابل توجه است که در آن زمان ، راه طوس بسیار خطرناک بوده است .

(6) نقش نگین انگشتر فیروزه برای فرزندان شدن

علی بن محمد نصیری گوید : با دختر جعفر بن محمود ازدواج کردم و

اورا بسیار دوست داشتم ، ولیکن مدتی گذشت از وی فرزندی نیامد

ص:120

، خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیدم و موضوع را عرض کردم .

حضرت تبسم کرد و فرمود :

در انگشتی که نگین آن فیروزه باشد بنویس : ( رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ

خَيْرُ الْوَارِثِينَ (6) ؛ (خداوندا ؛ مرا تنها وامگذار و تو بهترین وارثانی

(7) انگشتر عقیق و دعا برای حفظ شدن از شرهای آسمانی و زمینی

از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده است که فرمودند :

هر کس شب را به روز آورد در حالی که انگشتی که نگین آن عقیق

است در دست راست او باشد ، قبل از اینکه احدی او را ببیند نگین

انگشتر را به طرف کف دست بگرداند و سوره (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) را تا آخر

بخواند سپس بگوید :

أَمَنْتُ بِاللَّهِ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَ أَمَنْتُ بِسِرِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَعَلَانِيَتِهِمْ .

خداوند در آن روز او را حفظ می کند از هر چه از آسمان فرود می آید و

از آنچه به آسمان بالا می رود و از آنچه در زمین داخل می شود و از

آنچه از زمین خارج می شود ، و تا شب کند در حرز خدا و رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم است .

(8) دعا هنگام دست نمودن انگشتر این دعا از حضرت امام رضا علیه السلام نقل شده است : هنگامی که انگشتر به انگشت خود می کنی

بگو :

اللَّهُمَّ سَمِّنِي بِسِيمَاءِ الْإِيمَانِ ، وَ اخْتِمْ لِي بِالْخَيْرِ ، وَ اجْعَلْ عَاقِبَتِي إِلَى

خَيْرٍ ، إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ )

**ماجرای عنایت امام رضا (علیه السلام) به یک کانادایی**

او به زبان انگلیسی حرف میزد، آن هم با لهجه آمریکایی رایج در

کشور کانادا، وقتی به همان زبان و با خوشرویی جوابش را دادم، نفس

راحتی کشید و گفت: ببخشید، آقای علین موسیالرضا کجاست؟

ص: 121

میخواهم او را ببینم!

فارس: عنایات ویژه هشتمین اختر تابناک آسمان ولایت و امامت،

زمان و مکان نمیشناسد؛ میخواهد مسیحی، یهودی یا مسلمان

باشی فرقی نمیکند، چرا که او چراغ هدایت است و فطرت های پاک

را به خوبی راهنمایی میکند، کافی است که از با عمق وجود او را

صدا بزیند و او را بخوانید.

آنچه که در ادامه می آید شرح حال یکی از این جوانان پاک ضمیر

است که با اعجاز رضوی از کانادا راهی مشهد الرضا(علیه السلام) میشود تا با

محبوب خویش ملاقاتی داشته باشد، این کرامت عجیب از کتاب

«کرامات امام رضا از زبان بزرگان» به نقل از حجت الاسلام والمسلمین

مهدی انصاری نقل میشود:

همه چیز از جشن میلاد شروع میشود

در یک شب سرد زمستانی سال 1372 وارد صحن انقلاب شدم،

سرما تا عمق استخوان های انسان نفوذ میکرد و کمتر کسی در آن

شرایط از خانه خود میزد بیرون، صحن هم به طرز کم سابقه ای

خلوت بود، به دلایلی که بین صحن انقلاب و صحن مسجد گوهرشاد

وجود دارد وارد شدم، متوجه جوانی با حدود 32 سال سن شدم که

چمدان مسافرتی نسبتاً بزرگی در دست داشت و از یکی دو نفر

چیزی پرسید، ولی انگار آن ها نتوانستند جوابش را بدهند. به سوی

من آمد و گفت: شب بخیر آقا!

به زبان انگلیسی حرف میزد، آنهم با لهجه آمریکایی رایج در کشور

کانادا، وقتی به همان زبان و با خوشرویی جوابش را دادم، نفس

راحتی کشید و گل از گلش شکفت. ادامه داد:

بیخشید! آقای علی بن موسیالرضا، کجا هستند؟ میخواهم ایشان

را بینم.

راستش را بخواهید حسابی جا خوردم. پرسیدم:

ص: 122



معذرت میخواهم، ممکن است خودتان را معرفی کنید؟

من دانشجوی رشته حقوق در دانشگاه تورنتوی کانادا هستم، اصالتا

لبنانیم، ولی در کانادا متولد شده ام و دینم «مسیحیت» است.

یعنی شما یک «مسیحی» هستید؟

بله، یک مسیحی کاتولیک.

با تعجب پرسیدم:

پس اینجا چه کار میکنید؟!

دعوت شده ام که آقای علین موسی الرضا(علیه السلام) را ملاقات کنم.

چه کسی شما را دعوت کرده است؟

خود ایشان.

دیگر حساسی گیج شده بودم، با وجود آن همه سابقه تبلیغ دینی در

داخل و خارج کشور، تا کنون نشنیده بودم که حضرت علین

موسیالرضا(علیه السلام) شخصا از کسی دعوت کرده باشد که به دیدارش

بیاید، آن هم از یک جوان مسیحی کانادایی! ادامه دادم:

شما ایشان را دیده اید؟

بله سه یا چهار بار.

این دیگر برایم باور کردنی نبود، از این رو پرسیدم:

یعنی شما با چشمان خودتان علین موسیالرضا(علیه السلام) را دیده اید؟!

بله دیده ام، البته در عالم رویا.

یعنی اگر الان او را ببینید میشناسید؟

بله، البته.

موضوع دیگر خیلی جالب شده بود، از او خواهش کردم چند

دقیقه ای وقتش را به من بدهد و با هم در کناری بنشینیم و صحبت

کنیم، او هم قبول کرد، کم کم داشت هیجان بر من غلبه میکرد،

ضربان قلبم تندتر شده بود، پرسیدم:

ممکن است نحوه آشنا شدنتان با آقای علین موسی الرضا(علیه السلام) را از

ص: 123

اول و به طور کامل برای من بیان کنید؟

بله، البته. یک شب داشتم در یکی از خیابان های شهر تورنتو قدم میزدم که دیدم جمعیت زیادی در جایی تجمع کرده اند و رفت و آمد زیادی در آنجا صورت میگیرد، آن ساختمانی را هم که مردم به آنجا رفت و آمد میکردند، چراغانی کرده و حسابی آذین بسته بودند. رفتم جلو و سؤالاتی کردم.

معلوم شد آنجا مسجد مسلمانان ایرانی است و در آن یک جشن مذهبی برپا است.

وارد شدم بینم چه خبر است، چند نفر از آن ها به احترام من از جایشان بلند شدند و پس از خوشامدگویی مرا در کنار خود نشانند و بلافاصله با شربت و شیرینی و بستنی و شکلات از من پذیرایی کردند، مرشد آن ها داشت به زبان انگلیسی سخنرانی میکرد و همه با دقت به سخنانش گوش فرا میدادند، من هم محوگفته هایش شدم و برای اولین بار، به طور مستقیم و از زبان یک مرشد مسلمان با اسلام آشنا شدم.

هنگام خروج از مسجد، به هر کس یک کتاب هدیه میکردند، یکی هم به من دادند، من هم خیلی خوشحال شدم و تشکر کردم، وقتی قدم زنان در پیاده رو خیابان به سوی خانه ام حرکت میکردم، همه هوش و حواسم به حرف هایی بود که از آن مرشد مسلمان شنیده بودم، به طوری که متوجه اطرافم نبودم و اصلاً نفهمیدم کی به منزلم رسیدم.

وقتی لباس راحتی پوشیدم و به رختخواب رفتم، آن کتاب را هم  
برداشتم تا یک نگاهی به آن بیندازم چون فردایش فرصت این کار را  
نمییافتم.

دوست دارم بتوانم بیایم پیش شما!

هر ورقی از آن کتاب را که میخواندم وسوسه میشدم ورق بعدی را

ص: 124

هم بخوانم! نشان به این نشان که تا وقتی کتاب را تمام نکردم نتوانستم  
آن را زمین بگذارم! آن کتاب درباره قدیس مسلمانی به نام «علین  
موسیالرضا» بود، شخصیت و سخنان زیبا و روحانی آن قدیس  
آسمانی مرا مجذوب خود کرده و تمامی قلمرو اندیشه ام را تسخیر  
کرده بود، لحظه ای نمیتوانستم از فکر آن قدیس خارج شوم، در  
رختخواب خودم دراز کشیده بودم و با آنکه تا صبح چیزی نمانده بود  
نمیتوانستم بخوابم، بالاخره متوجه نشدم که کی خوابم برد زیرا با  
خواب هم وارد سرزمینی شدم که در آن کتاب ترسیم شده بود،  
سرزمینی روحانی، معنوی و آسمانی! سرزمینی که هرگز همانند آن را  
حتی در فیلم های تخیلی هم ندیده بودم و همه کاره آن سرزمین،  
مردی نورانی و آسمانی بود که هرگز از تماشایش سیر نمیشدی، از او  
خواهش کردم که چند لحظه ای با من بنشیند، او هم قبول کرد وقتی  
نشست با خوشرویی پرسید:

با من کاری دارید؟

من هم با دستپاچگی و من و من کنان جواب دادم:

ب... ب.. بله! متأسفانه من شما را نشناختم!

مرا نشناختی؟! من «علی بن موسیالرضا» هستم.

علین موسیالرضا؟! این اسم را شنیده ام اما به خاطر نمی آورم...

من همان کسانی هستم که شما تا پایان شب کتاب مرا مطالعه کردید و

در پایان، توی دلتان گفتید: «خدایا اگر چنین قدیسی وجود دارد

دوست دارم او را ببینم».

این را که شنیدم، گل از گلم شکفت و پرسیدم:

در حال حاضر، پیش تو و میهمان توام.

دوست دارم بتوانم بیایم پیش شما.

خب میتوانی میهمان من باشی.

میهمان شما؟ اینکه عالی است. ولی جای شما کجا است؟

ص: 125

ایران.

کجای ایران؟ شهری به نام مشهد.

چند لحظه رفتم توی فکر؛ من ایران را میشناختم، اما هرگز اسم

مشهد را نشنیده بودم!

رفتن به چنین شهری برای من چندان آسان نبود، هم از نظر اقتصادی،

هم از نظر ناآشنایی به منطقه و هم از جهات دیگر، این بود که پرسیدم:

آخر من چه طور میتوانم به دیدار شما بیایم!؟

من امکانات رفت و برگشت شما را فراهم میکنم.

خرج سفری که از سوی ضامن آهو(علیه السلام) پرداخت شد

بعدش هم آدرس و شماره تلفن یکی از نمایندگان فروش بلیت

هواپیما را به من دادند به همراه یک نشانی و علامت و گفتند:

به آنجا که رفتی، میروی سراغ شخصی که پشت میز شماره چهار

است، نشانی را میدهی، بلیت را میگیری و به ملاقات من می آیی.

وقتی که از خواب بیدار شدم آن را جدی نگرفتم، ولی چند شب

پیپی دیگر هم ایشان را در خواب دیدم، آخرین شب به من گفت:

چرا رفتی بلیت را بگیری؟

تا این جمله را گفت از خواب پریدم، خیس عرق بودم و قلبم به

شدت میزد، دیگر خوابم نبرد و برای شروع ساعت اداری لحظه

شماری میکردم.

اول وقت به راه افتادم، همه نشانیها درست بود، وقتی نام و نشانی

خود را به کارمندی که پشت میز شماره چهار نشسته بود گفتم، اظهار

داشت:

چند روز است که بلیت شما صادر شده است، چرا نیامده اید آن را

دریافت کنید؟! تا زمان پرواز فرصت زیادی ندارید!

خواستم از مبلغ هزینه بلیت بپرسم که کارمند هواپیمایی گفت:

تمام هزینه بلیت شما قبلاً پرداخت شده است.

ص: 126



بعد هم بلیت را دستم داد، بلیتی که به نام من صادر شده بود با این

مسیرها: «تورنتو، لندن، تهران، مشهد، تهران، لندن، تورنتو».

پس از شنیدن این حرف ها از یک جوان مسیحی کانادایی، دیگر بیش

از حد هیجان زده شده بودم، رنگ چهره ام کاملاً عوض شد و ضربان

قلبم شدیدتر گردید و تنم شروع کرد به لرزیدن گفتم.

همین الان از راه رسیده ام و به تاکسی فرودگاه گفتم که مرا ببرد به

منزل آقای علین موسیالرضا، او هم مرا آورد اینجا و پیاده کرد. حالا

نمیدانم که چه طور میشود ایشان را ملاقات کرد؟

دیگر چنان هیجان زده شده بودم که جوان کانادایی هم متوجه لرزش

تن و تغییر رنگ چهره ام شد و پرسید:

آیا طوری شده است؟! چرا این جوری شده اید؟! نکند حالتان خوب

نیست؟!...

نه، نه، حال من کاملاً خوب است، فقط از اینکه که میبینم شما مورد

توجه آقا علی بن موسی الرضا(علیه السلام) واقع شده اید خوشحال و خرسندم

و کمی دچار هیجان گشته ام.

آخر برای چه؟

برای اینکه این شخص از بزرگ ترین قدیسان آسمانی است که خدا او

را در بین ما زمینیان قرار داده و هر کسی که او را میشناسد آرزو

میکند بتواند مورد توجه او قرار گیرد، حتی برای لحظه ای کوتاه!...

جوان کانادایی، انگار که دیگر تاب تحمل شلاق انتظار را نداشته

باشد، ملتمسانه به من گفت:

- ممکن است که از شما خواهش کنم هر چه زودتر مرا پیش این آقا

ببرید؟

چمدان و کفش ها را به کفشداری مسجد گوهرشاد سپردیم و وارد

شدیم.

ص: 127

هنوز از پله های تالار مقابل ضریح پایین نیامده بودیم که ازدحام

جمعیت را دید:

- این جمعیت انبوه، در این وقت شب این جا چه کار

میکنند؟!

- این ها هم مثل من و شما برای ملاقات علی بن موسی الرضا(علیه السلام) به

این جا آمده اند.

- اما من فکر میکردم ایشان تنها از من دعوت کرده اند که به دیدارشان

بیایم، آن هم یک دیدار خصوصی! حالا... حالا توی این شلوغی، چه

طور میتوانیم از ایشان وقت ملاقات بگیریم؟ من دوست دارم ایشان

را به تنهایی ملاقات کنم.

- مگر ایشان شما را دعوت نکرده؟

- چرا.

- پس خودشان هم با تو ملاقات خواهند کرد.

- حالا ما چه طور خودمان را به ایشان معرفی کنیم؟

- او نیازی به معرفی ندارد، همان طور که قبلاً به دیدار تو آمده، خود

او همین جا صدایت خواهد کرد.

به خوبی میشد برق شگفتی و تعجب را در چشمان او دید، اما دیگر

چیزی نپرسید و با هم از پله ها پایین رفتیم و به سمت ضریح حرکت

کردیم، او نمیدانست که ضریح چیست! گفت:

- حتما ایشان در جای بلندی نشسته اند و مردم هم اطراف او را گرفته

و با او ملاقات و گفتگو میکنند.

- نه!

- نکند این شخص، یک موجود خیالی است و وجود خارجی ندارد؟

- نه! کاملاً واقعی است. یک موجود خیالی نمیتواند از تو دعوت

کند که از آن طرف دنیا به دیدارش بیایی، آدرس این جا را هم به تو

بدهد و بلیت رفت و برگشت تو را نیز برایت تأمین کند و ...

ص: 128

کم کم دیگر به ضریح نزدیک شده بودیم.

پرسید:

- چرا این مردم به این صندوق چسبیده اند؟!

- آخر، آقا علی بن موسیالرضا(علیه السلام) داخل آن هست.

- آیا میشود او را دید؟- بله.

- چگونه؟

- همان گونه که خدا را در دل میبینی.

- بله، درست است.

- آیا تا به حال حضرت عیسی(علیه السلام) را دیده ای؟

- بله، بارها، اما در خواب.

- آقای علی بن موسیالرضا هم همان طور برایت مجسم خواهد

شد، زیرا او در بیش از هزار سال قبل به دست دشمنانش شهید شده

است.

- حالا ایشان چه گونه با ما ارتباط برقرار میکنند؟

- مگر تو نحوه ارتباط خدا با بشر را نمیدانی؟ اصلاً تو چگونه با

حضرت مریم(س) و حضرت عیسی(علیه السلام) ارتباط برقرار میکنی؟

- خب ما یک چیزی در جهان غرب داریم که دانشمندان و روانکاوان

درباره آن صحبت میکنند...

- بله، ارتباطی به نام «تله پاتی»، یعنی ارتباط روحی بین دو انسان، از

راه دور، درست است؟

- بله، همین طور است.

پس از رد و بدل شدن این حرف ها، برای اینکه در میان ازدحام

جمعیت، اذیت نشود، او را از سمت بالا سر حضرت به نزدیک

ضریح هدایت کردم و گفتم:

- تو در همین جا بایست تا خود آقا به دیدارت بیاید.

بعد هم کتاب دعایی را باز کردم و در کنار وی مشغول خواندن

ص: 129

زیارت نامه شدم، اما راستش را بخواهید تمام هوش و حواسم متوجه جوان کانادایی بود و از خواندن زیارت نامه چیزی نفهمیدم.

او هم به ضریح زل زده بود و انگار که رفته باشد توی یک عالم دیگر ناگهان به زبان آمد و گفت:

- آقای علی بن موسی الرضا ...

و بی آنکه سلامی بکند ادامه داد:

- شما مرا دعوت کردید، من هم آمدم و ...

حدود یک ساعت و نیم با امام رضا(علیه السلام) حرف زد و اشک ریخت،

اشکی به پهنای تمام صورتش! من بعضی از حرف هایش را

میفهمیدم و بعضی را نه، وقتی ملاقاتش به پایان رسید به او گفتم:

- گمان نمی‌کردم شما این همه راه را برای دیدن کسی آمده باشی و آن

وقت با دیدنش این چنین گریه کنی!

صحبت هایی که امام رضا(علیه السلام) با این جوان کانادایی کرد

- بله، خودم هم گمان نمی‌کردم، اما جذابیت فوق العاده ای این

قدیس آسمانی، بیاختیار مرا به گریه وا میداشت، به خصوص لحظه

پایانی دیدار که به من گفت:

((شما دیگر خسته شده اید، بروید و استراحت کنید، فردا منتظر شما

هستم)).

این جدایی و انفصال برایم خیلی سخت بود و اشک مرا بیشتر

درآورد!...

بی آنکه جوان کانادایی نمازی بخواند یا دعایی بکند، از حرم خارج

شدیم.

در هتل تهران یک اتاق دو نفره برایش گرفتم تا بتوانم خودم هم در

کنارش باشم و ماجرا را پی بگیرم. پس از صرف شام، پرسیدم:

- با آقای علی بن موسیالرضا (علیه السلام) چه صحبت هایی کردی؟

- از ایشان سؤال هایی کردم و ایشان هم جوابم را داد، سؤال هایی

ص: 130



درباره دنیا، آخرت، انسانیت، عاقبت انسان و آینده بشریت. بعد هم

به من سفارش کردند که «اگر میخواهی درهای روشن زندگی و

بهشت دنیا و آخرت را ببینی حتما به قرآن سری بزنی»

گفتم: اسم قرآن را شنیده ام، ولی تا به حال به آن سر نزده ام.

آقا هم مدتی برای من قرآن خواند، آن هم با لحنی جذاب و ملکوتی!

چنان جذب آوای ملکوتی قرآنش شده بودم که یکسره و بیاختیار،

اشک میریختم! از همان جا حسابی شیفته قرآن شدم و اظهار داشتم:

- امیدوارم من هم بتوانم قرآن بخوانم و از آن لذت برده و استفاده

کنم.

- گفتم: به شرطی میتوانی از این کتاب بهره کامل ببری که اصل و

ریشه آن را بپذیری.

گفتم: اصل و ریشه این کتاب چیست؟

آن وقت برایم سلسله پیامبران الهی را توضیح داد که از حضرت

آدم (علیه السلام) آغاز شده و با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پایان میپذیرد، حضرت

محمد (صلی الله علیه و آله) هم جانشینانی دارد که آقای علی بن موسی الرضا،

هشتمین جانشین ایشان است و من باید همان گونه که حضرت

عیسی (علیه السلام) را پذیرفتم، سایر پیامبران و جانشینان آخرین پیامبر را نیز

بپذیرم، در این صورت است که ایمانم کامل شده و میتوانم از قرآن،

بیشترین بهره را ببرم...

من که با حرص و ولع به سخنان جوان کانادایی گوش میدادم با

کنجکاوی فراوان پرسیدم:

- خب، آقا چیز دیگری هم برای تو فرمودند؟

- بله، ایشان پنج اصل اعتقادی را به من فهماندند.

- خب، آن پنج اصل چه بودند؟

کاغذی را که پس از مکاشفه بر روی آن چیزهایی را یادداشت کرده

بود، از جیبش درآورد و از روی آن خواند:

ص: 131

«توحید، نبوت، عدل، امامت و معاد»

بعد هم اعتقاد به قیامت را شرح داد و گفت:

- من تاکنون این پنج اصل را در هیچ سبک و روش دینی نشنیده بودم!

- درباره اسم دین برای شما توضیحی نداد؟

- اتفاقا چرا! زیرا من پرسیدم؛ «دین شما چه دینی است؟» و ایشان

پاسخ داد:

«دین اسلام، و تا کسی مسلمان نباشد در دنیا و آخرت، خوشبخت

نخواهد شد.»

- خب تو چه کردی؟

- من هم به دست ایشان مسلمان شدم.

با هیجان و شگفتی و با حالت ذوق زدگی سؤال بعدیم را مطرح کردم:

- چه گونه مسلمان شدی و چه کلماتی را بیان کردی؟

- من برای اولین بار این کلمات را یاد گرفتم و با بیان آن ها مسلمان

شدم...

و آن گاه به زبان عربی شکسته گفت:

«اشهد ان لا اله الا الله، واشهد ان محمدا رسول الله، واشهد ان علیا ولی

الله»

من هم خیلی خسته اش نکردم و گذاشتم در حال خودش باشد. آن

شب را آرام گرفتیم و استراحت کردیم، وقتی من طبق عادت، پیش از

اذان صبح از خواب بیدار شدم تا به حرم امام رضا (علیه السلام) مشرف شوم،

او هم بیدار شد و پرسید:

- کجا میروی؟

- میروم به دیدار علی بن موسی الرضا(علیه السلام)

- صبر کن! من هم با تو می آیم.

- تو که همین چند ساعت قبل با او صحبت کردی آن هم به مدت یک

ص:132

ساعت و نیم...

- ولی من خیلی حرف های دیگر هم دارم که باید با او بزنم.

حرف های من به این زودیهها تمام نمیشود.

وقتی دوباره در قسمت بالا سر حضرت (علیه السلام) ایستاد و به ضریح زل زد،

دوباره ارتباطش با امام رضا (علیه السلام) برقرار شد و شروع کرد به صحبت

کردن. حرف هایش که تمام شد، وضو گرفت و به نماز ایستاد و بی

آنکه کسی قبلاً به او حمد و سوره و سایر کلمات عربی نماز را یاد داده

باشد، با زبان عربی لهجه دار و شکسته بسته نماز خواند! بعد هم

گفت:

در پایان دیدارم با آقای علی بن موسی الرضا، گفتم:

- دلم میخواهد باز هم به دیدار شما بیایم.

منبع: کتاب «کرامات امام رضا از زبان بزرگان» به نقل از حجت الاسلام

والمسلمین مهدی انصاری ---

پاسخ

سلام بر امام هشتم علی بن موسی الرضا،؟ صابر

پاسخ

شنیده ام که مرام تو دل شکستن نیست

به دل شکستگی خواهرت دلم مشکن یا ضامن اهو

ف فتاحی

پاسخ

آقا جان سلام

سلام ای تنها بنده خدا که گوش شنوای درماندگیهایم بودی و هستی

سلام ای پسر پاک فاطمه

سلام ای یگانه شاه ملک پارس

سلام ای همه زندگی ام

ص: 133

سلام ای درمان همه دردهام

سلام ای کس بی کسی هام

سلام ای یگانه عشق ام

سلام ای امید دل امیدوارم

سلام ای امام و ولی و صاحبم

دلَم برات تنگ شده عزیزتر جانم

کمک و الامان و الامان و... آقا جانم

آقا جان بدجور گم شدم بدجور دور شدم ازت جان جوادت رهام نکن

که بدبخت و درمانده ام

همه زندگیم از خودت و مادرت و همه زندگی و جانم به قربان خودت

و مادرت

السلام علیک یا علی ابن موسی الرضا

اسلام علیک یا سلطان یا ابالحسن یا علی ابن موسی الرضا

السلام علیک یا غریب الغربا.... ناشناس

پاسخ

وقتی می خوام وارد حرم بشی تمام وسایلت را میگیرند وامانت نگه

می دارند این آقا چطور با یک چمدان وارد صحن شده است؟

داداش گلم گفت سال 72

اون موقع هنوز مهدی یزدانی نامرد بمب نگذاشته بود تو حرم

مردم راحت میرفتن و میومدن ناشناس

داستان مربوط به سال 1372 می شه. اون زمان می شد وسایلت رو

ببری داخل حرم. بعدها وقتی انفجار عاشورا توی حرم اتفاق افتاد این

محدودیت ها ایجاد شد و دیگه اجازه نمی دن وسایلت رو ببری

داخل حرم. ناشناس

پاسخ

حرم، در آن زمان ورود چمدان ممنوعیت نداشت. دوم اینکه کتاب

ص: 134



(ذره و آفتاب) که از سوی حرم چاپ شده است را می توانید مطالعه کنید تا بدانید در این عصر حاضر و برای بیداری ما که خیلی از چیزها را انکار می کنیم چه اتفاقاتی زیبایی رخ می دهد (برای اطلاع می توانید در اینترنت اسم خانم مسعودف رآرین را جستجو کنید و یا دکتر تیجانی و ..... )ناشناس

پاسخ

قبول کنید که باورش سخته

ناشناس محترم شما قبول کنید که باورش سخت نیست . یک آدرس به شما میگم که هر سال روز تاسوعا شمال میدان هفت تیر برو از اهالی آنجا پرسى محلى که ارامنه به عشق آقا امام حسين و حضرت ابالفصل سیاہى میزنند و خرج میدن کجاست ؟ نشانت میدهند برو از اقلیت مسیحی پرس چرا برای امام حسین و حضرت عباس خیمه عزا بپا داشته اید ؟ اونوقت جوابشان را بشنو . خودت قضاوت کن که باورش سخته یا نه ! بخدا قسم درگاه این بزرگواران درگاه ناامیدی نیست . السلام علیکم یا اهل بیت النبوه جمیعا " و رحمه ... و برکاته قربون دهانت ، در تائید نظر شما یاد شعری از سعدی افتادم که

میفرماید : سعدی

اگر عاشقی کنی و جوانی / عشق محمد بس است و آل محمد .

پس دهانت رو خوشبو کن و بر محمد و آل محمد صلوات بفرست

ناشناس

پاسخ

بگذارید ساده به قضیه نگاه کنیم منافق بدبخت زائرکش که بمب

گذاشت و زائران امام رضا(علیه السلام) را به شهادت رساند و منافقین چقدر

بدبخت هستند. در کنار این موضوع دعوت امام رضا(علیه السلام) از کسی که

شایستگی مسلمان واقعی شدن را دارد ببینید که چقدر زیباست. محمد

ص:135

صادق

پاسخ عجیب است؟ الان این شخص کجاست؟ یعنی زندگی وی فقط

و فقط یک راوی دارد؟

هر کس از نام و نشان وی اطلاعی دارد اعلام کند؟ صادق

پاسخ

در کتاب -نشان از بی نشان ها- و-در محضر لاهوتیان- کرامات امام

را ملاحظه کنید که بسیار است.

آنگاه توجه کنید که ما بایستی این چنین ماجرائی را پیگیری کنیم که

1- محتوا کم است. رفتار فرد مجهول است

2- هر چند برای عموم دلپسند است.

3- فرد تا ورود به حرم حتی کسب اطلاع از موقعیت امام نکرده است!؟

که شاید همین امر، باعث جذبۀ گفتگوی اولیه با آقای انصاری می

شود.

4-رد این ماجرا را حمل بر ناتوانی امام در این قضیه ندانید بلکه تاکید

می کنم کرامات پر محتوا را در کتابها ببیند بعد پیگیری کنید... نوکر

## اعجازها

حسین بن عبدالوهاب با سلسله سند خویش از امام صادق

علیه السلام نقل میکند: امام مجتبی علیه السلام در یکی از سفرها با

مردی از فرزندان زبیر -که معتقد به امامت زبیر بود- همسفر شد.

آنان شتری را نیز کرایه کرده بودند. در میان راه به آگاهی رسیدند و

جهت استراحت توقف نمودند و فرشی را برای نشستن امام مجتبی

علیه السلام در زیر نخل خرماى خشک گسترده و آن مرد زبیری در

زیر نخل دیگر پارچه ای را انداخت و نشست. وقتی چشم آن مرد

زبیری به درخت خرماى خشک افتاد گفت: اگر خرمایی داشت از آن

ص: 136

میخوردیم. امام مجتبی علیه السلام خطاب به او فرمود:

خدمت امام مجتبی علیه السلام رسیدم، در حالی که مردم نیز حضور

داشتند، سنگ ریزه هایی را که از زمان پدرش جهت اثبات امامت

داشتیم، در اختیارش گذاشتم. انگشتر خود را بر روی یکی از سنگ ها

گذاشتم، سنگ همانند خمیر و گل متأثر شد و آثار انگشتر بر آن سنگ

نقش بست

خرما میدهی؟ جواب داد: آری. حضرت دست به سوی آسمان بلند

نمود و دعایی کرد، این جا بود که درخت خرما سبز شد و برگ درآورد

و خرمای بسیار مطبوعی داد. ساریان چون این صحنه را دید، گفت:

این کار، چیزی جز سحر نیست! امام مجتبی علیه السلام فرمود: «لیس

هذا بسحر، ولیکن دعوه اولاد الأنبياء مستجاب؛ این کار سحر نیست،

بلکه دعای فرزندان پیامبران مستجاب است» در آن حال یکی از آنان

از درخت خرما بالا رفت و آنچه خرما میل داشتند چید و همگی

خوردند.

دعای مستجاب

ابواسامه گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امام حسن علیه السلام

در یکی از سفرها که پیاده به خانه ی خدا میرفت، پاهای مبارکش ورم

کرده بود. بعضی از یاران آن حضرت گفتند: اگر بر مرکب سوار شوی،

ورم پاهایت بهبود خواهد یافت.

امام حسن مجتبی (علیه السلام)

فرمود: هرگز راه خانه ی معشوق را سواره طی نخواهم کرد. سپس

خطاب به آنان فرمود: در ایستگاه و منزل بعدی مردی سیاه چهره از ما

پذیرایی خواهد کرد، او روغنی به همراه دارد که به مجرد استفاده از

آن، ورم پاهایم درمان خواهد شد. عرض کردند: ای فرزند رسول

ص: 137

خدا! در پیش روی ما ایستگاه هست، لیکن کسی در آن زندگی  
نمیکند. حضرت فرمود: چرا، کسی در آن جاست، هرگاه او را دیدید،  
روغن را بگیریید و پولش را پرداخت کنید.

آنان وقتی به منزلگاه رسیدند، خواسته ی خود را با آن شخص مطرح  
کردند. او پرسید: دوا را، برای چه کسی میخواهید؟ در پاسخ گفتند:  
برای حسن بن علی علیهما السلام. مرد سیاه چهره به همراه غلامش  
خدمت حضرت آمد، اظهار ارادت و محبت نمود و گفت: «بأبی أنت  
و امی انما أنا مولاک؛ پدر و مادرم فدای تو باد! همانا من غلام شما  
هستم و هرگ ز پول این دوا را نمیگیرم آن گاه گفت: ای فرزند پیامبر!  
زنم حامله است، هنگامی که از خانه ام بیرون می آمدم، زخم از درد به  
خود میپیچید. از خداوند بخواه به ما پسری عنایت کند و او از  
موالیان و دوستداران شما باشد.

امام حسن علیه السلام فرمود: «انطلق الی منزلک فان الله -تعالی -قد  
وهب لک ولدا ذکرا سويا؛ بلند شو و به سوی منزل خود حرکت کن،  
خداوند پسری نیکو به تو عنایت کرده است.» شیخ کلینی (ره) اضافه  
میکند: «... و هو من شیعتنا؛ آن فرزند از شیعیان ما خواهد بود.»

آن مرد وقتی به منزل خود رسید، دعای امام را مستجاب یافت،  
بیدرنگ بازگشت و از امام مجتبی علیه السلام تشکر فراوان نمود و  
حضرت نیز آن روغن را به پای خود مالید و در همان لحظه، ورم  
پاهایش بهبود یافت.

داروها در روایت از امام رضا امام رضا(علیه السلام) فرمودند: آب جوشانده

که هفت مرتبه بجوشد و از ظرفی به ظرف دیگر برگردد تب را زایل

وقوت می دهد ساق و قدم را.

حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد شد بر علی بن

ص: 138



ایطالب (علیه السلام) در حالی که علی تب داشت پیامبر به او دستور داد که

سنجد بخورد.

حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: شکری که به صورت نبات در آید، بلغم را از

بین می برد.

حضرت رضا (علیه السلام) می فرماید: انجیر بوی را بر طرف واستخوان را محکم

وموی را برویاند و بیماری را زائل می کند و با بودن آن محتاج به هیچ

دارویی نیستید.

و در حدیث دیگری فرمودند که انجیر شبیه ترین چیزها است به نباتات

بهشت .

حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) علاقه داشتند که، به بالنگ

سبز و سیب سرخ نگاه نمایند.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: زرده تخم مرغ برای گوارا بودن غذا سود

مندا است.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: به بیمارانی خود برگ چغندر بخورانید، چه در

برگ چغندر شفا است و درد و زبانی در آن نیست و به مریض خواب

آرامی می دهد، اما از ریشه چغندر اجتناب کنید زیرا سودا را تحریک

می کند.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: خوردن چغندر شمارا از مرض جذام ایمن می

کند و عقل را زیاد و خون را تصفیه می کند.

یونس از ابی الحسن الرضا (علیه السلام) نقل کرد که فرمودند: فضیلت نان جو بر

نان گندم همانند فضیلت ما بر سایر مردم است، پس فرمود: جو وارد

شکمی نمی شود، مگر این که درد آن را بیرون می برد.

یکی از اصحاب می گوید: روزی حضرت رضا (علیه السلام) مرا فراخواند و برای

غذا خوردن مرا ننگه داشت. زمانی که سفره را آوردند، سبزی در سفره

نبود، حضرت از غذا خوردن خودداری کرد و به خدمتکار فرمود: مگر

ص: 139

نمیدانی که من از سفره ای که سبزی در آن نباشد، غذا نمی

خورم، سبزی بیاور. آن مرد صحابی می گوید: خدمتکار رفت و سبزی

آورد و روی سفره گذاشت آنگاه حضرت رضا (علیه السلام) شروع به

غذا خوردن کرد و از صحیفه حضرت رضا (علیه السلام) ..، از علی (علیه السلام): سه چیز

حافظه را زیاد و بلغم را از بین می برد: قرآن، عسل و کندر.

امام رضا (علیه السلام) فرمود: کاسنی شفای هزار بیمار است و هر بیماری را که

در درون باشد، ریشه کن می کند و فرمودند: کاسنی تب را ریشه کن

کرده و سردرد را برطرف می نماید.

از صحیفه الرضا (علیه السلام): پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: کدو در غذا بریزید که دل

غمگین را خوشحال می کند. یکی از اصحاب امام رضا (علیه السلام) در مورد

لکه های بدن سوال کرد، حضرت فرمودند: ماش را بپز و بخور و

خوراک خود را قرار بده، چنین کرد و شفا یافت

حضرت رضا (علیه السلام) فرمودند: ماش تازه را در فصلش با برگ آن بکوب

و آبش را بگیر و ناشتا بخور و بر لکه های بدن بگذار. راوی گوید: چنین

کردم و خوب شدم.

در حدیثی آمده است که: امام رضا (علیه السلام)، نخود پخته را قبل از غذا طعام

و بعد از غذای خوردند. و در حدیث صحیح هم از آن جناب منقول

است که فرمود: نخود برای درد کمر نیکو است و قبل از طعام و بعد از

طعام طلب می نمودند و می خوردند.

سگ

یکی دیگر از معجزات آن امام بزرگوار این است که..... همه ی شما

می دانید که سگی بدون اینکه کسی بفهمد وارد حرم شده همه در این

حیرتند که چگونه وارد شده .... و در کنار ضریح دراز کشیده و می

گریست !!!

واقعا برای همه سوال هست که سگی که یک حیوان است چگونه می

ص:140

گريد و ....

با توجه به گفته گزارشگران

به نقل از شاهدان عيني و فيلم و عكس تهيه شده توسط دوربينهاي

مدار بسته حرم، در روزهاي مياني هفته گذشته، زائران حرم امام رضا

(عليه السلام) ناگهان با سگ سفيدي مواجه شدند كه تا چند متری ضريح مطهر،

پيش آمده بود و به صورت ويژه اي سرش را در درست مقابل پايين

پاي مبارك روي زمين گذاشته و با صداهاي عجيب، گريه مي كرد.

بنابراين گزارش، پس از آنكه يكي از دربانها با سگي مواجه شد كه

بدون سر و صدا و سري پايين افتاده، قصد ورود به حرم رضوي را

داشت، از ورود او به حرم جلوگیری می کند.

خود دربان در اين مورد به «انتخاب» مي گويد: باورم نمي شد كه اين

سگ چگونه به اينجا آمده و با هيچ مانعي رو به رو نشده است. سگ

وقتي به طرف من آمد به شكل آرامي و فقط با كلمه " برو " سرش را

برگرداند و بدون مقاومت از آنجا دور شد.

سگ ياد شده اينبار با ورود به پارکينگ ويژه، وارد محوطه مي شود و

با مخفي کردن خود در کنار يك كمپرسی حامل سنگ (آنطور كه در

تصاویر دوربين مدار بسته ديده شده)، خود را به صحن آزادي مي

رساند.

اين سگ با ورود به داخل صحن به هيچ وجه از روي فرشها عبور نمي

کند و به شکلی هیچ کس متوجه نمی شود (اما دوربين ها آن را ضبط

کرده اند) در حالی كه به شكلي شگفت آور پشت به ضريح نمي کند،

تا دو سه متری ضریح مطرح پیش می رود.

این سگ در دو سه متری ضریح زانو زده و سرش را به سنگهای حرم

چسبانده و با درآوردن صداهای عجیب ، شروع به نوعی گریه می

ص: 141

کند، به طوریکه خدای که در اطراف این سگ پس از ساعتی حلقه می زند سر سگ یاد شده را خیس از اشک تعریف می کنند.

پس از ساعتی یکی از زائرین سگ را مشاهده می کند و خدام را خبر می کند. خدام پارچه ای را روی گردن سگ انداخته و با پهن کردن پارچه برزنتی از سگ می خواهند که روی برزنت برود. سگ نیز به آرامی روی پارچه می نشیند و اجازه می دهد که خدام شگفت زده، او را به داخل صحن هدایت کنند.

بنا بر گزارش خبرگزاری «انتخاب»، سگ یاد شده به دستور مقامات برای نگهداری به مزرعه ویژه آستان قدس رضوی منتقل شد.

یکی از معجزات در سال 1385 در حرم خود اقا رخ داد :

خدام های امام رضا (علیه السلام) که مثل همیشه در حال عوض کردن گل های بالای (ضریح) حرم امام رضا(علیه السلام) بودند . ناگهان گلدان از دست خادم

رها میشه و طرفی که بانوان در حال زیارت بودند می افته و روی سر

دختری که در کنار نشسته بود می افته همه به طرف دختر می روند

...سر دختر کاملاً شکافته شده بود و خون همه جا رو فرا گرفته بود

سریع این دختر رو به بیمارستان می برند خادم هم که از ترس جرات

حرکت نداشت در جای خود می لرزید تا اینکه تقریباً 4 ساعت بعد از

حادثه پدر دختر به حرم اومد و سراغ اون خادمی که گلدون از دستش

افتاده بود رو گرفت تا اینکه این خادم پدر دختر رو دید ترس همه ی

وجودش رو فرا گرفته بود و با خود می گفت ( نکنه دختر فوت شده

باشه نکنه ..... ) که پدر به این خادم رسید و در کمال نا باوری پدر

خادم رو بغل و اورا بوس می کرد و اشک در چشمان پدر پر شد خادم

گفت من سر دختر شما رو شکستم و شما من رو بغل و می

ص: 142



بوسید؟! پدر گفت دختر من از زمانی که به دنیا آمد نابینا بود و به

مشهد آمده بود تا شفا بگیرد زمانی که اون گلدون به سر دخترم

خورده بود دکترا می گفتند که به طرز کاملاً عجیبی چشمان دخترم بینا

و باز شده بود که آقا امام رضا (علیه السلام) شفای او رو داد آنگاه پدر بلند صدا

زد یا امام رضا (علیه السلام) قربونت برم.

زنده شدن تصویرهای دو شیر وحشی

در دربار مأمون ملعون و دریده شدن دشمن امام رضا علیه السلام

میگویند: مدتی در میان مردم گفتگو از عظمت و معجزات شگفت

انگیز امام رضا علیه السلام مخصوصاً آمدن باران به دعای آن

حضرت بود تا آنکه بعضی از معاندین نزد مأمون رفتند و او را ملامت

کردند که شرف و فخری که خدای تعالی به تو ارزانی داشته بود از

خاندان عباس به خاندان علی منتقل ساختی و هیچ کس با خود و

اولاد خود این چنین نکند که تو کردی. علی بن موسی را طلبیدی و

او را مشهور و معروف ساختی و حالا کار بجائی رسیده که جمیع

خلق از تو برگشته اند و او را مستجاب الدعوه میدانند بلکه

اعجازش نام نهاده اند در حالی که او ساحر و ساحر زاده است.

یکی از ایشان که حمید بن مهران نام داشت گفت: «اگر خلیفه به

من اجازه دهد در میان خلق با او مباحثه و مجادله میکنم و او را

شکست میدهم و بر خلق ظاهر میسازم که او دارای علم و

کمالی نیست.»

مأمون گفت: «اگر میتوانی بکن که در نزد من چیزی از این کار

دوست داشتیتیر نیست.»

پس مقرر شد که در روز معینی، علماء و فقهاء و اکابر و اهالی را

جمع کنند و او با امام رضا علیه السلام حرف بزنند.

در روز موعود بعد از آنکه مجلس منعقد شد، مأمون کسی را به

ص: 143

طلب آن حضرت فرستاد و التماس تشریف فرمایی امام علیه السلام را نمود و پیغام فرستاد که: «مجلس عجیبی منعقد شده است و دوست میدارم که شما هم حاضر باشید.»

چون امام رضا علیه السلام رسید مأمون برخواست و از آن حضرت استقبال نمود. امام رضا علیه السلام آمد و بر جای خود قرار گرفت. حمید بن مهران از جای خود برخاست و شروع به هذیان و باطلیات کرد، گفت: «مردمان در مورد تو عقیده ی فاسدی پیدا کرده اند و آمدن باران را به دعای تو میدانند در حالی که این اتفاقی بوده است، بلکه هر چیز را که حق تعالی در وقتی مقرر نموده باشد، در آن وقت میشود.»

این رفعت مقامی که برای تو بوجود آمده است از مأمون است که پایه ی تو را بلند گردانیده است و الا تو دارای این حال و مرتبه نبوده ای.»

چون کلام آن ملعون به اینجا رسید، امام رضا علیه السلام فرمود: «اگر خلق شکر نعمتهای الهی کرده باشند که ایشان را باران داده باشد برای من نیست که منع ایشان بکنم و اینکه میگوئی صاحب تو به من رفعت و مقام داده است، بدان که مرتبه ی و مقام را حق تعالی به من کرامت فرموده است نه اینکه مأمون به من منزلتی داده باشد، حال من با او مانند حال یوسف با حاکم مصر میباشد.»

حمید به مهران گفت: «آمدن باران را نمیتوان کرامت و اعجاز نام نهاد، بلکه اعجاز آن چیزی است که حق تعالی مرغانی را برای

ابراهیم خلیل زنده کرد، حال اگر در آنچه ادعا می‌کنی راستگو

می‌باشی به این عکس دو شیر که در این مسند می‌باشد زندگی

عطا کن و به آنان دستور بده که مرا بخورند، و اگر نتوانی این کار را

انجام دهی پس دروغگو هستی.»

ص: 144

سپس اشاره کرد به دو عکس شیری که در تکیه گاه مأمون بود و آن عکسها را از ابریشم و ریسمان بر آن مسند نقش کرده بودند.

در این هنگام امام رضا علیه السلام غضبناک شده و خطاب به آن دو عکس شیر فرمود: «ای دو شیر! این فاجر را بدرید و بخورید و ذره ای از او باقی نگذارید.» ناگهان به اذن حق تعالی آن دو شیر جان پیدا کرده و به جانب حمید بن مهران حمله ور گردیدند و چنان او را دریدند و خوردند که نه ذره ای از او بجا ماند و نه قطره ای از خونس بر زمین چکید.

همه ی افراد از دیدن این صحنه ی وحشتناک و اعجازانگیز متحیر و مبهوت ماندند و چون شیران فارغ شدند رو به آن حضرت کرده گفتند: «ای ولی خدا! دیگر چه امر دارید؟ آیا اجازه میفرمایید آنچه را که با آن فاسق کردیم با این مرد هم بکنیم؟» و اشاره به مأمون کردند. مأمون را از شنیدن این سخن غش کرده و بیهوش شد. امام رضا علیه السلام به آن شیرها فرمود: «به حال خود باشید.» پس شیران همانجا ایستادند.

امام رضا علیه السلام دستور فرمود که گلاب و بوی خوش آورده و با زحمت زیادی مأمون را به حال خود آوردند.

چون مأمون چشم باز کرد، شیران دوباره گفتند: «اجازه میدهید که او را به آن کسی که هلاکش ساختیم ملحق سازیم؟»

حضرت فرمود: «اجازه نمیدهم چرا که حق تعالی در بودن او،

حکمت و تدبیری دارد و او باید باشد تا آن امر را امضا کند.» و این

سخن امام رضا علیه السلام اشاره بود به زهر خوراندن مأمون به آن

حضرت.

پس شیران گفتند: «ای ولی خدا! به ما چه خدمتی را امر میفرمائی؟»

حضرت فرمود: «به جای خود برگردید چنانچه بودید.»

پس شیران رفته و بهمان تکیه گاه چسبیدند چنانچه از اول بودند.

ص: 145

چون مأمون خاطر جمع شد، به امام رضا علیه السلام عرض

کرد: «الحمد لله که حق تعالی شر حمید بن مهران را از من دور

گرداند. ای فرزند رسول خدا! این امر از معجزات جد شما بود و حالا

برای شماست. از شما تقاضا مندم که در مقام خود بنشینید و بر من

منت گذاری.»

امام رضا علیه السلام فرمود: «اگر مرا میل آن بود با شما در این

مدت آن قدر مدارا نمی‌کردم. خدای تعالی جمیع مخلوقات خود را

مطیع و منقاد من ساخته است چنانچه از این دو شیر دیدی. حق

تعالی به من امر نموده است که بر تو اعتراض نکنم و در تحت حکم

تو باشم چنانچه یوسف علیه السلام با پادشاه مصر بود.»

بعد از این واقعه همیشه مأمون در ترس و واهمه بود تا اینکه به

امام رضا علیه السلام زهر خوراند و آن حضرت را شهید کرد.

امام رضا علیه السلام و شفای یکی از شیعیان

وقتی حضرت رضا علیه السلام وارد خراسان شد، شیعیان از همه

طرف به آن امام رو آوردند. از جمله

علی بن اسباط اموالی هدیه های زیادی را برداشت و به طرف امام

حرکت کرد. در بین راه دزدان به قافله اش حمله کردند، اموال و

هدایایش را بردند و آنچنان بر دهانش کوبیدند که دندان هایش

ریخت.

علی بن اسباط به قریه ای که در آن نزدیکی بود رفت و شب را

استراحت کرد. در خواب حضرت امام رضا علیه السلام را دید که

فرمود: «غمگین و محزون مباش! هدایا و اموال تو به ما رسید. برای

بهبود دهان و دندان هایت نیز گیاه «سعد کوبیده» را در دهانت بریز.»

ص: 146



علی بن اسباط از خواب بیدار شد و دستور امام را عمل کرد. طولی نکشید که خداوند همه ی دندان هایش را برگرداند.

وقتی علی به خراسان رسید و نزد امام رفت، امام به او فرمود: «دیدی آنچه گفتیم درست بود. اکنون داخل آن خزانه شو و نگاه کن.»  
علی بن اسباط وارد خزانه شد و تمام اموال و هدایایش را در آنجا دید.

در یاد مایی

تنگ دست بود و روزگارش به سختی می گذشت. یکی از طلبکارها برای گرفتن پولش او را در فشار گذاشته بود. رفت تا امام رضا (علیه السلام) را ببیند. می خواست خواهش کند و ساطت کنند از او بخواهد که مدتی صبر کنند. زمانی که به خدمت امام رسید، مشغول صرف غذا بودند. حضرت او را هم دعوت کرد تا چندلقمه ای بخورد. بعد از غذا، از هر دری سخن به میان آمد و فراموش کرد به چه منظوری آمده بود. مدتی که گذشت، حضرت رضا (علیه السلام)، اشاره کردند که گوشه سجاده ای را که در کنارش بود، بلند کند. زیرسجاده، سیصد و چهل دینار بود. نوشته ای هم کنار پول ها قرار داشت. یک روی آن نوشته بود:  
«لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله».

و در طرف دیگر آن هم این جملات را خواند: «ما تو را فراموش نکرده ایم. با این پول قرضت را پرداز!»

خرید من خانه خیابان دانشگاه جنگ تهران را

در این سال قیمت خانه ها بطور سرسام آور بالا می رفت؛ من خانه

اردبیل را فروخته بودم و می خواستم در تهران خانه بخرم ، پیش از

ص:147

ظهر یک خانه را به قیمت قطعی می رساندیم و طرف می گفت : بعد از ظهر و اگر بعد از ظهر بود می گفت: فردا قولنامه می نویسیم و در موعد مقرر چون قیمت بالا رفته بود: زیر قولش می زد و یا نمی آمد خلاصه مستأصل و بیچاره شدم و نتوانستم خانه بخرم و پولی که در دست داشتم با این وضع نا بسامان مسکن ، به هیچ دردی دوا نمی شد و من هم با 10 نفر عائله ، کجا به ما جا می دادند وانگهی آخر تا کی باید آواره این در و آن در شویم از این رو آقا طاهر پسر کوچکم را برداشته با هوا پیمایم به مشهد مقدس برده و به امام هشتم امام رضا علیه السلام پناهنده شدم چون او بیچه کوچک و طفل معصوم بود و من یک فرد گناهکار، به او یاد دادم به ضریح مقدس امام رضا 7 بچسبم، و فقط این حرف را بگویم که ، آقا من خانه می خواهم و آن هم خانه وسیع باشد!

سه روز ماندیم و در این سه روز این بیچه سر به ضریح مقدس گذاشته و از آن حضرت خانه می خواست!!

بعد از سه روز به تهران برگشتیم از توجه آن حضرت در مدت سه روز خانه 250 متری میدان حرّ خیابان دانشگاه جنگ کوچه قادری پلاک 123 را به آسانی خریداری کرده و به آنجا منتقل شدیم و راحت شدیم خدایا شکرت.

آقا میر حبیب میانجی

روز سه شنبه 1386 / 2 / 24 در دفتر مرحوم آیت الله العظمی آقای

سید محمد وحیدی شبستری با رفقا مشغول صحبت بودیم که یکی

از حاضرین به نام آقای نصیری جریان ذیل را نقل نمود.

در شهرستان «میانه» سیدی بود به نام آقای میرحبیب میانجی (که

رفقا اورا می شناختند) می گفت: من روزی با معیت خانواده به زیارت

ص: 148

امام رضا 7 مشرف شدیم که در روزهای آخر پوالم بکلی تمام شد که  
دیناری هم نماند!

من هرچه فکر کردم برای برگشتن به شهر و دیار خودم، امکان نداشتم  
تا اینکه به حرم مشرف شده و سرم را به ضریح مقدس چسبانده و  
عرض کردم «آقا من امروز برایت یک روضه امام حسین علیه السلام  
می خوانم و شما به من پنجاه تومان پول روضه بده تا اهل و عیالم را به  
وطنم برگردانم!!»

روضه را خواندم و گفتم: آقا تا از حرم بیرون نرفته ام پنجاه تومان پول  
روضه ام را بمن برسان، این حرف را گفته و به سوی کفشداری حرکت  
کردم و تا به کفشداری رسیدم و از پنجاه تومان خبری نشد و رو به  
ضریح گرفته و گفتم: آقا نشد! که خواستم بیرون روم یک نفر از زوارها  
پنجاه تومان به دستم گذاشت من رو به ضریح کرده گفتم آقا شد!! آن  
شخص پرسید چه گفتی؟! پس از اصرار زیاد ماجرا را شرح دادم مرا  
قسم داد که واقعا این طور است؟! گفتم: بلی گفت: زن و بچه ات  
کجاست؟! او را به منزل آوردم و همه ما را به بازار برد و برای همه ما  
لباس خرید و با پول آن زمان پنج هزار تومان هم پول نقد به من داد و  
گفت: اینها به شکرانه حواله آن حضرت از مال من است و از من  
آدرس گرفت و هرسال مبلغ بیست هزار تومان برای من می آورد.

آقا میر حبیب گفت: وقتی که دیدم حضرت به من توجهی دارد به حرم  
برگشته عرض داشتم آقا: خودت می دانی من دو نفر دختر دم بخت  
زشت رو دارم و پولی ندارم برای آنها جهازیه بدهم و کسی هم نیست

به خواستگاری آنها بیاید بالطف خودت آنها را به شوهر بده و خیال

مرا آسوده ساز!!

به شهر میانه برگشتم و مریدان و دوستان و آشنایان به دیدنم آمدند و

پاسی از شب گذشت و همه رفتند و چند نفر ماندند و گفتند: آقا

می دانی ما برای چه نشسته ایم؟! گفتم: نه، گفتند: به خاطر این

ص: 149

نشسته ایم که از دختران خواستگاری کنیم و هر دورا در این مجلس به عقد آن دوجوان در آوری!! می گفت: در همان شب عقد هر دورا جاری کره و به خانه بخت فرستادم و این هم عطای امام رضا بود.

سوگند دادن امام رضا به جان فاطمه 3

دو برادر، یکی نیکوکار و دیگری بد رفتار بود که مردم از دست و زبان آن برادر بد، ناراحت بودند و به برادر دیگرش شکایت می کردند؛ تا این که برادر نیکوکار قصد زیارت حضرت رضا (علیه السلام) به همراه جماعتی داشت .

برادری هم که بد بود، همراه با زائران حضرت علی بن موسی

الرضا(علیه السلام) قصد رفتن به مشهد را کرد. ولی طبق عادت

همیشگی اش زوار امام رضا(علیه السلام) را اذیت می کرد، تا در یکی

از منزلهای وسط راه مریض شد و از دنیا رفت برادر او را آورد و داخل

حرم کرد و به ضریح طواف داده و دفنش کردند، شب برادر او را در

خواب دید مقام والا و باغ مجلل در اختیارش است، پرسید چگونه به

این مقام رسیدی؟ گفت: من که مردم آتش مرا فراگرفت تا مرا داخل

حرم کردید و آتش دور شد،

وقتی که مرا دور ضریح می گردانیدید دیدم امام رضا علیه السلام هم

داخل ضریح نشسته است، پیر مردی را دیدم به من گفت: به امام

التماس کن تا تورا شفاعت کند، من هرچه التماس کردم حضرت به من

توجهی نکرد.

در دور دوم هم همینطور، در دور سوم پیر مرد گفت: وای بر تو اگر از

این حرم ترا بیرون ببرند باز ه مان آتش فرامی گیرد گفت: حضرت به  
من توجه نمی کند، گفت: به مادرش زهراء قسمش ده، من آن حضرت  
را به مادرش قسم دادم دیدم حضرت سرش را بلند کرد و فرمود:  
لایدعون لنا وجها للشفاعة برای ما روئی بشفاعت کردن نمی گذارند.  
پس حضرت دستور داد مرا به این باغ آوردند.

ص: 150



## شفا یافتگان از متوسلین به امام رضا علیه السلام

در شب چهارشنبه شانزدهم شوال 1371 ق سید عبدالله روضه

خوان پسر سید حسین سیستانی الاصل که چهار سال مشلول بود

شفاء یافت. و در «روزنامه خراسان» نوشته شد و نشر یافت.

خود احقر کرا را او را در حال شلی در حرم مطهر دیده بودم و

میشناختم و او چون مشلول بود و قوه ی حرکت نداشت روزها او را

از خانه اش به پشت یکنفر داده یا به وسیله ی دیگر می آوردند در حرم

شریف در رواق پشت سر مبارک که در گذشته آنجا را «توحید خانه»

میگفتند.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم

شوق پرواز

شفایافته: سمیه ملایی بالاخانه 12 ساله ، اهل زابل ، روستای بالاخانه

تاریخ شفا: نهم مهرماه 1373

بیماری: فلج هر دو پا

گفتم ویلچرم را نفروش، می خوام داشته باشمش.

پدر نگاهش را به طرف من چرخاند، دستی به سرم کشید، آهی از دل

کند و گفت روزهای سختی رو گذروندیم دخترم، من و تو مادرت.

آه مادرم ... چقدر دلم برایش تنگ شده است.

یک هفته است او را ندیده ام، اما گویی سالهاست از او دورم.

اگر می توانستم پرواز کنم این فاصله را طی می کردم.

بال می کشیدم و خودم را به مادرم می رساندم این خبر شاد را به او

می دادم و می گفتم: مادر دیگه نمی خواد دور از چشم من گریه کنی .

ص: 151

دیگه نمی خواد وقتی که خوابم، کنار بستم بنشینی و پاهای

خشکیده موبوسی ، حالا شفا گرفتم مادر، حالا می تونم راه برم،

بدوم، بازی کنم و شادباشم.

شوق عجیبی داشتم، شوق یک پرواز، یک عروج.

زندگینامه هشتمین امام شیعیان-امام رضا(علیه السلام)

اعجاز امامت

نوفل گفت: رضا علیه السلام از مأمون اجازت خواست که دارو می

خورم و به چشمه آب گرم می روم. مرا هفت روز معاف دار و رسولان

تو به من نیایند. مأمون وی را اجازت داد. رضا علیه السلام به

سرچشمه رفت و آنجا خیمه زد. مأمون روز می شمرد. روز هشتم

برنشست و به سر چشمه رفت.

امام رضا علیه السلام آنجا بود. وی را پرسید و باز آمد. بسی بر نیامد

که از مدینه پیکی رسید که رضا علیه السلام در فلان روز به اینجا رسید

و از اینجا به مکه شد. عامل مکه نیز نامه نوشت که رضا علیه السلام

اینجاست.

همین ساعت که رسید من تو را اعلام کردم. مأمون نامه ها بدید،

تعجب کرد. برخاست و پیش رضا علیه السلام رفت و گفت: از من

درخواستی که دارو می خورم و به آب گرم می روم به مدینه و مکه

شدی؟! حق تعالی تو را علمی عظیم داده است، من برادر و پسر عم

توam؛ از آن حرفی به من آموز که بدان نفع گیرم. رضا علیه السلام گفت

: اگر من خضر بودمی بدان قادر نبودمی. مأمون ملعون بخندید و

گفت : به خدای که رفتی و باز آمدی و تو حجت خدایی و ولی این

ص: 152

## اعجاز عشق

شفایافته: ناصر احمدی گل

تاریخ شفا: یازدهم بهمن 1375

بیماری: لالی

زبانش مثل چوب خشک شده بود. گامهای مهیب ترس را هم آواز با ضربان قلبش می شنید. چشمانش از حدقه بیرون زده و به کنار جاده خیره مانده بود. در عمق تاریکی، در کنار جاده، شبحی سفید، چون گرگی نرم در هیئت انسان، بر آینه چشمان ناصر نقش بسته بود. در محل زندگی او، کمی پایین تر چنبره زده بود. او آروز می کرد می توانست همچون پرنده ای سبک بال، این مسافت تا خانه را پرواز کند و از این همه اضطراب رهایی یابد.

صدای موتور سیکلت در دشت می پیچد و مرد را به شبح نزدیکتر می کرد. سکوت دشت ترس زنده می کرد و نفس در سینه ناصر حبس شده بود. به چندمتری شبح که رسید تعجب کرد! به او خیره شد.

باورش نمی شد. تمام توانش را به کار گرفت تا بر سرعت

موتور سیکلت بیفزاید، اما دیگر رمقی نداشت. پلک بر هم نهاد و بعد از چند لحظه پرده از دیدگان مشوشش برداشت.

شاید خیالاتی شده بود، قلبش بشدت می تپید و مثل گنجشکی که

می خواهد آزاد شود، خود را به قفس سینه می کوبید. رخ برگردانید تا

یقین پیدا کند که آنچه بر او گذشته کابوسی بیش نبوده است. نه امکان

نداشت، احمد بر ترک موتورش سوار شده بود. ناصر ترسیده بود،  
خواست احمد را پیاده کند. اما دستش از میان بدن احمد عبور کرد،  
گویی جسم او از مه تشکیل شده بود، ترس بیش از پیش بر او چیره

ص:153

شد.

کنترل موتورسیکلت از دستش خارج گردید و او را نقش بر زمین کرد.

تابوت بر روی دستها به جلو می رفت همه سیاه پوش بودند، چه

کسی مرده بود؟ چرا همسر و فرزندان ناصر زار میزدند؟ چرا برادرش

نام او را با گریه صدا می زد؟ با شتاب پیش آنها رفت. تلاش کرد که

برادر را در آغوش بکشد و آرام کند، اما گویی جسم او همانند احمد از

مه تشکیل شده بود.

جنازه را برای شستشو به داخل غسلخانه انتقال دادند.

آه !! این خود اوست یعنی ... یعنی ...

آب سرد را باز کردند، موج آب، او را به ساحل بیداری کشاند. با

سختی چشمانش را گشود، خود را روی تخت و در حصار سایه هایی

یافت که او را احاطه کرده بودند. سایه ها پررنگتر شدند. ناصر تکانی

به خود داد که برخیزد اما به سبب ضعف زیاد نتوانست. برادر ناصر با

حالی پریشان در آستانه در اتاق ظاهر شد، دوان دوان به سویش آمد و

او را در آغوش کشید و در حالی که سعی داشت بر اعصابش مسلط

شود، گفت: حالت خوبه داداش جون؟ بعد رو به سوی مشهدی علی

کرد و ادامه داد: خدا خیرت بده که ناصر رو رسوندی به بیمارستان،

واقعا متشکرم. نگفتی حالت چگونه داداش؟ ناصر تلاش کرد که کلمه

ای در پاسخ برادرش بگوید، اما هر چه کوشید نتوانست. پزشک،

برادر ناصر را به بیرون از اتاق دعوت کرد.

همسر ناصر که بر روی یکی از نیمکتهای کنار راهرو نشسته بود و می

گریست، با دیدن پزشک و برادر همسرش، از جا برخاست و به طرف

آنها رفت و با بغض پرسید: آقای دکتر حال ناصر چگونه؟

پزشک که سعی در آرام نمودن آنها داشت، گفت: حالش رضایت

بخش است. تنها مشکلی که وجود دارد این است که متأسفانه آقای

احمدی قدرت تکلم را از دست داده است. برادر ناصر با تعجب

ص: 154



پرسید: برای چه؟ دکتر گفت: علتش به درستی مشخص نیست، ولی احتمالاً باید شوکی به ایشون وارد شده باشه که در این مورد متأسفانه کاری از دست ما ساخته نیست. و شما می‌تونید فردا بیمار رو به منزل ببرید.

با این که از آن حادثه چند هفته می‌گذشت، ناصر نتوانسته بود خواب راحت داشته باشد. هر چه می‌کوشید به آن حادثه فکر نکند، نمی‌توانست. آن اتفاق چون کابوسی وحشتناک، آسایش را از او سلب نموده بود.

ناصر با چشمانی کم‌فروغ و گونه‌هایی بی‌رنگ، در کنجی از اتاق نشسته و در سکوت فرو رفته بود. غم بیماری او را تا درگاه یأس پیش برده بود.

احساس دلتنگی، قلبش را فشرد. زن سکوت حزن‌انگیز اتاق را شکست و گفت: میگم ناصر، ما که به خیلی از دکترها مراجعه کردیم و نتیجه نگرفتیم. برادرم با خانواده اش می‌خوان برن مشهد به منم گفتن که اگه مایل باشیم همراهشون بریم.

مرد نگاه غمبارش را به تصویر بارگاه منور حضرت رضا(علیه السلام) که به دیوار نصب شده بود، انداخت. درخشش گنبد و گلدسته‌ها، نور عشق و امید را در دل او روشن کرد، اشک در دیدگانش حلقه زد و عشق زیارت امام رضا(علیه السلام) بر دلش شعله ور شد. خنکای پاییز، جای خود را به سرمای زمستان داده بود. ابرهای تیره آسمان را پوشانده و با تندی وزیدن گرفته بود، و سرما تا مغز استخوان نفوذ می‌کرد.

در صحن حرم مطهر تعداد زیادی از زوار عاشق به چشم می خوردند  
که ذکرگویان داخل حرم می شدند. باقی مانده برف شب قبل بر روی  
گنبد طلا جلوه زیبایی خاصی داشت. ناصر به همراه چند بیمار دیگر  
در پشت پنجره به انتظار نشسته بود. باد بر صورتش شلاق می زد.  
کلاهش را تا روی ابروانش پایین کشید و در خویش فرو رفت.

ص: 155

چشمهایش مملو از اشک شده نگاه نیازمندش را به پنجره گرده زد.

ناصر در حریم عشق و در جمع حاجتمندان، کعبه دلش را به زیارت نشسته بود. بغضش گشوده شد و در دل به ائمه(علیه السلام) متوسل گردید.

او آرام می گریست و در سکوت با تلاوت آیات قرآن از خداوند کمک می خواست، و با آب دیده، دل را صفا می داد.

هنگامی که پلکها بر نگاهش پرده کشید، آفایی سبزپوش در هاله ای از

نور، در حالی که شال سبز بر کمر داشت به سوی او آمد و با

شیرینترین لحن فرمود: برخیز! طنین صدای آقا بر تن خسته اش روحی

تازه بخشید. ناصر هیجان زده از جا برخاست، گویی نسیم رحمت

وزیدن گرفته و گرد و غبار اندوه را از زندگی او زدوده، و به جای آن

شفا و شادی را به ارمغان آورده بود.

جشن آب و آینه و گل و ریحان بود، فرشتگان چه زیبا میزبانی می

کردند و دامن دامن گل سرخ محمدی بر سر و روی زائران می ریختند.

رایحه عشق شامه ها را نوازش می داد، و عاشقان به پراکنده در

گلستان جاویدان رضوی، با چشمانی پر ستاره، عنایت مولا را به

نظاره نشستند.

کد سایت fa 3154 کد بایگانی 1915 نمایه زندگی نامه موسی مبرقع

طبقه بندی موضوعی تاریخ بزرگان

اشتراک گذاری

خلاصه پرسش

لطفاً زندگی نامه مختصری از موسی مبرقع را برایم بیان کنید.

پرسش

مختصری از تاریخچه زندگی موسی مبرقع و محل دفن ایشان را برایم

بیان کنید.

پاسخ اجمالی

ص: 156

این سؤال، پاسخ اجمالی ندارد. گزینه پاسخ تفصیلی را بنویسید.

پاسخ تفصیلی

او ابو جعفر موسی مبرقع پسر محمد (امام جواد) بن علی (امام رضا)

بن موسی بن جعفر (علیه السلام) است که در ربیع الثانی سال 296 ه.ق. از دنیا

رفت. (قدس سره رحمهم الله صلی الله علیه و آله قدس سره

صاحب کتاب عمده الطالب درباره وی می گوید: موسی مبرقع پسر

امام جواد (علیه السلام) که مادرش کنیز بود در قم از دنیا رفت و در قم مدفون

شد. به فرزندان وی رضویون می گویند که آنها نیز در قم بودند، مگر

تعداد کمی از آنها.

حسن بن علی قمی در کتاب تاریخچه قم به نقل از کتاب رضائیه

تألیف حسین بن محمد بن نصر می نویسد: اولین کسی که از سادات

رضویه به شهر قم کوچ کرد، در سال 256 ه. ق ابو جعفر موسی بن

محمد بن علی (موسی بن مبرقع) بود. او همیشه پوشیه و نقاب بر

چهره داشت.

بزرگان عرب به او پیغام فرستادند که از شهر خارج شو، هنگامی که

نقاب از چهره برداشت کسی او را نشناخت. پس از آن موسی مبرقع از

قم به شهر کاشان مهاجرت کرد و در آن جا احمد بن عبدالعزیز بن

دلف عجلی به او خوش آمد و خیر مقدم گفت، لباس های فاخر و

گرانها بر وی پوشانده اسب های خوب به او هدیه داد و برای او هر

سال مستمری (حقوق) به مقدار هزار مثقال طلا تعیین کرد .

بعد از خروج موسی مبرقع از قم حسین بن علی بن آدم و شخص

دیگری از رؤیای عرب وارد قم شدند و مردم قم را به خاطر اخراج  
موسی مبرقع سرزنش کردند. در نتیجه بزرگان عرب را در طلب او به  
کاشان فرستادند و موسی مبرقع را به شهر قم بازگرداندند. از او عذر  
خواهی نمودند، اکرامش کردند، از مالشان برایش منزل خریداری  
نمودند، از قریه های هنبرد، اندریقان و کارچه برایش سهامی در نظر

ص: 157

گرفتند. بیست هزار درهم به وی دادند و برایش زمین های فراوانی

خریدند. پس این تاریخ خواهرانش زینب و ام محمد و میمونه

دختران امام جواد (علیه السلام) به او ملحق شدند و زمانی که از دنیا رفتند در

کنار حضرت معصومه دختر موسی بن جعفر دفن شدند.

اما موسی مبرقع تا هنگام مرگ یعنی شب چهارشنبه 22 ربیع الثانی

سال 296 در قم اقامت داشت و در شهر قم به دیار باقی شتافت و در

منزل مسکونی خویش دفن شد که امروزه که یکی از زیارتگاه های

معروف قم است. قدس سره مقدس سره صلی الله علیه و آله وسلم قدس سره

در کتاب شجره طیبه آمده است:

مخفی نماند موسی مبرقع در زیارتگاه مشهور به چهل اختران در

محلله ای معروف به موسویان (موسویین) دفن است. در آنجا دو

زیارتگاه کوچک و بزرگ است که فاصله بین آنها حدود 15 قدم است.

در زیارتگاه کوچک صورت دو قبر وجود دارد که یکی از آنها مقبره

موسی مبرقع و دیگری قبر احمد بن محمد بن احمد بن موسی مبرقع

است.

موسی مبرقع دارای دو فرزند به نام های محمد و احمد بود.

زرکلی می گوید: موسی مبرقع (متوفای 296هـ < 908م) پسر محمد

(امام جواد) پسر امام رضا پسر موسی بن جعفر، از بزرگان شیعه بود.

به فرزندان موسی مبرقع رضویون می گویند او در کوفه زندگی می کرد

و در سال 256هـ. ق به قم مهاجرت نمود و در همان جا از دنیا رفت.

برای میرزا حسین نوری (محدث نوری) (کتابی است با نام (البدر

المشعشع فی احوال ذریه موسی المبرقع) که زندگی نامه موسی مبرقع ، هجرتش به قم و فرزندانش را به تفصیل بیان کرده است.

فاطمه علیها السلام در محشر

ص: 158



-بحار الأنوار -العلامه المجلسي ج 8 ص 53 :

62- فر : عن سليمان بن محمد بإسناده عن ابن عباس قال : سمعت أمير

المؤمنين عليه السلام يقول : دخل رسول الله صلى الله عليه وآله ذات

يوم على فاطمه وهي حزينه فقال لها : ما حزنك يا بنيه ؟ قالت : يا أبه

ذكرت المحشر ووقوف الناس عراه يوم القيامة ، فقال يا بنيه إنه ليوم

عظيم ولكن قد أخبرني جبرئيل عن الله عزوجل أنه قال : أول من ينشق

عنه الارض يوم القيامة أنا ، ثم أبى إبراهيم ثم بعلك على بن أبى طالب

عليه السلام ، ثم يبعث الله إليك جبرئيل فى سبعين ألف ملك فيضرب

على قبرك سبع قباب من نور ، ثم يأتيك إسرافيل بثلاث حلل من نور

فيقف عند رأسك فيناديك : يا فاطمه بنت محمد قومي إلى محشرك

فتقومين آمنه روعتك ، مستوره عورتك فيناولك إسرافيل الحلل

فتلبسيتها ، ويأتيك روفائيل بنجيبه من نور زمامها من لؤلؤ رطب عليها

محفه ( 2 ) من ذهب فتركيبها ، ويقود روفائيل بزمامها ، وبين يديك

سبعون ألف ملك بأيديهم ألويه التسييح ، فإذا جد بك السير استقبلتك

سبعون ألف حوراء يستبشرون بالنظر إليك ، بيد كل واحده منهن

مجمره من نور يسطع منها ريح العود من غير نار ، وعليهن أكاليل

الجوهر

\* (هامش)

(1)نسبه إلى تقليس بفتح التاء وسكون الفاء وكسر اللام وسكون الياء ، هي آخر بلده من بلاد آذربيجان ، لقب به شريف بن سابق ، وكان أصله من الكوفه انتقل إليها .

(2)بكسر الميم : مركب للنساء كالهودج .

/صفحه 54 / مرصعه بالزبرجد الاخضر ، فيسر عن عن يمينك ، فإذا

سرت من قبرك استقبلتك مريم بنت عمران في مثل من معك من الحور

فتسلم عليك وتسير هي ومن معها عن يسارك ، ثم تستقبلك امك

خديجه بنت خويلد أول المؤمنات بالله وبرسوله ومعها سبعون ألف

ملك بأيديهم ألويه التكبير فإذا قربت من الجمع استقبلتك حواء في

ص:159

سبعين ألف حوراء ومعها آسيه بنت مزاحم فتسيران هما ومن معهما  
معك ، فإذا توسطت الجمع وذلك أن الله يجمع الخلائق في صعيد واحد  
فتستوى بهم الاقدام ، ثم ينادى مناد من تحت العرش يسمع الخلائق :  
غضوا أبصاركم حتى تجوز فاطمه بنت محمد صلى الله عليه وآله ومن  
معها ، فلا ينظر إليك يومئذ إلا إبراهيم خليل الرحمن وعلي بن أبي طالب ،  
ويطلب آدم حواء فيراها مع امك خديجه أمامك ، ثم ينصب لك منبر من  
النور فيه سبع مراق ، بين المرقاه إلى المرقاه صفوف الملائكة ، بأيديهم  
ألوية النور ، ويصطف الحور العين عن يمين المنبر ، وعن يساره ،  
وأقرب النساء منك عن يسارك حواء وآسيه ، فإذا صرت في أعلى المنبر  
أتاك جبرئيل فيقول لك : يا فاطمه سلى حاجتك فتقولين : يا رب أرني  
الحسن والحسين ، فيأتيانك وأوداج الحسين تشخب دما وهو يقول : يا  
رب خذ لي اليوم حقي ممن ظلمني ، فيغضب عند ذلك الجليل ، ويغضب  
لغضبه جهنم والملائكة أجمعون ، فتزفر جهنم عند ذلك زفره ، ثم يخرج  
فوج من النار ويلتقط قتله الحسين وأبناءهم وأبناء آبائهم ، ويقولون :  
يا رب إنا لم نحضر الحسين ، فيقول الله لربانيه جهنم : خذوهم  
بسيماهم بزرقه الاعين ، وسواد الوجوه ، خذوا بنواصيهم فألقوهم في  
الدرك الاسفل من النار فإنهم كانوا أشد على أولياء الحسين من آبائهم  
الذين حاربوا الحسين فقتلوه ، فتسمعين أشهقتهم في جهنم ، ثم يقول  
جبرئيل : يا فاطمه سلى حاجتك : فتقولين يا رب شيعتي ، فيقول الله : قد  
غفرت لهم . فتقولين : يا رب شيعه ولدى ، فيقول الله : قد غفرت لهم ،  
فتقولين : يا رب شيعه شيعتي ، فيقول الله : انطلقى فمن اعتصم بك فهو

معك فى الجنة : فعند ذلك تود الخلائق أنهم كانوا فاطميين ، فتسيرين

ومعك شيعتك وشيعه ولدك وشيعه أمير المؤمنين آمنه روعاتهم ،

مستوره عوراتهم ، قد ذهبت عنهم الشدائد ، / صفحه 55 / وسهلت لهم

الموارد ، يخاف الناس وهم لا يخافون ، ويظماً الناس وهم لا يظمؤون ،

فإذا بلغت باب الجنة تلقىك اثنا عشر ألف حوراء لم يتلقين أحدا قبلك ،

ص:160

ولا يتلقين أحدا كان بعدك ، بأيديهم حراب من نور على نجائب من نور ،

جلالها من الذهب الاصفر والياقوت ، أزمتهما من لؤؤرطب ، على كل

نجيب نمرقه ( 1 ) من سندس ، فإذا دخلت الجنة تباشريك أهلها ، ووضع

لشيعتك موائد من جوهر على عمد ( 2 ) من نور فيأكلون منها والناس

في الحساب ، وهم فيما اشتهدت أنفسهم خالدون ، الحديث " ص 171-172 "

76- لى : بإسناده عن ابن عباس ، عن النبي صلى الله عليه وآله قال :

كأنى أنظر إلى ابنتى فاطمه وقد أقبلت يوم القيامة على نجيب من نور ،

عن يمينها سبعون ألف ملك ، وعن يسارها سبعون ألف ملك ، وبين

يديها سبعون ألف ملك ، وخلفها وخلفها سبعون ألف ملك ، تقود مومنات

امتى إلى الجنة

63- م : قوله تعالى : " وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ " قال : آمن

باليوم الآخر يوم القيامة التى أفضل من يوافيها محمد سيد النبيين ،

وبعده على اخوه وصفيه سيد الوصيين ، التى لا يحضرها من شيعة

محمد أحد إلا أضاءت فيها أنواره فسار فيها إلى جنات النعيم هو وإخوانه

وأزواجه وذرياته والمحسنون إليه والدافعون فى الدنيا عنه ، ولا

يحضرها من أعداء محمد أحد إلا غشيتة ظلماتها فتسير فيها إلى العذاب

الاليم هو وشركاؤه فى عقده ودينه ومذهبه ، والمتقربون كانوا فى

الدنيا إليه لغير تقيه لحقتهم منه ، التى تنادى الجنان فيها : إلينا أولياء

محمد وعلى صلوات الله عليهما وشيعتهما وعنا أعداء محمد وعلى

عليهما السلام وأهل مخالفتهما ، وتنادى النيران : عناعنا أولياء محمد

وعلى عليهما السلام وشيعتهما ، وإلينا إلينا أعداء محمد وعلى

وشيعتهما تقول الجنان : يا محمد ويا على إن الله أمرنا بطاعتكما ، وأن

تأذنا في الدخول إلينا من تدخلانه فاملأنا بشيعتكما ، مرحبا بهم وأهلا

وسهلا ، وتقول النيران : يا محمد وعلى إن الله تعالى أمرنا بطاعتكما وأن

ص:161

تحرق بنامن تأمراننا بحرقه ( 3 ) بنا فاملآنا بأعدائكما .

64 -ع : أبي ، عن أحمد بن إدريس ، عن حنان قال : سمعت أبا جعفر عليه

السلام يقول : لا تسألوهم فتكلفونا قضاء حوائجهم يوم القيامة . " ص

" 188 "

65 -وبهذا الاسناد قال : قال أبو جعفر عليه السلام : لا تسألوهم

الحوائج فتكونوا لهم الوسيله إلى رسول الله صلى الله عليه وآله في

القيامة . " ص 188 "

\* (هامش)

(1) بتثليث النون : الوساده الصغيره .

(2) فى المصدر : على

اعمده . م

(3) فى التفسير المطبوع : وأن نحرق من تأمراننا بحرقه .

/ صفحه 56 /

66 -ع : بإسناده عن أبي عبد الله عليه السلام : إذا كان يوم القيامة بعث

الله العالم و العابد فإذا وقف بين يدي الله عزوجل قيل للعابد : انطلق إلى

الجنة ، وقيل للعالم : قف تشفع للناس بحسن تأديبك لهم .

67 -ختص : روى ( 1 ) عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله

صلى الله عليه وآله : مامن أهل بيت يدخل واحد منهم الجنة إلا دخلوا

أجمعين الجنة ، قيل : وكيف ذلك ؟ قال : يشفع فيهم فيشفع حتى يبقى

الخادم فيقول : يا رب خويدمتى قد كانت تقينى الحر والقر ( 2 ) فيشفع

فيها .

68- ما : ابن عبدون ، عن ابن الزبير ، عن علي بن الحسن بن فضال ، عن

العباس ابن عامر ، عن أحمد بن رزق ، عن محمد بن عبد الرحمن ، عن أبي

عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لا

تستخفوا بشيعة علي ، فإن الرجل منهم ليشفع لعدد ربيعه و مضر . "

ص 63 "

69- فر : فرات بن إبراهيم الكوفي معننا ، عن جعفر بن محمد ، عن أبيه

عليهما السلام قال : نزلت هذه الآية فينا وفي شيعتنا قوله تعالى : "

ص:162



فمالنا من شافعين ولا صديق حميم " وذلك أن الله تعالى يفضلنا  
ويفضل شيعتنا حتى إنا لنشفع ويشفعون فإذا رأى ذلك من ليس منهم  
قالوا: " فما لنا من شافعين ولا صديق حميم ". ص 108 "

70- كا: محمد بن يحيى ، عن ابن عيسى ، عن ابن فضال ، عن علي بن  
عقبه ، عن عمر بن أبان ، عن عبد الحميد الوابشى ، عن أبي جعفر عليه  
السلام قال : قلت له : إن لنا جاراً ينتهك المحارم كلها حتى إنه ليترك  
الصلاة فضلاً عن غيرها : فقال : سبحان الله و أعظم ذلك ؟ ألا أخبركم  
بمن هو شر منه ؟ قلت : بلى ، قال : الناصب لنا شر منه ، أما إنه ليس من  
عبد يذكر عنده أهل البيت فيرق لذكرنا إلا مسحت الملائكة ظهره ، و غفر  
له ذنوبه كلها إلا أن يجئ بذنب يخرجه من الايمان ، وإن الشفاعة لمقبوله  
وما تقبل في ناصب ، وإن المومن ليشفع لجاره وماله حسنه ، فيقول : يا  
رب جارى كان يكف

\* (هامش)

(1) رواه العياشى فى تفسيره عن ابان بن تغلب . ياتى تحت رقم

(2) . 86 القر : البرد . ) \*

/صفحه 57 / عنى الاذى فيشفع فيه ، فيقول الله تبارك وتعالى : أنا ربك  
وأنا أحق من كافى عنك ، فيدخله الجنة وماله من حسنه ، وإن أدنى  
المومنين شفاعه ليشفع لثلاثين إنساناً فعند ذلك يقول أهل النار : فمالنا  
من شافعين ولا صديق حميم . " الروضه من 101 " شى : عن أبي جعفر  
عليه السلام مثله .

71- كا : العده ، عن سهل عن ابن سنان ، عن سعدان ، عن سماعه قال :

كنت قاعدا مع أبي الحسن الاول عليه السلام والناس فى الطواف فى  
جوف الليل فقال : يا سماعه إينا إياب هذا الخلق وعلينا حسابهم ، فما  
كان لهم من ذنب بينهم وبين الله عزوجل حتمنا على الله فى تركه لنا  
فأجابنا إلى ذلك ، وما كان بينهم وبين الناس استوهبناه منهم وأجابوا  
إلى ذلك وعوضهم الله عزوجل . " الروضه ص 162 "

72- فر : محمد بن القاسم بن عبید معننا ، عن بشر بن شریح

ص:163

البصرى قال : قلت لمحمد بن على عليهما السلام : أيه آيه فى كتاب الله أرجى ؟ قال : ما يقول فيها قومك ؟ قال : قلت : يقولون " يا عبادى الذين أسرفوا على أنفسهم لا تقنطوا من رحمه الله " قال : لكننا أهل البيت لا نقول ذلك ، قال : قلت : فأى شئ تقولون فيها ؟ قال : نقول " ولسوف يعطيك ربك فترضى " الشفاعة ، والله الشفاعة والله الشفاعة . " ص 215 "

73- م : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : أحبوا موالينا مع حبكم لآلنا ، هذا زيد بن حارثه وابنه اسامه بن زيد من خواص موالينا فأحبوهما فوالذى بعث محمدا بالحق نبيا لينفعكم بهما ، قالوا : وكيف ينفعنا بهما ؟ قال إنهما يأتیان يوم القيامة

74- عد : اعتقادنا فى الشفاعة أنها لمن ارتضى دينه من أهل الكبائر والصغائر فأما التائبون من الذنوب فغير محتاجين إلى الشفاعة ، وقال النبى صلى الله عليه وآله : من لم يؤمن بشفاعتي فلا أناله الله شفاعتي . " ص 85 "

75- وقال صلى الله عليه وآله : لا شفيع أنجح من التوبه . والشفاعة للانباء والاولياء والمؤمنين والملائكة ، ( 3 ) وفى المؤمنين من يشفع مثل ربيعه ومضر ، وأقل المؤمنين شفاعة من يشفع لثلاثين لثلاثين الف والشفاعة لا تكون لأهل الشرك والشك والشرك ، ولا لأهل الكفر والجحود بل يكون للمؤمنين من أهل التوحيد " ص 86-85 "

بيانات حضرت آيت الله مظاهرى

در زمان رجعت و حکومت اسلامى بعد از امام زمان «ارواحنا فداه» كه چندین هزار سال و بلکه میلیون ها سال، طول مى کشد، قانون

اساسی آن روز، مُصحف زهرا(س) است.

آیت الله مظاهری طی سخنانی در درس اخلاق خویش به مناسبت

ایام فاطمیه به شرحی بر معانی «امّ اییها» پرداخت و گفت: حضرت

ص:164

زهرا» سلام الله علیها «حجّت بر ائمه طاهرین» سلام الله علیهم» و  
ملکه عالم وجود هستند و این، یکی از معانی کنیه «ام ابیها» است.

### متن بیانات حضرت آیت الله مظاهری

به این شرح است:

بسم الله الرحمن الرحيم

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي يَفْقَهُوا  
قَوْلِي»

### شریحی کوتاه بر معانی «ام ابیها»

درباره اسماء و القاب حضرت زهرا» سلام الله علیها» از پیغمبر

اکرم» صلی الله علیه وآله وسلّم» و ائمه طاهرین» سلام الله علیهم»

روایات زیادی نقل شده است. از جمله کنیه هایی که مکرراً در

روایات، برای حضرت زهرا» سلام الله علیها» نقل شده است، کنیه «أم

ابیها» 1 می باشد؛ یعنی فاطمه» سلام الله علیها» مادر پیغمبر

اکرم» صلی الله علیه وآله وسلّم» است.

این کنیه حضرت زهرا» سلام الله علیها» سه معنا دارد و هر سه معنا،

فوق العاده مهم است که اگر به آن توجه شود، علاوه بر اینکه اعتقاد ما

راجع به حضرت زهرا» سلام الله علیها» زیاد می شود، بهتر می توانیم

ایشان را به عنوان اسوه و سرمشق در زندگی خود قرار دهیم.

فاطمه» سلام الله علیها»، علّت غایی آفرینش

این است که حضرت زهرا «سلام الله علیها»، علت غائی برای پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم» بودند. در روایت معروف (لَوْلَا كَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ وَ لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمَا» 2 که قسمت اول آن، یعنی عبارت «لَوْلَا كَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ» از جهت سند متواتر است و شیعه و سنی، گرچه با الفاظ مختلف، ولی همگی نقل کرده اند. 3 پروردگار عالم فرموده است: یا رسول الله، علت غائی عالم وجود، تو هستی و اگر تو نبودی، عالم را خلق نمی کردم. ادامه روایت، یعنی عبارت (و لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمَا)، اگرچه از جهت سند مانند قسمت اول نیست، اما از اسرار شیعه است و مضمون آن در روایات و زیارات زیاد آمده است. اگر امیرالمومنین علی «سلام الله علیه» نبودند، خداوند پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم» را خلق نمی کرد. یعنی علت غائی پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم»، علی «سلام الله علیه» است. در ادامه روایت، خداوند خطاب به رسول اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم» در معراج می فرماید: یا رسول الله! علت غائی عالم، تو هستی و علت غائی تو، امیرالمومنین علی «سلام الله علیه» است و علت غائی امیرالمومنین «سلام الله علیه» و تو، زهراست. این معنا، به این امر برمی گردد که حضرت زهرا «سلام الله علیها»، علت غائی عالم وجود هستند و خداوند به خاطر حضرت زهرا «سلام الله علیها»، عالم وجود را خلق کرده است. به عبارت ساده تر، حضرت زهرا «سلام الله

علیها»، نزد خداوند متعال به اندازه ای قدر و منزلت دارند که اگر به خاطر حضرت زهرا «سلام الله علیها» نبود، عالم هستی موجود نمی شد و همه عالم، به طفیل وجود ایشان پدیدار شده است.

و شاید معنای اینکه پیامبر اکرم ایشان را «ام ابیها» می خوانند، این باشد که پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلّم» به حضرت

ص: 166

زهره) «سلام الله علیها» اشاره می کنند که علت غائیة برای من، تو هستی و خداوند، به خاطر تو، مرا خلق کرده است. با این معنا، خواه ناخواه، حضرت زهره) «سلام الله علیها» علت غائی دین پیغمبر اکرم) «صلی الله علیه وآله وسلم» و علت غائیة امامت هستند. بزرگان و اهل دل بر روی این معنا پافشاری دارند و بر این اساس، به روایات «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ وَ لَوْلَا عَلِيٌّ لَمَا خَلَقْتُكَ وَ لَوْلَا فَاطِمَةُ لَمَا خَلَقْتُكُمْ»، اهمیت خاصی می دهند.

### شخصیت پیامبر « مرهون حضرت زهرا

سلام الله علیها

معنای دومی که از کنیه «ام ایها» برداشت می شود، این است که شخصیت پیغمبر اکرم) «صلی الله علیه وآله وسلم»، وابسته به زهراست. همان طور که شخص پیامبر گرامی) «صلی الله علیه وآله وسلم» مرهون مادرشان می باشند و حضرت آمنه) «سلام الله علیها» برای شخص آن وجود مقدس، جزء العله هستند، مادر حضرت زهره) «سلام الله علیها»، یعنی حضرت خدیجه) «سلام الله علیها»، نیز چنین بودند. ایشان با تلاش و کوشش فراوان، توانست سیزده سال اسلام عزیز را در مکه یاری کند. اگر اموال حضرت خدیجه) «سلام الله علیها» و تلاش و کوشش ایشان نبود، پیغمبر اکرم) «صلی الله علیه وآله وسلم» نمی توانست سیزده سال سخت را در مکه پشت سر بگذارد. اگر پیغمبر اکرم) «صلی الله علیه وآله وسلم» توانستند سه سال با مشکلات و سختی های فراوانی در شعب ابی طالب به همراه چهل



نفر استقامت کنند، در اثر تلاش و کوشش مادر حضرت زهرا«سلام

الله علیها» و اموال ایشان بود.

بحث حمایت های حضرت خدیجه«سلام الله علیها» از پیامبر

ص:167

اکرم) صلی الله علیه وآله وسلم» بسیار مفصل است. اما فقط نگاه به یک جمله کوتاه حضرت خدیجه» سلام الله علیها»، بیان گر جدیت و کوشش فراوان این بانوی بزرگ در راه اسلام عزیز است.

حضرت خدیجه» سلام الله علیها» در شب اول ازدواج با پیامبر» صلی الله علیه وآله وسلم»، تمام اسناد و قباله های دارای شان را در صندوقی نهادند و به آن حضرت تقدیم کرده و فرمودند: من کلفت و خدمت گذار شما هستم و این اموال هم از آن شماست. 4

سخن حضرت خدیجه» سلام الله علیها» در شب ازدواج، فقط یک شعار احساسی، یا گراف و تعارف نبود، بلکه در عمل، این کلام خود را به اثبات رسانیدند و چنان بر سخن و گفته خود صادق بودند که هنگام جان دادن، حتی برای خود، یک کفن نداشتند و چون برای گفتن این مطلب به پیامبر اکرم» صلی الله علیه وآله وسلم» خجالت می کشیدند، بر اساس روایتی به دختر گرامی خود حضرت زهرا» سلام الله علیها» وصیت کردند که به پدرت بگو: آن عبايي را که هنگام نزول وحی بر دوش می گرفتید، کفن من قرار دهید. این درخواست، از دو جهت قابل توجه است: یکی اینکه عباي وحی است و متبرک می باشد و دوم اینکه: جداً تمام اموالشان را در راه اسلام عزیز داده بودند و هیچ نداشتند.

حضرت رسول» صلی الله علیه وآله وسلم» نیز طبق وصیت عمل نموده و همان عبا را کفن همسر گرامی شان قرار دادند. هنگام کفن کردن حضرت خدیجه» سلام الله علیها»، جبرئیل نازل شد و یک کفن

بهشتی برای حضرت آورد. پیامبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلّم» نیز

هم با عبای خود و هم با کفنی که جبرئیل آورده بود، حضرت

خدیجه «سلام الله علیها» را تکفین نموده و ایشان را دفن کردند. 5

خود حضرت زهرا «سلام الله علیها» نیز در ده سال حضور در مدینه، با

کمک امیرالمومنین «سلام الله علیه»، بسیار به پیامبر «صلی الله علیه

ص: 168

وآله وسلّم» کمک کردند. اگر ایشان و شوهرشان نبودند، پیغمبر اکرم»صلی الله علیه وآله وسلّم» نمی توانستند ده سال مشکلات حضور در مدینه را پشت سر بگذارند.

فدک، حق و میراث حضرت زهرا «سلام الله علیها»

پیغمبر اکرم»صلی الله علیه وآله وسلّم»، طی ده سال حضور در مدینه، هشتاد و چهار جنگ را پشت سر گذاشتند. کسی که به اقرار سنی و شیعه، توانست جنگ ها را فتح کند، حضرت علی»سلام الله علیه» بودند. و آنکه به امیرالمومنین»سلام الله علیه» کمک کرده، حضرت زهرا»سلام الله علیها» و درآمدهای فدک ایشان بوده است. اصل فدک، متعلق به حضرت خدیجه»سلام الله علیها» بوده است. طی سه سال محاصره مسلمانان در شعب ابی طالب، یهودی ها آن را با یک قیمت فوق العاده ارزان، تصرف کرده بودند. در حقیقت فدک، متعلق به حضرت خدیجه»سلام الله علیها» و میراث حضرت

زهرا»سلام الله علیها» بود. پس از فتح خیبر، وقتی پیغمبر اکرم»صلی الله علیه وآله وسلّم» فدک را گرفتند و به عنوان «فیء» در اختیار و تحت مالکیت ایشان قرار گرفت، این آیه شریفه نازل شد: وَآتِ ذَا

الْقُرْبَى حَقَّهُ ... 6

یا رسول الله! فدک مال زهراست و آن را به زهرا بده. لذا به اقرار سنی

و شیعه، پیغمبر اکرم»صلی الله علیه وآله وسلّم» فدک را که مال

حضرت خدیجه»سلام الله علیها» بود، به حضرت زهرا»سلام الله

علیها» تحویل دادند. 7

حضرت زهرا «سلام الله علیها» در طول عمر مبارکشان، برای خود و خانواده، از درآمد فدک استفاده نمی کردند و درآمد آن را بین فقرای بنی هاشم و مهاجرین و انصار تقسیم می نمودند. 8 ایشان با یک زندگی فوق العاده ساده و در حدّ ضرورت، روزگار می گذراندند تا

ص: 169

جایی که سوره مبارکه «هل أتى» نازل شد. زندگانی حضرت زهرا «سلام

الله علیها» خیلی مشکل بوده است؛ ایشان می توانستند از درآمد

فدک، یک زندگی رفاهی پیدا کنند، اما معتقد بودند فدک باید فدای

اسلام عزیز شود؛ لذا همه درآمد فدک را صرف اسلام می کردند. بنابر

این می توان گفت: همین طور که حضرت خدیجه «سلام الله علیها» در

سیزده سال حضور پیامبر در مکه، اسلام عزیز را اداره کردند، حضرت

زهرا «سلام الله علیها» نیز در ده سال دوران مدینه، آن هشتاد و چهار

جنگ و مشکلات مدینه را اداره کردند.

خلاصه آنکه معنای دوّم «ام ایها»، این است که شخصیت پیغمبر

اکرم «صلی الله علیه وآله وسلّم» و دین اسلام، متوقف بر زهراست. اگر

ما بگوییم که از نظر تاریخ، اسلام در مکه، متوقف بر حضرت

خدیجه «سلام الله علیها» و در مدینه متوقف بر حضرت زهرا «سلام

الله علیها» است، مسلماً اشتباه نکرده ایم و قطعاً اغراق نگفته ایم. اگر

پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلّم» احترام خاصی دارند، به

خاطر شخصیت ایشان، به خاطر اسلام و به خاطر دین و قرآن است و

وجود این شخصیت، مرهون حضرت زهرا «سلام الله علیها» و

مادرشان حضرت خدیجه «سلام الله علیها» است.

احترام ویژه به حضرت زهرا «سلام الله علیها»

معنای سوّمی

هم که برای کنیه «ام ایها» وجود دارد، و ما باید در زندگی از آن

سرمشق بگیریم، احترام به حضرت زهراست. معنای سوّم «ام ایها»

آن است که احترام به حضرت زهرا «سلام الله علیها»، بر پیغمبر «صلی

الله علیه وآله وسلّم» و همه ائمه طاهرین «سلام الله علیهم» و عموم

مردم، واجب و لازم است.

ص: 170

پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلّم» احترام فوق العاده ای برای حضرت زهرا «سلام الله علیها» قائل بودند. در روایات می خوانیم پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلّم»، هر روز سری به خانه حضرت زهرا «سلام الله علیها» می زدند. همین طور که مستحب است که انسان در مسجد دو رکعت نماز بخواند، پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلّم» نیز در آنجا دو رکعت نماز می خواندند. گاهی دست حضرت زهرا «سلام الله علیها» و گاهی صورت و گاهی سینه ایشان را می بوسیدند و می فرمودند: «بوی بهشت را از زهرا استشمام می کنم» و با یک ادب خاصی در مقابل حضرت زهرا «سلام الله علیها» می نشستند. 9 اگر حضرت زهرا «سلام الله علیها» بر پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلّم» وارد می شدند، پیغمبر «صلی الله علیه وآله وسلّم» تمام قد بلند می شدند و ایشان را به جای خود می نشانند و در مقابل زهرا می نشستند و با هم گفتگو می کردند و اگر پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلّم» بر زهرا «سلام الله علیها» وارد می شدند، حضرت زهرا «سلام الله علیها» نیز این گونه احترام می گذاشتند. 10 من این جمله را ندیده ام، ولی یکی از بزرگان مورد اعتماد می فرمود: وقتی پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلّم» می خواستند از خانه حضرت زهرا «سلام الله علیها» بیرون بروند، به صورت عقب عقب بیرون می رفتند که پشتشان به حضرت زهرا نباشد! خلاصه آنکه پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلّم» احترام خاصی برای حضرت زهرا «سلام الله علیها» قائل بودند.



## قضیه تسبیحات حضرت زهرا «سلام الله علیها»

قضیه تسبیحات حضرت زهرا «سلام الله علیها» نیز بسیار عجیب

است. حضرت فاطمه زهرا «سلام الله علیها»، برای کارهای سخت

خانه، با وجود چهار فرزند پشت سر هم، نیاز به کمک کار داشتند، لذا

ص: 171

با اذن امیرالمومنین «سلام الله علیه» برای طرح مشکل و گرفتن یک همکار، نزد پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم» رفتند. پیامبر نیز نمی خواستند به حضرت فاطمه «سلام الله علیها» «نه» بگویند، پس به جای «نه» فرمودند:

«يا فَاطِمَةُ أُعْطِيَكَ مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنْ خَادِمٍ وَمِنَ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا» 11

یا فاطمه چیزی به تو عطا می کنم که برای تو، از خادم و دنیا و آنچه در دنیاست، بهتر است.

سپس فرمودند: بعد از نماز، سی و چهار مرتبه «الله اکبر»، سی و سه مرتبه «الحمد لله» و سی و سه مرتبه «سبحان الله» بگو؛ این کار، نزد خداوند متعال، از دنیا و آنچه در دنیاست، ارزش بیشتری دارد. در بعضی از روایات، آمده است که اگر پس از آن کلمه مقدسه «لا اله الا الله» 12 و «استغفر الله» 13 نیز گفته شود، خوب است، ولی جزء تسبیحات نیست. اصلاح شود.

امام صادق «سلام الله علیه» می فرمایند: «تسبیحات حضرت

زهرا» «سلام الله علیها» نزد من، از هزار رکعت نماز محبوب تر است.»

14 علت این اهمیت، آن است که این تسبیحات، وابسته به حضرت

زهرا «سلام الله علیها» است. پس از این واقعه، زهرا «مرضیه» سلام

الله علیها «نزد امیرالمومنین» سلام الله علیه «آمدند و جریان را نقل

کردند. پس از مدت کوتاهی، پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم»

فضه خادمه را به نزد حضرت زهرا «سلام الله علیها» آوردند و به

حضرت زهرا «سلام الله علیها» هدیه کردند. اما فرمودند: «دخترم! این

زن هم انسانی مثل توست و استراحت را دوست دارد و از کار کردن زیاد، رنج می برد؛ لذا کارها را با او قسمت کن؛ یک روز کار خانه برای تو و یک روز برای او باشد.» 15

پیغمبر اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم» و امیرالمومنین «سلام الله علیه» در مقابل حضرت زهرا «سلام الله علیها» کلمه «نه» نداشتند و

ص: 172

توجه خاصی، به گفتار ایشان داشتند. ائمه طاهرین «سلام الله علیهم» نیز برای حضرت زهرا «سلام الله علیها» احترام ویژه ای قائل بودند.

### معنای حجّت حضرت زهرا «سلام الله علیها»

در روایتی منسوب به امام حسن عسکری «سلام الله علیه»، ایشان فرمودند: «نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَجَدَّتْنَا فَاطِمَةُ حُجَّةَ اللَّهِ عَلَيْنَا» 16

ما امامان، حجّت بر مردم هستیم و فاطمه، حجّت برای ماست.

این روایت معنای عجیب و دقیقی دارد. به طور خلاصه باید گفت:

وقتی دوران رجعت فرا می رسد، حکومت اسلامی اهل بیت «سلام

الله علیهم» جهانی می شود و چندین میلیون سال، اهل بیت «سلام

الله علیهم» روی کره زمین حکومت می کنند. در این دوران، حجّت

حضرت زهرا «سلام الله علیها» نمایان و آشکار می شود. اینکه امام

عسکری «سلام الله علیه» می فرمایند مادرم حضرت زهرا حجّت

بر ماست، به این معناست که در این زمان، ملکه عالم وجود، حضرت

زهرا «سلام الله علیها» می شوند. البته در زمان پیغمبر اکرم «صلی الله

علیه وآله وسلّم» و در زمان امیرالمومنین «سلام الله علیه» و دیگر ائمه

نیز حضرت زهرا «سلام الله علیها» حجّت هستند، اما در دوران امام

زمان، خصوصاً با وجود «مصحف فاطمه» این عظمت، متجلی می

شود. همچنین در دوران رجعت و حکومت جهانی اهل بیت «سلام

الله علیهم»، قانون اساسی این عالم، مصحف زهرا می باشد.

البته در مورد اینکه حقیقت مصحف چیست، اطلاعات ما بسیار

ناقص است. فقط می دانیم که در مدّت کوتاه حیات حضرت

فاطمه» سلام الله علیها» بعد از رحلت پیغمبر اکرم» صلّی الله علیه وآله

وسلم»، جبرئیل بر ایشان نازل شده و مطالبی را نازل کرده است و

امیرالمومنین علی» سلام الله علیه» نیز کاتب آن بودند. 17 این مطالب

ص: 173

در کتابی به نام «مصحف فاطمه» جمع آوری شد و احدی به جز ائمه

طاهرین به آن دسترسی ندارد و در زمان ما، نزد حضرت

مهدی «ارواح‌نفاذ» است. 18 اینکه حقیقت این مصحف چیست و

در آن چه مطالبی وجود دارد که در قرآن نیست، نمی دانیم. اما آنچه

می شود گفت، این است که: در زمان رجعت و حکومت اسلامی بعد

از امام زمان «ارواح‌نفاذ» که چندین هزار سال و بلکه میلیون ها سال،

طول می کشد، قانون اساسی آن روز، مصحف زهراست و حضرت

زهرا «سلام الله علیها» نیز حجّت بر ائمه طاهرین «سلام الله علیهم» و

ملکه عالم وجود هستند و این، معنای سوّم کنیه «ام آیها» است.

پی نوشت ها:

(1) ر.ک: مقاتل الطالیین، ص 29؛ بحار الأنوار، ج 43، ص 19 و ...

(2) الجنّة العاصمه، ص 148، مجمع النورین، ص 14

(3) بحار الأنوار، ج 15، ص 28؛ ج 16، ص 406؛ ینایع الموده، ج 1، ص 24؛ کشف الخفاء، ج 2، ص 164

(4) الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 140-141

(5) شجرم طوبی، ج 2، ص 234

(6) اسراء / 26

(7) بحار الأنوار، ج 21، ص 22؛ الدر المنثور، ج 4، ص 177 و ...

(8) ر.ک: الکافی، ج 7، صص 49-48؛ کشف المحجّه، ص 182 و ...

(9) بحار الأنوار، ج 43، ص 25؛ المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 154 و ...

(10) اعلام الوری، ص 150 و ...

(11) بحار الأنوار، ج 82، ص 336

(12) الكافي، ج 3، ص 343

(13) ثواب الاعمال، ص 163

ص: 174

(14) الکافی، ج 3، ص 343

(15) الخرائج و الجرائح، ج 2، 530؛ اندیشه های ناب، ص 91

(16) اطیب البیان، ج 13، ص 225

(17) الکافی، ج 1، ص 458

(18) ر.ک: بصائر الدرجات، صص 153-158؛ من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 419

آن حضرت در مورد علت نامگذاری حضرت صدیقه طاهره (س) به

«فاطمه»، از رسول خدا (ص) نقل می کند: «دخترم فاطمه را بدان

جهت فاطمه نامیدند که خداوند عزوجل او و دوستانش را از آتش

جهنم به دور نگه می دارد.» (18)

### **فاطمه (س) از نگاه امام حسن عسکری (علیه السلام)**

امام حسن عسکری (علیه السلام) از امام علی (علیه السلام)، از رسول خدا (ص) نقل می

کند که: «آن هنگام که خداوند آدم و حوا را آفرید، آنان در بهشت به

خود مباحثات می کردند. آدم به حوا گفت: خداوند هیچ مخلوقی بهتر

از ما نیافریده است. خداوند به جبرئیل فرمود: این دو بنده ام را به

فردوس برین ببر! زمانی که وارد فردوس شدند، چشمانشان به بانویی

افتاد که جامه ای زیبا از جامه های بهشتی در برداشت و تاجی نورانی

بر سر گذاشته و دو گوسواره درخشان به گوشش آویخته بود و بهشت

از پرتو نور چهره اش درخشان بود. حضرت آدم به جبرئیل گفت:

حیبیم جبرئیل! این بانو که از زیبایی چهره اش بهشت نورانی گشته،

کیست؟ گفت: او فاطمه دختر محمد (ص) پیامبری از نسل تو است

که در آخرالزمان خواهد آمد. گفت: این تاجی که بر سردارد، چیست؟



پاسخ داد: شوهرش علی بن ایطالب (علیه السلام) است. گفت: این دو گشواره

ص: 175

که بر دو گوش او است چیست؟ پاسخ داد: دو فرزندش حسن و حسین می باشند. آدم گفت: حبیبم! آیا اینان پیش از من آفریده شده اند؟ گفت: بلی، اینان در علم مکنون خداوند چهار هزار سال پیش از آن که تو آفریده شوی، وجود داشتند. («19(19 بحار الانوار، ج 53، ص

180

فاطمه(س) و آدم و حوا

وقتی آدم و حوا داخل فردوس شدند نگاهشان بسوی خانمی افتاد

که بر روی تختی از تختهای بهشت نشسته است و تاجی از نور

برسر داشته و در گوشهای خود دو گوشواره از نور دارد که تمام بهشتهای

از نور روی او روشن گردیده است.

آدم گفت: ای حبیب من جبرئیل! این خانم کیست که تمام بهشت از

نور روی او روشن گردیده است؟

جبرئیل گفت: این خانم، فاطمه(س) دختر محمد(ص) است و محمد

پیغمبری از فرزندان تو است که در آخر الزمان ظاهر خواهد شد.

آدم گفت: این تاجی که بر سردارد چیست؟

جبرئیل گفت: این تاج شوهر او علی(علیه السلام) است.

آدم پرسید: این گوشواره ها چیست که در گوش او است؟

جبرئیل گفت: دو فرزند او، حسن و حسین علیهما السلام هستند.

امام جعفر صادق علیه السلام راجع به آیه فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ

آدم از پروردگارش کلماتی را گرفت فرمود: آدم و حوا نشسته بودند.

جبرئیل به نزد آن دو آمد و آنها را به قصری که از طلا و نقره بود، برد. و

این قصر مزین به زمرد سبز بود و در آن تختی از یاقوت سرخ وجود

داشت. بر تخت قبه ای از نور بود. در آن بارگاه، از نور، صورتی بود که

بر سرش تاج داشت و در دو گوشش دو گوشواره از لؤلؤ و در گردنش گردنبندی از نور. آدم و حوّا و جبرئیل از نور آن بارگاه تعجب کردند تا آن جا که آدم، زیبایی حوّا را فراموش کرد. آدم سوال کرد: این صورت، چیست؟ جبرئیل گفت: صورت فاطمه

ص: 176

عليها السلام است و آن تاج، پدرش؛ گردنبنند، شوهرش؛ و دو گوشواره اش حسن و حسین علیهما السلام هستند.

آدم سرش را به جانب بارگاه بلند کرد و پنج اسم نوشته شده از نور را

مشاهده فرمود. من محمود و این محمد؛ من اعلی و این علی؛ من

فاطر و این فاطمه؛ من محسن و این حسن. و احسان از من و این

حسین می باشد. علیهم السلام.

جبرئیل گفت: ای آدم! این اسماء را حفظ کن که همانا توبه آنها احتیاج

پیدا خواهی کرد.

وقتی که آدم فرود آمد، سیصد سال گریه کرد. سپس خدا را به این

اسماء خواند و عرض کرد: ای پروردگار! به حق محمد و علی و

فاطمه و حسن و حسین؛ یا محمود، یا اعلی، یا فاطر، یا محسن، مرا

ببخش و توبه ام را بپذیر. به آدم علیه السلام وحی شد: اگر آمرزش

تمام فرزندان را از من خواسته بودی همه آنها را می بخشیدم . 1

(1) قال جعفر الصادق علیه السلام فی قوله تعالی: فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ

کان آدم و حواء جالسین. فجاءهما جبرئیل و أتى بهما إلی قصر من ذهب و فضه،

شرفاته من زمرد اخضر، فیه سریر من یاقوته حمراء و علی السریر قبه من نور فیه

صوره علی رأسها تاج، و فی أذنیها قرطان من لؤلؤ و فی عنقها طوق من نور،

فتعجبوا من نورها حتی أن آدم نسی حسن حواء. فقال: ما هذه الصورة؟ قال:

فاطمه و التاج أبوها و الطوق زوجها و القرطان الحسن و الحسین. فرفع آدم رأسه

إلی القبه، فوجد خمسہ اسماء مکتوبه من نور: انا المحمود و هذا محمد و انا الا

علی و هذا علی و انا الفاطر و هذه فاطمه و انا المحسن و هذا الحسن و منی

الاحسان و هذا الحسین. فقال جبرئیل: یا آدم! احفظ هذه الاسماء فانک تحتاج

إليها. فلما هبط آدم بكى ثلاثمائة عام ثم دعا بهذه الاسماء وقال: يا رب! بحق

محمد وعلى وفاطمه والحسن والحسين، يا محمود يا اعلى يا فاطر يا محسن!

اغفرلى و تقبل توبتى. فأوحى إليه: يا آدم، لوسألتنى فى جميع ذريتك لغفرت

لهم؛

ص:177

احقاق الحق، ج 9، ص 260، به نقل از نزهه المجالس، ج 2، ص 230،

طبع قاهره..

آدم و حوا نشسته بودند و جبرئیل به نزد آن دو آمد و آنها را به قصری

که از طلا و نقره بود، برد و

این قصر مزین به زمرد سبز بود و در آن تختی از یاقوت سرخ وجود

داشت. بر تخت قبه ای از نور

بود. در آن بارگاه، از نور، صورتی بود که بر سرش تاج داشت و در دو

گوشش دو گوشواره از لؤلؤ و در گردش گردنبندی از نور.....

در ادبیات اهل سنت در تفسیر فتلی آدم من ربه کلمات)آدم از

پروردگارش کلماتی را گرفت( در خصوص پذیرش توجه به حضرت

آمده است نقل می کنند از حضرت صادق(علیه السلام) :

آدم و حوا نشسته بودند و جبرئیل به نزد آن دو آمد و آنها را به قصری

که از طلا و نقره بود، برد و این قصر مزین به زمرد سبز بود و در آن

تختی از یاقوت سرخ وجود داشت. بر تخت قبه ای از نور بود. در آن

بارگاه، از نور، صورتی بود که بر سرش تاج داشت و در دو گوشش دو

گوشواره از لومومو در گردش گردنبندی از نور.

آدم و حوا و جبرئیل از نور آن بارگاه تعجب کردند تا آنجا که آدم زیبایی

حوا را فراموش کرد. حضرت آدم سؤال کرد : این صورت،

چیست ؟ جبرئیل گفت:

صورت فاطمه(س) است و آن تاج، پدرش و گردنبد، شوهرش و دو

گوشواره حسن و حسین(علیه السلام) هستند.

آدم سرش را به جانب بارگاه بلند کرد و پنج اسم نوشته شده از نور را

مشاهده فرمود. محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین)

جبرئیل گفت: ای آدم! این اسماء را حفظ کن که همانا توبه آنها

احتیاج پیدا خواهی کرد. وقتی که آدم فرود آمد، سیصد سال گریه

کرد. سپس خداوند را به این اسماء خواند و عرض کرد: ای پروردگار!

ص: 178

به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین توبه ام را بپذیر.

به آدم وحی شد: « اگر آمرزش تمام فرزندان را از من خواسته بودی

همه آنها را می بخشیدم.»

نقل از: فضائل اهل بیت از منابع اهل سنت- محمدرضا امین زاده به نقل از

احقاق الحق، ج 9 ص 260 به نقل از نزهه المجالس، ج 2، ص 230، طبع قاهره.

### عنایت امام کاظم علیه السلام به شیطه نیشابوری

شیعیان نیشابور جمع شدند و از بین خود محمد بن علی نیشابوری را

برگزیدند. پس سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و دو هزار پارچه

جامه به او دادند که برای امام موسی علیه السلام ببرد. شیطه که زن

مومنه ای بود، یک درهم صحیح و پاره ای از خامه که آن را به دست

خود رشته بود و چهار درهم ارزش داشت، آورد و گفت: «والله لا

یستحیی من الحق» (1 یعنی اینکه من میفرستم، اگر چه کم است،

لکن از فرستادن حق امام علیه السلام اگر کم باشد، نباید حیا کرد.

پس آن جماعت آوردند جزوه ای که در آن سوملاتی بود و مشتمل بود

بر هفتاد ورق، در هر ورقی یک سوال نوشته بودند و مابقی را سفید

گذاشته بودند که جواب آن سوال در زیرش نوشته شود و هر دو ورقی

را روی هم گذاشته بودند و مثل کمر بند سه بند بر آن چسبانیده بودند

و بر هر بندی مهری زده بودند که کسی آن را باز نکند و گفتند: این

جزوه را شب بده به امام علیه السلام و فردای آن شب بگیر آن را. پس

هر گاه دیدی مهرها صحیح است، مهر از آنها بشکن و ملاحظه کن، هر

گاه جواب مسائل را داده بود بدون شکستن مهرها، پس او امامی



است که مستحق مالهاست، پس بده به او آن مالها را، و الا اموال ما را

برگردان به ما. آن شخص مشرف شد به مدینه و داخل شد بر عبدالله

ص: 179

افطح و امتحان کرد او را و دریافت که او امام نیست. بیرون آمد در حالی که میگفت: پروردگارا، مرا هدایت کن به راه راست.

گفت: در این بین که ایستاده بودم، ناگاه پسری را دیدم که میگفت: اجابت کن آن کس را که میخواهی. پس برد مرا به خانه موسی بن جعفر علیه السلام. پس چون حضرت مرا دید، فرمود: برای چه ناامید میشوی؟ آنگاه فرمود: من جواب دادم به مسائلی که در جزوه است به جمیع آنچه محتاج الیه توست در روز گذشته. پس بیاور آن را، و بیاور درهم شطیطه را که وزنش یک درهم و دو دانق است و در کیسه ای است که چهار درهم ارزش آن است، و بیاور پاره خامه او را که در پشتواره جامه دو برادری است که اهل بلخ اند. راوی گفت: از فرمایش آن حضرت عقمم پرید و آوردم آنچه را که امر فرموده بود، و گذاشتم پیش آن حضرت. پس برداشت درهم شطیطه را با پارچه اش و رو کرد به من، فرمود: «و الله لا يستحيى من الحق». ای ابوجعفر، برسان به شطیطه سلام مرا و بده به او این همیان پول را. و آن چهل درهم بود، پس فرمود: بگو هدیه فرستادم برای تو شقه ای از کفنه‌های خودم را که پنبه اش از قریه خودمان قریه صیدا قریه فاطمه زهرا علیها السلام است و خواهرم حلیمه دختر حضرت صادق علیه السلام آن را رشته، و بگو به شطیطه که تو زنده میباشی نوزده روز از روز وصل ابوجعفر و وصول شقه و دراهم، پس شانزده درهم از آن همیان را خرج خودت میکنی و بیست و چهار درهم آن را قرار میدهی صدقه خودت و آنچه لازم میشود از جانب تو، و من نماز خواهم

خواند بر تو. آنگاه فرمود: ای ابوجعفر، هر گاه مرا دیدی کتمان کن،  
زیرا که آن بهتر نگاه میدارد تو را. پس فرمود: این مالها را به صاحبانش  
برگردان و باز کن این مهرها را که بر جزوه زده شده است و ببین که آیا  
جواب مسائل را داده ام یا نه. راوی گفت: نگاه کردم به مهرها، دیدم

ص: 180

صحیح و دست نخورده است. پس گشودم یکی از وسطهای آن را، دیدم جوابهای حضرت را. . 2 پس از پایان اعمال حج به خراسان برگشتم. چون به نیشابور رسیدم، مردم از من استقبال کردند. از جمله آنها همان شیطیه بود در بین استقبال کنندگان. سلام حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را به او رساندم و پارچه و پولی را که داده بودند، با پیام حضرت به او رساندم. نزدیک بود از فرط شادی روح از بدنش پرواز کند و هر کس که آنجا بود، به حال او غبطه میخورد و میگفت ای کاش ما به جای او بودیم. چون نوزده روز گذشت، آن زن صالحه از دنیا رفت. شیعیان ازدحام کردند و برای نماز بر جنازه او حاضر شدند. ناگاه دیدم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بر اسبی رسید و پیاده شد و بر جنازه شیطیه نماز گزارد و ماند تا آن زن را وارد قبر کردند. دیدم که حضرت قدری از تربت حضرت سیدالشهداء علیه السلام از جیب خود بیرون آورد و در قبر او گذاشت و چون قبرش را پوشیدند، آن حضرت رو به من کرده فرمود: به شیعیان ما سلام برسان و بگو هر کس از شما مانند این زن باشد، یعنی نسبت به ما اهل بیت اخلاص داشته باشد و حقوق ما را برساند، به ناچار در هر شهری باشد، به نزد جنازه آنها حاضر میشویم. پس تقوی و پرهیزگاری به جای آورید تا ما در راه نجات دادن شما از آتش دوزخ کمک کرده باشیم؛ یعنی کاری کنید تا از شفاعت ما محروم نباشید. آنگاه حضرت سوار بر اسب خود شد و حرکت کرد. من به مردم اطلاع دادم که این آقا حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود، اما وقتی گفتم که مردم آن حضرت را از دور

میدیدند و دیگر دسترسی به او نداشتند. . 3 مومف گوید: در زمان

نوشتن این کتاب قبر شطیطه در نیشابور محل زیارت ارادتمندان

اهل بیت علیهم السلام است و من کنار قبر او رفته و آن را زیارت

نموده ام.

ص: 181

پی نوشت ها:

(1) احزاب / 53: (ولی خدا از گفتن حق شرم نمیدارد).

(2) منتهی الآمال، ج 2، صص 360 و 361.

(3) مدینه المعاجز به نقل از داستان زنان، ص 118.

منبع: حدیث اهل بیت زندگینامه و مصائب چهارده معصوم؛ یدالله بهتاش، سبحان چاپ چهارم 1384.

یک روایت شنیدنی

در باره حضرت امام جواد علیه السلام را بخوانید و بعد به مطالعه

حالات آن حضرت که در پی می آید مطالعه.

در کتاب مشارق الانوار است (ما حاصله) بعد از شهادت حضرت رضا

علیه السلام حضرت جواد علیه السلام داخل شد به مسجد پیغمبر

صلی الله علیه و آله و یک پله بالای منبر رفت و فرمود:

أنا محمد بن علی الرضا، أنا الجواد، أنا العالم بأنساب الناس فی

الاصلاب، أنا أعلم بسرارکم و ظواهرکم و ما أنتم سائرون الیه، علم

منحنا من قبل خلق الخلق و بعد فناء السماوات والارضین و لولا تظاهر

أهل الباطل و دوله أهل الضلال و وثوب أهل الشک، لقلت قولاً تعجب منه

الاولون و الاخرون، ثم وضع یده الشریفه علی فیه و قال یا محمد

أصمت كما صمت آبائک من قبل. منم محمد بن علی رضا منم

جواد، منم عالم به انساب مردم در صلیبها، من دانانترم به اسرار و

آشکارهای شما و به آنچه که، به سوی آن رهسپارید، علمی که به ما

داده شده پیش از آفرینش جهان و پس از نابودی آسمانها و زمینها، و

اگر نبود تظاهر اهل باطل و دولت اهل گمراهی و خیزش اهل شک (و

تردید)، البته چیزی می‌گفتم که از آن گفتار اولین و آخرین‌ها، شگفت

زده می‌شدند.

سپس دست شریفش را به دهان گذاشت و فرمود: ای محمد ساکت

ص: 182

باش آنگونه پدرانیت از پیش ساکت شدند.

البته عزیزان توجه نمایند، این کلمات در هفت سالگی به امامت رسیدن آن حضرت است که طبق عقیده شیعه برای حجتهای الهی کوچک و بزرگ نیست و خداوند اینها را پیش از آفرینش ماسوی الله در دور عرش خود قرار داده بود و اینها بندگان غائی آفرینش جهان آفرینش.

### امام حسن عسکری علیه السلام در گرگان

در روایات زیاد آمده است که اول ما خلق الله که نه زمینی و آسمانی . نه فلک بود و ملکی . نه بهشت بود و جهنمی . خلاصه غیر از خدا هیچ کس نبود خداوند انوار چهارده معصومین علیه السلام را آفرید و در دور عرش خود قرار داد و با حضور و اشراف آنها تمام ماسوی الله را آفرید .

بدینجهت آنها از تمامی زمین و آسمان و از اوضاع آنه با اجازه خدای توانا اطلاع دارند و به آنها رسیدگی کرده و هنگام خواندن آنها جواب می دهند و به حاجاتشان رسیدگی می کنند ( من در کتاب سرچشمه حیات در این باره روایات و بحثهای زیادی را آورده ام و طالبین تفصیل به آن مراجعه نمایند). به ابعاد روایت ذیل توجه نمائید.

استان گلستان فعلی

که در گذشته مشهور به جرجان و استرآباد بود ، دارای یک شناسنامه روشن و تاریخ پر فراز و نشیبی ست که در آن وقایع مهمی رخ داد، که از جمله آن می توان به طی الارض امام حسن عسکری به این سرزمین



اشاره كرد.

ص: 183

بنا به گفته محدثین امام حسن عسکری آن زمان 23 سال سن داشتند.

(روز جمعه سوم ربیع الثانی سال 255 هجری)

ظاهراً اولین محدثی که داستان واقعی ورود امام را به گرگان نقل کرده،

قطب الدین راوندی از محدثین قرن م بود که در کتاب ( الخرائج و

الجرائج) آورده است. بعدها محدثین دیگر از جمله علامه مجلسی

در بحار الانوار، فخر الدین اردبیلی در "کشف الغمه فی معرفه الائمه"

، شیخ عباس قمی در منتهی الامال، محمد شریف رازی در کرامات

الصالحین و . . .

قطب راوندی به سند خود نقل کرده است که جعفر بن شریف

جرجانی می گوید:

سالی عازم حج شدم و در «سامرا» نزد امام عسکری (علیه السلام)

رسیدم. شیعیان، مال زیادی را توسط من برای آن حضرت فرستاده

بودند. خواستم از حضرت بپرسم که آنها را به چه کسی بدهم؟ اما

پیش از این که چیزی بگویم، فرمود: آنچه با خود آورده ای به مبارک،

خادم من بده!

من نیز چنان کردم. سپس گفتم: در گرگان شیعیانیت به شما سلام می

رسانند. فرمود: آیا بعد از اتمام مناسک حجّ به آنجا برمی گردی؟

گفتم: آری. فرمود: تو بعد از صد و هفتاد روز، به گرگان می رسی. و در

آغاز روز جمعه، سه روز گذشته از ماه ربیع الآخر، به آنجا وارد می

شوی. به آنها بگو که من نیز پایان همان روز، آنجا می آیم. برو که

رهیافته ای! خدا تو را و آنچه با خود داری سالم نگه خواهد داشت. بر

خانواده ات وارد می شوی و برای پسرت، شریف فرزندی به دنیا  
خواهد آمد، اسمش را صلت بن شریف بن جعفر بن شریف بگذار. و  
خداوند او را بزرگ می گرداند و از دوستان ما خواهد شد.  
گفتم: ای فرزند رسول خدا! ابراهیم بن اسماعیل جرجانی از شیعیان

ص: 184

شما است و بین دوستانت بسیار کار خیر انجام داده و هر سال بیش از صد هزار درهم از ثروت خود را به آنان می دهد.

فرمود: خدا به ابراهیم بن اسماعیل، به خاطر رفتارش با شیعیان ما پاداش دهد، گناهان او را بخشیده و فرزند سالمی به او روزی خواهد کرد که حق را می گوید، به او بگو که حسن بن علی گفت: نام پسر را «احمد» بگذار.

آنگاه از پیش آن حضرت رفته و مناسک حج را انجام دادم. و خدا مرا سالم نگه داشت تا اینکه روز جمعه، از ماه ربیع الآخر، در ابتدای روز همچنان که امام (علیه السلام) فرموده بود، به گرگان رسیدم. دوستان و آشنایان برای تبریک به دیدارم آمدند. به آنها گفتم که امام حسن عسکری (علیه السلام) وعده داده است که تا پایان امروز اینجا بیاید، پس آماده شوید تا پرسش ها و حاجت های خود را از او بخواهید. همین که نماز ظهر و عصر را خواندند، در خانه من گرد آمدند. به خدا سوگند! چیزی متوجه نشدیم جز اینکه امام آمد و وارد خانه شد. ابتدا او بر ما سلام کرد، آنگاه ما به استقبالش رفتیم و دستش را بوسیدیم. سپس فرمود: من به جعفر بن شریف وعده داده بودم که آخر همین روز به اینجا بیایم. نماز ظهر و عصر را در سامرا خواندم و به سوی شما آمدم تا تجدید عهد نمایم. و اکنون در میان شما هستم تا پرسش ها و حاجت های خود را مطرح سازید.

نخستین کسی که پرسش نمود، «نضر بن جابر» بود. او گفت: ای فرزند رسول خدا! چند ماه است که چشمان پسر من آسیب دیده است، از

خدا بخواه تا بینایی را به او برگرداند.

حضرت فرمود: او را بیاور، پس دست مبارکش را به چشمان وی

کشید، بینایی او به حالت اول برگشت، آنگاه مردم یکایک می آمدند و

نیازهای خود را مطرح می کردند و حضرت نیز برای آنها دعا می نمود

ص: 185

و نیازهایشان را برآورده می ساخت. سپس حضرت، همان روز به  
سامرا برگشت.

عزیزان کاری کنیم که این حضرات ما را در نظر داشته باشند و هنگام  
مرگ به ما سری بزنند و شب اول قبر در کنار ما باشند آمین رب  
العالمین.

منبع

منتهی الامال حاج شیخ عباس قمی ج 2 باب سیزده حالات آن حضرت از  
الخرائج و الجرائح قطب راوندی رحمه الله علیهما.  
و موسوعه الامام حسن عسکری علیه السلام ج 1 ص 335 رقم 350.

توجه،

مطالبی که در پی می آید، متأسفانه، مؤلف بزرگوارش را حتی در  
انترنت هم گشتم، پیدا نکردم ولی ثواب آن به خودش می رسد انشاءالله.

## در باره امام یازدهم حسن عسکری علیه السلام

پیشگفتار

خلاصه حالات یازدهمین معصوم، نهمین اختر امامت

طلعت نور نهمین اختر ولایت ظهور نهمین نور ولایت معجزه شش ماهه در بینائی می خواهیم یک بار جمال دل آرایت را بینم ادّعائی  
بزرگ از کودکی 25 ماهه

تشخیص نامه های بی نشان و استخدام ساریان هنگام وداع پدر در مگّه

خبر از شهادت پدر در مدینه ورود از درب بسته و رفع جنازه خبر از بدهی پدر و پرداخت آن با پنجاه قدم، شام تا کعبه را پیمود آدم خوش  
گمان هرگز نمی هراسد

برخورد بر مبنای نیت افراد ترس از دارو و مرگ بخشش امام و سومال خدا

توطئه دشمن دوست نما و جعل نامه طرح دو مسئله عجیب و حیرت انگیز

شیفته خوشگل ها نشد و در دام شیاطین نیفتاد سه نوع استدلال بر اثبات امامت

ص: 186

در نوجوانی شفابخش و درمان امراض در یک شب اماکن متبرکه از شام تا مکه

دستور درمان آرامش زلزله آگاهی از اسرار زنان و کناره گیری

رنگ مو و چهره ، در رنگ های گوناگون در خواب و بیداری نجات شخصی در مانده آب برای میهمان و آگاهی از درون هدایت افراد و توصیه خوردن غذا در صحرا یا منزل مرگ ناگهانی و اهمیت صلوات تعیین جانشین در دومین سفر به بغداد

شک در نسب و مکیدن آب دهان حضرت تاءثیر منت و معرفی شیعه تواضع پیرمرد و پاسخ سی هزار مسئله حجامتی معجزه آسا آگاهی نسبت به پیامبران وساطت برای رفع مشکل اثر انگشت در سنگ و آب شدن سینی فلزی دو معجزه مهم دیگر سبز شدن درخت سدر خشکیده پیش بینی خطر و بستن دم حیوان

نجات از ضربت شمشیر مستانه

یکی از علت های شهادت

در رثای نهمین ستاره ولایت

پنج درس ارزشمند و آموزنده

مدح و منقبت حضرت جوادالائمه علیه السلام

چهل حدیث گهربار منتخب

پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین

شکر و سپاس بی انتها، خدای بزرگ را، که ما را از امت مرحومه قرار

داد؛ و به صراط مستقیم، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم

السلام هدایت نمود.

تحیت و درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام، و بر اهل بیت

عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین، مخصوصا نهمین

خلیفه بر حقش حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه السلام؛ و



لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند.

آموزنده نهمین ستاره فروزنده ؛ و پیشوای بشریت ، حجت خداوند برای هدایت بندگان ، آن شخصیت برگزیده و ممتازی که همچون حضرت عیسی مسیح و بعضی دیگر از انبیاء الهی علیهم السلام در سنین کودکی به مقام والای امامت و ولایت نائل آمد و در بین اهل بیت عصمت و طهارت به عنوان « جواد الاثمّه » معروف گردید. در جلالت و عظمت حضرت جواد الاثمّه علیه السلام - فرمود: او خلیفه برحق و وارث علوم می باشد، او معدن دانش ها و مخزن اسرار خواهد بود، او حجت و راهنمای خلق است ، هر که به او ایمان آورد و به امامت و ولایت او در عمل و گفتار معتقد باشد، بهشت برین جایگاهش خواهد بود.

و جدّ بزرگوارش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در معرفی آن حضرت فرموده است :

خداوند متعال نطفه او را پاک و مبارک و رضایت بخش قرار داد؛ و نامش را به عنوان محمّد بن علیّ علیه السلام برگزید، او شفیع شیعیان خواهد بود؛ و وارث تمام علوم می باشد.

احادیث قدسیّه و روایات متعدّده در منقبت و عظمت آن امام معصوم و والا مقام ، با سندهای بسیار متعدّد در کتاب های گوناگون ، وارد شده است .

و این مختصر ذره ای از قطره اقیانوس بی کران وجود جامع و کامل آن

امام همام می باشد، که برگزیده و گلچینی است از ده ها کتاب

معتبر(1)، در جهت های مختلف : عقیدتی ، سیاسی ، فرهنگی ،

اقتصادی ، اجتماعی ، اخلاقی ، تربیتی و ... باشد که این ذره دلنشین و

لذت بخش ، مورد استفاده و إفاده عموم خصوصا جوانان عزیز قرار

ص:188

گیرد.

و ذخیره ای باشد لیوم لا ینفع مال و لا بنون إلا من اتی الله بقلب سلیم

لی و لوالدی ، و لمن له علی حق انشاء الله تعالی . مؤلف.

### خلاصه حالات یازدهمین معصوم ، نهمین اختر امامت

در کتاب مشارق الانوار روایتی آورده خلاصه اش اینست.

بعد از شهادت امام رضا علیه السلام حضرت جواد علیه السلام به

مسجد پیغمبر داخل شد

آن حضرت طبق مشهور، شب جمعه ، دهم ماه رجب ، سال 195

هجری قمری (2) در مدینه منوره دیده به جهان گشود.

نام : محمّد (3) صلوات الله و سلامه علیه .

کنیه : ابو جعفر ثانی و ابوعلی .

لقب : جواد، قانع ، مرتضی ، نجیب ، تقی ، منتخب ، هادی القضاة ،

سیدالهداه ، مصباح المتهجدین ، جوادالائمه و ... .

پدر: امام علی بن موسی الرضا، مُغِیث الشَّیْعه والزَّوَّار علیهما الصلاه

والسلام .

مادر: از خانواده ماریه قبطی بوده ، و به چند نام و لقب معروف است :

درّه ، سبیکه ، ریحانه ، خیزران و ... .

نقش انگشتر: «نِعَمَ الْقَادِرُ اللَّهُ» .

دربان : عمر بن فرات ، عثمان بن سعید سمّان را گفته اند.

پس از آن که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام توسط

ماءمون عباسی مسموم و به شهادت رسید؛ مردم ، مخصوصاً سادات

بنی الزهراء نسبت به جنایات خلیفه آگاه شدند، مأمون از خطرات

احتمالی بیمناک شد.

و بدین جهت ، امام محمد جواد علیه السلام را از مدینه احضار کرد و

ص: 189

در بغداد کنار دربار خود منزلی برایش تهیه نمود تا از هر جهت امام  
علیه السلام تحت نظر باشد.

و در ضمن نیز جلب توجه عامه مردم شود؛ چون در ظاهر امام علیه  
السلام را بسیار مورد احترام و تکریم قرار می داد.

برهمن اساس، پس از گذشت مدتی، مأمون جهت تداوم سیاست  
عوام فریبانه خود و نجات از خطرات احتمالی، دخترش، امّ الفضل  
را به ازدواج آن حضرت در آورد، تا هم جلب توجه افکار عموم را  
نموده باشد.

و هم تمام موارد زندگی و حرکات آن حضرت را تحت کنترل خود در  
آورد، به طوری که هر لحظه چنانچه کوچک ترین اتفاقی رخ می داد،  
بلافاصله مأمون توسط مأمورین و جاسوسان خود از آن آگاه می  
گشت، آن هم با تحریفات مختلف و جعلیات و به عبارت دیگر، یک  
کلاغ چهل کلاغ شدن -.

و چندین مرحله نیز به جهت گزارشات کذب و بی مورد جاسوسان  
حکومتی و خصوصا همسر آن حضرت امّ الفضل -، آن امام مظلوم  
مورد شکنجه های روحی و جسمی قرار گرفت .

و طبق روایت علی بن ابراهیم، مردم از اقشار و طبقات مختلف به  
محضر مبارک و پُر فیض حضرت جواد الا ثمه علیه السلام وارد می  
شدند و پیرامون مسائل و فنون مختلف از آن حضرت سوال می  
کردند؛ و جواب می گرفتند.

و حتی در دوران ده سالگی، در یک مجلس، سی هزار مسئله از آن

حضرت

سوال شد؛ و در همان مجلس نیز تمامی آن مسائل را، به طور کامل

پاسخ فرمود.

مدّت امامت : بنابر مشهور، آن حضرت در روز جمعه یا دوشنبه ، آخر

ص:190

ماه صفر، سال 203 یا 206 هجری قمری پس از شهادت مظلومانه

پدر بزرگوارش به منصب والای امامت و خلافت نائل آمد؛ و حدود

هیجده سال امامت و رهبری جامعه اسلامی را بر عهده داشت .

مدّت عمر: حضرت مدّت هفت یا هشت سال و چهار ماه در زمان

حیات پدر بزرگوارش؛ و پس از شهادت و رحلت پدر نیز حدود

هیجده سال به عنوان رهبر و امام مسلمین، هدایت گری جامعه را

عهده دار بود.

بنابر این، عمر شریف و مبارک آن حضرت را حدود 25 سال گفته اند.

مشهور، روز سه شنبه، پنجم ماه ذی الحجّه، سال 220(4) در زمان

حکومت معتصم و به دستور او در بغداد به وسیله زهر توسط

همسرش -امّ الفضل- مسموم شده و به شهادت رسید؛ و پیکر

مطهرش در قبرستان بنی هاشم کنار قبر مقدّس جدّش، امام موسی

کاظم علیه السلام دفن گردید.

خلفاء هم عصر: امامت آن حضرت هم زمان با حکومت مأمون

عبّاسی و معتصم مصادف گردید.

تعداد فرزندان: طبق آنچه مورّخین آورده اند: حضرت دارای دو فرزند

پسر و سه دختر بوده است .

از امام محمّد جواد علیه السلام: چهار رکعت است، که در هر رکعت

پس از قرائت سوره حمد، چهار مرتبه سوره توحید خوانده می شود؛

و پس از آخرین سلام نماز و ذکر تسبیحات حضرت فاطمه زهراء

علیها السلام، صد مرتبه: «اللّهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» گفته

می شود. (5)

و سپس نیازها و خواسته های مشروعه خویش را از درگاه خداوند

متعال مسئلت می نماید، که انشاءالله بر آورده خواهد شد.

ص: 191



## طلعت نور نهمین اختر ولایت

زمان شادی یاران حقّ، جواد آمد خوشا دلی که ز شادی دوست شاد باشد

بلی به عاشر شهر رجب به امر خدای ولادت شه اقلیم دین، جواد آمد

نهم امام، جوادالا ئمه، کنز وجود برش خزائن عالم کم از رماد آمد

محمّد تقیّ که تقوایش عبادت شه سجّادمان به یاد آمد

رجب که معنی آن ریزش مطر باشد ز ابر رحمت وی خلق را مراد آمد

غرض بگاہ سحر همچو آفتاب منیر جواد، مظهر احسان وجود و داد آمد

به شهریار خراسان روا بود تبریک که نور دیده آن احمدی نژاد آمد(6)

از شبستان ولایت، قمری پیدا شد از گلستان هدایت، ثمری پیدا شد

بحر مواج کرم، آمده در جوش و خروش که ز دریای عنایت گهری پیدا شد

شب میلاد جواد است، ندا زد جبریل کز پی شام مبارک، سحری پیدا شد

از افق ماه درخشان رجب داد نوید که ز خورشید ولایت قمری پیدا شد

نام نیکوش محمّد، لقب اوست جواد در صفات ملکوتی، بشری پیدا شد(7)

## ظهور نهمین نور ولایت

حکیمه - دختر حضرت موسی بن جعفر و عمّه امام محمّد جواد

علیهم السلام، حکایت کند:

چون هنگام ولادت حضرت جواد الا ئمه علیه السلام نزدیک شد،

حضرت ابوالحسن، امام رضا علیه السلام مرا به همراه همسرش،

خیزران مادر حضرت جواد علیه السلام با یک نفر قابله (ماما) داخل

یک اتاق قرار داد و درب اطاق را بست .

وقتی نیمه شب فرا رسید، ناگهان چراغ خاموش شد و اتاق تاریک

گشت ؛ و ما ناراحت و متحیر شدیم که در آن تاریکی ، در چنین

موقعیتی حسّاس چه کنیم ؟

ص:192

در همین تشویش و اضطراب به سر می بردیم که ناگاه درد زایمان بر خیزران عارض شد؛ و اندکی بعد وجود مبارک و نورانی حضرت ابوجعفر، محمد جواد علیه السلام از مادر تولد یافت و با ظهور طلعه نورش تمام اتاق روشن گشت .

حکیمه گوید: به مادرش ، خیزران گفتم : خداوند کریم به واسطه وجود مبارک و نورانی این نوزاد عزیز، تو را از روشنائی و نور چراغ بی نیاز گردانید.

پس چون نوزاد بر زمین قرار گرفت ، نشست و نور تشعشع انوار الهی ، تمام اطراف بدنش را فرا گرفت ، تا آن که صبح شد و پدر، بزرگوارش حضرت ابوالحسن ، علی بن موسی الرضا علیهما السلام تشریف آورد؛ و با لبخندی نوزاد عزیز را در آغوش گرفت ؛ و پس از لحظه ای او را در گهواره نهاد و به من فرمود: ای حکیمه ! سعی کن که همیشه کنارش باشی .

حکیمه در ادامه حکایت چنین گوید: چون روز سوم مولود فرا رسید، آن نوزاد عزیز چشم های خود را به سوی آسمان بلند نمود و بعد از آن نگاهی به سمت راست و سمت چپ کرد و سپس با زبان صریح و فصیح اظهار داشت :

«أشهد أن لا إله إلا الله ، وحده لا شريك له ، و أعنّ محمّدا عبده و رسوله .»

و هنگامی که شهادت بر یگانگی خداوند متعال و رسالت حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله بر زبان جاری کرد، بسیار

تعجب کردم و در حیرت قرار گرفته و با همان حالت از جای خود

برخاستم و به حضور حضرت رضا علیه السلام آمدم و گفتم : صحنه

ای بسیار عجیب و شگفت آوری را دیدم !

امام علیه السلام فرمود: چه چیزی را مشاهده کرده ای ؛ که باعث

ص:193

شگفتی تو گشته است؟

در جواب حضرت گفتم: این نوزاد کوچک چنین و چنان گفت، و

تمام جریان را برایش بازگو کردم.

همین که امام رضا علیه السلام سخن مرا شنید، تبسمی نمود و سپس

فرمود: چیزهای معجزه آسا و حیرت انگیز بیشتری را نیز مشاهده

خواهی کرد. (8)

معجزه شش ماهه در بینائی

مرحوم راوندی و دیگر بزرگان رضوان الله تعالی علیهم به نقل از

محمد بن میمون حکایت کنند:

پیش از آن که امام رضا علیه السلام عازم دیار خراسان شود، در مکه

معظمه حضور آن حضرت شرفیاب شدم و عرض کردم:

یابن رسول الله! آهنگ سفر به مدینه منوره را دارم، چنانچه ممکن

باشد نوشته ای برایم بنویس و مرا به فرزندت، حضرت محمد جواد

علیه السلام معرفی بفرما.

امام علیه السلام تبسمی نمود، برای آن که فرزندش در آن هنگام در

سنین شش ماهگی بود.

و چون حضرت نامه را نوشت و به دست من داد، به سوی مدینه

منوره حرکت کردم تا آن که بر سرای امام جواد علیه السلام رسیدم،

غلام آن حضرت جلوی منزل ایستاده بود، گفتم: مولای مرا بیاور تا با

دیدن جمال دل آرایش، چشم خود را جلا بخشم و فیضی بگیرم.

غلام وارد منزل رفت و پس از لحظاتی بیرون آمد؛ و آن اختر فرزانه

آسمان ولایت و امامت را روی دست هایش نهاده بود، پس نزدیک

رفتم و سلام کردم .

گوهر ولایت ، حضرت جواد علیه السلام جواب سلام مرا داد و

ص:194

فرمود: ای محمد! حال تو چگونه است؟

عرضه داشتم: ای مولایم! در اثر بیماری چشم، نابینا گشته ام.

آن عزیز خردسال به من اشاره نمود و فرمود: نزدیک بیا، چون نزدیک

امام جواد علیه السلام رفتم، نامه پدرش، امام رضا علیه السلام را به

غلام دادم و او نامه را گشود و حضرت آن را خواند؛ و سپس به من

خطاب کرد و فرمود: نزدیک تر بیا؛ چون جلو تر رفتم، حضرت دست

کوچک و مبارکش را بر چشم های من کشید؛ و من به برکت وجود

مقدس آن گوهر شش ماهه شفا یافتم و چشمم بینا شد و دیگر

احساس درد و ناراحتی نکردم. (9)

می خواهم یک بار جمال دل آرایت را ببینم

صفوان بن یحیی و محمد بن سنان حکایت کنند:

روزی در مکه معظمه به محضر شریف امام رضا علیه السلام حضور

یافتیم و اظهار داشتیم: یا ابن رسول الله! ما عازم مدینه منوره هستیم،

چنانچه ممکن است نامه ای برای فرزندت حضرت ابوجعفر محمد

جواد علیه السلام بنویس، که انشاء الله ما را مورد لطف و عنایت خود

قرار دهد.

و حضرت رضا علیه السلام تقاضای ما را پذیرفت و نامه را نگاشت؛

و تحویل من داد، هنگامی که نامه را گرفتیم به سمت مدینه حرکت

کردیم.

و چون به منزل حضرت جواد سلام الله علیه رسیدیم، خادم حضرت

به نام موقّ نزد ما آمد، در حالی که کودکی خردسال را - که حدود

پانزده ماه داشت - در آغوش گرفته بود.

و ما متوجه شدیم که آن کودک ، حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد

علیه السلام می باشد.

به موفق ، خادم حضرت فهمانیدیم که ما نامه ای برای حضرت آورده

ص: 195



ایم ؛ و نامه را تحویل خادم دادیم .

حضرت دست های کوچک خود را دراز نمود و نامه را از موفق گرفت  
و به خادم اشاره نمود که نامه را باز کن .

و چون نامه را گشود، حضرت مشغول خواندن نامه گردید و در ضمن  
خواندن ، تبسم بر لب داشت .

وقتی خواندن نامه پایان یافت ، به ما فرمود: شما از سرورم تقاضا  
کردید تا برایتان نامه ای بنویسد که بتوانید با من ملاقات و صحبت  
نمائید؟

عرض کردیم : بلی ، چنین است .

سپس محمد بن سنان اظهار داشت : ای مولا و سرورم ! من از نعمت  
الهی - یعنی چشم - محروم و نابینا شده ام ، اگر ممکن است بینائی  
چشم مرا برگردان ، تا یک بار به جمال دل آرای شما نظر افکنم ؛ و دو  
مرتبه به حالت اول برگردم .

و این لطف و کرامت را پدرت و نیز جدّت حضرت موسی بن جعفر  
علیه السلام بر من عنایت فرمودند .

سپس حضرت دست مبارک خویش را دراز نمود و بر چشم من کشید؛  
و در همان لحظه چشمم روشن و بینا گردید، به طوری که همه جا و  
همه چیز را به خوبی می دیدم ، پس نگاهی به جمال دل آرا و مبارک  
حضرت افکندم .

و لحظه ای بعد از آن ، دست بر چشم من نهاد و دوباره همانند قبل  
نابینا شدم .

پس از آن ، من با صدای بلند اظهار داشتم : این جریان همچون

حکایت فطرس ملک می باشد. (10)

سپس حضرت جوادالائمه علیه السلام پاهای خویش را بر سینه

خادم نهاد و کلماتی را بر زبان مبارکش جاری نمود. (11)

ص: 196

ادعائی بزرگ از کودکی 25 ماهه

طبق آنچه محدثین و مورّخین ثبت کرده اند:

حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام موهای سرش کوتاه و

فر خورده شده و چهره مبارکش نمکین بود، که تقریباً از این جهت

مقداری شبیه افراد سیاه پوست به نظر می رسید.

به همین جهت، اشخاص منافق و فرصت طلب که هر لحظه دنبال

سوژه ای هستند تا بتوانند ضربه خویش را وارد سازند.

لذا در نسب حضرت تشکیک به وجود آوردند و گفتند: این فرزند امام

علی بن موسی الرضا علیهما السلام نیست.

به قدری این شایعه و تهمت در افکار عده ای اثر گذاشت که مجبور

شدند حضرت جواد علیه السلام را که بیش از حدود 25 ماه از عمر

مبارکش د سپری نگشته بود، بردارند و نزد افراد قیافه شناس و نسب

شناس آورند تا موضوع برای همگان روشن و ثابت شود که این کودک

از چه خانواده ای است.

همین که آن کودک معصوم را نزد قیافه شناسان - که در جمع عده ای

از اشخاص مختلف بودند - بردند، ناگاه همگی آن نسب شناسان از

عظمت و هیبت آن کودک به سجده افتادند؛ و چون سر از سجده

برداشتند، اظهار داشتند:

وای بر شماها! این ستاره درخشان و این اختر روشنائی بخش را بر ما

عرضه می دارید؟!!

به خدای بزرگ سوگند، این کودک پاک و منزه از هر نوع رجس و

آلودگی است، او از خانواده ای پاک و تکامل یافته است، او در تمام

مراحل انتقال در ارحام، نیز پاک و منزّه قرار گرفته است.

ص: 197

به خدا سوگند، او از ذرّیه رسول الله صلی الله علیه و آله و از فرزندان امیرالمومنین، علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد.

بروید و به خداوند سبحان پناه ببرید؛ و از چنین افکار و دسیسه های نابخردانه، توبه نمائید و در نسب او هیچ گونه شک و تردید نداشته باشید.

امام محمد جواد علیه السلام در تمام این حالات و لحظه ها، حمد و ثنای خداوند متعال را بر زبان جاری می نمود.

پس از آن که سخن قیافه شناسان پایان یافت، حضرت لب به سخن گشود و ضمن خطبه ای طولانی - که همه افراد را که از اقشار مختلف بودند، به تعجب و حیرت واداشت - اظهار نمود:

شکر و سپاس خدای را، که ما را از برگزیدگان نور خودش قرار داد؛ و از بین نیکان، ما را انتخاب نمود؛ و نیز ما را از امانت داران خویش به حساب آورد و حجّت و راهنمای بندگانش قرار داد و... .

بعد از آن فرمود: ای جمعیت حاضر! همانا من محمد جواد، پسر علی رضا، فرزند موسی کاظم، فرزند جعفر صادق، فرزند محمد باقر، فرزند علی زین العابدین، فرزند حسین شهید، فرزند امیرالمومنین علی مرتضی و فاطمه زهراء دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هستم .

آن گاه افزود: مرا بر افراد قیافه شناس عرضه می دارند؟!!

به خداوند یکتا سوگند، من نسبت به نسب های همه مردم از خودشان و از دیگران آشناترم، من به تمام اسرار درونی و علنی

اشخاص کاملاً آگاه هستیم .

و در ادامه ، بعد از بیان مطالبی بسیار مهمّ ، اظهار داشت : چنانچه

دولت های کفر و افراد دنیاپرست نمی بودند و بر علیه ما و دیگر مومنین شورش نمی کردند، مطالبی را اظهار می نمودم که تمام

اشخاص در حیرت و تعجب قرار گیرند.

ص:198

و سپس دست مبارک خود را بر دهان خویش نهاد و آخرین سخنش

چنین بود:

ای محمد! خاموش باش همچنان که پدرانت خاموش گشتند و صبر و

شکیبائی را پیشه خود قرار بده؛ و در اظهار حقایق همانند پیامبران

اولوالعزم عجله منما، همانا که مخالفین جزای گفتار و اعمالشان را

خواهند دید. (12)

تشخیص نامه های بی نشان و استخدام ساریان

یکی از اصحاب و شیعیان حضرت ابوجعفر، امام جواد محمد علیه

السلام به نام ابوهاشم حکایت کند:

روزی به قصد زیارت و دیدار آن حضرت، رهسپار منزلش شدم، در

بین راه سه نفر از دوستان، هر یک نامه ای به من دادند که به دست

حضرت برسانم؛ ولی چون نامه ها نشانی نداشت، من فراموش کردم

که کدام از چه کسی است.

وقتی خدمت امام علیه السلام وارد شدم و نامه ها را جلوی آن

حضرت نهادم، یکی از نامه ها را برداشت و بدون آن که نگاهی به آن

نماید، فرمود: این نامه زید بن شهاب است.

سپس دومین نامه را برداشت و بدون نگاه در آن، فرمود: این نامه

محمد بن جعفر است؛ و چوم سومین نامه را برداشت، نیز بدون نگاه

فرمود: و این نامه هم از علی بن الحسین است؛ و آن گاه هر کدام را با

نام و نسب معرفی نمود و آنچه نوشته بودند، مطرح فرمود.

بعد از آن، حضرت جواب هر یک از نامه ها را زیر نوشته هایشان

موقوف داشت و امضاء کرد؛ و سپس تحویل من داد.

وقتی برخاستم که از حضور مبارکش مرخص شوم و بروم ، امام علیه

السلام نگاهی محبت آمیز به من نمود و تبسمی کرد؛ و سپس مبلغی

معادل سیصد دینار به عطا نمود و فرمود: این پول ها را تحویل علیّ

بن الحسین بن ابراهیم بده و بگو که تو را بر خرید اجناس راهنمایی

ص: 199



کند.

پس هنگامی که نزد علی بن الحسین رفتم و پیام حضرت را رساندم،  
مرا راهنمایی کرد و اجناسی را خریداری کردم؛ و سپس آن ها را به  
وسیله شتر برای امام علیه السلام آوردم.

همین که به همراه صاحب شتر جلوی درب منزل حضرت رسیدیم،  
صاحب شتر از من تقاضا کرد که از حضرت بخواهم تا او را جزء افراد  
خدمت گذار خود قرار دهد.

وقتی بر امام جواد علیه السلام وارد شدم و خواستم تقاضای صاحب  
شتر را مطرح کنم، دیدم حضرت کنار سفره طعام نشسته و به همراه  
عده ای مشغول تناول غذا می باشد.

و بدون آن که من حرفی زده باشم، فرمود: ای ابوهاشم! بنشین و به  
همراه ما از این غذا میل کن و ظرف غذائی را با دست مبارک خویش  
جلوی من نهاد؛ و چون از آن غذای لذیذ خوردم، حضرت به غلام  
خود فرمود: ای غلام! صاحب شتر را که همراه ابوهاشم آمده و  
جلوی منزل ایستاده است، بگو وارد شود و در کنار شما مشغول  
خدمت و انجام وظیفه گردد. (13)

هنگام وداع پدر در مکه

امیه بن علی حکایت می کند:

هنگامی که ماءمورین حکومت بنی العباس خواستند امام علی بن  
موسی الرضا علیه السلام را از مدینه به خراسان منتقل نمایند،  
حضرت جهت وداع با کعبه الهی به مکه معظمه آمده بود و من نیز

همراه حضرت بودم .

وقتی حضرت طواف وداع را انجام داد، نماز طواف را کنار مقام

حضرت ابراهیم علیه السلام به جای آورد.

ص:200

در این میان، فرزند نوجوانش، حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد سلام الله علیه - که او نیز همراه پدر بزرگوارش بود - پس از آن که طواف خود را به پایان رسانید، وارد حجر اسماعیل شد؛ و در همان جا نشست.

چون جلوس حضرت جواد علیه السلام به طول انجامید، موفق - خادم حضرت، که او نیز از همراهان بود - جلو آمد و گفت: فدایت گردم، برخیز تا حرکت کنیم و برویم.

حضرت فرمود: مایل نیستم حرکت کنم؛ و تا زمانی که خدا بخواهد، می خواهم همین جا بنشینم، و تمام وجود حضرت را غم و اندوه فرا گرفته بود.

موفق نزد پدرش، امام رضا علیه السلام آمد و اظهار داشت: فدایت گردم، فرزندت، حضرت ابوجعفر، محمد جواد علیه السلام در حجر اسماعیل نشسته است و حرکت نمی کند تا برویم.

امام رضا علیه السلام شخصا نزد فرزندش حضرت جواد آمد و فرمود: ای عزیزم! برخیز تا برویم.

آن نور دیده اظهار داشت: من از جای خود بلند نمی شوم.

پدر فرمود: عزیزم! باید حرکت کنیم و از این جا برویم.

حضرت جواد علیه السلام اظهار نمود: ای پدر! چگونه برخیزم؟!.

و حال آن که دیدم چگونه با خانه خدا وداع و خدا حافظی می کردی، که گویا دیگر به آن باز نخواهی گشت.

و در نهایت، امام رضا علیه السلام فرزند و نور دیده اش را بلند نمود؛

و حرکت کردند و رفتند. (14)

### خبر از شهادت پدر در مدینه

"بسیاری از بزرگان شیعه و سنی در کتاب های مختلف به نقل از

ص: 201

شخصی به نام ، امیّه بن علیّ حکایت کنند:

در آن هنگامی که امام رضا علیه السلام در شهر خراسان بود، من مدّت زمانی را در مدینه بودم و مرتّب به منزل حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام رفت و آمد داشتم .

در طیّ این مدّت مشاهده می کردم که هر روز خویشان و آشنایان به محضر مبارک امام جواد علیه السلام وارد می شدند و سلام و احترام می کردند.

پس از گذشت مدّت ها از مسافرت امام رضا علیه السلام به خراسان و بی اطلاعی مردم از آن حضرت ، روزی حضرت جواد علیه السلام در جمع عدّه ای از اصحاب خویش ، یکی از کنیزان را صدا زد و چون نزد حضرت حاضر شد، به وی فرمود: برو به تمام افراد اهل منزل بگو که برای سوگواری و عزاداری آماده شوند.

همین که افراد از منزل حضرت خارج شدند با یکدیگر گفتند: چرا سوال نکردیم که سوگواری و عزاداری برای چه کسی است ؟

و چون فردای آن روز فرا رسید و عدّه ای از اصحاب نزد حضرت جهت ملاقات و دیدار آمدند، امام جواد علیه السلام همانند روز قبل ، دوباره یکی از کنیزان را صدا زد و اظهار داشت : به اهل منزل بگو که آماده عزاداری گردند.

در این هنگام ، برخی از اصحاب از آن حضرت سوال کردند:

یاابن رسول الله ! مگر عزای چه کسی است ؟

حضرت فرمود: عزای آن کسی که بهترین فرد از افراد روی زمین می

باشد.

و در همان روزها خبر شهادت پدرش ، حضرت ابوالحسن ، امام علیّ

بن موسی الرضا علیهما السلام به اهالی شهر مدینه رسید و منتشر

گردید. (15)

ص: 202

ورود از درب بسته و رفع جنازه

مرحوم شیخ صدوق و طبرسی و دیگر بزرگان به نقل از اباصلت

هروی حکایت نمایند:

چون حضرت ابوالحسن ، علی بن موسی الرضا علیهما السلام توسط

ماءمون عباسی به وسیله انگور زهر آلود مسموم شده و به منزل

مراجعت نمود، طبق دستور حضرت درب ها را بسته و قفل کردم و

غمگین و گریان گوشه ای ایستادم .

ناگاه جوانی خوش سیما - که از هرکس به امام رضا علیه السلام شبیه

تر بود - وارد حیاط منزل شد، با حالت تعجب و حیرت زده جلورفتم

و اظهار داشتم : چگونه وارد منزل شدی ؛ و حال آن که درب منزل

بسته و قفل بود؟

جوان در پاسخ فرمود: آن کسی که مرا در یک لحظه از شهر مدینه به

این جا آورده است ، از درب بسته نیز داخل می گرداند.

گفتم : شما کیستی و از کجا آمده ای ؟

فرمود: ای اباصلت ! من حجت خدا و امام تو هستم ، من محمد فرزند

مولایت ، حضرت رضا علیه السلام می باشم .

و سپس آن حضرت مرا رها نمود و به سوی پدرش رفت ؛ و نیز به من

دستور داد که همراه او بروم ، پس چون وارد اتاق شدیم و چشم امام

رضا علیه السلام به فرزندش افتاد، او را در آغوش گرفت و به سینه

خود چسبانید و پیشانیش را بوسید.

ناگاه حضرت با حالت ناگواری بر زمین افتاد و فرزندش ، امام جواد

علیه السلام او را در آغوش گرفت؛ و سخنی را زمزمه نمود که من

متوجه آن نشدم.

بعد از آن، کف سفیدی بر لب های امام رضا علیه السلام ظاهر گشت

ص: 203



و سپس فرزندش دست خود را درون پیراهن و سینه پدر کرد و ناگهان  
پرنده ای را شبیه نور بیرون آورد و آن را بلعید و حضرت رضا علیه  
السلام جان به جان آفرین تسلیم نمود.

پس از آن ، امام محمد جواد علیه السلام مرا مخاطب قرار داد و  
فرمود: ای اباصلت ! بلند شو و برو از انباری پستو، صندوقخانه تختی  
را با مقداری آب بیاور.

عرض کردم : ای مولای من ! آن جا چنین چیزهائی وجود ندارد.  
فرمود: به آنچه تو را دستور می دهم عمل کن .

پس چون وارد آن انباری شدم ، تختی را با مقداری آب که مهیا شده  
بود برداشتم و خدمت حضرت جواد علیه السلام آوردم و خود را  
آماده کردم تا در غسل و کفن آن امام مظلوم کمک کنم .

ناگاه امام جواد علیه السلام فرمود: کنار برو، چون دیگری کمک من  
می کند؛ و سپس افزود: وارد انباری شو و یک دستمال بسته که درون  
آن کفن و حنوط است ، بیاور.

وقتی داخل انباری شدم بسته ای را -که تا به حال در آن جا ندیده  
بودم -یافتم و محضر امام جواد علیه السلام آوردم .

پس از آن که حضرت جواد علیه السلام پدرش سلام الله علیه را غسل  
داد و کفن کرد و بر او نماز خواند، به من خطاب نمود و اظهار داشت :  
ای اباصلت ! تابوت را بیاور.

عرضه داشتم : فدایت گردم ، بروم نزد نجار و بگویم تابوتی را برایمان  
بسازد.

حضرت فرمود: برو داخل همان انباری، تابوتی موجود است، آن را

بردار و بیاور.

وقتی داخل آن انباری رفتم، تابوتی را که تاکنون ندیده بودم حاضر

یافتم، پس آن را برداشتم و نزد حضرت آوردم؛ و امام جواد علیه

ص: 204

السلام پدر خود را درون آن نهاد.

در همین لحظه ، ناگهان تابوت به همراه جنازه از زمین بلند شد و سقف اتاق شکافته گردید و تابوت بالا رفت ، به طوری که دیگر من آن را ندیدم .

به آن حضرت عرضه داشتم : یا ابن رسول الله ! اکنون مأمون می آید، اگر جنازه را از من مطالبه نماید، چه بگویم ؟

فرمود: ساکت و منتظر باش ، به همین زودی مراجعت می نماید. و سپس افزود: هر پیامبری ، در هر کجای این عالم باشد، هنگامی که وصی و جانشین او فوت می نماید، خداوند متعال اجساد و ارواح آن ها را به یکدیگر می رساند.

در بین همین فرمایشات بود، که دو مرتبه سقف شکافته شد و جنازه به همراه تابوت فرود آمد.

امام جواد علیه السلام جنازه را از داخل تابوت بیرون آورد و روی زمین به همان حالت اول قرار داد و فرمود: ای اباصلت ! اینک برخیز و درب منزل را باز کن .

پس هنگامی که درب منزل را باز کردم ، مأمون به همراه عدّه ای از اطرافیان خود با گریه و افغان وارد شدند؛ و پس از آن که مأمون لحظه ای بر بالین جنازه نشست ، دستور دفن حضرت را صادر کرد و تمام آنچه را که حضرت وصیت کرده بود، یکی پس از دیگری انجام گرفت

پس از پایان مراسم دفن ، یکی از وزراء، به مأمون گفت : علی بن

موسی الرضا علیهما السلام با این کار که آبی در قبر نمایان شد و سپس

ماهی های ریزی آمدند و بعد از آن ماهی بزرگی ظاهر گشت و آن

ماهیان کوچک را بلعید، خبر می دهد که حکومت شما نیز چنین

است که شخصی از اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیه می آید؛ و

ص: 205

شماها را نابود می گرداند.

و مأمون حرف او را تصدیق کرد.

پس از آن ، مأمون دستور داد تا مرا زندانی کردند و چون یک سال از زندان من گذشت ، خیلی اندوهناک شدم و از خداوند متعال خواستم که برایم راه نجاتی پیدا شود.

پس از گذشت زمانی کوتاه ، ناگهان امام محمد جواد علیه السلام وارد زندان شد و دست مرا گرفت و از زندان بیرون آمدیم ؛ و بعد از آن به من فرمود: ای اباصلت ! نجات یافتی ، برو که دیگر تو را پیدا نخواهند کرد. (16)

خبر از بدهی پدر و پرداخت آن

مرحوم شیخ مفید، کلینی ، راوندی و دیگر بزرگان به طور مستند به نقل یکی از اهالی مدینه منوره آورده اند:

شخصی به نام مطرفی حکایت کند:

هنگامی که حضرت ابوالحسن ، علیّ موسی الرضا علیهما السلام به شهادت رسید، مبلغ چهار هزار درهم از آن حضرت طلب داشتم و کسی دیگر، غیر از من و خود حضرت از این موضوع اطلاع نداشت .

به همین جهت با خود گفتم : پول هایم از دستم رفت و دیگر قابل وصول نیست در این افکار بودم ، که فرزندش حضرت ابوجعفر،

جوادالا ثمه علیه السلام برایم پیامی فرستاد که فردای آن روز پیش

حضرتش بروم و در ضمن پیام افزود: هنگام آمدن کیسه و یا

خورجینی را نیز همراه بیاور.

پس چون فردای آن روز فرا رسید و در محضر مبارک امام محمد جواد

علیه السلام شرفیاب شدم ، حضرت مرا مورد خطاب قرار داد و

فرمود: پدرم حضرت ابوالحسن ، امام علی بن موسی الرضا علیهما

ص: 206

السلام رحلت نموده است؛ و تو مقدار چهار هزار درهم از پدرم طلب

کار هستی؟

عرضه داشتم: بلی، پدر شما مبلغ چهار هزار درهم به من بدهکار می باشد.

پس در همین لحظه متوجه شدم که حضرت جواد علیه السلام گوشه ای از آن جانمازی را که روی آن نشسته بود، بلند کرد و مقداری دینار از زیر آن برداشت و تحویل من داد و فرمود: این مقدار دینارها بابت بدهی پدرم به تو می باشد، آن ها را تحویل بگیر.

و من چون آن پول ها را از حضرت تحویل گرفتم، آن ها را محاسبه کردم، درست به مقدار همان چهار هزار درهمی بود که از امام رضا علیه السلام طلب داشتم. (17)

### **با پنجاه قدم، شام تا کعبه را پیمود**

حافظ ابونعیم - یکی از علماء اهل سنت - در کتاب خود به نام حلیه الا ولیاء آورده است:

شخصی به نام ابویزید بسطامی حکایت قابل توجهی را از سرگذشت خود با کودکی خردسال نقل کرده است:

روزی از شهر بسطام جهت زیارت خانه خدا حرکت کردم؛ چون به یکی از روستاهای شهر دمشق رسیدم، تپه خاکی را دیدم که کودکی حدوداً چهار ساله روی آن بازی می نمود.

وقتی نزدیک او رسیدم، خواستم به او سلام کنم، با خود گفتم: این بچه است و هنوز به تکلیف الهی نرسیده، اگر به او سلام کنم، جواب

نمی داند؛ و اگر سلام نکنم حقی را ضایع (18) کرده ام .

و بالاخره بر او سلام کردم و آن کودک نگاهی بر من انداخت و اظهار

داشت :

ص:207



قسم به آن کسی آسمان را برافراشت و زمین را گسترانید، چنانچه

جواب سلام را واجب نگردانیده بود، جواب نمی گفتم .

چون که مرا به جهت کمی سنّ و سال نزد خود کوچک و حقیر دانستی

؛ ولیکن جوابت را می دهم : «علیک السّلام و رحمہ اللّٰہ و برکاتہ و

تحیّاتہ و رضوانہ » .

و سپس افزود: هرگاه تحفه و تحیّتی برایتان هدیه کردند، سعی نمائید

که به بهترین وجه آن را پاسخ دهید.

با شنیدن چنین سخنانی ، فهمیدم که او شخصیتی والا و بلند مرتبه

است و من اشتباه فکر کرده ام .

در همین لحظه ، فرمود: ای ابو یزید! برای چه از دیار خود بسطام به

شهر شام آمده ای ؟

گفتم : ای سرورم ! قصد زیارت کعبه الهی را دارم .

پس آن کودک از جای خود برخاست و اظهار داشت : آیا وضو داری ؟

گفتم : خیر.

فرمود: همراه من بیا، ده قدم که راه رفتیم ، به نهری بزرگ تر از فرات

رسیدیم و او نشست و وضوئی با رعایت تمام آداب و مستحبات

گرفت و من نیز وضو گرفتم .

در همین اثناء، قافله ای عبور می کرد از شخصی پرسیدم : این نهر

کدام نهر است ، و چه نام دارد؟

گفت : رود جیحون است .

بعد از آن ، کودک فرمود: حرکت کن تا برویم ، چون بیست قدم راه

پیمودیم ، به نه‌ری بزرگ تر از نه‌ر قبلی رسیدیم .

و چون کنار آن نه‌ر آمدیم ، فرمود: بنشین ، و من طبق دستور او نشستم

و اورفت ، از قافله ای که از آن محلّ عبور می کرد، پرسیدم : این جا

کجاست و این نه‌ر چه نام دارد؟

ص:208

گفتند: رود نیل است و تا شهر مصر حدود یک فرسخ فاصله داری ،  
آن ها رفتند و پس از ساعتی آن کودک باز آمد و اظهار داشت : برخیز  
حرکت کن تا برویم .

پس حرکت کردیم و بیست قدم دیگر راه رفتیم ، نزدیک غروب  
خورشید بود که نخلستانی نمایان گردید، کنار آن رفتیم و اندکی  
نشستیم ؛ و پس از استراحتی مختصر دوباره فرمود: حرکت کن تا  
برویم .

مقدار خیلی کمی که راه آمدیم ، به مگه معظّمه رسیدیم ؛ و چون وارد  
مسجدالحرام شدیم ، من از کلیددار کعبه سوال کردم که این کودک  
کیست ؟

گفت : او حضرت ابوجعفر، محمّد جواد، فرزند علیّ بن موسی الرضا  
علیهم السلام می باشد. (19)

آدم خوش گمان هرگز نمی هراسد

روزی مأمون -خلیفه عبّاسی -به همراه برخی از اطرافیان خود به  
قصد شکار عزیمت کرد.

پیش از آن که آنان از شهر خارج شوند، در مسیر راه به چند کودک  
برخورد کردند که مشغول بازی بودند.

همین که بچه ها چشمشان به خلیفه عبّاسی و همراهانش افتاد،

همگی فرار کردند و کسی باقی نماند مگر یک نفر از آن ها که آرام در  
کناری ایستاد.

چون مأمون چنین دید، بسیار تعجّب کرد از این که تمامی بچه ها

هراسان فرار کردند و فقط یک نفرشان آرام ایستاده است و هیچ ترس

و وحشتی در او راه نیافت .

پس با حالت تعجب نزدیک آن کودک 9 ساله رفت و نگاهی به او کرد

ص:209

و گفت: ای پسر! چرا این جا ایستاده ای؟

و چرا همانند دیگر بچه ها فرار نکردی؟

آن کودک سریع اما با متانت و شهامت پاسخ داد: ای خلیفه! دوستان من چون ترسیدند، گریختند و کسی که خوش گمان باشد هرگز نمی‌هراسد.

و سپس در ادامه سخن افزود: اساساً کسی که مرتکب خلافی نشده باشد، چرا بترسد و فرار کند؟!

و ضمناً از جهتی دیگر، راه وسیع است و خلیفه با همراهانش نیز می‌توانند از کنار جاده عبور می‌نمایند؛ و من هیچ‌گونه مزاحمتی برای آن‌ها نخواهم داشت.

خلیفه با شنیدن این سخنان با آن بیان شیرین و شیوا، از آن کودک

خوش‌سیمای در شگفت قرار گرفت؛ و چون نام او را پرسید؟

جواب داد: من محمد جواد، فرزند علی بن موسی الرضا علیهما

السلام هستم.

مأمون با شنیدن نام او بر پدرش درود و رحمت فرستاد و به راه خود

ادامه داد و رفت.

و چون مقداری از شهر دور شدند، مأمون کبکی را دید؛ پس باز

شکاری خود را - که همراه داشت - ره‌ایش کرد تا کبک را شکار کند

و بیاورد؛ و چون باز شکاری پرواز کرد و رفت بعد از لحظاتی بازگشت

در حالتی که یک ماهی کوچکی را - که هنوز زنده بود - به منقار خود

گرفته بود.

با مشاهده این صحنه ، خلیفه و همراهانش بسیار در تعجب و حیرت

قرار گرفتند.

و هنگامی که خلیفه ، ماهی را از آن باز شکاری گرفت ، از ادامه راه

برای شکار منصرف گردید و به سمت منزل خود مراجعت کرد.

ص:210

در بین راه ، دوباره به همان کودکان برخورد کرد و حضرت جواد علیه السلام نیز در جمع دوستانش مشغول بازی بود، پس مأمون جلو آمد و حضرت را صدا زد.

امام جواد سلام الله علیه پاسخ داد: لَبَّيْكَ .

مأمون از حضرت پرسید: این چیست که من در دست گرفته ام ؟

حضرت جواد الائمه علیه السلام به اذن و قدرت پروردگار متعال لب به سخن گشود و اظهار نمود: خداوند متعال به واسطه قدرت بی انتها و حکمت بی دریغش ، آنچه را که در دریاها و زمین آفریده ، نیز در آسمان و هوا قرار داده است .

و این باز شکاری یکی از آن موجودات کوچک و ظریف را شکار کرده است تا خلیفه ، فرزندی از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را آزمایش نماید و میزان اطلاعات و معلومات او را بسنجد.

خلیفه پس از شنیدن چنین سخنانی ، شیفته او گردید و گفت : حقیقتاً که تو فرزند رضا و از ذریه رسول خدا هستی ؛ و سپس آن حضرت را در آغوش خود گرفت و مورد دلجوئی و محبت قرار داد. (20)

برخورد بر مبنای نیت افراد

حسین بن محمد اشعری به نقل از پیرمردی به نام عبدالله زرّین حکایت کند:

در مدّتی که ساکن مدینه منوره بودم ، هر روز نزدیک ظهر حضرت جواد الائمه علیه السلام را می دیدم که وارد مسجدالنبی می شد و مقداری در صحن مسجد می نشست ؛ و سپس قبر مطهر جدّش ،

حضرت رسول و نیز قبر شریف مادرش ، فاطمه زهرا علیها السلام را

زیارت می نمود و نماز به جای می آورد.

روزی به فکر افتادم که مقداری خاک از جای پای مبارک آن حضرت را

جهت تبرک بردارم .

ص: 211



پس به همین منظور -بدون این که چیزی به کسی اظهار کنم - فردای

آن روز در انتظار ورود حضرت نشستم ؛ ولی بر خلاف هر روز،

مشاهده کردم که این بار سواره آمد تا جای پائی بر زمین نباشد و چون

خواست از مرکب خویش فرود آید، بر سنگی که جلوی مسجد بود

قدم نهاد.

و چندین روز به همین منوال و کیفیت گذشت و من به هدف خود

نرسیدم ، تا آن که با خود گفتم : هر کجا حضرت ، کفش خود را

درآورد، از زیر کفش وی چند ریگ یا مقداری خاک برمی دارم .

فردای آن روز متوجه شدم که امام علیه السلام با کفش وارد صحن

مسجد شد؛ و مدتی نیز به همین منوال سپری شد.

این بار با خود گفتم : می روم جلوی آن حمامی که حضرت داخل آن

می شود؛ و آن جا به مقصود خود خواهم رسید.

پس از سومال و جستجو از این که امام جواد علیه السلام به کدام حمام

می رود؟

در جواب گفتند: حمامی در کنار قبرستان بقیع است ، که مال یکی از

فرزندان طلحه می باشد.

لذا آن روزی که بنا بود حضرت به حمام برود، من نیز رفتم و کنار

صاحب حمام نشستم و با وی مشغول صحبت شدم ، در حالتی که

منتظر قدم مبارک حضرت جوادالا ئمه علیه السلام بودم .

صاحب حمام گفت : چرا این جا نشسته ای ؟

اگر می خواهی حمام بروی ، بلند شو برو؛ چون اگر فرزند امام رضا

علیه السلام بیاید، دیگر نمی توانی حمّام بروی .

در بین صحبت ها بودیم که ناگاه متوجّه شدیم ، حضرت وارد شد و

سه نفر نیز همراه وی بودند.

ص:212

چون خواست از الاغ و مرکب خویش پیاده شود، آن سه نفر قطعه  
حصیری زیر قدم مبارکش انداختند تا آن حضرت روی زمین قرار  
نگیرد.

به حمّامی گفتم: چرا چنین کرد و حصیر زیر پایش انداختند؟!

صاحب حمّام گفت: به خدا قسم، تا به حال چنین ندیده بودم و این  
اولین روزی بود که برای حضرت حصیر پهن شد.

در این هنگام، با خود گفتم: من موجب این همه زحمت برای  
حضرت شده ام؛ و از تصمیم خود بازگشتم.

پس چون نزدیک ظهر شد، دیدم امام علیه السلام همانند روزهای  
اول وارد صحن مسجد شد و پس از اندکی نشستن مرقد مطهر جدّش  
، رسول اکرم و مادرش، فاطمه زهراء علیها السلام را زیارت نمود؛ و  
سپس در جایگاه همیشگی نماز خود را به جای آورد و از مسجد  
خارج گردید. (21)

ترس از دارو و مرگ

مرحوم شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه حکایت نموده است:

روزی شخصی از حضرت جوادالا ئمه، امام محمد تقی علیه السلام  
سومال شد: چرا اکثر مردم از مرگ می ترسند و از آن هراسناک می  
باشند؟

امام جواد علیه السلام در پاسخ اظهار داشت: چون مردم نسبت به  
مرگ نادان هستند و از آن اطلاعی ندارند، وحشت می کنند.

و چنانچه انسان ها مرگ را می شناختند و خود را از بنده خداوند

متعال و نیز از دوستان و پیروان و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم

السلام قرار می دادند، نسبت به آن خوش بین و شادمان می گشتند و

می فهمیدند که سرای آخرت برای آنان از دنیا و سرای فانی ، به

ص:213

مراتب بهتر است .

پس از آن فرمود: آیا می دانید که چرا کودکان و دیوانگان نسبت به بعضی از داروها و درمان ها بدبین هستند و خوششان نمی آید، با این که برای سلامتی آن ها مفید و سودمند می باشد؛ و درد و ناراحتی آن ها را برطرف می کند؟

چون آنان جاهل و نادان هستند و نمی دانند که دارو نجات بخش خواهد بود.

سپس افزود: سوگند به آن خدائی ، که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را به حقانیت مبعوث نمود، کسی که هر لحظه خود را آماده مرگ بداند و نسبت به اعمال و رفتار خود بی تفاوت و بی توجه نباشد، مرگ برایش بهترین درمان و نجات خواهد بود.

و نیز مرگ تاءمین کننده سعادت و خوش بختی او در جهان جاوید می باشد؛ و او در آن سرای جاوید از انواع نعمت های وافر الهی ، بهره مند و برخوردار خواهد بود.(22)

بخشش امام و سؤال خدا

مرحوم شیخ طوسی و کلینی ، به نقل از علی بن ابراهیم قمی و او به نقل از پدرش ، ابراهیم بن هاشم حکایت نماید:

روزی در محضر مبارک امام محمد جواد علیه السلام بودم ، شخصی به نام صالح بن محمد - که از طایفه واقفیه بود - وارد مجلس امام علیه السلام شد و اظهار داشت :

یابن رسول الله ! مبلغی به مقدار ده هزار دینار از وجوهات شرعیّه نزد

من بوده است که مومنین ، آن ها را در اختیار من قرار داده بودند تا

تحويل شما دهم .

وليکن من آن ها را مصرف خود و ديگران کرده ام ، اکنون تقاضامندم

مرا حلال نماييد.

ص:214

حضرت فرمود: حلال کردم .

ابراهیم بن هاشم گوید: همین که آن شخص از مجلس حضرت جواد بلند شد و بیرون رفت ، امام علیه السلام مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای ابوهاشم ! وقتی حقوق و اموال ما به دست یکی از این افراد می رسد - که در حقیقت ، آن اموال مربوط به تمامی اهل بیت و ذرّیه رسول الله علیهم السلام ؛ و نیز ایتم و مساکین است - در هر راهی که خواستند مصرف می کنند؛ و سپس در مجلس ما حضور می آیند و اظهار می دارند: یا ابن رسول الله ! تقاضا داریم که از ما بگذر و ما را حلال گردانی .

و حضرت سپس افزود: آن ها فکر می کنند که ما نمی گوئیم ، حلال

کردیم ، ولی به خدا قسم ، در روز قیامت تمامی این افراد مورد مواخذه و بازخواست خداوند متعال قرار خواهند گرفت و در سومال و

جواب سختی ، واقع خواهند شد. (23)

تواضع پیرمرد و پاسخ سی هزار مسئله

مرحوم شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه به نقل از ابراهیم بن هاشم

قمی حکایت کند:

در آن زمانی که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام به

شهادت رسید، من عازم مکه معظمه شدم ؛ و در ضمن ، به محضر

شریف حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه السلام شرف حضور

یافتم .

همین که وارد منزل رفتم ، جمع بسیاری از شیعیان را مشاهده کردم که

از شهرها و مناطق مختلفی جهت زیارت و ملاقات امام جواد علیه

السلام آمده بودند.

پس از گذشت لحظاتی ، عموی حضرت - به نام عبدالله بن موسی که

پیرمردی سالخورده بود - در حالی که لباس های خشنی بر تن

ص: 215



داشت ، وارد مجلس شد در گوشه ای نشست .

سپس امام جواد علیه السلام در حالی که پیراهنی بلند پوشیده و عبائی بر دوش انداخته بود و کفش سفیدی در پای داشت ، وارد مجلس گردید.

تمام افراد به احترام آن حضرت از جای برخاستند، آن گاه عموی حضرت به طرف امام علیه السلام جلو آمد و پیشانی برادرزاده اش را بوسید؛ بعد از آن ، حضرت در جایگاه خویش روی یک کُرسی - که از قبل آماده شده بود - نشست .

تمام حُضار از عظمت و هیبت حضرت ، در آن سنین کودکی ، در تعجب و حیرت قرار گرفته بودند.

در همین اثناء، شخصی از برخاست و از عموی حضرت سوال کرد:

نظر شما درباره کسی که با حیوانی نزدیکی کند، چیست ؟

عبدالله پاسخ داد: دست راستش قطع می شود و نیز حدّ شرعی بر او جاری می گردد.

ناگاه امام جواد علیه السلام سخت ناراحت و خشمگین شد و با نگاهی به عمویش فرمود: ای عمو! از خدا بترس و تقوا داشته باش ، خیلی خطرناک است آن موقعی در پیشگاه با عظمت خداوند متعال بایستی و بگویند: چرا چیزی را که نمی دانستی ، اظهار نظر کردی !؟

عبدالله عرضه داشت : مگر پدرت چنین نفرموده است ؟

حضرت فرمود: از پدرم درباره شخصی که قبر زنی را نبش نماید و

بشکافد و با آن مرده نزدیکی کند سوال شد؛ که پدرم در جواب

فرمود: باید دست راستش قطع شود و حدّ زنا بر او جاری گردد، چون

که معصیت نسبت به زنده و مرده یکسان است .

در این هنگام عبدالله به خطای خویش اعتراف کرد و گفت : اشتباه

کردم ، شما درست فرمودی ، حقّ با جنابعالی است و من از درگاه

ص:216

خداوند پوزش می طلبیم .

پس از آن ، مردم که از اقشار مختلف اجتماع کرده بودند، با مشاهده

این جریان بر تعجب و حیرت آن ها افزوده گشت ؛ و اظهار داشتند:

ای مولا و سرور ما! چنانچه اجازه می فرمائی ، ما سومال های خود را

مطرح نمائیم و شما پاسخ آن ها را لطف فرمائید؟

امام جواد علیه السلام فرمود: بلی ، آنچه می خواهید سومال مطرح

کنید، تا جوابتان را بگویم .

پس در همان مجلس ، حدود سی هزار مسئله از حضرت سومال

کردند؛ و با این که امام علیه السلام در سنین نُه سالگی بود، با بیانی

شیوا تمامی آن ها را پاسخ فرود. (48)

حجامتی معجزه آسا

ابن شهر آشوب و برخی دیگر از بزرگان آورده اند:

در زمان حکومت مأمون عباسی ، حضرت جواد الاثم علیه السلام

طیبی را به منزل خویش دعوت کرد تا وی را حجامت نماید.

همین که طیب نزد امام محمد جواد علیه السلام حضور یافت ،

حضرت به او فرمود: حجامت مرا روی رگ زاهر انجام بده .

طیب اظهار داشت : ای سرورم من ! تاکنون اسم چنین رگی را نشنیده

ام و آن را نمی شناسم .

در این لحظه ، حضرت آستین دست خود را بالا زد و یکی از رگ های

دست خود را به طیب نشان داد؛ و سپس فرمود: این رگ زاهر است ،

آن را با تیغ بزن .

موقعی که طیب رگ را با تیغ بُرید، مقدار زیادی آب زرد رنگ از آن

خارج شد و درون طشتی -که زیر دست حضرت نهاده شده بود -

ریخت و طشت پر شد.

ص: 217

آن گاه حضرت به یکی از غلامان دستور داد تا روی رگ را ببندند و طشت را تخلیه کنند.

پس از آن که طشت را خالی کردند و آوردند، حضرت فرمود: روی رگ را باز کنید.

وقتی روی آن را باز کردند، مقداری دیگر مثل همان آب های زردرنگ خارج شد؛ بعد امام جواد علیه السلام به طیب فرمود: اکنون روی آن را پانسمان کن .

و چون کار طیب پایان یافت ، دستور داد تا مقدار صد دینار به طیب داده شود.

طیب مقدار صد دینار را گرفت و سپس نزد پزشکی معروف به نام بختیشوع رفت و جریان را به طور مشروح برای او تعریف کرد.

بختیشوع با شنیدن این نوع حجامت ، بسیار در تعجب قرار گرفت و گفت : به خداوند سوگند، چنین موضوع و حالتی را تا به حال از کسی نشنیده و نیز در کتابی نخوانده ام .

بعد از آن ، هر دو نزد اسقف اعظم رفتند و چون جریان را بازگو کردند، اسقف گفت : گمان می کنم که آن شخص یا پیغمبر است و یا آن که از ذرّیه پیامبران خواهد بود.(49)

آگاهی نسبت به پیامبران

مرحوم قطب الدین راوندی رضوان الله علیه از حضرت عبدالعظیم حسنی سلام الله علیه حکایت کند:

روزی از روزها نامه ای برای امام محمد جواد علیه السلام نوشتم و

سومال کردم : حضرت ذوالکفل علیه السلام - که پیامبر الهی است -

نامش چه می باشد؟

و آیا او از پیغمبران مرسل بوده است؟

ص: 218

امام علیه السلام در جواب نامه ، چنین مرقوم فرمود:

خداوند متعال صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برای ارشاد و هدایت

بندگان فرستاده است ، که سیصد و سیزده نفر از آن ها پیامبران

مرسل بودند.

و حضرت ذوالکفل علیه السلام نیز یکی از پیامبران مرسل الهی بود،

که بعد از حضرت سلیمان علیه السلام مبعوث شد و همانند حضرت

داوود علیه السلام بدون بینه و برهان در بین مردم قضاوت و حکم

فرمائی می کرد و هیچ گاه غضبناک نمی گشت مگر آن که در جهت

رضای خداوند سبحان بوده باشد.

سپس امام جواد علیه السلام در پایان نامه مرقوم فرمود:

نام حضرت ذوالکفل علیه السلام ، «عویدیا» بوده است ، و او همان

پیامبری است که نامش در ضمن آیه ای از آیات شریفه قرآن مطرح

گردیده است :

وَإِذْ نُكِّرُ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَالْكَفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ (50)

یعنی ؛ به یاد آور ای پیامبر! پیامبرانی را همچون حضرت اسماعیل ،

یسع و ذوالکفل را، که هر یک از آن ها از خوبان و برگزیدگان می

باشند. (51)

۴

وساطت برای رفع مشکل

مرحوم شیخ طوسی ، کلینی و دیگر بزرگان آورده اند:

در اوایل خلافت معتصم عباسی ، شخصی از اهالی سجستان به

همراه امام محمد جواد علیه السلام و نیز عده ای دیگر، راهی مکه  
معظمه گردید.

شخص سجستانی گوید: در بین راه، جهت استراحت در محلی  
نشسته بودیم و سفره غذا پهن بود، ما با عده ای از افراد مختلف  
مشغول خوردن غذا گشتیم.

ص: 219



من به حضرت خطاب کردم و اظهار داشتم: یا ابن رسول الله! فدایت  
گردم، در شهر ما شخصی از دوستان و محبان شما، از طرف حکومت  
، مسئول امور مردم می باشد.

مالیات زیادی را بر من مقرر کرده است که بپردازم، در حالی که من

توان پرداخت آن را ندارم، چنانچه ممکن باشد نامه ای برایش

بنویسید تا ملاحظه حال مرا نماید و تخفیفی دهد؟

امام علیه السلام فرمود: او را نمی شناسم .

عرض کردم: ای سرورم! او از دوستان و علاقه مندان به شما اهل

بیت عصمت و طهارت می باشد؛ و من مطمئن هستم که نامه شما

سودمند خواهد بود.

و چون سخن و تقاضای من به اتمام رسید، حضرت قلم و کاغذی را

در دست مبارک خود گرفت و این عبارات را نگاشت:

به نام خداوند بخشنده مهربان، حامل نامه از جنابعالی و نیز از

عقیده ات تعریف و تمجید کرد، توجّه داشته باش که خوشبختی تو

در گرو رفتار و کردارت می باشد؛ بنابراین، سعی کن نسبت به

دوستان و هم نوعان خود دلسوز باشی، همانا خداوند متعال فردای

قیامت تو را در مقابل اعمال و کردارت موماخذه و مورد بازجوئی قرار

می دهد.

بعد از آن نامه را امضاء نمود و تحویل من داد.

پس از آن که وارد سجستان شدم و نامه حضرت را به والی - که به نام

حسین بن عبدالله نیشابوری معروف بود - دادم، او نامه را گرفت و

بوسید و بر چشم خود نهاد و سپس آن را گشود و خواند و به من

خطاب کرد و گفت : خواسته ات چیست ؟

گفتم : ماء مورین شما مالیات سنگینی بر من بسته اند و توان پرداخت

آن را ندارم سپس دستور داد: مالیات را از من بردارند و چون سخت

ص:220

در مضيقه بودم نیز مبلغی را لطف کرد. (52)

اثر انگشت در سنگ و آب شدن سینی فلزی

مرحوم طبری، بحرانی، شیخ حرّ عاملی و دیگر بزرگان آورده اند که

شخصی به نام عماره بن زید حکایت کند:

روزی در مجلس حضرت ابوجعفر، امام محمد بن علیّ علیهما السلام

نشسته بودم، به حضرت عرض کردم: یا ابن رسول الله! علائم و

نشانه های امام چیست؟

حضرت فرمود: هرکس بتواند کاری را که هم اکنون من انجام می دهم

، انجام دهد، یکی از نشانه های امام در او می باشد.

و سپس انگشتان دست مبارک خود را روی صخره ای - که در کنارش

بود - نهاد، و هنگامی که دست خود را از روی آن سنگ برداشت،

دیدم جای انگشتان دست حضرت روی آن سنگ به طور روشن و

واضح اثر گذاشته است.

و نیز حضرت را مشاهده کردم که قطعه آهنی را با دست مبارک خود

گرفته است و بدون آن که آن را در آتش نهاده باشند همانند قطعه ای

کش و لاستیک یا فتر از دو سمت می کشد و پاره نمی شود. (53)

همچنین آورده اند:

عبدالله بن محمد - که یکی از راویان حدیث است - گوید:

روزی همراه عماره بن زید بودم، او ضمن صحبت هائی، حکایت

عجیبی را برایم بیان کرد، گفت: روزی امام محمد جواد علیه السلام

را در حالی که یک سینی بزرگ گرد مَجْمَعه جلویش نهاده بود، دیدم؛

پس از ساعتی به من خطاب کرد و فرمود: ای عمّاره! آیا مایل هستی

که به وسیله این سینی فلزی یک کار عجیب و حیرت انگیز را مشاهده

کنی؟

ص: 221

عرضه داشتیم: بلی، میل و علاقه دارم.

پس ناگهان حضرت دست مبارک خود را بر آن سینی نهاد و سینی به شکل مایع در آمد؛ سپس آن ها را جمع نمود و در طشت و قدحی که کنارش بود، ریخت؛ و بعد از آن دست خود را روی آن مایع کشید و به صورت همان سینی اول در آمد.

و امام علیه السلام در پایان فرمود: امام یک چنین قدرتی را دارد که در همه چیز می تواند با اراده الهی تصرف کند و تغییر و دگرگونی ایجاد نماید. (54)

دو معجزه مهم دیگر

همچنین مرحوم شیخ حرّ عاملی، طبرسی، طبری و دیگر بزرگان آورده اند که شخصی به نام محمد بن عمیر حکایت کند:

روزی در مجلس و محضر شریف امام محمد جواد علیه السلام حضور یافتیم.

پس از لحظاتی، مشاهده کردم که حضرت دست مبارک خود را روی چوب های یک چهارپایه چوبی کشید و آن چوب هائی که سال ها خشکیده بود، ناگهان سبز و شاداب گشت و برگ های سبز بر آن شاخه ها روئیده شد؛ و مورد تعجب افراد قرار گرفت. (55)

همچنین آورده اند:

یکی از اصحاب حضرت به نام ابراهیم بن سعید حکایت کند:

روزی در محضر شریف و مقدّس امام جواد علیه السلام حضور داشتم، ناگهان متوجه شدم که حضرت برگ درخت زیتون را در

دست مبارک خود گرفت و بلافاصله آن برگ زیتون تبدیل به پول رایج

حکومت وقت شد.

پس از آن ، مقداری از آن پول ها را گرفتم و از مجلس و خدمت امام

جواد علیه السلام خداحافظی کردم و راهی بازار شدم .

ص: 222

چون وارد بازار گشتم ، مقداری از همان ها را که توسط حضرت از برگ زیتون تبدیل به پول شده بود، تحویل یکی از بازاریان دادم تا مقداری جنس د برای منزل خریداری کنم .

و سپس جریان امر و موضوع را برای او و برخی دیگر از تجّار و کسبه مطرح کردم ؛ و تمام آن افراد گفتند: این پول ها با دیگر پول های معمولی و موجود در بازار، هیچ فرقی ندارد.(56)

سبز شدن درخت سدر خشکیده

مرحوم شیخ حرّ عاملی ، طبرسی و دیگر بزرگان آورده اند:

پس از آن که ماءمون -خلیفه عبّاسی -جهت جبران جنایتی که در حقّ امام رضا علیه السلام انجام داده بود؛ و نیز جهت تداوم سیاستش ، دختر خود، امّ الفضل را به عقد و نکاح حضرت جوادالا نّمّه علیه السلام درآورد؛ و او را بر حسب ظاهر مورد احترام شایان قرار می داد. حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام بعد از آن جریان ، تصمیم گرفت که از حضور ماءمون و نیز از شهر خراسان به بغداد عزیمت فرماید.

و به همین جهت حضرت ، به همراه همسرش امّ الفضل حرکت نمود و راهی مدینه منوّره گردید؛ و مردم در بین راه حضرت را مشایعت کردند.

امام علیه السلام همچنان به راه خود ادامه داد تا به دروازه کوفه رسید و مردم کوفه به استقبال آن حضرت آمدند و نزدیک غروب آفتاب حضرت به خانه مسیب وارد شد؛ و چون امام علیه السلام مختصر

استراحتی نمود، روانه مسجد گردید.

در حیاط مسجد درخت سدّری بود که از مدّت ها قبل خشک شده

بود و میوه نمی داد، پس حضرت مقداری آب درخواست نمود؛ و آن

ص: 223



گاه در کنار آن درخت خشکیده وضو گرفت و در همان جا نماز مغرب را به جماعت خواند.

پس هنگامی که نماز پایان یافت، مردم متوجه شدند که آن درخت خشکیده به برکت آب وضوی حضرت، سبز گردیده است و پر از میوه می باشد.

این حادثه مورد تعجب و حیرت همگان قرار گرفت و تمام افراد از میوه های آن خوردند.

و مهمتر از همه آن که میوه های این درخت سدر، برخلاف دیگر سدرها، بدون هسته و بسیار شیرین و خوش مزه بود. (57)

پیش بینی خطر و بستن دُم حیوان

در یکی از سال ها، ماءمون عباسی عازم مدینه طیبه شد، چون

نزدیک شهر مدینه رسید، عدّه ای از بزرگان به همراه امام محمد جواد علیه السلام جهت استقبال ماءمون آماده حرکت شدند.

هوا بسیار گرم و سوزان و نیز بیابان ها خشک و بی آب و علف بود.

وقتی خواستند سوار حیوانات شوند، امام جواد علیه السلام دستور

داد تا دُم حیوانش را گره بزنند، عدّه ای گفتند: حضرت جواد علیه

السلام آشنائی به حیوان سواری و بیابان گردی ندارد و نمی داند که

در چه فصلی و در کجا باید دُم قاطر، گره زده شود.

و بالاخره تمامی افراد سوار شدند و برای استقبال ماءمون حرکت

کردند، مقداری از راه را که پیمودند، مسیر جاده را اشتباه رفتند، در

محلّی قرار گرفتند که تمام آن گِل و لای بود؛ و حیوانات مرتّب دُم

خود را به اطراف حرکت می دادند؛ و تمام لباس و سر و صورت

افرادی که سوار حیوان ها بودند کثیف و پر از گل شد.

ولی حضرت کمترین آلودگی به لباس و بدنش اصابت نکرد و دیگران

ص: 224

فهمیدند، پیش بینی حضرت صحیح بوده است. (58)

نجات از ضربت شمشیر مستانه

بسیاری از بزرگان به نقل از حکیمه دختر حضرت ابوالحسن، امام

رضا علیه السلام روایت کرده اند، که فرمود:

چون برادرم، حضرت جواد علیه السلام به شهادت رسید، روزی نزد

همسرش، امّ الفضل - دختر مأمون - رفتم.

امّ الفضل ضمن صحبت هائی پیرامون فضائل و مکارم امام جواد

علیه السلام، اظهار داشت: آیا مایل هستی تو را در جریان موضوعی

بسیار عجیب و حیرت انگیز قرار دهم که تاکنون کسی نشنیده است؟

گفتم: چه موضوعی است؟ آری، برایم بیان کن.

گفت: شبی از شب ها در منزل حضرت بودم، ناگاه زنی وارد شد،

پرسیدم تو کیستی؟

پاسخ داد: من از خانواده عمّار یاسر هستم و همسر ابوجعفر، محمّد

بن علیّ الرضا علیه السلام می باشم، با شنیدن این خبر، حسّاسیت

من برانگیخته گشت و بُرداری خود را از دست دادم، و از جای

برخاستم و به نزد پدرم مأمون رفتم.

هنگامی که او را دیدم، متوجّه شدم که شراب بسیار خورده و مست

لا یعقل است؛ پس موضوع را برایش بیان کردم و نیز افزودم که

شوهرم بسیار از من و تو بدگوئی می کند و به تمام افراد بنی العباس

توهین می نماید.

پدرم با شنیدن سخنان دروغین من خشمگین و عصبانی گشت و

شمشیر خود را برگرفت و سوگند یاد کرد که امشب او را با این شمشیر

قطعه قطعه می کنم و روانه منزل حضرت گردید.

من با دیدن چنین صحنه ای از گفتار خود پشیمان شدم و همراه پدرم

ص: 225

روانه گشتم تا ببینم چه می کند.

چون ماءمون وارد منزل شد، دید حضرت جواد علیه السلام در بستر  
آرمیده است، پس با شمشیر بر آن حضرت حمله برد و به قدری بر  
بدن مبارک و مقدّس او ضربات شمشیر وارد کرد که دیدم بدنش قطعه  
قطعه گردید.

و به این مقدار هم قانع نشد، بلکه شمشیر بر رگ های گردن او نهاد و  
رگ های گردنش را نیز قطع کرد.

من با مشاهده این صحنه دلخراش بر سر و صورت خود زدم و روی  
زمین افتادم، پس از لحظاتی که از جای برخاستم روانه منزل پدرم  
گشتم؛ و چون صبح شد و پدرم از حالت مستی بیرون آمد، به او گفتم  
: یا امیرالمومنین! آیا متوجّه شدی که دیشب چه کردی؟

گفت: خیر، در جریان نیستم و خبر ندارم.

وقتی جریان را برایش بازگو کردم، فریادی کشید و مرا تهدید کرد و  
گفت: رسوا شدیم، دیگر در جامعه جایگاهی نداریم.

سپس یاسر خادم را احضار کرد و به او دستور داد تا به منزل حضرت  
جواد علیه السلام برود و گزارش وضعیّت حضرت را بیاورد.

یاسر رفت و پس از لحظاتی بازگشت و چنین اظهار داشت: دیدم  
ابوجعفر، محمّد بن علیّ علیه السلام لباس های خود را پوشیده؛ و بر  
سجّاده و جانماز خویش نشسته است و مشغول عبادت بود، در  
حیرت و تعجب قرار گرفتم؛ و سپس از حضرت تقاضا کردم تا  
پیراهنش را درآورد و به من هدیه دهد.

و با این کار خواستم که ببینم آیا ضربات شمشیر بر بدنش اثر کرده ، و

آیا بدنش زخم و خون آلود است یا خیر؟

حضرت تبسمی نمود و اظهار داشت : پیراهنی بهتر از آن را به تو

خواهم داد.

ص:226

گفتم: خیر، من پیراهنی را که بر تن داری، می خواهم.

پس چون پیراهن خود را از تن شریفش درآورد، کوچک ترین زخم و اثر شمشیر در جایی از بدنش نیافتم.

و مأمون با شنیدن این خبر مسرت آمیز، خوشحال شد و مبلغ هزار دینار به یاسر هدیه داد. (59)

یکی از علّت های شهادت

ابوداود قاضی - یکی از قضات معروف خلفاء بنی العباس -

حکایت کند:

روزی مأمورین دزدی را دست گیر کرده بودند و معتصم عباسی

دستور مجازات او را صادر کرد و عدّه بسیاری از فقهاء و علماء جهت

اجراء حکم سارق در مجلس خلیفه حضور یافتند و هر یک نظریّه ای

جهت قطع دست دزد بیان کرد.

معتصم به حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه السلام رو کرد و

گفت: یا ابن رسول الله! نظر شما در این باره چیست؟

امام علیه السلام فرمود: افراد، نظرات خود را دادند، کافی است.

معتصم گفت: من کاری به نظرات آن ها ندارم، شما باید نظریّه خود را

مطرح نمائی؛ حضرت اظهار نمود: مرا از این کار معذور بدار؟

معتصم حضرت را به خداوند سوگند داد و گفت: باید نظریّه خود را

برای ما بیان نمائی.

حضرت فرمود: اکنون که چاره ای جز جواب ندارم، می گویم که

تمامی افراد اشتباه کردند و بر خلاف سنت اسلام سخن گفتند؛ چون

که قطع دست دزد باید از چهار انگشت باشد و کف دست به حال

خود باقی بماند؛ و معتصم در حضور تمامی افراد گفت: آیا دلیل و

مدرکی بر آن داری؟

امام علیه السلام فرمود: فرمایش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است

ص: 227



، که فرمود: سجده به وسیله هفت جای بدن -پیشانی ، دو کف دست ، دو سر زانو و دو انگشت پاها -انجام می گیرد.

و چنانچه از میج یا آرنج قطع شود، برای سجده جایگاهی باقی نمی ماند؛ و حال آن که خداوند متعال در قرآن کریم فرموده: سجده گاه ها حقّ خداوند است و کسی را نباید در آن ها مشارکت داد، پس برای محفوظ ماندن حقّ خداوند دو کف دست نباید قطع شود. معتصم با این استدلال حیرت زده شد؛ و آن گاه دستور داد تا طبق نظریّه حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه السلام دست دزد، قطع و مجازات گردد.

ابوداود قاضی گوید: در یک چنان موقعیتی من برای خود آرزوی مرگ کردم و پس از گذشت دو سه روز، نزد معتصم رفتم و گفتم: یا امیرالمومنین! من بر خود لازم می دانم که مطالبی را به عنوان نصیحت به شما بگویم، هر چند که به وسیله این گفتار، خود را داخل آتش جهنّم قرار می دهم.

معتصم گفت: مطلب و پیشنهاد خود را مطرح کن. گفتم: هنگامی که امیرالمومنین و خلیفه مسلمین تمامی فقهاء و دانشمندان را در یک مجلس برای بیان حدود الهی جمع می کند و در نهایت در حضور تمامی وزراء و درباریان و بزرگان نظریّه همه افراد را مطرح می سازد و به گفته کسی اهمیّت می دهد و عمل می کند که طائفه ای بر امامت و خلافت او معتقد هستند و طبق نظریّه او حکم می دهد، آیا در آینده ای نزدیک چه خواهد شد؟!

وقتی معتصم مطالب مرا شنید، رنگ چهره اش بر افروخته گشت و

گفت : خداوند تو را جزای خیر دهد که مرا نصیحت و راهنمایی

نمودی ، و در روز چهارم به یکی از وزرایش دستور داد که حضرت

جواد علیه السلام را به منزل خود دعوت کند تا کارش را بسازد.

ص: 228

هنگامی که وزیر دربار، حضرت را دعوت کرد، حضرت نپذیرفت و فرمود: می دانید که من به مجالس شما نمی آیم .

وزیر اظهار داشت : شما را به صرف طعام دعوت می کنیم و خلیفه و برخی از وزراء، علاقه مند به حضور شما هستند؛ و در نهایت حضرت را مجبور کرد تا در مجلس و سفره شوم آن ها حاضر شود.

همین که حضرت وارد مجلس گردید و چند لقمه از غذائی که جلویش نهاده بودند تناول نمود، اثرات زهر را در خود احساس نمود و خواست که از منزل خارج شود، میزبان گفت : همین جا بمانید؟ حضرت فرمود: در منزل شما نباشم ، بهتر است .

و با گذشت یک شبانه روز، کاملاً زهر در بدن نازنین امام جواد علیه السلام اثر کرد و همچون دیگر ائمه علیهم السلام مسموم و به فیض شهادت نائل گشت . (60)

در رثای نهمین ستاره ولایت

فغان از گردش چرخ ستمگر ستم ها کرده بر آل پیمبر

زده آتش گلستان نبی را نموده در به در آل علی را

یکی در طوس و بعضی را به بغداد نموده خون جگر از زهر بیداد

جواد، آن میوه باغ رسالت ز کین مسموم شد، در شهر غربت

فتاده در میان حجره بی یار نبودی مونس ، او را و نه غمخوار

لب تشنه ، نه فرزندی کنارش نه غمخواری که باشد غمگسارش

جهان از داغ او ماتم سرا شد جهانی زین مصیبت در نوا شد (61)

الا ای آسمان از دیده، اشکِ خون به بار امشب که رفت از دار فانی، حُجَّت

پروردگار امشب

نهم شمع هدایت، پیشوای شیعیان، او دهد دور از وطن جان، بی معین و

غمگسار امشب

برای کشتن سلطان دین، باز هر جان فرسا زنی مأمور شد، با امر خصمی

نابکار امشب

فروغ دیده زهرا (تقی) چون مجتبی جدش به دست همسر خود، گشت

مسموم و فکار امشب

در آغاز جوانی، از پی ارشاد مردم شد شهید دین حق، مانند اجداد کبار

امشب

گل گلزار احمد از جفای دختر مأمون نهان گردد به خاک سرد و جاوید در مزار

امشب

الا ای مظهر جود خدا، ما مستمندان را ز خوان عام خود، محروم از رحمت

مدار امشب (62)

ص: 229

1 در یکی از روزها که حضرت جوادالائمه علیه السلام وارد شهر

مدینه منوره گردید، هنگام غذا در حضور جمعی از دوستان سفره

طعام پهن کردند.

حضرت پس از آن که غذا را تناول نمود، دست های خود را شست و

سپس دست های خود را پیش از آن که با حوله خشک نماید، بر سر و

صورت خویش کشید و این دعا را خواند:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِمَّنْ لَا يَرَهُ قَتْرٌ وَجَهَةٌ قَتْرٌ وَلَا ذِلَّةٌ». (63)

2 یکی از دوستان و اصحاب حضرت جوادالائمه علیه السلام به نام

ابوالحسن، معمر بن خلاد حکایت کند:

روزی در خدمت آن حضرت بودم، به من فرمود: ای معمر! بر اشتر

خود سوار شو.

عرض کردم: کجا برویم؟

فرمود: پیشنهادی که داده شد انجام بده و سومال نکن، پس من سوار

شدم؛ و چون مقداری از راه را پیمودیم به بیابانی رسیدیم که کنار آن

یک درّه و تپه ای وجود داشت.

حضرت فرمود: همین جا بایست و حرکت نکن تا من بازگردم و سپس

حضرت رفت و پس از لحظاتی بازگشت.

عرض کردم: فدایت شوم، کجا بودی؟

امام علیه السلام فرمود: هم اینک به خراسان رفتم و پدرم ، حضرت  
علی بن موسی الرضا علیهما السلام را که مسموم و شهید شده بود،  
دفن کردم و اکنون بازگشتم. (64)

3 محمد بن حمّاد مروزی حکایت کند:

روزی حضرت جوادالا ثمه علیه السلام در ضمن نامه ای به پدرم ،  
احمد چنین مرقوم فرمود:

هر موجود مخلوقی در این جهان ، یک روزی وفات خواهد یافت ولی  
در این باره ظلمی بر کسی نخواهد شد و ما اهل بیت رسالت در این  
دنیا پراکنده خواهیم شد؛ و در شهرهای مختلف هجرت خواهیم  
نمود.

و سپس در ادامه فرمایش خود افزود: هرکس عاشق و دلباخته هر که  
باشد، چنانچه در مسیر او قدم بردارد و با او همگام باشد، همانا در  
روز محشر با او محشور می گردد.

و به راستی که قیامت منزل گاه ابدی و همیشگی تمامی افراد خواهد  
بود. (65)

4 عمران بن محمد اشعری قمی حکایت کند:

روزی نزد حضرت جوادالا ثمه ، امام محمد تقی علیه السلام شرفیاب  
شدم ؛ و پس از آن که مسائل خود را مطرح کردم و جواب گرفتم ،  
عرضه داشتم :

ای مولا و سرورم ! امّ الحسن به شما سلام رساند و نیز درخواست  
یکی از پیراهن های تبرک شده شما را نموده است تا به جای کفن از

آن استفاده نماید؟

امام جواد علیه السلام فرمود: او از پیراهن من ، بی نیاز شده است .

چون از نزد حضرت خارج شدم ، متحیر بودم که معنای کلام امام علیه

السلام چیست ؟

ص: 231

تا آن که پس از چند روزی متوجّه شدم ، امّ الحسن سیزده یا چهارده

روز قبل از سخن امام علیه السلام فوت کرده است . (66)

5 یکی از اصحاب امام محمّد تقی علیه السلام گوید:

روزی در خدمت آن حضرت بودم ، که سفره غذا پهن کردند؛ و غذا

خوردیم .

پس از آن که سفره را جمع کردند، یکی از افراد مشغول جمع کردن

غذاهای ریخته شده در اطراف سفره ، گردید.

امام جواد علیه السلام فرمود: چنانچه در بیابان سفره انداختید، آنچه

غذا در اطراف سفره ریخته شود - به هر اندازه ای که باشد - رها کنید

- تا مورد استفاده جانوران قرار گیرد -.

ولی اگر در منزل ، در اطراف ظرف غذا و یا در اطراف سفره ، طعامی

ریخته شود، تمام آنچه را که ریخته شده است ، به هر مقداری که

باشد، جمع نمائید - که مبادا زیر دست و پا، نسبت به آن ها بی

احترامی شود - . (67)

مدح و منقبت حضرت جواد الائمّه علیه السلام

ای آن که بر تمام خلائق تو رهبری بر ممکنات سیّد و سالار و سروری

آن جا که آفتاب رخت جلوه گر شود خورشید، زهره می شود و ماه مشتری

شاه نهم ، امام نهم ، حجّت نهم نور نهم ، ز نور خداوند اکبری

از کثرت لطافت جسم مجرّدی با یک جهان شرافت روح مصوّر

هم جانشین هشت امامی به روزگار هم از شرف ، امام دهم را تو مظهری

آمد تو را جواد لقب ، زانکه جود تو از یاد برد حاتم و آن جود جعفری



از آدم و خلیل، هم از یوسف و مسیح وز خَلْق و خُلُق، صورت و سیرت نکوتری

(68)

**چهل حدیث گهربار منتخب از آن حضرت**

ص: 232

1 قال الامام ابو جعفر، محمدا الجواد صلوات الله و سلامه عليه :

المؤمن يحتاج إلى ثلاث خصال: توفيق من الله عز وجل، واعظ من

نفسه، وقبول ممن ينصحه. (69) فرمود: مومن در هر حال نیازمند به سه

خصلت است :

توفیق از طرف خداوند متعال ، واعظی از درون خود، قبول و پذیرش

نصیحت کسی که او را نصیحت نماید.

2 قال عليه السلام : ملاقات الأخوان شره، و تلقیح للعقل وإن كان نذرا

قلیلا. (70) ترجمه :

فرمود: ملاقات و دیدار با دوستان و برادران - خوب -، موجب

صفای دل و نورانیت آن می گردد و سبب شکوفائی عقل و درایت

خواهد گشت ، گرچه در مدّت زمانی کوتاه انجام پذیرد.

3 قال عليه السلام : إياك و مصاحبه الشرير، فإنه كالسيف المسلول،

يحسن منظره و يقبح أثره. (71) ترجمه :

فرمود: مواظب باش از مصاحبت و دوستی با افراد شرور، چون که او

همانند شمشیری زهرآلود، براق است که ظاهرش زیبا و اثراتش

زشت و خطرناک خواهد بود.

4 قال عليه السلام : كيف يصيغ من الله كافلته، وكيف ينجو من الله

طائفه، و من انقطع إلى غير الله و كلفه الله إليه. (72) ترجمه :

فرمود: چگونه گمراه و درمانده خواهد شد کسی که خداوند

سرپرست و متکفل اوست .

چطور نجات می یابد کسی که خداوند طالبش می باشد.

هر که از خدا قطع امید کند و به غیر او پناهنده شود، خداوند او را به

همان شخص واگذار می کند.

5 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْمَوَارِدَ اَعْيَبَهُ الْمَصَادِرُ. (73)

ص: 233

ترجمه :

فرمود: هرکس موقعیت شناس نباشد جریانات ، او را می رباید و  
هلاک خواهد شد.

6 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ عَتَبَ مِنْ غَيْرِ اِزْتِيَابٍ اِعْتَبَ مِنْ

غَيْرِ اسْتِعْتَابٍ . (74)

ترجمه :

فرمود: سرزنش کردن دیگران بدون علت و دلیل سبب ناراحتی و  
خشم خواهد گشت ، در حالی که رضایت آنان نیز کسب نخواهد کرد.

7 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الْاِخْلَاصُ . (75)

ترجمه :

فرمود: با فضیلت ترین و ارزشمندترین عبادت ها آن است که خالص  
و بدون ریا باشد.

8 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وِلَادَتُهُ ، وَيَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ ، وَ

تَحْرُمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَّتُهُ ، وَهُوَ سَمِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ

كُنْيَتِهِ . (76) ترجمه :

فرمود: زمان ولادت امام عصر علیه السلام بر مردم زمانش مخفی

است ، و شخصش از شناخت افراد غایب و پنهان است .

و حرام است که آن حضرت را نام ببرند؛ و او همانم و هم کنیه رسول

خدا صلی الله علیه و آله است .

9 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عِزُّ الْمُؤْمِنِ غِنَاهُ عَنِ النَّاسِ . (77) ترجمه :

فرمود: عزت و شخصیت مومن در بی نیازی و طمع نداشتن به مال و

زندگی دیگران است .

10 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ

عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ ، وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ إِبْلِيسَ فَقَدْ عَبَدَ إِيَّاهُ .

بليسی . (78)

ص: 234

ترجمه :

فرمود: هرکس به شخصی سخنران علاقمند و متمایل باشد، بنده

اوست ، پس چنانچه سخنور برای خدا و از احکام و معارف خدا

سخن بگوید، بنده خداست ، و اگر از زبان شیطان و هوی و هوس و

مادیات سخن بگوید، بنده شیطان خواهد بود.

11 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَضُرُّكَ سَخَطُ مَنْ رَضِيَ الْجُورَ. (79) ترجمه :

فرمود: کسی که طالب رضایت خداوند متعال باشد، دشمنی

ستمگران ، او را زیان و ضرر نمی رساند.

12 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ خَطَبَ إِلَيْكُمْ فَرَضِيَّتُمْ دِينَهُ وَ أَمَانَتَهُ فَرَوْجُهُ ، إ

لَّا تَفْعَلُوهُ نَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ كَبِيرٌ. (80) ترجمه :

فرمود: هر که به خواستگاری دختر شما آید و به تقوا و تدین و

امانتداری او مطمئن می باشید با او موافقت کنید وگرنه شما سبب

فتنه و فساد بزرگی در روی زمین خواهید شد.

13 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ سَكَتَ الْجَاهِلُ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ. (81) ترجمه :

فرمود: چنانچه افراد جاهل و بی تجربه ساکت باشند مردم دچار

اختلافات و تشنجات نمی شوند.

14 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ اسْتَحْسَنَ قَبِيحًا كَانَ شَرِيكًا فِيهِ. (82) ترجمه :

فرمود: هر که کار زشتی را تحسین و تائید کند، در عقاب آن شریک

می باشد.

15 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ انْقَادَ إِلَى الطُّمَّاءِنِيَّةِ قَبْلَ الْخَيْرِ فَقَدْ عَرَضَ

نَفْسَهُ لِلْهَلَاكَةِ وَالْعَاقِبَةُ الْمُغْضِبَةُ. (83) ترجمه : فرمود: هرکس بدون

تفکر و اطمینان نسبت به جوانب (هر کاری، فرمانی، حرکتی و...)

مطیع و پذیرای آن شود، خود را در معرض سقوط قرار داده؛ و نتیجه

ای جز خشم و عصبانیت نخواهد گرفت.

16 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ اسْتَعْنَى بِاللَّهِ إِفْتَقَرَ النَّاسُ إِلَيْهِ، وَمَنْ اتَّقَى اللَّهَ

ص: 235

ءَحَبُّهُ النَّاسُ وَإِنْ كَرِهُوا. (84) ترجمه: فرمود: هر که خود را به وسیله خداوند بی نیاز بداند مردم محتاج او خواهند شد و هر که تقوای الهی را پیشه خود کند خواه ناخواه، مورد محبت مردم قرار می گیرد گرچه مردم خودشان اهل تقوا نباشند.

17 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفَ كَلِمَةٍ، كُلُّ كَلِمَةٍ يَفْتَحُ أَلْفَ كَلِمَةٍ. (85) ترجمه: فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله، یک هزار کلمه به امام علی علیه السلام تعلیم نمود که از هر کلمه ای هزار باب علم و مسأله فرعی باز می شود.

18 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نِعْمَةٌ لَا تُشْكُرُ كَسِيئَةٌ لَا تُغْفَرُ. (86) ترجمه: فرمود: خدمت و نعمتی که مورد شکر و سپاس قرار نگیرد همانند خطائی است که غیرقابل بخشش باشد.

19 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَوْتُ الْأُنْسَانِ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِنْ مَوْتِهِ بِالْأَجْلِ، وَحَيَاتُهُ بِالْبِرِّ أَكْثَرُ مِنْ حَيَاتِهِ بِالْعُمْرِ. (87) ترجمه: فرمود: فرارسیدن مرگ انسان ها، به جهت معصیت و گناه، بیشتر است تا مرگ طبیعی و عادی، همچنین حیات و زندگی لذت بخش به وسیله نیکی و اِحسان به دیگران بیشتر و بهتر است از عمر بی نتیجه.

20 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَنْ يَسْتَكْمَلَ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يُؤْمِرَ دِينَهُ عَلَى شَهْوَتِهِ، وَلَنْ يُهْلِكَ حَتَّى يُؤْمِرَ شَهْوَتَهُ عَلَى دِينِهِ. (88) ترجمه: فرمود: بنده ای حقیقت ایمان را نمی یابد مگر آن که دین و احکام الهی را در همه جهات بر تمایلات و هواهای نفسانی خود مقدم دارد.



و کسی هلاک و بدبخت نمی گردد مگر آن که هواها و خواسته های

نفسانی خود را بر احکام الهی مقدم نماید.

ال علیه السلام : عَلَيكُمْ بِطَلَبِ الْعِلْمِ ، فَإِنَّ طَلَبَهُ فَرِيضَةٌ وَالْبَحْثَ عَنْهُ

نَافِلَةٌ ، وَهُوَ صِلَةٌ بَيْنَ الْأَخْوَانِ ، وَدَلِيلٌ عَلَى الْمُرُوءَةِ ، وَتُحْفَةٌ فِي الْمَجَالِسِ ،

ص: 236

وَصَاحِبٌ فِي السَّفَرِ، وَءَأْسٌ فِي الْعُرْبِ. (89) ترجمه: فرمود: بر شما

باد به تحصیل علم و معرفت، چون فراگیری آن واجب و بحث

پیرامون آن مستحب و پرفایده است.

علم وسیله کمک به دوستان و برادران است، دلیل و نشانه مرآت و

جوانمردی است، هدیه و سرگرمی در مجالس است، همدم و رفیق

انسان در مسافرت است؛ و اءنيس و مونس انسان در تنهائی می

باشد.

22 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: خَفِضُ الْجَنَاحِ زِينَةُ الْعِلْمِ، وَحُسْنُ الْأَدَبِ

زِينَةُ الْعَقْلِ، وَبَسَطُ الْوَجْهِ زِينَةُ الْحِلْمِ. (90) ترجمه: فرمود: تواضع و

فروتنی زینت بخش علم و دانش است، ادب داشتن و اخلاق نیک

زینت بخش عقل می باشد، خوش روئی با افراد زینت بخش حلم و

بردباری است.

23 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَوَسَّدِ الصَّبْرَ، وَاعْتَبِقِ الْفَقْرَ، وَارْفَضِ الشَّهَوَاتِ، وَ

خَالَفِ الْهَوَى، وَاعْلَمْ أَنَّكَ لَنْ تَخْلُوَ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ، فَأَنْظُرْ كَيْفَ

تَكُونُ. (91) ترجمه:

فرمود: در زندگی، صبر را تکیه گاه خود، فقر و تنگ دستی را همنشین

خود قرار بده و با هواهای نفسانی مخالفت کن.

و بدان که هیچگاه از دیدگاه خداوند پنهان و مخفی نخواهی ماند،

پس مواظب باش که در چه حالتی خواهی بود.

24 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ آتَمَّ رُكُوعَهُ لَمْ تُدْخِلْهُ وَحْشَةُ الْقَبْرِ. (92)

ترجمه:

فرمود: هرکس رکوع نمازش را به طور کامل و صحیح انجام دهد،

وحشت قبر بر او وارد نخواهد شد.

25 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْخُشُوعُ زِينَةُ الصَّلَاةِ، وَتَرْكُ مَا لَا يُعْنَى

زِينَةُ الْوَرَعِ . (93)

ص: 237

ترجمه: فرمود: خشوع و خضوع زینت بخش نماز خواهد بود، ترک و

رها کردن آنچه (برای دین و دنیا و آخرت) سودمند نباشد زینت

بخش ورع و تقوای انسان می باشد.

26 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ خَلْقَانِ مِنْ

خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ، فَمَنْ نَصَرَهُمَا اِعَزَّهُ اللَّهُ ، وَمَنْ خَذَلَهُمَا خَذَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ

جَلَّ . (94) ترجمه :

فرمود: امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق الهی است ، هر که آن

ها را یاری و اجراء کند مورد نصرت و رحمت خدا قرار می گیرد و هر

که آن ها را ترک و رها گرداند مورد خذلان و عقاب قرار می گیرد.

27 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَخْتَارُ مِنْ مَالِ الْمُؤْمِنِ وَمِنْ وُلْدِهِ

اِنَّفْسَهُ لِيَا جُزْءَ عَلٰى ذٰلِكَ . (95) ترجمه : فرمود: همانا خداوند متعال

بهترین و عزیزترین ثروت و فرزند موممن را می گیرد (و هلاک و نابود

می گرداند)، چون دنیا و متعلقات آن بی ارزش است تا در قیامت

پاداش عظیمی عطایش نماید.

28 قَالَ لَهُ رَجُلٌ : اءَوْصِنِيْ بِوَصِيَّهِ جَامِعَةٍ مُّخْتَصِرَةٍ ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صُنْ نَفْسَكَ عَنْ عَارِ الْعَاجِلِهِ وَنَارِ الْاٰجِلِهِ . (96)

ترجمه :

شخصی به حضرت عرض کرد: مرا موعظه و نصیحتی کامل و مختصر

عطا فرما؟

امام علیه السلام فرمود: اعضاء و جوارح ظاهری و باطنی خود را از

ذلت و ننگ سریع و زودرس ، همچنین از آتش و عذاب آخرت ، در

29 قال عليه السلام: فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمُعَاشَرَةِ السُّفَهَاءِ، وَصَلَاحُ الْأَخْلَاقِ

بِمُنَافَسَةِ الْعُقَلَاءِ. (97) ترجمه: فرمود: معاشرت و همنشینی با بی

خردان و افراد لآبالی سبب فساد و تباهی اخلاق خواهد شد؛ و

معاشرت و رفاقت با خردمندان هوشیار، موجب رشد و کمال اخلاق می باشد.

30 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْأَدَبُ عِنْدَ النَّاسِ التُّطُقُ بِالْمُسْتَحْسَنَاتِ لِأَعْيُرٍ، وَ هَذَا لَا يُعْتَدُّ بِهِ مَا لَمْ يُوصَلْ بِهَا إِلَى رِضَا اللَّهِ سُبْحَانَهُ، وَالْجَنَّةِ، وَالْأَدَبُ هُوَ أَدَبُ السَّرِيعَةِ، فَتَاءَدَّبُوا بِهَا تَكُونُوا أَدَبَاءَ حَقًّا. (98) ترجمه: فرمود: مفهوم و معنای ادب از نظر مردم، تنها خوب سخن گفتن است که رکیک و سبک نباشد، ولیکن این نظریه قابل توجه نیست تا مادامی که انسان را به خداوند متعال و بهشت نزدیک نگرداند.

بنابر این ادب یعنی رعایت احکام و مسائل دین، پس با عمل کردن به دستورات الهی و ائمه اطهار علیهم السلام، ادب خود را آشکار سازید.

31 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ثَلَاثُ خِصَالٍ تَجْتَلِبُ بِهِنَّ الْمَحَبَّةُ: الْأَنْصَافُ فِي الْمُعَاشَرَةِ، وَالْمُؤَاسَاةُ فِي الشَّدِّهِ، وَالْأَنْطَوَاعُ وَالرُّجُوعُ إِلَى قَلْبٍ سَلِيمٍ. (99) ترجمه: فرمود: سه خصلت جلب محبت می کند: انصاف در معاشرت با مردم، همدردی در مشکلات آن ها، همراه و همدم شدن با معنویات.

32 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: التَّوْبَةُ عَلَى أَعْرَاجِ دَعَائِمٍ: نَدَمٌ بِالْقَلْبِ، وَاسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ، وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ، وَعَزْمٌ أَنْ لَا يَعُودَ. (100) ترجمه: فرمود: شرایط پذیرش توبه چهار چیز است: پشیمانی قلبی، استغفار با زبان، جبران کردن گناه نسبت به همان گناه حَقَّالَلَّهِ وَ يَا حَقَّالنَّاسِ -، تصمیم جدی بر اینکه دیگر مرتکب آن گناه نشود.

33 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثَلَاثٌ مِنْ عَمَلِ الْبُرَارِ: إِقَامَةُ الْفَرَائِضِ ، وَاجْتِنَابُ

الْمَحَارِمِ ، وَاجْتِرَاسُ مِنَ الْغَفْلَةِ فِي الدِّينِ . (101)

ترجمه :

فرمود: سه چیز از کارهای نیکان است : انجام واجبات الهی ، ترک و

ص:239

دوری از گناهان ، مواظبت و رعایت مسائل و احکام دین .

34 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَحَقِيقَةُ الْأَدَبِ : اجْتِمَاعُ خِصَالِ الْخَيْرِ ، وَتَجَانُّبُ خِصَالِ الشَّرِّ ، وَبِالْأَدَبِ يَبْلُغُ الرَّجُلُ الْمَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَيَصِلُ بِهِ إِلَى الْجَنَّةِ . (102)

ترجمه : فرمود: حقیقت ادب و تربیت عبارت است از: دارا بودن

خصلت های خوب ، خالی بودن از صفات زشت و ناپسند.

انسان به وسیله ادب -در دنیا و آخرت- به کمالات اخلاقی می

رسد؛ و نیز با رعایت ادب نیل به بهشت می یابد.

35 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ بَيْنَ جَبَلَيْ طُوسٍ قَبْضَةً قُبِضَتْ مِنَ الْجَنَّةِ ، مَنْ

دَخَلَهَا كَانَ آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ . (103) ترجمه : فرمود: همانا بین

دو سمت شهر طوس قطعه ای می باشد که از بهشت گرفته شده است

، هر که داخل آن شود و با معرفت زیارت کند -، روز قیامت از آتش در

امان خواهد بود.

36 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ زَارَ قَبْرَ عَمَّتِي بِقُمْ ، فَلَهُ الْجَنَّةُ . (104) ترجمه :

فرمود: هرکس قبر عمه ام حضرت معصومه سلام الله علیها را با علاقه

و معرفت در قم زیارت کند، اهل بهشت خواهد بود.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ زَارَ قَبْرَ إِخْوَتِهِ الْمُؤْمِنِينَ فَجَلَسَ عِنْدَ قَبْرِهِ وَاسْتَقْبَلَ

الْقَبْلَةَ وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْقَبْرِ وَقَرَأَ : «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» سَبْعَ

مَرَّاتٍ ، أَمِنَ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ . (105) ترجمه : فرمود: هرکس بر بالین قبر

مومنی حضور یابد و رو به قبله بنشیند و دست خود را روی قبر

بگذارد و هفت مرتبه سوره مبارکه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» را بخواند از شداید و



سختیهای صحرای محشر در امان قرار می گیرد.

38 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثَلَاثٌ يَبْلُغُنَّ بِالْعَبْدِ رِضْوَانَ اللَّهِ : كَثْرَةُ الْأَسْتِغْفَارِ،

وَ خَفْضِ الْجَانِبِ ، وَ كَثْرَةِ الصَّدَقَةِ . (106) ترجمه : فرمود: سه چیز،

سبب رسیدن به رضوان خدای متعال می باشد:

ص:240

1- نسبت به گناهان و خطاها، زیاد استغفار و اظهار ندامت کردن .

2- اهل تواضع کردن و فروتن بودن .

3- صدقه و کارهای خیر بسیار انجام دادن .

39 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ ، وَالْمُعِينُ لَهُ ، وَالرَّاضِي بِهِ

شُرَكَاءُ. (107) ترجمه : فرمود: انجام دهنده ظلم ، کمک دهنده ظلم و

کسی که راضی به ظلم باشد، هر سه شریک خواهند بود.

40 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : التَّوَّاضُعُ زِينَةُ الْحَسَبِ ، وَالْفَصَاحَةُ زِينَةُ الْكَلَامِ ، وَ

الْعَدْلُ زِينَةُ الْإِيمَانِ ، وَالسَّكِينَةُ زِينَةُ الْعِبَادَةِ ، وَالْحِفْظُ

زِينَةُ الرَّوَايَةِ . (108) ترجمه :

فرمود: تواضع و فروتنی زینت بخش حسب و شرف ، فصاحت زینت

بخش کلام ، عدالت زینت بخش ایمان و اعتقادات ، وقار و ادب

زینت بخش اعمال و عبادات ؛ و دقت در ضبط و حفظ آن ، زینت

بخش نقل روایت و سخن می باشد.

### **نوطئه دشمن دوست نما و جعل نامه**

مرحوم راوندی و دیگر بزرگان حکایت کرده اند:

روزی از روزها معتصم عباسی تعدادی از اطرافیان و وزیران خود را

احضار کرد و در جمع آن ها اظهار داشت :

باید امروز شهادت و گواهی دهید که ابوجعفر، محمد بن علی بن

موسی الرضا امام جواد علیه السلام تصمیم شورش و قیام علیه

حکومت من را دارد؛ و در این رابطه باید نامه هائی با مهر و امضاء

تنظیم کنید.

پس از آن ، دستور داد تا حضرت جوادالا ئمه عليه السلام را احضار

نمایند، و چون حضرت وارد مجلس خلیفه گردید، معتصم آن

حضرت را مخاطب قرار داد و گفت : شنیده ام می خواهی بر علیه

ص:241

حکوت من قیام و شورش کنی؟

امام علیه السلام فرمود: به خدا قسم، چنین کاری نکرده ام و قصد آن را هم نداشته ام.

معتصم گفت: خیر، بلکه فلانی و فلانی و فلانی بر این کار شاهد و گواه هستند، و سپس آن افراد را در مجلس احضار کرد و آن‌ها -به دروغ شهادت دادند و -گفتند: بلی، صحیح است، ای خلیفه! ما شهادت می دهیم که محمد جواد علیه السلام تصمیم چنین کاری را دارد و این هم تعدادی نامه است که از دست بعضی دوستانش گرفته ایم.

در این هنگام حضرت دست های مبارک خود را به سوی آسمان بلند نمود و اظهار داشت: خداوندا، اگر آن‌ها دروغ می گویند، هم اینک هلاک و نابودشان گردان.

در همین حال تمام افراد متوجه شدند که ناگهان دیوارها و سقف به لرزه در آمد؛ و هرکس که از جای خود حرکت می کرد، بر زمین می افتاد.

معتصم تا چنین حادثه خطرناکی را دید، گفت: یا ابن رسول الله! من از آنچه انجام داده ام، پشیمان هستم و توبه می کنم، دعا کن خداوند این خطر را از ما برطرف گرداند.

آن گاه امام علیه السلام اظهار نمود: خداوندا، این ساختمان و زمین را بر آن‌ها ساکن و آرام گردان، خدایا تو خود بهتر می دانی که آنان دشمن تو و دشمن من می باشند.

پس ساختمان آرام گرفت و خطر برطرف شد. (24)

طرح دو مسئله عجیب و حیرت انگیز

بنابر آنچه که در تواریخ و روایات آمده است ، ظلم و جنایات خلفاء

ص: 242

بنی العباس نسبت به اسلام و نیز اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام به مراتب بیشتر و خطرناکتر از ظلم و جنایات خلفاء بنی امیه بوده است .

بنی امیه به زور سرنیزه و شمشیر حکومت غاصبانه خود را نگه می داشتند و همگان متوجه خطر آن ها بودند.

ولی بنی عباس با مکر و حيله و تزوير جلو می رفتند؛ و با پنبه سر می بریدند و همه افراد متوجه خطر آن ها نمی شدند.

یکی از آن خلفاء، مأمون عباسی بود، پس از آن که امام علی بن

موسی الرضا علیهما السلام را مسموم و شهید کرد، به علل و دلایل

مختلف شیطانی دختر خود، امّ الفضل را به ازدواج فرزند آن حضرت

، امام محمد جواد علیه السلام درآورد.

و از سوئی دیگر هر لحظه به شیوه های گوناگون سعی در خورد کردن

و تضعیف روحیه آن امام مظلوم را داشت ؛ ولی قضیه ، معکوس در

می آمد که تاریخ شاهد این مدعی است ، و در ذیل به نمونه ای از آن

شیوه ها اشاره می شود:

روزی مأمون عباسی عده ای از علماء و حکما و قضات را جهت

بحث با امام محمد جواد علیه السلام - که در سنین 9 سالگی بود - به

دربار خود دعوت کرد، که از جمله دعوت شدگان یحیی بن اکثم بود،

که با توطئه ای از قبل تعیین شده خطاب به مأمون کرد و گفت :

یا امیرالمومنین ! آیا اجازه می فرمائی از ابوجعفر، محمد جواد سوالی را جو یا شوم ؟

مأمون گفت : از خود حضرت اجازه بگیر.

یحیی بن اکثم ، امام جواد علیه السلام را مخاطب قرار داد و عرضه

داشت : ای سرورم ! آیا اجازه می فرمائی که سومال کنم ؟

حضرت جواد علیه السلام فرمود: آنچه می خواهی سومال کن .

یحیی پرسید: نظر شما درباره شخصی که احرام حجّ بسته است و در

ص:243

حین احرام حیوانی را شکار کند، چیست؟

حضرت فرمود: منظورت چیست؟

آیا حیوان را در داخل حرم و یا بیرون از آن شکار کرده است؟

آیا عالم به مسئله بوده، یا جاهل؟

آیا از روی عمد و توجه آن را شکار کرده؟

آیا به تکلیف رسیده بوده یا نابالغ بوده است؟

آیا دفعه اول شکار او بوده و یا آن که به طور مکرر در حرم شکار انجام

داده است و آیا شکار پرنده بوده، یا غیر پرنده؟

آیا شکار از حیوانات کوچک بوده، یا از حیوانات بزرگ؟

آیا در شب شکار کرده است، یا در روز؟

آیا در احرام عمره شکار کرده، یا در احرام حجّه الا سلام؟

و آیا آن شخص از گناه خود پشیمان شده بود، یا خیر؟

با طرح چنین فرع هائی از مسائل، یحیی بن اکثم متحیر و سرافکنده

شد و عاجز و درمانده گشت؛ و در میان تمام حضار خجالت زده و

شرمسار گردید.

و چون جمعیت مجلس را ترک کردند و خلوت شد، امام علیه السلام

به تقاضای مأمون، جواب تمام فروع آن مسائل را به طور کامل بیان

نمود.

سپس مأمون خطاب به حضرت جواد الاثمّه علیه السلام کرد و گفت

: یا ابن رسول الله! اکنون شما سومی را برای یحیی بن اکثم مطرح نما،

تا جواب آن را بگوید.



حضرت پس از اجازه از یحیی، فرمود: بگو، جواب این مسئله چگونه

است:

شخصی در اوّل روز به زنی نگاه کرد؛ ولی نگاهش حرام بود.

و چون مقداری از روز گذشت، آن زن بر این شخص حلال گشت.

وقتی ظهر شد زن حرام گردید؛ و نزدیک عصر نیز حلال شد.

ص: 244

هنگامی که خورشید غروب کرد، زن دو مرتبه بر او حرام گشت .

همین که مقداری از شب گذشت حلال گردید.

و همچنین در نیمه شب آن زن بر او حرام گردید.

و در هنگام طلوع سپیده صبح نیز بر آن شخص حلال گشت ؟

یحیی گفت : سوگند به خدای یکتا، جواب و علت آن را نمی دانم ، و

چنانچه صلاح می دانی ، خودتان بیان فرما؟

امام جواد علیه السلام فرمود: آن زن کنیز مردی بود، که نگاه کردن

دیگران به او حرام بود، چون مقداری از روز سپری شد، شخصی آن

کنیز را خریداری نمود و بر او حلال شد، هنگام ظهر کنیز را آزاد کرد و

بر او حرام گردید.

پس چون عصر فرا رسید آن کنیز را به ازدواج خود درآورد؛ و نیز بر او

حلال شد، هنگام غروب خورشید زن راظهار کرد و از جهت زناشوئی

بر او حرام گشت .

پس از گذشت پاسی از شب با پرداخت کفارهظهار آن کنیز را محرم

خود ساخت ؛ و در نیمه شب او را طلاق رجعی داد و باز بر او حرام

گردید؛ و هنگام طلوع سپیده صبح نیز بدون جاری کردن صیغه عقد

به او رجوع کرد و حلال گردید.(25)

شیفته خوشگل ها نشد و در دام شیاطین نیفتاد

محمد بن ریّان - که یکی از علاقه مندان به ائمه اطهار علیهم السلام

است - حکایت کند:

ماءمون - خلیفه عباسی - در طی حکومت خویش ، نیرنگ و حيله

های بسیاری به کار گرفت تا شاید بتواند امام محمد تقی علیه السلام

را در جامعه بدنام و تضعیف کند.

ولیکن او هرگز به هدف شوم خود دست نیافت ، به این جهت نیرنگ

و حيله ای دیگر در پیش گرفت .

ص:245

روزی به ماءمورین خود دستور داد تا امام جواد علیه السلام را احضار نمایند؛ و از طرفی دیگر نیز دوستان کنیز زیبا را دستور داد تا خود را آرایش کردند و به دست هر یک ظرفی از جواهرات داد، که هنگام نشستن حضرت جوادالا ئمه علیه السلام در جایگاه مخصوص خود، بیایند و حضرت را متوجه خود سازند.

وقتی مجلس مهیا شد و زن ها با آن شیوه و شکل خاص وارد شدند، حضرت کوچک ترین توجهی به آن ها نکرد.

چند روزی بعد از آن ، ماءمون شخصی به نام مخارق -که نوازنده و خواننده و به عبارت دیگر دلچک بود و ریش بسیار بلندی داشت -را به حضور خود فرا خواند.

هنگامی که مخارق نزد ماءمون قرار گرفت او را مخاطب قرار داد و گفت : ای خلیفه ! هر مشکلی را که در رابطه با مسائل دنیوی داشته باشی ، حلّ خواهم کرد.

و سپس آمد و در مقابل امام محمد جواد علیه السلام نشست و ناگهان نعره ای کشید، که تمام اهل منزل اطراف او جمع شدند و او مشغول نوازندگی و ساز و آواز شد.

آن مجلس ساعتی به همین منوال سپری گشت ؛ و حضرت بدون کمترین توجهی سر مبارک خویش را پائین انداخته بود و کوچک ترین نگاه و اعتنائی به آن ها نمی کرد.

پس نگاهی غضبناک به آن دلچک نوازنده نمود و سپس با آوای بلند او را مخاطب قرار داد و فرمود:

«اتَّقِ اللَّهَ يَا ذَالْعِثْنُونَ» از خدا بترس؛ و تقوای الهی را رعایت نما.

ناگهان وسیله موسیقی که در دست مخارق بود از دستش بر زمین افتاد

و هر دو دستش نیز خشک شد؛ و دیگر قادر به حرکت دادن دست

هایش د نبود.

و با همین حالت شرمندگی از آن مجلس، و از حضور افراد خارج

ص: 246

گشت ؛ و به همین شکل -فلج و بیچاره -باقی ماند تا به هلاکت رسید و از دنیا رفت .

و چون مأمون علت آن را از خود مخارق ، جویا شد، که چگونه به چنین بلائی گرفتار شد؟

مخارق در جواب مأمون گفت : آن هنگامی که ابوجعفر، محمد جواد علیه السلام فریادی بر من زد، ناگهان چنان لرزه ای بر اندام من افتاد که دیگر چیزی نفهمیدم ؛ و در همان لحظه ، دست هایم از حرکت باز ایستاد؛ و در چنین حالتی قرار گرفتم .(26)

سه نوع استدلال بر اثبات امامت در نوجوانی

مرحوم کلینی ، و عیاشی و دیگر بزرگان آورده اند:

مدتی پس از آن که حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام به شهادت رسید، شخصی به نام علی بن حسان نزد امام محمد جواد علیه السلام حضور یافت و عرضه داشت :

یا ابن رسول الله ! مردم نسبت به مقام و موقعیت شما که در عنفوان جوانی امام و حجت خدا بر آن ها می باشی ، مشکوک هستند و ایجاد شبهه می کنند؟!!

حضرت جواد الائمه علیه السلام لب به سخن گشود و اظهار داشت :

چرا مردم چنین مطالبی را بر علیه من ایراد می کنند؟

و سپس افزود: خداوند متعال بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و

آله این آیه شریفه قرآن را فرستاد: قل هذه سبیلی اءدعوا الی الله علی

بصیره اءنا و من اتبعنی(27). یعنی ؛ بگو: ای پیامبر! این روش من

است که مردم را به سوی خدای یکتا دعوت می‌کنم با هر که از من

تبعیت و پیروی کند.

بعد از آن، امام جواد علیه السلام فرمود: به خدا قسم، کسی غیر از

علی بن ابی طالب از پیغمبر خدا صلوات الله علیهما تبعیت نکرد؛ و

ص: 247

در آن زمان 9 سال داشت و من نیز اکنون 9 ساله هستم. (28)

همچنین مرحوم کلینی و برخی دیگر از بزرگان آورده اند:

شخصی خدمت امام محمد جواد علیه السلام شرفیاب شد و اظهار

داشت: یا ابن رسول الله! عده ای از مردم نسبت به موقعیت شما

ایجاد شبهه می کنند؟!!

امام جواد علیه السلام در پاسخ چنین فرمود: خداوند متعال به

حضرت داوود علیه السلام وحی فرستاد که فرزندش، سلیمان را

خلیفه و وصی خود قرار دهد، با این که سلیمان کودکی خردسال بود

و گوسفند چرانی می کرد.

و این موضوع را برخی از علماء و بزرگان بنی اسرائیل نپذیرفتند و در

اذهان مردم شک و شبهه ایجاد کردند.

به همین جهت، خداوند سبحان به حضرت داوود علیه السلام وحی

فرستاد که عصا و چوب دستی اعتراض کنندگان و از سلیمان هم بگیر

و هر کدام را با علامتی مشخص کن که از چه کسی است؛ و سپس آن

ها را شبان گاه در جائی پنهان نما.

فردای آن روز به همراه صاحبان آن ها بروید و چوب دستی ها را

بردارید، با توجه به این نکته، که چوب دستی هرکس سبز شده باشد

همان شخص، جانشین و خلیفه و حجّت بر حقّ خدا خواهد بود.

و همگی این پیشنهاد را پذیرفتند؛ و چون به مرحله اجراء در آوردند،

عصای سلیمان سبز و دارای برگ و ثمر شد.

پس از آن، همه افراد قبول کردند و پذیرفتند که او حجّت و پیامبر خدا



می باشد. (29)

همچنین علی بن اسیباط حکایت کند:

روزی به همراه حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه السلام از

شهر کوفه خارج شدیم و حضرت سوار الاغ بود.

در مسیر راه به گله گوسفندی برخوردیم که گوسفندی از آن گله عقب

ص: 248

مانده بود و سر و صدا می کرد.

امام علیه السلام توقف نمود و سپس به من دستور داد که چوپان را نزد حضرتش احضار نمایم، پس من رفتم و چوپان را خبر دادم؛ و او نیز آمد.

هنگامی که چوپان نزد حضرت وارد شد، امام علیه السلام به او فرمود: این گوسفند ماده از تو گلایه و شکایت دارد؛ و مدعی است که تو تمام شیر آن را می دوشی، به طوری که وقتی نزد صاحبش بازمی گردد، شیری در پستانش نیست.

و می گوید: چنانچه از ظلمی که نسبت به آن انجام می دهی، دست برداری و به خیانت خود ادامه بدهی، از خدا می خواهم تا عمر تو را کوتاه گرداند.

چوپان اظهار داشت: یا ابن رسول الله! من شهادت بر یگانگی خداوند متعال و رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله می دهم؛ و این که تو وصی و جانشین او هستی.

و سپس افزود: خواهشمندم بفرما علم و معرفت نسبت به سخن این برّه را از کجا و چگونه فرا گرفته ای؟

حضرت فرمود: ما - اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام -

خزینه داران علوم و غیب ها و نیز حکمت های الهی هستیم،

همچنین جانشینان پیامبران و وارثان آن ها می باشیم؛ و خداوند

متعال ما را بر دیگر بندگانش گرامی و مورد توجه خاص قرار داده

است، او از فضل و کرمش همه علوم را به ما آموخته است. (30)

حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه السلام همانند دیگر ائمه  
اطهار و انبیاء عظام علیهم السلام در تمام علوم و کمالات نسبت به  
دیگر انسان ها برتر و والاتر بود، همچنین آن حضرت در تشخیص

مرض‌ها و چگونگی درمان آن‌ها به‌طور معجزه‌آسا و خارق‌العاده عمل می‌نمود.

در این رابطه، مرحوم راوندی و دیگر بزرگان به نقل از شخصی به نام علی بن اَبی بکر حکایت کرده‌اند:

روزی به محضر مبارک امام محمد جواد علیه السلام شرفیاب شدم و اظهار داشتم: یا ابن رسول الله! کنیزی دارم که ناراحتی درد پا دارد، خواهشمندم چنانچه ممکن است برای معالجه و درمان او مرا راهنمایی بفرما؟

حضرت فرمود: او را نزد من بیاور، هنگامی که کنیز را خدمت آن

حضرت آوردم، از او سوال نمود: ناراحتی تو چیست؟

کنیز در پاسخ گفت: ران پایم به شدت درد می‌کند به طوری که توان حرکت ندارم.

بعد از آن امام علیه السلام از روی لباس‌های کنیز، دستی روی پای او

کشید و در همان لحظه، کنیز گفت: درد پایم خوب شد و ناراحتی که

داشتم، برطرف گردید و بعد از آن هم هیچ موقع احساس درد و

ناراحتی نکرده‌ام. (31)

همچنین مرحوم بحرانی و ابن شهر آشوب و دیگران به نقل از شخصی

به نام ابوسلمه حکایت کنند:

مدت زمانی بود که سخت ناشنوا شده بودم و هیچ صدائی را نمی

شنیدم تا آن که روزی خدمت حضرت ابوجعفر، امام جواد علیه

السلام شرف حضور یافتم.

همین که بر آن حضرت وارد شدم ، متوجّه شد که من ناشنوا هستم ،  
به همین جهت با اشاره به من خطاب کرد و فرمود: نزدیک بیا، وقتی  
نزدیک امام علیه السلام رفتم ، حضرت دست مبارک خویش را بر سر  
و گوش من کشید؛ و فرمود: بشنو و خوب توجّه و دقّت کن .  
ابوسلمه افزود: سوگند به خداوند، بعد از آن تمام صداها و سخن ها

ص: 250

را خوب می شنیدم و هیچ گونه ناراحتی و مشکلی نداشتم و حتی سخن ها و صداهاى آهسته را که دیگران به سختی متوجه می شدند، من خیلی خوب و آسان می شنیدم و متوجه می شدم. (32)

### در یک شب اماکن متبرکه از شام تا مکه

علی بن خالد - که یکی از راویان حدیث و از شخصیت های معروف شهر بغداد است - حکایت کند:

شنیدم مردی از اهالی شهر شام به اتهام آگاهی از علم غیب و غیب گوئی زندانی شده است ، من به همین جهت وقت ملاقات با آن زندانی را گرفتم ؛ و چون با او ملاقات کردم و جریان اتهام و زندانی شدنش را از خودش سوال کردم ، چنین اظهار داشت :

من در شهر شام سکونت دارم و در آن مکان معروف ، که سر مقدس امام حسین علیه السلام را دفن کرده اند، مرتب عبادت می کردم و دعا می خواندم .

در یکی از شب ها که مشغول عبادت و راز و نیاز بودم ، ناگاه شخصی نزد من آمد و فرمود: برخیز و همراه من بیا.

و من نیز همراه وی حرکت کردم ، بعد از لحظه ای خود را در مسجد کوفه دیدم ، پس با یکدیگر نماز خواندیم و زیارت کردیم و چون برخاستیم و چند قدم حرکت نمودیم ، دیدم که در مسجدالنبی صلی الله علیه و آله کنار قبر مطهر آن حضرت هستیم ، پس سلام کردیم و زیارت خواندیم .

و چون نماز زیارت را به جا آوردیم ، قدمی برداشتیم که بیرون برویم ،

ناگهان متوجّه شدم که در مگّه معظّمه می باشم .

پس اعمال و مناسک خانه خدا را نیز انجام دادیم ؛ و چون از اعمال و

زیارت کعبه الهی فارغ شدیم ، دویاره خود را به همراه آن شخص در

همان مکان معروف در شهر شام دیدم .

ص: 251

چون یک سال از این قضیه گذشت ، باز همان شخص ، نزد من آمد و  
به همراه یکدیگر مسافرت به اماکن متبرکه را به همان شکل طیّالا  
رض انجام دادیم .

و هنگامی که او خواست از نزد من برود و جدا شود، پرسیدم : شما  
کیستی ؟

و گفتم : تو را به حقّ آن کسی که چنین قدرت و توان را به شما عطا  
نموده است ، قسم می دهم که مرا آگاه سازی ؟

آن شخص در جواب فرمود: من محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر  
علیهم السلام هستم .

و چون این خبر در شام منتشر گردید؛ و نیز محمّد بن عبدالملک زیّات  
این خبر را شنید، دستور داد تا مرا دست گیر کردند و پایم را با  
زنجیر بستند و سپس به عراق روانه ام ساختند؛ و اکنون این چنین در  
زندان به سر می برم .

علیّ بن خالد گوید: با شنیدن این جریان عجیب و حیرت انگیز، نزد  
حاکم زمان رفتم و پی گیر قضیه آن مرد شامی شدم .

در جواب گفته شد: به او بگوئید: هر که او را از شهر شام به کوفه و

مدینه و مکه برده است ، هم اینک آن شخص نیز بیاید و او را از زندان  
نجات دهد.

من خیلی ناراحت و افسرده شدم از این که نتوانستم کار مثبتی انجام  
دهم ، پس از گذشت چند روزی ، صبحگاهان سر و صدای بسیاری از  
مردم و نگهبانان و مأمورین بلند شد؛ و چون علّت آن را جويا شدم ؟



گفتند: آن مرد شامی که متهم به غیب گوئی بود، شب گذشته مفقود

شده است و معلوم نیست به زمین فرورفته ، یا به آسمان عروج پیدا

کرده است ؛ و هیچ اثری از او بر جای نمانده است. (33)

ص: 252

## دستور درمان آرامش زلزله

مرحوم شیخ صدوق رضوان الله تعالی علیه به طور مستند به نقل از علی بن مهزیار اهوازی - که یکی از اصحاب و یاران باوفای امام جواد، امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام می باشد - حکایت نماید:

در یکی از روزها، نامه ای به محضر مبارک حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه السلام بدین مضمون نوشتم:

یا ابن رسول الله! در شهر اهواز و حوالی آن، زلزله بسیار رخ می دهد، آیا اجازه می فرمائی که از این جا کوچ کنیم و در محلی با امن و امان سکنی گزینیم؟

و سپس نامه را برای حضرت ارسال کردم.

امام علیه السلام پس از گذشت چند روزی، در جواب نامه چنین مرقوم فرمود:  
در آن محل بمانید و از آن جا کوچ نکنید، بلکه روزهای چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را روزه بگیرید.

و چون روز جمعه فرا رسد، غسل جمعه نمائید؛ و سپس لباس تمیز بپوشید و تمام افراد در محلی مناسب تجمع کنید و در آن جا همه با هم با خداوند متعال راز و نیاز و مناجات نمائید و از درگاه با عظمتش بخواهید تا مشکل همگان را برطرف سازد.

علی بن مهزیار گوید: چون طبق دستور حضرت جواد الائمه علیه السلام، همگی ما چنین کردیم، زلزله آرامش پیدا کرد؛ و پس از آن، عموم اهالی اهواز به برکت راهنمایی آن حضرت از خطر زمین لرزه در

ءمان قرار گرفتند. (34)

آگاهی از اسرار زنان و کناره گیری

یکی از اصحاب حضرت جواد الائمه علیه السلام ، به نام ابوهاشم ،

داوود بن قاسم جعفری حکایت کند:

ص: 253

زمانی که امام محمد جواد علیه السلام در شهر بغداد ساکن بود،  
روزی به منزل ایشان وارد شدم و در مقابل حضرت نشستم ، لحظه ای  
بعد از آن یاسر خادم آمد و حضرت به او خوش آمد گفت و او را در  
کنار خویش نشانید.

بعد از آن یاسر خادم عرضه داشت : یا ابن رسول الله ! بانو امّ جعفر از  
شما اجازه می طلبد تا به حضور شما و همسرت ، امّ الفضل بیاید.  
و حضرت اجازه فرمود، در این لحظه با خود گفتم : اکنون که وقت

ملاقات نیست ، برای چه امّ جعفر می خواهد به ملاقات حضرت جواد علیه السلام بیاید!؟

در همین افکار غوطه ور بودم و خواستم که از محضر حضرت خارج  
شوم ، که ناگاه امام علیه السلام به من فرمود: ای ابوهاشم ! بنشین تا  
قضیه برایت روشن گردد و متوجه شوی که امّ جعفر برای چه به  
ملاقات ما می آید.

وقتی امّ جعفر نزد حضرت آمد، در کناری با هم خلوت کردند و من  
متوجه صحبت های آن ها نمی شدم ؛ تا آن که بعد از گذشت ساعتی ،  
امّ جعفر اظهار داشت : ای سرورم ! من علاقه مند هستم شما را با  
همسرت ، امّالفضل کنار هم ببینم .

حضرت فرمود: تو خود نزد او برو، من نیز خواهم آمد.

پس از لحظه ای که امّ جعفر رفت ، نیز حضرت وارد اندرون شد و  
چون لحظاتی گذشت ، امام علیه السلام سریع مراجعت نمود و این  
آیه شریفه قرآن را تلاوت نمود: فلما رآینه اءکبرنه (35).

یعنی ؛ چون زنان ، یوسف را مشاهده کردند، او را بزرگ و با عظمت

دانستند.

آن گاه به دنبال حضرت ، امّ جعفر نیز خارج گردید و گفت :

ای سرورم ! چرا جلوس نفرمودی !؟

چه حادثه ای پیش آمد، که سریع بازگشتی !؟

ص:254

امام علیه السلام در پاسخ فرمود: جریانی اتفاق افتاد که صحیح نیست  
من آن را برایت بیان کنم .

برگرد نزد امّالفضل و از خودش سوال کن ، او تو را در جریان قرار می  
دهد که هنگام ورود من به اطاق چه حادثه ای رخ داد؛ و چون از  
اسرار مخصوص زنان است ، باید خودش مطرح نماید.

هنگامی که امّ جعفر نزد امّالفضل آمد و جویای وضعیّت شد،  
امّالفضل در پاسخ گفت : من باید در حقّ پدرم نفرین کنم ، که مرا به  
شخصی ساحر شوهر داده است .

امّ جعفر گوید: من امّالفضل را موعظه و ارشاد کردم و او را از چنین  
افکار و سخنان بیهوده بر حذر داشتم ؛ و گفتم : حقیقت جریان را  
برایم بازگو کن ، که واقعیّت امر چه بوده است ؟

امّالفضل گفت : هنگامی که ابو جعفر علیه السلام نزد من آمد، ناگهان  
عادت زنانگی - حیض - بر من عارض شد؛ و در حال جمع و جور  
کردن خود شدم که شوهرم خارج گشت .

امّ جعفر دو مرتبه نزد حضرت جواد علیه السلام آمد و گفت :  
ای سرورم ! شما علم غیب می دانید؟

امام علیه السلام فرمود: خیر، امّ جعفر گفت : پس چگونه دریافتی که  
او در چنین حالتی قرار گرفته ، که در آن لحظه کسی غیر از خداوند و  
شخص د امّالفضل از این موضوع خبر نداشت !؟

حضرت فرمود: علوم ما از سرچشمه علم بی منتهای خداوند متعال  
می باشد؛ و اگر چیزی بدانیم از طرف خداوند می باشد.

امّ جعفر گفت : آیا بر شما وحی نازل می شود؟

حضرت فرمود: خیر، بلکه فضل و لطف خداوند متعال بیش از آنچه  
تو فکر می کنی ، بر ما وارد می شود؛ و آنچه هم اینک مشاهده کردی ،

یکی از موارد جزئی و ناچیز است . (36)

ص: 255

رنگ مو و چهره، در رنگ های گوناگون

یکی از اصحاب حضرت جواد الائمه علیه السلام، به نام عسکر

حکایت کند:

روزی از روزها به محضر شریف امام محمد جواد علیه السلام وارد

شدم، حضرت در ایوانی - که مساحت آن جمعا پنج متر در پنج متر

بود - نشسته بود.

در مقابل حضرت ایستادم و مشغول تماشای چهره نورانی آن بزرگوار

شدم؛ و با خود گفتم: سبحان الله! چقدر چهره حضرت نمکین و

بدنش نورانی می باشد؟!!

در همین فکر و اندیشه بودم، که ناگهان دیدم جسم حضرت بسیار

بزرگ شد به طوری که تمام مساحت ایوان را فراگرفت.

سپس رنگ چهره حضرت سیاه و تاریک گردید؛ و بعد از گذشت

لحظه ای تبدیل به سپیدی شد که از برف سفیدتر بود.

و سپس بلافاصله همچون عقیق قرمز، سرخ و درخشان شد و بعد از

آن نیز به رنگ سبز همچون برگ درختان تازه در آمد.

در همین اثناء که تعجب و حیرت من بیشتر می شد، حال حضرت به

همان حالت اول بازگشت؛ و من که با دیدن چنین صحنه ای مبهوت

و از خود بی اختیار شدم، به طور مدهوش روی زمین افتادم.

ناگاه امام علیه السلام فریادی بر من زد و فرمود: ای عسکر! شما

درباره ما - اهل بیت عصمت و طهارت - شک می کنید؛ ولی ما شما

را ثابت و پایدار قرار می دهیم، و دلهره پیدا می کنید و ما شما را



تقویت می نمائیم .

و سپس افزود: به خدا سوگند، کسی به حقیقت عظمت و معرفت ما

نمی رسد مگر آن که خداوند تبارک و تعالی بر او منت گذارد و با

هدایت او، دوست واقعی ما قرار گیرد.

ص: 256

در پایان ، عسکر گوید: با مشاهده چنین صحنه حیرت انگیز و گفتار دلنشین حضرت ، آنچه در درون خود شک و تردید داشتم پاک شد و به یقین کامل رسیدم. (37)

در خواب و بیداری نجات شخصی در مانده

یکی از اصحاب امام محمد جواد علیه السلام ، به نام موسی بن قاسم حکایت کند:

روزی در مکه معظّمه با یکی از مخالفین آل رسول سلام الله علیهم ، به نام اسماعیل پیرامون موقعیت امام رضا علیه السلام در قبال ماءمون نزاع داشتیم .

اسماعیل مدعی بود که چرا امام رضا علیه السلام ماءمون عباسی را هدایت نکرد؟

و من چون جواب مناسب و قانع کننده ای برای آن نداشتم ، سکوت کردم .

تا آن که شب فرا رسید و در رختخواب خود خوابیدم ، در عالم خواب ، حضرت جواد الائمه علیه السلام را رومیت و مشاهده کردم و جریان منازعه خود با اسماعیل را مطرح نمودم .

حضرت در پاسخ فرمود: امام افرادی را همانند تو و دوستانت را هدایت می نماید.

بعد از آن که از خواب بیدار شدم ، جواب حضرت را خوب به ذهن سپردم ؛ و سپس جهت طواف کعبه الهی به سمت مسجدالحرام حرکت کردم ، در بین راه اسماعیل مرا دید؛ و من سخن امام جواد

علیه السلام را برای او بازگو کردم و او دیگر حرفی نزد و خاموش شد.

چون مدتی از این جریان گذشت، جهت زیارت و ملاقات حضرت

جواد الاثمّه علیه السلام راهی مدینه منوره شدم.

هنگامی که به محضر مقدّس امام علیه السلام وارد شدم، مشغول

ص: 257

خواندن نماز بود، در گوشه ای نشستم؛ زمانی که نماز حضرت پایان

یافت، به من خطاب کرد و فرمود:

ای موسی! چندی پیش در مکه مکرمه با اسماعیل -درباره پدرم -

پیرامون چه مسائلی بحث و مناظره داشتید؟

عرض کردم: ای سرورم! شما خود در جریان امر هستی و می دانی.

حضرت فرمود: در خواب چه کسی را دیدی؟ و چه شنیدی؟

عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! شما را در خواب دیدم و چون

موضوع را با شما مطرح کردم، فرمودی: امام افرادی چون تو و

دوستانت را هدایت می نماید - که ظالم و دشمن اهل بیت رسالت

نباشند -.

حضرت فرمود: آری چنین است، من به خواب تو آمدم و این سخن

را گفتم؛ و اکنون نیز همان مطلب را می گویم.

عرض کردم: ای مولا و سرورم! همانا این بهترین روش برای خاموش

کردن مخالفین می باشد. (38)

آب برای میهمان و آگاهی از درون

علی بن محمد هاشمی حکایت کند:

در آن شبی که حضرت ابوجعفر، امام محمد تقی علیه السلام مراسم

عروسی داشت، من مریض بودم، در بستر بیماری افتاده و مقداری

دارو خورده بودم.

چون صبح گشت، حالم بهتر شد و به دیدار و ملاقات آن حضرت

رفتم و اول کسی بودم که صبح عروسی او به دیدارش شرف حضور

یافتیم ، مقداری که نشستیم - در اثر ناراحتی که داشتیم - تشنگی بر من

غلبه کرد؛ ولیکن از درخواست آب ، خجالت کشیدم .

امام جواد علیه السلام نگاهی بر چهره من نمود و آن گاه فرمود: گمان

می کنم که تشنه هستی ؟

ص: 258

عرضه داشتیم: بلی، ای مولایم! پس حضرت به یکی از غلامان دستور داد تا مقداری آب بیاورد.

من با خود گفتم: ممکن است آب زهرآلود و مسموم باشد و غمگین

شدم.

وقتی غلام آب را آورد، حضرت تبسمی نمود و آب را گرفت و

مقداری از آن را آشامید و باقی مانده آن را به من داد و آشامیدم، پس

از گذشت لحظه ای، دو مرتبه تشنه شدم و از درخواست آب حیا

کردم.

امام علیه السلام این بار نیز، نگاهی بر من انداخت و دستور داد تا آب

بیاورند؛ و چون آب را آوردند، حضرت همانند قبل مقداری از آن را

تناول نمود تا شک من برطرف گردد و باقی مانده آن را نیز به من داد و

من نوشیدم.

در این لحظه و با خود گفتم: چه نشانه ای بهتر از این بر امامت

حضرت، که بر اسرار درونی من واقف و آگاه است.

به محض این که چنین فکری در ذهنم خطور کرد، حضرت فرمود: به

خدا سوگند، ما -اهل بیت رسالت علیهم السلام- همان کسانی

هستیم که خداوند متعال در قرآن فرموده است: آیا مردمان گمان می

کنند که ما به اسرار و حقایق درون آنان بی اطلاع هستیم!؟

سپس من از جای خود برخاستم و به دوستانم گفتم: سه علامت از

امامت را مشاهده کردم، و آن گاه از مجلس خارج شدم. (39)

هدایت افراد و توصیه خوردن غذا در صحرا یا منزل

شخصی به نام محمد بن ولید گوید:

من نسبت به امامت حضرت جواد علیه السلام در شک و شبهه بودم ،

تا آن که روزی به منزل آن حضرت آمدم و جمعیتی انبوه نیز در آن جا

حضور داشتند.

من در گوشه ای نشستم تا زوال ظهر شد؛ پس نماز ظهر و عصر و نافله

ص: 259

های آن ها را خواندم ، پس از سلام نماز متوجه شدم که شخصی پشت من حرکت می نماید، چون نگاه کردم ، حضرت ابو جعفر - امام جواد علیه السلام - را دیدم .

لذا به احترام آن حضرت از جای برخاستم و سلام کردم و دست مبارک آن بزرگوار را بوسیدم و روی پاهایش افتادم .

پس از آن ، حضرت نشست و فرمود: برای چه این جا آمده ای ؟ و بعد از آن اظهار داشت : تسلیم امر خداوند سبحان باش و ایمان خود را تقویت کن .

عرض کردم : ای سرورم ! من تسلیم شدم .

حضرت اظهار نمود: وای بر تو، و سپس با حالت تبسم تکرار فرمود: تسلیم شو.

عرضه داشتم : یا ابن رسول الله ! تسلیم شدم ، و من شما را به عنوان امام و خلیفه رسول الله علیهم السلام پذیرفتم و به یقین کامل رسیدم ؛ خداوند متعال آنچه از شک و تردید در قلبم بود، همه را نابود ساخت و از جهت ایمان و عقیده تقویت شدم .

چون فردای آن روز فرا رسید، صبح زود به سمت منزل حضرت حرکت کردم و تنها آرزویم این بود که بتوانم دو مرتبه به حضور آن بزرگوار شرفیاب شوم ؛ پس مدتی جلوی منزل حضرت منتظر ماندم تا جایی که گرسنه شدم .

ناگهان متوجه شدم که شخصی چند نوع غذا آورد و به همراه او شخصی دیگری با لگن و آفتابه آمد و آن ها را جلوی من نهادند و



گفتند: مولایت دستور داده است که اول دست هایت را بشوی و

سپس این غذا را تناول نما.

راوی گوید: همین که دست هایم را شستم و مشغول خوردن غذا

شدم، متوجه شدم که حضرت جواد علیه السلام به طرف من می

آمد، پس به احترام از جای برخاستم، فرمود: بنشین، و غذایت را

ص: 260

تناول نما، لذا نشستیم و چون غذا را خوردیم و سیر گشتیم، حضرت به غلام خود دستور داد تا باقی مانده غذاها را بردارد.

سپس آن امام همام، حضرت جواد الاثمه علیه السلام به صورت نصیحت و موعظه، مرا مخاطب قرار داد و فرمود:

ای محمد! هرگاه در صحرا و بیابان هستی، غذا را فقط از داخل ظرف غذا و سفره بخور و آنچه که اطراف آن ریخته می شود رها کن، گرچه ران گوسفندی باشد.

ولی چنانچه در منزل خواستی غذا میل کنی، سعی نما غذاهائی که اطراف سفره و ظرف غذا ریخته می شود، جمع کن و بخور، که همانا در آن رضایت و خوشنودی خداوند متعال می باشد؛ و نیز سبب توسعه روزی می گردد؛ با توجه بر این که در آن درمان و شفاء دردها خواهد بود.

همچنین مجدداً بعد از آن به من خطاب نمود و فرمود: اکنون آنچه می خواهی سوال کن؟

عرضه داشتم: ای مولای من! نظر شما در رابطه با مشک و عنبر چیست؟

حضرت در پاسخ فرمود: پدرم و سرورم، حضرت ابوالحسن، امام رضا علیه السلام از آن استفاده می نمود؛ و چون فضل بن سهل به موضوع اعتراض د کرد، به وی فرمود:

حضرت یوسف علیه السلام از تمام تجملات و زیورآلات دنیوی استفاده می نمود؛ و از مقام والای نبوت و معنویت آن بزرگوار چیزی

کاسته نگردید.

همچنین حضرت سلیمان بن داوود علیهما السلام با آن تاج و تختی  
که داشت و نیز دارای آن همه امکانات و تجملات پادشاهی ، پیامبر  
الهی بود و با این که تمام حیوانات و جنّ و انس و دیگر موجودات و  
امکانات در اختیارش بود و با این حال نقصی و ضربه ای بر نبوتش

ص: 261

وارد نیامد.

و در ادامه فرمایش خود افزود: خداوند متعال در آیات شریفه قرآن حکیم خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: قل من حرم زینه الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق قل هي للذين آمنوا في الحياه الدنيا....(40)

یعنی؛ ای پیامبر! -به مردمان -بگو: چه کسی زینت های الهی را حرام گردانده است، بگو ای محمد! چیزهای خوب را برای بندگان موممن و مخلص د خود قرار داده است تا در زندگی دنیا از آن ها استفاده نمایند و بهره مند شوند.(41)

مرگ ناگهانی و اهمیت صلوات

مرحوم قطب الدین راوندی رضوان الله تعالی علیه به نقل از ابوهاشم جعفری حکایت نماید:

روزی شخصی به محضر مبارک حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد علیه السلام وارد شد و اظهار داشت: یا ابن رسول الله! پدرم سگته کرده و مرده است و دارای اموال و جواهراتی بسیار می باشد، که من از محل آن ها بی اطلاع هستم.

و من دارای عائله ای بسیار سنگین هستم، که از تاءمین زندگی آن ها عاجز و ناتوان می باشم.

و سپس اظهار داشت: به هر حال من یکی از دوستان و علاقه مندان به شما هستم، تقاضامندم به فریاد من برسی و مرا از این مشکل

نجات دهی.

امام جواد علیه السلام در پاسخ به تقاضای او فرمود: پس از آن که نماز

عشای خود را خواندی، بر محمد و اهل بیتش علیهم السلام،

صلوات بفرست.

پس از آن، پدرت را در عالم خواب خواهی دید؛ و آن گاه تو را نسبت

ص: 262

به محلّ ثروت و اموالش آگاه می نماید.

آن شخص به توصیه حضرت عمل کرد و چون پدر خود را در عالم خواب دید، به او گفت: پسر من! من اموال خود را در فلان مکان و فلان محلّ پنهان کرده ام، آن ها را بردار و نزد فرزند رسول خدا، حضرت ابوجعفر، امام محمّد جواد علیه السلام برسان.

هنگامی که آن شخص از خواب بیدار گشت، صبحگاهان به طرف محلّ مورد نظر حرکت کرد.

و چون به آن جا رسید، پس از اندکی جستجو اموال را پیدا نمود و آن ها را برداشت و خدمت امام جواد علیه السلام آورد و جریان را برای حضرت بازگو کرد.

و سپس گفت: شکر و سپاس خداوند متعال را، که شما آل محمّد علیهم السلام را این چنین گرامی داشت؛ و از شما را از بین خلائق برگزید، تا مردم را از مشکلات و گرفتاری ها نجات بخشید. (42)

تعیین جانشین در دوّمین سفر به بغداد

مرحوم شیخ مفید، کلینی و دیگر بزرگان به نقل از اسماعیل بن مهرا ن روایت کرده اند:

پس از آن که حضرت جوادالا ئمه علیه السلام را در اوّلین مرتبه، توسط حکومت معتصم عبّاسی به بغداد احضار کردند، من برای حضرت احساس خطر کردم.

به همین جهت، قبل از سفر، خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم: یابن رسول الله! در این مسافرت، من برای شما احساس خطر می

کنم ، چنانچه خدای نخواستہ آسیبی بر شما وارد شود، چه شخصی

بعد از شما عہدہ دار ولایت و امامت می باشد؟

ہمین کہ امام علیہ السلام سخن مرا شنید، چہرہ و صورت نورانیش را

بہ سمت من برگردانید و سپس اظہار نمود: ای اسماعیل! نگران

ص: 263

مباش، آنچه را که فکر می کنی، امسال و در این سفر واقع نخواهد شد.

اسماعیل گوید: حضرت پس از مدتی، صحیح و سالم از بغداد به مدینه مراجعت کرد.

و چون مرحله ای دیگر، مأمورین حکومتی خواستند آن حضرت را به دستور معتصم عباسی به بغداد احضار کنند، من به حضور ایشان رسیدم و گفتم:

یا ابن رسول الله! فدایت کردم، شما از مدینه به بغداد می روی و من برایتان احساس خطر می کنم، بعد از شما چه کسی جانشین خواهد بود؟

ناگاه متوجه شدم که امام جواد علیه السلام گریه افتاد و قطرات اشک بر گونه ها و محاسن شریفش جاری گشت.

و حضرت در همین حالت متوجه من گردید و فرمود:

ای اسماعیل! در این سفر، خطر متوجه من خواهد شد؛ و بدان که جانشین بعد از من فرزندانم، حضرت ابوالحسن، امام علی هادی علیه السلام می باشد. (43)

شک در نسب و مکیدن آب دهان حضرت

مرحوم کلینی رضوان الله تعالی علیه روایت کرده است:

علی بن جعفر سلام الله علیه در جمع عده ای نشسته بود و با یکی از نوه های امام سجّاد علیه السلام صحبت می کرد.

وی در ضمن سخنان خود اظهار داشت: خداوند متعال حضرت



ابوالحسن ، امام رضا صلوات الله عليه را یاری نمود؛ ولی برادران و

عموهایش بر او ظلم کردند.

یکی از افراد حاضر پرسید: مگر چه شده است؟

و آیا آنان در حق او چه کرده اند؟

ص: 264

در پاسخ گفت: روزی برادران و عموهایش در بین همدیگر اظهار داشتند: ما در بین ائمه و خلفاء علیهم السلام شخصی سیاه چهره نداشته ایم.

و آنان با یک چنین سخنان ناشایستی، نسبت به نسب حضرت جواد علیه السلام تشکیک کردند.

ولی امام رضا علیه السلام فرمود: درباره او شک و تردید نداشته باشید؛ همانا او فرزند و خلیفه پس از من می باشد.

خویشان حضرت گفتند: باید این امر ثابت شود، به همین جهت دسته جمعی وارد باغی شدند؛ و امام رضا علیه السلام را لباس کشاورزی پوشانند و بیلی هم روی شانه اش نهادند.

و سپس حضرت جواد علیه السلام را - که کودکی خردسال بود - آوردند و گفتند: این پسر را نزد پدرش ببرید.

عده ای از عموها و برادران که در آن جمع حاضر بودند، اظهار داشتند: پدرش این جا حضور ندارد.

در آن جمع بعضی از نسب شناسان - که در جریان این موضوع نبودند - نیز حضور داشتند، گفتند: پدر این فرزند آن کشاورز است، که بیلی

روی شانه اش می باشد؛ چون قدم های او با قدم های این پسر مطابقت دارد.

وقتی محاسبه و بررسی کردند، درست در آمد و با این روش شک و تردیدشان از بین رفت؛ و این بزرگ ترین ظلم و جنایتی بود که در حق

آن امام مظلوم روا داشتند.

علی بن جعفر در ادامه ، گوید: پس از این جریان من بلند شدم و لب  
های حضرت جواد علیه السلام را بوسیدم و آب دهان وی را مکیدم و  
خوردم ؛ و سپس آن بزرگوار را مخاطب قرار دادم و اظهار داشتم :  
یا ابن رسول الله ! همانا تو امام و حجّت خدا هستی .

ناگاه امام رضا علیه السلام گریست و فرمود: آیا سخن پدرم را نشنیدید

ص: 265

که از قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: پدرم فدای

فرزند بهترین کنیزان باد، فرزندی که دهانش خوش بو خواهد بود و در

رحمی پاک و پاکیزه پرورش می یابد.

خداوند لعنت کند آن هائی را که فتنه بر پا می کنند و می خواهند او را

متهم نمایند.

پس از آن ، امام رضا علیه السلام فرمود: ای عموا! آیا چنین فرزندی از

غیر من خواهد بود؟!

و من اظهار داشتم : خیر، به راستی او فرزند شما و نیز خلیفه بر حق

شما خواهد بود. (44)

تأثیر منت و معرفی شیعه

حضرت ابومحمد، امام حسن عسکری علیه الصلوه و السلام حکایت

فرماید:

روزی شخصی به حضور امام محمد بن علی الرضا علیهما السلام

وارد شد، در حالی که بسیار خوشحال به نظر می رسید.

امام جواد علیه السلام علت سرور و شادی او را سوال نمود؟

در جواب اظهار داشت : یا بن رسول الله! از پدرت ، امام رضا علیه

السلام شنیدم ، که فرمود: شادی انسان آن روزی است که از اموال و

امکانات خود بر دیگر مومنین و خویشان صدقه ای داده و به آن ها

احسان کرده باشد.

امروز تعداد ده خانوار از خانواده های فقیر و تهی دست به من

مراجعه کردند؛ و به هر یک از آن ها در حدّ توان خود کمک نمودم و

چون آن ها شاد گشتند، من هم خوشحال و مسرور می باشم .  
امام محمد جواد علیه السلام به او فرمود: به جانم سوگند، تو بهترین  
کار نیک و احسان را انجام داده ای ؛ و باید هم این چنین شادمان و  
مسرور باشی ، مشروط بر آن که اعمال نیک خود را ضایع و حبط

ص:266

نگردانی .

آن شخص سومال کرد: با این که من از شیعیان و دوستان واقعی شما هستم ، چگونه ممکن است که اعمال و عبادات خود را ضایع گردانم امام علیه السلام فرمود: مواظب گفتار و حرکات خود باش ، چون هم اکنون اعمال و رفتار نیک خود را نسبت به آن برادرانت ضایع کرده و از بین بردی .

آن شخص با حالت تعجب پرسید: چگونه باطل شد، با این که من کاری را انجام ندادم؟!

حضرت فرمود: آیا این آیه قرآن را تلاوت کرده ای : یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى (45) یعنی ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! صدقات و کارهای نیک خود را با منت گذاری و آزار، باطل و ضایع نگردانید.

آن شخص گفت : یا بن رسول الله ! من بر کسی منت نهاده ام ؛ بلکه بدون هیچ منت و آزاری به یکایک آنان کمک و انفاق کردم ؛ و هیچ گونه توقعی هم از آن ها نداشته ام !

امام جواد علیه السلام در پاسخ ، فرمود: خداوند متعال فرموده : صدقات خود را به وسیله منت و ایذاء باطل ننمائید؛ و نفرموده است بر کسانی که صدقه می دهید، منت ننهید؛ بلکه منظور هر نوع آزار و اذیتی است که در رابطه با آن کار نیک به نوعی واقع شود.

سپس امام جواد علیه السلام افزود: آیا منت گذاری بر آن افرادی که کمک کرده ای مهمتر است ، یا ایجاد اذیت و آزار نسبت به ملائکه

مقرَّب الہی و ماء مورین ثبت اعمال و حفظ نفوس!؟

آن شخص در پاسخ گفت: بلکه این مورد اءخیر مهمتر و حساس تر؛ و گناہش نیز افزون خواهد بود.

بعد از آن، حضرت فرمود: تو با این طرز برخورد و سخنی کہ این جا مطرح کردی، ہم موجب آزار من و ہم سبب ایذاء ملائکہ شدی و با

ص: 267

این کار، صدقات و کارهای نیک خود را ضایع و باطل گرداندی، چرا

باید چنین کنی؟!

و چگونه چنین ادعای مهمی را کردی و گفتی: من از شیعیان خالص

هستم؟!

آیا می دانی شیعیان خالص ما چه کسانی هستند؟

آن شخص پاسخ داد: خیر، نمی دانم.

امام علیه السلام فرمود: شیعیان خالص آن افرادی هستند که همانند

حزقیل نبی، مومن باشد که او با آن شیوه مخصوص در مقابل

طاغوت و فرعون زمانش توریه کرد؛ و نیز مومن آل فرعون،

صاحب یس که خداوند درباره او فرموده است: وَ جَاءَ مِنْ أُمَّسَى

الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى " (46)

یعنی؛ مردی از آن سوی مدینه با سعی و کوشش آمد.

همچنین سلمان، ابوذر، مقداد و عمار یاسر، این افراد از شیعیان

خالص ما هستند، آیا تو با این افراد یکسان و مساوی هستی؟!

اکنون خودت قضاوت کن، آیا با ادعائی که کردی، موجب اذیت و

آزار ما و ملائکه الهی نشدی؟!

آن شخص عرضه داشت: یا ابن رسول الله! من از گفتار خود پشیمان

شدم و توبه می کنم، شما مرا عفو نموده و راهنمایی بفرما که چه

بگویم؟

حضرت فرمود: بگو که من از دوستان و از علاقه مندان شما هستم و با

دشمنان شما دشمن خواهم بود؛ و با دوستان شما دوست می باشم.



آن شخص اظهار داشت : یا ابن رسول الله ! من نیز همین را می گویم و معتقد به آن هستم و از آنچه که قبلا گفتم ، توبه می کنم و عذرخواهی می نمایم .

آن گاه در پایان ، امام جواد علیه السلام فرمود: هم اینک به نتیجه و ثواب صدقات و دیگر کارهای نیک خویش خواهی رسید. (47)

ص: 268

سخن نخست

سکینه، دختر امام حسین علیه السلام و مادرش رباب دختر امری  
عالمیست. نامش را امینه، امنیه و آمنه ذکر کرده اند و لقب وی را  
سکینه نهاده اند که به معنی وقار و سکون است.

سکینه همسر عبدالله اکبر، فرزند امام حسن و پسر عموی اوست که  
در روز عاشورا همراه امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. از  
زمان ولادت حضرت سکینه علیها السلام اطلاع دقیقی در دست  
نیست؛ اما با توجه به فرمایش امام حسین علیه السلام خطاب به وی  
که فرمود: «تو بهترین بانوانی!» در می یابیم که وی در کربلا بانویی  
رشیده بوده و بین ده تا سیزده سال، سن داشته است. (1) آن حضرت  
حدود هفتاد سال عمر کرد و در سال 117 ق. در مدینه و بنا بر قولی در  
راه حج عمره از دنیا رفت. (2)

خواهر سکینه، فاطمه و برادرانش امام زین العابدین، حضرت علی  
اکبر و عبدالله (علی اصغر) علیهم السلام اند.

رباب کیست؟

رباب همسر گرانقدر امام حسین علیه السلام، مادر عبدالله و سکینه و  
از زنان شایسته و نامدار تاریخ اسلام است. وی بانویی فاضله و  
محدثه بود که همراه امام حسین علیه السلام و فرزندان در کربلا

حضور داشت. وی شاهد شهادت همسر و طفل شیرخواره اش بوده و رنج و مشقات سفر کربلا را تحمّل نموده است. او وظیفه سنگین خویش را آن طور که مورد رضایت خدا و فرزند پیامبر بود، انجام داد. وی پس از آن به عنوان اسیر همراه دیگر زنان و دختران کاروان حسینی به کوفه و شام برده شد و در نهایت، به مدینه آمد و در آنجا اقامت گزید. رباب که از بهترین زنان عصر خویش بود، نزد امام حسین علیه السلام منزلتی عظیم داشت و شدّت علاقه امام به وی، به قدری بود که حضرت فرمود:

«من خانه ای را که سکینه و رباب در آن ساکنند، دوست دارم. علاقه

مند به ایشان هستم و مال خود را برایشان خرج می کنم.» (3)

در مقابل، رباب هم که افتخار همسری امام حسین علیه السلام را داشت، این ارزش را حفظ نمود و بعد از واقعه عاشورا و شهادت همسرش با اینکه خواستگاران فراوانی داشت همه را رد کرد و گفت: «پس از فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همسری بر نمی

گزینم.» (4)

او به تحقیق دریافته بود که هیچ کس نمی تواند همانند امام باشد و درس هایی را که او از مکتب انسان ساز حسینی فرا گرفته بود، دوباره برایش زمزمه کند.

رباب به امام حسین علیه السلام بسیار وفادار بود و در حمایت و تبعیت از آن حضرت، زندگی کرد و پس از شهادت جانگدازش همراه دخترش سکینه، خیمه عزا برپا نمود و به اقامه عزای آن امام همام

پرداخت. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

«هنگامی که امام حسین علیه السلام شهید شد، همسر آن حضرت،

ریاب، برایش مجلس سوگواری برپا نمود و همراه زنان و

ص: 270

خدمتگزارانش چنان گریه کرد که اشک چشمانش خشک گردید. (5)

غم و اندوه فقدان امام سبب شده تا رباب یک سال پس از واقعه

عاشورا از دنیا برود.

علامه مامقانی، رباب را در زمره زنان راوی حدیث نام برده و می

نویسد:

«نسبت به روایت وی، نهایت اعتماد است.»

یکی از مورخان معاصر می گوید: او یکی از شاعران عرب و از برترین

و برگزیده ترین زنان عصر خویش بود. (6)

رباب وقتی سر امام را در مجلس ابن زیاد مشاهده کرد، به شدت

منقلب شد و بنا بر درخواستش هنگامی که سر را به او دادند، در

آغوش گرفت و بوسید، از داغ امام گریست و اشعاری را زمزمه کرد که

ترجمه اش چنین است:

آه! حسین من که از دستم رفت و داغش تا ابد بر دلم ماند. در کربلا نیزه ها به او

هجوم آورده و تنش را به خاک و خون کشید. خداوند، جنایتکاران کربلا را

سیراب نگرداند! (7)

مرثیه دیگر رباب در غم از دست دادن همسرش این گونه است:

آنکه را که فروغ بخش عالمی بود، به خاک و خون افکندند و تن بی سر او را دفن

کردند. خداوند، پاداش بسیار به تو عطا کند ای نواده رسول خدا! که با عزت و

شرف، سالار شهیدان گشتی و از خسران دور بودی! تو برای من کوهی بلند

افراستی که در پناهت آرام بودم و الطافت نسبت به ما قطع نمی شد. اکنون که تو

رفتی، پدر یتیمان چه کسی باشد؟ و دستگیر محرومان که خواهد بود...؟ (8)

الرباب ( رضوان الله عليها ) بنت امرئ القيس زوجة الإمام

الحسين (عليه السلام)

إسمها ونسبها :

ص: 271

الرباب بنت امرئ القيس بن عدى بن أوس بن جابر بن كعب بن حليم بن خباب بن كلب الكلبيه .

وهي زوجة سيد الشهداء الإمام الحسين (عليه السلام) .

أخبارها :

كانت الرباب من خيار النساء جمالاً وأدباً وعقلاً ، وأسلم أبوها في خلافه

عُمر ، وكان نصرانياً من عرب الشام ، فَوَلَّاهُ عُمَرُ على قومه من قضاعه .

وما أمسى حتى خطب إليه الإمام على (عليه السلام) ابنته [ ابنه امرئ

القيس ] الرباب لابنه الحسين (عليه السلام) فزوجه إياها .

فولدت الرباب للحسين سُكينة (عليها السلام) عقيله قريش ، وعبد الله

عليه السلام ( الذي قُتِلَ يوم الطف وأمه تنظر إليه .

وأحبَّ الحسين (عليه السلام) زوجته الرباب حباً شديداً ، وكان معجباً

بها ، وكان (عليه السلام) يقول فيها الشعر .

وما قاله فيها وفي ابنته سكينه :

لَعَمْرِكُ إِنِّي لِأَحَبُّ دَاراً تَحِلُّ بِهَا سُكِينَةُ وَالرَّبَابُ

أُحِبُّهُمَا وَأَبْدَلُ جُلِّ مَالِي وَلَيْسَ لِإِيْمِي فِيهَا عِتَابُ

وَلَسْتُ لَهُمْ وَإِنْ عَتَبُوا مُطِيعاً حَيَاتِي أَوْ يُعَلِّينِي التَّرَابُ

ولما استشهد الإمام الحسين (عليه السلام) في أرض كربلاء حزن عليه

الرباب حزناً شديداً ، حتى أنها أقامت على قبره سنة كاملة ثم انصرفت

وفي تذكره الخواص : أنها أخذت الرأس الشريف ووضعتة في حجرها

وقبَلَتْهُ وَقَالَتْ :

وَإِحْسِيناً فَلَا نَسِيْتُ حُسَيْناً أَفْصَدَتْهُ أَسِنَّةُ الْأَعْدَاءِ

عَادِرُوهُ بِكَرْبَلَاءَ صَرِيحاً لَا سَقَى اللَّهُ جَانِبِي كَرْبَلَاءَ

ص: 272



وقالت في رثاء الحسين (عليه السلام) أيضاً :

إِنَّ الَّذِي كَانَ نُورًا يُسْتَضَاءُ بِهِ بِكَرْبَلَاءَ قَتِيلٌ غَيْرَ مَدْفُونٍ

سَبَطَ النَّبِيُّ جَزَاكَ اللَّهُ صَالِحَةً عَنَّا وَجُنَّبْتَ خُسْرَانَ الْمَوَازِينِ

قَدْ كُنْتَ لِي جَبَلًا صَعْبًا أَلُوذُ بِهِ وَكُنْتَ تَصْحُبُنَا بِالرَّحْمِ وَالذِّينِ

مَنْ لِلْيَتَامَى وَمَنْ لِلسَّائِلِينَ يُغْنِي وَيُؤْمِي إِلَيْهِ كُلُّ مِسْكِينٍ

وَاللَّهِ لَا أُبْتَغِي صِهْرًا بِصِهْرِكُمْ حَتَّى أُغَيَّبَ بَيْنَ الرَّمْلِ وَالطِينِ

وكان قد خطبها بعد استشهاد الإمام الحسين (عليه السلام) خلق كثير من الأشراف ، فقالت : ما كنت لأتخذ حَمُوءاً بعد رسول الله (صلى الله عليه وآله)، فوالله لا يوميني ورجلاً بعد الحسين (عليه السلام) سَقَفْتُ

أبدأ .

وقال الشيخ المامقاني في كتابه ( تنقيح المقال ) : يُعْتَمَدُ عَلَى رِوَايَتِهَا

غَايَةُ الْاِعْتِمَادِ

### حضرت رباب مادر بزرگوار حضرت علی اصغر

مرحوم محدث قمی «رحمه الله علیه» می نویسد: ... مادرش رباب

دختر امرء القیس بن عدی بوده که رئیس بکر بن وائل و نصرانی بوده

و در زمان عمر).... (مسلمان شد و هنوز نمازی نخوانده بود که

عمر).... (ولایت ناحیه ای را به او داد و حضرت علی «علیه السلام»

دخترش رباب را برای حسین «علیه السلام» خواستگاری نمود و او

قبول کرد و عبد الله (علی اصغر) و سکینه از او متولد شد . هاشم کلبی

گوید: «وَ كَانَتْ الرُّبَابُ مِنْ خِيَارِ النِّسَاءِ وَأَفْضَلَهُنَّ » [ حضرت [ رباب از

بهترین و فاضل ترین زنان بود « و امرء القیس کلبی پدر ] حضرت [ رباب

از اشراف و از خانواده های بزرگ عرب بود که نزد امام منزلتی به سزا

ومكانتی لایق داشت.

قمقام زخارج 2ص 654)

ابن اثیر نقل می کند: [ بعد از شهادت امام حسین علیه السلام

ص: 273

حضرت [رباب را همراه اسرا به شام بردند و چون به مدینه برگشت

عده ای از اشراف قریش از او خواستگاری کردند او قبول نکرد

و فرمود: « مَا كُنْتُ لِأَتَّخِذَ حَمَوًا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ » ص « )) بعد از رسول خدا

صل الله علیه وآله وسلم پدرشوهری نگیرم « 000 رباب مدت

یکسال بر سر قبر امام حسین «علیه السلام» ماند پس از آن به مدینه

برگشت و از تاسف و غصه وفات نمود ( نفس المهموم ص 528 ، کامل ابن

اثیر ج 4 ص 88 )

چون حضرت رباب به دیدن ارحام خود می رفت و حضرت سکینه

دخترش را به دنبال خود می برد سید الشهدا «علیه السلام» از مفارقت

این دو با نو دلتنگ می شد و این شعر را میفرمود:

كَانَ اللَّيْلَ مَوْصُولٌ بِلَيْلٍ إِذَا زَارَتْ سَكِينَهُ وَالرُّبَابُ

گویا شب به شب متصل گردد ، زمانی که سکینه و رباب به دیدن کسی بروند

عبدالله، برادر سکینه

عبدالله فرزند دیگر رباب و برادر سکینه علیها السلام است. امام

وقتی یاران و افرادی از خانواده اش به شهادت رسیدند، تنها ماند و

دیگر امیدی به یاری کسی نداشت، بنابراین برای خدا حافظی به

جانب خیمه ها آمد و اهل و عیالش را به صبر دعوت نمود و از آنها

خواست قضا و قدر الهی را بپذیرند و از اطاعت پروردگار دل خوش

باشند. وی سپس طفل شیرخواره اش را طلبید تا برای آخرین بار او را

ببیند. حضرت زینب علیها السلام عبدالله را نزد امام علیه السلام

آورد. آن حضرت فرزندش را به آغوش گرفت و گونه هایش را بوسید.

هنوز وداع امام به پایان نرسیده بود که ملعونی از لشکر دشمن، گلوی  
عبدالله را نشانه گرفت و با تیر جفا پیکرش را به خون آغشته کرد. امام  
که از جسارت دشمن و شهادت مظلومانه آن طفل دل آزرده شده بود،  
مشتش را از خون گلوی او پر نمود و به طرف آسمان پاشید و فرمود:

ص: 274

«خداوندا! این مصیبت بر من آسان است، چون که در معرض دید تو است.» (9)

امام حسین علیه السلام برای دفن عبدالله قبری حفر کرد و تن غرقه به خورش را به خاک سپرد. نگاه پر مهر و غمبار سکینه و مادرش در وداع با قربانی شش ماهه، عظمت این مصیبت را دو چندان نمود.

امام زمان علیه السلام در «زیارت ناحیه مقدسه» می فرماید:  
سلام بر عبدالله شیرخوار که او را هدف تیر قرار دادند و در آغوش پدر به قتلش رساندند. خدا لعنت کند حرمله بن کاهلی را که تیر به سویش انداخت...

گلستان فضایل

سکینه از چشمه زلال دانش و معرفت امام حسین علیه السلام جرعه ها نوشید و به درجه ای از ایمان و باور دینی رسید که امام در توصیفش می فرماید:

غالب (اوقات) بر سکینه چنین است که با تمام وجود محو جمال ازلی است. ایّامش غرق در عبادت و راز و نیاز با پروردگار سپری می گردد. (10)

این تعریف، بیانگر مقام برجسته دختر امام حسین علیه السلام در راستای یقین به پروردگار متعال و گسستن از مشغولیات و دلبستگی های دنیای فانی است.

سکینه، گوهری مستور در صدف عفت و حیا و آراسته به اخلاق محمدی است. وی شأنش بالاتر از مدح ستایشگران و مقامش بالاتر

از وصف دوستداران است؛ زیرا او در کنف حمایت بزرگانی چون پدر

و برادر رشیدش امام زین العابدین و حضرت علی اکبر علیهم السلام

قرار داشت و راه تعالی روح و مبارزه با نفس را از آنها فرا گرفته بود.

ص: 275

یکی از نویسندگان معاصر آورده است: «سکینه بانویی جلیل القدر، با

نجابت و دارای مقام و منزلتی بلند است.» (11)

بانو بنت الشاطی می گوید:

«به حق که خانم سکینه به سبب اصل و نسب عالی و شرافت و

منزلت بالایش، صاحب عزّت بی پایان و آشکاری است.» (12)

مورّخ شهیر، غیاث الدّین میرخواند در کتاب حبیب السّیر می گوید:

«حضرت سکینه دختر امام حسین علیه السلام را به خاطر جمال

ظاهری و کمال دختر امام حسین علیه السلام از شجاعتی قابل

تحسین برخوردار بود. وی در برابر ظالمان سکوت نمی کرد و به

انجام تکالیف الهی همّت می گمارد. او از هیاهوی تبلیغاتی هراسی به

دل راه نمی داد و با صلابت فاطمی دشمن را خوار و رسوا می نمود،

با دلیل و منطق سخن می گفت و حقانیت خویش را به اثبات می

رساند.

روزهای جمعه، خالد بن عبدالملک، بر بالای منبر می رفت و به

بدگویی از علی علیه السلام می پرداخت؛ این خبر به حضرت سکینه

علیها السلام رسید، وی همراه خدمتگزارانش نزد خالد می آمد و در

مقابله ایستاده و او را سبّ و لعن می کرد.

نگهبانان خالد جرأت آزار رساندن به سکینه را نداشتند؛ اما

همراهانش را اذیت کرده و آسیب می رساندند. در مجلسی که مروان،

امیر مومنان علیه السلام را سب نمود، با شهادت، او و اجدادش را

لعنت کرد. دختر عثمان که در جلسه حاضر بود، رو به سکینه کرد و

گفت: من دختر شهیدم! سکینه علیها السلام سکوت کرد و آنگاه که  
مومن صدا به اذان بلند کرد و به عبارت: «اشهد انّ محمّداً رسول الله»  
رسید، خطاب به دختر عثمان فرمود: این، پدر من است یا پدر تو؟  
دختر عثمان شرمسار گشت و گفت: «لافخر علیکم ابداً؛ من دیگر هرگز  
به شما فخر نخواهم کرد.» (13)

ص: 276



عظمت مقام و فصاحت و بلاغت کلام حضرت سکینه، به کسی  
اجازه گستاخی و توهین نمی داد و همگان را سرجای خود می نشانند.  
همان طوری که سخن گفتن عمّه اش زینب علیها السلام بر دهان  
کوفیان بی غیرت و بی وفا مهر سکوت زد و آنان را به حیرت  
واداشت.

راوی حدیث

در منابع تاریخی آمده است که سکینه علیها السلام از پدرش امام  
حسین علیه السلام و عمّه اش امّ کلثوم روایت نقل کرده و فائد مدنی  
مولی عبیدالله بن ابی رافع و فاطمه بنت الحسین از او حدیث نقل  
کرده اند. ابن عساکر به سند خود از فائد مدنی می گوید: سکینه دختر  
حسین بن علی از پدرش برای من این حدیث را گفت که پیامبر صلی  
الله علیه وآله وسلم می فرماید:

حملة القرآن عرفاء اهل الجنة؛ (روز قیامت) حاملان قرآن، شناخته  
شدگان اهل بهشتند. (14)

علاّمه مجلسی به سند خویش از بکر بن احنف، از فاطمه دختر علی  
بن موسی الرضا علیه السلام، و از فاطمه و زینب و امّ کلثوم، دختران  
موسى بن جعفر علیه السلام و آنها از فاطمه دختر امام صادق علیه  
السلام، از فاطمه دختر امام باقر علیه السلام، از فاطمه دختر امام  
سجاد علیه السلام، از فاطمه و سکینه دختران امام حسین علیه  
السلام و آنها از امّ کلثوم دختر علی علیه السلام، از فاطمه دختر رسول  
خدا صلی الله علیه وآله وسلم، از رسول خدا صلی الله علیه وآله

وسلم روایت می کند که فرمود:

در معراج که به آسمان رفتم، وارد بهشت شدم و به قصری از جواهر سفید رسیدم. این قصر دری داشت که با دُرّ و یاقوت تزئین شده بود و بر آن در پرده ای آویخته بود که چون سرم را بلند کردم، دیدم نوشته

ص: 277

است: «خدایی جز الله نیست، محمد صلی الله علیه وآله وسلم

پیامبر خدا و علی، ولی و سرپرست مردم است.» بر پرده، این عبارت

به چشم می خورد که: «خوشا به حال شیعیان علی!» وارد آن قصر

شدم، پس در برابرم قصری دیگر دیدم از عقیق که دری از نقره و پرده

ای بر آن قرار داشت. سرم را بلند کردم، این جمله را دیدم: «محمد،

پیامبر خداست و علی، وصی مصطفی.» و همچنین نوشته بود:

«شیعیان علی را به سرشت پاک بشارت ده!» پس وارد قصر شدم، که

ناگاه مقابلم قصری دیگر از زبرجد ظاهر شد که از آن زیباتر ندیده

بودم. بر آن قصر دری بود از یاقوت سرخ که بالای آن لومومبه چشم می

خورد و روی در پرده ای قرار داشت. پرده را بالا زدم و این جمله را

روی آن نوشته شده یافتم: «شیعه علی همان رستگارانند!» به جبرئیل

گفتم: این قصر از آن کیست؟ او گفت:

ای محمد! متعلق به علی، وصی و پسر عمویت! مردم در روز قیامت

پابرهنه و عریان محشور می شوند، جز شیعیان علی؛ مردم در صحنه

محشر به اسم مادرانشان خوانده می شوند، غیر از شیعیان علی که به

نام پدرانشان خوانده می شوند؛ زیرا آنها علی را دوست داشته اند و

به این خاطر، سرشتشان پاک گردیده است. (15)

سکینه محبوب دل پدر

سکینه در خاندانی بزرگ که خداوند مقامشان را رفعت بخشیده بود،

رشد نمود. تمسک به راه مستقیم الهی و تبعیت از احکام حیات بخش

قرآن، او را به کمال انسانیت رسانید و سبب شد هم طراز عقیده بنی

هاشم، زینب کبری علیها السلام از پیام آوران کربلا گردد؛ به طوری که

دشمنان به شخصیت با صلابتش معترفند و دوستان اهل بیت

علیهم السلام به وجودش مفتخر.

اخلاق نیک و خصال پسندیده این بانوی نمونه، وی را در نظر پدر که

ص: 278

مرئی صالح و کاملی بود، عزیز نمود و چون ستاره ای فروزان در آسمان خاندان امام درخشید و همه را شیفته رفتار شایسته خود کرد. امام حسین علیه السلام که آگاه به ضمیر انسان ها و معیار سنجش اعمال است، سکینه را با زیباترین لقب، یعنی «خیره النساء» خواند و با عنایتی خاص مقام و منزلت وی را در مواقف بسیار، بر دیگران آشکار نمود.

دل بستگی و مهر امام نسبت به سکینه، در آخرین خداحافظی از خیمه ها، قابل توجه و تأمل است. وقتی آن حضرت نزدیک خیمه ها رسید، فرمود:

«ای زینب! ای ام کلثوم! ای سکینه! علیکن منی السلام.»

چون اهل بیت صدایش را شنیدند، برای وداع گرداگرد امام حلقه زدند. علاقه فراوان سکینه به پدر، عنان اختیار را از کفش ربود، دست هایش را بر سر فرود آورد و گفت: پدرجان! آیا تن به مرگ داده ای که این گونه خدا حافظی می کنی؟ ما، بعد از تو به چه کسی پناهنده شویم؟

سخنان عاطفه برانگیز دختر، بر قلب پدر، سنگین آمد و از بی تابی فرزندش گریست و فرمود:

«ای نور دیده ام! چگونه تسلیم مرگ نشود کسی که یار و یآوری ندارد؟»

صحبت های امام برای سکینه که بوی فراق و تنهایی می داد، او را از جمع حاضر جدا کرد و در حالی که آرام آرام می گریست، به گوشه

خیمه رفت! شاید قصدش این بود که قلب پدر را بیش از این غصّه دار

نکند. امام حسین علیه السلام با مشاهده این وضع از اسب فرود آمد

و سکنیه را نزد خویش خواند و او را به سینه چسباند و اشک هایش را

پاک نمود و فرمود:

ص: 279

«ای سکینه! بدان که بعد از من گریه زیادی در پیش خواهی داشت؛

اما تا هنگامی که جان در بدن دارم، با این اشکِ جانگدازت، دلم را

آتش نزن! آن زمان که کشته شدم، تو که بهترین زنان هستی،

سزاوارترین فرد به گریستن بر منی!»

لفظ جمع در اینجا، بیانگر این است که سکینه جزء بانوانی است که

دلیلی واضح بر بالا بودن مقامشان وجود دارد، مانند حضرت زهرا

علیها السلام و زینب علیها السلام. (16) (16). نفس المهموم، ص 160.

سکینه در کاروان کربلا

سکینه بلایای سنگین روز عاشورا را با دلی استوار و اراده ای پولادین

تحمل نمود. این توان، برخاسته از باطن پاک و توجه کامل او به ذات

احدیّت بود، همان گونه که امام حسین علیه السلام درباره اش

فرموده: «دخترم، دائم محو جمال الهی است.» مطمئناً اگر امام

بردباری او را محک نزده بود و به درجه ایمانش واقف نبود، او را

همراه خویش به سفری پرحادثه نمی برد تا مبادا از آن حوادث

دهشت بار روحش متزلزل شده و دینش دستخوش دگرگونی گردد.

سکینه به مرتبه ای از یقین و رضای الهی رسیده بود که کشته شدن پدر

و برادرها و عموها را دید، اما لب به شکایت نگشود و آن مصائب را

لطف الهی دانست.

وی نظاره گر وقایع عاشورا بود. او ندای کمک خواهی پدرش را که

مظلومانه یار و یاور می طلبید، شنید و با تمام وجود، درد بی کسی

مادر، خواهر، عمّه ها و زنان را چشید و با اینکه در اوان جوانی بود،

سرپرستی دختران کوچکتر از خود را به عهده گرفت و به دلداری آنها

پرداخت. با آنکه عطش تا عمق وجودش پنجه افکنده بود، دلیرانه

مقاومت کرد و از بی آبی، شکوه ننمود.

ص: 280



او پس از شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام بالینش حاضر شد و با سوز دل، نوحه سرایی کرد و زمانی که پدرش عمود خیمه عباس علیه السلام را کشید، داغ سنگین این مصیبت را در خود مخفی نگه داشت تا دشمن خیال نکند فرزندان حسین علیه السلام مرعوب شده و شکیبایی را از دست داده اند. او به خدا دل بسته بود، با صبر قرین بود و از راه مستقیم الهی خارج نشد.

سکینه از اولین افرادی است که از شهادت امام مطلع گردید. وقتی اسب بی صاحب امام، با زین واژگون و شیهه زنان به سوی خیمه آمد، او به استقبالش رفت و با زبان حال، احوال پدر را جویا شد. او به این فکر می کرد که: آیا لحظه آخر به امام آب دادند یا خیر؟ بغض فروخورده اش یکباره به خروش تبدیل شد و فریاد برآورد که:

واقتیلاه! وابتاه! واحسیناه! واحسناه! و واغربتاه!

زمانی که دشمن، او و دیگر زنان را به قتلگاه برد تا از کنار کشتگان عبور دهد، او ناگهان بر پیکر خونین پدر افتاد و او را به آغوش گرفت و طوری گریست که دوست و دشمن گریان شدند. عمر بن سعد فرمان داد با زور و تهدید دختر امام حسین علیه السلام را از بدن پدر جدا نموده و همراه بقیه مصیبت دیدگان به اسارت برند. سکینه می گوید: وقتی پیکر پدرم را در آغوش گرفتم، از حلقوم بریده اش این ندا را شنیدم که می گفت:

شیعتی ما ان شربتم ماء عذبٍ فاذکرونی او سمعتم بغریبٍ او شهید فاندبونی

شیعیان من! هر زمان که آب گوارایی نوشیدید، مرا به یاد آورید و اگر

سرگذشت غریب و شهیدی را شنیدید، بر من بگریید!

تبلیغ در اسارت

حفظ ارزش های دینی، جزء اهداف مقدّس رهبران الهی است. آنها

ص: 281

در نشر آیین محمدی به اقتضای زمان و مکان کوشیده اند. فرزندان اهل بیت علیهم السلام نیز چون اجداد خویش با پیش گرفتن روش صحیح در میدان رویارویی حق و باطل، دشمن را رسوا نموده و با پاسداری از خون شهیدان، هدف مقدس آنها را زنده نگه داشته اند. دختر امام حسین علیه السلام می دانست پدر بزرگوارش به خاطر امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با بدعت ها و انحرافات دینی و اجتماعی قیام نموده، بنابراین دیدن سر بریده امام بر نیزه، او را نگران ساخت؛ اما وقتی چشم نامحرمان به ساحت مقدس اهل حرم افتاد، کوشید از آن نگاه ها در امان بماند.

سهل بن ساعد انصاری- از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم - در چگونگی ورود اهل بیت علیهم السلام به شام می گوید:  
من قصد رفتن به بیت المقدس را داشتم. چون نزدیک شام رسیدم، دیدم مردم، شهر را آذین بسته و به جشن و سرور پرداخته اند. سوال کردم: آیا برای شامیان عیدی هست که من اطلاع ندارم؟ پاسخ شنیدم: ای پیرمرد! از بیابان آمدی؟ گفتم: من سهل بن ساعدی هستم و رسول خدا را دیده ام. گفتند: عجب است که آسمان، خون نمی بارد و زمین، اهلس را فرو نمی برد! گفتم: مگر چه شده؟ گفتند: این، سر حسین است که از عراق هدیه آورده اند! جلوتر رفتیم، پرچم هایی دیدم که در بین آنها سری بر نیزه است. او شبیه ترین افراد به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بود و پشت سر آن، بانوانی بر شترانی بی پوشش سوار بودند. نزدیک تر رفتیم. از نخستین زن پرسیدم:

کیستی؟ گفت: من سکینه، دختر حسینم. گفتم: من سهل ساعدی از

اصحاب جدّ رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هستم، اگر

حاجتی داری بر آورم! فرمود: به حامل سر بگو جلوتر رود تا مردم به

تماشای آن پردازند و چشمانشان به حرم پیامبر نیفتد! سهل می

گوید: من نزد آن نیزه دار رفتم و مبلغی به او دادم و گفتم: سر را جلوتر

ص: 282

از زنان ببر. و او پذیرفت. (نفس المهموم، ص 205).

آری، همچنان که جدّه اش حضرت زهرا علیها السلام تا لحظه های آخر زندگی به پاسداری از فرامین الهی کوشید و در نظر هیچ نامحرمی ظاهر نشد، او نیز در بحرانی ترین لحظات حیات، تابع دستورات الهی بود؛ گرچه حوادث آن روزها کافی بود تا کوه را از هم پاشد و زمین و آسمان را درهم کوبد.

اسیران آل رسول را در حالی که به ریسمان بسته شده بودند و از میان جمعیت عبور می دادند، وارد مجلس یزید کردند. جفاکاران شام که از بزرگی، شکوه و ابّته آنها در شگفت مانده بودند، پرسیدند: شما چه کسانی هستید؟ سکینه فرمود: ما اسیران، از خاندان محمد صلی الله علیه وآله وسلم هستیم! (نفس المهموم، ص 206).

تبلیغ روشنگرانه، با بیان موجز و مختصر جهت بیداری خفتگان در غفلت، از رسالت های مهمّ بازماندگان واقعه عاشورا بود. دختر امام حسین علیه السلام با سخن کوتاه «ما اسیران آل محمدیم»، مردم مسخ شده از تبلیغات پوچ و پرهیاهوی یزید را به تفکر واداشت که: اگر اینها آل محمدند، چرا اسیر شده اند؟ بنابراین، یزید در مواضع مختلف با اقدامات سنجیده و درستِ وابستگان امام علیه السلام رسوا می شد و جوانه های هوشیاری در دلها و افکار مردم شام رویدن آغاز می کرد.

حضرت سکینه علاوه بر بیدارگری های غیر مستقیم، در برابر دید همگان مقابل ظالمان می ایستاد. وی وقتی سر بریده فرزند زهرا علیها

السلام را مقابل یزید مشاهده کرد که او با جسارت بدان هتاک می کند

و شعر پیروزی می سراید، فریاد برآورد و گفت:

به خدا، سخت دل تر از یزید ندیدم و کافر و مشرکی بدتر و جفاکارتر

از او نیست. (همان، ص 207).

آنگاه که یزید در مورد پدرش گفت: حسین، حق را منکر شد و قطع

ص: 283

رحم نمود و در ریاست و رهبری با من ستیز کرد. در پاسخش فرمود:  
ای یزید! از کشتن پدرم خوشحال نباش! او مطیع خدا و رسول بود و  
دعوت حق را اجابت کرد و به سعادت شهادت نائل آمد! ولی روزی  
خواهد آمد که تو را بازخواست می کنند، خود را برای پاسخگویی  
آماده کن! ولی تو چگونه می توانی پاسخ دهی؟! (منتخب،  
طریحی، ص 457).

دختر امام حسین علیه السلام دریافته بود که ستمگران یزیدی و  
ناسپاسان کوفی برای اسیران حُرمتی قائل نیستند و یزید ظالم به جز  
انتقام گیری از امام و ذرّیه اش هدفی ندارد. مصیبت دشت نینوا و  
شهادت پدر و برادرها عواطف وی را تحت تأثیر قرار داد؛ به ویژه  
زمانی که یزید ملعون بر لب و دندان امام چوب زد و با آن ضربه ها،  
روح و روان ریحانه بتول را جریحه دار نمود. او به ناچار همراه  
خواهرش (فاطمه) به دامن عمّه شان زینب پناهنده شده و گفتند:  
«یا عمّته انّ یزیداً اَیْنُکُتُ ثنایا ایینا بقضیبه؛ عمّه جان! یزید با  
چوبدستی دندان های پدرمان را می زند.»

و این استمدادطلبی، حکایت از این دارد تا عمّه نگذارد او چنین کند!  
نفس فاطمی و علوی، دختر علی 7 آنها را به آرامش دعوت نمود و  
غیورانه در مقابل یزید ایستاد و فرمود: آیا چوب می زنی؟ دستت  
بشکنند! این سر و صورت از چهره هایی است که سال های طولانی  
برای خدا سجده کرده است! (معالی السّبّطین، ج 2، ص 156).

حضرت سکینه علیها السلام می گوید:

در یکی از شب ها که در شام بودم، خوابی دیدم طولانی. در آخر آن

ص: 284



خواب، زنی را مشاهده کردم که دست بر سر نهاده و نالان است.

پرسیدم: این بانو کیست؟ گفتند: فاطمه دختر محمد رسول خدا و

مادر پدر تو است! گفتم: به خدا، نزد او می روم و از آنچه با ما کردند،

به وی شکایت می کنم. پس نزد او رفتم، مقابلش ایستادم و گریستم و

گفتم: مادر جان! حق ما را منکر شدند، جمع ما را از هم جدا کردند و

حُرمت ما را نگه نداشتند! مادر جان! به خدا، پدرم حسین را کشتند!

پس آن بانو به من فرمود:

سکینه جان! دیگر سخن مگو که دلم را سخت لرزاندی و قلبم را پاره

کردی! این پیراهن پدر تو است، آن را نگه داشته ام تا زمانی که خدا را

ملاقات کنم! (ریاحین الشریعه، ج 3، ص 278-280؛ نفس

المهموم، ص 217.

بازگشت به کربلا و مدینه

اوضاع و احوال اجتماعی با سخنرانی ها و بیدارگری های اهل بیت

علیهم السلام تغییر یافت؛ یزید سمبل جنایت و غاصب حق امام

شناخته شد و مورد نکوهش و لعن مردم واقع گردید. ماندن اسیران در

شام، سبب سرنگونی حکومت ظالمانه یزید می شد و آبروی بنی

امیه را بیش از پیش، از بین می برد؛ بنابراین یزید تصمیم گرفت هرچه

زودتر مقدمات بازگشت خاندان امام علیه السلام را به مدینه فراهم

کند. سکینه، همراه با دیگر اسیران به سوی مدینه رهسپار شد. وقتی

کاروان اسیران به عراق رسیدند، از راهنما خواستند از کربلا برود تا

آنها به زیارت عزیزانشان پردازند. در مدّت سه شبانه روز که اهل بیت

عليهم السلام در كربلا بودند، روز و شب به نوحه خوانی می گذشت

و گریه و زاری می کردند و از کنار قبری به کنار قبری دیگر می

ص: 285

رفتند. (مقتل الحسین (علیه السلام)، مقرّم، ص 471.

هنگام ترک آن سرزمین، سکینه بسیار گریست و بانوان را به وداع با

مرقد شریف امام فراخواند و چنین نوحه سرایی کرد:

ای کربلا! با تو در مورد پیکری وداع می کنیم که بدون غسل و کفن در

این مکان دفن شد! ای کربلا! ما همراه امینمان (امام سجّاد علیه

السلام) با تو وداع می کنیم، در مورد حسینی که روح پیامبر و روح

وصیّ او حضرت علی علیه السلام بود. (معالی السّبّطین، ج 2،

ص 198.

ای کربلا! با تو در مورد پیکری وداع می کنیم که بدون غسل و کفن در

این مکان دفن شد!

وقتی سکینه علیه السلام به مدینه رسید، همراه زنان بنی هاشم جامه

سیاه پوشید و مجلس عزا برپا نمود و با نقل حادثه خونین کربلا از

نهضت جاودانی امام حسین علیه السلام دفاع کرد. مجالس وعظ و

سخنرانی او موجب بیداری وجدان های به خواب رفته و شناخت راه

سعادت برای انسان های مشتاق هدایت شد. دختر امام حسین علیه

السلام همراه مادرش رباب، عمّه ها و دیگر بانوان، مورد توجّه مردم

مدینه بود. مشکلات مردم به دست آنها حل می گردید و خوشه

چینی از خرمن سبز تعالیم حسینی و مکتب رهایی بخش اسلام به

وسیله آنها برای مردم محقّق می شد. گذران روزها، ماه ها و سال ها،

خاطره سوزناک کربلا را از ذهن مسافران این سفر پربلا پاک نکرد. زنان

هاشمی جلسات عزاداری را قطع نکردند و با حزن و اندوه، آن روزها

را به یاد می آوردند. امام صادق علیه السلام فرمود:

هیچ بانوی هاشمی، سرمه به چشم نکشید و خضاب نساخت و از

خانه هیچ فرد بنی هاشم تا پنج سال دودی بلند نشد تا اینکه عبیدالله

بن زیاد به هلاکت رسید. (بحار الانوار، ج 10، ص 293.

ص: 286

خانم سکینه علیها السلام در خانه امام سجّاد علیه السلام زندگی می کرد؛ خانه ای که صاحب آن برای گریه بر «سیدالشهدا» روز و شب نمی شناخت. زمانی که از امام می خواستند کمتر بگرید تا چشمانش آسیب نبیند، می فرمود:

چگونه نگریم در حالی که دیدم خواهران و عمّه هایم در عصر

عاشورا از این خیمه به آن خیمه می دوند؟!!

به این ترتیب، حضرت سکینه علیها السلام در مدّت عمرش در شهر

پیامبر و در منزل برادرش، امام سجّاد علیه السلام زندگی کرد و به

ترویج و نشر راه امام حسین علیه السلام پرداخت.

آرامگاه

سرانجام حضرت سکینه علیه السلام در پنجم ربیع الاول 117 ق.

دنیا را وداع گفت و روح مطهرش در بهشت برین سکنا گزید.

آرامگاه آن بانوی گرامی در قبرستان بقیع (مدینه) است؛ وی هنگام

انجام عمره، در مکه رحلت کرده است. و گروهی نیز بر این باورند که:

آرامگاه او در مقبره باب الصّغیر (دمشق) می باشد، که هم اکنون

زیارتگاه شیعیان می باشد... (ریاحین الشریعه، ج 3، ص 280 و

281.

### **! حضرت رقیه و زندگینامه ایشان**

سه شنبه 88/9/24 :: ساعت 56:9 عصر

درباره سنّ شریف حضرت رقیه (علیها السلام) در میان تاریخ نگاران

اختلاف نظر وجود دارد. اگر اصل تولد ایشان را بپذیریم، مشهور این



است که ایشان سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای

آغازین صفر سال 61 ه. ق، پریر شده است.

بر اساس نوشته های بعضی کتاب های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه

علیها السلام)، ام اسحاق است که پیش تر همسر امام حسن مجتبی

علیه السلام) بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن

علیه السلام) به عقد امام حسین (علیه السلام) درآمده است.

(الاربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمہ، تهران، کتاب فروشی

اسلامیه، بیتا، ج2، ص216؛ الطبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، اعلام الوری

بأعلام الهدی، بیروت، دار المعرفه، 1399 ه. ق، ص251.

مادر حضرت رقیه (علیها السلام) از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به شمار

می آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت طلحه

است. (مفید، محمد بن محمد، الارشاد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

چاپ چهارم، 1378 ه. ش، ج2، ص200، اعلام الوری، ص251.

نام مادر حضرت رقیه (علیها السلام) در بعضی کتاب ها، ام جعفر

قضاعیّه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست.

هم چنین نویسنده معالی السبطين، مادر حضرت رقیه (علیها السلام)

را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم پادشاه ایرانی، معرفی میکند که در

حمله مسلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین

علیه السلام) در آمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه السلام)

نیز به شمار می آید. (حایری، محمد مهدی، معالی السبطين، قم، منشورات الرضی، 1363 ه. ش،

ج2، ص214.

## نام گذاری حضرت رقیه (علیها السلام)

رقیه از «رقی» به معنی بالا رفتن و ترقی گرفته شده است. (ابن منظور، محمد بن مکرّم،

ص: 288



لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1416 ه. ق، ج 5، ص 293.

گویا این اسم لقب حضرت بوده و نام اصلی ایشان فاطمه بوده است؛ زیرا نام

رقیه در شمار دختران امام حسین (علیه السلام) کمتر به چشم

میخورد و به اذعان برخی منابع، احتمال این که ایشان همان فاطمه

بنت الحسین (علیه السلام) باشد، وجود دارد. (نظری منفرد، علی، قصه کربلا، قم، انتشارات سرور، 1379 ه. ش، پاورقی ص 518.

در واقع، بعضی از

فرزندان امام حسین (علیه السلام) دو اسم داشته اند و امکان تشابه

اسمی نیز در فرزندان ایشان وجود دارد.

گذشته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعا وجود دارد.

چنانچه در کتاب تاریخ آمده است: «در میان کودکان امام حسین

علیه السلام) دختر کوچکی به نام فاطمه بود و چون امام حسین

علیه السلام) مادر بزرگوارشان را بسیار دوست میداشتند، هر فرزند

دختری که خدا به ایشان میداد، نامش را فاطمه میگذاشت. همان

گونه که هر چه پسر داشتند، به احترام پدرشان امام علی (علیه السلام)

وی را علی مینامید.» (ر.ک: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مومسه الوفاء، 1404 ه.

ق، ج 44، ص 210.

گفتنی است سیره دیگر امامان نیز در نام گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

نویسنده: رضایی

یا حیدر کرار علی ادرکنی صلوات الله علیه

سلام بر شادکننده قلب مادرم زهرای اطهر حضرت فیروز ابولولو

رحمت اله علیه

پژوهشی در هویت تاریخی حضرت رقیه (علیها السلام)

پدید آورنده: ابوالفضل هادی منش، صفحه 32

ص: 289

اشاره:

در واپسین سال های عمر معاویه، روزگاری که زیاده خواهی های او سایه ای سنگین از فساد و تباهی بر جامعه مسلمین انداخته بود، تولد نوزادی دختر به نام رقیه (علیها السلام) شادی و شرف را به خانه گلین و ساده امام حسین (علیه السلام) فرا خواند و اشک شوق را مهمان نگاه های منتظر کرد و امام، آرامش کوتاه و زودگذری در سایه خرسندی از مولود خجسته خود پیدا کرد و لبخندی از سرور بر چهره خسته و اندوهگین اش از ظلم و جور زمانه نشانده؛ زمانه ای که هتاکی به خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دشنام دادن به امیرالمومنین (علیه السلام) سکه رایج شده بود. تزویر و ریاکاری چنان در بافت جامعه نفوذ کرده بود که کسی به چشم های خود نیز اعتماد نداشت. این در حالی بود که سنگینی زخم تمام این معضلات ریشه دار، بر قلب امام وارد می آمد. معاویه اما، با همه فریبکاری و نیرنگی که داشت، در برابر فرشته مرگ، بی چاره و ذلیل می نمود و آن گاه که مرگ گریانش را گرفت، بی هیچ مقاومتی تسلیم شد و پسر می گسار و شهوت پرست او بر اریکه ای که بیست سال، پدرش بر آن تن، و دنیا پرستان بر آن رخ ساییده بودند، تکیه زد.

در چنین روزگاری بود که صدای زنگ شتران از مقصد مدینه به سوی آینده ای روشن و تابناک به وسعت تاریخ، برخاست و در رهگذر حوادث و رویدادهای این سفر پردرد و رنج، رقیه (علیها السلام) به تماشا ایستاده و عروج خود را انتظار می کشید.

اگر چه بسیاری از منابع تاریخی، نام او را در خاطره خود حفظ نکرده

اند، اما

دلایل گویایی بر اثبات وجود او در دست است که در جای خود بدان

اشاره خواهد شد.

نوشتار حاضر، رهاوردی است از چکیده آن چه تاریخ، به نام و خاطره

ص: 290

رقیه (علیها السلام) در خود ثبت کرده است و تلاش دارد تا دریچه ای به اقیانوس بی کران درد ورنج دخترک خورشید بگشاید و قطره ای از دریای معرفت و بینش او را در کام تشنگان زلال حقیقت بریزد، اما گفتنی است به دلیل نبود منابع کافی و محدود بودن شرح حال او، نگارنده بیشتر به بیان آن چه درباره ایشان نگاشته اند، همت ورزیده است تا مخاطب به مطالبی که نقل شده، اشراف یابد. از این رو، بدون داوری در مورد اخبار نقل شده، به گردآوری آن دست یازیده است.

میلااد کوثر ثانی

هوا گرم بود و سکوت، خیره خیره، پرده سیاه شب را تماشا می کرد. شهر در تاریکی فرو رفته بود. پنجره خانه ای در شهر، گرم انتظار و محو گفت و گوی شب با ستارگانش بود. نسیم، بر دیوارهای آفتاب خورده خانه می وزید. قلب شهر، از تنها پنجره باز و روشن خود می تپید و همه به انتظار نشسته بودند که ناگاه صدای گریه نوزادی خجسته، احساس شب را به بازی گرفت. اشک شوق بر گونه ها غلتید و لب ها، یک صدا، ترانه لبخند سرودند.

غنچه ای دیگر، به باغ حسین (علیه السلام) روییده بود و همه بر گلبرگ رخس، غنچه های عاطفه نثار می کردند. رقیه (علیها السلام) در آن شب شکفت، و مادر تاریخ، کتاب کهن خویش را گشود و بر صفحه ای مبهم از آن، قلم را به تکاپو واداشت. ولی آن صفحه مبهم تاریخ، در کوران تاخت و تازهای روزگار، از دفتر گذار زمان جدا گشت و از حافظه آن ناپدید گردید. در کتابچه کوچک زندگانی رقیه

(علیها السلام)، لحظه رویدانش بدون هیچ سطری، سفید ماند و نام

هیچ روزی به عنوان زادروزش ثبت نگردید.

درباره سنّ شریف حضرت رقیه (علیها السلام) نیز در میان تاریخ

ص: 291

نگاران اختلاف نظر وجود دارد. اگر اصل تولد ایشان را بپذیریم، مشهور این است که ایشان سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال 61 ه. ق، پرپر شده است.

مادر حضرت رقیه (علیها السلام)!

بر اساس نوشته های بعضی کتاب های تاریخی، نام مادر حضرت رقیه

(علیها السلام)، امّ اسحاق است که پیش تر همسر امام حسن مجتبی

(علیه السلام) بوده و پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن

(علیه السلام) به عقد امام حسین (علیه السلام) درآمده است. 1.

مادر حضرت رقیه (علیها السلام) از بانوان بزرگ و با فضیلت اسلام به

شمار می آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الارشاد، کنیه ایشان بنت

طلحه است. 2.

نام مادر حضرت رقیه (علیها السلام) در بعضی کتاب ها، ام جعفر

قضاعیه آمده است، ولی دلیل محکمی در این باره در دست نیست.

هم چنین نویسنده معالی السبطين، مادر حضرت رقیه (علیها السلام)

را شاه زنان؛ دختر یزدگرد سوم پادشاه ایرانی، معرفی می کند که در

حمله مسلمانان به ایران اسیر شده بود. وی به ازدواج امام حسین

(علیه السلام) درآمد و مادر گرامی حضرت امام سجاد (علیه السلام)

نیز به شمار می آید. 3.

این مطلب از نظر تاریخ نویسان معاصر پذیرفته نشده؛ زیرا ایشان

هنگام تولد امام سجاد (علیه السلام) از دنیا رفته و تاریخ درگذشت او

را 23 سال پیش از واقعه کربلا، یعنی در سال 37 ه. ق دانسته اند. از

این رو، امکان ندارد او مادر کودکی باشد که در فاصله سه یا چهار سال

پیش از حادثه کربلا به دنیا آمده باشد. این مسأله تنها در یک صورت

قابل حل می باشد که بگوییم شاه زنان کسی غیر از شهربانو)مادر امام

ص: 292



سجاد (علیه السلام) است.

نام گذاری حضرت رقیه (علیها السلام)

رقیه از «رقی» به معنی بالا رفتن و ترقی گرفته شده است. 4 گویا این

اسم لقب حضرت بوده و نام اصلی ایشان فاطمه بوده است؛ زیرا نام

رقیه در شمار دختران امام حسین (علیه السلام) کمتر به چشم می

خورد و به اذعان برخی منابع، احتمال این که ایشان همان فاطمه بنت

الحسین (علیه السلام) باشد، وجود دارد. 5 در واقع، بعضی از

فرزندان امام حسین (علیه السلام) دو اسم داشته اند و امکان تشابه

اسمی نیز در فرزندان ایشان وجود دارد.

گذشته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعا وجود دارد.

چنانچه در کتاب تاریخ آمده است: «در میان کودکان امام حسین (علیه

السلام) دختر کوچکی به نام فاطمه بود و چون امام حسین (علیه

السلام) مادر بزرگوارشان را بسیار دوست می داشتند، هر فرزند

دختری که خدا به ایشان می داد، نامش را فاطمه می گذاشت. همان

گونه که هرچه پسر داشتند، به احترام پدرشان امام علی (علیه السلام)

وی را علی می نامید.» 6 گفتنی است سیره دیگر امامان نیز در نام

گذاری فرزندانشان چنین بوده است.

نام رقیه در تاریخ

این نام ویژه تاریخ اسلام نیست، بلکه پیش از ظهور پیامبر گرامی

اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز این نام در جزیره العرب رواج داشته

است. به عنوان نمونه، نام یکی از دختران هاشم (نیای دوم پیامبر



(صلی الله علیه و آله) رقیه بود که عمه حضرت عبدالله، پدر پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله) به شمار می آید. 7.

نخستین فردی که در اسلام به این اسم، نام گذاری گردید، دختر پیامبر

اکرم (صلی الله علیه و آله) و حضرت خدیجه بود. پس از این نام

گذاری، نام رقیه به عنوان یکی از نام های خوب و زینت بخش

اسلامی درآمد.

امیرالمومنین علی (علیه السلام) نیز یکی از دخترانش را به همین اسم

نامید که این دختر بعدها به ازدواج حضرت مسلم بن عقیل (علیه السلام) درآمد. این روند ادامه یافت تا آن جا که برخی دختران امامان

دیگر مانند امام حسن مجتبی (علیه السلام)، 8 امام حسین (علیه السلام) و دو تن از دختران امام کاظم (علیه السلام) نیز رقیه نامیده

شدند. گفتنی است، برای جلوگیری از اشتباه، آن دو را رقیه و رقیه

صغری می نامیدند. 9.

خاستگاه تربیتی

حضرت رقیه (علیها السلام) در خانواده ای پرورش یافت که پدر، مادر

و فرزندان آن، همگی به عالی ترین فضیلت های اخلاقی و پارسایی

آراسته بودند. افزون بر آن، فضای دل انگیز شهر پیامبر (صلی الله علیه و آله) که شمیم روح فزای رسول خدا (صلی الله علیه و آله)،

علی (علیه السلام) و فاطمه (علیه السلام) هنوز در آن جاری بود و

مشام جان را نوازش می داد، در پرورش او نقشی بزرگ داشت. او در

خانواده ای رشد یافت که همگی سیراب از زلال معرفت امام حسین

(علیه السلام) بودند؛ خانواده ای که از بزرگ ترین اسطوره های علم و

ادب و معرفت و ایثار مانند زینب کبری (علیها السلام)، ابوالفضل

العباس (علیه السلام)، علی بن الحسین (علیه السلام)، علی اکبر



(علیه السلام) و... تشکیل شده بود.

حضرت رقیه (علیها السلام) در مدت عمر کوتاه خود در دامان این بزرگواران، به ویژه پدر گرامی اش امام حسین (علیه السلام) پرورش یافت و با وجود همان سن کم، به عنوان یکی از زیباترین اسطوره های ایثار و مقاومت در تاریخ معرفی گردید.

دیگر دختران امام حسین»

در مورد تعداد فرزندان دختر امام حسین (علیه السلام) در میان تاریخ نویسان، اختلاف نظر وجود دارد. بیشتر آنان دو دختر به نام های سکینه و فاطمه برای حضرت ذکر کرده اند و برخی دیگر تعداد دختران حضرت را تا هشت نفر نیز برشمرده اند. در این جا برخی از دیدگاه ها را بیان می کنیم.

1. علامه ابن شهر آشوب و محمد بن جریر طبری که از تاریخ نویسان بزرگ اسلام هستند، از سه دختر به نام های سکینه، فاطمه و زینب نام برده اند. 10

2. میرزا حبیب الله کاشانی، شمار پسران حضرت را سیزده تن به نام های علی اکبر، علی اوسط، علی اصغر، محمد، جعفر، قاسم، عبدالله ، محسن، ابراهیم، حمزه، عمر، زید و عمران دانسته است و تعداد دختران حضرت را هشت نفر می داند؛ به نام های فاطمه کبری، فاطمه صغری، زبیده، زینب، سکینه، ام کلثوم، صفیه و دختری که در شام از دنیا می رود و نامی از او به میان نمی آورد. او بر این باور است که این چند گانگی تنها در اسم آن ها بوده و بیشتر آنان در مسمی

شریک اند؛ زیرا امام حسین (علیه السلام) در تاریخ به کمی فرزند

معروف بوده اند. پس ممکن است بعضی از اولاد ایشان دو اسم

داشته باشند یا حتی نام نوه های ایشان نیز در ردیف فرزندان شان قرار

ص: 295

گرفته باشد و یا به دلیل سرپرستی بعضی یتیمان بنی هاشم مانند فرزندان امام مجتبی (علیه السلام) به اشتباه، نام آنان نیز در شمار فرزندان ایشان دانسته شده باشد. 11

3. علی بن عیسی اربلی، نویسنده کتاب معروف کشف الغمّه فی معرفه الائمه، می نویسد: امام حسین (علیه السلام) شش پسر و چهار دختر داشت. با این حال، او هنگام برشمردن دختران حضرت، نام سه نفر زینب، سکینه و فاطمه را می برد و از نفر چهارم سخنی به میان نمی آورد 12 که احتمال دارد چهارمین آن ها، حضرت رقیه (علیها السلام) باشد.

4. علامه حایری، در کتاب معالی السبطین، می نویسد: برخی مانند محمد بن طلحه شافعی (از عالمان اهل تسنن) می نویسند: امام حسین (علیه السلام) ده فرزند داشته که عبارت بوده اند از: شش پسر و چهار دختر. سپس می افزاید: دختران او عبارت اند از: سکینه، فاطمه صغری، فاطمه کبری، و رقیه (علیها السلام). آنگاه در مورد رقیه (علیها السلام) می نویسد: رقیه (علیها السلام) پنج یا هفت سال داشت و در شام درگذشت که مادرش، شاه زنان، دختر یزدگرد

است. 13

به همین اندک بسنده می کنیم و تحقیق بیشتر در این زمینه را به فصل های آینده موکول می کنیم.

پژوهشی در دیدگاه های تاریخی در مورد حضرت رقیه

در بعضی کتاب های تاریخی، نام حضرت رقیه (علیها السلام) آمده، ولی در بسیاری از آن ها نامی از ایشان برده نشده است. این احتمال وجود دارد که تشابه اسمی میان فرزندان امام حسین (علیه السلام)، سبب پیش آمدن این مسأله شده باشد. هم چنان که بعضی از کتاب ها به این مسأله اذعان دارند و بنابر نقل آن ها، حضرت رقیه

ص: 296



(علیها السلام) همان فاطمه صغری (علیها السلام) است. در چگونگی

درگذشت ایشان نیز اختلاف نظر وجود دارد که در این جا به این دو

مسأله خواهیم پرداخت.

طرح بحث

برای روشن شدن این مطلب، بحث را با طرح یک پرسش بنیادین و

بسیار مشهور آغاز می کنیم که: آیا نبودن نام حضرت رقیه

(علیها السلام) در شمار فرزندان امام حسین (علیه السلام) در کتاب

های معتبری چون ارشاد مفید، اعلام الوری، کشف الغمه و دلائل

الامامه، بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ دلالت دارد؟

با بیان چند مقدمه، پاسخ این پرسش به خوبی روشن می شود:

1. در دوره زندگانی ائمه اطهار (علیهم السلام) و در صدر اسلام

مسائلی مانند کمبود امکانات نگارشی، اختناق شدید حکمرانان

اموی، کم توجهی به ثبت و ضبط جزئیات رویدادها، فشار حکومت

بر سیره نویسان، جانب داری ها و... سبب بروز بعضی اختلافات در

نقل مطالب تاریخی می شده است.

2. در اثر تاخت و تازها و وجود بربریت و دانش ستیزی بعضی

حکمرانان، بسیاری از منابع ارزشمند از میان رفته است. به همین

دلیل، این گمان تقویت می شود که چه بسا بسیاری از این اسناد و

منابع معتبر، در جریان این درگیری ها، از بین رفته و به دست ما

نرسیده است.

3. تعدد فرزندان، تشابه اسمی و به ویژه سرگذشت های شبیه در

مورد شخصیت های گوناگون تاریخی و گاه وجود ابهام در گذشته ها و

پیشینه زندگی افراد، امر را بر تاریخ نویسان مشتبه کرده است. همان

گونه که این مسأله در مورد دیگر شخصیت های تاریخی حتی در

جریان قیام عاشورا نیز به چشم می خورد.

ص: 297

4 همان گونه که پیش تر گفته شد، امام حسین (علیه السلام) به دلیل شدت علاقه به پدر بزرگوار و مادر گرامی شان، نام همه فرزندان خود را فاطمه و علی می گذاشتند. این امر خود منشأ بسیاری از سهو قلم ها در نگاشتن شرح حال زندگانی فرزندان امام حسین (علیه السلام) گردیده است. قراین و شواهدی نیز در دست است که رقیه (علیها السلام) را فاطمه صغیره می خوانده اند. احتمال دارد همین موضوع سبب غفلت از نام اصلی ایشان شده باشد. 14

بنابراین، نیامدن نام حضرت رقیه (علیها السلام)، در کتاب های تاریخی، اگر چه شک در وجود تاریخی او را بسیار تقویت می کند، اما هرگز دلیل بر نبودن چنین شخصیتی در تاریخ نیست. افزون بر آن، مهم ترین دلیل فراموشی یا کم رنگ شدن حضور این شخصیت، زندگانی کوتاه ایشان است که سبب شده ردّ کمتری از ایشان در تاریخ به چشم بخورد. در مورد حضرت علی اصغر (علیه السلام) نیز به جرأت می توان گفت: اگر شهادت او بحبوحه نبرد و وجود شاهدان بسیار بر این جریان نبود، نامی از حضرت علی اصغر (علیه السلام) نیز امروز در بین کتاب های معتبر شیعه به چشم نمی خورد؛ زیرا تاریخ نویسی فنی است که با جمع آوری اقوال سر و کار دارد که بسیاری از آن ها شاهد عینی نداشته و به صورت نقل قول گرد هم آمده است. تنها موضوعی که در آن مورد بحث و بررسی قرار می گیرد، درستی و یا نادرستی آن از حیث ثقه بودن راوی است که البته این موضوع فقط در تاریخ اسلام وجود دارد. اما به عنوان نمونه، در

بحث حدیث، معرفه‌ها و مشخصه‌های دیگری نیز برای سنجش  
درستی اخبار، موجود می‌باشد که خبر را با تعادل و نیز تراجم،  
علاج معارضه و تراجم، بررسی دلالت و عملیات‌های دیگر مورد  
بررسی قرار می‌دهند.

ص: 298

افزون بر مطالب بالا، دو شاهد قوی نیز بر اثبات وجود ایشان در تاریخ

ذکر شده است. ابتدا گفتگویی که بین امام و اهل حرم در آخرین

لحظات نبرد حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) هنگام مواجهه با

شمر، رخ می دهد. امام رو به خیام کرده و فرمودند: «أَلَا يَا زَيْنَبُ، يَا

سَكِينَةَ! يَا وَلَدِي! مَنْ ذَا يَكُونُ لَكُمْ بَعْدِي؟ أَلَا يَا رُقِيَّةَ وَيَا أُمَّ كَلْثُومَ! انْتُمْ

وَدِيْعَةُ رَبِّي، الْيَوْمَ قَدْ قَرَبَ الْوَعْدُ!»؛ ای زینب، ای سکینه! ای فرزندانم!

چه کسی پس از من برای شما باقی می ماند؟ ای رقیه و ای ام کلثوم!

شما امانت های خدا بودید نزد من، اکنون لحظه میعاد من فرارسیده

است. 15

هم چنین در سخنی که امام برای آرام کردن خواهر، همسر و

فرزندانش به آنان می فرماید، آمده است: «يا اختاه، يا ام كلثوم و انتِ

يا زَيْنَبُ و انتِ يا رُقِيَّةَ و انتِ يا فاطِمَةَ و انتِ يا رُبَابَ! انظُرْنَ اذا انا قُتِلْتُ

فَلَا تَشَقَّقْنَ عَلَيَّ جَبِيًّا وَلَا تَحْمُسْنَ عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تُثَقِّلْنَ عَلَيَّ هِجْرًا!»؛

خواهرم، ام کلثوم و تو ای زینب! تو ای رقیه و فاطمه و رباب! سخنم

را در نظر دارید [ و به یاد داشته باشید ] هنگامی که من کشته شدم،

برای من گریبان چاک نزنید و صورت نخرائید و سخنی ناروا

مگویید. 16

در مورد تشابه اسمی رقیه (علیها السلام) و فاطمه صغیره به یک

جریان تاریخی اشاره می کنیم. مسلم گچ کار از اهالی کوفه می گوید:

«وقتی اهل بیت (علیهم السلام) را وارد کوفه کردند، نیزه داران،

سرهای مقدس شهیدان را جلوی محمل زینب (علیها السلام) می

بردند. حضرت با دیدن آن سرها، از شدت ناراحتی، سرش را به چوبه

محمل کوبید و با سوز و گداز شعری را با این مضامین سرود:

ای هلال من که چون بدر کامل شدی و در خسوف فرورفتی! ای پاره

دل! گمان نمی کردم روزی مصیبت تو را بینم. برادر! با فاطمه

ص: 299

خردسال و صغیرت، سخن بگو که نزدیک است دلش از غصه آب  
شود. چرا این قدر با ما نامهربان شده ای؟ برادر جان! چقدر برای این  
دختر کوچک سخت است که پدرش را صدا بزند، ولی او جوابش را  
ندهد. (17)

حضرت زینب (علیها السلام) در این شعر از رقیه (علیها السلام) به  
فاطمه صغیره یاد می کند و این مسأله را روشن می کند که فاطمه  
صغیره که در بعضی از کتاب ها از او یاد شده، همان دختر خردسالی  
است که در خرابه شام جان داده است.  
در این جا برای روشن شدن بیشتر مسأله، گفتار کتاب های تاریخی و  
دیدگاه های اندیشمندان اسلامی را بررسی می کنیم.

#### کامل بهائی

قدیمی ترین کتابی که از حضرت رقیه (علیها السلام) به عنوان دختر  
امام حسین (علیه السلام) یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام  
می داند، همین کتاب است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ  
عمادالدین الحسن بن علی بن محمد طبری امامی است که به امر  
وزیر بهاءالدین، حاکم اصفهان در روزگار سلطنت هلاکو خان، نوشته  
شده است. به ظاهر، نام گذاری آن به کامل بهائی از آن روست که به  
امر بهاءالدین نگاشته شده است.

این کتاب در سال 675 هجری قمری تألیف شده و به دلیل قدمت  
زیادی که دارد، از ارزش ویژه ای برخوردار است؛ زیرا به جهت  
نزدیک بودن تألیف یا رویدادهای نگاشته شده به نسبت منابع

موجود در این راستا حایز اهمیت است و منبعی ممتاز به شمار می

رود و دستمایه تحقیقات بعدی بسیار در این زمینه قرار می گرفته

است. شیخ عباس قمی در نفس المهموم و منتهی الامال، ماجرای

ص:300



شهادت حضرت رقیه (علیها السلام) را از آن کتاب نقل می کند. هم چنین بسیاری از عالمان بزرگوار مطالب این کتاب را مورد تأیید، و به آن استناد کرده اند. این نگارنده، کتاب دیگری به نام بشاره المصطفی (صلی الله علیه و آله) لشیعه المرتضی (علیه السلام) دارد که در این کتاب نیز به برخی رویدادهای پس از واقعه عاشورا اشاره شده است. اولین منبعی که در آن تصریح شده که اسیران کربلا در اربعین اول، بر سر مزار شهدای کربلا نیامده اند، همین کتاب می باشد. او جریانی را از عطیه 18 دوست جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که به اتفاق هم بر سر مزار اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و شهیدان کربلا حاضر شده، اولین زائرین قبر او در نخستین اربعین حسینی می گردند. اما نگارنده سخنی از ملاقات جابر با اسیران کربلا به میان نمی آورد و بر خلاف آنچه در برخی مقتل ها نگاشته شده، هیچ ملاقاتی در این روز بین او و اسیران کربلا صورت نمی گیرد. 19 این موضوع نیز نقطه عطف دیگری در امتیاز و برتری این کتاب می باشد.

اللهم

یکی دیگر از کتاب های کهن که در این زمینه مطالبی نقل نموده، کتاب اللهم از سید بن طاووس است. باید دانست احاطه ایشان به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشم گیر است. وی می نویسد: «شب عاشورا که حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) اشعاری در بی وفایی دنیا می خواند، حضرت زینب (علیها السلام) سخنان ایشان را شنید و گریست. امام (علیه السلام) او را به صبر دعوت کرد و

فرمود: «خواهرم، ام کلثوم و توای زینب! توای رقیه و فاطمه و رباب!

سخنم را در نظر دارید [ و به یاد داشته باشید ] هنگامی که من کشته

شدم، برای من گریبان چاک نزنید و صورت نخرائید و سخنی ناروا

ص: 301

مگوید [ و خویشان دار باشید 20].

بنابر نقل ایشان، نام حضرت رقیه (علیها السلام) بارها بر زبان امام

حسین (علیه السلام) جاری شده است. این مطلب در مقتل

ابومخنف نیز هست که حضرت پس از شهادت علی اصغر (علیه السلام)، فریاد برآورد: «ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه و

ای زینب! ای اهل بیت من! خدانگهدار؛ من نیز رفتم». این مطلب را

سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی (وفات: 1294 ه. ق) در کتاب

ینایع الموده از مقتل ابومخنف نقل می کند. 21

المنتخب للطریحی

این کتاب را شیخ فخرالدین طریحی نجفی (وفات: 1085 ه. ق) نوشته

است. این کتاب در دو جلد تنظیم شده و هر یک از مجلدات آن

حاوی ده مجلس پیرامون سوگواری حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و روایاتی شامل پاداش سوگواری بر آن امام و نیز مشتمل بر

اخباری در گستره رویدادهای روز عاشورا و رویدادهای پس از آن می

باشد. اگر چه نگارنده این کتاب از متأخرین بوده و در عصر صفوی

زیسته، اما روایات و موضوعات خوبی را در کتاب خود جمع آوری و

تنظیم کرده است. وی سن حضرت رقیه (علیها السلام) را سه سال

بیان نموده است. پس از او، فاضل دربندی (وفات: 1286 ه. ق) که

آثاری هم چون اسرار الشهادة و خزائن دارد، مطالبی را از منتخب

طریحی نقل کرده است. بعدها سید محمد علی شاه عبدالعظیمی

(وفات: 1334 ه. ق) در کتاب شریف الايقاد، مطالبی را از آن کتاب

بیان کرده است. 22 هم چنین علامه حایری (وفات 1384 ه. ق) نیز

در کتاب معالی السبطين از کتاب منتخب طریحی بهره برده است.



علامه سيد حسن لواساني (وفات: 1400 هـ . ق) در كتاب الدروس

البهيه في مجمل احوال الرسول و العتره النبويه مي نويسد:

يكي از دختران امام حسين (عليه السلام) به نام رقيه (عليها السلام)،

از اندوه بسيار و گرما و سرماي شديد و گرسنگي، در خرابه شام از دنيا

رفت و در همان جا به خاک سپرده شد. قبرش در آن جا معروف و

زيارت گاه است. 23.

ديگر كتاب هايي كه در اين زمينه سخني دارند، مستقيم يا غير مستقيم

از همين منابع نقل کرده اند. در اين جا به بررسي ديگاه هاي برخي

اندشمندان اسلامي در اين باره مي پردازيم.

ديگاه آيت الله العظمي گلپايگاني (ره)

از آيت الله العظمي سيد محمد رضا گلپايگاني (ره) در مورد حضرت

رقيه (عليها السلام) و مرقد ايشان در دمشق و هم چنين داستان تعمير

قبر حضرت كه به دستور خود ايشان، به وسيله روياي صادق اي

انجام گرفت، پرسيدند. ايشان فرمود:

اين گونه مطالب كه نقل شده است، هيچ گونه محال بودني از نظر

عقلي ندارد؛ لکن از اموري كه اعتقاد به آن لازم و واجب باشد،

نيست. 24.

پی نوشت ها:

- (1) الاربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، بی تا، ج2، ص216؛ الطبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، بیروت، دار المعرفه، 1399 ه. ق، ص251.
- (2) مفید، محمد بن محمد، الارشاد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، 1378 ه. ش، ج2، ص200، اعلام الوری، ص251.
- (3) حایری، محمد مهدی، معالی السبطين، قم، منشورات الرضی، 1363 ه. ش، ج2، ص214.
- (4) ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، 1416 ه. ق، ج5، ص293.
- (5) نظری منفرد، علی، قصه کربلا، قم، انتشارات سرور، 1379 ه. ش، پاورقی ص518.
- (6) ر.ک: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مومسه الوفاء، 1404 ه. ق، ج44، ص210.
- (7) همان، ج15، ص39.
- (8) الارشاد، ج2، ص22.
- (9) همان، ص343.
- (10) ابن شهر آشوب، ابو جعفر محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، بیروت، دار الاضواء، بی تا، ج4، ص77.
- (11) تذکره الشهداء، میرزا حبیب الله کاشانی، ص193.
- (12) کشف الغمه، ج2، ص214.

(13) معالی السبطين، ملا محمد مهدی حایری مازندرانی، ج 2، ص 214.

(14) محمدی اشتهاردی، محمد، سرگذشت جان سوز حضرت رقیه (علیها السلام)، تهران، انتشارات مطهر، 1380 هـ . ش، ص 12.

(15) جمعی از نویسندگان، موسوعه کلمات الامام الحسین (علیه السلام)، قم،

دارالمعروف، چاپ اول، 1373 هـ . ش، ص 511.

(16) ابن طاووس، ابوالقاسم ابوالحسن بن سعدالدین، اللهوف علی قتلی

ص: 304

الطفوف، قم، انتشارات اسوه، چاپ اول، 1414 ه. ق، ص 141؛ اعلام النوری،

ص 236)، با اندکی تغییر).

(17) قمی، شیخ عباس، نفس المهموم، تهران، مکتبه الاسلامیه، 1368 ه. ق، ص

252؛ بحار الانوار، ج 45، ص 115.

(18) در گفتار برخی ذاکران و واعظان مشهور است که عطیه غلام جابر بن عبدالله

انصاری بوده، در حالی که این مطلب تحریف تاریخ است. عطیه عوفی از رجال

کوفه و از اصحاب امیرالمومنین (علیه السلام) بوده و حتی نام گذاری او نیز

هنگام پ 42:08-29/09/88 شماره: 8809281573

### پاسخ به شبهه وجود حضرت رقیه (س)

حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) دختری به نام رقیه داشتند که در سن سه

سالگی در خرابه شام به شهادت رسید (منتخب التواریخ ص 299)

مادر حضرت رقیه مطابق اکثر نقل ها «ام اسحاق» نام دارد که فضایل و

مناقب بسیاری را برای آن بانو بر می شمارند. (ترجمه ارشاد ج 2 ص 197)

حضرت رقیه در ماه شعبان چشم به جهان گشود، سن مبارک آن

حضرت هنگام شهادت سه سال بود.

عبدالوهاب بن احمد شافعی مصری مشهور به شعرانی (م 973 ق)

در کتاب المنن باب دهم نقل میکند، نزدیک مسجد جامع دمشق

بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه (س)، دختر امام

حسین (علیه السلام) معروف است و بر روی سنگی واقع در درگاه آن مرقد

نوشته شده است «این خانه، مکانی است که به ورود آل پیامبر (ص) و

دختر امام حسین (علیه السلام) حضرت رقیه شرافت یافته است.



مورخ خبیر عمادالدین حسن بن علی بن محمد طبری، هم عصر

خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب کامل بهایی مینویسد دخترک سه

ص: 305

چهار ساله ای که خاندان امام حسین (علیه السلام) در خرابه شام شب هنگام،

خواب پدر را دید و بهانه پدر نمود یزید گفت: سر پدر را برایش ببرند،

سر مقدس را آورده و در کنار دختر قرار دادند، آن دختر از غم پدر

فریادی برآورد و جان داد.

نام حضرت رقیه علاوه بر کتب مشهوری چون لهوف و... در قصیده

سوزناک سیف بن عمیره، صحابی بزرگ امام صادق (علیه السلام) آمده و

علمای بزرگی همچون شیخ طوسی، نجاشی، علامه حلی و... به آن

تصریح کرده اند از (ستاره درخشان شام)

### **بخشی از صحبت های حضرت رقیه (س) با سر پدر**

یا ابتاه من الذی خضبک بدمائک (پدر چه کسی محاسنت را با خونت

خضاب کرد)

یا ابتاه من الذی قطع وریدک (چه کسی رگ گردنت را برید)

یا ابتاه لیتنی لک الفدا (ای پدر کاش من قربانت میشدم)

یا ابتاه لیتنی توسدت التراب و لا اری شیبک مخضباً بدما (ای پدر کاش خاک

مرا در آغوش میکشید تا محاسنت را به خون رنگی نمیدیدم

(معالی السبطين).

غسل و دفن حضرت رقیه

هنگامی که زن غساله بدن حضرت رقیه را غسل میداد، ناگاه دست

از غسل کشید و گفت: سرپرست این اسیران کیست؟ زینب (س)

فرمود چه میخواهی زن غساله گفت: چرا بدن این طفل کبود است،

آیا به بیماری مبتلا بوده است؟ حضرت در پاسخ فرمودند: ای زن او

بیمار نبود، این کبودها آثار تازیانته و ضربه های دشمن است (الوقایع

ص: 306

نظرات مراجع عظام تقلید مکارم شیرازی و نوری همدانی در

مورد حضرت رقیه(س)

آیات عظام مکارم شیرازی و نوری همدانی نظر خود را در خصوص

وجود مضجع شریف دختر سه ساله حضرت ابا عبدالله الحسین(علیه السلام)

اعلام کرده اند.

شکی نیست که دختر کوچکی از امام حسین(علیه السلام) در شام از دنیا رفت و

در آنجا دفن شد و حرم فعلی منسوب به همان دختر است، اما این که

نام آن دختر رقیه بوده یا نام دیگری داشته در بین دانشمندان اسلامی

اختلاف نظر وجود دارد هر چند معروف این است که نامش رقیه

است.

به گزارش حوزه نیوز، پنجم صفر سالروز شهادت ریحانه امام

حسین(علیه السلام) حضرت رقیه(س) است که سندی بر مظلومیت خاندان

پیامبر(ص) میباشد، عده ای از ارادتمندان به ساحت قدسی اهل

بیت(علیه السلام) در پاسخ به شبهه ای که در برخی محافل مطرح شده نظر دو

تن از مراجع عظام تقلید شیعه در این خصوص را با طرح 4 سوال

جو یا شده اند.

1-صحت وجود دختری با مشخصاتی که ارباب مقاتل در مورد

کیفیت شهادت آن بزرگوار نقل کرده اند(در خرابه شام) چیست؟

2-صحت انتساب چنین دختری به امام حسین(علیه السلام) چگونه میباشد؟

3-صحت انتساب حرم موجود در نزدیک دمشق به دختری به نام

حضرت رقیه (س) چگونه است؟

4- با توجه به موارد گفته شده و پاسخ های حضرت عالی انجام نذر و

ادای آن دارای چه حکمی است؟

متن کامل نظرات این دو مرجع تقلید تقدیم میگردد

پاسخ آیت الله العظمی مکارم شیرازی

ص: 307

بسمه تعالی

شکی نیست که دختر کوچکی از امام حسین (علیه السلام) در شام از دنیا رفت و در آنجا دفن شد و حرم فعلی منسوب به همان دختر است، اما این که نام آن دختر رقیه بوده یا نام دیگری داشته در بین دانشمندان اسلامی اختلاف نظر وجود دارد هر چند معروف این است که نامش رقیه است.

همیشه موفق باشید.

پاسخ آیت الله العظمی نوری همدانی

بسمه تعالی

در کتاب هایی چون کامل بهائی و نفس المهموم و کتاب های معتبر دیگر دختر خردسالی که برخی نام او را رقیه نامیده اند و در شام به شهادت می‌رسد، برای امام حسین (علیه السلام) ذکر کرده اند و اگر کسی برای آن حضرت نذر کند، باید آن را ادا نماید و مضجع موجود در دمشق متعلق به آن حضرت است.

تنظیم: موسوی - گروه دین و اندیشه تبیان

**زندگینامه حضرت زینب (علیه السلام) و همسرش عبدالله جعفر طیار و**

اولادش

در یکی از روزهای سال ششم هجری خانه ی پاک علی (علیه السلام) و

فاطمه (س) با شادی و سرور به پیشواز نورسیده ای می رفت. دختری

که سومین فرزند خانواده و اولین دختر حضرت امیر المومنین (علیه السلام) و

بی بی فاطمه ی زهرا (س) بود.

حضرت زینب (س) در روز پنجم جمادی الاول (1\*) و در خانه ای

چشم به این جهان گشود که سرپرستی آن را سه تن از پاک ترین بندگان

خدا بر عهده داشتند،

ص: 308

رسول خدا(ص)، امیر مومنان(علیه السلام) و سرور زنان جهان فاطمه ی زهرا

(س) که درود خداوند بر همه ی آنها باد.

البته این دیدگاه مشهور شیعه درباره ی تاریخ ولادت آن حضرت

است و درباره ی روز و سال ولادت ایشان نظرات تاریخی دیگری نیز

وجود دارد. (\*2).

در همینجا سزاوار است که به یک جرم یا تحریف تاریخی اشاره کنیم

که تاریخ نویسان اموی مرتکب آن شدند و به مذاق برخی از منحرقان

خوشایند افتاد، آنان که این دروغ تاریخی را با انحرافات فکری و

عقیدتی خود همگون می دیدند.

عایشه بنت الشاطی نویسنده ی مصری در کتاب خود «بطله کربلا» یا

«قهرمان کربلا» چنین می نویسد:

« این زهرا است، دختر پیامبر که چشم به راه نوزاد تازه ای است، پس

از اینکه با زادن حسن و حسین چشمان پیامبر را روشن کرد و خدا

برای سومین پسرش که محسن بن علی بود زندگی را تقدیر نکرده

بود...» (\*3)

در حالی که تردیدی نیست که محسن (علیه السلام) فرزند حضرت علی (علیه السلام)

پنجمین فرزند آن حضرت است، نه سومین. او همان فرزندی است

که در ماجرای فشردن مادرش (س) میان در و دیوار و به سبب ضربات

دردناک و مرگ آوری که به جسم مبارک مادرش (س) وارد آمده بود،

پیش از تولد از دنیا رفت.

اما این نویسنده ی مصری دست به مغالطه و فریب می زند و با تلاش



در جهت باطل نمایاندن حق و حق جلوه دادن باطل، می

گوید: «حضرت زینب پس از محسن بن علی به دنیا آمد...»

بنگرید که بنت الشاطی در اینجا چگونه می کوشد جنایاتی را که

برخی از مردمان پس از رسول خدا(ص) مرتکب شدند بپوشاند!!!

مسائلی چون هجوم به خانه ی حضرت زهرا(س) برای بیرون آوردن

ص: 309

امیر مومنان (علیه السلام) و وادار کردن ایشان به بیعت با خلیفه ی آنان، دفاع حضرت زهرا (س) از همسرش و جلوگیری از ورود بیگانگان به خانه، فشردن ایشان بین در و دیوار و ضرب و جرح آن بانو (س) که به سقط شدن جنینی که در شکم داشت منجر گردید، جنینی که پیش از تولد و در زمان حیات رسول خدا (ص) توسط ایشان محسن (علیه السلام) نامیده شده بود.

منبع:

زینب کبری (س) از ولادت تا شهادت تالیف مرحوم علامه خطیب آیه الله سید محمد کاظم قزوینی (ره) به ترجمه ی کاظم حاتمی طبری پی نوشتها:

(1) شیخ جعفر نقدی (ره) - زینب الکبری - باب 17

(2) مراجعه شود به کتاب زینب الکبری تالیف شیخ جعفر نقدی صفحه 17 و کتاب ریاحین الشریعه ی محلاتی

(3) عایشه بنت الشاطی - بطله کربلا - 1 م

حضرت زینب و لحظه وصال

چشمانش را گشود و برای آخرین بار به دورترین نقطه خیره شد. در این مدت حتی یک لحظه چهره برادر از نظرش دور نمانده بود. آتش اشتیاق بیش از پیش شعله کشید و یاد برادر تمام وجودش را پر کرده بود. لحظه وصال نزدیک بود. دوباره خیمه های آتش زده و سرهای بر نیزه، چشمانش را به دریایی از غم مبدل ساخت. زینب علیها السلام پلک ها را روی هم گذاشت و زیر لب گفت: «السلام علیک یا ابا عبدالله» «و به برادر پیوست.



هنگامی که زینب علیها السلام، این ریحانه علی و فاطمه

علیهما السلام چشم بر این جهان فانی گشود، رسول خدا صلی الله

علیه و آله در سفر بود. صبر کردند تا پیامبر باز گردد و چون نام حسن

و حسین، نام این کودک را نیز از ملکوت بیاورد.

رسول خدا پس از مدتی از سفر بازگشت و به خانه نور چشم خود،

فاطمه علیها السلام رفت. علی علیه السلام دختر را در آغوش مبارک

پیامبر نهاد و منتظر نزول وحی شدند پس جبرئیل نازل شد و فرمود:

«نامش را زینب بگذارید» و آن گاه از سرنوشت کودک خبر داد.

پیامبر زینب علیها السلام را بوسید و صورت بر صورتش گذاشت و

اشک از چشمان مبارکش جاری گردید. عرض کردند: «ای رسول

خدا، سبب گریه شما چیست؟» فرمود: «این دختر در مصیبت ها

شریک حسین من است.»

عشق خواهر به برادر

عشق زینب به حسین علیه السلام به گونه ای بود که روز به پایان نمی

رسید، مگر این که زینب علیها السلام به دیدار برادر رفته و آتش

اشتیاق خود را با نگاه و کلام برادر شعله ورتر می کرد. غنچه قلب

زینب علیها السلام هر روز با دیدن برادر می شکفت و این نگاه برادر

بود که هر روز گل وجود زینب علیها السلام را آبیاری می کرد.

### **کنیه و القاب حضرت زینب**

کنیه حضرت زینب علیها السلام، این بانوی مکرم ام المصائب، ام

الرّزایا و ام النّوائب بود. دلیل این کنیه ها هم این بود که وی در طول

عمر خود انواع مصائب و بلاها را با چشم خود دیده و صبر پیشه کرده  
بود. هم چنین از القاب آن حضرت صدیقه صغری، عصمت صغری و  
عقیله بنی هاشم بود. عقیله، زنِ کریمه ای را گویند که در بین خانواده

ص: 311

و خویشان بسیار عزیز و محترم و در خاندان خود ارجمند باشد.

همسر حضرت زینب

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب از چهره های درخشانی است که یاد و

نامش در تاریخ ثبت گردیده است. عبدالله از دوران طفولیت،

باشهادت پدر پا در صحنه های گوناگون اجتماعی و سیاسی گذاشت

و با درک صحیح، بینش سیاسی و هوش و استعدادی که داشت، از

جایگاه بسیار خوبی برخوردار شد. جود و بخشش، رابطه صمیمی با

اهل بیت علیهم السلام، اطاعت از رهبری، همراهی باعلی علیه

السلام در صحنه های مختلف زندگی و ده هانقطه مثبت دیگر،

نشانگر روح بلند اوست. این نوشتار کوتاه به گوشه ای از افتخارات

اومی پردازد.

پدر و مادر

عبدالله از نظر اصالت خانوادگی جایگاه بسیار ویژه ای دارد؛ پدرش

جعفر بن ابی طالب- پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وآله و برادر

حضرت علی علیه السلام- در جنگ موته (1) به شهادت رسید و

مادرش اسماء بنت عمیس (2) می باشد؛ مادر فداکاری که سالیان

دراز در سرزمین حبشه برای رضای خدا و به دور از وطن، رنج فراوان

کشید و با شهادت همسر خود در موته، نشان دیگری از صبر و

استقامت برای خودکسب کرد. عبدالله بن جعفر در دامان این پدر و

مادر پرورش یافت.

ولایت و زادگاه

به گفته تمام مورخان، عبدالله اولین نوزاد مسلمانان مهاجر است که در

ص: 312

سرزمین حبشه چشم به جهان گشود. (3)

از سال تولد عبدالله تاریخ دقیقی در دست نیست. عبدالله در روز رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله ده ساله بود. بنابراین می توان حدس زد که وی در سال های نخستین هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله به دنیا آمده است.

در دائره المعارف آمده است: عبدالله سه سال بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله در حبشه متولد شد. (4) این نظر صحیح نیست؛ زیرا دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله در سه سال اول بعد از بعثت، علنی نبود تا مقابله ای از طرف کفار قریش صورت گرفته و در نتیجه، هجرتی به حبشه رخ داده باشد. شاید مراد مرحوم اعلمی سه سال پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله است، نه پس از بعثت.

در این صورت، نظر فوق تقریبا با سن عبدالله در موقع رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله همخوانی دارد. در غیر این صورت، نظر مرحوم اعلمی با سن عبدالله در موقع رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله تناسب ندارد، علاوه بر آن که جعفر بن ابی طالب در ماه رجب سال پنجم بعثت (5)، به دستور پیامبر صلی الله علیه وآله به حبشه هجرت کرد. بنابراین اگر نظر مرحوم اعلمی را بپذیریم، باید عبدالله دو سال پیش از هجرت به حبشه به دنیا آمده باشد، که کسی چنین سخنی را نگفته است.

**ویژگی ها**



عبدالله بن جعفر از آغاز جوانی به داشتن اخلاق نیک و ایمان شهرت

یافته بود، به گونه ای که در بین مسلمانان از احترام خاصی برخوردار

بود. مسلمانان به پاس خدمات شایسته ای که پدر او تقدیم داشته

ص:313

بود) هجرت به حبشه که چشیدن طعم سختی ها و تلخی های غربت و دوری از وطن را به همراه داشت، دفاع از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و شهادت در راه خدا، وی را مورد اکرام قرار می دادند. عبدالله بن عمر هر وقت عبدالله را می دید، وی را مخاطب قرار می داد و می گفت: السلام علیک یا بن ذی الجناحین. (6)

در کتاب معجم رجال الحدیث، درباره جایگاه عبدالله بن جعفر آمده است: جلالت قدر و شان و منزلت عبدالله بن جعفر طیار به قدری روشن است که هرگز نیازی به توضیح ندارد؛ زیرا از جمله مواردی که دلالت بر شان و علو مقام وی دارد، این است که امیر مومنان علیه السلام همیشه تلاش می کرد تا از کشته شدن عبدالله جلوگیری کند، همان گونه که از حسنین علیهما السلام و محمد بن حنفیه محافظت می نمود. (7)

## 2- چهره محبوب

از زمانی که پدر عبدالله در جنگ موته به شهادت رسید، عبدالله پیوسته مورد تققد و دلجویی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت. اسماء می گوید: من در روز کشته شدن جعفر و یاران او، حدود چهل کیلو آرد خمیر کردم و خورشی درست کردم، پسرانم را شستشو دادم و روغن و بوی خوشی به آن ها زدم. ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه ام آمد و فرمود: ای اسماء! پسران جعفر کجایند؟ من پسرها را حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم. پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را به سینه خود چسبانید و بوئید. سپس پیامبر صلی

الله عليه وآله گريست. گفتم: ای رسول خدا! مثل این که خبری از

جعفر به شما رسیده است. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: آری،

امروز کشته شد. (8)

ص: 314

عبدالله بن جعفر می گوید: به خاطر دارم که رسول خداصلی الله علیه  
وآله نزد من آمد و خیر مرگ پدرم را آورد. من به آن حضرت نگاه می  
کردم و ایشان بر سر من و برادرم دست می کشید و از چشمانش اشک  
سرازیر می شد و از محاسن مبارکش می چکید. سپس عرضه  
داشت: پروردگارا! جعفر برای رسیدن به بهترین ثواب ها پیشگام شد.  
پروردگارا! خودت بهترین جانشین برای فرزندان او باش؛ به بهترین  
نحوی که در مورد یکی از بندگان خود اعمال می فرمایی.  
سپس به مادرم فرمود: ای اسماء! به تومژه ای بدهم؟ گفت: آری،  
پدر و مادرم فدای تو باد! فرمود: خداوند -عزوجل- برای  
جعفر دوبال قرار داده است که در بهشت پرواز می کند. مادرم گفت:  
پدر و مادرم فدای تو باد! این مطالب را به مردم بگو. پیامبرصلی الله  
علیه وآله برخاست و دست مرا گرفت و در حالی که دست به سرم می  
کشید و نوازش می فرمود، به منبر رفت و مرا بر پله پایین، جلوی خود  
نشاند و با چهره ای اندوهگین فرمود: مرد باداشتن برادر و پسرعمو  
احساس افزونی و قدرت می کند. همانا جعفر کشته شد و خداوند  
برای او دو بال قرار داده است که در بهشت پرواز می کند. رسول  
خداصلی الله علیه وآله از منبر فرود آمد و به خانه خود رفت و مرا  
همراه خود برد و دستور فرمود غذایی برای خانواده ما درست کنند.  
آن حضرت برادرم را نیز نزد ما آورد و ما با رسول خداصلی الله علیه  
وآله غذا خوردیم. غذایی بسیار خوب و فرخنده... سه روز با آن  
حضرت بودیم. آن حضرت به هریک از حجره های خود که می رفت،

ما همراه او بودیم. سپس به خانه خود برگشتیم. (9)

همچنین عبدالله می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله پس از گذشت

سه روز از شهادت پدرم، به خانه ما آمد و فرمود: فرزندان برادرم را نزد

من بیاورید. ما را که کودکانی بودیم، نزد او آوردند. در همان وقت

ص: 315

فرمان داد تا سلمانی موی سرهای ما را تراشد. آن گاه فرمود:

محمدشبیبه عموی ما، ابوطالب است و عبدالله شبیه خلق و خوی

من است. سپس دست مراگرفت و بلند کرد و گفت: خدایا! جانشین

جعفر در اهل و عیالش باش و خرید و فروش عبدالله را نیز مبارک

گردان. در این هنگام مادرمان آمد و از یتیمی ما شکوه کرد. آن حضرت

فرمود: از چه می ترسی؟ آیا از سرپرستی آن ها وحشت داری، در

حالی که من در دنیا و آخرت ولی و سرپرست آن ها می باشم؟ (10)

3- دعای خیر پیامبر صلی الله علیه وآله

عبدالله بن جعفر از دوران کودکی سرشار از استعداد و خلاقیت بود. او

در کودکی از گل، برای کودکان اسباب بازی می ساخت و آن ها را می

فروخت. همچنین به خرید و فروش گوسفند می پرداخت.

روزی عبدالله مشغول ساختن وسایل بازی کودکان بود که پیامبر صلی

الله علیه وآله به وی فرمود: چرا این ها را می سازی؟

او پاسخ داد: آن ها را می فروشم.

آن حضرت فرمود: با پولش چه می کنی؟

عبدالله گفت: رطب می خرم و می خورم.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: بار خدایا! به کاری که عبدالله انجام

می دهد، برکت ده!

بر اثر دعای پیامبر صلی الله علیه وآله، عبدالله چیزی خرید و فروش

نمی کرد مگر آن که سود می برد. (11)

عبدالله می گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه وآله نزد ما آمد، در حالی

که من مشغول فروش گوسفندبرادرم بودم. پیامبرصلی الله علیه وآله

فرمود: خدایا! به خرید و فروش عبدالله برکت ده.

عبدالله می گوید: پس از دعای خیر پیامبرصلی الله علیه وآله، هرچه

ص: 316

را که خریدم یا فروختم، خداوند آن را برایم مبارک گردانید. (12)

4- بیعت با پیامبر صلی الله علیه وآله در دوران کودکی

چند نفر انگشت شمار در کودکی با پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله

بیعت کردند، اولین کودکی که با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کرد

حضرت علی علیه السلام بود. سپس امام حسن و امام حسین علیهما

السلام با پیامبر خدا بیعت کردند. چهارمین کودکی که با پیامبر صلی

الله علیه وآله بیعت کرد، عبدالله بن جعفر طیار است. در همه موارد

فوق بیعت ها از طرف پیامبر صلی الله علیه وآله مورد قبول قرار می

گرفت. این چند نمونه فقط در خاندان آل ابی طالب بود.

امام صادق علیه السلام به نقل از پدرش فرمود: امام حسن و امام

حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر در کودکی با پیامبر صلی الله

علیه وآله بیعت کردند. هیچ کودکی جز آن ها، با پیامبر بیعت نکرد.

(13)

عبدالله 10 سال پیش نداشت که پیامبر صلی الله علیه وآله فوت کرد.

(14) بنابراین، بیعت او با پیامبر صلی الله علیه وآله در دوران کودکی

محرز است.

5- یار پیامبر و پنج امام علیهم السلام

یکی از امتیازات عبدالله بن جعفر این است که او را جزو صحابه

پیامبر صلی الله علیه وآله شمرده اند. ابن اثیر جزری پس از این که

نامش را در شمار صحابه می آورد، می گوید: «له صحبته... وروی عن

النبی صلی الله علیه وآله احادیث»؛ او از اصحاب بود... و روایاتی از



پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است. (15)

شیخ طوسی علاوه بر این که عبدالله را جزو یاران پیامبر صلی الله علیه

وآله (16) شمرده، او را در ردیف یاران حضرت علی علیه السلام

(17) و امام حسن علیه السلام نیز شمرده است. (18) جای تعجب

ص: 317

است که شیخ طوسی نام او را در شمار یاران امام حسین علیه السلام،  
امام سجاده علیه السلام و امام باقر علیه السلام نیاورده است.

علامه مامقانی در این باره می نویسد: هنوز پی نبرده ام که چرا شیخ  
طوسی از آوردن نام عبدالله جزو یاران امام حسین، خودداری کرده  
است؛ زیرا شکی نیست که او از یاران امام حسین علیه السلام به شمار  
می رود. وی با فرستادن فرزندانش، عون و محمد - که در کربلا به  
شهادت رسیدند. - با امام حسین علیه السلام مواسات کرد، زیرا به  
خاطر عذری که داشت، خود نتوانست در کربلا شرکت کند. (19)  
عبدالله تا سال 80 ه. ق. زنده بود. (20) بنابراین نقل های متفاوت سال او  
در 84 یا 85 یا 90 ه. ق. از دنیا رفته است. (21) بنابراین عبدالله  
در عصر امام باقر علیه السلام زنده بود. جای تعجب است که در کتب  
رجال نام وی جزو یاران امام حسین، امام سجاده و امام باقر علیهم  
السلام نیامده است.

6- راوی نور

عبدالله با این که ده سال بیش تر نداشت، احادیثی را، اگرچه اندک از  
پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده، که نشانگر هوش و استعداد  
اوست. احمد، از رومای مذاهب چهارگانه اهل سنت در مسند  
خود علاوه بر نقل ماجرای برخورد پیامبر با عبدالله پس از کشته شدن  
جعفر، 13 حدیث از پیامبر صلی الله علیه وآله را از وی نقل کرده  
است. (22)

محب طبری نیز درباره او می نویسد: وحفظ عن النبی صلی الله علیه

وآله و روی عنه (23)؛ سخنان پیامبر صلی الله علیه وآله را به خاطر

سپرد و نقل کرد.

ابن حجر عسقلانی علاوه بر این که عبدالله را جزو راویان حدیث از

پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام و برخی از صحابه می

ص: 318

شمارد، نام کسانی که از او روایت کرده اند، برشمرده و چنین می نویسد: وی از پیامبر و از مادرش، اسماء و عمویش علی بن ابی طالب، عثمان و عمار بن یاسر روایت کرده است.

همچنین افراد زیر از او روایت کرده اند:

فرزندانش؛ معاویه، اسحاق، اسماعیل ام اییها (دختر عبدالله) و

پسرخاله اش، عبدالله بن شداد و برادر زاده اش از مادرش، قاسم بن

محمد بن ابی بکر و حسن بن حسن بن علی علیه السلام و فرزند وی،

عبدالله بن حسن و عبدالله بن محمد بن عقیل و محمد بن علی بن

الحسین علیه السلام و حسن سعد و خالد بن ساره مخزومی و سعد بن

ابراهیم زهری و عبدالله بن ملیکه و عروه بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز

و مورق عجلی و... (24)

## 7- از خاندان شهیدان

عبدالله این افتخار را دارد که در بین بنی هاشم از چند جهت به

خانواده محترم شهدا نسبت دارد.

وی فرزند شهید است. پدرش جعفر بن ابی طالب در جنگ موته به

شهادت رسید.

برادرش در کربلا به شهادت رسید. (25) وی پدر شهید است که سه

نفر از آن ها، به نام های عون، محمد (26) و عبدالله (27) در کربلا به

شهادت رسیدند و دو نفر دیگر، به نام های: ابوبکر و عون و اصغر در

واقع «حره»، در مدینه شهید شدند. (28)

به گفته مورخان مادر عون بن عبدالله، حضرت، زینب علیها السلام

است. (29) مادر محمد بن عبدالله خوصاء - دختر حفصه بن ثقیف

- است. (30)

8- همسر حضرت زینب علیها السلام

ص: 319

عبدالله داماد عموی خود، حضرت علی علیه السلام است. عبدالله از جمله خواستگاران بود که به خانه علی علیه السلام رفت و آمد می کرد. و آرزو داشت با حضرت زینب علیها السلام دختر عموی خود ازدواج کند. اما شرم و حیا می کرد که خواسته خود را با عمویش مطرح کند. طولی نکشید که عبدالله قاصد چنین را به قصد خواستگاری به خانه علی علیه السلام فرستاد. قاصد به عرض رسانید: علی جان! شما خوب می دانید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به فرزندان جعفر علاقه فراوانی داشت، حتی یک روز خطاب به آنان فرمود:

«بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا»؛ دختران ما، متعلق به پسران ما و پسران ما، متعلق به دختران ما می باشند.

پیشنهاد می کنم و شایسته خواهد بود که دختر گرامی خود، زینب علیها السلام را به ازدواج عبدالله، فرزند برادر خویش در آوری و مهریه را هم مانند مهریه مادرش، فاطمه علیها السلام قرار دهی.

حضرت علی علیه السلام هم که غیر از جهت خویشاوندی و اصالت خانوادگی، در وجود عبدالله اخلاق و فضیلت و ارزش های انسانی و معنوی زیادی سراغ داشت، خواستگاری را پذیرفت. و حضرت زینب علیها السلام، دختر و الا گهر خویش را در حالی که سن او ده سال از عبدالله کم تر بود، به ازدواج وی در آورد. (31) ثمره این ازدواج،

سه پسر و یک دختر بود. (32)

عبدالله بن جعفر نه فقط برادرزاده و داماد حضرت علی علیه السلام

بود، بلکه عاشقی دلداده و بااخلاص، کارگزاری فعال، نیرویی مجرب

و کارآزموده میدان های نبرد و پشتیبانی محکم و قوی برای آن

حضرت به شمار می آمد. حضرت امیر مومنان علیه السلام نیز به او

عنایت ویژه ای داشت.

ص: 320

عبدالله بن جعفر در ایام خلافت حضرت علی علیه السلام یکی از کارگزاران آن حضرت بود. و از طرف وی پست کتابت را پذیرفته بود.

(33)، همان گونه که حضرت علی علیه السلام در زمان رسول

خداصلی الله علیه وآله پست کتابت را عهده دار بود. (34)

شغل کتابت بسیاری از موارد را شامل می شد، از جمله کتابت وحی

که حضرت علی علیه السلام متصدی آن بود و پس از رحلت رسول

اکرم صلی الله علیه وآله این پست حذف گردید. اما بقیه موارد، که

شامل نامه نگاری های حکومتی، نامه به شخصیت های داخلی

و خارجی و... بود، وجود داشت.

ب - فرماندهی در جنگ جمل

عبدالله بن جعفر بنا به وظیفه ای که احساس می کرد، همراه دیگر

یاران رسول خداصلی الله علیه وآله به حمایت و پشتیبانی از

امیر مومنان علی علیه السلام، برای خاموش ساختن فتنه و آشوب، در

رکاب آن حضرت به بصره شتافت و به فرماندهی لشکر ده هزار نفری

در جنگ جمل منصوب گردید. (35)

ج - فرماندهی در جنگ صفین

عشق و ایمانی که عبدالله به نظام اسلامی و حاکم مقتدر آن، حضرت

علی علیه السلام داشت، او را وادار ساخت تا به دعوت رهبر لبیک

گفته، در جبهه نبرد حق علیه باطل شرکت جسته، به دفاع از آرمان

های اسلام بپردازد. حضور عبدالله در جنگ صفین بسیار چشمگیر



بود. وی از فرماندهان سپاه حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین

بود. (36) عبدالله فرمانده طایفه های قریش، اسد و کنانه بود. (37)

عبدالله در جنگ صفین رشادت های فراوانی از خود نشان داد. (38)

د- امضاکننده پیمان حکمین

با خیانت آشکار معاویه و فریب خوردن سپاهیان حضرت علی علیه

ص: 321

السلام و فروکش کردن جنگ صفین، رای تحمیلی براین شد که یک نفر به نمایندگی از مردم عراق و یک نفر به نمایندگی از مردم شام براساس کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله به ختم غائله پردازند.

پیمانی مشروح و مفصل نوشته شد و 27 نفر از یاران حضرت علی علیه السلام، از جمله عبدالله آن را امضاء کردند. (39)

ه - موضع گیری در برابر خیانت حکمین

پس از پایان گرفتن سرنوشت حکمیت و خیانت حکمین به اسلام و

مسلمانان، یاران حضرت علی علیه السلام لب به اعتراض

گشودند. آن ها از این که حضرت علی علیه السلام فردی ساده لوح را

برای گفت و گو با عمرو بن عاص فرستاده بود، ناراحت بودند.

روزی امام علی علیه السلام بر فراز منبر از امام حسین علیه السلام

خواست تا درباره حکمین سخن گوید. سپس از عبدالله بن عباس

چنین درخواستی کرد. بار دیگر، به عبدالله بن جعفر دستور داد تا

درباره حکمین سخن بگوید. عبدالله بن جعفر پس از حمد و ثنای

الهی، گفت: ای مردم! این امر چیزی بود که نظر خواهی اش با علی

و پذیرفتنش از دیگری بود، اما شما آمدید و عبدالله بن قیس

(ابوموسی اشعری کلاهی) را پیشنهاد داده، گفتید: به غیر از او رضایت

نمی دهیم.

به خدا سوگند نه علمی از او آموختیم و نه امیدی به او داشته و نه از

پیش یار خود می دانستیم. این کار نه تباهی مردم عراق را در پی

داشت و نه کارشامیان را سروسامان داد و نه حق علی علیه السلام را

به پاداشتند و نه باطل معاویه را سرنگون ساختند.

چنین نیست که حق به وسیله طلسم جادوگران و یا به دمیدن شیطان

از بین برود. ما امروز بر همان نظری هستیم که دیروز از آن دفاع می

ص: 322

منظور عبدالله از این سخن، این بود که به اعتراض کنندگان بفهماند که

ایراد شان نابجاست، زیرا این خیانت آشکار نتیجه کار نادرست

خودشان بود.

دو شرط ازدواج

هنگامی که عبدالله بن جعفر طیار به خواستگاری حضرت زینب

علیها السلام رفت، امیر مومنان علیه السلام این ازدواج را به همان

مهریه زهرا، ولی با دو شرط پذیرفت: شرط اول آن که حضرت زینب

علیها السلام روزی یک بار به دیدار برادرش حسین علیه السلام برود و

دیگر آن که هر گاه حسین علیه السلام خواست به سفر برود، عبدالله

اجازه دهد زینب هم با حسین همراه شود و مانع وی نگردد. عبدالله

پذیرفت و ریحانه علی علیه السلام، به عقد پسر عموی خود درآمد.

پی نوشت :

(1) -مغازی، واقدی، ج 2، ص 576.

(2) -تهذیب التهذیب، ج 5، ص 149.

(3) -الاصابه، ج 2، ص 289؛ سیره ابن اسحاق، ص 226؛ تذکره الخواص، ص 172.

(4) -دائرة المعارف، اعلمی، ج 12، ص 282.

(5) -فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص 129.

(6) -تذکره الخواص، ص 174.

(7) -معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 143.

(8) -مغازی، ج 2، ص 584؛ کامل، ج 2، ص 115.

(9) -مغازی، ج 2، ص 584؛ تذکرہ الخواص، ص 173.

(10) -سیراعلام النبلاء، ج 3، ص 458.

ص:323

- (11) - سفینه البحار، ج 2، ص 126.
- (12) - همان.
- (13) - العقد الفرید، ج 5، ص 133.
- (14) - تهذیب التهذیب، ج 5، ص 150.
- (15) - اسد الغابه، ج 3، ص 135.
- (16) - رجال شیخ طوسی، ص 23؛ معجم رجال الحدیث، ج 10، ص 142.
- (17) - رجال شیخ طوسی، ص 46.
- (18) - همان، ص 69.
- (19) - تنقیح المقال، ج 2، ص 173.
- (20) - تهذیب التهذیب، ج 5، ص 149.
- (21) - همان.
- (22) - مسند احمد، ج 1، ص 205.
- (23) - ذخائر العقبی، ص 219؛ عقد الفرید، ج 2، ص 212.
- (24) - تهذیب التهذیب، ج 5، ص 149.
- (25) - پیامبر و یاران، ج 4، ص 137. عون بن جعفر از کسانی بود که با حضرت از مدینه خارج شد و در کربلا شهید گشت. (ر.ک: ذخیره الدارین، ص 168)
- (26) - ابصار العین، ص 75.
- (27) - تنقیح المقال، ج 2، ص 173.
- (28) - قاموس الرجال، ج 5، ص 412.
- (29) - ابصار العین، ص 75.
- (30) - همان، ص 77.

(31) - زینب قهرمان دختر علی (علیه السلام)، ص 34.

(32) - الکوکب الدرّی، ج 2، ص 213.

(33) - عقدا الفرید، ج 4، ص 246.

(34) - همان، ص 243.

(35) - دائره المعارف، اعلمی، ج 12، ص 282.

(36) - الاصابه، ج 2، ص 289؛ لغت نامه دهخدا، ج 76، ص 70.

(37) - سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 460؛ تهذیب التهذیب، ج 5، ص 150.

(38) - ر. ک: وقعه الصغین،، ص 373.

(39) - ر. ک: همان، ص 506.

(40) - عقدا الفرید، ج 5، ص 98

ص: 324

## فرزندان حضرت زینب (س)

پس از شهادت خاندان عقیل حضرت امّ المصائب، عقيله بنی هاشم (علیه السلام) دو فرزندش عون و محمد را برای جانفشانی به محضر حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) فرستاد.

در تاریخ آمده این دو بزرگوار فرزندان عبدالله بن جعفر بودند. این دو برادر به میدان آمده و هر یک جداگانه وفاداری خویش را تا مرز شهادت به امام زمانشان ابراز داشتند.

ابتدا محمد در حالی که اینگونه رجز می خواند وارد میدان شد: مبه خدا شکایت می کنم از دشمنان قومی که از کوردلی به هلاکت افتادند. نشانه های قرآنی که محکم و مبین بود، عوض کردند و کفر و طغیان را آشکار کردند. م

جمعی از سپاه کوفه به دست او کشته شدند و سر انجام عامر بن نهشل تمیمی، جناب محمد را به شهادت رساند.

بعد از شهادت محمد، عون بن عبدالله بن جعفر وارد میدان شد و این گونه رجز خواند:

ماگر مرا نمی شناسید، من پسر جعفر هستم که از روی صدق شهید شد و در بهشت نورانی با بالهای سبز پرواز می کند، این شرافت برای من در محشر کافی است. م

نوشته اند تا بیست تن را به درک واصل کرد، آنگاه به دست عبدالله بن قطنه طائی به شهادت رسید.



منقول است حضرت زینب(س) زمانی که هر یک از بنی هاشم(علیه السلام) به شهادت می رسیدند، به کمک سید الشهداء (علیه السلام) برای تعزیت می آمد، ولی هنگام شهادت این دو بزرگوار پرده خیام را انداخت و از خیمه گاه خارج نشد.

شرح شمع صفحه 199

وقتی حضرت زینب (س) به دنیا آمد و این خبر را به گوش رسول خدا (ص) رساندند، به منزل فاطمه (س) آمد و فرمود: «دخترم فرزندات را نزد من بیاور»

وقتی او (س) را نزد پیامبر خدا (ص) آوردند، رسول خدا (ص) او (س) را به سینه ی مبارک خود چسباند و صورت بر صورت نوزاد نهاد و با صدای بلند به شدت گریست، چنانکه اشک از گونه های مبارکش سرازیر شد.

حضرت فاطمه ی زهرا(س) عرضه داشت:

«مم بکائک؟ لا ابکی الله عینک یا ابتاه. پدر جان، خدا هیچ گاه

چشمانتان را گریان نکند، این گریه برای چیست؟»

حضرت فرمود:

«یا بنتاه، یا فاطمه، ان هذه البنت ستبتلی ببلايا و ترد علیها مصائب

شتی و رزایا ادهی -دخترم فاطمه جان، این دختر به بلاهایی گرفتار

آمده و با انواع مصیبتها و دشواریهای جانکاه مواجه خواهد شد.

یا بضعتی و قره عینی، ان من بکی علیها، و علی مصائبها یكون له ثوابه

کثواب من بکی علی اخویها-ای پاره ی تن و ای نور چشمم، هر کس بر

این دختر و مصیبت‌های او بگرید پاداش او همانند پاداش کسی خواهد

بود که بر دو برادر او گریه کند.»

سپس رسول خدا(ص) نام نوزاد را زینب نهاد.

**مروری بر زندگانی حضرت زینب :**

ص:326

زندگی حضرت زینب(س) به همان اندازه که آکنده از

قداست، پیراستگی، پاکدامنی، پرهیزگاری، شرافت و مجد

است، آمیخته با حوادث ناگوار، مصیبت‌ها و جریان‌های اندوهباری

بود که از اوان کودکی تا پایان عمر بر آن بزرگوار وارد گردید.

پنج سال پیش نداشت که با ضایعه‌ی دردناک فقدان جد اطهر خود

رسول خدا(ص) روبه‌رو گردید، ضایعه‌ای که وی با کمی سن و سال

نیز عمق آن را درک کرده بود.

از همان روز، جریان زندگی در خانه‌ی او تغییر کرد و خیمه‌ی غم و

اندوه بر خانواده‌ی او گسترده شد. مردان سقیفه برای بیرون آوردن

پدرش حضرت امیرالمومنین(علیه السلام) از خانه برای گرفتن بیعت، به آن خانه

هجوم آورده و با آتش زدن در خانه که نزدیک بود به سوختن اهل آن

منجر شود، حرمت آن خانه را شکستند...

همه‌ی این رویدادها و فجایع در برابر چشمان حضرت زینب(س)

انجام شده است. او فریاد مادر خود را از میان در و دیوار شنیده و

چشمانش دشمنانی که مادرش را محاصره کرده و با تازیانه و غلاف

شمشیر بر بدنش می‌زدند، و سایر جنایاتی را که به سقط جنین

فرزندش محسن(علیه السلام) و شکستن پهلو و تورم بازوی او منجر شد، می

دید...

چند ماه نگذشت که این دختر خردسال با فاجعه‌ی از دست دادن

مادر مهربان خود مواجه گشت...

حضرت زینب(س) از همان وقت همواره شاهد خانه نشینی پدرش

حضرت امیر المومنین (علیه السلام) بود که همه ی امکانات از وی سلب و

حقیقتش از وی غصب گردیده و همچنان در طول زمان بر این سختی ها

صبر می کند.

ص: 327

بیست و پنج سال بعد پس از کشته شدن عثمان حضرت علی (علیه السلام) را

مجبور کردند تا بیعت مردم را بپذیرد، مردم نیز با طوع و رغبت و بدون

هیچ اجبار و اکراهی با ایشان بیعت کردند. اولین کسانی که با آن

حضرت بیعت کردند طلحه و زبیر بودند و همین دو نفر اولین کسانی

بودند که بیعت ایشان را شکسته و پیمان خود را نقض نمودند، آنها به

مکه رفته و در آنجا به عایشه ملحق شده و به خون خواهی عثمان

قیام کردند، آنان ناکثین را رهبری کرده، به بصره رفته و با به راه انداختن

جنگ معروف جمل، کشتار فجیعی به راه انداختند که حاصل آن

بیست و پنج هزار کشته بود.

این روز های پر آشوب با شهادت حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) به دست

عبدالرحمن بن ملجم به پایان رسید.

پس از شهادت پدر، برادر حضرت زینب (س) حضرت امام حسن

مجتبی (علیه السلام) عهده دار مسئولیت امامت گردید، گروهی از یاران آن

حضرت در جنگ با معاویه به ایشان پشت کرده، خیانت بزرگی از آنان

به ظهور رسید که لکه ی ننگ آن تا کنون باقی است. بدین ترتیب

حضرت امام مجتبی (علیه السلام) مجبور شد برای حفظ جان افراد باقی مانده

از خاندان رسول خدا (ص) جنگ را متوقف نماید.

با بیرون رفتن امام حسن (علیه السلام) از میدان مبارزه، عملاً جوّ سیاسی جامعه

برای فعالیت معاویه بن ابی سفیان و مزدورانش خالی شد و آنان نیز

آزادانه و آشکارا انواع دشمنی ها را با حضرت امیرالمومنین (علیه السلام) از

خود بروز دادند، معاویه در سراسر ممالک تحت امر خود، لعن آن

حضرت را بر منبرها سنت قرار داد و دستور داد تا احادیثی در ذمّه و

بدگویی آن حضرت جعل کنند.

بی بی زینب کبری (س) همه ی این امور و فجایع را به چشم خود می

دید این سختی ها و فشار ده سال به طول انجامید و در نهایت به

ص: 328

مسموم شدن حضرت امام حسن (علیه السلام) با توطئه معاویه و شهادت آن

حضرت منتهی گردید. آنان به این مقدار هم بسنده نکرد و جنازه ی

مطهر آن حضرت را نیز تیر باران کردند تا نگذارند در کنار قبر جدش

رسول خدا (ص) (دفن گردد).

سال های ظلم و ستم بنی امیه همچنان ادامه داشت، ستمگری آنان به

اوج خود رسیده و قساوت آنها از حد گذشته بود، " آنان هر کجا که

شیعیان را می یافتند انواع بلاها را به گونه ای که در تاریخ اسلام

مانندی برای آن نمی توان یافت بر سرشان می ریختند، دست و پای

آنان را می بریدند، چشمانشان را میل می کشیدند، بدنشان را بر سر

دار می آویختند " و کارهای وحشیانه ی دیگری از این دست که بر

، بربریت و وحشی گری آنان دلالت داشت.

این سالهای سیاه که به مرگ معاویه و جانشینی پسرش یزید منتهی

گردید، دوران امامت امام حسین (علیه السلام) بود.

این چکیده ای از مصیبت های و فجایعی بود که بی بی حضرت

زینب (س) در چهل و اندی سال از عمر شریف خود که پر از حوادث

و مصائب بود با آنها روبه رو گردیده بود.

اما بزرگترین فاجعه ای که در زندگی آن حضرت روی داد و شدت آن

به حدی بود که سایر مصیبتها و فجایع زندگی آن حضرت را تحت

شعاع قرار داده، تحمل مصیبتهای بعدی را نیز آسان کرد واقعه ی

خونین کربلا بود...

**علت وفات حضرت زینب:**

علت وفات حضرت زینب(س) چه بوده است؟ یکی از علماء گفته

است ایشان بر اثر حادثه ای کشته شده ظاهراً بر اثر خفگی در آب

ص: 329



فوت کردند؟

در هیچ کدام از مآخذ و منابعی که مراجعه کرده ایم دیده نشده که

حضرت زینب کبری(س) در نهر آبی غرق شود. برخی از منابع و

مآخذی که مورد مراجعه قرار گرفت از این قرار است:

اعیان الشیعه، ج 7، چاپ رحلی، حرف زاء - اسدالغابه، ج 7، کتاب النساء،

چاپ بیروت - الاصابه فی تمییز الصحابه، ج 4، کتاب النساء، چاپ مصر -

طبقات، ج 8، چاپ بیروت - الاعلام، زرکلی، ج 3، چاپ نهم بیروت - معجم

رجال الحدیث، ج 24، ص 219، شماره مسلسل 15659 - تاریخ طبری، ج 4،

حوادث سال 40 هجری و حوادث سال 60 - بحارالانوار، ج 45، ج 28، ج 44 و ج 42 - تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، اصغر

قائدان - منتخب

التواریخ - تنقیح المقال، ج 3، فصل نساء - ریاحین الشریعه، ج 3 - زندگانی

زینب کبری، شهید دستغیب - المجالس السنیه، سید محسن امین - منتهی

الامال، ج 1 - زینب الکبری من المهد الی اللحد، سید محمد کاظم قزوینی، ص

696 و کتاب های دیگر.

در هیچ کدام از این منابع مسأله غرق شدن مطرح نشده است.

دشمنان اهل بیت(علیه السلام) اینگونه داستان ها را می سازند تا در بین مردم

از شخصیت این بزرگواران کم کنند. حضرت زینب یک شخصیت

مورد احترام برای همه بود و همواره با او افرادی بودند و در خدمت

او بودند. او تنها نبود تا در آب خفه شود.

درباره چگونگی وفات حضرت زینب کبری باید گفت: براساس

برخی از نوشته ها آن حضرت مریض شد و به طور طبیعی وفات کرد

و این احتمال طبیعی تر به نظر می رسد چون آن حضرت آن همه سختی و مصیبت دید و در سایه آنها بیمار شد. براساس برخی از احتمالات حضرت زینب کبری توسط عوامل یزید مسموم شد و به

شهادت رسید

زینب الکبری من المهد الی اللحد، ص 295.

ص: 330

این احتمال هم دور نیست چون حضرت زینب همه وقایع کربلا را دیده و وجود او یادآور مصائب کربلا و یادآور فجایع حکومت یزید است و یزید نمی تواند او را تحمل کند. البته دشمن در انجام این کارها سند به دست کسی نمی دهد و در خفا و پنهانی دست به این اعمال می زنند.

در تاریخ وفات آن حضرت هم اختلاف هست. مشهور این است که آن حضرت در 15 رجب سال 62 هجری روز یکشنبه وفات کرده است

(زینب الکبری من المهد الی اللحد، ص 592).

حضرت زینب(س) چگونه و در کجا چشم از جهان فرو بست ؟

### **در مورد محل دفن حضرت زینب(س) سه قول هست:**

1. حضرت زینب(س) (به مدینه آمد و پس از ورود به مدینه پیوسته عزادار و گریان بود تا این که پس از یک سال و نیم در همان مدینه از دنیا رفت و در همان جا دفن شد. اکنون از قبر آن بانوی محترمه ، اثری در دست نیست . این قول را علامه سید محسن امین اختیار کرده و از اقوال دیگر معتبرتر می داند.

2. حضرت زینب(س) (پس از ورود به مدینه ، در مجالس و محافل سخن می گفت و مظالم و جنایات یزیدیان را بازگو می کرد. فرماندار مدینه ماجرا را به یزید نوشت و او دستور داد زینب را مخیر سازند تا هر شهری که می خواهد (غیر از مکه و مدینه ) برود. حضرت زینب به شام رفت و در آن جا اقامت کرد و پس از چندی در همان جا از دنیا

رفت . البته برخی احتمال داده اند قبری که در شام است ، قبر زینب

صغری (ام کلثوم ) است ، نه قبر زینب کبری.

3. زینب (س ) به علت افشاگری علیه دستگاه بنی امیه ، مجبور شد

ص:331

که مدینه را ترک کند. از این رو مصر را انتخاب کرد و در آن جا رحل  
اقامت افکند و همان جا از دنیا رفت . سیده زینب در شهر قاهره هم  
اکنون زیارتگاه مجلل و باشکوهی است و...»)

ر.ک : زندگانی حضرت فاطمه (س) و دختر آن حضرت ، سید هاشم رسولی  
محلاتی .)

بنابراین نمی توان به صورت یقینی گفت که قبر حضرت زینب(س) در  
شام است و اگر مسلم باشد که آنان در شام دفن شده اند در این  
صورت می توان پرسید که آیا آنان دوباره به شام برگشته اند؟ در این  
مورد برخی از مورخان نوشته اند که حضرت زینب کبری(س) در اثر  
قحطی در مدینه و یا واقعه ی « حرّه » به همراه شوهرش عبدالله به شام  
آمد و در آن جا وفات یافت و واقعه « حرّه » این است که در سال 62  
هجری قمری مردم مدینه یزید را از حکومت خلع و حاکم اموی  
مدینه را عزل کردند. این خبر به یزید رسید. یزید، مسلم بن عقبه را با  
12 هزار نفر به سوی مدینه فرستاد. نیروهای مسلم بن عقبه در شرق  
مدینه در مکانی به نام حرّه مستقر شدند و از آن جا به شهر حمله و  
شهر را قتل و غارت کردند

(تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، ص 63 و منتخب التواریخ، ص 66).

آن چه باید در این گونه موارد مورد توجه واقع شود این است که  
دشمن همواره تلاش می کرد تا اقلیت شیعه را که پیرو امامان معصوم  
بودند، از بین ببرد و برای همین در کربلا همه را کشتند و در واقعه  
« حرّه » بسیاری از علویان را کشتند و به این کشتار در طول تاریخ ادامه

دادند. با وجود این گونه دشمنان چطور می توان در باب ولادت،

وفات، محل دفن و تاریخ زندگی این شخصیت ها سخن قاطعانه

گفت؟!

ص: 332

نکته دیگری که توجه به آن خوب است این است که آنچه مهم است انجام زیارت و ارتباط معنوی با اولیای خدا است لذا مادر، هر سه مورد حضرت زینت سلام الله علیها را زیارت می کنیم و هیچ گونه مشکلی ندارد و در، هر صورت این بارگاهها مرکز عبادت و توسل به حضرات معصومین و زینب کبری است و دشمن شکن هم هست.

حضرت زینب سلام الله علیها مگر بعد از اربعین به مدینه برنگشتند، چرا قبر آن حضرت در شام قرار دارد؟

پاسخ: از قدیم الایام سه مکان به عنوان قبر مطهر این بانوی بزرگوار مطرح است و هرکدام نیز طرفدارانی دارد.

1- قبری که در شهرک زینبیه امروز در نزدیکی دمشق، پایتخت فعلی کشور سوریه وجود دارد. علمای قدیم از این مکان (شهرک زینبیه) به «غوطه» یا «راویه» تعبیر آورده اند. زائران ایرانی که جهت زیارت به سوریه میروند، این مکان را زیارت میکنند.

2- محلی که در شهر قاهره پایتخت مصر به نام «زینبیه» مشهور است.

3- شهر مدینه نیز به عنوان محل دفن حضرت زینب علیها السلام معرفی شده است، گرچه در مدینه النبی محلی به این نام مثل دمشق و قاهره وجود ندارد.

برای هر یک از این احتمالات میتوان چند نفر از علماء را نام برد.

تعدادی از عالمان مصری مثل قاضی شبراوی شافعی (الاتحاف بحب

الاشرف، الشیخ عبدالله بن محمد الشبراوی، ص 93). ، شبلنجی و شیخ حسن

عدوی خمرای (نور الابصار، شبلنجی، ص 183. الطبقات الکبری المسماه

بلواقح الانوار، شعرانی، ج 1 ص 27. مشارق الانوار فی فوز اهل الاعتبار، الشیخ

حسن العدوی الخمرای، قاهره، 1285 ه. ق.، ص 156، ( وعده دیگری از

علمای مصری که ظاهرا یا از عرفا و یا شافعی و از محیین و علاقمندان

اهلیت بوده اند معتقدند که حضرت زینب علیها السلام، در مصر

ص: 333



مدفون شده است. مرحوم شیخ جعفر نقدی مومف کتاب «زینب

الکبری علیها السلام» و نسابه عیبدلی نواده امام سجاد علیه السلام در

کتاب اخبار الزینبات (اخبار الزینبات، نسابه عیبدلی، ص 122-125

) نیز این احتمال را تقویت کرده اند. در محافل علمی مانیز بعضی از

بزرگان مثل مرحوم آیت الله العظمی مرعشی نجفی متمایل به مصر

است.

مرحوم حاج شیخ عباس قمی به نقل از استاد خودش مرحوم محدث

نوری

( هدیه الزائرین و بهجه الناظرین، حاج شیخ عباس قمی، ص 353)، محمد

حسن خان در خیرات حسان ( خیرات حسان، محمد حسن خان، سنه 1304ه.،

ج 2، ص 29)، سید حسن صدر در نزهه اهل الحرمین ( نزهه اهل الحرمین، السید

حسن الصدر، ط مطبعه سرفراز الملیه فی لکنهوه الهند، 1354ه. ص 39 )

و محقق و نویسنده بزرگ، محمد حسنین سابقی در کتاب مرقد

العقیله زینب علیها السلام احتمال شام را تقویت کرده اند. محقق اخیر

با روشی عالمانه احتمال مصر را رد کرده و با قرائن و شواهدی اثبات

کرده است که حضرت زینب کبری علیها السلام در شام دفن شده

است.

از میان کسانی که معتقدند این بانوی گرامی در مدینه مدفون است،

میتوان مرحوم بیرجندی مومف کتاب کبریت الاحمر، عباسقلی خان سپهر

مومف کتاب الطراز المذهب (الطراز المذهب، ص 485)، که در تکمیل «ناسخ

التواریخ» بوده و یک جلد آن مربوط به حضرت زینب علیها السلام است و

مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه ( اعیان الشیعه، سید محسن امین،

چاپ بیروت، 10 جلدی، ج 7، صص 141-137) را نام برد.

برای هر یک از این سه احتمال دلائلی ذکر شده است که پس از بیان

هر یک، به نقد و بررسی آن ها خواهیم پرداخت .

ص:334

الف: احتمال مصر

برای این احتمال دلیل زیر بیان شده است:

نسابه عیبدلی در کتاب «اخبار الزینبات» 6 روایت نقل کرده است که بر اساس مضمون آن ها باید حضرت زینب علیها السلام در مصر دفن شده باشد، ما برای جلوگیری از طولانی شدن کلام روایات را ذکر نمی کنیم.

( اخبار الزینبات، نسابه عیبدلی، صص 122-115).

نقد و بررسی

این روایات از نظر سند و محتوا قابل اعتماد نیست. محمد حسنین سابقی نویسنده کتاب مرقد العقیله زینب علیها السلام اشکالاتی را بر این احادیث وارد کرده است که به اختصار بیان میگرد:

بررسی روایات از نظر سند

1- اکثر راویانی که عیبدلی این روایات را از آنان نقل کرده است،

مجهول هستند و پس از بررسی و تتبع فراوان در کتب رجال و تراجم و

نسب هیچ اثری از آنان به دست نیاوردیم. اینان عبارتند از:

زهران بن مالک - عبدالله بن عبدالرحمن العتبی - علی بن احمد الباهلی -

قاسم بن عبدالرزاق - محمد بن عبدالله - علی بن محمد بن عبدالله - عسامه

المعافری - عبدالملک بن سعید الانصاری - وهب بن سعید الاوسی - اسماعیل بن محمد البصری - حمزه المکفوف .

با آنکه سیوطی شرح حال تابعان و محدثان و راویان و مورخان قدیم

و جدید مصر را نوشته است، اما شرح حال هیچکدام از این چند نفر

که یاد کردیم در کتاب وی نیامده است. و چون وضع اینان بر ما

مجهول است، طبعاً روایتشان نیز فاقد اعتبار خواهد بود. از این

گذشته سند روایت دوم به مصعب بن عبدالله بن مصعب بن ثابت

زبیری (متوفی 233) میرسد که از یک خانواده مخالف و دشمن

ص: 335

سرسخت اهل بیت بوده و دشمنی این خانواده با علی علیه السلام و خاندان او در میان مورخان و دانشمندان ما مشهور و امر مسلمی است، بنابر این روایت چنین شخصی نمیتواند قابل اعتماد و استناد باشد.

بررسی مفاد روایات

مفاد این روایات نیز خالی از تناقض و اشکال تاریخی نیست. مثلاً روایت مصعب حاکی از این است که عبدالله بن زبیر در مکه قیام کرد و مردم را به خونخواهی حسین علیه السلام دعوت نمود. در حالی که دعوت وی به خونخواهی حسین علیه السلام در هیچ یک از تواریخ نقل نشده است، بلکه آنچه مسلم است این است که عبدالله بن زبیر مردم را به خلافت خود دعوت کرد.

از طرف دیگر، پس از حادثه کربلا یزید در مدینه چندان نفوذ و قدرتی نداشت که بتواند حضرت زینب علیها السلام را مجبور به هجرت از این شهر بکند، بلکه بر عکس پس از فاجعه کربلا و رسوا شدن حکومت یزید، وی از آزار و اذیت خاندان امام حسین علیه السلام پرهیز میکرد تا اسباب بدنامی بیشتری فراهم نشود. چنانکه در جریان شورش مردم مدینه علی بن الحسین علیهما السلام و خاندان علوی از تعرض مصون ماندند.

علاوه بر این ها چند تناقض دیگر نیز در این روایات به چشم میخورد که نشان میدهد احتمالاً جعل و تحریف در این روایات وجود دارد از آن جمله:

1. روایت اول حاکی است که حضرت زینب قسم یاد کرد مدینه را

ترک نکند ولی روایات دیگر میگویند: او از مدینه هجرت کرد و به

مصر رفت؛ یعنی سوگند خود را نقض کرد. آیا این معنی از حضرت

زینب باور کردنی است؟

ص: 336

2. روایت دوم حاکی است که حضرت زینب علیها السلام چند روز به

آخر ذیحجه مانده وارد مصر شد و روایت پنجم میگوید: حضرت

زینب علیها السلام پس از یازده ماه و پانزده روز اقامت در مصر

درگذشت. بر این اساس وفات آن بانوی بزرگ باید در ذیقعدہ سال

بعد رخ داده باشد در حالی که روایت ششم حاکی است که او در

رجب سال 62 وفات یافته است و با هم سازگار نیستند. و چندین

تناقض دیگر که به جهت اختصار بیان نمی شود.

### زینب مدفون در مصر کیست ؟

اکنون این پرسش پیش می آید که اگر حضرت زینب علیها السلام

دختر علی علیه السلام در مصر دفن نشده است پس قبری که در محله

«قناطر السباع» قاهره است متعلق به کیست ؟ در پاسخ به این پرسش

باید یادآوری کنیم که از بررسی و تتبع در تاریخ روشن میگردد که

زینبی که در مصر (قاهره) دفن شده است، زینب بنت یحیی المتوج بن

الحسن الانور بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب است. ولی از

آنجا که ذهن انسان با شنیدن نام مشترک بین چند نفر، متوجه

مشهورترین آن ها میگردد، بسیاری از مردم تصور کرده اند که این

همان زینب مشهور یعنی زینب دختر علی بن ابیطالب علیهما

السلام است) اعیان الشیعه، ج 7، ص 142 (

در حالی که این تصور کاملاً بی اساس است. البته نسبت دادن افراد به

جد بزرگ آنان معمول است، چنانکه امامان ما را پسر پیغمبر

میخوانند. بنابراین اگر زینب بنت یحیی را زینب بنت علی علیهما

السلام بخوانند، هیچ اشکالی نخواهد داشت.

ب: احتمال مدینه

علامه فقید سید محسن امین معتقد است که حضرت زینب علیها

ص: 337



السلام در مدینه دفن شده است و برای این مطلب دلیل می آورد که:  
بازگشت حضرت زینب علیها السلام پس از فاجعه کربلا به مدینه،  
قطعی و مسلم است اما خروج مجدد او از این شهر ثابت نشده است،  
بنابراین باید گفت: در مدینه وفات یافته و در همانجا دفن شده است،  
گرچه تاریخ وفات و محل دفنش دقیقاً روشن نباشد.

این دلیل در واقع نوعی استصحاب است که مرحوم امین به آن استناد  
کرده است

نقد و بررسی

البته مقام علمی و تحقیقات و مطالعات ارزنده تاریخی علامه امین بر  
اهل فضل و مطالعه پوشیده نیست اما برخی از صاحب نظران، نظریه  
معظم له را نمیپذیرند و معتقدند که:

گرچه دفن حضرت زینب علیها السلام در مدینه (بقیع) یک امر ممکن  
و کاملاً طبیعی است زیرا قبر برادرش امام حسن علیه السلام و  
بسیاری از بزرگان بنی هاشم در این قبرستان قرار دارد که خصوصیات  
و تفصیل آن ها در کتب مربوط بیان شده است، اما باید توجه داشت  
که اگر او در این قبرستان دفن شده بود، طبعاً قبرش با توجه به  
شخصیت و عظمت مقامش مشخص میشد. در حالی که در هیچ  
یک از کتب مربوط به تاریخ مدینه و مزارات این شهر نامی از محل قبر  
او به میان نیامده است، با این که نام زنانی همچون «ام البنین» که در  
بقیع دفن شده اند در کتاب هایی مانند وفاء الوفاء منعکس شده است.  
مسعودی در شرح حال امام حسن مجتبی علیه السلام مینویسد:

«حسن بن علی در کنار قبر مادرش فاطمه علیها السلام به خاک سپرده

شدو در این قبرستان تا این زمان سنگی است که نام مادرش روی آن

نوشته شد است.) (التنبیه و الاشراف، ص 260، چاپ مصر.)

و این نشان میدهد که قبر آن بزرگواران در قرن چهارم یعنی تا زمان

مسعودی مشخص بوده است، و اگر قبر حضرت زینب علیها السلام

ص: 338

در این قبرستان قرار داشت، نام او هم حداقل تا زمان مسعودی روی  
قبر نوشته میشد. چنانکه قبر همسرش عبدالله بن جعفر در همان  
قبرستان مشخص است، بنابراین چگونه ممکن است قبر حضرت  
زینب در بقیع باشد، اما هیچ نشانی از آن نباشد، و در هیچ تاریخی یاد  
نشده باشد؟

از طرف دیگر موضوعات تاریخی جای اعمال استصحاب نیست که  
بگوییم: بازگشت حضرت زینب علیها السلام به مدینه قطعی است،  
اما خروج او از این شهر ثابت نشده است، پس در همان شهر و  
همانجا به خاک سپرده شده است. (مرقد العقیله زینب، محمد حسنین  
السابقی، ص 103)

ج: احتمال شام

طرفداران این نظریه میگویند: در مدینه قحطی و دست تنگی  
شدیدی به وجود آمد. عبدالله جعفر تصمیم گرفت با همسر خود؛  
حضرت زینب علیها السلام به شام که مقداری زمین زراعتی  
داشت سفر کنند. پس از مسافرت به شام حضرت زینب علیها السلام  
در همانجا درگذشت (خیرات حسان، محمد حسن خان، ص 29، هدیه  
الزائرین و بهجه الناظرین، حاج شیخ عباس قمی، ص 353؛ نزه اهل الحرمین،  
سید حسن صدر، ص 39).

نقد و بررسی

1- اینکه گفته شده است که عبدالله بن جعفر در حومه دمشق مزرعه  
و قریه داشته و همراه همسرش جهت سرکشی یا بهره برداری از آن ها

رفته بوده و در این سفر حضرت زینب علیها السلام در گذشته است

مطلب بیاساسی است. در هیچ یک از کتب تاریخی از چنین

ص: 339

مزرعه ای اسمی به میان نیامده و اصولاً چون عبدالله فرد بخشنده ای بوده هرگز مال و ثروت در دست او دوام نمی آورده است، بنابراین

چگونه ممکن است دارای چنین مزرعه و قریه ای بوده باشد؟

2- اگر فرضاً عبدالله بن جعفر چنین مزرعه ای داشته، ممکن بود

شخصاً برای رسیدگی به وضع آن به شام برود و دیگر نیازی به بردن

همسر و دیگر اعضای خانواده خود که مستلزم هزینه زیادی بود،

نداشت.

3- مدینه از شهرهای مهمی است که مثل بسیاری از شهرهای مهم

دنیا برای آن تاریخ های متعددی نوشته اند. بعضی از این کتاب ها به

حوادث مهمی که در مدینه اتفاق افتاده مثل زلزله، آتش گرفتن حرم

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، وزیدن باد سرخ و ... پرداخته اند. اگر

چنان قحطی و گرسنگی در آن سال در مدینه اتفاق افتاده بود، قطعاً در

این کتاب های تاریخی درباره آن بحث میشد، در حالی که چنین

چیزی مطرح نشده است.

نتیجه بحث

پس از بررسی سه احتمال در مورد محل دفن حضرت زینب کبری

علیها السلام میتوان چنین نتیجه گرفت که:

احتمال مصر اشکالات فراوان دارد، احتمال مدینه بدون دلیل است،

و احتمال شام مشهورتر از بقیه احتمالات است

می شه بگید چه کسی حضرت زینب(علیه السلام) رو تبعید کرد، اصلاً مگه می

تونستن؟ حضرت زینب چند سال بعد شهادت امام حسین(علیه السلام) فوت

می کنند؟

حضرت زینب سلام الله علیها در سال 65 هجرت ، 15 رجب وفات

کرد. پس از این که آن حضرت به همراه اسیران به مدینه برگشت مردم

ص:340

را بر ضد یزید به قیام دعوت کرد. فرماندار مدینه فعالیت های آن حضرت را به یزید گزارش کرد و یزید دستور داد او را از مدینه تبعید کردند. زینب بنت الامام امیرالمومنین، نوشته علی محمد علی دخیل، ص

10 و ص 45

و بنابر قولی دیگر ایشان در سال 62 هجرت در شب یکشنبه، چهاردهم رجب، یعنی 18 ماه پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) به لقاء الله پیوست. برای توضیح بیشتر به این مطالب توجه بکنید:

در مورد سفر و عزیمت ایشان اقوال متفاوت وجود دارد:

بعضی مینویسند، علت این که حضرت زینب (سلام الله علیها) به مصر یا شام آمد و در آنجا از دنیا رفت، این بوده است که زینب (سلام الله علیها) را به دستور یزید به مصر یا شام تبعید کرده اند، چرا که میدیدند اگر او در مدینه بماند سرزمین حجاز را بر ضد دستگاه یزید میسوراند، زیرا زینب (سلام الله علیها) در مدینه همواره رسواگر حکومت یزید بود و مردم را بر ضد او میسوراند و هدف شهیدان کربلا را بیان میکرد. از این رو، یزید برای فرماندار مدینه نوشت سکونت و ماندن زینب (سلام الله علیها) در مدینه و مکه ممنوع است. ولی تبعید نیز آن حضرت را از ادامه راه باز نداشت، و با این که در مصر یا در شام تحت نظر بود پیام شهیدان را به مردم میرساند و بر ضد طاغوت سخن میگفت. تا این که در سال 62 هجرت در شب یکشنبه، چهاردهم رجب، یعنی 18 ماه پس از شهادت امام

فرهنگی انتشاراتی نقش / چاپ اول، 1383 / ص 648

بنا بر قولی دیگر حضرت زینب سلام الله علیها در سال 65 ه ق 15

رجب وفات کرد. (زینب بنت الامام امیرالمومنین، نوشته علی محمد علی

ص: 341



مصعب بن عبدالله گوید: حضرت زینب(سلام الله علیها) دختر

علی(علیه السلام) در مدینه مردم را برای قیام و خونخواهی

حسین(علیه السلام) گرد می آورد. چون عبدالله بن زبیر در مکه قیام

کرد، و مردم را برای انتقام خون حسین(علیه السلام) و برکناری یزید

از حکومت تهییج نمود، و خبر به اهل مدینه رسید، زینب(سلام الله

علیها) برای مردم سخنرانی نمود و آنها را برای خونخواهی

برانگیخت. چون خبر به عمرو بن سعید(والی مدینه) رسید، برای

یزید نامه ای نوشت و او را مطلع کرد. یزید در جواب نامه نوشت که

بین زینب و مردم جدایی بینداز، لذا دستور تبعید از مدینه و سکونت

در هر جا که بخواهند صادر شد. و آن حضرت قصد سفر نمود و

کسانی که از بنیهاشم قصد همراهی حضرت را داشتند به قصد مصر

حرکت کردند، و هنوز چند روزی از رجب باقی مانده بود. (علی نجاتی) سیرجانی ( / قطعه ای از بهشت) جامع ترین تاریخ واقعه

کربلا(ج2) / موسسه فرهنگی انتشاراتی نقش / چاپ اول، 1383 / ص 650

محدث نوری گوید: علت مسافرت حضرت زینب(سلام الله علیها) از

مدینه به شام، این بود که قحطی شدیدی در حجاز و مدینه پدید آمد.

عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب(سلام الله علیها) تصمیم

گرفت به شام سفر کند، و پس از نابودی قحطی، به حجاز بازگردد. او

به سوی شام حرکت نمود، و زینب(سلام الله علیها) در این سفر

همراه شوهرش بود. آنها به شام آمدند، و در آنجا اقامت نمودند، و

پس از مدتی حضرت زینب(سلام الله علیها) بیمار شد و بر اثر آن از

دنیا رفت. و پیکر مطهرش در همانجا که ملک عبدالله بود و هم اکنون

بارگاه حضرت زینب(سلام الله علیها) در آن قرار دارد، به خاک سپرده

شد. (علی نجاتی)سیرجانی ( /قطعه ای از بهشت)جامع ترین تاریخ واقعه کربلا(ج2) / موسسه فرهنگی انتشاراتی نقش / چاپ اول ،

1383 / ص 649

ص:342

مرحوم سید حسن صدر در کتاب «نزهه اهل الحرمین» مینویسد:

زینب کبری دختر امیرالمومنین (علیه السلام) که کنیه او ام کلثوم بود

قبر شریفش در نزدیکی همسرش عبدالله بن جعفر خارج دمشق در

شام معروف است. ایشان زمانی که قحطی شده بود به همراه

همسرش عبدالله در زمان عبدالملک بن مروان به سوی شام آمدند،

چه این که برای عبدالله قریه ها و مزارع خارج شام بود. پس جناب

زینب (سلام الله علیها) در آنجا از دنیا رفتند و در بعضی از قریه ها دفن

شدند. و تحقیق در علت دفن آن مخدره در آنجا همین است، و

مطالب دیگری که میگویند غلط و بیاصل میباشد. پس آن را

غنیمت بشمار که جماعتی به اشتباه افتاده اند. (علی نجاتی) سیرجانی ( / قطعه ای از بهشت) جامع ترین تاریخ واقعه کربلا (ج 2) / موسسه

فرهنگی انتشاراتی نقش / چاپ اول، 1383 / ص 651

همانطور که می بینید در علت سفر قولی به دستور یزید مبنی بر تبعید

ایشان دلالت دارد و قول دیگری علت سفر را قحطی ذکر می کند.

البته گفته شده ماخذ قول باینکه ایشان در شام مدفون است از

صاحب کامل بهائی است که حضرت زینب در شام وفات کرد و سبب

آن را بعضی چنین نقل کرده اند که در مدینه قحطی روی داد و عبدالله

بن جعفر که عادت به بذل و عطا کرده بود و چیزی دیگر در دست او

نمانده بود ناچار آن مخدره را برداشته بطرف شام رفته چه در آنجا

علاقه زراعتی داشته است. (شیخ ذبیح الله محلاتی / ریاحین الشریعه در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه) ج 3 / ناشر: دارالکتب الاسلامیه

چاپ: /----- / ص 37

این قول به ذهن نزدیکتر است الا آن که دلیل تاریخی ندارد و در کتب

تاریخ و انساب و سیر و تراجم آثار صحیحی ندارد. ( شیخ ذبیح الله محلاتی / ریاحین الشریعه در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه

(ج3) / ناشر: دارالکتب الاسلامیه / چاپ : ----- / ص 37

و در مورد علت رحلت گفته شده حضرت زینب(سلام الله علیها)

ص:343

پس از ورود به شام گرفتار تب می‌گردد و هر لحظه مریضی او شدت پیدا میکند، تا این که نیمه ظهر به همسر خویش عبدالله میگوید:  
بستر مرا در حیاط به زیر آفتاب قرار بده. عبدالله میگوید: او را در حیاط جای دادم که متوجه شدم چیزی را روی سینه خویش نهاده و مدام زیر لب حرفی میزند. به او نزدیک شدم دیدم پیراهنی را که یادگار کربلاست، یعنی پیراهن حسین (علیه السلام) را، که خونین و پاره پاره است، بر روی سینه نهاده و مدام میگوید: «حسین، حسین، حسین!...» لحظاتی بعد او وارد بر حریم اهل بیت النبوه گشت و

کارنامه عمرش به خیر و سعادت ختم گردید. (قطعه ای از بهشت) جامع ترین تاریخ واقعه کربلا (ج 2)، ص 651

نویسنده: شهرز تهران

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَوَلِيّاً وَحافِظاً وَقائِداً وَناصِراً وَدَلِيلاً وَعَيْناً حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فِيها طَوِيلاً

### نگاهی به زندگینامه حضرت زینب (س)

پرفرت و آمدترین خانه «محلّه بنی هاشم» را آوای شادی و سرور در آغوش گرفته بود، موج شعف و لبخند همراه با انتظار، فضای خانه و محلّه را پر کرده بود. همه برای ولادت سومین نوه عزیز پیامبر لحظه شماری میکردند، و دل خوش میداشتند که «مولود فاطمه» را در آغوش بشارند و گل بوسه های محبت را بر گونه های عطر آگینش نثار گردانند.

در پنجم جمادیالاولی سال پنجم هجرت، مطابق با 627 میلادی،

دختر فاطمه عليها السلام متولد شد. با این تولد، حضرت فاطمه (عليه السلام)،

ص: 344

سومین فرزند خود را به دنیا آورد و پدر نیز خود را به زینت «زینب»

آراست.

رسم خانواده علی (علیه السلام) و زهرا (علیه السلام) این بود که نام گذاری نوزاد خود را

به بزرگ خانواده واگذار میکردند، اما وقتی این نوزاد زهرا چشم

به جهان گشود، بزرگ خانواده یعنی پیغمبر (ص) در مسافرت بود و

آنان چند روزی صبر کردند تا پیامبر از مسافرت آمد و همین که مژده

ولادت دختر فاطمه (علیه السلام) را شنید، در اولین فرصت به خانه فاطمه (علیه السلام)

رفت، و نوزاد را طلب نمود و او را در آغوش خود فشرد و بوسه ها به

گونه اش افکند. و نام کودک را زینب نهاد.

کلمه «زینب» از دو بخش «زین» یعنی زینت و «آب» یعنی پدر ترکیب

یافته است، و زینب یعنی زینت بابا.

## وفات و مرقد حضرت

در تاریخ وفات و مدفن حضرت زینب علیها السلام اختلاف است.

همانطور که در تاریخ ولادت و وفات برخی از ائمه هم اختلاف است.

در هر حال به احتمال قوی آن حضرت در پانزدهم رجب سال 62

هجری رحلت نمود و به نقل از کتاب " اخبار الزینبیات " در مصر خانه

مسلمه بن مخلد الانصاری دفن گردید. و عده کثیری از مورخین این

خبر را قبول دارند.

و گروهی میگویند: زینب مدفون در شام، زینب صغری است؛

چنانچه روی سنگ قبرش ترسیم شده است و زینب کبری در مصر از

دنیا رفت.

بنابر اینکه ولادت زینب علیها السلام در سال ششم هجری باشد و

تاریخ وفات پیامبر اکرم در سال یازدهم؛ زینب بیش از پنج سال با

پیامبر نبوده است و این مدت زمان، کافی است که او از اصحاب

پیامبر اسلام به شمار آید. بر این مبنا کسانی که شرح حال اصحاب

ص: 345



پیامبر اسلام را نوشته اند، نام زینب را زینت بخش کتاب خود

ساخته اند.

## در دامان عطوفت

این پنج سال فرصتی بود که زینب علیها السلام از تابش نور وجود

پیامبر بهره گیرد و پیامبر رحمت، او را در دامان مهر و عطوفت خود

نوازش کند و از جرعه های معرفت سیراب سازد و حدیث صبر و

استقامت در دفتر وجودش بنگارد. چرا که پیامبر بر مصیبت ها و

ناگواری های مسیر زندگی زینب به خوبی واقف بود و می دانست که

تاب تحمل این زنج ها و حوادث ناگوار را تنها روحی بلند و قلبی چون

کوه و دلی سرشار از عشق به خدا خواهد داشت. گویا مصیبت و سختی، با سرنوشت زینب عجین گشته و خداوند صبر و پایداری رادر او

جلوه گر ساخته است تا اسوه و الگویی برای همه پویندگان راه خدا باشد.

## رؤیایی دردناک

زینب مسیر پرحادثه و دردناکی را که در پیش دارد، در همان زمان

کودکی در آینه رؤیا می نگرد و برای جدش پیامبر اکرم بازگو میکند و

پیامبر خدا حادثی را که در انتظار اوست تعبیر میکند تا او که دست

پرورده علی و بزرگ شده دامان زهراست، خود را برای رویارویی با

این حوادث مهیا سازد. این رؤیا را در تاریخ چنین میخوانیم: ارتحال

پیامبر خدا نزدیک بود، زینب نزد پیامبر آمد و با زبان کودکانه به پیامبر

چنین گفت: «ای رسول خدا! دیشب در خواب دیدم که باد سختی وزید که بر اثر آن دنیا در ظلمت فرو رفت و من از شدت آن باد به این

سو و آن سو میافتم؛ تا این که به درخت بزرگی پناه بردم، ولی باد آن را ریشه کن کرد و من به زمین افتادم.

دوباره به شاخه دیگری از آن درخت پناه بردم که آن هم دوام نیاورد. برای سومین مرتبه به شاخه

دیگری روی آوردم، آن شاخه نیز از شدت باد در هم شکست. در آن هنگام به دو شاخه به هم پیوسته دیگر پناه بردم که ناگاه آن دو شاخه نیز شکست و من از

ص: 346

خواب بیدار شدم». پیامبر با شنیدن خواب زینب، بسیار گریست و فرمود: «درختی که اولین بار به آن پناه بردی جدّ توست که به زودی از دنیا می‌رود. و دو شاخه بعد مادر و پدر تو

هستند که آن‌ها هم از دنیا می‌روند و آن دو شاخه به هم پیوسته دو

برادرت حسن و حسین هستند که در مصیبت آنان دنیا تاریک می‌گردد».

اولین واقعه

چندی نگذشت که گوشه‌ای از خواب زینب به وقوع پیوست و سایه پر مهر و عطوفت پیامبر اکرم از سر زینب کبری و مسلمین رخت بریست و او اولین پناهش را از دست داد و این نخستین مصیبتی بود که در کودکی روح لطیف او را آزوده ساخت.

و این تازه آغاز راه بود و او همچنان در انتظار حوادث تلخ و دردناکی است که در پیش رو دارد.

ولی این راست قامت همیشه تاریخ بشریت هرگز سر ذلت در برابر مصیبت‌ها و سختیهای زندگی و تاریخ خم نخواهد کرد و با استواری زینبی رسالت خویش را که حفظ جاودانگی اسلام است در میان طوفان حوادث به انجام خواهد رساند.

با مادرش فاطمه

فاطمه بعد از پدر گرامی خویش چند ماهی بیش در این دنیا نماند.

بنابراین زینب از محبت‌های مادری چون صدیقه کبری بیش از چند

ماهی بهره‌ن جست. این دوران کوتاه چند ساله، پر است از فراز و

نشیبها و خاطره‌های تلخ و شیرینی که زینب را برای ادامه حرکت و

مجاهدت در راه خدا و استقبال از مشکلات و مصائب زندگی آماده

می‌ساخت. زینب مادرش فاطمه را بعد از رحلت رسول خدا خندان

و متبسم نمی‌دید. فاطمه در غم از دست دادن پدری چون رسول

خدا و حمایت‌های او چندان گریست که نام او را در شمار گریه‌کنندگان

معروف تاریخ چون آدم، یعقوب، یوسف و امام سجاد آورده‌اند.

زینب در تمامی این دوران با مادر در کنار او بود و صحنه های مصیبت بار رحلت پیامبر خدا و اندوه بیکران مادر و ظلم و جنایت دشمنان\* در حق اهل بیت پیامبر را نظاره میکرد و همه این ناملایمات بر قلب کوچکش فرود می آمد و او برای خدا صبر میکرد و پایداری در راه خدا را پیشه خود میساخت، تا زمینه ای باشد برای تحمل مصیبتها و رنجهای بزرگتری که در انتظار او بود.

### دفاع از حق

زینب در مجلس سخنرانی مادرش فاطمه در مسجد رسول خدا در دفاع از حقوق اهل بیت و فدک حاضر بود و خطبه و سخنان مادرش را در آن مجلس به یاد داشت؛ به طوری که خود یکی از راویان آن خطبه به شمار می آید. او از مادرش آموخت که چگونه باید در مقابل دشمنان ایستادگی کرد و آنان را رسوا ساخت. او آماده میشد که با سخنان خود در بازار کوفه و کاخ ابن زیاد و یزید، ظلم و جنایت آنان را برملا سازد و از اسلام و ولایت دفاع کند.

### آخرین دیدار

سرانجام زمان آخرین دیدار و وداع با مادر فرا میرسد و تکفین مادر پایان مییابد. به دعوت پدر، فرزندان زهرا با مادر خویش وداع میکنند و لحظاتی مادر را در آغوش میگیرند، چنان که فرشتگان از این صحنه دلخراش می گریند... بیایید گوشه ای از این ماجرای غم افزا را از زبان امیرالمومنین بشنویم:

«زمانی که خواستم کفن زهرا را گره بزنم، به ام کلثوم، زینب، حسن و

حسینم گفتم: بیاید از مادرتان توشه ای بگیرید که این آغاز جدایی

است و دیدار بعدی در بهشت خواهد بود. حسن و حسین به طرف

ص: 348

مادر آمدند؛ در حالی که چنین میگفتند: اندوه و حسرتی که از فقدان  
جدّمان پیامبر و مادرمان فاطمه داریم هرگز خاموش نمیشود. ای  
مادر حسن! ای مادر حسین! هنگامی که جدّمان محمد مصطفی را  
دیدید سلام ما را به او برسان و بگو بعد از تو ما در دنیا یتیم شدیم.  
علی فرمود: به خدا سوگند مشاهده کردم که زهرا با ناله و اندوه با دو  
دست فرزندانش را گرفت و مدتی به سینه چسباند که ناگاه هاتقی از  
آسمان ندا داد که ای ابوالحسن آنان را از آغوش مادر بگیر که به خدا  
سوگند این دو فرزند، ملائکه آسمان را به گریه انداختند و بدین سان  
زینب مادری مهربان، مونس عطف و پناهی آرام بخش را در سنین  
کودکی از دست میدهد که غم هجران او بر قلب کوچکش سنگینی  
میکند. ولی او که مسئله آموز مکتب پیامبر و فاطمه و علی است  
لحظه ای و ذره ای در راه هدف خود تردید نمیکند و با استواری گام  
برمیدارد و رسالتش را به انجام میرساند.

بعد از مادر

دیگر شمع وجود مادر روشنی بخش خانه علی نیست. لزوم  
نگهداری از فرزندان فاطمه ایجاب میکرد که شخصی عهده دار این  
مهم شود. فاطمه این امر مهم را در آخرین روزهای زندگیش پیش بینی  
کرده بود و مادری مهربان برای فرزندانش و همسری برای علی در نظر  
گرفته و ازدواج با او را به علی توصیه نموده بود. این افتخار نصیب  
بانوی بزرگواری به نام «امامه» شد که به فرموده فاطمه برای فرزندانش  
همانند خود او بود. زینب بعد از مادر در سایه تربیتهای پر مهر پدری

چون علی و در کنار برادرانی چون حسن و حسین رشد مییابد و از همان دوران کودکی مشکلات فراوان و فشارهای روحی بیشماری را تجربه کرده و در برابر آن ها مقاومت میکند و بدین گونه دوران کودکی را پشت سر میگذارد.

ص: 349

هر چند زینب کوچکتر از حسن و حسین است، ولی از آن جا که دختر فاطمه و دست پرورده اوست و عطر مهر مادری چون فاطمه از او تراوش میکند، علاقه و پیوند روحی و عاطفیی که میان او و برادرش وجود دارد، وصف ناشدنی است. و این ارتباط روحی تا پایان عمر استمرار مییابد و زینب لحظه ای نمیتواند دوری و اندوه

این جگرگوشگان فاطمه را تاب بیاورد و چنانکه خواهیم دید تا

آخرین لحظات، چون مادری مهربان به آنان عشق می ورزد و هر و

محبت نثارشان میکند و چیزی نمیتواند مانع این پیوند و بستگی

گردد.

زندگی مشترک

اینک زینب به سالهای تشکیل زندگی مشترک نزدیک شده است. او

میداند که ازدواج برای هر زنی حق طبیعی و شرعی است و روی

گردانی از این سنت، خارج شدن از آئین پیامبر اسلام است. ولی

زینب با ازدواج که عمل به سنت پیامبر خداست، رسالت بزرگی را که

بر دوش دارد فراموش نمیکند. او میداند که باید در تمام صحنه ها و

لحظه ها در کنار برادرش باشد. او میداند که به ثمر نشستن قیام

حسین و شهادت عزیزانش، نیازمند آزادگی در اسارت، صبر و

پایداری، و پیام رسای او به گوش تاریخ بشریت است.

از این روز زینب در قرارداد ازدواجش شرط همراهی با برادرش حسین

را قید میکند تا از وظیفه مهم خود باز نماند. از شخصیتی متعهد به

اسلام و دوستدار اهل بیت، چون عبدالله بن جعفر که به خواستگاری

دختر علی آمده است، انتظاری جز پذیرش این شرط نیست. به هر

صورت مراسم خواستگاری پایان مییابد و عبدالله بن جعفر به



افتخار همسری زینب کبری نائل میگردد.

**همسر زینب**

ص: 350

عبدالله از فرزندان جعفر است و جعفر، فرزند ابوطالب و برادر علی و از جانبازان جبهه موته و شهیدان بزرگ اسلام است. شخصیت جعفر بن ابیطالب را که معروف به جعفر طیار است، میتوان از اظهار علاقه و سخنان پیامبر اکرم درباره او دریافت. هنگام فتح خیبر، زمانی که جعفر از حبشه مراجعت کرد پیامبر او را آغوش گرفت و میان دیدگانش را بوسید و فرمود: نمیدانم به خاطر کدام یک خوشحال تر باشم، به خاطر ورود جعفر یا فتح خیبر؟ و رسول خدا او را در جوار مسجد منزل دادند.

زمانی که جعفر در جبهه موته جنگید و دو دستش قطع شد و حاضر نشد پرچم را بر زمین بیفکند، پیامبر خدا فرمودند: خداوند به جای دو دست دو بال به جعفر عنایت کرد که در بهشت با آن ها پرواز کند و از همین روست که او به جعفر طیار معروف شد.

عبدالله در حبشه متولد شد و این ولادت زمانی رخ داد، که جعفر به همراه همسرش و عده ای دیگر از مسلمانان بر اثر فشار دشمنان اسلام و به پیشنهاد پیامبر اکرم(ص) به حبشه هجرت کرده بود. عبدالله بعد از شهادت پدرش جعفر مورد محبت و علاقه پیامبر اکرم بود. در تاریخ آمده است: هنگامی که جعفر پدر عبدالله به شهادت رسید، پیامبر فرمود: فرزندان جعفر را نزد من بیاورید. حضرت آنان را در آغوش عطوفت خود گرفت، بوسید و چشمهایش پر از اشک شد. و این گونه از عبدالله که کودکی بیش نبود تفقد و دلجویی فرمود.

بعد از پیامبر اکرم تاریخ شاهد رشادتها و فداکاریهای عبدالله در کنار

امیرالمومنین (علیه السلام) بوده و او در جنگ صفین از شجاعان صحنه نبرد به

شمار رفته است و جود و سخاوت او نیز در آن زمان زبانزد بوده است.

در محیط خانه

ص: 351

بدون شک در دورانهای مهم تربیت انسان و شکل گیری شخصیت او دوران کودکی است. تأثیر پذیری انسان از محیط و اطرافیان خود در این دوره، به مراتب بیشتر و عمیقتر از دوره های دیگر زندگی است. اعمال، رفتار، برخوردها و به طور کلی شیوه معاشرت پدر و مادر در خانه و کیفیت ارتباط آنان با یکدیگر و دیگر افراد، در روح و خلق و خوی فرزند اثری مستقیم خواهد گذاشت، روح حساس و لطیف فرزند را تحت تأثیر خود قرار خواهد داد. اصولاً پدر و مادر میتوانند، زشتی و زیبایی رفتار و سلوک خود را در آینه شفاف و زلال کودک خود بنگرند و حرکات، روحیات و خصلت های کودکشان را نمونه ای از روحیات و صفات خود بدانند. به خاطر این روح الگو خواهی و تربیت پذیری، پیرامون تربیت کودکان و پرورش فکری، اعتقادی و اخلاقی آنان در روایات توصیه های فراوانی شده است. تأثیر این تربیتها، به قدری است که علی (علیه السلام) قلب کودک و مرکز دریافت های او را همانند زمین خالی و بدون کشتی میدانند که هر بذری را پذیراست. بنابراین میتوان شخصیت و آینده کودک را مرهون تربیتها و پرورشهای عملی پدر و مادر دانست که فرزند به صورت الگو از آنان کسب کرده است. اما زینب، در خانه ای تربیت و رشد یافت، که عالی ترین نمونه زندگی خانوادگی است و در طول تاریخ بشر خانواده ای به این بزرگی و عظمت نیامده است و نخواهد آمد. شخصیت زینب در خانه ای شکل گرفت که نور ایمان در آن می درخشید و سرشار از صفا و صمیمیت و آکنده از معنویت و عشق به خدا بود. خانه ای که پدری

چون علی دارد و مادری چون فاطمه، پدر و مادر معصومی که  
تمایلات نفسانی و هوی و هوس در آنان راه نداشت و انگیزه حرکتها و  
فعالیتهايشان فقط انجام وظیفه الهی بود. آنان جز به رضای خدا به  
چیزی دیگر نمی اندیشیدند و جز برای پیشرفت اسلام و نجات

ص: 352

بشریت گام برنمیداشتند.

زینب در این محیط و تحت تربیت چنین پدر و مادری رشد مییابد و در چنین مدرسه ای معارف الهی و آداب اسلامی را فرا میگیرد و به تربیت دینی و فضائل اخلاقی دست مییابد و به کمال میرسد. و بدین گونه مهم ترین و اساسیترین کلاس آموزش خانه داری، شوهرداری، تربیت فرزند، اداره زندگی و به طور کلی آداب معاشرت زینب، دورانی بود که در کنار مادرش حضور داشت و از رفتار و شیوه زندگی او الگو میگرفت تا زمانی او نیز همچون مادرش که زیباترین و خدایترین زندگی را گذراند در خانه شوهر انجام وظیفه کند. او شاهد بود که چگونه مادرش برای ایجاد کانونی آرام بخش و انباشته از صفا و صمیمیت و روح و معنویت تلاش میکرد. او این سخن پدرش را شنیده بود که میفرمود: وقتی به خانه می آمدم و به زهرا نگاه میکردم، تمام غم و غصه هایم برطرف میشد و او هیچ گاه مرا خشمگین نکرد. زینب نمونه باشکوه صمیمیت، همدلی و همراهی را در کانون پر مهر پدر و مادر خویش مشاهده کرده بود، و لذت آن را از یاد نمی برد. او شاهد تلاشهای مادرش در خانه بود و دستهای تاول زده مادر و زحمتهای خانه داری را دیده بود و اجر و پاداش کار در خانه را باور داشت. او تعاون و همکاری در خانه را از پدر و مادرش آموخته بود و میدید که پدر هیزم و آب خانه را تهیه میکرد و مادر آسیا میکرد، خمیر می ساخت و نان می پخت.

زینب، مهر و محبت مادر را نسبت به فرزندان از یاد نمی برد و

عطوفت های مادر از شیرین ترین خاطره های او بود. او سخنرانی  
مادرش در مسجد در دفاع از کیان اسلام و ولایت را فراموش نمی کرد  
و از آن درس دینداری و حراست از دستاوردهای جدّ بزرگوارش  
پیامبر اکرم را فرا میگرفت و حمایت از دین خدا را برای خود فرض و

ص: 353

لازم می دانست. و بالاخره شخصیت والایی چون زینب کبری که در  
کانون ولایت رشد یافته و در سایه این تربیتها بزرگ شده است،  
دریایی است از معرفت و فضیلت‌های انسانی و تجربه های اخلاقی و  
تربیتی که از پدر و مادرش فرا گرفته است. او اکنون به خانه شوهر  
می‌رود و کانون زندگی را تشکیل می‌دهد و به عنوان مربی بزرگ و  
نمونه ای در سنگر مقدس خانه انجام وظیفه میکند و برای اسلام  
فرزندان برومندی را تربیت میکند که نتایج درخشان آن را در آینده  
تاریخ زندگانی زینب ملاحظه خواهیم کرد.

در مکتب پدر

بانوی بزرگ اسلام زینب کبری حدود سی و پنج سال داشت که  
پدرش علی به شهادت رسید. او بدون تردید از دوران حیات پدر  
بزرگوارش آگاهیها و بهره های فکری و معنوی فراوانی گرفته است و  
خاطرات زیادی از دوران پدر دارد. خاطرات تلخ و شیرینی که هر  
کدام در شکل گیری شخصیت زینب و سازندگی او تأثیر عمیقی  
داشته است.

صبر و بردباری

او روزها و سالهای مظلومیت پدر را خوب به یاد داشت و شاهد بود  
که بعد از رحلت پیامبر اسلام، ولایت پدرش را که بزرگترین شخصیت  
جهان اسلام بعد از پیامبر بود، نادیده گرفتند و بر جایگاهی که پیامبر  
بعد از خود برای علی (علیه السلام) تعیین کرده بود و کراراً آن را گوشزد میکرد و  
مسلمانان را به آن توصیه میفرمود عاصبانه تکیه زدند و حق او را



ضایع ساختند. بر کرسی هوسها نشستند و خود را جانشین و خلیفه

پیامبر خواندند. و امیرالمومنین که جز به حفظ اسلام و مصالح

ص: 354

مسلمین نمی اندیشید همچنان صبر پیشه کرد و رضایت خدا را بر هر

چیز مقدم داشت و بیست و پنج سال سکوت اختیار کرد.

زینب در این دوران، حوادث را به دقت پیگیری میکرد و بر بیش و

آگاهیهای خود می افزود. هواپرستی و دنیا طلبی بسیاری را میدید،

دوست و دشمن را به خوبی از یکدیگر تمیز میداد و شاهد

کینه توزیهای ابوسفیان ها و معاویه ها بود. دشمنان نقابداری که در

ظاهر، لباس اسلام بر تن کرده بودند و سنگ اسلام به سینه میزدند و

در باطن و حقیقت برای نابودی آن نقشه می کشیدند و حقایق را

وارونه جلوه می دادند.

زینب، همه این دشمنیها را میدید و عظمت صبر پدر را

درمییافت. هم او که فرمود: «صبرت و فی العین قدی و فی الحلق

شجاً» شکیبایی ورزیدم همچون کسی که خاشاک چشمش را پر کرده

و استخوان راه گلویش را گرفته است. زینب از صبر او الهام میگرفت و

درس فداکاری می آموخت. می آموخت که چگونه باید تمام

مشکلات و رنجهای راه خدا را تحمل کرد، محرومیتها را پذیرا شد و

مصلح فردی را فدای مصلحت اسلام کرد.

عدالت گستری

دوران بیست و پنج سال مظلومیت و سکوت سپری میشود؛ مردم به

خانه امیرالمومنین هجوم می آورند و علی (علیه السلام) که اندیشه ای جز حق

در او راه ندارد برای رهایی بخشیدن مردم از ظلمها، بیعدالتیها و

انحرافات که بعد از پیامبر اکرم دامنگیر آنان شده بود، زمام حکومت

را در دست میگیرد. پنج سال حکومت علی (علیه السلام) برای زینب بسیار

آموزنده و الهام بخش بود. عدالت گستری در آن دوران چنان اوج

داشت که بسیاری از کسان که به هوس متاع دنیا، ریاست، پست و

مقام و ثروت اندوزی به سوی علی روی آورده بودند از دشمنان

ص: 355

سرسخت و ستیزه جوی او شدند. آنان ظطاعت شنیدن سخنی چون:  
«به خدا قسم آن چه از عطایای عثمان، و آن چه بیهوده از بیت المال  
مسلمین به این و آن بخشیده، بیابم به صاحبش برمیگردانم؛ گرچه  
زنانی را به آن کابین بسته یا کنیزانی را با آن خریده باشند.» را نداشتند.  
آنان دیدند که حضرت در برابر درخواست برادرش عقیل که به خاطر  
فقر چیزی از گندمهای بیت المال میطلبید، آهنی گداخته به بدن او  
نزدیک کرد و در مقابل ناله برادرش عقیل، فرمود: «زنان در سوگ تو  
بگیرند! از آهن تقطیده ای که انسانی آن را به صورت بازیچه، سرخ  
کرده ناله میکند! اما مرا به سوی آتشی می کشانی که خداوند جبار با  
شعله خشم و غضبش برافروخته است! تو از این می نالی و من از آتش  
سوزان نالان نشوم؟». قضاوت حضرت درباره دخترش که گردنبندی  
را از بیت المال به امانت گرفته بود که «اگر این امانت را از بیت المال به  
صورت عاریه ضمانتی نگرفته بودی نخستین زن هاشمی بودی که  
دستت را به خاطر دزدی قطع میکردم» ریشه های طمع را در آنان می  
سوزاند.

منابع:

سایت تبیان سایت مدرسه علمیه حضرت زینب(س)

**بحث مفصل در باره ام کلثوم و عدم صحت ازدواجش با عمر**

**اشاره**

از مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر(عج) انتشار 1395 / 1 / 20 شمسی.

بررسی شبهه ازدواج ام کلثوم با عمر (ویرایش جدید)

بسم الله الرحمن الرحيم

ازدواج ام كلثوم با عمر، شاهد دروغ بودن شهادت:

ص: 356

شیعیان ادعا می کنند که خلیفه دوم قاتل فاطمه زهرا (رضی الله عنها) است؛ اما کدام عقل سلیم می پذیرد که حضرت علی (رضی الله عنه) دخترش را به ازدواج قاتل همسر گرامیش، فاطمه (رضی الله عنها) درآورد و رابطه دوستانه با او برقرار نماید؟

نقد و بررسی:

یکی از شبهاتی که اهل سنت؛ به ویژه در سال های اخیر به صورت گسترده مطرح کرده اند، ازدواج خلیفه دوم با امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان و فاطمه زهرا علیهما السلام است.

اهل سنت، استفاده های گوناگونی از این ازدواج می کنند؛ از جمله می خواهند با اثبات این ازدواج، رابطه صمیمانه و دوستانه امیر مؤمنان با خلفا را ثابت و از سوی دیگر، شهادت صدیقه شهیده سلام الله علیها، غصب خلافت و... را انکار نماید.

از این رو، این شبهه اهمیت فوق العاده و پیوند ناگسستنی با اندیشه های شیعیان دارد و باید به صورت دقیق و مستدل بررسی شود.

اندیشه و ران شیعه پاسخ های گوناگونی از این مطلب داده اند که همگی آن ها صحیح و معقول به نظر می رسد؛ برخی همچون رضی الدین حلی، علامه مقرّم، علامه باقر شریف القرشی و... اصل وجوددختری به نام امّ کلثوم را برای حضرت زهرا سلام الله علیها منکر شده و دلیل های متقنی برای آن ارائه کرده اند. که ما نیز در این مقاله،

در دفاع از این نظر، شواهد فراوان بیان کرده ایم.

برخی دیگر، وقوع تعارض در روایات ازدواج را دلیلی واضح برای بطلان مدعای اهل سنت در باره این ازدواج می دانند؛ از جمله شیخ مفید رضوان الله

تعالی علیه در دو رساله مجزا به نام های المسائل العُکبریه و المسائل السرویه، و نیز سید ناصر حسین الهندی در کتاب افحام الأعداء والخصوم و آیت الله میلانی و...

ما نیز در این مقاله، تعارض های گسترده در نقل این ماجرا را مطرح و مستندات آن را از کتاب های اهل سنت ذکر کرده ایم.

و اندیشه و ران دیگری، همچون سید مرتضی پاسخ داده اند که این ازدواج با زورگویی و تهدید عمر بن خطاب بوده است.

عده ای از دانشمندان شیعه و سنی با پذیرش اصل ازدواج، نکته دیگری را مطرح کرده اند که امّ کلثوم همسر عمر، دختر امیر مؤمنان علیه السلام نبود؛ بلکه دختر ابوبکر بوده است؛ از جمله یحیی بن شرف نووی، مهمترین شارح صحیح مسلم در کتاب تهذیب الأسماء، این مطلب را نقل کرده و آیت الله مرعشی نجفی از عالمان شیعه در شرح احقاق الحق به این مطلب تصریح کرده اند که در ادامه مدرک، اصل سخن ایشان خواهد آمد.

گویا از بین پاسخ های موجود، پاسخ اخیر کامل تر است؛ چرا که از طرفی تمام روایات موجود در کتاب های اهل سنت که ازدواج دختر امیر مؤمنان علیه السلام را با خلیفه دوم ثابت می کند، با اشکالات سندی مواجه و با تعارض ها و تناقض های غیر قابل جمعی که دارند، غیر قابل اعتماد هستند و از طرف دیگر در هیچ یک از روایات موجود در کتاب های شیعه، تصریح نشده که امّ کلثوم دختر امیر مؤمنان از حضرت زهرا علیهما السلام باشد؛ بلکه ازدواج دختری به نام امّ کلثوم را که در خانه امیر مؤمنان بوده ثابت می کنند.

اعتراف اندیشمندی همچون نووی، برترین شارح صحیح مسلم که گسترده ترین و مهمترین کتاب فقهی شافعی نیز متعلق به او است، عامل مهم دیگری است که این دیدگاه را تقویت می کند.

و نیز می گوئیم که حتی در صورت اثبات چنین ازدواجی، نمی توان از آن رابطه صمیمانه امیر مؤمنان را با خلفا اثبات کرد؛ زیرا این ازدواج نه تنها برای خلیفه دوم فضیلت محسوب نمی شود؛ بلکه لکه سیاهی است که همانند تیرگی غصب خلافت، بر دامان او باقی مانده است؛ چرا که در ماجرای این ازدواج چیزهایی نقل

شده است که عرق شرم از پیشانی انسان غیرت مند جاری می شود. این مطلب را در محور چهارم بررسی کرده ایم.

## فهرست مطالب

محور اول: دختری به نام ام کلثوم وجود نداشته است

کلام عالمان شیعه در تایید این دیدگاه:

کلام علمای اهل سنت در تایید این نظر:

شواهد این دیدگاه:

1. در هیچ روایت صحیح السندی بین نام ام کلثوم و زینب جمع نشده

است:

2. عبد الله بن جعفر با چه کسی ازدواج کرده است:

3. دو خطبه با نام یک نفر:

4. عزاداری و نوحه خوانی ام کلثوم برای حضرت زهرا سلام الله علیها:

5. امیر مؤمنان در شب ضربت خوردن، مهمان چه کسی بود؟

6. ام کلثوم بهترین دختر امیر مؤمنان علیه السلام:

7. معاویه، از دختر چه کسی خواستگاری کرد؟

8. در شام چه کسی دفن شده است:

9. چه کسانی از زنان اهل بیت، در کربلا اسیر شدند:

10. میراث فاطمه، فقط به ام کلثوم رسید:

11. ازدواج عمر با حضرت زینب (س)!!!

12. ام کلثوم در کربلا حضور داشت:

منکرین ازدواج در اهل بیت به اقرار علمای اهل سنت

محور دوم: ام کلثوم دختر ابوبکر، یا ام کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام؟



1. اعتراف مهم ترین شارح صحیح مسلم: عمر داماد أبو بكر تحلیل روایت

ص: 359

جعلی رد خواستگاری عمر از دختر ابو بکر توسط عایشه:

2. یک روایت از دوام کلثوم:

محور سوم: تعارض های موجود در نقل قضیه

1. ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد؟

2. سن ام کلثوم هنگام ازدواج هنوز به حدی نرسیده بود که شهوت را برانگیزد:

دختری کوچک و غیر بالغ که با دیگر دختران بازی می کرد: ده سال یا بیشتر داشت:

3. مقدار مهریه ام کلثوم:

الف: ده هزار دینار:

ب: چهل هزار دینار:

ج: چهل هزار درهم:

4. آیا عمر از ام کلثوم فرزندی داشته است؟

فرزندی نداشت:

یک فرزند داشت:

دو فرزند داشت:

سه فرزند داشت:

زید برادر عمر بود یا پسر عمر؟

5. زید اصغر بزرگتر از زید اکبر!!!

6. عمر، دخترش رقیه را به ازدواج ابراهیم بن نعیم آورد:

7. تاریخ وفات ام کلثوم و زید:

مرگ در زمان حکومت عبد الملک بن مروان (86 73ه):

مرگ در زمان امارت سعید بن العاص (54 48ه):

مرگ، پس از واقعه کربلا:

8. نحوه وفات ام کلثوم وزید:

ص: 360

مرگ بر اثر مریضی:

مرگ بر اثر اصابت سنگ:

مرگ بر اثر اصابت تیر:

مرگ بر اثر خوردن سم:

9. آیا زید، فرزند داشت؟

فرزندی نداشت:

چندین فرزند داشت:

10. سن زید هنگام وفات:

خردسال بود:

جوان بود:

بزرگسال بود:

11. چه کسی بر جنازه زید و ام کلثوم نماز خواند؟

عبد الله بن عمر

سعید بن العاص:

12. حضور ابق قناده بدری در صف نماز جماعت:

13. ازدواج عمر با ام کلثوم یا با حضرت زینب (س)

14. چه کسی امام جماعت را مقدم کرد؟

امام حسن علیه السلام:

امام حسین علیه السلام:

مردم امام جماعت را مقدم کردند!

محور چهارم: اهانت به ناموس رسول خدا

عمر ساق ام کلثوم را برهنه کرده به آن نگاه کرد:

عمر ساق ام کلثوم را برهنه، لمس کرد!

آرایش ام کلثوم توسط امیر مومنان پیش از ازدواج، و لمس ساق و

ص: 361

بوسیدن او توسط عمر!

کشف ساق توسط عمر، مصدر تشریح برای پیروان او:

توجیه این عمل توسط علمای اهل سنت:

بررسی این روایات از دیدگاه منصفین:

دیدگاه علمای شیعه نسبت به این عمل:

ام کلثوم، عمر را «امیر المومنین» می خواند!!!

عمر در مقابل اهانت مغیره به ام کلثوم، سکوت کرد:

محور پنجم: بررسی و تحلیل بهانه عمر برای ازدواج

محور ششم: مخالفت با سنت رسول خدا

رد خواستگاری ابو بکر و عمر توسط رسول خدا (صلی الله علیه و آله):

احیاء سنت جاهلی توسط عمر:

جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است:

م

محور هفتم: عمر با ام کلثوم «کفو» نبود

غیر هاشمی، کفو هاشمی نیست:

عدم کفایت سنی عمر با ام کلثوم:

عدم صلاحیت اخلاقی عمر برای ازدواج با ام کلثوم:

عدم کفایت دینی عمر با ام کلثوم:

امیر مومنان (علیه السلام)، خلیفه دوم را فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتکار و...

می داند:

شراب خواری خلیفه، دلیل بر عدم کفایت:

بدعت گذار با دختر عقیقه، کفو نیست:

ص: 362

محور هشتم: ازدواج با تهدید و زورگویی

در حال ضرورت، ازدواج با کافر نیز جایز است:

ازدواج اجباری عمر با عاتکه:

ازدواج های اجباری با خاندان اهل بیت علیهم السلام:

ازدواج اجباری حجاج بن یوسف با دختر حضرت زینب (س):

ازدواج اجباری مصعب بن زبیر با سکینه بنت الحسین علیهما السلام

روایت جنیه در کتاب های سنی

محور نهم: بررسی روایات اهل تسنن

زهری، در خدمت گروه جعل حدیث بنی امیه:

زهری، کثیر الإدراج است:

زهری از مدلسین بوده است:

زهری، دشمن امام علی علیه السلام است:

**محور اول: دختری به نام ام کلثوم وجود نداشته است:**

## اشاره

عده ای از اندیشه وران و محققان شیعی، معتقد هستند که امیر مؤمنان علیه السلام دختری به غیر از حضرت زینب سلام الله علیها، به نام ام کلثوم از حضرت زهرا سلام الله علیها نداشته است و در حقیقت ام کلثوم، همان حضرت زینب سلام الله علیها است.

کسانی که فرزندان امیر مؤمنان از فاطمه زهرا را پنج نفر؛ یعنی امام حسن، امام حسین، محسن، زینب و ام کلثوم معرفی کرده اند، تنها به مضامین روایات نظر داشته اند که در آن ها گاهی نام زینب آمده و گاهی ام کلثوم. به همین سبب نام هر دو



را آورده اند؛ غافل از این که امّ کلثوم کنیه زینب کبری است؛ چنانچه این مطلب در بسیاری از کتب انساب شیعه ذکر شده است.

کلام عالمان شیعه در تایید این دیدگاه:

رضی الدین حلی از عالمان بزرگ شیعه در قرن هشتم هجری در باره فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام می نویسد:

كان له (عليه السلام) سبعة وعشرون ذكرا وأثنى: الحسن، والحسين،

وزينب الكبرى المكناه بأُمّ كلثوم من فاطمه بنت رسول الله (صلى الله

عليه وآله)....

تعداد فرزندان علی علیه السلام از دختر و پسر بیست و هفت نفر است. حسن، حسین و زینب کبری که کنیه وی امّ کلثوم است، همگی از فرزندان دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده اند.

الحلی، رضی الدین علی بن یوسف المطهر، (متوفای 705ه)، العدد القویه لدفع المخاوف الیومیه، ص 242، تحقیق: السید مهدی الرجائی، ناشر: مکتبه آیه الله المرعشی قم، الطبعة الأولى، 1408 ه.

و آیت الله مرعشی در شرح احقاق الحق به نقل از فضل بن روزبهان از عالمان قرن دهم هجری می نویسد:

ومنهم العلامة فضل الله روزبهان الخنجی الأصفهانی المتوفی سنه 927 فی "وسیله الخادم إلی المخدوم" در شرح صلوات چهارده معصوم علیهم السلام (ص 103 ط کتابخانه عمومی آیه الله العظمی نجفی بقم) قال: ... وحضرت امیر المؤمنین علی را هفده فرزند بوده و به روایتی بیست فرزند، امام حسن، دیگر امام حسین، دیگر محسن

- در طفلی وفات کرده - دیگر ام کلثوم و این هر چهار از فاطمه

بوده اند.

المرعشی النجفی، آیه الله السید شهاب الدین (متوفای 1369ش)،

شرح إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج 30 ص 172، ناشر: منشورات

مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی قم.

ص: 364

باقر شریف القرشی، محقق معاصر و از مفاخر شیعه ساکن نجف در این باره می گوید:

لیس لصدیقه الطاهره بنت غیر السیده زینب. و أنها تکتا بأم کلثوم. کما ذکرنا الیه بعض المحققین. و علی ای حال فائی اذهب بغیر تردد اذا ان الصدیقه الطاهره الزهراء لیس عندها بنت تسمی بأم کلثوم.

صدیقه طاهره، دختری غیر از حضرت زینب نداشته است و هموکنیه اش ام کلثوم بوده است؛ چنانچه برخی از محققین نیز بر این عقیده هستند. به هر حال من بدون تردید عقیده دارم که صدیقه طاهره دختری به نام ام کلثوم نداشته است.

القرشی، باقر شریف (معاصر)، حیا سیده النساء فاطمه الزهرا سلام

الله علیها، ص 219.

کلام علمای اهل سنت در تایید این نظر:

برخی از دانشمندان سنی نیز فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها را فقط چهار نفر و یا سه نفر ذکر و هیچ نامی از ام کلثوم نبرده اند. صالحی شامی در (سبل الهدی و الرشاد) می نویسد:

الثانی: فی ولده -رضی الله تعالی عنهم- له من الولد الحسن والحسین ومحسن وزینب الكبرى من فاطمه -رضی الله تعالی عنهم- وله اولاد من غیرها کثیرون.

فرزندان علی رضی الله عنه از فاطمه زهرا؛ حسن، حسین، محسن وزینب کبری بود و از دیگر زنان فرزندانش فرزندان زیادی داشت.

الصالحی الشامی، محمد بن یوسف (متوفای 942ه)، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، ج 11، ص 288، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیه -

بیروت، الطبعة: الأولى، 1414ه.

و شهاب الدین قلیوبی (متوفای 1069ه) در حاشیه ای که بر شرح جلال الدین محلی بر منهاج الطالبین دارد، فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام را سه نفر ذکر کرده و از جلال الدین سیوطی نیز همین مطلب را نقل می کند:

قوله: (والاعتبار بالأب) أي إلا فی حقه (صلی الله علیه و آله) فإن اولاد بنته فاطمه وهم الحسن

ص: 365

والحسین وأولادهما من الذکور ینتسبون إلیه، وهم الأشراف فی عرف مصر وإن کان الشرف أصله لقباً لكل من أهل البیت، وأما أولاد زینب بنت فاطمه، وكذا أولاد بنات الحسن والحسین وأولادهما من غیرهم، فإنهم ینتسبون إلی آبائهم وإن کان یقال للجمیع أولاده (صلی الله علیه و آله) وذریته.

فائده: قال الجلال السیوطی رحمه الله لم یعقب من أولاده (صلی الله علیه و آله) إلا فاطمه الزهراء فإنها ولدت من علی رضی الله عنه الحسن والحسین وزینب، وتزوجت زینب هذه بابن عمها عبد الله فولد له منها علی وعون الأكبر وعباس ومحمد وأم کلثوم، وكل ذریه فاطمه یقال لهم أولاده (صلی الله علیه و آله) وذریته لكن لا ینسب إلیه منهم إلا الذکور من أولاد الحسن والحسین خاصه لنصه علی ذلك اه.

این سخن که فرزند به پدر نسبت داده می شود، صحیح است؛ مگر در حق رسول خدا (صلی الله علیه و آله)؛ چون فرزندان فاطمه؛ یعنی حسن و حسین و فرزندان پسر این دو به آن حضرت نسبت داده می شود که در عرف مردم مصر به آنان اشراف می گویند؛ اگر چه اشراف لقبی است برای هر یک از اهل بیت.

و اما فرزندان زینب دختر فاطمه و همچنین فرزندان دختران حسن و حسین و اولاد این دو که از غیر اهل بیت هستند به پدرانشان نسبت داده می شوند؛ اگر چه به همه آنان ذریه و فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز گفته می شود.

جلال الدین سیوطی گفته است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرزندی غیر از فاطمه نداشت، و فاطمه پس از ادواج با علی فرزندان به نام حسن، حسین و زینب به دنیا آورد، و زینب با پسر عمویش عبد الله ازدواج کرد که از وی فرزندی به نام علی، عون اکبر، عباس، محمد و ام کلثوم داشت. به تمام فرزندان فاطمه، فرزندان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز می گویند؛ ولی فقط فرزندان پسر از اولاد حسن و حسین می گویند به آن حضرت نسبت داده می شود؛ چون خود پیامبر بر این موضوع تصریح فرموده است.

القلیوبی، شهاب الدین أحمد بن أحمد بن سلامه (متوفای 1069ه)،

حاشیه قلیوبی علی شرح جلال الدین المحلی علی منهاج الطالبین،

ج 3، ص 236، تحقیق: مکتب البحوث والدراسات، ناشر: دار الفکر،

ص: 366

و شیخ محمد خضری از دانشمندان اهل سنت مصر نیز فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها را فقط سه نفر می داند:

زواج علی بفاطمه علیهما السلام. وفي هذه السنه تزوج علی بن ابی طالب وعمره إحدى وعشرون سنه بفاطمه بنت رسول الله، وسنها خمس عشره سنه، وكان منها عقب رسول الله صلى الله عليه وسلم بنوه: الحسن والحسين وزینب.

در سال دوم پس از هجرت، علی که بیست و یک سال داشت با فاطمه که پانزده سال داشت ازدواج کرد و فرزندان رسول خدا؛ یعنی حسن، حسین و زینب نتیجه این ازدواج بودند.

الخضری، الشیخ محمد (متوفای 1298هـ)، نور الیقین فی سیره سید

المرسلین، ج 1، ص 111، تحقیق: أحمد محمود خطاب، ناشر:

مکتبه الإیمان - المنصوره / مصر، الطبعة: الأولى، 1419هـ - 1999م.

شواهد این دیدگاه:

شواهد بسیاری می توان بر اثبات این نظریه اقامه کرد که به چند شاهد بسنده می کنیم:

1. در هیچ روایت صحیح السندی بین نام ام کلثوم و زینب جمع نشده است:

نخستین شاهد این است که در هیچ روایت صحیح السندی در منابع شیعه، در باره فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها و ماجراهایی که به ایشان مربوط می شود، نام زینب و ام کلثوم با هم نیامده؛ بلکه تنها یا نام زینب آمده است و یا نام ام کلثوم.

و نیز در هیچ روایت صحیح السندی از روایات شیعیان به این مطلب تصریح نشده است که خلیفه دوم با دختر فاطمه زهرا سلام الله علیها ازدواج کرده باشد؛ بلکه تمام روایات ام کلثوم را دختری در خانه امام علی معرفی کرده اند.

و تنها چیزی که به عنوان مدرک به آن استدلال شده است، اجتهادات و سخنان برخی از علما است که این هم نمی تواند برای دیگران حجت باشد.

2. عبد الله بن جعفر با چه کسی ازدواج کرده است:

اهل سنت با سندهای صحیح نقل کرده اند که عبد الله بن جعفر همزمان با یکی از همسران امیر مؤمنان و دختر آن حضرت ازدواج کرده است. در برخی از روایات، نام این دختر امّ کلثوم و در برخی دیگر نام او زینب نقل شده است.

محمد بن اسماعیل بخاری می نویسد:

وَجَمَعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ بَيْنَ ابْنَتِهِ عَلِيٍّ وَامْرَأَةٍ عَلِيٍّ .

عبد الله بن جعفر با همسر علی و دختر علی همزمان ازدواج کرد.

البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل أبو عبد الله (متوفای 256ه)،

صحیح البخاری، ج 5، ص 1963، كِتَابُ النِّكَاحِ ، بَابُ مَا يَحِلُّ مِنْ

النِّسَاءِ وَمَا يَحْرُمُ ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر،

الیمامه - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

در شرح این روایت، برخی از عالمان اهل سنت این دختر را زینب معرفی کرده اند:

و جمع عبد الله بن جعفر بین بنت علی و امرأته أما امرأه علی فهی لیلی

بنت مسعود و اما بنته فهی زینب.

عبد الله بن جعفر با یکی از همسران علی و دختر او ازدواج کرد. اما همسر او لیلی بنت مسعود و دخترش زینب بود.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

(متوفای 852ه)، هدی الساری مقدمه فتح الباری شرح صحیح

البخاری، ج 1، ص 321، تحقیق: محمد فومد عبد الباقي، محب

الدین الخطیب، ناشر: دار المعرفة - بیروت ج 1379ه.

عده ای نیز او را امّ کلثوم معرفی کرده اند:

حَدَّثَنَا سَعِيدٌ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ قَتْمِ مَوْلَى آلِ الْعَبَّاسِ قَالَ

جمع عبد الله بن جعفر بین لیلی بنت مسعود النهشلیه و كانت امرأه علی و بین أم کلثوم بنت علی لفاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه

وسلم فكانتا امرأتيه.

ص: 368

عبد الله بن جعفر بين لیلی دختر مسعود نهشلی که در زمانی همسر علی بود و بین دخترش امّ کلثوم فرزند فاطمه یادگار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جمع کرد و هر دو در یک زمان همسران عبد الله بودند.

الخراسانی، سعید بن منصور (متوفای 227ه)، سنن سعید بن منصور،

ج 1، ص 286، ح 1011، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر:

الدار السلفیه - الهند، الطبعة: الأولى، 1403ه 1982م.

سند این روایت کاملاً صحیح است. ابن حجر پس از نقل این روایت می گوید:

وقال بن سيرين لا بأس به وصله سعید بن منصور عنه بسند صحیح این حدیث ایرادی ندارد؛ چون سعید بن منصور آن را با سند صحیح نقل کرده است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای 852

ه)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 9، ص 155، تحقیق: محب

الدين الخطيب، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

و پسر احمد بن حنبل نیز این دختر را امّ کلثوم می داند:

كانت عند عبد الله بن جعفر أم كلثوم بنت علي وليلى بنت مسعود وامرأه علي النهشلية.

امّ کلثوم دختر علی و لیلی دختر مسعود نهشلی که زمانی همسر علی

بوده است، همزمان در خانه عبد الله بن جعفر و همسران وی

بوده اند.

عبد الله بن أحمد بن حنبل (متوفای 290 ه)، مسائل أحمد بن حنبل

روایه ابنه عبد الله ج 1، ص 349، تحقیق: زهير الشاويش، ناشر:

المكتب الإسلامی - بيروت، الطبعة: الأولى، 1401ه 1981م.

و بیهقی نیز در دو کتاب خود نام همسر عبد الله بن جعفر را امّ کلثوم

آورده است:





جمع عبد الله بن جعفر بین لیلی بنت مسعود والنهشلیه وکانت امرأه علی و بین أم کلثوم بنت علی لفاطمه فکانتا امرأتیه.

عبد الله بن جعفر بین لیلی دختر مسعود نهشلی که پیش از آن همسر علی بود و بین دخترش ام کلثوم فرزند علی از فاطمه جمع کرد و هر دو در یک زمان همسران عبد الله بودند.

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای 458ه)،

معرفة السنن والآثار عن الامام أبي عبد الله محمد بن أدریس

الشافعی، ج 5، ص 294، تحقیق: سید کسروی حسن، ناشر: دار

الکتب العلمیه بیروت.

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای 458ه)،

سنن البیهقی الکبری، ج 7، ص 167، ناشر: مکتبه دار الباز - مکه

المکرمه، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، 1414-1994.

پاسخ اهل سنت به این تعارض:

در جمع بین این دو روایت عالمان اهل سنت چون می دانسته اند اگر زینب را همان ام کلثوم معرفی کنند، دچار مشکل می شوند توجیه شگفت آور و صد البته غیر قابل قبولی کرده اند.

با این دو خواهر یکی پس از دیگری ازدواج کرده است: ابن حجر عسقلانی می نویسد:

ولا تعارض بین الروایتین فی زینب وأم کلثوم لأنه تزوجهما واحده بعد

أخری مع بقاء لیلی فی عصمته.

منافاتی بین دو روایت نیست که در یکی زینب و در دیگری ام کلثوم

آمده است؛ زیرا عبد الله بن جعفر با هر یک پس از دیگری ازدواج کرد(نه اینکه در زمان واحد با دو خواهر ازدواج کرده باشد).

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای 852

ه)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 9، ص 155، تحقیق: محب

این سخن دو احتمال بیشتر ندارد، یا در ابتدا با حضرت زینب سلام الله علیها ازدواج کرده است و پس از آن حضرت با امّ کلثوم، و یا در ابتدا با امّ کلثوم و سپس با حضرت زینب (سلام الله علیها)؛ تفسیر اول، همان پاسخ هایی است که در ادامه از اهل سنت نقل خواهد شد؛ اما تفسیر دوم، جدای از تعارض با تصریح عالمان اهل سنت به معنی اول، اشکالات دیگری نیز دارد.

طبق نظر مشهور اهل سنت، حضرت امّ کلثوم، در زمان حیات امام حسن علیه السلام از دنیا رفته است و تا آن زمان به عنوان همسر عبدالله بن جعفر به شمار می آمده است؛ بنابراین ازدواج عبد الله بن جعفر با حضرت زینب، در زمان امیر مؤمنان ممکن نیست؛ زیرا جمع بین اختین می شود؛ اما طبق روایات اهل سنت، عبد الله بن جعفر در زمان حیات آن حضرت، همسر حضرت زینب سلام الله علیها بوده است.

ابوبکر آجری ذیل نقل ماجرای کشته شدن ابن ملجم می گوید:

فَعَجَّلَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَكَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ تَحْتَهُ

عبد الله بن جعفر که زینب در آن زمان همسر او بود، به قتل ابن ملجم اقدام کرد.

الآجری، ابی بکر محمد بن الحسین (متوفای 360هـ، الشریعه، ج 4، ص 2108، تحقیق الدكتور عبد الله بن عمر بن سلیمان الدمیجی، ناشر: دار الوطن - الرياض / السعودیه، الطبعة: الثانية، 1420 هـ -

1999 م.

این پاسخ ابن حجر با سخنان دیگر عالمان اهل سنت که گفته اند عبدالله بن جعفر پس از طلاق دادن حضرت زینب یا از دنیا رفتن ایشان با امّ کلثوم ازدواج کرد، در تعارض است.

### **زینب را طلاق داد و با ام کلثوم ازدواج کرد!!!**

برخی ادعا کرده اند که عبد الله بن جعفر، حضرت زینب سلام الله علیها را طلاق داد و سپس با امّ کلثوم ازدواج کرد.

ص: 371

ابن حزم ظاهری گفته است :

وتزوج أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب، بنت بنت رسول الله -صلى الله عليه وسلم- عمر بن الخطاب، فولدت له زيدا لم يعقب، ورقية؛ ثم خلف عليها بعد عمر -رضي الله عنه- عون بن جعفر بن أبي طالب؛ ثم خلف عليها بعده محمد بن جعفر بن أبي طالب؛ ثم خلف عليها بعده عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، بعد طلاقه لأختها زينب. عمر با أم كلثوم دختر رسول خدا (صلى الله عليه وآله) ازدواج کرد که نتیجه آن فرزندی به نام زید و رقیه بود. سپس پس از عمر عون بن جعفر بن ابوطالب با وی ازدواج کرد و پس از آن محمد بن جعفر بن ابوطالب و سرانجام عبد الله بن جعفر بن ابوطالب پس از طلاق دادن خواهرام کلثوم؛ یعنی زینب با وی ازدواج کرد.

ابن حزم الظاهری، علی بن أحمد بن سعید أبو محمد (متوفای 456ه)، جمهره أنساب العرب، ج 1، ص 38، ناشر: دارالکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1424 ه 2003 م

در حالی که طبق روایات شیعه و سنی عبد الله بن جعفر در زمان حیات امیر مومنان با حضرت زینب ازدواج کرده است (یکی از این شواهد روایت ابوبکر آجری است که در قسمت پیش گذشت) و تا آخر عمر حضرت زینب، یعنی تا پس از شهادت امام حسین علیه السلام (سال 61ه) همسر عبد الله بوده است.

البته شاید، ام کلثوم دوباره زنده شده باشد و با عبد الله ازدواج کرده باشد!!!

بیهقی در باره وفات حضرت زینب سلام الله علیها می نویسد:

فأما زینب فتزوجها عبد الله بن جعفر فماتت عنده زینب، عبد الله بن جعفر با او ازدواج کرد و تا زنده بود، همسر او بود.

البیهقی، ابی بکر أحمد بن الحسین بن علی (متوفای 458ه)، دلائل النبوه، ج 7، ص 283، طبق برنامه الجامع الكبير؛ البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای

458ه)، سنن البیهقی الكبرى، ج 7، ص 70، الرقم 13201، ناشر: مکتبه دار الباز - مکه المکرمه، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، 1414 ج 1994؛ ابن عساکر الدمشقی الشافعی، ابی القاسم علی بن الحسن ابن هبه الله بن عبد الله، (متوفای 571ه)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها وتسمیه من حلها من الأمثال، ج 69، ص 176، تحقیق: محب الدین ابی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1995.

ص: 372

بنابراین، این ادعا که عبد الله بن جعفر حضرت زینب سلام الله علیها را طلاق داده و سپس با امّ کلثوم ازدواج کرده است، صحیح نمی باشد.

پس از وفات زینب با امّ کلثوم ازدواج کرد!!!

عینی در عمده القاری، مشکل را این گونه حل کرده است:

آن ابن جعفر تزوج زینب بنت علی و تزوج معها امرأته لیلی بنت مسعود، وقال ابن سعد: فلما توفیت زینب تزوج بعدها أمّ کلثوم بنت علی بنت فاطمه، رضی الله تعالی عنهم. عبد الله بن جعفر با زینب دختر علی و همسرش لیلی ازدواج کرد. ابن سعد می گوید: هنگامی که زینب از دنیا رفت با امّ کلثوم دختر علی و فاطمه ازدواج کرد.

العینی، بدر الدین محمود بن أحمد (متوفای 855ه)، عمده القاری

شرح صحیح البخاری، ج 20، ص 101، ناشر: دار إحياء التراث

العربی ج بیروت.

در حالی که طبق روایات اهل سنت و طبق نظر کسانی که امّ کلثوم را غیر از زینب می دانند، امّ کلثومی که با عمر ازدواج کرده، پیش از حضرت زینب و در زمان حیات امام حسن علیه السلام در مدینه و به همراه فرزندش زید از دنیا رفته است و امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر جنازه آن دو نماز خوانده اند.

محمد بن حبيب بغدادی در المنمق و ابن عساکر دمشقی در تاریخ مدینه دمشق و صفدی در الوافی فی الوفیات می نویسند:

وقد ذکر بعض أهل العلم أنه وأمه أمّ کلثوم بنت علی بن ابی طالب رحمه الله علیهم وکانت تحت عبد الله بن جعفر بن ابی طالب علیه مرضاً جميعاً وثقلاً ونزل بهما وأن رجلاً مشوا بينهما لينظروا أيهما يموت قبل صاحبه فيرث منه الآخر وأنهما قبضا في ساعه واحده ولم يدر أيهما قبض قبل صاحبه فلم يتوارثا.

بعضی از اهل علم گفته اند که او و مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب (رحمه الله علیهم) بود که در آن زمان همسر عبد الله بن جعفر بود هر دو مریض

ص: 373

شده و در یک زمان از دنیا رفتند. عده ای بین خانه آن دو در رفت و آمد بودند تا ببینند که کدامیک پیش از دیگری می میرد، تا دیگری از او ارث ببرد؛ اما آن دو در یک زمان مردند و

ندانستند که کدامیک زودتر مرده است و به همین سبب از هم ارث نبردند.

محمد بن سعد در الطبقات الکبری، سه روایت در این باره نقل می کند:

عن عامر عن بن عمر أنه صلى على أم كلثوم بنت علي وإبنها زيد وجعله مما يليه وكبر عليهما أربعا أخبرنا وكيع بن الجراح عن زيد بن حبيب عن الشعبي بمثله وزاد فيه وخلفه الحسن والحسين ابنا علي ومحمد بن الحنفية وعبد الله بن عباس وعبد الله بن جعفر. أخبرنا عبيد الله بن موسى أخبرنا إسرائيل عن جابر عن عامر عن عبد الله بن عمر أنه كبر على زيد بن عمر بن الخطاب أربعا وخلفه الحسن والحسين.

عبد الله بن عمر بر امّ کلثوم دختر علی و فرزندش زید نماز خواند و چهار تکبیر گفت و نیز روایت دیگری اضافه بر آن آمده است که حسن، حسین، محمد حنفیه، ابن عباس و عبد الله بن جعفر به امامت عبد الله بن عمر نماز خواندند.

أخبرنا عبيد الله بن موسى أخبرنا إسرائيل عن السدي عن عبد الله البهي قال شهدت بن عمر صلى على أم كلثوم وزيد بن عمر بن الخطاب فجعل زيدا فيما يلي الإمام وشهد ذلك حسن و حسين.

عبد الله الهبي می گوید: من نماز خواند عبد الله بن عمر را بر امّ کلثوم و فرزندش زید دیدم و نیز حسن و حسین شاهد نماز خواندن وی بر آن دو نفر بودند.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفای 230ه)،

الطبقات الکبری، ج 8، ص 464، ناشر: دار صادر - بیروت.

ذهبی در تاریخ الإسلام می نویسد که سعید بن عاص که در آن زمان

امیر مدینه بود، بر جنازه امّ کلثوم نماز خوانده است:

وقال حماد بن سلمه، عن عمار بن أبي عمار، إن أم كلثوم وزيد بن عمر

ماتا فكفنا، وصلی علیهما سعید بن العاص، یعنی إذ كان أمير المدينة.

و حماد بن سلمه از عمار بن ابی عمار روایت کرده است که ام کلثوم و

زید هر دو مرده و با هم کفن شده و بر آن دو در زمان سعید بن عاص نماز خوانده شد، یعنی هنگامی که سعید بن عاص امیر مدینه بود. الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای 748ه)، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج 4، ص 138، تحقیق د. عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الكتاب العربی - لبنان/ بیروت، الطبعة: الأولى، 1407ه - 1987م.

در حالی که سعید بن عاص در زمان معاویه امیر مدینه بوده و سال 59ه از دنیا رفته است.

ذهبی در حوادث این سال می نویسد:

حوادث سنه تسع و خمسين. فیها توفی: سعید بن العاص الأموی، علی الصحیح. بنا به نقل صحیح، سعید بن عاص اموی در سال 59ه از دنیا رفت.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای 748ه)، تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج 4، ص 138، تحقیق د. عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الكتاب العربی - لبنان/ بیروت، الطبعة: الأولى، 1407ه - 1987م.

بنابراین، ازدواج با امّ کلثوم پس از رحلت حضرت زینب سلام الله علیها که در کربلا نیز حضور داشته است، به معنی زنده شدن دوباره امّ کلثوم، پس از ماجرای کربلا است!!!

3. دو خطبه با نام یک نفر:

در باره خطبه حضرت زینب در کوفه و شام، در کتاب های تاریخی یک خطبه با دو عنوان ذکر شده است «خطبه ام کلثوم بنت علی» و «خطبه

زینب بنت علی؛ یعنی همان خطبه ای که برای حضرت زینب نقل

شده، دقیقاً عین همان خطبه برای امّ کلثوم نیز ذکر شده است.

ابن طیفور از عالمان قرن چهارم در کتاب بلاغات النساء، ابوسعید

الآبی در نثر الدرر، و ابن حمدون در التذکره الحمدونیه، خطبه امّ کلثوم

ص: 375

را در کوفه این گونه نقل می کنند:

ورأيت أم كلثوم عليها السلام ولم أر خفره والله أنطق منها كأنما تنطق  
وتفرغ على لسان أمير المؤمنين عليه السلام وقد أومأت إلى الناس أن  
اسكتوا فلما سكنت الأنفاس وهدأت الأجراس قالت أبدأ بحمد الله  
والصلاه والسلام على جدى أما بعد يا أهل الكوفه يا أهل الختر  
والخذل إلا فلا رفأت العبره ولا هدأت الرنه إنما مثلكم كمثل التى  
نقضت غزلها من بعد قوه أنكاثاً.

امّ کلثوم را دیدم و دیگر همانند او سخنوری ندیدم؛ گویا از زبان علی  
سخن می گفت، به مردم اشاره کرد تا ساکت شوند و چون ساکت  
شدند و زنگ ها از حرت ایستاد، گفت: سخنم را با ستایش پروردگار و  
با دورود و سلام بر جدم رسول خدا آغاز می کنم، ای مردم کوفه و ای  
اهل نیرنگ و خدعه، اشک چشمانتان همیشه جاری باد، و  
ناله های باندوه شما هیچ وقت پایان نیابد، مثل شما، مثل کسی است  
که رشته خود را پس از محکم شدن از هم می گسست....

أبی الفضل بن أبی طاهر المعروف بابن طیفور (متوفای 380 هـ)،

بلاغات النساء، ص 24، ناشر: منشورات مکتبه بصیرتی قم و ص 11

طبق برنامه الجامع الكبير.

الآبی، أبو سعد منصور بن الحسين (متوفای 421 هـ)، نثر الدر فی

المحاضرات، ج 4، ص 19، تحقیق: خالد عبد الغنی محفوظ، ناشر:

دار الکتب العلمیه - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1424 هـ -

2004م؛ ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی (متوفای 608 هـ)،



التذكرة الحمدونية، ج 6، ص 265، تحقيق: إحسان عباس، بكر

عباس، ناشر: دار صادر - بيروت،، الطبعة: الأولى، 1996م.

صفوت، أحمد زكي، جمهره خطب العرب، ج 2، ص 134، ناشر:

المكتبة العلميّه - بيروت.

ص: 376

در حالی که شیخ مفید و برخی دیگر از علما، همین خطبه را از زبان

حضرت زینب سلام الله علیها نقل کرده اند:

ورأيت زینب بنت علی علیهما السلام ولم أر خفره قط أنطق منها كأنها

تفرغ عن لسان أمير المؤمنين عليه السلام. قال: وقد أومأت إلى الناس

أن اسکتوا، فارتدت الأنفاس وسکتت الأصوات فقالت: الحمد لله

والصلاه علی أبي رسول الله، أما بعد يا أهل الكوفه، ويا أهل الختل

والخذل، فلا رقأت العبره، ولا هدأت الرنه، فما مثلکم إلا " کالتی

نقضت غزلها من بعد قوه أنکاثا، تتخذون أیمانکم دخلا بینکم.

زینب دختر علی را دیدم و همانند او سخنوری ندیدم؛...

الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبی عبد الله

العکبری، البغدادی (متوفای 413 هـ)، الأمالی، ص 322، تحقیق

الحسین استاد ولی - علی اکبر الغفاری، ناشر: دار المفید للطباعه

والنشر والتوزیع - بیروت، الطبعة: الثانية، 1414هـ - 1993م.

همچنین در قضیه منع کودکان اهل بیت از خوردن صدقات کوفیان،

برخی از علما آن را برای امّ کلثوم و برخی برای حضرت زینب سلام

الله علیها نقل کرده اند؛ چنانچه شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه

در این باره می نویسد:

وقد اشتهر حکایه منع سیدتنا زینب أو أم کلثوم علیهما السلام للسیابا

عن أخذ صدقات أهل الكوفه معللتین بکونها صدقه.

داستان ممانعت اسیران از خوردن صدقه اهل کوفه توسط حضرت

زینب یا امّ کلثوم معروف و مشهور است که چون گرفتن صدقه بر اهل

بیت حرام بود، منع می کردند.

الأنصاری، الشیخ مرتضی (متوفای 1281 هـ) کتاب الزکاه، ص 353،

تحقیق: تحقیق: لجنه تحقیق تراث الشیخ الأعظم، ناشر: الموممر

العالمی بمناسبه الذکری المئویه الثانيه لمیلاد الشیخ الأنصاری قم،

الطبعه: الأولى، 1415 هـ.

ص: 377

4. عزاداری و نوحه خوانی ام کلثوم برای حضرت زهرا سلام الله علیها:

فتال نیشابوری در روضه الواعظین می نویسد:

ثم توفیت صلوات الله علیها وعلی أیها، وبعلمها وبنیها فصاحت أهل  
المدينه صیحه واحده واجتمعت نساء بنی هاشم فی دارها، فصرخن  
صرخه واحده كادت المدينه ان تززع من صراخهن وهن یقلن: یا  
سیدتاه یا بنت رسول، واقبل الناس مثل عرف الفرس إلى علی " علیه  
السلام " وهو جالس، والحسن والحسین علیهما السلام بین یدیه  
یبکیان فبکی الناس لبكائهما، وخرجت أم کلثوم وعلیها برقعہ وتجر  
ذیلها، متجلله برداء علیها تسحبها وهی تقول: یا أبتاه یا رسول الله،  
الآن حقا فقدناک فقدنا لالقاء بعده ابدا واجتمع الناس فجلسوا، وهم  
یرجون وینظرون ان تخرج الجنازه، فیصلون علیها وخرج أبو ذر فقال:  
انصرفوا فإن ابنه رسول الله ( صلی الله علیه وآله ) قد أخر اخراجها فی  
هذه العشیه فقام الناس وانصرفوا.

هنگامی که فاطمه از دنیا رفت، مردم مدینه یکپارچه صدای ناله سر  
دادند، زنان بنی هاشم در خانه آن حضرت گردآمدند و صدای شیون  
آنان در همه جا پیچید؛ آن چنان که مدینه از فریاد و ناله آنان به لرزه  
درآمد و می گفتند: ای سید و سرور ما و ای دختر رسول خدا صلی الله  
علیه وآله.

مردم دسته دسته به نزد علی آمده در حالی که حسن و حسین در  
جلوی آنحضرت نشسته و گریه می کردند و مردم نیز از گریه آن دو  
گریان می شدند.

امّ کلثوم در حالی که رویند بر چهره داشت و چادر عربی بر سرش  
افکنده بود، از خانه بیرون آمد و فریاد می زد: ای جد بزرگوار! وای  
رسول خدا! اکنون به حق تو را از دست دادم که هیچگاه دیگر تو را  
نخواهیم دید، مردم مدینه همه جمع شده بودند و منتظر بودند تا

ص: 378

جنازه فاطمه را بیرون بیاورند تا بر وی نماز بخوانند، ابوذر از خانه

بیرون آمد و گفت: همه برگردید و متفرق شوید؛ زیرا امشب بدن زهرا

دفن نمی شود و به تأخیر افتاد، مردم همه متفرق شدند.

النيسابوري، محمد بن الفتحال (متوفای 508هـ)، روضه الواعظین، ص

152، تحقیق: تقدیم: السيد محمد مهدی السيد حسن الخراسان،

ناشر: منشورات الرضی قم ج ایران

در این روایت چند نکته قابل توجه است:

1. تنها نام حسن، حسین و امّ کلثوم به عنوان فرزندان و داغدیدگان

حضرت زهرا سلام الله علیها ذکر شده و نامی از حضرت زینب سلام

الله علیها که به اتفاق همه بزرگتر از امّ کلثوم بوده برده نشده است.

2. امّ کلثوم در زمان شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها، طبق نظر

مدعیان وجود امّ کلثوم که گفته اند در واپسین سال های عمر پیامبر به

دنیا آمده، در خوش بینانه ترین حالت، دو سال داشته است. با توجه به

این نکته چگونه می توانیم تفصیل ذکر شده در روایت (از جمله نوحه

سرائی و پوشیدن برقع و...) را بر امّ کلثوم حمل نماییم. بنابراین

تردیدی وجود ندارد که این امّ کلثوم همان حضرت زینب سلام الله

علیها است.

5. امیر مؤمنان در شب ضربت خوردن، مهمان چه کسی بود؟

روایات متعددی وجود دارد که امیر مؤمنان علیه السلام در ماه

رمضان، هر شب در خانه یکی از فرزندانش افطار می کردند. شبی در

خانه امام حسن و شبی در خانه امام حسین و شبی در خانه عبد الله

بن جعفر (شوهر حضرت زینب). و در شب شهادت نیز طبق تمام

نقل ها در خانه امّ کلثوم بوده است؛ امّ کلثوم همسر کدامیک از افراد نام

ص: 379

برده شده است؟

شیخ مفید در کتاب شریف الإرشاد می نویسد:

لما دخل شهر رمضان، كان أمير المؤمنين عليه السلام يتعشى ليله عند

الحسن وليه عند الحسين وليه عند عبد الله بن جعفر، وكان لا يزيد

على ثلاث لقم، ف قيل له في ليله من تلك الليالي في ذلك، فقال: "

يأتيني أمر الله وأنا خميص، إنما هي ليله أو ليلتان " فأصيب عليه

السلام في آخر الليل.

و چون ماه مبارک رمضان فرارسید، امیر مؤمنان علیه السلام شبی را

نزد حسن و شبی را نزد حسین و شبی هم خانه عبد الله بن جعفر

(شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) می گذراند و بیش از سه لقمه

غذا نمی خورد، در یکی از شب های رمضان سؤال شد که چرا غذا کم

می خورید؟ فرمود: فرمان خدا (کنایه از مرگ و شهادت) مراد خواهد

یافت و دوست دارم با شکم گرسنه به ملاقات بروم، یک شب یا دو

شب بیش باقی نمانده بود که در آخر شب فرقتش را با شمشیر

شکافتند.

الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبي عبد الله

العكبري، البغدادي (متوفى 413 هـ)، الإرشاد في معرفة حجج الله

على العباد، ج 1، ص 14، تحقيق: موسى آل البيت عليهم السلام

لتحقيق التراث، ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت -

لبنان، الطبعة: الثانية، 1414هـ - 1993م.

و قطب الدين راوندی می نویسد:



وكان يفطر فى هذا الشهر ليله عند الحسن، وليله عند الحسين، وليله  
عند عبد الله ابن جعفر زوج زينب بنته لأجلها، لا يزيد على ثلاث لقم،  
ف قيل له فى ذلك، فقال: يأتينى أمر الله وأنا خميص، إنما هى ليله أو  
ليلتان، فأصيب من الليل. وقد توجه إلى المسجد فى الليله التى ضربه

ص:380

الشقی فی آخرها، فصاح الإوز فی وجهه، فطردهن الناس، فقال:

دعوهن فإنهن نوائح.

... در پایان آن شبی که فرق علی علیه السلام شکافته شد، آن حضرت

به طرف مسجد رفت، پرندگان مقابل وی سروصدا می کردند، مردم

مرغابیها را دور کردند، فرمود: رهایشان کنید که آنان بر من نوحه گری

می کنند.

الراوندی، قطب الدین (متوفای 573ه)، الخرائج والجرائح، ج 1 ص

201، تحقیق ونشر مومسه الإمام المهدی علیه السلام قم، الطبعة:

الأولی، 1409ه.

عالمان اهل سنت نیز همین روایت را به این صورت نقل کرده اند:

كان علی لما دخل رمضان يتعشى ليله عند الحسن و ليله عند الحسين

وليله عند أبي جعفر لا يزيد علی ثلاث لقم يقول أحب أن يأتيني أمر

الله وأنا خميص.

ماه رمضان که فرا می رسید، علی یک شب را نزد حسن و شبی را نزد

حسین و شبی هم نزد عبد الله بن جعفر، (همسر زینب) افطار می کرد،

و بیش از سه لقمه غذا نمی خورد و می گفت: دوست دارم با شکم

گرسنه به دیدار معبودم بشتام.

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد

(متوفای 630ه)، أسد الغابه فی معرفة الصحابه، ج 4، ص 128،

تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

/ لبنان، الطبعة: الأولى، 1417 هـ - 1996 م؛

الجزرى، عز الدين بن الأثير أبى الحسن على بن محمد

(متوفى 630هـ) الكامل فى التاريخ، ج 3، ص 254، تحقيق عبد الله

القاضى، ناشر: دار الكتب العلميه - بيروت، الطبعة الثانيه، 1415هـ؛

الزمخشري الخوارزمى، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله

ص: 381

(متوفای 538ه) ربیع الأبرار، ج 1، ص 249؛

النویری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (متوفای 733ه)، نهایه الأرب فی فنون الأدب، ج 3، ص 312، تحقیق مفید قمحیه وجماعه، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الأولى، 1424ه - 2004م. و از طرف دیگر، طبق عده ای از روایات، امیر مؤمنان علیه السلام در آخرین شب، مهمان امّ کلثوم سلام الله علیها بوده است: قالت أم کلثوم بنت أمیر المؤمنین صلوات الله علیه: لما کانت لیلہ تسع عشره من شهر رمضان قدمت إليه عند إفطاره طبقاً فیہ قرصان من خبز الشعیر وقصعه فیها لبن وملح جریش.

ام کلثوم گوید: چون شب نوزدهم رمضان فرارسید، هنگام افطار سفره ای پهن کردم که دو قرص نان جو و ظرفی شیر و مقدار نمک در آن بود.

المجلسی، محمد باقر (متوفای 1111ه)، بحار الأنوار، ج 42 ص 276، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: موسسه الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، 1403 - 1983 م.

المجلسی، محمد باقر (متوفای 1111ه)، بحار الأنوار، ج 42 ص 276، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: موسسه الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، 1403 - 1983 م.

حال چگونگی می توان بین این روایات جمع کرد؟ یا باید بگوییم برنامه امیر مؤمنان علی علیه السلام این بوده است که یک شب در خانه حسن و یک شب در خانه حسین و یک شب در خانه زینب و یک شب در خانه امّ کلثوم سلام الله علیهم باشد، که منافات با نص روایت

مذکور دارد؛ و یا باید خانه امّ کلثوم را یکی از این سه خانه به حساب  
آوریم، که تنها می تواند خانه عبد الله بن جعفر باشد. یعنی همسر عبد

ص: 382

الله بن جعفر، زینب سلام الله علیها همان امّ کلثوم است.

و نکته دیگر این که اگر امّ کلثومی وجود داشته است، چرا امیر مؤمنان

شبی را به ایشان اختصاص نداده اند؟

6. ام کلثوم بهترین دختر امیر مؤمنان علیه السلام:

قاضی نعمان مغربی، از دانشمندان قرن چهارم شیعه در ضمن نقل

روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام، امّ کلثوم را بهترین دختر آن حضرت

معرفی می کند:

قالت: قال علی علیه السلام یوما لابنته أم کلثوم وکانت خیر بناته : یا

بنیه ما أرانی إلا أقل ما أصحابک.....

علی علیه السالم روزی به دخترش امّ کلثوم که بهترین دخترانش بود،

فرمود: دیدار من و تو خیلی کم است....

التمیمی المغربی، أبی حنیفه النعمان بن محمد (متوفای 363 هـ)،

شرح الأخبار فی فضائل الأئمه الأطهار، ج 2 ص 452، تحقیق: السید

محمد الحسینی الجلالی، ناشر: مومسه النشر الاسلامی قم، الطبعة:

الثانیه، 1414 هـ.

در حالی که تردیدی وجود ندارد که زینب کبری، عقیده الهاشمیه،

برترین دختر آن حضرت بوده است.

7. معاویه، از دختر چه کسی خواستگاری کرد؟

طبق نظر اهل سنت، معاویه بن ابوسفیان، از دختر عبد الله بن جعفر

برای پسرش یزید خواستگاری کرد؛ اما با دخالت امام حسین علیه

السلام نقشه معاویه خنثی شد و امام حسین علیه السلام او را به

ازدواج قاسم بن محمد بن جعفر در آورد.

این که این دختر چه کسی است، به دو صورت نقل شده است: 1.

2. امّ کلثوم دختر حضرت زینب دختر حضرت زهرا سلام الله علیها؛

زینب دختر امّ کلثوم دختر حضرت زهرا سلام الله علیها.

ص: 383

بلاذری و حموی اعتقاد دارند که این دختر، فرزند حضرت زینب

سلام الله علیها از عبد الله بن جعفر بوده:

کتب معاویه إلى مروان وهو على المدينة أن يخطب أم كلثوم بنت عبد

الله بن جعفر، وأمها زینب بنت علی. وأمها فاطمه بنت رسول الله

صلی الله علیه وسلم، علی ابنه یزید.

معاویه، در نامه ای به مروان که از طرف او والی مدینه بود، نوشت تا از

امّ کلثوم دختر عبد الله بن جعفر که مادرش زینب دختر علی و مادرش

فاطمه دختر رسول خدا است، برای پسرش یزید خواستگاری نماید.

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای 279ه)، أنساب الأشراف،

ج 2، ص 127.

و حموی می نویسد:

وتحدث الزبیریون أن معاویه كتب إلى مروان بن الحكم وهو والی

المدينة أما بعد فإن أمير المؤمنين قد أحب أن یرد الألفه ویسل

السخیمه ویصل الرحم فإذا وصل إليك کتابی فاخطب إلى عبد الله بن

جعفر ابنته أم كلثوم علی یزید ابن أمير المؤمنين.

زبیرها نقل کرده اند که معاویه به والی مدینه مروان بن حکم نوشت:

دوست دارم کینه ها و دشمنیها تمام شود و صله رحم تقویت گردد،

پس از خواندن نامه نزد عبد الله بن جعفر برو و از دخترش امّ کلثوم

برای فرزندم یزید خواستگاری کن.

الحموی، أبو عبد الله یاقوت بن عبد الله (متوفای 626ه)، معجم

البلدان، ج 1، ص 469، ناشر: دار الفکر ج بیروت.



اما برخی دیگر از عالمان اهل سنت، آن را دختر امّ کلثوم از عبد الله بن جعفر دانسته اند.

أبو الفرج نهروانی از عالمان قرن چهارم می نویسد:

عن أم بكر بنت المسور بن مخرمه قالت سمعت أبي يقول كتب معاوية

إلى مروان وهو على المدينة أن يزوج ابنة يزيد بن معاوية زينب بنت

ص: 384

عبد الله بن جعفر وأُمها أم كلثوم بنت علي وأُم أم كلثوم فاطمه بنت

رسول الله.

دختر مسور بن مخرمه از پدرش نقل کرده است که گفت: معاویه به

مروان والی مدینه نامه ای نوشت تا از دختر عبد الله بن جعفر به نام

زینب که مادرش امّ کلثوم دختر علی و فاطمه دخت گرامی رسول خدا

(صلی الله علیه و آله) بود، خواستگاری نماید.

النهر وانی، أبو الفرج المعافی بن زکریا (متوفای 390هـ) المجلس الصالح

والأنیس الناصح، ج 1، ص 66.

ابن عساکر دمشقی نیز همین مطلب را نقل کرده است:

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبه الله

بن عبد الله، (متوفای 571هـ)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه

من حلها من الأمثال، ج 57، ص 245، تحقیق: محب الدین أبی سعید

عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1995.

8. در شام چه کسی دفن شده است:

در رحله ابن بطوطه (متوفای 779هـ) در هنگام سفر به شام به جای

زیارت قبر زینب بنت علی می گوید قبر امّ کلثوم دختر علی در نزدیکی

دمشق و...

وبقریه قبلی البلد وعلی فرسخ منها مشهد أم کلثوم بنت علی بن أبی

طالب من فاطمه علیهم السلام و يقال أن اسمها زینب وکناها النبی

صلی الله علیه وسلم أم کلثوم لشیبهها بخالتها أم کلثوم بنت الرسول....

در نزدیکی شهر و یک فرسخ مانده به آن، بارگاه امّ کلثوم دختر علی بن

أبي طالب از فاطمه عليهم السلام قرار دارد، برخی گفته اند که اسم او

زینب بوده و چون شباهت به خاله آن حضرت داشته، رسول خدا

(صلی الله علیه و آله) کنیه او را امّ کلثوم نهاده است.

ص: 385

ابن بطوطه، محمد بن عبد الله بن محمد اللواتي أبو عبد الله  
(متوفای 779 هـ)، تحفه النظر في غرائب الأمصار وعجائب الأسفار  
(مشهور به رحله ابن بطوطه)، ج 1، ص 113، تحقيق: د. علي  
المنتصر الكتاني، ناشر: موسسه الرساله - بيروت، الطبعة: الرابعة،  
1405 هـ.

از سخن ابن بطوطه به این نتیجه می‌رسیم که این مدفن متعلق به  
امّ کلثوم است و امّ کلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است که  
رسول خدا این کنیه را به خاطر شباهت به دخترش به او داده است. و  
نمی‌تواند امّ کلثوم دختر حضرت زهرا باشد؛ چرا که طبق نظر افرادی  
که امّ کلثوم را غیر از حضرت زینب می‌دانند، امّ کلثوم در مدینه دفن  
شده نه در شام.

حموی در معجم البلدان نیز این بارگاه را متعلق به امّ کلثوم می‌داند:  
راویه بکسر الواو ویاء مثناه من تحت مفتوحه بلفظ راویه الماء قریه من  
غوطه دمشق بها قبر أم کلثوم. قبر امّ کلثوم در راویه دمشق است.  
الحموی، أبو عبد الله یاقوت بن عبد الله (متوفای 626 هـ)، معجم  
البلدان، ج 3، ص 20، ناشر: دار الفکر ج بیروت.

ابن جبیر اندلسی نیز در سفرنامه خود، آن را مدفن امّ کلثوم می‌داند:  
ومن مشاهد أهل البيت رضی الله عنهم مشهد أم کلثوم ابنه علی بن  
أبی طالب رضی الله عنهما ويقال لها زینب الصغری وأم کلثوم کنیه  
اوقعها علیها النبی صلی الله علیه وسلم لشبهها بابنته أم کلثوم رضی  
الله عنها والله اعلم بذلك ومشهدها الکریم بقریه قبلی البلد تعرف

برایه علی مقدار فرسخ وعلیه مسجدکبیر و خارجه مساکن وله اوقاف

وأهل هذه الجهات يعرفونه بقبر الست أم كلثوم مشینا الیه وبتنا به

وتبرکنا برؤته نفعنا الله بذلك.

از زیارتگاه های اهل بیت (علیه السلام) محل دفن امّ کلثوم دختر علی علیه

السالم است که بر او زینب صغری می گویند و امّ کلثوم کنیه ای است

ص: 386

که رسول خدا به او داده است؛ چون به دخترش امّ کلثوم شباهت داشته است. این زیارتگاه در روستای یک فرسخی دمشق است که مسجدی بزرگ و موقوفاتی دارد، من آن جا را زیارت کرده و شبی آن جا ماندم.

الکتنانی الأندلسی، أبی الحسین محمد بن أحمد بن جبير

(متوفای 614ه)، رحله ابن جبير، ج 1، ص 196، تحقیق: تقدیم /

الدكتور محمد مصطفى زیاده، ناشر: دار الکتب اللبنانی / دار الکتب المصری - بیروت / القاہرہ.

و عبد الرزاق بیطار، از عالمان قرن چهاردهم، تصریح می کند که

امّ کلثوم همان حضرت زینب و این مدفن مربوط به آن حضرت است:

راویہ، وهی قریه من جهة الشرق إلى القبلة من الشام، بينها وبين الشام

نحو ثلاثة أميال، وقد دفن فی هذه القرية السيدة زینب أم کلثوم بنت

الإمام علی بن أبی طالب، أمها فاطمه الزهراء بنت رسول الله.

راویہ، در سمت قبله و شرق شام روستای است که سه مایل با شام

فاصله دارد. در این روستا زینب دختر علی بن ابوطالب و فاطمه زهرا

که کنیه اش امّ کلثوم است، دفن شده است.

البيطار، عبد الرزاق بن حسن بن إبراهيم (متوفای 1335ه)، حلیه البشر

فی تاریخ القرن الثالث عشر، ج 2، ص 50.

در تاریخ مدینه دمشق نیز وی را امّ کلثوم می خواند؛ اما می گوید

نمی دانم این دختر کدام امّ کلثوم است؛ زیرا امّ کلثوم دختر علی همسر

عمر در مدینه مرده است:

مسجد راويه مستجد على قبر أم كلثوم وأم كلثوم هذه ليست بنت  
رسول الله صلى الله عليه وسلم التي كانت عند عثمان لأن تلك ماتت  
في حياة النبي صلى الله عليه وسلم ودفنت بالمدينة ولا هي أم كلثوم  
بنت علي من فاطمه التي تزوجها عمر بن الخطاب رضي الله تعالى  
عنه لأنها ماتت هي وابنها زيد بن عمر بالمدينة في يوم واحد ودفنا

ص: 387

بالقیع....

مسجد راویه، مسجدی است تازه تأسیس و تجدید بنا شده بر قبر

امّ کلثوم، و این امّ کلثوم دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که همسر عثمان بوده

نیست؛ چون او در زمانی زندگی پیامبر از دنیا رفت و در مدینه دفن

شد، و نیز دختر علی از فاطمه که همسر عمر بود نیز نیست؛ زیرا او با

فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند که در بقیع دفن شده اند.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبه الله

بن عبد الله، (متوفای 571ه)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه

من حلها من الأمثال، ج 2، ص 309، تحقیق: محب الدین أبی سعید

عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1995.

بهترین راه حل این است که امّ کلثوم همان حضرت زینب باشد.

9. چه کسانی از زنان اهل بیت، در کربلا اسیر شدند:

قاضی نعمان مغربی در شرح الأخبار، نام تمام اسیران کربلا را نقل

می کند؛ اما در میان آن ها نامی از حضرت زینب سلام الله علیها

نمی برد:

والذین أسروا منهم بعد من قتل منهم یومئذ: علی بن الحسین علیه

السلام وکان علیلا دنفا... ومن النساء أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب.

وأم الحسن بنت علی بن أبی طالب. وفاطمه. وسکینه ابنتا الحسین بن

علی.

افرادی که در روز عاشورا به اسارت گرفته شدند، یکی از آنان علی بن

حسین علیه السلام است که بیمار بود و از زنان امّ کلثوم دختر علی بن



أبي طالب است و أمّ حسن دختر علی بن ابوطالب و فاطمه و سکینه

دختران حسین بن علی علیه السلام بوده اند.

ص: 388

التمیمی المغربی، اَبی حنیفہ النعمان بن محمد (متوفای 363 هـ)،

شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، ج 3 ص 198، تحقیق: السید

محمد الحسینی الجلالی، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی قم، الطبعة:

الثانیة، 1414 هـ .

با توجه به کنیه حضرت زینب که امّ کلثوم بوده، به احتمال زیاد،

مقصود از امّ کلثوم همان حضرت زینب باشد؛ چرا که به اتفاق همگان

حضرت زینب در کربلا حضور داشته است و وجود امّ کلثوم دختر

دیگر امیر مؤمنان علیه السلام جای تردید دارد.

10. میراث فاطمه، فقط به ام کلثوم رسید:

علامه مجلسی رضوان الله علیه به نقل از مصباح الأنوار می نویسد:

عن اَبی عبد الله، عن آباءه قال: إن فاطمه علیها السلام لما احتضرت

أوصت علیا علیه السلام فقالت: إذا أنت مت فتول أنت غسلی،

وجهنی وصل علی وأنزلنی قبری، وألحدنی وسو التراب علی

واجلس عند رأسی قبالة وجهی فأكثر من تلاوة القرآن والدعاء، فإنها

ساعه يحتاج المیت فیها إلى انس الاحیاء وأنا أستودعک الله تعالی

وأوصیک فی ولدی خیرا ثم ضمت إليها أم کلثوم فقالت له: إذا بلغت

فلها ما فی المنزل ثم الله لها.

فاطمه سلام الله علیها در لحظه احتضار به علی علیه السلام فرمود:

وقت از دنیا رفتم، خودت غسل مرا به عهده بگیر، کفن بر من بپوشان،

بر پیکرم نماز بخوان، مرا در قبر قرار ده، سنگ لحد را بگذار، خاک

روی بدم بریز، بالای سرم بنشین و قرآن و دعا زیاد بخوان؛ چون در آن

لحظه میت به همنشین زندگان بسیار محتاج است. و تورا ای علی به

خدا می سپارم و سفارش می کنم که به فرزندانم خوبی کن. سپس

فاطمه، امّ کلثوم را به خودش چسپاند و فرمود: هنگامی که این دخترم

ص: 389

به سن رشد و بلوغ رسید، وسائل منزل مال او است و او را به خدا

می سپارم.

المجلسی، محمد باقر (متوفای 1111ه)، بحار الأنوار، ج 79 ص 27،

تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: موسسه الوفاء-بیروت-لبنان،

الطبعة: الثانية المصححة، 1403-1983م.

طبق متن روایت، وسائل خانه حضرت زهرا سلام الله علیها فقط به

امّ کلثوم رسیده است؛ حال چگونگی می توان آن را طبق نظر افرادی که

امّ کلثوم و زینب را دو نفر می دانند، توجیه کرد؛ با این که طبق نظر آن ها

حضرت زینب از امّ کلثوم بزرگتر بوده است.

11. ازدواج عمر با حضرت زینب (س)!!!

برخی از عالمان اهل سنت تصریح کرده اند که خلیفه دوم با حضرت

زینب سلام الله علیها ازدواج کرده است!!!.

عبد الحی کتانی می نویسد:

ذكر الشيخ المختار الكنتی فی الاجوبه المهمه نقلا عن الحافظ

الدمیری اعظم صداق بلغنا خبره صداق عمر لما تزوج زینب بنت

علی فانه أصدقها اربعین الف دینار فقیل له فی ذلك فقال والله ما فی

رغبه إلى النساء ولا کنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول

كل سبب ونسب ینقطع یوم القیامه الا سببی ونسبی فأردت تاکید

النسب بینی وینه صلی الله علیه وسلم فأردت أن أتزوج ابنته كما

تزوج ابنتی وأعطیت هذا المال العریض اكراما لمصاهرتی ایاه صلی

الله علیه وسلم. منها هذا مع كون عمر نهی عن المغالات فی المهر.

مختار کنتی به نقل از دمیری می نویسد: بزرگترین مهریه ای که تاکنون

شنیده ایم، مهریه ای بود که عمر برای ازدواج با زینب دختر علی قرار

داد، مبلغ این مهریه عبارت بود از چهل هزار دینار . وهنگامی که از

ص:390

این مهریه سنگین از وی سؤال شد گفت: من میلی به زنان ندارم؛ ولی از رسول خدا شنیدم که فرمود: تمام نسب ها و سبب ها در قیامت قطع می شود؛ مگر سبب و نسبت داشتن با من؛ بنابراین دوست داشتم تا نسبت بین من و رسول خدا محکم و استوار بماند و لذا با دختر وی همانگونه که با دختر من ازدواج کرد، ازدواج نمودم و این مهریه سنگین را هم به جهت دامادی رسول خدا به عهده گرفتم.

الکتانی، الشیخ عبد الحی (متوفای 1382هـ)، نظام الحکومه النبویه المسمی التراتیب الإدرايه، ج 2، ص 405، ناشر: دار الكتاب العربی ج بیروت.

این نیز نشان می دهد که امّ کلثوم و حضرت زینب سلام الله علیها یک نفر بوده اند و با توجه به این که می دانیم حضرت زینب سلام الله علیها با خلیفه دوم ازدواج نکرده است، نتیجه می گیریم که اصل ازدواج خلیفه با دختر امیر مومنان علیه السلام افسانه ای بیش نیست.

12. ام کلثوم در کربلا حضور داشت:

افرادی که امّ کلثوم را غیر از حضرت زینب سلام الله علیها می دانند، معتقدند که امّ کلثوم در زمان امام حسن علیه السلام در مدینه از دنیا رفته و در بقیع به خاک سپرده شده است؛ اما طبق برخی از مدارک موجود در کتاب های اهل سنت، امّ کلثوم در قضیه کربلا نیز حضور داشته است.

چنانچه از خطبه امّ کلثوم در کوفه به نقل از بلاغات النساء آمده بود:

قالت أبدأ بحمد الله والصلوة والسلام على جدی أما بعد یا أهل

الكوفه...

چنين گفـت كه: با ستايش خدا آغاز به سخن مي كنم و درود و سلام بر

ص: 391

جدّ خویش می فرستم. ای اهل کوفه!...

أبي الفضل بن أبي طاهر المعروف بابن طيفور (متوفى 380 هـ)،

بلاغات النساء، ص 24، ناشر: منشورات مكتبة بصيرتي قم و ص 11،

طبق برنامه الجامع الكبير.

و جمال الدين بغدادی از عالمان قرن ششم اهل سنت در بستان

الواعظین می نویسد:

فظللن ورأس الحسين بينهن مصلوب تسع ساعات من النهار وإن أم

كلثوم رفعت رأسها فرأت رأس الحسين فبكت وقالت يا جداه تريد

رسول الله صلى الله عليه وسلم هذا رأس حبيبيك الحسين مصلوب.

سر مبارک امام حسین علیه السلام را حدود 9 ساعت در برابر اسیران

بالای نیزه قرار دادند، امّ کلثوم به بالا نگاه کرد، سر پدر را در برابر

آفتاب بالای نی مشاهده کرد عرضه داشت: ای جد بزرگوار و ای

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این سر محبوبت حسین است که بالای نی قرار

دارد.

البغدادی، جمال الدين أبو الفرج عبد الرحمن بن أبي الحسن علي بن

محمد (متوفى 597هـ)، بستان الواعظین ورياض السامعين، ج 1، ص

264، تحقیق: أيمن البحيري، ناشر: مومسه الكتب الثقافية - بيروت،

الطبعة: الثانية، 1419هـ 1998م.

در این روایات، امّ کلثوم، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را جد خویش معرفی

می کند؛ و اگر قبول کنیم که طبق نظر مشهور اهل سنت، امّ کلثوم در

زمان حیات امام حسن و امام حسین علیهما السلام، از دنیا رفته



است، این روایات هیچگونه توجیهی جز حمل امّ کلثوم، بر حضرت

زینب علیها السلام ندارد.

نتیجه:

با توجه به شواهدی که ذکر شد، دختری به نام امّ کلثوم از حضرت

زهراسلام الله علیها، جای تردید دارد؛ بلکه می توان گفت که امّ کلثوم

ص: 392



جماعه من جهله أهل البيت فى أزمئتنا تزويج عمر بأم كلثوم؛ لكن لا  
عجب لأن أولئك لم يخالطوا العلماء ومع ذلك استولى على عقولهم  
جهله الروافض فأدخلوا فيها ذلك فقلدوهم فيه وما دروا أنه عين  
الكذب ومكابره للحس إذ من مارس العلم وطالع كتب الأخبار والسنن

ص:393

علم ضروره أن علیا زوجها له وأن إنکار ذلک جهل و عناد و مکابره

للحس و خبال فی العقل و فساد فی الدین.

در روایتی که آن را بیهقی و دارقطنی با سندی که راویان آن از بزرگان

اهل بیت هستند، چنین آمده است که علی دختران خویش را برای

ازدواج با فرزندان جعفر نگاه داشته بود؛ عمر او را در راه دیده و گفت:

ای اباالحسن، دخترت امّ کلثوم از فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به

ازدواج من در آور؛ او فرمود: من دختران خود را برای ازدواج با

فرزندان برادرم جعفر نگاه داشته ام؛ عمر در پاسخ گفت: قسم به

خداوند بر روی زمین کسی نیست که قصد داشته باشد مانند من با او

به بهترین وجه زندگی کند؛ او را به ازدواج من در آور.

علی گفت: او را به ازدواج تو در آوردم؛ عمر به مسجد پیامبر بازگشته

و گفت: به من تبریک ازدواج بگویید؛ گفتند با چه کسی ازدواج کرده

ای؟

در پاسخ گفت: با امّ کلثوم دختر علی و سپس چنین گفت که از پیامبر

(صلی الله علیه و آله) شنیده است که فرمود «هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع می

گردد، جز سبب و نسب من» و گفته بود که من از اصحاب پیامبر بودم،

دوست داشتم که ارتباط سببی نیز داشته باشم!!!

و با این روایت که از طریق اهل بیت نقل شده است، تعجب ما از انکار

ازدواج عمر با امّ کلثوم توسط جماعتی از اهل بیت در زمان ما، بیشتر

می شود؛ اما جای تعجبی ندارد؛ زیرا آن ها با علما معاشرت نداشته و

نادانی رافضه بر عقل آن ها مستولی شده است و در عقل خویش

نادانی را وارد کرده اند؛ و به همین سبب در این مورد از روافض تقلید  
نموده و نمی دانند که سخن روافض در این زمینه دروغ محض و انکار  
حسیات است!!! زیرا کسی که ممارست با علوم داشته و کتاب های  
اخبار و سنن را مطالعه کند، علم ضروری پیدا می کند که علی امّ کلثوم  
را به ازدواج عمر در آورده است و انکار این مطلب نادانی، عناد،

ص: 394

انکار بدیهیات و نیز بیماری عقلی و فساد در دین است!!!

الهیشمی، أبو العباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر

(متوفای 973ه، الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال

والزندقه، ج 2، ص 456، تحقیق عبد الرحمن بن عبد الله التركي -

کامل محمد الخراط، ناشر: مومسه الرساله - لبنان، الطبعة: الأولى،

1417ه - 1997م.

جالب اینجاست که با وجود ادعای ابن حجر، چنین روایت با چنین

مضمونی را نه بیهقی و نه دارقطنی نقل نکرده اند!!! تنها روایتی که پیدا

شد، روایتی است که در سیره ابن اسحاق با یک سند و در سنن

دارقطنی با دو سند مرسل آمده (که یکی از آن ها را از سیره ابن اسحاق

گرفته است) و آن نیز با این متن اختلاف های فراوان دارد!!!

13171 أخبرنا أبو عبد الله الحافظ ثنا الحسن بن يعقوب وإبراهيم بن

عصمه قال ثنا السري بن خزيمة ثنا معلى بن أسد ثنا وهيب بن خالد

عن جعفر بن محمد عن أبيه عن علي بن الحسين ح وأخبرنا أبو عبد

الله الحافظ ثنا أبو العباس محمد بن يعقوب ثنا أحمد بن عبد الجبار ثنا

يونس بن بكير عن بن إسحاق حدثني أبو جعفر عن أبيه عن علي بن

الحسين قال لما تزوج عمر بن الخطاب رضی الله عنه أم كلثوم بنت

علی رضی الله عنهم أتى مجلسا فی مسجد رسول الله صلی الله علیه

وسلم بین القبر والمنبر للمهاجرین لم یکن یجلس فیہ غیرهم فدعوا له

بالبرکه فقال أما والله ما دعانی إلى تزویجها إلا أنى سمعت رسول الله

صلی الله علیه وسلم یقول کل سبب ونسب منقطع یوم القیامه إلا ما

كان من سببى ونسبى لفظ حديث بن إسحاق وهو مرسل حسن

هنگامی که عمر بن خطاب با امّ کلثوم دختر علی ازدواج کرد، به

جلسه مهاجرین در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بین قبر و منبر آمده و

آن ها برای او دعا به برکت کردند.

ص: 395

عمر گفت: قسم به خدا من را به ازدواج او مایل نکرد، مگر اینکه از

پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می گفت هر سبب و نسیبی در روز قیامت قطع

می شود مگر سبب و نسب من.

این روایت متن روایت ابن اسحاق است و مرسلی نیکو است!!!

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای

458ه)، سنن البیهقی الکبری، ج 7، ص 63، ناشر: مکتبه دار الباز -

مکه المکرمه، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، 1414 - 1994.

شگفت آور است که ابن حجر، مرسل بودن روایت را ندیده و تنها و

تنها به این علت که در سند روایت، نام ائمه شیعه آمده است، می

گوید چرا اهل بیتی که منکر این ازدواج هستند، نظر اهل سنت را

قبول نمی کنند!!! و ایشان را متهم به نادانی می کند، با اینکه قبول

چنین روایتی عین نادانی است.

ما نیز از این همه توهین ابن حجر نسبت به منکرین ازدواج، تعجب

نمی کنیم؛ چرا که او در مکتبی رشد یافته است که از اهل بیت علیهم

السلام و آموزه های آن ها سودی نبرده اند.

خود همین توهین ها نشان دهنده آن است که اصل ازدواج دروغ و

سخن منکرین حقیقت داشته باشد؛ چرا که اگر ابن حجر از نظریه خود

مطمئن بود، هرگز به توهین و جسارت به طرف مقابل پناه نمی آورد و

با دلیل و مدرک نظر مخالف را رد می کرد.

آن چه از کلام او استفاده می شود، این است که در میان اهل بیت

کسانی بوده اند که این ازدواج را قبول نداشته اند و همین برای ما مهم



است.

**محور دوم: ام کلثوم دختر ابوبکر، یا ام کلثوم دختر امیر مؤمنان**

**اشاره**

علیه السلام؟

بر خلاف ادعای اهل سنت که این دختر را فرزند امیر مومنان از فاطمه

ص: 396

زهره معرفی کرده اند، در هیچ روایتی از روایات شیعیان به این مطلب اشاره نشده است که این دختر فرزند امیر مومنان از فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) بوده است؛ و تنها به این نکته اشاره دارد که دختری به نام امّ کلثوم که در خانه امیر مومنان زندگی می کرده، به ازدواج عمر (آنهم به زور) در آمده و امیر مومنان پس از مرگ عمر، او را به خانه خود برگردانده است.

بنابراین می گوئیم: ممکن است که این دختر فرزند امیر مومنان علیه السلام باشد؛ اما از دیگر همسران آن حضرت. در نتیجه این توجیه احساسی که وی فرزند فاطمه زهرا (س) بوده است نیز کارگر نخواهد شد.

یا این که به احتمال زیاد و طبق اعتراف بزرگان اهل سنت، این دختر، ربیبه آن حضرت و دختر ابوبکر باشد.

1. اعتراف مهم ترین شارح صحیح مسلم: عمر داماد ابوبکر

برخی از عالمان اهل سنت اعتراف کرده اند که امّ کلثومی که با عمر ازدواج کرده، دختر ابوبکر بوده نه دختر امیر مومنان علیه السلام.

محمی الدین نووی، مهمترین شارح صحیح مسلم در کتاب تهذیب

الاسماء می گوید عمر با امّ کلثوم دختر ابوبکر ازدواج کرده است!!!

أختا عائشه: اللتان أرادهما أبو بكر الصديق، رضی الله عنه، بقوله

لعائشه: إنما هما أخواک وأختاک، قالت: هذان أخوای، فمن أختای؟ فقال: ذو بطن بنت خارجه، فإنی أظنها جاریه. ذکر هذه القصة فی باب الهبه من المهذب، وقد تقدم بیانهما فی أسماء الرجال فی النوع الرابع

ففي الأخواه، وهاتان الأختان هما أسماء بنت أبي بكر، وأم كلثوم، وهي

التي كانت حملاً، وقد تقدم هناك إيضاح القصه، وأم كلثوم هذه

تزوجها عمر بن الخطاب، رضي الله عنه.

دو خواهر عائشه؛ همان دو نفری كه مقصود ابوبكر صديق! از

ص: 397

سخنانش به عائشه بودند، که به او گفت «دو برادرت و دو خواهرت  
(از من ارث می برند)؛ عائشه گفت: این دو نفر برادران من هستند؛ اما  
دو خواهر من چه کسانی هستند (من که یک خواهر بیشتر ندارم)؛ در  
پاسخ گفت: آن کسی که در شکم دختر خارجه است؛ من گمان دارم  
که او نیز دختر است؛ این ماجرا را در باب هبه کتاب مهذب آورده  
است.

و سخن در باره آن دو در اسماء الرجال در باب چهارم در خواهران  
گذشت؛ این دو خواهر، اسماء دختر ابوبکر و امّ کلثوم دختر ابوبکر  
هستند؛ و او است که در شکم مادرش بود؛ و در آنجا توضیح ماجرا  
گذشت؛ و همین امّ کلثوم است که عمر با او ازدواج کرده است.  
النووی، أبو زکریا محیی الدین یحیی بن شرف بن مری (متوفای 676  
ه)، تهذیب الأسماء واللغات، ج 2، ص 630، رقم: 1224، تحقیق:  
مکتب البحوث والدراسات، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى،  
1996 م.

با توجه به این اعتراف، بسیاری از حقایق روشن و ثابت می شود که  
ازدواج دختر امیر مومنان علیه السلام با عمر، افسانه ای بیش نیست.  
این ازدواج با واقعیت های تاریخی نیز سازگارتر است؛ چرا که خلیفه  
اول دوم همپیمان و دوست قدیم یکدیگر بودند، با مرگ ابوبکر،  
طبیعی است که خلیفه دوم احساس مسوالت کرده و بخواهد  
خانواده او را تحت تکفل خود دریاورد و ازدواج با دختر ابوبکر  
بهترین راه بوده است.

تحلیل روایت جعلی رد خواستگاری عمر از دختر ابوبکر توسط

عایشه:

البته برخی سعی کرده اند که بگویند عمر فقط از او خواستگاری کرده

است و ازدواج اتفاق نیفتاده؛ اما ماجرای این خواستگاری را به

صورتی نقل کرده اند که نه شیعه قبول دارد و نه سنی می تواند بپذیرد.

ص: 398

عالمان اهل سنت نقل کرده اند که عمر از دختر ابوبکر خواستگاری کرد؛ اما امّ کلثوم و عائشه با این خواستگاری، به خاطر اخلاق تند و خشونت ذاتی عمر مخالفت کردند. و سپس عایشه به عمرو عاص متوسل شد و عمرو عاص که دشمنی او با خاندان امیر مومنان علیه السلام روشن تر از خورشید است، دختر امیر مومنان علیه السلام را پیشنهاد کرد.

وخطب امّ کلثوم بنت ابی بکر و هی صغیره وأرسل فیها إلی عائشه فقالت الأمر إلیک فقالت امّ کلثوم لا حاجه لی فیہ فقالت لها عائشه ترغبین عن امیر المومنین قالت نعم إنه خشن العیش شدید علی النساء.

فأرسلت عائشه إلی عمرو بن العاص فأخبرته فقال أکفیک فأتی عمر فقال یا امیر المومنین بلغنی خیر أعیذک بالله منه قال وما هو قال خطبت امّ کلثوم بنت ابی بکر قال نعم أفرغبت بی عنها امّ رغبت بها عنی قال لا واحده ولكنها حدثه نشأت تحت کنف امّ المومنین فی لین ورفق وفیک غلظه ونحن نهابک وما تقدر أن نردک عن خلق من أخلاقک فکیف بها إن خالفتک فی شیء فسطوت بها کنت قد خلفت أبا بکر فی ولده بغير ما یحق علیک قال فکیف بعائشه وقد کلمتها قال أنا لک بها وأدک علی خیر منها امّ کلثوم بنت علی بن ابی طالب.

عمر بن خطاب ابتدا به خواستگاری امّ کلثوم دختر ابوبکر رفت، عایشه این پیشنهاد را با خواهرش مطرح کرد. در پاسخ گفت: مرا با او کاری نیست. عایشه گفت: آیا امیرالمومنین را نمی خواهی؟ گفت:

آری نمی خواهیم، او در زندگی سخت و خشن و با زنان تندخو و بد

رفتار است.

عایشه کسی را نزد عمرو عاص فرستاد و ماجرا را برای او بازگو کرد.

عمرو عاص گفت: من ماجرا را درست می کنم، آن گاه نزد عمر رفت و

ص: 399

گفت: ای امیر مومنان خبری شنیده ام که خدا کند درست نباشد، عمر

گفت: چیست؟ گفت: امّ کلثوم دختر ابوبکر را خواستگاری کرده ای؟

گفت: بله، مرا برای او نمی پسندی یا او را برای من نمی پسندی؟

گفت: هیچکدام، ولی او نوسال است و در سایه امّ المومنین عایشه با

ملایمت و مدارا بزرگ شده و تو تندخویی و ما از تو می ترسیم و نمی

توانیم هیچیک از عادات تو را بگردانیم... و من بهتر از او را به تو نشان

می دهم: امّ کلثوم دختر علی بن ابوطالب را...

الطبری، ابي جعفر محمد بن جرير (متوفای 310)، تاریخ الطبری، ج

2، ص 564، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت؛

الأندلسی، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای 328هـ)، العقد الفرید،

ج 6، ص 99، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان، الطبعة:

الثالثة، 1420هـ - 1999م؛

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد

(متوفای 630هـ)، الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 451، تحقیق عبد الله

القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة الثانية، 1415هـ.

آیا اهل سنت این نکته را قبول می کنند که خواستگاری عمر از دختر

ابوبکر آن قدر وحشتناک بوده است که عمرو عاص از آن به خدا پناه

می برد! اما همین شخص پیشنهاد می کند که از دختر امیر مومنان

خواستگاری کند. یعنی احترام ابوبکر واجب است و نباید دختر او

آزرده خاطر شود؛ اما حضرت زهرا احترام ندارد و آزرده دختر او نیز

اشکالی ندارد!!!



آیا اهل سنت متلزم به این مسأله می‌شوند که آزدن روح ابوبکر مهمتر

از آزدن روح حضرت زهرا سلام الله علیها است؛ با این که طبق

روایات صحیح‌السند موجود در کتاب‌های اهل سنت، آزدن فاطمه،

آزدن رسول خدا است؛ اما در باره ابوبکر چنین روایتی نیامده است.

ص: 400

مگر اهل سنت از عمر نقل نمی کنند که گفت: بستگان رسول خدا از بستگان من برای من مهمتر هستند؟

آیا اهل سنت قبول می کنند که بگویند که عمر حرمت بستگان ابوبکر را مراعات می کند؛ ولی حرمت خاندان پیامبر را مراعات نمی کند!!!  
به خاطر خشونت ذاتی از ازدواج با دختر ابوبکر امتناع؛ اما برای ازدواج با ناموس رسول خدا اصرار می کند!!!

اگر این روایت را صحیح بدانیم، اشکالات گفته شده بر اهل سنت وارد می شود؛ و اگر این روایت جعلی باشد (که چنین است) علت جعل آن مشخص است؛ در زمان جعل این افسانه، این دیدگاه در بین مردم شیوع داشت که عمر با دختر ابوبکر ازدواج کرده است و نه دختر علی؛ خواستند بگویند یک خواستگاری ساده صورت گرفته است و سپس در پی دختر علی رفته است!!! (همان دروغ هایی که در بسیاری از ازدواج ها گفته می شود!!! که این آقا پیش از این همسر نداشته و تنها یک خواستگاری ساده بوده؛ اما مشخص می شود که زن داشته و...)

نسب شناسان شیعه نیز همین کلام نووی را قبول داشته و امّ کلثوم همسر عمر را از نسل امیر مومنان نمی دانند.

آیه الله مرعشی که تمام شجره نامه های موجود خاندان اهل بیت در اختیار ایشان بود در حاشیه شرح احقاق الحق همین مطلب را اشاره کرده و آن را نظر محققین می دانند.

هاجرت مع زوجها إلى الحبشه، ثم إلى المدینه المنوره، تزوجها بعد

جعفر أبو بكر، فتولدت له منها عدة أولاد منهم أم كلثوم وهي التي  
ربها أمير المؤمنين عليه السلام وتزوجها الثاني، فكانت ربيته عليه  
السلام وبمنزله إحدى بناته، وكان عليه السلام يخاطب محمد بابني  
وأم كلثوم هذه بنتي، فمن ثم سرى الوهم إلى عدة من المحدثين  
والمومنين فكم لهذه الشبهه من نظير، ومنشأ الأكثر الاشتراك في

ص: 401

الاسم أو الوصف، ثم بعد موت أبي بكر تزوجها مولانا علي عليه

السلام.

همراه با شوهرش به حبشه هجرت کرده و سپس به مدینه آمد؛ پس از جعفر ابوبکر با او ازدواج کرده و چند فرزند برای او آورد که از جمله آن‌ها امّ کلثوم است؛ که امیر مومنان علیه السلام او را بزرگ کرده و خلیفه دوم نیز با او ازدواج کرد؛ او دختر خوانده حضرت و مانند یکی از دختران ایشان بود؛ و آن حضرت محمد را پسر خویش و امّ کلثوم را دختر خویش خطاب می‌کردند؛ و به همین سبب عده‌ای از محدثین و مورخین به توهم افتاده‌اند؛ و این اشتباه، مشابهات بسیار دارد که منشا آن‌ها اشتراک در اسم یا وصف بوده است؛ و پس از مردن ابوبکر، امیر مومنان با اسماء ازدواج کردند.

المرعشی النجفی، آیه الله السید شهاب الدین (متوفای 1369 ش)،

شرح إحقاق الحق وإزهاق الباطل، ج 30 ص 315 ناشر: منشورات

مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی قم.

حال این دختر چطور در خانه امیر مومنان بوده است؟ واضح است؛

هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت، بعضی همسران ابوبکر با امیر مومنان

ازدواج کردند؛ و به همین سبب ایشان و تعدادی فرزندان ابوبکر در

خانه حضرت بزرگ شده‌اند، مانند محمد بن ابی بکر؛ امّ کلثوم هم

یکی از ایشان.

در مقابل این نظر تنها یک اشکال وجود دارد؛ برخی ادعا کرده‌اند که

این دختر نمی‌تواند ریبیه امیر مومنان علیه السلام باشد؛ چرا که طبق

روایات اهل سنت، مادر امّ کلثوم حبیبه بن خارجه بوده و او نیز پس از

مردن ابوبکر با خبیب بن أساف ازدواج کرده، نه با امیر مومنان، در

پاسخ می‌گوییم که ازدواج مادر امّ کلثوم با این شخص نیز از دروغ‌های

جاعل این قصه است، تا تمام راه‌های کشف حقیقت را ببندد؛ زمانی

پرده از دروغ بودن این قصه برداشته می‌شود که مشخص شود منابع

ص: 402

قدیم تاریخ نزد اهل سنت، حبیب بن اساف در جنگ یمامه و در زمان ابوبکر کشته شده است.

محمد بن حبیب بغدادی در المحبّر می نویسد:

حبیب بن اساف قتل یوم الیمامه.

حبیب بن اساف در روز یمامه (جنگ با مسیلمه کذاب) کشته شد.

البغدادی، أبو جعفر محمد بن حبیب بن أمیه (متوفای 245هـ)،

المحبّر، ج 1، ص 403، طبق برنامه الجامع الكبير.

2. یک روایت از دو ام کلثوم:

با مراجعه به منابع اهل سنت مشاهده می کنیم که گاهی یک روایت از

یک راوی به دو صورت نقل شده است: در یک نقل آن را از ام کلثوم

دختر ابوبکر و در نقل دیگر از ام کلثوم دختر امیر مومنان علیه السلام

آورده اند و این نشان می دهد که دختری که مشهور به ام کلثوم بنت

علی است، در حقیقت همان ام کلثوم دختر ابوبکر است.

ابن ابی شیبیه، روایت ذیل را از ام کلثوم دختر ابوبکر نقل می کند:

حدثنا عفان حدثنا حماد بن سلمه أخبرنا جبر بن حبیب عن أم كلثوم

بنت أبي بكر عن عائشة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم علمها هذا

الدعاء اللهم إني أسألك من الخير كله عاجله وآجله ما علمت منه وما

لم أعلم وأعوذ بك من الشر كله ما علمت منه وما لم أعلم اللهم إني

أسألك من خير ما سألك عبدك ونبيك وأعوذ بك من شر ما عاذ به

عبدك ونبيك اللهم إني أسألك الجنة وما قرب إليها من قول أو عمل

وأعوذ بك من النار وما قرب إليها من قول أو عمل وأسألك أن تجعل

کل قضاء تقضیه لی خیرا.

عفان برای ما روایت کرد که حماد بن سلمه برای او روایت کرده است

که جبر بن حبیب برای او روایت کرده است که امّ کلثوم دختر ابوبکر از

عائشه روایت کرده است که...

ابن ابی شیبہ الکوفی، ابوبکر عبد الله بن محمد (متوفای 235 هـ)،

ص: 403

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، ج 6، ص 44، ح 29345،

تحقيق: كمال يوسف الحوت، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة:

الأولى، 1409هـ؛

الشيبياني، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (متوفى 241هـ)، مسند أحمد بن

حنبل، ج 6، ص 133، ناشر: مومسه قرطبه ج مصر؛

البخارى الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفى 256هـ)،

الأدب المفرد، ج 1، ص 222، تحقيق: محمد فومد عبد الباقي، ناشر:

دار البشائر الإسلامية - بيروت، الطبعة: الثالثة، 1409 ج 1989م.

در حالی که اسحاق بن راهویه، همین روایت را از امّ کلثوم دختر امیر

مومنان علیه السلام به نقل از عائشه نقل کرده است:

أخبرنا النضر نا شعبه نا جبر بن حبيب قال سمعت أمّ كلثوم بنت علي

تحدث عن عائشه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم ليكلمه في

حاجه وعائشه تصلى فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا عائشه

عليك بالجوامع والكوامل قولى اللهم إني أسألك من الخير كله عاجله

وآجله ما عملت منه وما لم أعلم وأعوذ بك من الشر كله عاجله وآجله

ما عملت منه وما لم أعلم اللهم إني أسألك الجنة وما قرب إليها من

قول أو عمل وأعوذ بك من النار وما قرب إليها من قول أو عمل اللهم

إني أسألك مما سألك منه محمد وأعوذ بك مما استعاذ منه محمد

صلى الله عليه وسلم اللهم ما قضيت لى من قضاء فاجعل عاقبته لى

رشدًا

نضر برای ما روایت کرده است که شعبه برای او روایت کرده است که



حبيب بن جبر برای او روایت کرده است که از امّ کلثوم دختر علی

شنیده است که...

الحنظلي، إسحاق بن إبراهيم بن مخلد بن راهويه (متوفى 238هـ)،

مسند إسحاق بن راهويه، ج 2، ص 590، ح 1165، تحقيق: د. عبد

الغفور بن عبد الحق البلوشي، ناشر: مكتبة الإيمان - المدينة المنورة،

ص: 404

الطبعة: الأولى، 1412 هـ ج 1991 م.

محور سوم: تعارض های موجود در نقل قضیه:

یکی از دلایل افسانه بودن این ازدواج، این است که اختلاف های و

تناقض های شدیدی در نقل ماجراهای آن دیده می شود. این

تناقض ها به حدی است که مانع اطمینان انسان به صحت آن ها و

سبب اطمینان به افسانه بودن آن می شود.

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در باره این اختلاف ها و تناقض ها

می نویسد:

والحدیث بنفسه مختلف، فتاره یروی: أن أمير المؤمنين عليه السلام

تولی العقد له علی ابنته. وتاره یروی أن العباس تولی ذلک عنه. وتاره

یروی: أنه لم یقع العقد إلا بعد وعید من عمر وتهدید لبنی هاشم.

وتاره یروی أنه کان عن اختیار وإیثار.

ثم إن بعض الرواه یذکر أن عمر أولدها ولدا أسماه زیدا. وبعضهم

یقول: إنه قتل قبل دخوله بها. وبعضهم یقول: إن لزید بن عمر عقبا.

ومنهم من یقول: إنه قتل ولا عقب له. ومنهم من یقول: إنه وأمه قتلا.

ومنهم من یقول: إن أمه بقیت بعده. ومنهم من یقول: إن عمر أمهر أم

کلثوم أربعین ألف درهم. ومنهم من یقول: مهرها أربعة آلاف درهم.

ومنهم من یقول: کان مهرها خمسمائة درهم.

ویدو هذا الاختلاف فيه یبطل الحدیث، فلا یكون له تأثیر علی حال.

خود همین روایت اختلاف های بسیار دارد؛ گاهی روایت می شود که

خود امیر مومنان عقد ام کلثوم را به عهده گرفت، و در بعضی روایات

آمده است که عباس این کار را به عهده گرفت. در بعضی روایات آمده است که این عقد صورت نگرفت، مگر پس از تهدید عمر و تهدید شدن بنی هاشم؛ و در بعضی دیگر آمده است که این عقد به اختیار و از روی میل صورت گرفت.

بعضی از راویان می گویند که عمر از او صاحب فرزندى به نام زید

ص: 405

شد؛ عده ای می گویند که او پیش از نزدیکی با امّ کلثوم کشته شد، عده ای می گویند که از زید بن عمر، نسلی بر جای ماند؛ عده ای می گویند که زید بن عمر کشته شد و فرزندى نداشت؛ عده ای می گویند که او و مادرش با هم کشته شدند. عده ای می گویند که مادرش پس از او باقی ماند؛ عده ای می گویند عمر مهر او را چهل هزار درهم قرار داد، عده ای می گویند چهار هزار درهم، و عده ای می گویند پانصد درهم. و همین اختلاف در حدیث، سبب بطلان آن می شود و بنابراین، این روایت هیچ اثری ندارد.

الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبی عبد الله العکبری، البغدادی (متوفای 413 هـ)، المسائل السرویه، ص 90، تحقیق: صائب عبد الحمید، ناشر: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع - بیروت، الطبعة: الثانية، 1414 هـ - 1993 م.

از آن جایی که این اختلاف ها بسیار گسترده است و این مقاله گنجایش نقل تمام آن ها را ندارد، فقط به چند مورد محدود اشاره و مدارک آن از کتاب های اهل سنت ارائه می شود.

1. ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد؟

از آن جایی که اهل سنت می دانسته اند که امّ کلثوم پس از عمر زنده مانده است، برای این که ثابت کنند امّ کلثومی بوده، شوهران بسیاری برای وی تراشیده اند.

نخستین کسی که از اهل سنت این افسانه را دامن زده، محمد بن سعد زهری (متوفای 230 هـ) در الطبقات الکبری است. بقیه عالمان اهل

سنت نیز چشم بسته و بدون این که به تناقض های موجود در این نقل

توجه کنند، آن را در کتاب های ذکر کرده اند. محمد بن سعد

می نویسد:

أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد

مناف بن قصی و أمها فاطمه بنت رسول الله و أمها خدیجه بنت خویلد

ص: 406

بن أسد بن عبد العزى بن قضى تزوجها عمر بن الخطاب وهى جاريه  
لم تبلغ فلم تزل عنده إلى أن قتل وولدت له زيد بن عمر ورقيه بنت  
عمر ثم خلف على أم كلثوم بعد عمر عون بن جعفر بن أبى طالب بن  
عبد المطلب فتوفى عنها ثم خلف عليها أخوه محمد بن جعفر بن أبى  
طالب بن عبد المطلب فتوفى عنها فخلف عليها أخوه عبد الله بن  
جعفر بن أبى طالب بعد أختها زينب بنت على بن أبى طالب.  
امّ كلثوم، دختر على بن أبى طالب... که مادرش فاطمه دختر رسول  
خدا صلى الله عليه وآله وسلم بود... عمر بن خطاب با او ازدواج کرد؛  
در حالى هنوز به سن بلوغ نرسیده بود! تا زمانى که عمر کشته نشده  
بود در کنار او به سر مى برد و زيد بن عمر و رقيه را به دنيا آورد. پس از  
عمر، با عون بن جعفر بن أبى طالب و پس از آن با محمد بن جعفر  
ازدواج کرد. هنگامى که محمد بن جعفر از دنيا رفت با برادرش عبد  
الله بن جعفر پس از حضرت زينب ازدواج کرد...  
الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصرى (متوفى 230هـ)،  
الطبقات الكبرى، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر - بيروت؛  
البلاذرى، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفى 279هـ)، أنساب الأشراف،  
ج 1، ص 178.

در این حدیث آمده است که امّ کلثوم پس از به کشته شدن عمر بن  
خطاب با پسر عمویش عون بن جعفر پس از عون با برادر او محمد و  
سپس با عبدالله بن جعفر برادر دیگر آن دو ازدواج کرد؛ در حالى که  
راوى فراموش کرده که عون و محمد هر دو در جنگ شوشتر سال 16

یا 17 هجری در زمان خلیفه دوم کشته شده اند؛ یعنی همسر دوم و

سوم امّ کلثوم پیش از همسر اول فوت کرده اند!

ابن حجر در الاصابه می گوید:

استشهد عون بن جعفر فی تستر وذلک فی خلافه عمر و ما له عقب.

عون بن جعفر در جنگ شوشتر در زمان عمر شهید شد و هیچ

ص: 407

فرزندی از او بر جای نماند.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

(متوفای 852هـ)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 4، ص 744، تحقیق:

علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى،

1412-1992.

و جالب این است که ابن حجر عسقلانی در جای دیگر از همین

کتابش در ترجمه محمد بن جعفر می گوید:

محمد بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب... أنه کان یکنی أباً

القاسم وأنه تزوج أم کلثوم بنت علی بعد عمر قال واستشهد بتستر.

محمد بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب... کنیه او ابوالقاسم بود

و او پس از عمر، با امّ کلثوم دختر علی ازدواج کرده و در تستر شهید

شد!

العسقلانی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل الشافعی، الإصابه فی

تمییز الصحابه، ج 6، ص 7768، رقم: 7769، تحقیق: علی محمد

البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، 1412-1992.

از قدیم گفته اند که دروغگو فراموش کار است. اگر محمد و عون در

زمان عمر در جنگ تستر شهید شده اند، چگونه پس از عمر دوباره

زنده شده و با امّ کلثوم ازدواج کرده اند!!!

افزون بر این که ازدواج امّ کلثوم با عبد الله جعفر شوهر حضرت زینب

امکان پذیر نیست و مضمون روایت جمع بین دو خواهر می باشد؛

زیرا حضرت زینب تا پس از واقعه کربلا زنده و همسر عبد الله بن



جعفر بوده است.

و پس از حضرت زینب نیز نمی تواند با عبد الله بن جعفر ازدواج کند؛

زیرا طبق اعتقاد اهل سنت، امّ کلثوم در زمان حیات امام حسن علیه

السلام در مدینه از دنیا رفته است. مدارک این مطلب را پیش از این

بیان کردیم.

ص: 408

برخی دیگر از عالمان اهل سنت که متوجه دروغ بودن ازدواج امّ کلثوم با عون و محمد، و عدم سازگاری آن با واقعیت های تاریخی بوده اند، ادعا کرده اند که امّ کلثوم پس از عمر با عبد الله بن جعفر ازدواج کرده است.

ثم هلك عمر عن أمّ كلثوم فتزوجها عبد الله بن جعفر فلم تلد منه. عمر از دنیا رفته و همسر او امّ کلثوم با عبد الله بن جعفر ازدواج کرد اما از او صاحب فرزند نشد.

الزبير بن بكار بن عبد الله بن مصعب الزبيري أبو عبد الله

(متوفای 256ه)، المنتخب من كتاب أزواج النبي صلى الله عليه

وسلم، ج 1، ص 31، تحقيق: سكينه الشهابي، ناشر: مومسه الرساله

- بيروت، الطبعة: الأولى، 1403ه.

در حالی که این مطلب را هرگز نمی توان پذیرفت؛ چرا که به اتفاق

شیعه و سنی، حضرت زینب سلام الله علیها در زمان امیر مومنان

علیه السلام با عبد الله بن جعفر ازدواج کرده و تا آخر عمر همسر او

بوده است.

2. سن ام کلثوم هنگام ازدواج

در این که امّ کلثوم در هنگام ازدواج با عمر چند سال داشته،

اختلاف های شدیدی میان عالمان سنی وجود دارد. آن جایی که دفاع

از آبروی خلیفه در میان است، او را آن قدر کوچک جلوه می دهند که

بوسیدن، در بغل گرفتن و حتی برهنه کردن ساقش حرام نیست.

هنوز به حدی نرسیده بود که شهوت را برانگیزد:

ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقة می نویسد:

وتقبیله وضمه لها علی جهة الإکرام لأنها لصغرها لم تبلغ حدا تشتهی

حتی یحرم ذلک....

بوسیدن امّ کلثوم و در آغوش گرفتن او، به خاطر اکرام بوده است؛ زیرا

او به خاطر کوچک بودن به حدی نرسیده بود که سبب برانگیختن

ص: 409

شهوت شود تا این کار در باره او حرام باشد!!!

الهیشمی، أبو العباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر

(متوفای 973ه)، الصواعق المحرقة علی أهل الرضا والضلال

والزندقة، ج 2، ص 457، تحقیق عبد الرحمن بن عبد الله التركي -

کامل محمد الخراط، ناشر: موسسه الرساله - لبنان، الطبعة: الأولى،

1417ه - 1997م.

دختری کوچک و غیر بالغ که با دیگر دختران بازی می کرد:

عبد الرزاق صنعانی او را دختر خردسالی معرفی می کند که با کنیزکان

بازی می کرد:

تزوج عمر بن الخطاب أم كلثوم بنت علی بن أبي طالب وهي جاریه

تلعب مع الجوارى....

الصنعانی، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (متوفای 211ه)، المصنف، ج

6، ص 164، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: المكتب

الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، 1403ه.

محمد بن سعد زهری، او را دختری که هنوز به سن بلوغ نرسیده،

معرفی می کند:

تزوجها عمر بن الخطاب وهي جاریه لم تبلغ.

عمر با امّ كلثوم ازدواج کرد؛ در حالی که هنوز امّ كلثوم به سن بلوغ

نرسیده بود.

الزهری، محمد بن سعد بن منيع أبو عبد الله البصری (متوفای 230ه)،

الطبقات الكبرى، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر - بیروت.

و در روایت دیگر او را «صبیه؛ کودک» می‌داند:

لما خطب عمر بن الخطاب إلى علي ابنته أم كلثوم قال يا أمير المؤمنين

إنها صبیه.

زمانی که عمر، امّ کلثوم را از علی (علیه السلام) خواستگاری کرد،

علی (علیه السلام) فرمود: ای امیر مومنان، او کودکی بیش نیست.

ص: 410

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفى 230هـ)،

الطبقات الكبرى، ج 8، ص 464، ناشر: دار صادر ج بيروت.

ابن عساكر و ابن جوزي نیز همین مطلب را نقل کرده اند.

ابن عساكر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبه الله

بن عبد الله، (متوفى 571هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسميه

من حلها من الأمثال، ج 19، ص 485، تحقيق: محب الدين أبي سعيد

عمر بن غرامه العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت - 1995.

ابن الجوزي، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد (متوفى 597

هـ)، المنتظم في تاريخ الملوك والأمم، ج 4، ص 237، ناشر: دار صادر

- بيروت، الطبعة: الأولى، 1358.

بلاذري، ابن عبد البر، زمخشري و... گفته اند که او در هنگام ازدواج با

عمر (صغیره) بوده است.

خطب عمر بن الخطاب أم كلثوم بنت علي -رضي الله تعالى عنهم -

فقال: إنها صغیره.

عمر از امّ كلثوم دختر علی خواستگاری کرده و علی به او گفت: او

دختری کوچک است.

البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفى 279هـ)، أنساب الأشراف،

ج 1، ص 296؛

القرطبي، يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفى 463هـ)،

الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج 4، ص 1954، تحقيق: علي

محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى، 1412هـ؛

الزمخشري الخوارزمي، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله

(متوفای 538هـ) ربیع الأبرار، ج 1، ص 468.

ابن جوزی می گوید، ای ازدواج در سال هفدهم اتفاق افتاده و در

ص: 411

زمانی که عمر با او ازدواج کرده، هنوز به سن بلوغ نرسیده بوده:

وفی هذه السنه (17ه) تزوج عمر رضی الله عنه أم کلثوم بنت علی

رضی الله عنه... فزوجها إياه ولم تكن قد بلغت فدخل بها فی ذی

القعدة ثم ولدت له زیدا.

ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای 597

ه)، المنتظم فی تاریخ الملوك والأمم، ج 4، ص 237، ناشر: دار صادر

- بیروت، الطبعة: الأولى، 1358.

ده سال یا بیشتر داشت:

و زمانی که نیاز دارند وجود فرزندی را برای امّ کلثوم ثابت و از عدم

تناسب سنی او با عمر پاسخ دهند، او را ده ساله و حتی بیشتر معرفی

می کنند:

أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب الهاشمیه أمها فاطمه بنت رسول الله

صلی الله علیه وسلم ولدت فی أواخر عهد النبی صلی الله علیه

وسلم وتزوجها عمر بن الخطاب ولها عشر سنین أو أكثر فولدت له

زیدا وماتت هی وابنها زید فی یوم واحد

امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، مادرش فاطمه دختر رسول

خدا (صلی الله علیه و آله)؛ در اواخر زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دنیا آمده و عمر با او

ازدواج کرد؛ وی در هنگام ازدواج ده سال یا بیشتر داشت و برای عمر

زید را به دنیا آورد و او و فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای 852

ه)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 211، 328، تحقیق: سید



كسروی حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الأولى،

1413هـ.

ذهبی در یک کتابش اعتقاد دارد که او در سال ششم هجری به دنیا

آمده است:

أم كلثوم بنت علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم الهاشمیه

ص: 412

شقیقه الحسن والحسین ولدت فی حدود سنه ست من الهجره ورات  
النبی صلی الله علیه وسلم ولم ترو عنه شیئا. خطبها عمر بن الخطاب  
وهی صغیره.

امّ کلثوم دختر علی بن ابوطالب، خواهر حسن و حسین، در حدود  
سال ششم هجرت به دنیا آمد، رسول خدا را دید؛ ولی از او روایتی نقل  
نکرده است، عمر از او خواستگاری کرد؛ در حالی که هنوز خردسال  
بود.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای 748ه)،  
سیر أعلام النبلاء، ج 3، ص 500، تحقیق: شعیب الأرنؤمط، محمد  
نعیم العرقسوسی، ناشر: مومسه الرساله - بیروت، الطبعة: التاسعه،  
1413ه.

و اگر ازدواج را مطابق نظر اهل سنت در سال هفدهم یا هجدهم  
بدانیم، او یازده یا دوازده ساله بوده است!!!

با این حال ذهبی در کتاب دیگرش می گوید در حیات رسول خدا به  
دنیا آمد و زمانی که عمر با او ازدواج کرد، خردسال بود:

امّ کلثوم بنت علی بن ابی طالب الهاشمیه. ولدت فی حیاه جدا  
صلی الله علیه وسلم، وتزوجها عمر وهی صغیره.

امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، در زمان حیات پدر بزرگش  
به دنیا آمد و عمر در حالی که او کوچک بود، با او ازدواج کرد.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای 748ه)،  
تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج 4، ص 137، تحقیق د.

عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الکتب العربی - لبنان/ بیروت،

الطبعة: الأولى، 1407هـ - 1987م.

با توجه به آن چه که از ابن سعد گذشت که امّ کلثوم «صیبه» بوده و یا به

حد بلوغ نرسیده بوده، چگونه می توان پذیرفت که او در سال ششم

هجری به دنیا آمده باشد!!

ص: 413

3. مقدار مهریه ام کلثوم:

در مقدار مهریه ام کلثوم نیز اختلاف های چشمگیری وجود دارد، برخی ده هزار دینار و اکثر عالمان سنی آن را چهل هزار درهم ذکر کرده اند.

الف: ده هزار دینار:

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد:

فتزوجها وأمهرها عشرة آلاف دینار.

عمر با او ازدواج کرده و ده هزار دینار برای او مهریه تعیین کرد.

الیعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح

(متوفای 292ه، تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 150، ناشر: دار صادر ج

بیروت.

ب: چهل هزار دینار:

لما تزوج زینب بنت علی فانه أصدقها اربعین الف دینار.

هنگامی که عمر با زینب دختر علی ازدواج کرد، به او چهل هزار دینار

مهریه داد!!!

الکتانی، الشیخ عبد الحی (متوفای 1382ه)، نظام الحکومه النبویه

المسمى التراتیب الإدرايه، ج 2، ص 405، ناشر: دار الکتاب العربی ج

بیروت.

ج: چهل هزار درهم:

بسیاری از بزرگان اهل سنت با چندین سند نقل کرده اند که مهریه

ام کلثوم، چهل هزار درهم بوده است:

أن عمر تزوج أم كلثوم على أربعين ألف درهم

عمر با أم كلثوم دختر علی در مقابل چهل هزار درهم مهر ازدواج کرد.

ابن ابی شیبہ الکوفی، ابوبکر عبد الله بن محمد (متوفای 235 هـ)،

الکتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج 3، ص 494، تحقیق: کمال

یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى،

ص: 414

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفى 230هـ)،

الطبقات الكبرى، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر - بيروت؛

ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله بن محمد (متوفى 463هـ)،

الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج 4، ص 1955، تحقيق على

محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى، 1412هـ؛

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل

(متوفى 852هـ)، الإصابه في تمييز الصحابه، ج 8، ص 293، تحقيق:

علي محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى،

1412 - 1992.

جدای از تناقض های موجود در مقدار مهریه، مشکل دیگر در زیاد

بودن مهریه ام کلثوم است؛ با اینکه طبق روایات صحیح السندی که در

کتاب های اهل سنت وجود دارد، خود خلیفه از تعیین مهریه کلان

جلوگیری می کرده است.

ابن ماجه قزوینی در سنن خود می نویسد:

حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة ثنا يزيد بن هارون عن بن عون ح وحدثنا

نصر بن علي الجهمي ثنا يزيد بن زريع ثنا بن عون عن محمد بن

سيرين عن أبي العجفاء السلمي قال قال عمر بن الخطاب لا تغالوا

صداق النساء فإنها لو كانت مكرمة في الدنيا أو تقوى عند الله كان

أولاكم وأحقتكم بها محمد صلى الله عليه وسلم ما أصدق امرأة من

نساءه ولا أصدق امرأة من بناته أكثر من اثنتي عشرة أوقية وإن الرجل

لِيَتَّقِلُ صَدَقَةَ امْرَأَتِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهَا عَدَاوَةٌ فِي نَفْسِهِ وَيَقُولُ قَدْ كَلِّفْتُ

إِلَيْكَ عَلَقَ الْقُرْبَةَ أَوْ عَرَقَ الْقُرْبَةَ وَكُنْتُ رَجُلًا عَرَبِيًّا مَوْلِدًا مَا أَدْرِي مَا عَلَقُ

الْقُرْبَةَ أَوْ عَرَقُ الْقُرْبَةَ .

عمر بن خطاب گفت: مهر زنان را بالا نگیرید؛ زیرا اگر بالا بودن مهر،

سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می آید، سزاوارترین

ص: 415

شخص به این کار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که برای هیچ زنی از همسران و یا دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است.

و به درستی که مرد هنگامی که مهریه زن را بالا ببرد، در دل دشمنی او را پیدا کرده و می گوید من به خاطر تو مجبور به کارهای سخت شدم، با اینکه من مردی عرب بوده و نمی دانستم سختی کار چیست!!!

القزوینی، محمد بن یزید أبو عبدالله (متوفای 275ه)، سنن ابن ماجه، ج 1، ص 607، ح 1887، بَابُ ضَرْبِ النِّسَاءِ، تحقیق محمد فومد عبد الباقی، ناشر: دار الفکر - بیروت.

البانی این روایت را در صحیح ابن ماجه شماره 1532 تصحیح کرده است.

و ابوداوود در سنن خود می نویسد:

م

حدثنا محمد بن عبيد ثنا حماد بن زيد عن أيوب عن محمد بن أبي العجفاء السلمي قال خطبنا عمر رجمه الله فقال ألا لا تغالوا بصدق النساء فإنها لو كانت مكرمة في الدنيا أو تقوى عند الله لكان أولاكم بها النبي صلى الله عليه وسلم ما أصدق رسول الله صلى الله عليه وسلم امرأة من نساؤه ولا أصدق امرأة من بناته أكثر من ثنتي عشرة أوقية عمر بن خطاب گفت: مهر زنان را بالا نگیرید؛ زیرا اگر بالا بودن مهر، سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می آمد، سزاوارترین

شخص به این کار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که برای هیچ زنی از همسران و یا دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است.



السجستاني الأزدي، سليمان بن الأشعث أبو داود (متوفى 275هـ)،

سنن أبي داود، ج 2، ص 235، ح 2106، تحقيق: محمد محيي الدين

عبد الحميد، ناشر: دار الفكر.

الباني اين روايت را در صحيح ابى داوود شماره 1852 تصحيح کرده

است.

ص: 416

و ترمذی نیز همین روایت را نقل و آن را تصحیح می کند:

حدثنا بن أبي عمَرَ حدثنا سُفْيَانُ بن عُيَيْنَةَ عن أَيُّوبَ عن بن سِيرِينَ عن  
أبي العَجْفَاءِ السُّلَمِيِّ قال قال عُمَرُ بن الخَطَّابِ أَلَا لَا تُغَالُوا صَدَقَةَ النِّسَاءِ  
فَإِنَّهَا لو كانت مَكْرَمَةً في الدُّنْيَا أو تَقْوَى عِنْدَ اللَّهِ لَكَانَ أَوْلَاكُمْ بِهَا نَبِيُّ اللَّهِ  
صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا عَلِمْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَكَحَ  
شَيْئًا من نِسَائِهِ وَلَا أَنْكَحَ شَيْئًا من بَنَاتِهِ على أَكْثَرِ من ثِنْتَيْ عَشْرَةَ أُوقِيَةً .  
قال أبو عَيْسَى هذا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ وأبو العَجْفَاءِ السُّلَمِيُّ اسْمُهُ  
هَرَمٌ وَالْأُوقِيَةُ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا وَثِنْتَا عَشْرَةَ أُوقِيَةً أَرْبَعُمِائَةٍ  
وَثَمَانُونَ دِرْهَمًا

عمر بن خطاب گفت: مهر زنان را بالا نگیرید؛ زیرا اگر بالا بودن مهر،

سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می آمد، سزاوارترین

شخص به این کار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که برای هیچ زنی از همسران و یا

دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است...

و اوقیه نزد اهل علم چهل درهم است و دوازده اوقیه، چهارصد و

هشتاد درهم.

الترمذی السلمي، محمد بن عيسى أبو عيسى (متوفى 279هـ)، سنن

الترمذی، ج 3، ص 422، ح 1114، تحقیق: أحمد محمد شاکر

وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

و سیوطی در جامع الأحادیث می نویسد:

عن مسروقٍ قال : رَكِبَ عُمَرُ بنُ الخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْمَنْبِرَ ثُمَّ قَالَ :

أَيُّهَا النَّاسُ مَا إِكْتَابُكُمْ فِي صِدَاقِ النِّسَاءِ وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَصْحَابُهُ

وَإِنَّمَا الصَّدَاقُ فِيمَا بَيْنَهُمْ أَوْ رِعْمَانَهُ دِرْهَمٍ فَمَا دُونَ ذَلِكَ ، فَلَوْ كَانَ الْإِكْتِنَارُ

فِي ذَلِكَ تَقْوَى عِنْدَ اللَّهِ أَوْ مَكْرُمَةٌ لَمْ تَسْبِقُوهُمْ إِلَيْهَا (ص، ع).

از مسروق روایت شده است که عمر از منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بالا رفته

و گفت: ای مردم، چه شده است که مهریه زنان خود را بالا می گیرید؟

با اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اصحاب او چهارصد درهم و یا کمتر از آن

ص: 417

را مهر قرار می دادند.

اگر زیاد بودن مهر، جزو تقوا و یا خصال نیک بود، به طور قطع ایشان پیش از شما چنین می کردند.

السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر (متوفای 911ه)،  
جامع الاحادیث (الجامع الصغیر وزوائده والجامع الکبیر)، ج 14، ص  
271، ح 3318.

بنابراین، مقدار مهریه امّ کلثوم در قدم نخست مخالف با سنت رسول  
خدا است؛ چرا که طبق روایاتی که گذشت، رسول خدا مهریه هیچ  
یک از زنان و دخترانش را زیاد نمی گذاشته.

وثائقیاً مخالف سیره و سنت خود عمر است. آیا اهل سنت می توانند  
چنین نسبتی را به عمر بدهند با اینکه این مطلب مصداق این آیه  
کریمه است که خداوند می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ . كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا  
لَا تَفْعَلُونَ. الصف / 2 و 3.

ای افرادی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوید که عمل  
نمی کنید؟! نزد خدا بسیار باعث خشم است که سخنی بگویند که  
عمل نمی کنید!

4. آیا عمر از ام کلثوم فرزندی داشته است؟

یکی از چیزهایی اصل وقوع این ازدواج را زیر سوال می برد، فرزندان  
است که برای امّ کلثوم تراشیده اند. برخی فرزندی برای امّ کلثوم ذکر  
نکرده اند، برخی فقط برای او یک فرزند به نام زید، برخی رقیه را نیز

اضافه کرده و برخی سه فرزند به نام های: زید، رقیه و فاطمه نقل

کرده اند.

فرزندی نداشت:

مسعودی شافعی در باره اولاد عمر می نویسد:

أولاد عمر. وكان له من الولد: عبد الله، وحفصه زوج النبي صلى الله

ص: 418

علیه وسلم، وعاصم، وعبيد الله، وزید، من أم، وعبد الرحمن،

وفاطمه، وبنات آخر، وعبد الرحمن الأصغر - وهو المحدود في

الشراب، وهو المعروف بأبي شحمه - من ام.

فرزندان عمر: او فرزندانى به نام های ذیل داشت: عبد الله و حفصه

همسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و عاصم و عبید الله و زید از یک مادر؛ و عبد

الرحمن و فاطمه و دخترانی دیگر، و عبد الرحمن اصغر و هموست

که به خاطر شراپخواری حد خورده و معروف به ابی شحمه است،

این ها هم از یک مادر هستند.

المسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین بن علی (متوفای 346ه)،

مروج الذهب، ج 1، ص 299

طبق این نقل خلیفه دوم فقط یک پسر به نام زید داشته که او هم برادر

عاصم و عبید الله بود که مادر آن ها ام کلثوم بنت جریول است و هیچ

نامی از فرزندان عمر از ام کلثوم در این نقل دیده نمی شود.

یک فرزند داشت:

بسیاری از بزرگان اهل سنت فقط یک فرزند را برای عمر نقل کرده اند:

بیهقی در سنن کبرای خود می نویسد:

وأما أم كلثوم فتزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه فولدت له زید

بن عمر ضرب لیالی قتال بن مطیع ضربا لم یزل ینهم له حتی توفی ثم

خلف علی أم كلثوم بعد عمر عون بن جعفر فلم تلد له شیئا حتی

مات.

ام کلثوم، عمر با او ازدواج کرده و برای او زید بن عمر را به دنیا آورد که

در شب درگیری ابن مطیع، ضربه ای به او وارد شده و تا زمان مردن،  
از این ضربه در رنج بود؛ سپس پس از عمر، عون بن جعفر با امّ کلثوم  
ازدواج کرد اما از او صاحب فرزندی نشد تا از دنیا رفت.

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای

458ه)، سنن البیهقی الکبری، ج 7، ص 70، ناشر: مکتبه دار الباز -

ص: 419

مکه المکرمه، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، 1414-1994.

و نویری در نهایتہ الأرب می نویسد:

وتزوج أم کلثوم عمر بن الخطاب فولدت له زيد بن عمر، ثم خلف

عليها بعده عون بن جعفر فلم تلد له حتى مات.

امّ کلثوم به ازدواج عمر بن خطاب در آمده و برای او زید بن عمر را به

دنیا آورد؛ پس از عمر، عون بن جعفر با او ازدواج کرد اما فرزندی

برای او نیاورد تا از دنیا رفت.

النویری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (متوفای 733ه)، نهایتہ

الأرب فی فنون الأدب، ج 18، ص 142، تحقیق مفید قمحیه

وجماعه، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الأولى، 1424ه

- 2004م.

و صفدی نیز، فقط یک فرزند برای امّ کلثوم نقل می کند:

وأم کلثوم تزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه فولدت له زیدا.

و امّ کلثوم، عمر با او ازدواج کرده و برای عمر، زید را به دنیا آورد.

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أبیک (متوفای 764ه)، الوافی

بالوفیات، ج 1، ص 79، تحقیق أحمد الأرناؤمط وترکی مصطفی،

ناشر: دار إحياء التراث - بیروت - 1420ه - 2000م.

و ابن کثیر دمشقی سلفی نیز می نویسد:

وأما أم کلثوم فتزوجها أمير المؤمنين عمر بن الخطاب فولدت له زیدا

ومات عنها فتزوجت بعده بنی عمها جعفر واحدا بعد واحد....

امّ کلثوم، امیر المؤمنین عمر! با او ازدواج کرده و او برای عمر، زید بن



عمر را به دنیا آورد. عمر مرد و پس از عمر با فرزندان عمویش جعفر

یکی پس از دیگری ازدواج کرد...

القرشی الدمشقی، إسماعیل بن عمر بن کثیر أبو الفداء

(متوفای 774ه)، البدایه والنهایه، ج 5، ص 293، ناشر: مکتبه

المعارف ج بیروت.

ص: 420

دو فرزند داشت:

اکثر عالمان سنی، گفته اند که دو فرزند داشته است؛ آن ها در ذکر

فرزندان عمر از امّ کلثوم چنین گفته اند:

وزید الأكبر لا بقیه له ورقیه وأمهما أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب بن

عبد المطلب بن هاشم وأمها فاطمه بنت رسول الله.

وزید اکبر، فرزندی نداشت و رقیه؛ مادر این دو امّ کلثوم دختر علی بن

ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم است و مادر او نیز فاطمه دختر

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفای 230ه)،

الطبقات الكبرى، ج 3، ص 265، ناشر: دار صادر - بیروت؛

الزبيری، أبو عبد الله المصعب بن عبد الله بن المصعب (متوفای

236ه)، نسب قریش، ج 10، ص 349، تحقیق: لینی بروفسال،

القاهره، ناشر: دار المعارف؛

التميمي البستي، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم (متوفای 354ه)،

الثقات، ج 2، ص 144، تحقیق السيد شرف الدين أحمد، ناشر: دار

الفکر، الطبعة: الأولى، 1395ه ج 1975م؛

الطبري، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای 310)، تاریخ الطبری، ج

2، ص 564، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت؛

الجزري، عز الدين بن الأثير أبی الحسن علی بن محمد

(متوفای 630ه) الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 450، تحقیق عبد الله

القاضي، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة الثانية، 1415ه.

سه فرزند داشت:

بلاذری در انساب الأشراف دختران امّ کلثوم از عمر را دو نفر معرفی

می کند که با زید سه فرزند می شوند:

ص: 421

عبد الرحمن بن زید بن الخطاب: كانت تحته فاطمه بنت عمر، وأمها

أم كلثوم، بنت علي بن أبي طالب، وجدتها فاطمه بنت رسول الله

صلى الله عليه وسلم، وأخوها لأبيها وأمها زيد بن عمر بن الخطاب،

فولدت لعبد الرحمن: عبد الله وابنه . وإبراهيم بن نعيم النحام بن عبد

الله بن أسيد بن عبد بن عوف بن عبيد بن عويج بن عدى بن كعب،

كانت عنده رقيه بنت عمر، أخت حفصه لأبيها، وأمها: أم كلثوم بنت

علي.

عبد الرحمن بن زید بن خطاب، همسر او فاطمه دختر عمر بود که

مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و مادر بزرگش فاطمه دختر

رسول خدا (صلى الله عليه و آله) است. برادر پدری و مادری او زید بن عمر است و

برای عبد الرحمن، فرزندی به نام عبد الله و یک دختر به دنیا آورد.

ابراهيم بن نحام بن عبد الله بن اسيد بن عبد بن عوف بن عبيد بن

عويج بن عدى بن كعب، همسر او رقيه دختر عمر بود، خواهر پدری

حفصه؛ و مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب.

البلاذری، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفای 279ه)، أنساب الأشراف،

ج 1، ص 189.

زيد برادر عمر بود یا پسر عمر؟

ابن عساکر دمشقی، روایتی را نقل می کند که طبق آن، امّ کلثوم همسر

خطاب بوده، نه عمر بن الخطاب.

وحدثني عمر بن أبي بكر الموملي حدثني سعيد بن عبد الكبير عن

عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب وأمّه أم كلثوم بنت

علی بن ابی طالب وکان سبب ذلک أن حرباً وقعت فیما بین عدی بن

کعب.

... از عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن خطاب که مادرش

امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب است روایت شده است که...

ص: 422

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبیه الله  
بن عبد الله، (متوفای 571ه)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه  
من حلها من الأمثال، ج 19، ص 487، تحقیق: محب الدین أبی سعید  
عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1995.

زید اصغر بزرگتر از زید اکبر!!!

جدای از این نکته، به مطلب مهمتری اشاره می کنیم و آن کلمات و  
سخنانی است که عالمان اهل سنت در باره زید و خود امّ کلثوم  
زده شاند:

اهل سنت برای عمر بن الخطاب دو فرزند به نام زید ذکر کرده اند،  
یکی از امّ کلثوم بنت جروول و یکی از امّ کلثوم دختر امیر مومنان.  
امّ کلثوم بنت جروول در جاهلیت زن عمر بود و با اسلام آوردن عمر از  
او جدا شد و سپس با شخص دیگری ازدواج کرد.

وأمّ عبید الله أم کلثوم: واسمها ملیکه بنت جروول الخزاعیه، وکانت  
علی شرکها حین نزلت «وَلَا تُمَسِّکُوا بِعِصَمِ الْکَوَافِرِ» فطلقها عمر  
فتزوجها أبو فهم بن حذیفه صاحب الخمیصه، وقد تقدم ذکره فی أول  
الکتاب.

مادر عبید الله مشهور به امّ کلثوم، نام او ملیکه دختر جروول خزاعی  
است؛ و هنگامی که آیه «وَلَا تُمَسِّکُوا بِعِصَمِ الْکَوَافِرِ» نازل شد، او کافر  
باقی ماند؛ عمر او را طلاق داد و ابو فهم بم حذیفه، با او ازدواج کرد که  
در اول کتاب ذکر او گذشت.

الانصاری التلمسانی، محمد بن أبی بکر المعروف بالبری

(متوفى 644هـ) الجوهره فى نسب النبى وأصحابه العشره، ج 1، ص

.258

و ابن حجر عسقلانى مى نويسد:

زيد بن عمر بن الخطاب القرشى العدوى شقيق عبد الله بن عمر

المصغر أمهما أم كلثوم بنت جرول كانت تحت عمر ففرق بينهما

ص: 423

الإسلام لما نزلت وَ لَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ فتزوجها أبو الجهم بن حذيفه وكان زوجها قبله عمر ذكر ذلك الزبير وغيره فهذا يدل على أن زيدا ولد في عهد النبي.

زيد بن عمر بن خطاب قرشي عدوي، برادر عبد الله بن عمر اصغر؛  
مادر آن دو امّ كلثوم دختر جرول است که همسر عمر بوده و هنگامی  
که آیه «وَ لَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكُوفِرِ» نازل شد، اسلام بین آن دو جدایی  
انداخت؛ سپس ابوجهم بن حذیفه با او ازدواج کرد؛ و پیش از او عمر  
همسر او بود؛ زبیر و غیر او این مطلب را ذکر کرده اند و این نشان می  
دهد که زید (اصغر) در حیات پیامبر به دنیا آمده است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل  
(متوفای 852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 2، ص 628، رقم:  
2961، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت،  
الطبعه: الأولى، 1412-1992.

نکته جالب توجه در این نقل این است که پسر امّ کلثوم بنت جرول را  
که در زمان رسول خدا به دنیا آمده، «زید اصغر» نامیده اند و زید پسر  
امّ کلثوم دختر امیر مومنان را «زید اکبر». این مطلب اصل وجود  
فرزندی به نام زید از امّ کلثوم دختر امیر مومنان علیه السلام زیر سوال  
می برد. چگونه می شود که پسر بزرگتر را «زید اصغر» نامید و پسر  
کوچکتر را «زید اکبر»!!!.

عالمان اهل سنت بدون توجه به این نکته، این چنین گفته اند:  
وزید الأكبر ورقیه وأمهم أم کلثوم بنت علی بن ابی طالب وأمها فاطمه



بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وزيد الأصغر وعبيدالله وأمهما

أم كلثوم بنت جروول. و فرق الإسلام بين عمر وبين أم كلثوم بنت جروول

وزيد اكبر و رقيه، مادر آن دو امّ كلثوم دختر علي بن ابى طالب و مادر

او فاطمه دختر رسول خدا (صلى الله عليه و آله) است؛ و زيد اصغر و عبيد الله مادر

آن دو امّ كلثوم دختر جروول است؛ و اسلام سبب جدایی عمر و

ص: 424

امّ کلثوم دختر جرول شد.

ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای 597 هـ)، المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ج 4، ص 131، ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعة: الأولى، 1358.

بنابراین با کلام عالمان اهل سنت ثابت شد که امّ کلثوم دختر ابوبکر است و زید فرزند عمر هم از امّ کلثوم بنت جرول بوده، نه از امّ کلثوم دختر امیر مومنان علیه السلام و اهل سنت با استفاده از همین تشابه اسمی، این افسانه را ساخته اند.

البته برخی از عالمان سنی، همسر دیگری به نام امّ کلثوم را نیز برای عمر ذکر کرده اند. عاصمی مکی در تعداد زنان عمر می نویسد: والرابع عاصم أمه أم کلثوم جمیله بنت عاصم بن ثابت بن أبی الأفلح حمی الدبر.

چهارمین فرزند عمر، عاصم است؛ مادر او امّ کلثوم جمیله دختر عاصم بن ثابت بن ابی افلاح است.

العاصمی المکی، عبد الملك بن حسین بن عبد الملك الشافعی (متوفای 1111هـ)، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج 2، ص 508، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود- علی محمد

معوض، ناشر: دار الکتب العلمیه.

یعنی خلیفه دوم چهار زن به نام «امّ کلثوم» داشته: 1. امّ کلثوم دختر جرول؛ 2. امّ کلثوم دختر ابوبکر؛ 3. امّ کلثوم دختر عاصم بن ثابت؛ 4.

امّ کلثوم دختر امیر مومنان.!!!

گویا عالمان اهل سنت با استفاده از این تشابهات اسمی، امّ کلثوم

دختر امیر مومنان علیه السلام را نیز اضافه کرده باشند.

عمر، دخترش رقیه را به ازدواج ابراهیم بن نعیم آورد:

یکی از شواهد دروغ بودن این مدعا آن است که برخی از عالمان اهل

سنت ادعا کرده اند که خود عمر بن الخطاب دخترش رقیه را که از

ص: 425

امّ کلثوم بوده به ازدواج شخصی به نام ابراهیم بن نعیم در آورده است.

ابن قتیبه دینوری می گوید:

ویقال إن اسم بنت أم کلثوم من عمر رقیه وأن عمر زوجها ابراهیم بن

نعیم النحام فماتت عنده ولم تترك ولدا.

و گفته شده است که نام دختر امّ کلثوم از عمر، رقیه بود که عمر او را به

ازدواج ابراهیم بن نعیم نحام در آورده و او نیز نزد ابراهیم از دنیا رفته

برای او فرزندی نیاورد.

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای 276ه)،

المعارف، ج 1، ص 185، تحقیق: دکتر ثروت عکاشه، ناشر: دار

المعارف - القاهرة .

و ابن اثیر جزری نیز می گوید:

وقد ذكر الزبير بن أبي بكر أن عمر بن الخطاب زوج ابنته رقیه من

إبراهیم بن نعیم بن عبد الله النحام

زبير بن ابی بكر گفته است که عمر بن خطاب دختر خویش را به

ازدواج ابراهیم بن نعیم بن عبد الله نحام در آورد.

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد

(متوفای 630ه)، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج 1، ص 71، تحقیق

عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان،

الطبعه: الأولى، 1417 ه - 1996 م.

ابن حجر عسقلانی در این باره می نویسد:

وقال الزبير زوج عمر بن الخطاب ابراهیم هذا ابنته قلت وعند

البلاذری أنه كانت عنده رقيه بنت عمر من أم كلثوم بنت علی.

زبیر گفته است که عمر بن خطاب، این دختر خویش را به ازدواج

ابراهیم در آورد؛ بلاذری نیز گفته است که رقيه دختر عمر از امّ کلثوم

همسر او بوده است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

ص: 426

(متوفای 852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 1، ص 178، تحقیق:

علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى،

1412-1992.

با توجه به آن چه که در محور پیشین گفته شد، خلیفه دوم در سال هفدهم و یا هیجدهم هجرت با امّ کلثوم ازدواج کرده است و در سال 23 هجرت از دنیا رفته؛ یعنی حد اکثر شش سال با امّ کلثوم زندگی کرده است.

و نیز با توجه به این که زید بن عمر، فرزند دیگر امّ کلثوم!!! از او بزرگتر بوده و زید در واپسین سال عمر پدرش به دنیا آمده، چگونه می توان پذیرفت که عمر بتواند رقیه را که با خوشبینانه ترین وضعیت فقط یک یا دو سال داشته، به ازدواج کسی دریاورد؟

ابن حجر در باره تاریخ تولد زید می گوید:

وكان مولده فی آخر حیاة أیبه سنه ثلاث وعشرین.

تولد او در آخر عمر پدرش در سال بیست و سه بوده است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای 852ه)

ه)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 79، تحقیق: سید کسروی

حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الأولى، 1413ه.

شاید چون جناب خلیفه، با خود امّ کلثوم در کودکی ازدواج کرده،

دوست داشته که دختر او نیز در سن شیرخوارگی ازدواج کند!!!

5. تاریخ وفات امّ کلثوم و زید:

در باره تاریخ وفات امّ کلثوم و زید نیز اختلاف های وجود دارد. برخی

گفته اند که در زمان امام حسن علیه السلام از دنیا رفته اند و برخی

گفته اند که به دست عبد الملک بن مروان مسموم شده اند.

مرگ در زمان حکومت عبد الملک بن مروان (86 هـ):

عبد الرزاق صنعانی، زمان مرگ آن دورا زمان حکومت عبد الملک بن

ص: 427

مروان ذکر کرده است. عبد الملک بن مروان سیزده سال حکومت کرد و در سال 86 هجری از دنیا رفت؛ یعنی امّ کلثوم و زید حد اقل تا سال 73 هجری زنده بوده اند:

قال عبد الرزاق وأمّ کلثوم من فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ودخل علیها عمر وأولد منها غلاما يقال له زید فبلغنی أن عبد الملک بن مروان سمهما فماتا وصلی علیهما عبد الله بن عمر وذلك أنه قيل لعبد الملک هذا بن علی وبن عمر فخاف علی ملکه فسمهما. عبد الرزاق می گوید: و امّ کلثوم فرزند فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که عمر با او ازدواج کرده و از او صاحب پسری به نام زید شد؛ و به من خبر رسید که عبد الملک بن مروان آن دورا سم داده و کشت؛ و عبد الله بن عمر بر آن دو نماز خواند؛ و علت اینکار این بود که به عبد الملک گفته شد که زید، پسر علی و پسر عمر است؛ و به همین سبب او بر خلافت خویش از زید ترسید و آن دورا سم داد!

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای 211ه)، المصنف، ج 6، ص 164، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: المكتب الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، 1403ه.

مرگ در زمان امارت سعید بن العاص (48 54ه):

روایات مشهور اهل سنت ثابت می کند، که هر دوی آن ها در زمان سعید بن العاص که از سال 48ه تا 54ه امیر مدینه بوده، از دنیا رفته اند.



صفدی در الوافی بالوفیات می نویسد:

وتوفی زید رحمه الله شاباً فی حدود الخمسین للهجره.

زید رحمه الله در جوانی در حدود سال پنجاه هجری از دنیا رفت.

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أبیک (متوفای 764ه)، الوافی

بالوفیات، ج 15، ص 24، تحقیق أحمد الأرنؤمط وترکی مصطفی،

ص: 428

ناشر: دار إحياء التراث - بيروت - 1420هـ - 2000م.

و ابن حجر عسقلانی می گوید:

زيد بن عمر بن الخطاب القرشي العدوي أمه أم كلثوم بنت علي بن أبي

طالب مات مع أمه في يوم واحد وكان مولده في آخر حياه أبيه سنه

ثلاث وعشرين ومات وهو شاب في خلافة معاويه في ولاية سعيد بن

العاص على المدينه

زيد بن عمر بن خطاب قرشي عدوي، مادر او امّ كلثوم دختر علی بن

ابی طالب است که به همراه مادرش در یک روز از دنیا رفتند.

ولادت او در اواخر عمر پدرش در سال 23 بود و در جوانی در

خلافت معاویه در زمان امارت سعید بن عاص بر مدينه از دنیا رفت.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای 852

ه)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 79، تحقیق: سید کسروی

حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الأولى، 1413هـ.

بین این دو نقل بیش از بیست سال تفاوت وجود دارد!!!

مرگ، پس از واقعه کربلا:

و طبق خطبه ای که ابن طیفور از آن حضرت در کوفه نقل کرده، ثابت

می کند که امّ کلثوم تا پس از قضیه کربلا زنده بوده اند:

قالت أبدأ بحمد الله والصلاه والسلام على جدی أما بعد يا أهل

الكوفه...

چنین گفت که: با ستایش خدا آغاز به سخن می کنم و درود و سلام بر

جدّ خویش می فرستم.

ای اهل کوفه!...

أبي الفضل بن أبي طاهر المعروف بابن طيفور (متوفى 380 هـ)،

بلاغات النساء، ص 24، ناشر: منشورات مكتبة بصيرتي قم و ص 11،

طبق برنامه الجامع الكبير.

6. نحوه وفات ام كلثوم وزید:

ص: 429

در باره نحوه وفات امّ کلثوم و زید نیز اختلاف های وجود دارد. برخی گفته اند که هر دوی آن ها مریض و همین مریضی سبب مرگ همزمان هر دوی آن ها شد.

مرگ بر اثر مریضی:

محمد بن حبیب بغدادی در المنمق و ابن عساکر دمشقی در تاریخ

مدینه دمشق و صفدی در الوافی فی الوفیات می نویسند:

وقد ذکر بعض أهل العلم أنه وأمه أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب

رحمه الله علیهم وكانت تحت عبد الله بن جعفر بن أبی طالب علیه

مرضاً جميعاً وثقلاً ونزل بهما وأن رجلاً مشوا بينهما لينظروا أيهما

يموت قبل صاحبه فیرث منه الآخر وأنها قبضا فی ساعه واحده ولم

یدر أيهما قبض قبل صاحبه فلم يتوارثا.

بعضی از اهل علم گفته اند که او و مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی

طالب (رحمه الله علیهم) بود که در آن زمان همسر عبد الله بن جعفر

بود هر دو مریض شده و در یک زمان از دنیا رفتند. عده ای بین خانه

آن دو در رفت و آمد بودند تا ببینند که کدامیک پیش از دیگری می

میرد، تا دیگری از او ارث ببرد؛ اما آن دو در یک زمان مردند و

ندانستند که کدامیک زودتر مرده است و به همین سبب از هم ارث

نبردند.

البغدادی، أبو جعفر محمد بن حبیب بن أمیه (متوفای 245ه)، المنمق

فی أخبار قریش، ج 1، ص 312، تحقیق: خورشید أحمد فارق، ناشر:

عالم الکتب - بیروت، الطبعة: الأولى، 1405ه 1985م؛

ابن عساكر الدمشقى الشافعى، أبى القاسم على بن الحسن ابن هببه الله  
بن عبد الله، (متوفى 571هـ)، تاريخ مدينه دمشق وذكر فضلها وتسميه  
من حلها من الأمثال، ج 19، ص 487 تحقيق: محب الدين أبى سعيد  
عمر بن غرامه العمرى، ناشر: دار الفكر - بيروت - 1995؛  
الصفدى، صلاح الدين خليل بن أيبك (متوفى 764هـ)، الوافى  
ص: 430

بالوفیات، ج 15، ص 24، تحقیق أحمد الأرنؤمط وترکی مصطفی،

ناشر: دار إحياء التراث - بیروت - 1420هـ - 2000م.

مرگ بر اثر اصابت سنگ:

برخی گفته اند که سنگی به سرش خورد و از دنیا رفت.

ابن حبان می نویسد:

فأما أم كلثوم فزوجها علی من عمر فولدت لعمر زيدا ورقیه وأما زید

فأتاه حجر فقتله.

امّ کلثوم را علی به ازدواج عمر در آورده و برای او زید و رقیه را به دنیا

آورد؛ اما زید سنگی به سر او اصابت کرده و او را کشت!

التمیمی البستی، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم (متوفای 354 هـ)،

الثقات، ج 2، ص 144، تحقیق السید شرف الدین أحمد، ناشر: دار

الفکر، الطبعة: الأولى، 1395 هـ ج 1975 م.

ابن قتیبہ دینوری اعتقاد دارد که زید در جنگی که بین بنی عویج و بنی

رزاح اتفاق افتاده، کشته شده است.

وأما زید بن عمر بن الخطاب فرمی بحجر فی حرب کانت بین بنی

عویج و بین بنی رزاح فمات ولا عقب له ویقال أنه مات هو وأم کلثوم

أمه فی ساعه واحده فلم یرث واحد منهما من صاحبه...

اما زید بن عمر، در درگیری بین بنی عویج و بنی رزاح سنگی به سر او

خورد و او را کشت، در حالی که او فرزندی نداشت.

همچنین گفته شده است که او مادرش در یک ساعت از دنیا رفته و به

همین علت از همدیگر ارث نبردند...

الدينورى، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبه (متوفى 276هـ)،

المعارف، ج 1، ص 188، تحقيق: دكتور ثروت عكاشه، ناشر: دار

المعارف - القاهرة.

ص: 431

و برخی دیگر از عالمان اهل سنت نوشته اند که زید در جنگی که بین  
قبیله بنی عدی اتفاق افتاده کشته شده است:

وتوفیت أم کلثوم وابنها زید فی وقت واحد وقد کان زید أصیب فی  
حرب کانت بین بنی عدی لیلا کان قد خرج لیصلح بینهم فصربه رجل  
منهم فی الظلمه فشحجه وصرعه فعاش آیاما ثم مات وهو وأمّه فی وقت  
واحد وصلی علیهما ابن عمر...

امّ کلثوم و فرزندش زید در یک زمان از دنیا رفتند؛ زید در جنگی شبانه  
بین بنی عدی برای آشتی دادن آن ها رفته بود اما در تاریکی یکی از  
آن ها ضربتی به سر او زده او را زخمی کرد.

زید چند روز پس از این ماجرا زنده بود، تا اینکه در یک زمان به همراه  
مادرش از دنیا رفتند؛ و ابن عمر بر آن دو نماز خواند....

القرطبی، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای 463 هـ)،

الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1956، تحقیق: علی

محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، 1412 هـ؛

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد

(متوفای 630 هـ)، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج 7، ص 425،

تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

/ لبنان، الطبعة: الأولى، 1417 هـ - 1996 م

مرگ بر اثر اصابت تیر:

فولدت له زید بن عمر وهو زید الأكبر ورقیه بنت عمر وکانت وفاتها

ووفاه ابنها فی ساعه واحده وکان سبب موته سهما أصابه لیلا فی ثائره



وقعت بین عدی و بنی حذیفه

امّ کلثوم، از عمر صاحب فرزندی به نام زید شد- که زید اکبر همین  
فرزند است- و دختری به نام رقیه؛ و مردن امّ کلثوم و فرزندش در یک  
زمان بود.

علت مردن زید آن بود که در یک درگیری شبانه بین بنی عدی و بنی

ص: 432

حذیفه، تیری به او اصابت کرد.

السهیلی، عبد الرحمن بن عبد الله أبو القاسم (متوفای 581ه)،

الفرائض وشرح آیات الوصیه، ج 1، ص 138، تحقیق: د. محمد

إبراهیم البنا، ناشر: المكتبة الفيصلیه - مکه المکرمه، الطبعة: الثانية،

1405ه.

### مرگ بر اثر خوردن سم:

عبد الرزاق صنعانی، استاد بخاری می نویسد:

قال عبد الرزاق وأم كلثوم من فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه

وسلم ودخل عليها عمر وأولد منها غلاما يقال له زيد فبلغني أن عبد

الملك بن مروان سمهما فماتا وصلى عليهما عبد الله بن عمر وذلك

أنه قيل لعبد الملك هذا بن علي وبن عمر فخاف علي ملكه فسمهما.

عبد الرزاق می گوید: و أمّ كلثوم فرزند فاطمه دختر رسول خدا (صلی

الله علیه وآله وسلم) است که عمر با او ازدواج کرده و از او صاحب

پسری به نام زید شد؛ و به من خبر رسید که عبد الملك بن مروان آن

دو را سم داده و کشت؛ و عبد الله بن عمر بر آن دو نماز خواند؛ و

علت اینکار این بود که به عبد الملك گفته شد که زید، پسر علی و پسر

عمر است؛ و به همین سبب او بر خلافت خویش از زید ترسید و آن

دو را سم داد!

الصنعانی، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (متوفای 211ه)، المصنف، ج

6، ص 164، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: المكتب

7. آیا زید، فرزند داشت؟

در باره این که زید بن عمر، فرزندی داشته یا نه، نیز دیدگاه های گوناگونی نقل شده. برخی ادعا کرده اند که دارای فرزندی بوده و برخی با قاطعیت گفته اند که هیچ بچه ای نداشته است.

ص: 433

فرزندی نداشت:

وزید الأكبر لا بقیه له ورقیه وأمهما أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم وأمهها فاطمه بنت رسول الله.

زید اکبر - فرزندى نداشت - ورقیه، مادر آن دو ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم و مادر ام کلثوم، فاطمه دختر رسول خدا است.

النمیری البصری، أبو زید عمر بن شبه (متوفای 262ه)، تاریخ المدینه المنوره، ج 1، ص 345، تحقیق علی محمد دندل و یاسین سعد الدین بیان، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - 1417ه - 1996م.

چندین فرزند داشت:

ابن قدامه مقدسی، فقیه مشهور حنابله اعتقاد دارد که او فرزندانى داشته است:

فإن زید بن عمر هو ابن أم کلثوم بنت علی الذی صلی علیه معها وکان رجلاً له أولاد کذلک.

زید بن عمر که پسر ام کلثوم دختر علی است که نماز میت او با مادرش، با هم برگزار شد؛ او مردی بود که فرزندانى داشت.

المقدسی، عبد الله بن أحمد بن قدامه أبو محمد (متوفای 620ه)،

المغنی فی فقه الإمام أحمد بن حنبل الشیبانی، ج 2، ص 221، ناشر:

دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى، 1405ه.

المقدسی، عبد الله بن أحمد بن قدامه أبو محمد (متوفای 620ه)،

الشرح الكبير لابن قدامه، ج 2، ص 345.

ابن عساکر دمشقی نیز می گوید:

قال الزبیر وأما زید بن عمر بن الخطاب فکان له ولد فانقرضوا

زبیر گفته است که زید بن عمر بن خطاب، از او فرزندان به جا ماند؛

اما نسل او منقرض شد.

ص: 434

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبیه الله بن عبد الله، (متوفای 571ه)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمثال، ج 19، ص 483، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1995.

8. سن زید هنگام وفات:

زید بن عمر، هنگامی از دنیا رفت، چند سال داشت؟ برخی او را «صغیر؛ خردسال»، برخی دیگر «شاب؛ جوان» و برخی دیگر او را «کان رجلا؛ بزرگسال» معرفی کرده اند.

خردسال بود:

أبی حاتم رازی در الجرح و التعديل و ابن عساکر دمشقی در تاریخ مدینه دمشق، او را «صغیر» نامیده اند:

زید بن عمر بن الخطاب من أم کلثوم بنت علی سمعت أبی یقول ذلک و یقول توفی هو وأمّه أم کلثوم فی ساعه واحده وهو صغیر لا یدری ایهما مات أول

زید بن عمر بن خطاب، که مادرش ام کلثوم دختر علی بود: از پدرم شنیدم که این را می گفت و می افزود که او در حالی که کودک بود به همراه مادرش در یک زمان از دنیا رفتند و مشخص نشد که کدامیک زودتر مرده است.

الرازی التمیمی، أبو محمد عبد الرحمن بن أبی حاتم محمد بن إدريس (متوفای 327ه)، الجرح و التعديل، ج 3، ص 568، رقم: 2576، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت، الطبعة: الأولى،

1271هـ 1952م؛

ابن عساكر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هببه الله

بن عبد الله، (متوفى 571هـ)، تاريخ مدينه دمشق وذكر فضلها وتسميه

من حلها من الأمثال، ج 19، ص 484، تحقيق: محب الدين أبي سعيد

ص: 435

عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1995.

جوان بود:

ذهبی و ابن حجر، او را «شاب؛ جوان» نامیده اند:

زید بن عمر بن الخطاب، القرشی العدوی، و أمه أم کلثوم بنت فاطمه

الزهراء. قال عطاء الخراسانی: توفی شاباً ولم یعقب.

زید بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، مادر او ام کلثوم دختر فاطمه

زهرا است.

عطاء خراسانی گفته است که او در جوانی از دنیا رفته و فرزندی

نداشت.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای 748ه)،

تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، ج 4، ص 58، تحقیق د.

عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الكتاب العربی - لبنان/ بیروت،

الطبعة: الأولى، 1407ه - 1987م.

و ابن حجر می گوید:

زید بن عمر بن الخطاب القرشی العدوی أمه أم کلثوم بنت علی بن أبی

طالب مات مع أمه فی یوم واحد وكان مولده فی آخر حیاة أبیه سنه

ثلاث وعشرین ومات وهو شاب فی خلافة معاویه فی ولایة سعید بن

العاص علی المدینه

زید بن عمر بن خطاب قرشی عدوی؛ مادر او ام کلثوم دختر علی بن

ابی طالب است که به همراه مادرش در یک روز از دنیا رفت.

ولادت او در آخر عمر پدرش در سال 23 بود و در جوانی در زمان



خلافت معاویه و حکومت سعید بن العاص بر مدینه از دنیا رفت.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای 852

ه)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 79، تحقیق: سید کسروی

حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الأولى، 1413ه.

ص: 436

بزرگسال بود:

عده ای دیگر از عالمان اهل سنت گفته اند هنگامی که زید از دنیا

رفت، برای خودش مردی شده بود. خطیب بغداد می نویسد:

فولدت له زید بن عمر بن الخطاب فعاش حتی کان رجلاً ثم مات

امّ کلثوم، برای عمر، زید را به دنیا آورد و زید زنده ماند تا اینکه مردی

شده و سپس از دنیا رفت.

البغدادی، أحمد بن علی أبو بکر الخطیب (متوفای 463ه)، تاریخ

بغداد، ج 6، ص 182، ناشر: دار الکتب العلمیه ج بیروت.

ابن عساکر دمشقی داستان کتک کاری زید با بسر بن ابی أرطاه را در

حضور معاویه نقل می کند. از این داستان استفاده می شود که زید

بزرگسال باشد:

حدثنی رجل من الأنصار عن أبيه قال وفاقا مع زید بن عمر بن الخطاب

وأمه أم کلثوم بنت علی بن ابی طالب وأمها فاطمه بنت رسول الله ص

إلی معاویه بن ابی سفیان فأجلسه علی السریر وهو یومئذ من أجمل

الناس وأشبههم فینا هو جالس قال له بسر بن أرطاه یا ابن ابی تراب

فقال له ایای تعنی لا أم لك لك أنا والله خیر منك وأزکی وأطیب فما

زال الکلام بینهما حتی نزل زید إلیه فخنقه حتی صرعه وبرک علی

صدره فنزل معاویه عن سریره فحجز بینهما وسقطت عمامه زید فقال

زید والله یا معاویه ما شکرت الحسنی ولا حفظت ما کان منا إلیک

حیث تسلط علی عبد بنی عامر فقال معاویه أما قولک یا ابن أخي أنى

لکفرت الحسنی فوالله ما استعملنی أبوک إلا من حاجه إلی وأما ما

ذكرت من الشكر فوالله لقد وصلنا أرحامكم وقضينا حقوقكم وإنكم  
لفى منازلكم فقال زيد أنا ابن الخليفتين والله لا ترانى بعدها أبدا عائدا  
إليك وإنى لأعلم أن هذا لم يكن إلا عن رأيك قال وخرج زيد إلينا وقد  
تشعث رأسه وسقطت عمامته.

ص: 437

یکی از انصار از پدرش روایت کرد که او به همراه زید بن عمر بن خطاب که مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و دختر فاطمه زهرا است، به نزد معاویه بن ابی سفیان رفتند.

معاویه او را به همراه خویش بر تخت نشاند. زید در آن زمان از زیباترین مردمان بود.

در این هنگام که زید بر تخت بود، بسر به او گفت: ای پسر ابوتراب! زید گفت: آیا مقصود تو من هستم؟ ای بی مادر؟ قسم به خدا من از تو بهتر و پاکیزه تر و برتر هستم.

و آن قدر سخن بین آن دو رد و بدل شد، تا اینکه زید از تخت پایین آمده و بسر را به زمین زد و بر روی سینه او نشست! معاویه از تخت خویش پایین آمده و بین آن دو واسطه شد و عمامه زید افتاد.

زید گفت: ای معاویه، نیکی های ما را سزای خوبی ندادی؛ و الطافی را که از جانب ما به تو شده بود، به خوبی حفظ نکردی؛ و بنده ای از بنی عامر را بر من مسلط ساخته ای!

معاویه گفت: اما اینکه به من گفתי نیکی های ما را سزای خوبی ندادی، بدان که پدرت من را به کار نگرفت مگر به خاطر اینکه او به من محتاج بود!

اما اینکه گفתי الطافی که از جانب شما به ما رسیده بود را به خوبی حفظ نکردیم، قسم به خدا که ما با بستگان شما وصلت ایجاد کرده و حقوق شما را ادا کرده ایم و شما اکنون در همان جایگاه سابق هستید.

زید گفت: من پسر دو خلیفه هستم! قسم به خدا دیگر مرا نخواهی

دید که به نزد تو آیم! و می دانم که این سخن و برخورد بُسر، جز طبق

نقشه تو نبوده است!

سپس زید در حالی که موهایش آشفته و عمامه اش افتاده بود، به نزد

ما آمد.

ص: 438

ابن عساكر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هببه الله  
بن عبد الله، (متوفى 571هـ)، تاريخ مدينه دمشق وذكر فضلها وتسميه  
من حلها من الأماثل، ج 19، ص 484، تحقيق: محب الدين أبي سعيد  
عمر بن غرامه العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت - 1995.

همين داستان را بلاذري در انساب الأشراف، زمخشري در ربيع  
الأبرار، ابن حمدون در التذكرة الحمدونية، ابن أثير در الكامل في  
التاريخ وذهبي در سير اعلام النبلاء، باختصار و تفاوت های در متن  
نقل کرده اند:

البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفى 279هـ)، أنساب الأشراف،  
ج 2، ص 86؛

الزمخشري الخوارزمي، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله  
(متوفى 538هـ) ربيع الأبرار، ج 1، ص 469؛

ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علي (متوفى 608هـ)،

التذكرة الحمدونية، ج 9، ص 309، تحقيق: إحسان عباس، بكر

عباس، ناشر: دار صادر - بيروت،، الطبعة: الأولى، 1996م؛

الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد

(متوفى 630هـ) الكامل في التاريخ، ج 3، ص 373، تحقيق عبد الله

القاضي، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الثانية، 1415هـ؛

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفى 748هـ)،

سير اعلام النبلاء، ج 3، ص 502، تحقيق: شعيب الأرنؤمط، محمد

نعيم العرقسوسى، ناشر: موسم الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة،

آیا زید می تواند در کودکی و نوجوانی چنین سخنوری کرده و بسر را

که فرمانده لشکر معاویه بود، اینچنین به زمین بزند؟

نیز گذشت که اهل سنت ادعا کرده بودند زید در واپسین سال وفات

عمر به دنیا آمده است؛ حال اگر مرگ او را در زمان سعید بن العاص

ص: 439

بدانیم، بیش از 28 سال و اگر توسط عبد الملک بن مروان مسموم

شده باشد، بیش از 50 سال سن داشته است!

9. چه کسی بر جنازه زید و ام کلثوم نماز خواند؟

در باره این که چه کسی بر جنازه زید و مادرش نماز خوانده، نیز روایات گوناگونی نقل شده است. برخی گفته اند که عبد الله بن عمر و برخی گفته اند که سعید بن العاص بر جنازه آن دو نماز خواند:

عبد الله بن عمر

ابن حجر عسقلانی، می گوید در روایتی صحیح آمده است که عبد الله بن عمر بر زید و ام کلثوم نماز خواند:

وأخرج بسند صحيح أن بن عمر صلى على أم كلثوم وابنها زید فجعله مما يليه وكبر أربعاً

با سند صحیح روایت شده است که ابن عمر بر ام کلثوم و فرزندش زید نماز خواند و زید را در جانب امام قرار داده و چهار تکبیر گفت.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

(متوفای 852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 8، ص 294، تحقیق:

علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى،

1412 ج 1992.

محمد بن حسن شیبانی از عالمان قرن دوم اهل سنت می نویسد:

عن عامر الشعبي، قال: صلى ابن عمر رضی الله عنه علی أم كلثوم

بنت علی رضی الله عنه وزید بن عمر رضی الله عنه ابنها، فجعل أم

كلثوم تلقاء القبلة، وجعل زيدا مما يلي الإمام



از عامر شعبی روایت شده است که گفت: ابن عمر بر امّ کلثوم دختر

علی رضی الله عنه و زید بن عمر رضی الله عنه که پسر امّ کلثوم بود

نماز خواند؛ او امّ کلثوم را در سمت قبله و زید را در سمت امام

گذاشت.

ص: 440

الشیبانی، أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقد (متوفای 189هـ)،

الآثار لمحمد ابن الحسن، ج 1، ص 318.

و محمد بن سعد و عبد الرزاق صنعانی می نویسد:

عبد الرزاق عن الثوری عن أبي حصین وإسماعیل عن الشعبي أن بن

عمر صلی علی أم کلثوم بنت علی بن أبي طالب وزید بن عمر فجعل

زیدا یلیه والمرأه أمام ذلك.

از شعبی روایت شده است که ابن عمر بر ام کلثوم دختر علی بن ابی

طالب و زید بن عمر نماز خواند؛ او زید را نزدیک خویش و زن را در

جهت دیگر گذاشت.

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای 211هـ)، المصنف، ج

3، ص 465 ح 6336، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر:

المکتب الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، 1403هـ؛

الزهري، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای 230هـ)،

الطبقات الكبرى، ج 8، ص 464، ناشر: دار صادر - بیروت.

و بخاری در تاریخ الأوسط می نویسد:

419 حدثنا محمد بن الصباح ثنا إسماعیل بن زکریا عن رزین البزاز

حدثنی الشعبي قال توفي زید بن عمر وأم کلثوم فقدموا عبد الله بن

عمر و خلفه الحسن والحسين و محمد بن الحنفیه و عبد الله بن جعفر.

از شعبی روایت شده است که گفت: زید بن عمر و ام کلثوم از دنیا

رفتند؛ مردم عبد الله بن عمر را به عنوان امام جماعت جلو فرستادند؛

و در پشت او حسن و حسین و محمد حنفیه و عبد الله بن جعفر

ایستادند.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256ه)،

التاریخ الأوسط، ج 1، ص 102، تحقیق: محمود إبراهيم زاید، ناشر:

دار الوعی، مکتبه دار التراث - حلب، القاهرة، الطبعة: الأولى،

1397م 1977م.

ص: 441

البته با توجه به این سعید بن العاص در آن زمان امیر مدینه بوده، نماز خواندن عبد الله بن عمر بر جنازه زید و امّ کلثوم بعید به نظر می‌رسد.  
سعید بن العاص:

روایات بسیاری نیز نقل شده است که سعید بن العاص که در آن زمان امیر مدینه بوده، بر جنازه آن دو نماز خوانده است.  
ابن ابی شیبه می‌نویسد:

حدثنا حاتم بن وردان عن يونس عن عمارة مولى بنى هاشم قال  
شهدت أمّ كلثوم وزيد بن عمر ماتا في ساعه واحده فاخرجوهما  
فصلى عليهما سعيد بن العاص فجعل زيدا مما يليه وجعل أمّ كلثوم  
بين يدي زيد وفي الناس يومئذ ناس من أصحاب النبي صلى الله عليه  
وسلم والحسن والحسين في الجنازه .

من در نزد بنی هاشم بودم و دیدم که امّ کلثوم و زید بن عمر هر دو در یک زمان از دنیا رفتند؛ مردم آن دورا بیرون آورده و سعید بن العاص بر آن دو نماز خواند؛ زید را در جانب خویش گذاشت و امّ کلثوم را پس از زید.

در آن روز در میان مردم گروهی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حسن و حسین نیز بودند.

ابن ابی شیبه الکوفی، أبو بکر عبد الله بن محمد (متوفای 235 هـ)،

الکتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج 3، ص 8، ح 11568،

تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد - الرياض، الطبعة:

الأولی، 1409هـ.

و احمد بن حنبل، مومس مذهب حنبلی می نویسد:

عن عمار مولى بنى هاشم قال شهدت وفاه أم كلثوم بنت علي وزيد بن

عمر قال فصلی علیهما سعید بن العاص و قدم أم كلثوم بین یدی زید

بن عمر.

از عمار غلام بنی هاشم روایت شده است که گفت: من در زمان مردن

ص: 442

امّ کلثوم دختر علی و زید بن عمر حاضر بودم. سعید بن العاص بر آن دو نماز خواند و محل قرار گرفتن جنازه امّ کلثوم (در هنگام نماز) پس از زید بن عمر بود.

الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (متوفای 241ه)، العلل و معرفه الرجال، ج 1، ص 140، تحقیق: وصی الله بن محمد عباس، ناشر: المكتب الإسلامی، دار الخانی - بیروت، الرياض، الطبعة: الأولى، 1408-1988.

محمد بن علی شوکانی که وهابیهها برای سخن او ارزش زیادی قائل هستند، در نیل الأوطار می نویسد:

وَعَنْ الشَّعْبِيِّ أَنَّ أُمَّ كَلْثُومٍ بِنْتَ عَلِيٍّ وَابْنَهَا زَيْدَ بْنَ عُمَرَ تُؤَفِّيَا جَمِيعًا فَأُخْرِجَتْ جِنَازَتَاهُمَا فَصَلَّى عَلَيْهِمَا أَمِيرُ الْمَدِينَةِ فَسَوَّى بَيْنَ رُؤُوسِهِمَا وَأَرْجُلِهِمَا حِينَ صَلَّى عَلَيْهِمَا

از شعبی روایت شده است که امّ کلثوم دختر علی و پسرش زید بن عمر، هر دو از دنیا رفته و جنازه هر دو را بیرون آوردند؛ در آن زمان امیر مدینه بر آن دو نماز خواند؛ سر و پای آن دو را در یک موازات قرار داده و بر آن دو نماز خواندند.

الشوکانی، محمد بن علی بن محمد (متوفای 1255ه)، نیل الأوطار من أحادیث سید الأخیار شرح منتقى الأخبار، ج 4، ص 110، ناشر: دار الجیل، بیروت ج 1973.

نکته جالب در این روایت، این است که از قول شعبی نقل شده است که امیر مدینه بر جنازه آن دو نماز خوانده است؛ در حالی که پیش از

این روایاتی از او گذشت که عبد الله بن عمر نماز جنازه را خوانده

است. و این یعنی این که فقط از شعبی دو قول نقل شده است.

نسائی در المجتبی که یکی از صحاح سته اهل سنت به حساب

می آید، در این باره می نویسد:

ص: 443

وَوُضِعَتْ جَنَازَهُ أُمَّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَلِيٍّ أَمْرَأَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ وَبَن لَهَا يُقَالُ  
لَهُ زَيْدٌ وَوَضِعَا جَمِيعًا وَالْإِمَامُ يَوْمُنَدِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَفِي النَّاسِ بَنُ عُمَرَ  
وَأَبُو هُرَيْرَةَ وَأَبُو سَعِيدٍ وَأَبُو قَتَادَةَ فَوُضِعَ الْغُلَامُ مِمَّا يَلِي الْإِمَامَ .

جنازه امّ کلثوم دختر علی همسر عمر بن خطاب و فرزند او را که نامش  
زید بود، با هم روی زمین نهادند.

امام جماعت در آن روز سعید بن عاص بود، و در میان مردم عبد الله  
بن عمر، ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده نیز بودند. جنازه جوان را در  
جانب امام جماعت نهادند.

النسائی، أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن، المجتبی من السنن، ج 4،  
ص 71، تحقیق: عبدالفتاح أبو غده، ناشر: مكتب المطبوعات

الإسلاميه - حلب، الطبعة: الثانية، 1406-1986.

و مالک بن انس، مومس مذهب مالکی در المدونه الكبرى می نویسد:

عن نافع عن بن عمر قال وضعت جنازه أم كلثوم بنت علي بن أبي

طالب من فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي امرأه عمر

بن الخطاب وبن لها يقال له زيد فصفا جميعا والإمام يومئذ سعيد بن

العاص فوضع الغلام مما يلي الإمام وفي الناس بن عباس وأبو هريره

وأبو سعيد وأبو قتاده فقالوا هي السنه.

از ابن عمر روایت شده است که گفت: جنازه امّ کلثوم دختر علی بن

ابی طالب از فاطمه زهرا دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله

وسلم) را که همسر عمر بن خطاب بود، به همراه فرزند او که نامش

زید بود، در کنار هم خواباندند؛ زید را در جانب امام جماعت گذاشته



و امام در آن روز سعید بن عاص بود و در میان مردم ابن عباس و ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده نیز بودند و گفتند مستحب است که اینگونه باشد.

مالک بن انس أبو عبدالله الأصبیحی (متوفای 179ه)، المدونه

الکبری، ج 1، ص 182، ناشر: دار صادر ج بیروت.

عبد الرازق صنعانی نیز همین روایت را نقل می کند.

ص: 444

الصنعانی، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (متوفى 211هـ)، المصنف، ج

3، ص 465، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المكتب

الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، 1403هـ.

ابن ملقن انصاری، روایت نماز خواندن سعید بن العاص را صحیح

می داند:

980 اثر سعید بن العاص أنه صلی علی زید بن عمر بن الخطاب وأمه

أم كلثوم بنت علی فوضع الغلام بین یدیه والمرأه خلفه وفي القوم نحو

من ثمانین نفسا من أصحاب النبی صلی الله تعالی علیه وسلم فصوبوه

وقالوا هو السنه رواه البيهقي وبنحوه أبو داود والنسائي بإسناد صحيح.

روایتی که می گوید سعید بن عاص بر زید بن عمر بن خطاب و

مادرش امّ کلثوم دختر علی نماز خوانده است و جوان را در کنار امام و

زن را بعد از او نهادند و در میان مردم بیشتر از هشتاد نفر از اصحاب

پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و این کار را تایید کرده و گفتند این چنین مستحب

است؛ این روایت را بیهقی نقل کرده و شبیه آن را ابوداود و نسائی با

سند صحیح آورده اند.

الأنصاری، عمر بن علی بن الملّقن (متوفى 804هـ)، خلاصه البدر

المنیر فی تخریج کتاب الشرح الكبير للرافعی، ج 1، ص 138، تحقیق:

حمدی عبد المجید إسماعیل السلفی، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض،

الطبعة: الأولى، 1410هـ.

10. حضور أبو قتاده بدری در صف نماز جماعت:

یکی از تناقض های موجود در نقل وفات امّ کلثوم، حضور ابوقتاده

بدری است؛ در حالی که او سالها پیش از این واقعه از دنیا رفته است.

ابوبکر بیهقی در کتاب معرفه السنن والآثار، به این اشکال اشاره کرده

است:

وروینا فی کتاب الجنائز عن ابن جریج وأسامة بن زید عن نافع مولى

ص: 445

ابن عمر فی اجتماع الجنائز أن جنازه أم كلثوم بنت علی إمرأه عمر بن الخطاب وابنها زید بن عمر وضعتا جميعا والإمام یومئذ سعید بن العاص و فی الناس یومئذ ابن عباس وأبو هریره وأبو سعید وأبو قتاده فوضع الغلام مما یلی الإمام ثم سئلوا فقالوا: هی السنه.

وقد ذکرنا أن إماره سعید بن العاص إنما كانت من سنه ثمان وأربعین إلى سنه أربع وخمسين و فی هذا الحدیث الصحیح شهاده نافع بشهود أبی قتاده هذه الجنازه التي صلی علیها سعید بن العاص فی إمارته علی المدینه.

و فی کل ذلك دلالة علی خطأ روايه موسى بن عبد الله ومن تابعه فی موت أبی قتاده فی خلافه علی. ویشبه أن تكون روايه غلط من قتاده بن النعمان أو غیره ممن تقدم موته إلى أبی قتاده.

فقتاده بن النعمان قديم الموت وهو الذي شهد بدرا منهما. إلا أن الواقدي ذکر أنه مات فی خلافه عمر و صلی علیه عمر و ذکر هذا الراوی أن أبا قتاده صلی علیه علی. والجمع بينهما متعذر.

در کتاب جنائز، روایتی از نافع غلام عمر در باره کنار هم نهادن جنازه ها نقل شده است به این صورت که جنازه ام کلثوم دختر علی همسر عمر و فرزندش زید را در کنار هم نهادند و امام آن روز سعید بن عاص بود و در میان مردم ابن عباس و ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده بودند و جوان را در جانب امام نهاده و سپس از صحابه سوال شد؛ آن ها پاسخ دادند که این کار مستحب است و

و ما گفته ایم که حکومت سعید بن عاص از سال 48 تا سال 54 بوده

است؛ در این روایت صحیح آمده است که ابی قتاده در این ماجرا که سعید بن عاص در زمان حکومت خویش در مدینه بر آن نماز خوانده است، حاضر بوده است.

این روایت نشان می دهد که روایت موسی بن عبد الله و تابعین او در باره مرگ ابوقتاده در زمان خلافت علی اشتباه است؛ و احتمالاً روایت

ص: 446

درست، قتاده بن نعمان یا دیگر کسانی است که پیش از ابوقتاده  
مرده اند.

زیرا قتاده بن نعمان بسیار پیش از این زمان از دنیا رفته است؛ و اوست  
که در جنگ بدر شرکت داشته است.

اما مشکل اینجا است که واقدی می گوید او در زمان خلافت عمر  
مرده است و عمر بر او نماز خوانده است؛ و این راوی گفته است که  
علی بر ابوقتاده نماز خوانده است؛ و نمی توان بین این دو قول جمع  
کرد.

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای 458ه)،  
معرفه السنن والآثار عن الامام أبي عبد الله محمد بن ادریس  
الشافعی، ج 1، ص 559، تحقیق: سید کسروی حسن، ناشر: دار  
الکتب العلمیه - بیروت.

یعنی در طبق روایات اهل سنت، ابوقتاده در زمان امیر مومنان از دنیا  
رفته و آن حضرت بر او نماز خوانده اند؛ اما طبق این روایت ابوقتاده  
در بین کسانی بوده است، که بر امّ کلثوم نماز خوانده اند؛ بیهقی برای  
حل تعارض می گوید روایت نماز امیر مومنان بر ابوقتاده اشتباه است؛  
و ما می گوئیم که طبق قرائن، این روایت، یعنی نماز خواندن بر  
امّ کلثوم وزید، اشتباه بوده و چنین مطالبی زائیده ذهن خیال پردازان  
است.

ازدواج عمر با ام کلثوم یا با حضرت زینب (س)

اختلاف و تناقض در روایات اهل سنت به حدی است که خودشان

هم نمی دانند عمر با کدام دختر امیر مومنان علیه السلام ازدواج کرده

است. عبد الحی کتانی اعتقاد دارد که عمر با حضرت زینب سلام الله

علیها ازدواج کرده است!!!

ذكر الشيخ المختار الكنتی فی الاجوبه المهمه نقلا عن الحافظ

ص: 447

الدمیری اعظم صدق بلغنا خبره صدق عمر لما تزوج زینب بنت  
علی فانه اصدقها اربعین الف دینار فقیل له فی ذلك فقال واللہ ما فی  
رغبه إلى النساء ولا کنی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول  
کل سبب ونسب ینقطع یوم القیامہ الا سببی ونسبی فأردت تاکید  
النسب بینی وبنیہ صلی اللہ علیہ وسلم فأردت أن أتزوج ابنته کما  
زوج ابنتی وأعطیت هذا المال العریض اکراما لمصاہرتی ایاہ صلی  
اللہ علیہ وسلم ہ منها هذا مع کون عمر نهی عن المغالات فی المہر.  
مختار کنتی به نقل از دمیری می نویسد: بزرگترین مہریہ ای کہ تاکنون  
شنیدہ ایم، مہریہ ای بود کہ عمر برای ازدواج با زینب دختر علی قرار  
داد، مبلغ این مہریہ عبارت بود از چهل ہزار دینار . و ہنگامی کہ از  
این مہریہ سنگین از وی سوال شد گفت: من میلی بہ زنان ندارم؛ ولی  
از رسول خدا شنیدم کہ فرمود: تمام نسب ہا و سبب ہا در قیامت قطع  
می شود؛ مگر سبب و نسبت داشتن با من؛ بنابراین دوست داشتم تا  
نسبت بین من و رسول خدا محکم و استوار بماند و لذا با دختر وی  
ہمانگونہ کہ با دختر من ازدواج کرد، ازدواج نمودم و این مہریہ  
سنگین را ہم بہ جہت دامادی رسول خدا بہ عہدہ گرفتم.  
الکتانی، الشیخ عبد الحی (متوفای 1382هـ)، نظام الحکومہ النبویہ  
المسمی التراتیب الإداریہ، ج 2، ص 405، ناشر: دار الکتب العربی ج  
بیروت.

12. چه کسی امام جماعت را مقدم کرد؟

اهل سنت برای این کہ بہ این افسانہ آب و تاب بیشتری دادہ باشند،



ادعا کرده اند که امام حسن و امام حسین علیه السلام نیز در تشیع  
جنازه حضور داشته اند؛ اما برای این که نماز خواندن سعید بن العاص  
و یا عبد الله بن عمر را با وجود فرزندان رسول خدا که برادران امّ کلثوم

ص: 448

و سزاوارتر بر نماز بودند، توجیه نمایند، ادعا کرده اند که خود آن ها  
عبد الله بن عمر و یا سعید بن العاص را مقدم کردند و خود پشت سر  
آن دو نماز خواندند!!!

اما این که کدامیک از آن دو امام همام، چنین کاری را کردند، روایات  
گونگون است. برخی گفته اند حسن بن علی و برخی گفته اند حسین  
بن علی علیهم السلام.

امام حسن علیه السلام:

ابن عبد البر در الاستیعاب می نویسد:

وتوفیت أم کلثوم وابنها زید فی وقت واحد وقد کان زید أصیب فی  
حرب کانت بین بنی عدی لیلاً کان قد خرج لیصلح بینهم فضربه رجل  
منهم فی الظلمه فشحجه وصرعه فعاش أياماً ثم مات وهو وأمه فی وقت  
واحد وصلی علیهما ابن عمر قدمه الحسن بن علی.

امّ کلثوم و فرزندش زید در یک زمان از دنیا رفتند؛ زید در جنگی شبانه  
بین بنی عدی برای آشتی دادن آن ها رفته بود اما در تاریکی یکی از  
آن ها ضربتی به سر او زده او را زخمی کرد.

زید چند روز پس از این ماجرا زنده بود، تا اینکه در یک زمان به همراه  
مادرش از دنیا رفتند؛ و ابن عمر بر آن دو نماز خواند؛ حسن بن علی او  
را برای نماز جلو فرستاد!

القرطبی، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای 463 هـ)،

الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1956، تحقیق: علی

محمد البجاوی، ناشر: دار البجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، 1412 هـ.

محب الدين طبرى مى نويسد:

وحكى الدولابى وغيره القولين فى موتها عنده أو موته عندها قال أبو

عمر ماتت أم كلثوم وابنها زيد فى وقت واحد وكان زيد قد أصيب فى

حرب بين بنى عدى ليلا فخرج ليصلح بينهم فضربه رجل منهم فى

الظلمه فشججه وصرعه فعاش أياما ثم مات هو وأمه فى وقت واحد

ص: 449

وصلی علیهما ابن عمر قدمه الحسن بن علی فکانت فیهما سنتان فیما  
ذکروا لم یورث أحدهما من الآخر.

دولابی و غیر او در باره مرگ امّ کلثوم در کنار زید یا مرگ زید در کنار  
امّ کلثوم دو روایت نقل کرده اند!

ابوعمر گفته است که امّ کلثوم و پسرش زید در یک زمان از دنیا رفتند؛  
زید در درگیری شبانه بین بنی عدی بیرون رفته بود تا بین آنان آشتی  
دهد؛ اما در تاریکی شخصی به سر او ضربتی وارد کرد و او را بیهوش  
ساخت.

او چند روز زنده بود تا اینکه به همراه مادرش هر دو در یک زمان از  
دنیا رفتند؛ ابن عمر بر آن دو نماز خواند؛ حسن بن علی او را برای نماز  
جلو فرستاد.

الطبری، محب الدین أحمد بن عبد الله (متوفای 694ه)، ذخائر  
العقبی فی مناقب ذوی القربی، ج 1، ص 17، ناشر: دار الکتب  
المصریه ج مصر.

و عاصمی مکی می گوید:

وکان موتها هی وولدها من عمر المسمی زیدا الأكبر المقتول خطأ بید  
خالد بن اسلم مولی زوجها عمر رضی الله عنه فی وقت واحد وصلی  
علیهما ابن عمر قدمه الحسن بن علی.

مرگ امّ کلثوم و پسرش از عمر که نام او زید اکبر بود و به دست خالد  
بن اسم، غلام عمر به اشتباه کشته شد، در یک زمان بود؛ ابن عمر بر  
آن دو نماز خواند و حسن بن علی ابن عمر را برای نماز جلو فرستاد!

العاصمي المكي، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعي

(متوفى 1111هـ)، سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي، ج

1، ص 534، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود- علي محمد

معوض، ناشر: دار الكتب العلمية.

امام حسين عليه السلام:

ص: 450

در عده ای از روایات نیز تصریح شده است که حسین بن علی علیهما السلام، عبد الله بن عمر را مقدم کرد و اصلاً نامی از امام حسن علیه السلام در روایت برده نشده است.

محمد بن یوسف العبدری می نویسد:

وقد قدم الحسين عبد الله بن عمر للصلاة على جنازة أخته أم كلثوم وابنها زيد بن عمر قال ابن رشد: وهذا لا حجة فيه إذ يحتمل أنه قدمه لسنه وإقراره بفضلها لا لأنه أحق

حسین، عبد الله بن عمر را برای نماز بر جنازه خواهرش امّ کلثوم و فرزندش زید بن عمر جلو فرستاد. ابن رشد گفته است که این کار حسین حجت نیست؛ زیرا شاید او ابن عمر را به خاطر امری مستحبی و یا به خاطر اعتراف به برتری او مقدم کرده است؛ زیرا ابن عمر سزاوارتر بود!

العبدری، أبو عبد الله محمد بن یوسف بن أبی القاسم

(متوفای 897ه)، التاج والإكليل لمختصر خليل، ج 2، ص 252، ناشر:

دار الفكر - بیروت، الطبعة: الثانية، 1398م.

در بعضی از روایات اصلاً نامی از حسن بن علی (علیهما السلام) و حضور ایشان در نماز بر امّ کلثوم برده نشده است و تنها نام حسین بن علی برده شده است!

محمد ضیاء الأعظمی می گوید:

الشعبي قال: صَلَّى ابن عمر على زيد بن عمر وأمه أم كلثوم بنت علي،

فجعل الرجل مما يلي الإمام والمرأه من خلفه، فصَلَّى عليهما فكبر

أربعاً وخلفه ابن الحنفية، والحسين بن علي، وابن عباس.

شعبي گفته است که ابن عمر، بر زید بن عمر و مادرش امّ کلثوم دختر

علی نماز خواند؛ او مرد را در جانب خویش و زن را بعد از جنازه مرد

قرار داد و بر آن دو نماز خواند و چهار تکبیر گفت.

ص: 451

پشت سر او محمد حنفیه و حسین بن علی و ابن عباس نیز بودند.

الأعظمی، محمد ضیاء الرحمن (متوفای 458ه)، المنه الکبری شرح

وتخریج السنن الصغری، ج 3، ص 52، ناشر: مکتبه الرشد -

السعودیه/ الرياض، الطبعة: الأولى، 1422ه-2001م.

از روایت بیهقی نیز استفاده می شود که امام حسن علیه السلام در

تشیع جنازه و نماز حضور نداشته است:

أخبرنا أبو الحسين بن الفضل أنبا عبد الله بن جعفر ثنا يعقوب بن

سفيان ثنا أبو نعیم ثنا رزین بیاع الرمان عن الشعبي قال صلى بن عمر

على زيد بن عمر وأمه أم كلثوم بنت علي فجعل الرجل مما يلي الإمام

والمرأه من خلفه فصلى عليهما أربعا وخلفه بن الحنفیه والحسين بن

علي وبن عباس رضی الله عنهما

ابن عمر بر زید بن عمر و مادرش امّ کلثوم دختر علی نماز خواند؛ او

جنازه مرد را در جانب خویش و جنازه زن را بعد از آن قرار داد؛ و بر

آن دو نماز خوانده و چهار تکبیر گفت.

در پشت سر او محمد حنفیه و حسین علی و ابن عباس بودند.

البیهقی، أحمد بن الحسين بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای

458ه)، سنن البیهقی الکبری، ج 4، ص 38، ح 6743، ناشر: مکتبه

دار الباز - مکه المکرمه، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، 1994 -

1414.

مردم امام جماعت را مقدم کردند!

و بخاری در تاریخ الأوسط می نویسد:



419 حدثنا محمد بن الصباح ثنا إسماعيل بن زكريا عن رزين البزاز

حدثني الشعبي قال توفي زيد بن عمر وأم كلثوم فقدموا عبد الله بن

عمر وخلفه الحسن والحسين ومحمد بن الحنفية وعبد الله بن جعفر.

از شعبي روايت شده است كه گفت: زيد بن عمر و امّ كلثوم از دنيا

رفتند؛ مردم عبد الله بن عمر را به عنوان امام جماعت جلو فرستادند؛

ص: 452

و در پشت او حسن و حسین و محمد حنفیه و عبد الله بن جعفر

ایستادند

### محور سوم: تعارض های موجود در نقل قضیه:

یکی از دلایل افسانه بودن این ازدواج، این است که اختلاف های و

تناقض های شدیدی در نقل ماجراهای آن دیده می شود. این

تناقض ها به حدی است که مانع اطمینان انسان به صحت آن ها و

سبب اطمینان به افسانه بودن آن می شود.

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در باره این اختلاف ها و تناقض ها

می نویسد:

والحدیث بنفسه مختلف، فتاره یروی: أن أمير المومنین علیه السلام

تولی العقد له علی ابنته. وتاره یروی أن العباس تولی ذلک عنه. وتاره

یروی: أنه لم یقع العقد إلا بعد وعید من عمر وتهدید لبنی هاشم.

وتاره یروی أنه کان عن اختیار وإیثار.

ثم إن بعض الرواه یذکر أن عمر أولدها ولدا أسماه زیدا. وبعضهم

یقول: إنه قتل قبل دخوله بها. وبعضهم یقول: إن لزید بن عمر عقبا.

ومنهم من یقول: إنه قتل ولا عقب له. ومنهم من یقول: إنه وأمه قتلا.

ومنهم من یقول: إن أمه بقیت بعده. ومنهم من یقول: إن عمر أمهر أم

کلثوم أربعین ألف درهم. ومنهم من یقول: مهرها أربعة آلاف درهم.

ومنهم من یقول: کان مهرها خمسمائة درهم.

ویدو هذا الاختلاف فيه یبطل الحدیث، فلا یكون له تأثیر علی حال.

خود همین روایت اختلاف های بسیار دارد؛ گاهی روایت می شود که

خود امیر مومنان عقد امّ کلثوم را به عهده گرفت، و در بعضی روایات آمده است که عباس این کار را به عهده گرفت. در بعضی روایات آمده است که این عقد صورت نگرفت، مگر پس از تهدید عمر و تهدید شدن بنی هاشم؛ و در بعضی دیگر آمده است که این عقد به اختیار و

ص: 453

از روی میل صورت گرفت.

بعضی از راویان می گویند که عمر از او صاحب فرزندی به نام زید شد؛ عده ای می گویند که او پیش از نزدیکی با امّ کلثوم کشته شد، عده ای می گویند که از زید بن عمر، نسلی بر جای ماند؛ عده ای می گویند که زید بن عمر کشته شد و فرزندی نداشت؛ عده ای می گویند که او و مادرش با هم کشته شدند. عده ای می گویند که مادرش پس از او باقی ماند؛ عده ای می گویند عمر مهر او را چهل هزار درهم قرار داد، عده ای می گویند چهار هزار درهم، و عده ای می گویند پانصد درهم. و همین اختلاف در حدیث، سبب بطلان آن می شود و بنابراین، این روایت هیچ اثری ندارد.

الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبی عبد الله

العکبری، البغدادی (متوفای 413 هـ)، المسائل السرویه، ص 90،

تحقیق: صائب عبد الحمید، ناشر: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع

- بیروت، الطبعة: الثانية، 1414 هـ - 1993 م.

از آن جایی که این اختلاف ها بسیار گسترده است و این مقاله گنجایش

نقل تمام آن ها را ندارد، فقط به چند مورد محدود اشاره و مدارک آن

از کتاب های اهل سنت ارائه می شود.

1. ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد؟

از آن جایی که اهل سنت می دانسته اند که امّ کلثوم پس از عمر زنده

مانده است، برای این که ثابت کنند امّ کلثومی بوده، شوهران بسیاری

برای وی تراشیده اند.

نخستین کسی که از اهل سنت این افسانه را دامن زده، محمد بن سعد

زهری (متوفای 230ه) در الطبقات الکبری است. بقیه عالمان اهل

سنت نیز چشم بسته و بدون این که به تناقض های موجود در این نقل

توجه کنند، آن را در کتاب های ذکر کرده اند. محمد بن سعد

می نویسد:

ص: 454

أم كلثوم بنت علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی و أمها فاطمه بنت رسول الله و أمها خدیجه بنت خویلد بن أسد بن عبد العزی بن قصی تزوجها عمر بن الخطاب و هی جاریه لم تبلغ فلم تزل عنده إلى أن قتل و ولدت له زید بن عمر و رقیه بنت عمر ثم خلف علی أم كلثوم بعد عمر عون بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب فتوفی عنها ثم خلف علیها أخوه محمد بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب فتوفی عنها فخلف علیها أخوه عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بعد أختها زینب بنت علی بن ابی طالب.

امّ كلثوم، دختر علی بن ابی طالب... که مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود... عمر بن خطاب با او ازدواج کرد؛ در حالی هنوز به سن بلوغ نرسیده بود! تا زمانی که عمر کشته نشده بود در کنار او به سر می برد و زید بن عمر و رقیه را به دنیا آورد. پس از عمر، با عون بن جعفر بن ابی طالب و پس از آن با محمد بن جعفر ازدواج کرد. هنگامی که محمد بن جعفر از دنیا رفت با برادرش عبد الله بن جعفر پس از حضرت زینب ازدواج کرد...

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبد الله البصري (متوفای 230ه)، الطبقات الكبرى، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر - بیروت؛ البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفای 279ه)، أنساب الأشراف، ج 1، ص 178.

در این حدیث آمده است که امّ کلثوم پس از به کشته شدن عمر بن خطاب با پسر عمویش عون بن جعفر پس از عون با برادر او محمد و

سپس با عبدالله بن جعفر برادر دیگر آن دو ازدواج کرد؛ در حالی که

راوی فراموش کرده که عون و محمد هر دو در جنگ شوشتر سال 16

یا 17 هجری در زمان خلیفه دوم کشته شده اند؛ یعنی همسر دوم و

سوم امّ کلثوم پیش از همسر اول فوت کرده اند!

ابن حجر در الاصابه می گوید:

ص: 455

استشهد عون بن جعفر فی تستر وذلک فی خلافه عمر وما له عقب.

عون بن جعفر در جنگ شوشتر در زمان عمر شهید شد و هیچ

فرزندی از او بر جای نماند.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

(متوفای 852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 4، ص 744، تحقیق:

علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى،

1412-1992.

و جالب این است که ابن حجر عسقلانی در جای دیگر از همین

کتابش در ترجمه محمد بن جعفر می گوید:

محمد بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب... أنه کان یکنی أبا

القاسم وأنه تزوج أم کلثوم بنت علی بعد عمر قال واستشهد بتستر.

محمد بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب... کنیه او ابوالقاسم بود

و او پس از عمر، با امّ کلثوم دختر علی ازدواج کرده و در تستر شهید

شد!

العسقلانی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل الشافعی، الإصابه فی

تمییز الصحابه، ج 6، ص 7768، رقم: 7769، تحقیق: علی محمد

البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، 1412-1992.

از قدیم گفته اند که دروغگو فراموش کار است. اگر محمد و عون در

زمان عمر در جنگ تستر شهید شده اند، چگونه پس از عمر دوباره

زنده شده و با امّ کلثوم ازدواج کرده اند؟!!!!

افزون بر این که ازدواج امّ کلثوم با عبد الله جعفر شوهر حضرت زینب



امکان پذیر نیست و مضمون روایت جمع بین دو خواهر می باشد؛

زیرا حضرت زینب تا پس از واقعه کربلا زنده و همسر عبد الله بن

جعفر بوده است.

و پس از حضرت زینب نیز نمی تواند با عبد الله بن جعفر ازدواج کند؛

زیرا طبق اعتقاد اهل سنت، امّ کلثوم در زمان حیات امام حسن علیه

ص: 456

السلام در مدینه از دنیا رفته است. مدارک این مطلب را پیش از این

بیان کردیم.

برخی دیگر از عالمان اهل سنت که متوجه دروغ بودن ازدواج امّ کلثوم

با عون و محمد، و عدم سازگاری آن با واقعیت های تاریخی بوده اند،

ادعا کرده اند که امّ کلثوم پس از عمر با عبد الله بن جعفر ازدواج کرده

است.

ثم هلك عمر عن أم كلثوم فتزوجها عبد الله بن جعفر فلم تلد منه.

عمر از دنیا رفته و همسر او امّ کلثوم با عبد الله بن جعفر ازدواج کرد اما

از او صاحب فرزند نشد.

الزبير بن بكار بن عبد الله بن مصعب الزبيري أبو عبد الله

(متوفای 256ه)، المنتخب من كتاب أزواج النبي صلى الله عليه

وسلم، ج 1، ص 31، تحقیق: سکینه الشهابی، ناشر: مومسه الرساله

- بیروت، الطبعة: الأولى، 1403ه.

در حالی که این مطلب را هرگز نمی توان پذیرفت؛ چرا که به اتفاق

شیعه و سنی، حضرت زینب سلام الله علیها در زمان امیر مومنان

علیه السلام با عبد الله بن جعفر ازدواج کرده و تا آخر عمر همسر او

بوده است.

2. سن ام کلثوم هنگام ازدواج

در این که امّ کلثوم در هنگام ازدواج با عمر چند سال داشته،

اختلاف های شدیدی میان عالمان سنی وجود دارد. آن جایی که دفاع

از آبروی خلیفه در میان است، او را آن قدر کوچک جلوه می دهند که

بوسیدن، در بغل گرفتن و حتی برهنه کردن ساقش حرام نیست.

هنوز به حدی نرسیده بود که شهوت را برانگیزد:

ابن حجر هیشمی در الصواعق المحرقة می نویسد:

وتقبيله وضمه لها على جهة الإكرام لأنها لصغرها لم تبلغ حدا تشتهي

حتى يحرم ذلك....

ص: 457

بوسیدن امّ کلثوم و در آغوش گرفتن او، به خاطر اکرام بوده است؛ زیرا

او به خاطر کوچک بودن به حدی نرسیده بود که سبب برانگیختن

شهوت شود تا این کار در باره او حرام باشد!!!

الهیثمی، أبو العباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر

(متوفای 973ه)، الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال

والزندقه، ج 2، ص 457، تحقیق عبد الرحمن بن عبد الله التركي -

کامل محمد الخراط، ناشر: مومسه الرساله - لبنان، الطبعة: الأولى،

1417ه - 1997م.

دختری کوچک و غیر بالغ که با دیگر دختران بازی می کرد:

م

عبد الرزاق صنعانی او را دختر خردسالی معرفی می کند که با کنیزکان

بازی می کرد:

تزوج عمر بن الخطاب امّ کلثوم بنت علی بن ابی طالب وهی جاریه

تلعب مع الجواری....

الصنعانی، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (متوفای 211ه)، المصنف، ج

6، ص 164، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: المكتب

الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، 1403ه.

محمد بن سعد زهري، او را دختری که هنوز به سن بلوغ نرسیده،

معرفی می کند:

تزوجها عمر بن الخطاب وهی جاریه لم تبلغ.

عمر با امّ کلثوم ازدواج کرد؛ در حالی که هنوز امّ کلثوم به سن بلوغ

نرسیده بود.

الزهری، محمد بن سعد بن منیع أبو عبدالله البصری (متوفای 230ه)،

الطبقات الکبری، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر - بیروت.

و در روایت دیگر او را «صبیّه؛ کودک» می داند:

لما خطب عمر بن الخطاب إلى علی ابنته أم کلثوم قال یا أمیر المومنین

ص: 458

إنها صبيبه.

زمانی که عمر، امّ کلثوم را از علی (علیه السلام) خواستگاری کرد،

علی (علیه السلام) فرمود: ای امیر مومنان، او کودکی بیش نیست.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفای 230ه)،

الطبقات الكبرى، ج 8، ص 464، ناشر: دار صادر ج بيروت.

ابن عساکر و ابن جوزی نیز همین مطلب را نقل کرده اند.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبي القاسم علی بن الحسن ابن هبه الله

بن عبد الله، (متوفای 571ه)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه

من حلها من الأمثال، ج 19، ص 485، تحقیق: محب الدین ابی سعید

عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1995.

ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای 597

ه)، المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ج 4، ص 237، ناشر: دار صادر

- بیروت، الطبعة: الأولى، 1358.

بلاذری، ابن عبد البر، زمخشری و... گفته اند که او در هنگام ازدواج با

عمر (صغیره) بوده است.

خطب عمر بن الخطاب أم کلثوم بنت علی -رضی الله تعالی عنهم -

فقال: إنها صغیره.

عمر از امّ کلثوم دختر علی خواستگاری کرده و علی به او گفت: او

دختری کوچک است.

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای 279ه)، أنساب الأشراف،

ج 1، ص 296؛

القرطبي، يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفى 463 هـ)،

الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج 4، ص 1954، تحقيق: علي

محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى، 1412 هـ؛

الزمخشري الخوارزمي، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله

(متوفى 538 هـ) ربيع الأبرار، ج 1، ص 468.

ص: 459

ابن جوزی می گوید، ای ازدواج در سال هفدهم اتفاق افتاده و در

زمانی که عمر با او ازدواج کرده، هنوز به سن بلوغ نرسیده بوده:

وفی هذه السنه (17ه) تزوج عمر رضی الله عنه أم کلثوم بنت علی

رضی الله عنه... فزوجها إياه ولم تكن قد بلغت فدخل بها فی ذی

القعدة ثم ولدت له زیدا.

ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای 597

ه)، المنتظم فی تاریخ الملوك والأمم، ج 4، ص 237، ناشر: دار صادر

- بیروت، الطبعة: الأولى، 1358.

ده سال یا بیشتر داشت:

و زمانی که نیاز دارند وجود فرزندی را برای امّ کلثوم ثابت و از عدم

تناسب سنی او با عمر پاسخ دهند، او را ده ساله و حتی بیشتر معرفی

می کنند:

أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب الهاشمیه أمها فاطمه بنت رسول الله

صلی الله علیه وسلم ولدت فی أواخر عهد النبی صلی الله علیه

وسلم وتزوجها عمر بن الخطاب ولها عشر سنین أو أكثر فولدت له

زیدا وماتت هی وابنها زید فی یوم واحد

امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، مادرش فاطمه دختر رسول

خدا (صلی الله علیه و آله)؛ در اواخر زندگانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دنیا آمده و عمر با او

ازدواج کرد؛ وی در هنگام ازدواج ده سال یا بیشتر داشت و برای عمر

زید را به دنیا آورد و او و فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای 852



ه)، الإيثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 211، 328، تحقيق: سيد  
كسروي حسن، ناشر: دار الكتب العلميه - بيروت، الطبعة: الأولى،  
1413هـ.

ذهبي در يك كتابش اعتقاد دارد كه او در سال ششم هجري به دنيا  
ص: 460

آمده است:

أم كلثوم بنت علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم الهاشمیه  
شقیقه الحسن والحسین ولدت فی حدود سنه ست من الهجره ورأت  
النبي صلی الله علیه وسلم ولم ترو عنه شیئا. خطبها عمر بن الخطاب  
وهی صغیره.

امّ کلثوم دختر علی بن ابوطالب، خواهر حسن و حسین، در حدود  
سال ششم هجرت به دنیا آمد، رسو ل خدا را دید؛ ولی از او روایتی نقل  
نکرده است، عمر از او خواستگاری کرد؛ در حالی که هنوز خردسال  
بود.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای 748ه)،  
سیر أعلام النبلاء، ج 3، ص 500، تحقیق: شعیب الأرنؤمط، محمد  
نعیم العرقسوسی، ناشر: مومسه الرساله - بیروت، الطبعة: التاسعه،  
1413ه.

و اگر ازدواج را مطابق نظر اهل سنت در سال هفدهم یا هجدهم

بدانیم، او یازده یا دوازده ساله بوده است!!!

با این حال ذهبی در کتاب دیگرش می گوید در حیات رسول خدا به

دنیا آمد و زمانی که عمر با او ازدواج کرد، خردسال بود:

أم كلثوم بنت علی بن ابی طالب الهاشمیه. ولدت فی حیاه جداها

صلی الله علیه وسلم، وتزوجها عمر وهی صغیره.

امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، در زمان حیات پدر بزرگش

به دنیا آمد و عمر در حالی که او کوچک بود، با او ازدواج کرد.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفى 748هـ)،

تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج 4، ص 137، تحقيق د.

عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت،

الطبعة: الأولى، 1407هـ - 1987م.

با توجه به آن چه که از ابن سعد گذشت که امّ کلثوم «صبیه» بوده و یا به

ص: 461

حد بلوغ نرسیده بوده، چگونه می توان پذیرفت که او در سال ششم هجری به دنیا آمده باشد!!.

3. مقدار مهریه ام کلثوم:

در مقدار مهریه ام کلثوم نیز اختلاف های چشمگیری وجود دارد، برخی ده هزار دینار و اکثر عالمان سنی آن را چهل هزار درهم ذکر کرده اند.

الف: ده هزار دینار:

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد:

فتز و جها و مهرها عشره آلف دینار.

عمر با او ازدواج کرده و ده هزار دینار برای او مهریه تعیین کرد.

الیعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح

(متوفای 292ه، تاریخ الیعقوبی، ج 2، ص 150، ناشر: دار صادر ج

بیروت.

ب: چهل هزار دینار:

لما تزوج زینب بنت علی فانه أصدقها اربعین الف دینار.

هنگامی که عمر با زینب دختر علی ازدواج کرد، به او چهل هزار دینار

مهریه داد!!!

الکتانی، الشیخ عبد الحی (متوفای 1382ه)، نظام الحکومه النبویه

المسمى التراتیب الإدرایه، ج 2، ص 405، ناشر: دار الكتاب العربی ج

بیروت.

ج: چهل هزار درهم:

بسیاری از بزرگان اهل سنت با چندین سند نقل کرده اند که مهریه

امّ کلثوم، چهل هزار درهم بوده است:

أن عمر تزوج أم كلثوم على أربعين ألف درهم

عمر با امّ کلثوم دختر علی در مقابل چهل هزار درهم مهر ازدواج کرد.

إبن أبي شيبه الكوفي، أبو بكر عبد الله بن محمد (متوفای 235 هـ)،

ص: 462

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، ج 3، ص 494، تحقيق: كمال

يوسف الحوت، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى،

1409هـ؛

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفى 230هـ)،

الطبقات الكبرى، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر - بيروت؛

إبن عبد البر، يوسف بن عبد الله بن محمد (متوفى 463هـ)،

الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج 4، ص 1955، تحقيق على

محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى، 1412هـ؛

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل

(متوفى 852هـ)، الإصابه في تمييز الصحابه، ج 8، ص 293، تحقيق:

علي محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى،

1412 - 1992.

جدای از تناقض های موجود در مقدار مهریه، مشکل دیگر در زیاد

بودن مهریه امّ کلثوم است؛ با اینکه طبق روایات صحیح السندی که در

کتاب های اهل سنت وجود دارد، خود خلیفه از تعیین مهریه کلان

جلوگیری می کرده است.

ابن ماجه قزوینی در سنن خود می نویسد:

حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة ثنا يزيد بن هارون عن بن عون ح وحدثنا

نصر بن علي الجهمي ثنا يزيد بن زريع ثنا بن عون عن محمد بن

سيرين عن أبي العجفاء السلمي قال قال عمر بن الخطاب لا تغالوا

صداق النساء فإنها لو كانت مكرمة في الدنيا أو تقوى عند الله كان

أَوْلَاكُمْ وَأَحَقُّكُمْ بِهَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا أَصْدَقَ امْرَأَةً مِنْ  
نِسَائِهِ وَلَا أَصْدَقَتْ امْرَأَةً مِنْ بَنَاتِهِ أَكْثَرَ مِنْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أُوقِيَّةً وَإِنَّ الرَّجُلَ  
لَيُنْقَلُ صَدَقَةَ امْرَأَتِهِ حَتَّى يَكُونَ لَهَا عِدَاوَةٌ فِي نَفْسِهِ وَيَقُولُ قَدْ كَلِفْتُ  
إِلَيْكَ عَلَقَ الْقُرْبَةِ أَوْ عَرَقَ الْقُرْبَةِ وَكُنْتُ رَجُلًا عَرَبِيًّا مَوْلِدًا مَا أَدْرِي مَا عَلَقُ  
الْقُرْبَةِ أَوْ عَرَقُ الْقُرْبَةِ .

ص: 463

عمر بن خطاب گفت: مهر زنان را بالا نگیرید؛ زیرا اگر بالا بودن مهر،

سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می آید، سزاوارترین

شخص به این کار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که برای هیچ زنی از همسران و یا

دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است.

و به درستی که مرد هنگامی که مهریه زن را بالا ببرد، در دل دشمنی او

را پیدا کرده و می گوید من به خاطر تو مجبور به کارهای سخت شدم،

با اینکه من مردی عرب بوده و نمی دانستم سختی کار چیست!!!

القزوینی، محمد بن یزید أبو عبدالله (متوفای 275ه)، سنن ابن ماجه،

ج 1، ص 607، ح 1887، بَابُ ضَرْبِ النِّسَاءِ، تحقیق محمد فومد عبد

الباقی، ناشر: دار الفکر - بیروت.

البانی این روایت را در صحیح ابن ماجه شماره 1532 تصحیح کرده

است.

و ابوداوود در سنن خود می نویسد:

حدثنا محمد بن عبيد ثنا حماد بن زيد عن أيوب عن محمد بن أبي

العجفاء السلمي قال خطبنا عمر رجمه الله فقال ألا لا تغالوا بصدق

النساء فإنها لو كانت مكرمة في الدنيا أو تقوى عند الله لكان أولاكم بها

النبي صلى الله عليه وسلم ما صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم

امراً من نساؤه ولا أصدقت امرأة من بناته أكثر من ثنتي عشرة أوقية

عمر بن خطاب گفت: مهر زنان را بالا نگیرید؛ زیرا اگر بالا بودن مهر،

سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می آید، سزاوارترین

شخص به این کار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که برای هیچ زنی از همسران و یا



دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است.

السجستاني الأزدي، سليمان بن الأشعث أبو داود (متوفى 275هـ)،

سنن أبي داود، ج 2، ص 235، ح 2106، تحقيق: محمد محيي الدين

عبد الحميد، ناشر: دار الفكر.

الباني اين روايت را در صحيح ابى داوود شماره 1852 تصحيح کرده

ص: 464

است.

و ترمذی نیز همین روایت را نقل و آن را تصحیح می کند:

حدثنا بن أبي عمَرَ حدثنا سُفْيَانُ بن عُيَيْنَةَ عن أَيُّوبَ عن بن سِيرِينَ عن  
أبي العَجْفَاءِ السُّلَمِيِّ قال قال عُمَرُ بن الخَطَّابِ أَلَا تَعَالَوْا صَدُقَهُ النَّسَاءُ  
فَإِنَّهَا لو كانت مَكْرُمَةً في الدُّنْيَا أو تَقْوَى عِنْدَ اللَّهِ لَكَانَ أَوْلَاكُمْ بِهَا نَبِيُّ اللَّهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا عَلِمْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَكَحَ  
شَيْئًا من نِسَائِهِ وَلَا أَنْكَحَ شَيْئًا من بَنَاتِهِ عَلَى أَكْثَرِ من ثِنْتَيْ عَشْرَةَ أُوقِيَةً.  
قال أبو عَيْسَى هذا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ وَأبو العَجْفَاءِ السُّلَمِيُّ اسْمُهُ  
هَرِمٌ وَالْأُوقِيَةُ عِنْدَ أَهْلِ الْعِلْمِ أَرْبَعُونَ دِرْهَمًا وَثِنْتَا عَشْرَةَ أُوقِيَةً أَرْبَعُمِائَةٍ  
وَثَمَانُونَ دِرْهَمًا

عمر بن خطاب گفت: مهر زنان را بالا نگیرید؛ زیرا اگر بالا بودن مهر،

سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می آمد، سزاوارترین

شخص به این کار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود که برای هیچ زنی از همسران و یا

دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است...

و اوقیه نزد اهل علم چهل درهم است و دوازده اوقیه، چهارصد و

هشتاد درهم.

الترمذی السُّلَمِيُّ، محمد بن عَيْسَى أبو عَيْسَى (متوفای 279ه)، سنن

الترمذی، ج 3، ص 422، ح 1114، تحقیق: أحمد محمد شاکر

وآخرین، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

و سیوطی در جامع الأحادیث می نویسد:

عن مسروقٍ قَالَ: رَكَبَ عُمَرُ بنُ الخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ المِنْبَرَ ثُمَّ قَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ مَا إِكْثَارُكُمْ فِي صِدَاقِ النِّسَاءِ وَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ وَأَصْحَابُهُ

وَإِنَّمَا الصِّدَاقُ فِيمَا بَيْنَهُمْ أَرْبَعُمِائَةٍ دِرْهَمٍ فَمَا دُونَ ذَلِكَ ، فَلَوْ كَانَ الْإِكْثَارُ

فِي ذَلِكَ تَقْوَى عِنْدَ اللَّهِ أَوْ مَكْرَمَةٌ لَمْ تَسْبِقُوهُمْ إِلَيْهَا (ص، ع).

از مسروق روایت شده است که عمر از منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بالا رفته

و گفت: ای مردم، چه شده است که مهریه زنان خود را بالا می گیرید؟

ص: 465

با اینکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اصحاب او چهارصد درهم و یا کمتر از آن را مهر قرار می دادند.

اگر زیاد بودن مهر، جزو تقوا و یا خصال نیک بود، به طور قطع ایشان پیش از شما چنین می کردند.

السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر (متوفای 911ه)،  
جامع الاحادیث (الجامع الصغیر وزوائده والجامع الکبیر)، ج 14، ص  
271، ح 3318.

بنابراین، مقدار مهریه امّ کلثوم در قدم نخست مخالف با سنت رسول خدا است؛ چرا که طبق روایاتی که گذشت، رسول خدا مهریه هیچ یک از زنان و دخترانش را زیاد نمی گذاشته.

وثائقیاً: مخالف سیره و سنت خود عمر است. آیا اهل سنت می توانند

چنین نسبتی را به عمر بدهند با اینکه این مطلب مصداق این آیه

کریمه است که خداوند می فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ . كَبُرَ مُقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا

لَا تَفْعَلُونَ. الصف / 2 و 3.

ای افرادی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوئید که عمل

نمی کنید؟! نزد خدا بسیار باعث خشم است که سخنی بگوئید که

عمل نمی کنید!

4. آیا عمر از ام کلثوم فرزندی داشته است ؟

یکی از چیزهایی اصل وقوع این ازدواج را زیر سوال می برد، فرزندان

است که برای امّ کلثوم تراشیده اند. برخی فرزندی برای امّ کلثوم ذکر

نکرده اند، برخی فقط برای او یک فرزند به نام زید، برخی رقیه را نیز

اضافه کرده و برخی سه فرزند به نام های: زید، رقیه و فاطمه نقل

کرده اند.

فرزندی نداشت:

مسعودی شافعی در باره اولاد عمر می نویسد:

ص: 466

أولاد عمر. وكان له من الولد: عبد الله، وحفصه زوج النبي صلى الله

عليه وسلم، وعاصم، وعبيد الله، وزيد، من أم، وعبد الرحمن،

وفاطمه، وبنات آخر، وعبد الرحمن الأصغر - وهو المحدود في

الشراب، وهو المعروف بأبي شحمه - من ام.

فرزندان عمر: او فرزندانى به نام هاى ذيل داشت: عبد الله و حفصه

همسر پیامبر (صلى الله عليه وآله) و عاصم و عبيد الله و زيد از يك مادر؛ و عبد

الرحمن و فاطمه و دخترانى ديگر، و عبد الرحمن اصغر و همو است

که به خاطر شرايخوارى حد خورده و معروف به ابي شحمه است،

این ها هم از يك مادر هستند.

المسعودى، أبو الحسن على بن الحسين بن على (متوفى 346هـ)،

مروج الذهب، ج 1، ص 299

طبق این نقل خليفه دوم فقط يك پسر به نام زيد داشته که او هم برادر

عاصم و عبيد الله بود که مادر آن ها ام کلثوم بنت جرول است و هيچ

نامى از فرزندان عمر از ام کلثوم در این نقل ديده نمى شود.

يك فرزند داشت:

بسیارى از بزرگان اهل سنت فقط يك فرزند را برای عمر نقل کرده اند:

بيهقى در سنن کبرای خود مى نويسد:

وأما أم كلثوم فتزوجها عمر بن الخطاب رضى الله عنه فولدت له زيد

بن عمر ضرب ليالى قتال بن مطيع ضربا لم يزل ينهم له حتى توفى ثم

خلف على أم كلثوم بعد عمر عون بن جعفر فلم تلد له شيئا حتى

مات.

امّ کلثوم، عمر با او ازدواج کرده و برای او زید بن عمر را به دنیا آورد که  
در شب درگیری ابن مطیع، ضربه ای به او وارد شده و تا زمان مردن،  
از این ضربه در رنج بود؛ سپس پس از عمر، عون بن جعفر با امّ کلثوم  
ازدواج کرد اما از او صاحب فرزندی نشد تا از دنیا رفت.

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبوبکر (متوفای

ص: 467

458هـ، سنن البيهقي الكبرى، ج 7، ص 70، ناشر: مكتبة دار الباز -

مكة المكرمة، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، 1414-1994.

و نویری در نهایتہ الأرب می نویسد:

وتزوج أم كلثوم عمر بن الخطاب فولدت له زيد بن عمر، ثم خلف

عليها بعده عون بن جعفر فلم تلد له حتى مات.

امّ كلثوم به ازدواج عمر بن خطاب در آمده و برای او زيد بن عمر را به

دنیا آورد؛ پس از عمر، عون بن جعفر با او ازدواج کرد اما فرزندی

برای او نیاورد تا از دنیا رفت.

النویری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (متوفای 733هـ)، نهایتہ

الأرب فی فنون الأدب، ج 18، ص 142، تحقیق مفید قمحیہ

وجماعه، ناشر: دار الکتب العلمیہ - بیروت، الطبعة: الأولى، 1424هـ

- 2004م.

وصفدی نیز، فقط یک فرزند برای امّ کلثوم نقل می کند:

وأم كلثوم تزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه فولدت له زیدا.

و امّ کلثوم، عمر با او ازدواج کرده و برای عمر، زید را به دنیا آورد.

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أبیک (متوفای 764هـ)، الوافی

بالوفیات، ج 1، ص 79، تحقیق أحمد الأرناؤمط وترکی مصطفی،

ناشر: دار إحياء التراث - بیروت - 1420هـ - 2000م.

و ابن کثیر دمشقی سلفی نیز می نویسد:

وأما أم كلثوم فتزوجها أمير المؤمنين عمر بن الخطاب فولدت له زیدا

ومات عنها فتزوجت بعده بنی عمها جعفر واحدا بعد واحد....



امّ کلثوم، امیر المومنین عمر! با او ازدواج کرده و او برای عمر، زید بن

عمر را به دنیا آورد. عمر مرد و پس از عمر با فرزندان عمویش جعفر

یکی پس از دیگری ازدواج کرد...

القرشی الدمشقی، إسماعیل بن عمر بن کثیر أبو الفداء

(متوفای 774ه)، البدایه والنهایه، ج 5، ص 293، ناشر: مکتبه

ص: 468

المعارف ج بيروت.

دو فرزند داشت:

اکثر عالمان سنی، گفته اند که دو فرزند داشته است؛ آن ها در ذکر

فرزندان عمر از امّ کلثوم چنین گفته اند:

وزید الأكبر لا بقیه له ورقیه وأمهما أم کلثوم بنت علی بن ابی طالب بن

عبد المطلب بن هاشم وأمها فاطمه بنت رسول الله.

وزید اکبر، فرزندی نداشت و رقیه؛ مادر این دو امّ کلثوم دختر علی بن

ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم است و مادر او نیز فاطمه دختر

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفای 230ه)،

الطبقات الكبرى، ج 3، ص 265، ناشر: دار صادر - بيروت؛

الزبيری، أبو عبد الله المصعب بن عبد الله بن المصعب (متوفای

236ه)، نسب قریش، ج 10، ص 349، تحقیق: ليفی بروفسال،

القاهرة، ناشر: دار المعارف؛

التميمي البستي، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم (متوفای 354ه)،

الثقات، ج 2، ص 144، تحقیق السيد شرف الدين أحمد، ناشر: دار

الفکر، الطبعة: الأولى، 1395ه ج 1975م؛

الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (متوفای 310)، تاریخ الطبری، ج

2، ص 564، ناشر: دار الکتب العلمیه - بيروت؛

الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علی بن محمد

(متوفای 630ه) الكامل فی التاريخ، ج 2، ص 450، تحقیق عبد الله

القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیہ - بیروت، الطبعة الثانیہ، 1415ھ.

سه فرزند داشت:

بلاذری در انساب الأشراف دختران امّ کلثوم از عمر را دو نفر معرفی

می کند که با زید سه فرزند می شوند:

ص: 469

عبد الرحمن بن زید بن الخطاب: كانت تحته فاطمه بنت عمر، وأمها

أم كلثوم، بنت علي بن أبي طالب، وجدتها فاطمه بنت رسول الله

صلى الله عليه وسلم، وأخوها لأبيها وأمها زيد بن عمر بن الخطاب،

فولدت لعبد الرحمن: عبد الله وابنه. وإبراهيم بن نعيم النحام بن عبد

الله بن أسيد بن عبد بن عوف بن عبيد بن عويج بن عدى بن كعب،

كانت عنده رقيه بنت عمر، أخت حفصه لأبيها، وأمها: أم كلثوم بنت

علي.

عبد الرحمن بن زید بن خطاب، همسر او فاطمه دختر عمر بود که

مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب و مادر بزرگش فاطمه دختر

رسول خدا (صلى الله عليه و آله) است. برادر پدری و مادری او زید بن عمر است و

برای عبد الرحمن، فرزندی به نام عبد الله و یک دختر به دنیا آورد.

ابراهيم بن نحام بن عبد الله بن اسيد بن عبد بن عوف بن عبيد بن

عويج بن عدى بن كعب، همسر او رقيه دختر عمر بود، خواهر پدری

حفصه؛ و مادرش امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب.

البلاذری، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفای 279ه)، أنساب الأشراف،

ج 1، ص 189.

زيد برادر عمر بود یا پسر عمر؟

ابن عساکر دمشقی، روایتی را نقل می کند که طبق آن، امّ کلثوم همسر

خطاب بوده، نه عمر بن الخطاب.

وحدثني عمر بن أبي بكر الموملي حدثني سعيد بن عبد الكبير عن

عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب وأمّه أم كلثوم بنت

علی بن ابی طالب وکان سبب ذلك أن حرباً وقعت فيما بین عدی بن

كعب.

... از عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن خطاب که مادرش

امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب است روایت شده است که...

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبه الله

ص: 470

بن عبد الله، (متوفای 571ه)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه  
من حلها من الأمثال، ج 19، ص 487، تحقیق: محب الدین ابی سعید  
عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1995.

زید اصغر بزرگتر از زید اکبر!!!

جدای از این نکته، به مطلب مهمتری اشاره می کنیم و آن کلمات و  
سخنانی است که عالمان اهل سنت در باره زید و خود امّ کلثوم  
زده شانند:

اهل سنت برای عمر بن الخطاب دو فرزند به نام زید ذکر کرده اند،  
یکی از امّ کلثوم بنت جریول و یکی از امّ کلثوم دختر امیر مومنان.  
امّ کلثوم بنت جریول در جاهلیت زن عمر بود و با اسلام آوردن عمر از  
او جدا شد و سپس با شخص دیگری ازدواج کرد.

وأمّ عبید الله أم کلثوم: واسمها ملیکه بنت جریول الخزاعیه، وکانت  
علی شرکها حین نزلت «وَلَا تُمَسِّکُوا بِعِصَمِ الْکَوَافِرِ» فطلقها عمر  
فتزوجها ابوفهم بن حذیفه صاحب الخمیصه، وقد تقدم ذکره فی أول  
الکتاب.

مادر عبید الله مشهور به امّ کلثوم، نام او ملیکه دختر جریول خزاعی  
است؛ و هنگامی که آیه «وَلَا تُمَسِّکُوا بِعِصَمِ الْکَوَافِرِ» نازل شد، او کافر  
باقی ماند؛ عمر او را طلاق داد و ابوفهم بم حذیفه، با او ازدواج کرد که  
در اول کتاب ذکر او گذشت.

الانصاری التلمسانی، محمد بن ابی بکر المعروف بالبری

(متوفای 644ه) الجوهره فی نسب النبی وأصحابه العشره، ج 1، ص

و ابن حجر عسقلانی می نویسد:

زید بن عمر بن الخطاب القرشی العدوی شقیق عبد الله بن عمر

ص: 471

المصغر أمهما أم كلثوم بنت جبرول كانت تحت عمر ففرق بينهما  
الإسلام لما نزلت وَ لَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكَوَافِرِ فتزوجها أبو الجهم بن  
حذيفه وكان زوجها قبله عمر ذكر ذلك الزبير وغيره فهذا يدل على أن  
زيدا ولد في عهد النبي.

زيد بن عمر بن خطاب قرشي عدوي، برادر عبد الله بن عمر اصغر؛  
مادر آن دو امّ كلثوم دختر جبرول است که همسر عمر بوده و هنگامی  
که آیه «وَ لَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكَوَافِرِ» نازل شد، اسلام بین آن دو جدایی  
انداخت؛ سپس ابوجهم بن حذیفه با او ازدواج کرد؛ و پیش از او عمر  
همسر او بود؛ زبیر و غیر او این مطلب را ذکر کرده اند و این نشان می  
دهد که زید (اصغر) در حیات پیامبر به دنیا آمده است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل  
(متوفای 852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 2، ص 628، رقم:  
2961، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت،  
الطبعه: الأولى، 1412-1992.

نکته جالب توجه در این نقل این است که پسر امّ کلثوم بنت جبرول را  
که در زمان رسول خدا به دنیا آمده، «زید اصغر» نامیده اند و زید پسر  
امّ کلثوم دختر امیر مومنان را «زید اکبر». این مطلب اصل وجود  
فرزندی به نام زید از امّ کلثوم دختر امیر مومنان علیه السلام زیر سوال  
می برد. چگونه می شود که پسر بزرگتر را «زید اصغر» نامید و پسر  
کوچکتر را «زید اکبر»!!!.

عالمان اهل سنت بدون توجه به این نکته، این چنین گفته اند:



وزيد الأكبر ورقية وأمههم أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وأمها فاطمه

بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وزيد الأصغر وعبيدالله وأمهما

أم كلثوم بنت جروول. وفرق الإسلام بين عمر وبين أم كلثوم بنت جروول

وزيد اكبر ورقية، مادر آن دو امّ كلثوم دختر علي بن ابى طالب و مادر

او فاطمه دختر رسول خدا (صلى الله عليه و آله) است؛ و زيد اصغر و عبيد الله مادر

ص: 472

آن دو امّ کلثوم دختر جروّل است؛ و اسلام سبب جدایی عمر و

امّ کلثوم دختر جروّل شد.

ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای 597

ه)، المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ج 4، ص 131، ناشر: دار صادر

- بیروت، الطبعة: الأولى، 1358.

بنابراین با کلام عالمان اهل سنت ثابت شد که امّ کلثوم دختر ابوبکر

است و زید فرزند عمر هم از امّ کلثوم بنت جروّل بوده، نه از امّ کلثوم

دختر امیر مومنان علیه السلام و اهل سنت با استفاده از همین تشابه

اسمی، این افسانه را ساخته اند.

البته برخی از عالمان سنی، همسر دیگری به نام امّ کلثوم را نیز برای

عمر ذکر کرده اند. عاصمی مکی در تعداد زنان عمر می نویسد:

والرابع عاصم أمه أم کلثوم جمیله بنت عاصم بن ثابت بن أبی الأفلح

حمی الدبر.

چهارمین فرزند عمر، عاصم است؛ مادر او امّ کلثوم جمیله دختر

عاصم بن ثابت بن ابی افلح است.

العاصمی المکی، عبد الملك بن حسین بن عبد الملك الشافعی

(متوفای 1111ه)، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج

2، ص 508، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود- علی محمد

معوض، ناشر: دار الکتب العلمیه.

یعنی خلیفه دوم چهار زن به نام «امّ کلثوم» داشته: 1. امّ کلثوم دختر

جروّل؛ 2. امّ کلثوم دختر ابوبکر؛ 3. امّ کلثوم دختر عاصم بن ثابت؛ 4.

امّ کلثوم دختر امیر مومنان.!!!.

گویا عالمان اهل سنت با استفاده از این تشابهات اسمی، امّ کلثوم

دختر امیر مومنان علیه السلام را نیز اضافه کرده باشند.

عمر، دخترش رقیه را به ازدواج ابراهیم بن نعیم آورد:

یکی از شواهد دروغ بودن این مدعا آن است که برخی از عالمان اهل

ص: 473

سنت ادعا کرده اند که خود عمر بن الخطاب دخترش رقیه را که از  
امّ کلثوم بوده به ازدواج شخصی به نام ابراهیم بن نعیم درآورده است.  
ابن قتیبه دینوری می گوید:

ویقال إن اسم بنت أم کلثوم من عمر رقیه وأن عمر زوجها ابراهیم بن  
نعیم النحام فماتت عنده ولم تترك ولدا.

و گفته شده است که نام دختر امّ کلثوم از عمر، رقیه بود که عمر او را به  
ازدواج ابراهیم بن نعیم نحام در آورده و او نیز نزد ابراهیم از دنیا رفته  
برای او فرزندی نیاورد.

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای 276ه)،  
المعارف، ج 1، ص 185، تحقیق: دکتور ثروت عکاشه، ناشر: دار  
المعارف - القاهرة .

و ابن اثیر جزری نیز می گوید:

وقد ذكر الزبير بن أبي بكر أن عمر بن الخطاب زوج ابنته رقیه من  
إبراهیم بن نعیم بن عبد الله النحام

زبیر بن ابی بکر گفته است که عمر بن خطاب دختر خویش را به ازدواج ابراهیم بن نعیم بن عبد الله نحام در آورد.

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد

(متوفای 630ه)، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج 1، ص 71، تحقیق

عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان،

الطبعه: الأولى، 1417 ه - 1996 م.

ابن حجر عسقلانی در این باره می نویسد:

وقال الزبير زوج عمر بن الخطاب إبراهيم هذا ابنته قلت وعند

البلاذری أنه كانت عنده رقيه بنت عمر من أم كلثوم بنت علی.

زبیر گفته است که عمر بن خطاب، این دختر خویش را به ازدواج

ابراهیم در آورد؛ بلاذری نیز گفته است که رقيه دختر عمر از امّ کلثوم

همسر او بوده است.

ص: 474

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

(متوفای 852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 1، ص 178، تحقیق:

علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى،

1412-1992.

با توجه به آن چه که در محور پیشین گفته شد، خلیفه دوم در سال

هفدهم و یا هیجدهم هجرت با امّ کلثوم ازدواج کرده است و در سال

23 هجرت از دنیا رفته؛ یعنی حد اکثر شش سال با امّ کلثوم زندگی

کرده است.

و نیز با توجه به این که زید بن عمر، فرزند دیگر امّ کلثوم!!! از او بزرگتر

بوده و زید در واپسین سال عمر پدرش به دنیا آمده، چگونه می توان

پذیرفت که عمر بتواند رقیه را که با خوشبینانه ترین وضعیت فقط یک

یا دو سال داشته، به ازدواج کسی دریاورد؟

ابن حجر در باره تاریخ تولد زید می گوید:

وكان مولده فی آخر حیاة أیبه سنه ثلاث وعشرین.

تولد او در آخر عمر پدرش در سال بیست و سه بوده است.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای 852ه)

ه)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 79، تحقیق: سید کسروی

حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الأولى، 1413ه.

شاید چون جناب خلیفه، با خود امّ کلثوم در کودکی ازدواج کرده،

دوست داشته که دختر او نیز در سن شیرخوارگی ازدواج کند!!!

5. تاریخ وفات امّ کلثوم و زید:

در باره تاریخ وفات امّ کلثوم وزید نیز اختلاف های وجود دارد. برخی

گفته اند که در زمان امام حسن علیه السلام از دنیا رفته اند و برخی

گفته اند که به دست عبد الملک بن مروان مسموم شده اند.

مرگ در زمان حکومت عبد الملک بن مروان (86 هـ):

عبد الرزاق صنعانی، زمان مرگ آن دورا زمان حکومت عبد الملک بن

ص: 475

مروان ذکر کرده است. عبد الملک بن مروان سیزده سال حکومت کرد و در سال 86 هجری از دنیا رفت؛ یعنی امّ کلثوم و زید حد اقل تا سال 73 هجری زنده بوده اند:

قال عبد الرزاق وأمّ کلثوم من فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ودخل علیها عمر وأولد منها غلاما يقال له زید فبلغنی أن عبد الملک بن مروان سمهما فماتا وصلی علیهما عبد الله بن عمر وذلك أنه قيل لعبد الملک هذا بن علی وبن عمر فخاف علی ملکه فسمهما. عبد الرزاق می گوید: و امّ کلثوم فرزند فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که عمر با او ازدواج کرده و از او صاحب پسری به نام زید شد؛ و به من خبر رسید که عبد الملک بن مروان آن دورا سم داده و کشت؛ و عبد الله بن عمر بر آن دو نماز خواند؛ و علت اینکار این بود که به عبد الملک گفته شد که زید، پسر علی و پسر عمر است؛ و به همین سبب او بر خلافت خویش از زید ترسید و آن دورا سم داد!

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای 211ه)، المصنف، ج 6، ص 164، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: المكتب الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، 1403ه.

مرگ در زمان امارت سعید بن العاص (48 54ه):

روایات مشهور اهل سنت ثابت می کند، که هر دوی آن ها در زمان سعید بن العاص که از سال 48ه تا 54ه امیر مدینه بوده، از دنیا رفته اند.



صفدی در الوافی بالوفیات می نویسد:

وتوفی زید رحمه الله شابا فی حدود الخمسین للهجره.

زید رحمه الله در جوانی در حدود سال پنجاه هجری از دنیا رفت.

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أبیک (متوفای 764ه)، الوافی

بالوفیات، ج 15، ص 24، تحقیق أحمد الأرنؤمط وترکی مصطفی،

ص: 476

ناشر: دار إحياء التراث - بيروت - 1420هـ - 2000م.

و ابن حجر عسقلانی می گوید:

زيد بن عمر بن الخطاب القرشي العدوي أمه أم كلثوم بنت علي بن أبي

طالب مات مع أمه في يوم واحد وكان مولده في آخر حياه أبيه سنه

ثلاث وعشرين ومات وهو شاب في خلافه معاويه في ولايه سعيد بن

العاص على المدينه

زيد بن عمر بن خطاب قرشي عدوي، مادر او امّ كلثوم دختر علی بن

ابی طالب است که به همراه مادرش در یک روز از دنیا رفتند.

ولادت او در اواخر عمر پدرش در سال 23 بود و در جوانی در

خلافت معاویه در زمان امارت سعید بن عاص بر مدينه از دنیا رفت.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای 852

ه)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 79، تحقیق: سید کسروی

حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الأولى، 1413هـ.

بین این دو نقل بیش از بیست سال تفاوت وجود دارد!!!

مرگ، پس از واقعه کربلا:

و طبق خطبه ای که ابن طیفور از آن حضرت در کوفه نقل کرده، ثابت

می کند که امّ کلثوم تا پس از قضیه کربلا زنده بوده اند:

قالت أبدأ بحمد الله والصلاه والسلام على جدی أما بعد يا أهل

الكوفه...

چنین گفت که: با ستایش خدا آغاز به سخن می کنم و درود و سلام بر

جدّ خویش می فرستم.

ای اهل کوفه!...

أبي الفضل بن أبي طاهر المعروف بابن طيفور (متوفى 380 هـ)،

بلاغات النساء، ص 24، ناشر: منشورات مكتبة بصيرتي قم و ص 11،

طبق برنامه الجامع الكبير.

ص: 477

6. نحوه وفات ام کلثوم و زید:

در باره نحوه وفات ام کلثوم و زید نیز اختلاف های وجود دارد. برخی گفته اند که هر دوی آن ها مریض و همین مریضی سبب مرگ همزمان هر دوی آن ها شد.

مرگ بر اثر مریضی:

محمد بن حبيب بغدادی در المنمق و ابن عساکر دمشقی در تاریخ

مدینه دمشق و صفدی در الوافی فی الوفیات می نویسند:

وقد ذکر بعض أهل العلم أنه وأمه أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب

رحمه الله عليهم وكانت تحت عبد الله بن جعفر بن أبي طالب عليه

مرضاً جميعاً وثقلاً ونزل بهما وأن رجلاً مشوا بينهما لينظروا أيهما

يموت قبل صاحبه فبرث منه الآخر وأنهما قبضا في ساعه واحده ولم

يدر أيهما قبض قبل صاحبه فلم يتوارثا.

بعضی از اهل علم گفته اند که او و مادرش ام کلثوم دختر علی بن ابی

طالب (رحمه الله عليهم) بود که در آن زمان همسر عبد الله بن جعفر

بود هر دو مریض شده و در یک زمان از دنیا رفتند. عده ای بین خانه

آن دو در رفت و آمد بودند تا ببینند که کدامیک پیش از دیگری می

میرد، تا دیگری از او ارث ببرد؛ اما آن دو در یک زمان مردند و

ندانستند که کدامیک زودتر مرده است و به همین سبب از هم ارث

نبردند.

البغدادی، أبو جعفر محمد بن حبيب بن أمیه (متوفای 245ه)، المنمق

فی أخبار قریش، ج 1، ص 312، تحقیق: خورشید أحمد فارق، ناشر:

عالم الكتب - بيروت، الطبعة: الأولى، 1405هـ 1985م؛

ابن عساكر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبته الله

بن عبد الله، (متوفى 571هـ)، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسميه

من حلها من الأمثال، ج 19، ص 487 تحقيق: محب الدين أبي سعيد

ص: 478

عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1995؛

الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أبیک (متوفای 764ه)، الوافی

بالوفیات، ج 15، ص 24، تحقیق أحمد الأرنؤمط وترکی مصطفی،

ناشر: دار إحياء التراث - بیروت - 1420ه - 2000م.

مرگ بر اثر اصابت سنگ:

برخی گفته اند که سنگی به سرش خورد و از دنیا رفت.

ابن حبان می نویسد:

فأما أم كلثوم فزوجها علی من عمر فولدت لعمر زيدا ورقیه وأما زید

فأتاه حجر فقتله.

امّ کلثوم را علی به ازدواج عمر در آورده و برای او زید و رقیه را به دنیا

آورد؛ اما زید سنگی به سر او اصابت کرده و او را کشت!

التمیمی البستی، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم (متوفای 354ه)،

الثقات، ج 2، ص 144، تحقیق السید شرف الدین أحمد، ناشر: دار

الفکر، الطبعة: الأولى، 1395ه ج 1975م.

ابن قتیبہ دینوری اعتقاد دارد که زید در جنگی که بین بنی عویج و بنی

رزاح اتفاق افتاده، کشته شده است.

وَأما زید بن عمر بن الخطاب فرمی بحجر فی حرب کانت بین بنی

عویج و بین بنی رزاح فمات ولا عقب له ویقال أنه مات هو وأم کلثوم

أمه فی ساعه واحده فلم یرث واحد منهما من صاحبه...

اما زید بن عمر، در درگیری بین بنی عویج و بنی رزاح سنگی به سر او

خورد و او را کشت، در حالی که او فرزندی نداشت.

همچنین گفته شده است که او مادرش در یک ساعت از دنیا رفته و به

همین علت از همدیگر ارث نبردند...

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبه (متوفای 276هـ)،

المعارف، ج 1، ص 188، تحقیق: دکتر ثروت عکاشه، ناشر: دار

ص: 479

و برخی دیگر از عالمان اهل سنت نوشته اند که زید در جنگی که بین

قبیله بنی عدی اتفاق افتاده کشته شده است:

وتوفیت أم کلثوم وابنها زید فی وقت واحد وقد کان زید أصیب فی

حرب کانت بین بنی عدی لیلا کان قد خرج لیصلح بینهم فضربه رجل

منهم فی الظلمه فشحجه وصرعه فعاش آیاما ثم مات وهو وأمه فی وقت

واحد وصلی علیهما ابن عمر...

ام کلثوم و فرزندش زید در یک زمان از دنیا رفتند؛ زید در جنگی شبانه

بین بنی عدی برای آشتی دادن آن ها رفته بود اما در تاریکی یکی از

آن ها ضربتی به سر او زده او را زخمی کرد.

زید چند روز پس از این ماجرا زنده بود، تا اینکه در یک زمان به همراه

مادرش از دنیا رفتند؛ و ابن عمر بر آن دو نماز خواند....

القرطبی، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای 463 هـ)،

الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1956، تحقیق: علی

محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، 1412 هـ؛

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد

(متوفای 630 هـ)، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج 7، ص 425،

تحقیق عادل أحمد الرفاعی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت

/ لبنان، الطبعة: الأولى، 1417 هـ - 1996 م

مرگ بر اثر اصابت تیر:

فولدت له زید بن عمر وهو زید الأكبر ورقیه بنت عمر وکانت وفاتها



ووفاه ابنها فی ساعه واحده وکان سبب موته سهما أصابه لیلا فی ثائره

وقعت بین عدی وبنی حذیفه

امّ کلثوم، از عمر صاحب فرزندی به نام زید شد- که زید اکبر همین

فرزند است- و دختری به نام رقیه؛ و مردن امّ کلثوم و فرزندش در یک

ص: 480

زمان بود.

علت مردن زید آن بود که در یک درگیری شبانه بین بنی عدی و بنی حذیفه، تیری به او اصابت کرد.

السهیلی، عبد الرحمن بن عبد الله أبو القاسم (متوفای 581ه)،

الفرائض و شرح آیات الوصیه، ج 1، ص 138، تحقیق: د. محمد

إبراهیم البنا، ناشر: المكتبة الفيصلیه - مکه المکرمه، الطبعة: الثانية،

1405ه.

مرگ بر اثر خوردن سم:

عبد الرزاق صنعانی، استاد بخاری می نویسد:

قال عبد الرزاق وأم كلثوم من فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه

وسلم ودخل عليها عمر وأولد منها غلاما يقال له زید فبلغني أن عبد

الملك بن مروان سمهما فماتا وصلى عليهما عبد الله بن عمر وذلك

أنه قيل لعبد الملك هذا بن علي وبن عمر فخاف علي ملكه فسمهما.

عبد الرزاق می گوید: و أم كلثوم فرزند فاطمه دختر رسول خدا (صلی

الله علیه وآله وسلم) است که عمر با او ازدواج کرده و از او صاحب

پسری به نام زید شد؛ و به من خبر رسید که عبد الملك بن مروان آن

دورا سم داده و کشت؛ و عبد الله بن عمر بر آن دو نماز خواند؛ و

علت اینکار این بود که به عبد الملك گفته شد که زید، پسر علی و پسر

عمر است؛ و به همین سبب او بر خلافت خویش از زید ترسید و آن

دورا سم داد!

الصنعانی، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (متوفای 211ه)، المصنف، ج

6، ص 164، تحقيق حبيب الرحمن الأعظمي، ناشر: المكتب

الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثانية، 1403هـ.

7. آیا زيد، فرزند داشت؟

ص: 481

در باره این که زید بن عمر، فرزندی داشته یا نه، نیز دیدگاه های گوناگونی نقل شده. برخی ادعا کرده اند که دارای فرزندان بوده و برخی با قاطعیت گفته اند که هیچ بچه ای نداشته است.

فرزندی نداشت:

وزید الأكبر لا بقیه له ورقیه وأمهما أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب بن عبد المطلب بن هاشم وأمها فاطمه بنت رسول الله.

زید اکبر - فرزندی نداشت - ورقیه، مادر آن دو ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هشام و مادر ام کلثوم، فاطمه دختر رسول خدا است.

التمیری البصری، أبو زید عمر بن شبه (متوفای 262ه)، تاریخ المدینه المنوره، ج 1، ص 345، تحقیق علی محمد دندل و یاسین سعد الدین بیان، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت - 1417ه - 1996م.

چندین فرزند داشت:

ابن قدامه مقدسی، فقیه مشهور حنابله اعتقاد دارد که او فرزندان داشته است:

فإن زید بن عمر هو ابن أم کلثوم بنت علی الذی صلی علیه معها وکان رجلاً له أولاد کذلک.

زید بن عمر که پسر ام کلثوم دختر علی است که نماز میت او با مادرش، با هم برگزار شد؛ او مردی بود که فرزندان داشت.

المقدسی، عبد الله بن أحمد بن قدامه أبو محمد (متوفای 620ه)،

المغنی فی فقه الإمام أحمد بن حنبل الشیبانی، ج 2، ص 221، ناشر:

دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى، 1405هـ.

المقدسى، عبد الله بن أحمد بن قدامة أبو محمد (متوفى 620هـ)،

الشرح الكبير لابن قدامة، ج 2، ص 345.

ابن عساكر دمشقى نیز مى گوید:

قال الزبير وأما زيد بن عمر بن الخطاب فكان له ولد فانقرضوا

ص: 482

زبیر گفته است که زید بن عمر بن خطاب، از او فرزندان به جا ماند؛  
اما نسل او منقرض شد.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبه الله  
بن عبد الله، (متوفای 571ه)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه  
من حلها من الأمثال، ج 19، ص 483، تحقیق: محب الدین أبی سعید  
عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1995.

8. سن زید هنگام وفات:

زید بن عمر، هنگامی از دنیا رفت، چند سال داشت؟ برخی او را  
«صغیر؛ خردسال»، برخی دیگر «شاب؛ جوان» و برخی دیگر او را «  
کان رجلا؛ بزرگسال» معرفی کرده اند.

خردسال بود:

أبی حاتم رازی در الجرح و التعديل و ابن عساکر دمشقی در تاریخ  
مدینه دمشق، او را «صغیر» نامیده اند:

زید بن عمر بن الخطاب من أم کلثوم بنت علی سمعت أبی یقول ذلک  
و یقول توفی هو وأمه أم کلثوم فی ساعه واحده وهو صغیر لا یدری  
أیهما مات أول

زید بن عمر بن خطاب، که مادرش ام کلثوم دختر علی بود: از پدرم  
شنیدم که این را می گفت و می افزود که او در حالی که کودک بود به  
همراه مادرش در یک زمان از دنیا رفتند و مشخص نشد که کدامیک  
زودتر مرده است.

الرازی التمیمی، أبو محمد عبد الرحمن بن أبی حاتم محمد بن

إدریس (متوفای 327هـ)، الجرح والتعدیل، ج 3، ص 568، رقم:

2576، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت، الطبعة: الأولى،

ص: 483

1271هـ 1952م؛

ابن عساكر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هببه الله  
بن عبد الله، (متوفى 571هـ)، تاريخ مدينه دمشق وذكر فضلها وتسميه  
من حلها من الأماثل، ج 19، ص 484، تحقيق: محب الدين أبي سعيد  
عمر بن غرامه العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت - 1995.

جوان بود:

ذهبي و ابن حجر، او را «شاب؛ جوان» ناميده اند:

زيد بن عمر بن الخطاب، القرشي العدوي، وأمه أم كلثوم بنت فاطمه  
الزهراء. قال عطاء الخراساني: توفي شاباً ولم يعقب.

زيد بن عمر بن خطاب قرشي عدوي، مادر او امّ كلثوم دختر فاطمه  
زهرا است.

عطاء خراساني گفته است كه او در جواني از دنيا رفته و فرزندى  
نداشت.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفى 748هـ)،  
تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج 4، ص 58، تحقيق د.  
عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت،  
الطبعة: الأولى، 1407هـ - 1987م.

و ابن حجر مى گوید:

زيد بن عمر بن الخطاب القرشي العدوي أمه أم كلثوم بنت علي بن أبي  
طالب مات مع أمه في يوم واحد وكان مولده في آخر حياه أبيه سنه  
ثلاث وعشرين ومات وهو شاب في خلافة معاويه في ولايه سعيد بن



زید بن عمر بن خطاب قرشی عدوی؛ مادر او امّ کلثوم دختر علی بن

ابی طالب است که به همراه مادرش در یک روز از دنیا رفت.

ولادت او در آخر عمر پدرش در سال 23 بود و در جوانی در زمان خلافت معاویه و حکومت سعید بن العاص بر مدینه از دنیا رفت.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای 852 هـ)، الإیثار بمعرفه رواه الآثار ج 1، ص 79، تحقیق: سید کسروی حسن، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الأولى، 1413 هـ. بزرگسال بود:

عده ای دیگر از عالمان اهل سنت گفته اند هنگامی که زید از دنیا رفت، برای خودش مردی شده بود. خطیب بغداد می نویسد:

فولدت له زید بن عمر بن الخطاب فعاش حتی کان رجلاً ثم مات أم کلثوم، برای عمر، زید را به دنیا آورد و زید زنده ماند تا اینکه مردی شده و سپس از دنیا رفت.

البغدادی، أحمد بن علی أبو بکر الخطیب (متوفای 463 هـ)، تاریخ بغداد، ج 6، ص 182، ناشر: دار الکتب العلمیه ج بیروت.

ابن عساکر دمشقی داستان کتک کاری زید با بسر بن ابی أرطاه را در حضور معاویه نقل می کند. از این داستان استفاده می شود که زید بزرگسال باشد:

حدثنی رجل من الأنصار عن أبيه قال وفاقا مع زید بن عمر بن الخطاب وأمه أم کلثوم بنت علی بن ابی طالب وأمها فاطمه بنت رسول الله ص إلى معاویه بن ابی سفیان فأجلسه علی السریر وهو یومئذ من أجمل الناس وأشبههم فینا هو جالس قال له بسر بن أرطاه یا ابن ابی تراب فقال له ایای تعنی لا أم لک لک أنا والله خیر منك وأطیب فما

زال الكلام بينهما حتى نزل زيد إليه فخنقه حتى صرعه وبرك على

صدره فنزل معاوية عن سريره فحجز بينهما وسقطت عمامه زيد فقال

زيد والله يا معاوية ما شكرت الحسنی ولا حفظت ما كان منا إليك

حيث تسلط على عبد بنى عامر فقال معاوية أما قولك يا ابن أخي أنى

ص: 485

لكفرت الحسنی فوالله ما استعملنی أبوك إلا من حاجه إلى وأما ما  
ذكرت من الشكر فوالله لقد وصلنا أرحامكم وقضينا حقوقكم وإنكم  
لفى منازلکم فقال زيد أنا ابن الخلیفتین والله لا ترانی بعدها أبدا عائدا  
إلیک وإنی لأعلم أن هذا لم یکن إلا عن رأیک قال وخرج زيد إلینا وقد  
تشعث رأسه وسقطت عمامته.

یکی از انصار از پدرش روایت کرد که او به همراه زید بن عمر بن  
خطاب که مادرش ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب و دختر فاطمه  
زهرا است، به نزد معاویه بن ابی سفیان رفتند.

معاویه او را به همراه خویش بر تخت نشانند. زید در آن زمان از  
زیباترین مردمان بود.

در این هنگام که زید بر تخت بود، بسر به او گفت: ای پسر ابوتراب!  
زید گفت: آیا مقصود تو من هستم؟ ای بی مادر؟ قسم به خدا من از تو  
بهتر و پاکیزه تر و برتر هستم.

و آن قدر سخن بین آن دو رد و بدل شد، تا اینکه زید از تخت پایین  
آمده و بسر را به زمین زد و بر روی سینه او نشست!  
معاویه از تخت خویش پایین آمده و بین آن دو واسطه شد و عمامه  
زید افتاد.

زید گفت: ای معاویه، نیکی های ما را سزای خوبی ندادی؛ و الطافی  
را که از جانب ما به تو شده بود، به خوبی حفظ نکردی؛ و بنده ای از  
بنی عامر را بر من مسلط ساخته ای!

معاویه گفت: اما اینکه به من گفתי نیکی های ما را سزای خوبی

ندادی، بدان که پدرت من را به کار نگرفت مگر به خاطر اینکه او به

من محتاج بود!

اما اینکه گفתי الطافی که از جانب شما به ما رسیده بود را به خوبی

حفظ نکردیم، قسم به خدا که ما با بستگان شما وصلت ایجاد کرده و

حقوق شما را ادا کرده ایم و شما اکنون در همان جایگاه سابق هستید.

ص: 486

زید گفت: من پسر دو خلیفه هستم! قسم به خدا دیگر مرا نخواهی

دید که به نزد تو آیم! و می دانم که این سخن و برخورد بُسر، جز طبق

نقشه تو نبوده است!

سپس زید در حالی که موهایش آشفته و عمامه اش افتاده بود، به نزد

ما آمد.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبه الله

بن عبد الله، (متوفای 571ه)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه

من حلها من الأمثال، ج 19، ص 484، تحقیق: محب الدین أبی سعید

عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1995.

همین داستان را بلاذری در انساب الأشراف، زمخشری در ربیع

الأبرار، ابن حمدون در التذکره الحمدونیه، ابن اثیر در الکامل فی

التاریخ و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، با اختصار و تفاوت های در متن

نقل کرده اند:

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای 279ه)، أنساب الأشراف،

ج 2، ص 86؛ الزمخشری الخوارزمی، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله

(متوفای 538ه) ربیع الأبرار، ج 1، ص 469؛

ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی (متوفای 608ه)،

التذکره الحمدونیه، ج 9، ص 309، تحقیق: إحسان عباس، بکر

عباس، ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعه: الأولى، 1996م؛

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد

(متوفای 630ه) الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 373، تحقیق عبد الله

القاضي، ناشر: دار الكتب العلميه - بيروت، الطبعة الثانيه، 1415هـ؛

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفى 748هـ)،

سير أعلام النبلاء، ج 3، ص 502، تحقيق: شعيب الأرنؤمط، محمد

نعيم العرقسوسى، ناشر: موسمہ الرسالہ - بيروت، الطبعة: التاسعه،

ص: 487

آیا زید می تواند در کودکی و نوجوانی چنین سخنوری کرده و بسر را

که فرمانده لشکر معاویه بود، اینچنین به زمین بزند؟

نیز گذشت که اهل سنت ادعا کرده بودند زید در واپسین سال وفات

عمر به دنیا آمده است؛ حال اگر مرگ او را در زمان سعید بن العاص

بدانیم، بیش از 28 سال و اگر توسط عبد الملک بن مروان مسموم

شده باشد، بیش از 50 سال سن داشته است!

9. چه کسی بر جنازه زید و ام کلثوم نماز خواند؟

در باره این که چه کسی بر جنازه زید و مادرش نماز خوانده، نیز

روایات گوناگونی نقل شده است. برخی گفته اند که عبد الله بن عمر و

برخی گفته اند که سعید بن العاص بر جنازه آن دو نماز خواند:

عبد الله بن عمر

ابن حجر عسقلانی، می گوید در روایتی صحیح آمده است که عبد

الله بن عمر بر زید و ام کلثوم نماز خواند:

وأخرج بسند صحيح أن بن عمر صلى على أم كلثوم وابنها زيد فجعله

مما يليه وكبر أربعاً

با سند صحیح روایت شده است که ابن عمر بر ام کلثوم و فرزندش

زید نماز خواند و زید را در جانب امام قرار داده و چهار تکبیر گفت.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

(متوفای 852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 8، ص 294، تحقیق:

علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى،



محمد بن حسن شیبانی از عالمان قرن دوم اهل سنت می نویسد:

عن عامر الشعبي، قال: صلى ابن عمر رضی الله عنه علی أم کلثوم

ص: 488

بنت علی رضی الله عنه وزید بن عمر رضی الله عنه ابنها، فجعل أم

كلثوم تلقاء القبلة، وجعل زيدا مما يلي الإمام

از عامر شعبی روایت شده است که گفت: ابن عمر بر امّ كلثوم دختر

علی رضی الله عنه و زید بن عمر رضی الله عنه که پسر امّ كلثوم بود

نماز خواند؛ او امّ كلثوم را در سمت قبله و زید را در سمت امام

گذاشت.

الشیبانی، أبو عبد الله محمد بن الحسن بن فرقد (متوفای 189هـ)،

الآثار لمحمد ابن الحسن، ج 1، ص 318.

و محمد بن سعد و عبد الرزاق صنعانی می نویسند:

عبد الرزاق عن الثوری عن أبي حصین وإسماعیل عن الشعبي أن بن

عمر صلی علی أم كلثوم بنت علی بن أبي طالب وزید بن عمر فجعل

زيدا يليه والمرأه أمام ذلك.

از شعبی روایت شده است که ابن عمر بر امّ كلثوم دختر علی بن ابی

طالب و زید بن عمر نماز خواند؛ او زید را نزدیک خویش و زن را در

جهت دیگر گذاشت.

الصنعانی، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (متوفای 211هـ)، المصنف، ج

3، ص 465 ح 6336، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر:

المکتب الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، 1403هـ؛

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبد الله البصري (متوفای 230هـ)،

الطبقات الكبرى، ج 8، ص 464، ناشر: دار صادر - بیروت.

و بخاری در تاریخ الأوسط می نویسند:

419 حدثنا محمد بن الصباح ثنا إسماعيل بن زكريا عن رزين البزاز

حدثني الشعبي قال توفي زيد بن عمر وأم كلثوم فقدموا عبد الله بن

عمر وخلفه الحسن والحسين ومحمد بن الحنفية وعبد الله بن جعفر.

از شعبي روايت شده است كه گفت: زيد بن عمر و امّ كلثوم از دنيا

رفتند؛ مردم عبد الله بن عمر را به عنوان امام جماعت جلو فرستادند؛

ص: 489

و در پشت او حسن و حسین و محمد حنفیه و عبد الله بن جعفر

ایستادند.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبد الله (متوفای 256ه)،

التاریخ الأوسط، ج 1، ص 102، تحقیق: محمود إبراهيم زاید، ناشر:

دار الوعی، مکتبه دار التراث - حلب، القاهره، الطبعة: الأولى،

1397م 1977م.

البته با توجه به این سعید بن العاص در آن زمان امیر مدینه بوده، نماز

خواندن عبد الله بن عمر بر جنازه زید و امّ کلثوم بعید به نظر می رسد.

سعید بن العاص:

روایات بسیاری نیز نقل شده است که سعید بن العاص که در آن زمان

امیر مدینه بوده، بر جنازه آن دو نماز خوانده است.

ابن ابی شیبه می نویسد:

حدثنا حاتم بن وردان عن یونس عن عمّار مولى بنی هاشم قال

شهدت أمّ کلثوم وزید بن عمر ماتا فی ساعه واحده فاخرجهما

فصلی علیهما سعید بن العاص فجعل زیداً ممّا یلیه وجعل أمّ کلثوم

بین یدی زید و فی الناس یومئذ ناس من أصحاب النبی صلی الله علیه

وسلم والحسن والحسین فی الجنّازة .

من در نزد بنی هاشم بودم و دیدم که امّ کلثوم و زید بن عمر هر دو در

یک زمان از دنیا رفتند؛ مردم آن دو را بیرون آورده و سعید بن العاص

بر آن دو نماز خواند؛ زید را در جانب خویش گذاشت و امّ کلثوم را

پس از زید.

در آن روز در میان مردم گروهی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و حسن

و حسین نیز بودند.

ابن ابی شیبہ الکوفی، أبو بکر عبد الله بن محمد (متوفای 235 هـ)،

الکتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ج 3، ص 8، ح 11568،

تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد - الرياض، الطبعة:

ص: 490

و احمد بن حنبل، مومس مذهب حنبلى مى نويسد:

عن عمار مولى بنى هاشم قال شهدت وفاه أم كلثوم بنت على وزيد بن عمر قال فصلى عليهما سعيد بن العاص و قدم أم كلثوم بين يدي زيد بن عمر.

از عمار غلام بنى هاشم روايت شده است كه گفت: من در زمان مردن امّ كلثوم دختر على و زيد بن عمر حاضر بودم. سعيد بن العاص بر آن دو نماز خواند و محل قرار گرفتن جنازه امّ كلثوم (در هنگام نماز) پس از زيد بن عمر بود.

الشيبانى، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (متوفى 241هـ)، العلل و معرفه الرجال، ج 1، ص 140، تحقيق: وصى الله بن محمد عباس، ناشر: المكتب الإسلامى، دار الخانى - بيروت، الرياض، الطبعة: الأولى، 1408 - 1988.

محمد بن على شوكانى كه وهابيها براى سخن او ارزش زيادى قائل هستند، در نيل الأوطار مى نويسد:

وَعَنْ السَّعْبِيِّ أَنَّ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتِ عَلِيٍّ وَابْنَهَا زَيْدَ بْنَ عُمَرَ تُوْفِيَا جَمِيعًا فَأُخْرِجَتْ جِنَازَتَاهُمَا فَصَلَّى عَلَيْهِمَا أَمِيرُ الْمَدِينَةِ فَسَوَّى بَيْنَ رُؤْسِهِمَا وَأَرْجُلِهِمَا حِينَ صَلَّى عَلَيْهِمَا

از شعبى روايت شده است كه امّ كلثوم دختر على و پسرش زيد بن عمر، هر دو از دنيا رفته و جنازه هر دو را بيرون آوردند؛ در آن زمان امير مدينه بر آن دو نماز خواند؛ سر و پاى آن دو را در يك موازات

قرار داده و بر آن دو نماز خواندند.

الشوكانى، محمد بن على بن محمد (متوفى 1255هـ)، نيل الأوطار

من أحاديث سيد الأختار شرح منتقى الأخبار، ج 4، ص 110، ناشر:

دار الجيل، بيروت ج 1973.

نکته جالب در این روایت، این است که از قول شعبی نقل شده است

ص: 491

که امیر مدینه بر جنازه آن دو نماز خوانده است؛ در حالی که پیش از این روایاتی از او گذشت که عبد الله بن عمر نماز جنازه را خوانده است. و این یعنی این که فقط از شعبی دو قول نقل شده است. نسائی در المجتبی که یکی از صحاح سته اهل سنت به حساب می آید، در این باره می نویسد:

وَوُضِعَتْ جَنَازَةُ أُمِّ كَلْثُومٍ بِنْتِ عَلِيٍّ أَمْرَأَةَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَبَن لَهَا يُقَالُ لَهُ زَيْدٌ وَضِعَا جَمِيعًا وَالْإِمَامُ يَوْمَئِذٍ سَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ وَفِي النَّاسِ بَنُ عُمَرَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ وَأَبُو سَعِيدٍ وَأَبُو قَتَادَةَ فَوُضِعَ الْغُلَامُ مِمَّا يَلِي الْإِمَامَ .

جنازه ام کلثوم دختر علی همسر عمر بن خطاب و فرزند او را که نامش زید بود، با هم روی زمین نهادند.

امام جماعت در آن روز سعید بن عاص بود، و در میان مردم عبد الله بن عمر، ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده نیز بودند. جنازه جوان را در جانب امام جماعت نهادند.

النسائی، أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن، المجتبی من السنن، ج 4،

ص 71، تحقیق: عبدالفتاح أبو غده، ناشر: مكتب المطبوعات

الإسلاميه - حلب، الطبعة: الثانية، 1406-1986.

و مالک بن انس، مومس مذهب مالکی در المدونه الكبرى می نویسد:

عن نافع عن بن عمر قال وضعت جنازه أم كلثوم بنت علي بن أبي

طالب من فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهي امرأه عمر

بن الخطاب وبن لها يقال له زيد فصفا جميعا والإمام يومئذ سعيد بن

العاص فوضع الغلام مما يلي الإمام وفي الناس بن عباس وأبو هريره



وأبو سعيد وأبو قتاده فقالوا هي السنه.

از ابن عمر روایت شده است که گفت: جنازه امّ کلثوم دختر علی بن

ابی طالب از فاطمه زهرا دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله

وسلم) را که همسر عمر بن خطاب بود، به همراه فرزند او که نامش

زید بود، در کنار هم خوابانندند؛ زید را در جانب امام جماعت گذاشته

ص: 492

و امام در آن روز سعید بن عاص بود و در میان مردم ابن عباس و ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده نیز بودند و گفتند مستحب است که اینگونه باشد.

مالک بن انس أبو عبدالله الأصبیحی (متوفای 179ه)، المدونه

الکبری، ج 1، ص 182، ناشر: دار صادر ج بیروت.

عبد الرزاق صنعانی نیز همین روایت را نقل می کند.

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای 211ه)، المصنف، ج

3، ص 465، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: المكتب

الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، 1403ه.

ابن ملقن انصاری، روایت نماز خواندن سعید بن العاص را صحیح

می داند:

980 اثر سعید بن العاص أنه صلی علی زید بن عمر بن الخطاب و أمه

أم كلثوم بنت علی فوضع الغلام بین یدیه والمرأه خلفه وفي القوم نحو

من ثمانین نفسا من أصحاب النبی صلی الله تعالی علیه وسلم فصبوه

وقالوا هو السنه رواه البيهقی وبنحوه أبو داود والنسائی بإسناد صحیح.

روایتی که می گوید سعید بن عاص بر زید بن عمر بن خطاب و

مادرش امّ کلثوم دختر علی نماز خوانده است و جوان را در کنار امام و

زن را بعد از او نهادند و در میان مردم بیشتر از هشتاد نفر از اصحاب

پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و این کار را تأیید کرده و گفتند این چنین مستحب

است؛ این روایت را بیهقی نقل کرده و شبیه آن را ابوداود و نسائی با

سند صحیح آورده اند.

الأنصاري، عمر بن علي بن الملقن (متوفى 804هـ)، خلاصه البدر

المنير في تخريج كتاب الشرح الكبير للرافعي، ج 1، ص 138، تحقيق:

حمدي عبد المجيد إسماعيل السلفي، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض،

الطبعة: الأولى، 1410هـ.

10. حضور أوقاتة بدري در صف نماز جماعت:

ص: 493

یکی از تناقض های موجود در نقل وفات امّ کلثوم، حضور ابوقتاده بدری است؛ در حالی که او سالها پیش از این واقعه از دنیا رفته است. ابوبکر بیهقی در کتاب معرفه السنن والآثار، به این اشکال اشاره کرده است:

وروینا فی کتاب الجنائز عن ابن جریج وأسامة بن زید عن نافع مولى ابن عمر فی اجتماع الجنائز أن جنازه أم کلثوم بنت علی امرأه عمر بن الخطاب وابنها زید بن عمر وضعتا جميعا والإمام یومئذ سعید بن العاص وفی الناس یومئذ ابن عباس وأبو هریره وأبو سعید وأبو قتاده فوضع الغلام مما یلی الإمام ثم سئلوا فقالوا: هی السنه.

وقد ذکرنا أن إماره سعید بن العاص إنما كانت من سنه ثمان وأربعین إلى سنه أربع وخمسين وفی هذا الحدیث الصحیح شهاده نافع بشهود أبی قتاده هذه الجنازه التي صلی علیها سعید بن العاص فی إمارته علی المدینه.

وفی کل ذلك دلالة علی خطأ روايه موسى بن عبد الله ومن تابعه فی موت أبی قتاده فی خلافة علی. ویشبه أن تكون روايه غلط من قتاده بن النعمان أو غیره ممن تقدم موته إلى أبی قتاده.

فقتاده بن النعمان قدیم الموت وهو الذی شهد بدرا منهما. إلا أن الواقدی ذکر أنه مات فی خلافة عمر وصلی علیه عمر وذكر هذا الراوی أن أباً قتاده صلی علیه علی. والجمع بينهما متعذر.

در کتاب جنائز، روایتی از نافع غلام عمر در باره کنار هم نهادن جنازه ها نقل شده است به این صورت که جنازه امّ کلثوم دختر علی همسر

عمر و فرزندش زید را در کنار هم نهادند و امام آن روز سعید بن عاص  
بود و در میان مردم ابن عباس و ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده بودند و  
جوان را در جانب امام نهاده و سپس از صحابه سوال شد؛ آن ها پاسخ  
دادند که این کار مستحب است و

ص: 494

و ما گفته ایم که حکومت سعید بن عاص از سال 48 تا سال 54 بوده است؛ در این روایت صحیح آمده است که ابی قتاده در این ماجرا که سعید بن عاص در زمان حکومت خویش در مدینه بر آن نماز خوانده است، حاضر بوده است.

این روایت نشان می دهد که روایت موسی بن عبد الله و تابعین او در باره مرگ ابوقتاده در زمان خلافت علی اشتباه است؛ و احتمالاً روایت درست، قتاده بن نعمان یا دیگر کسانی است که پیش از ابوقتاده مرده اند.

زیرا قتاده بن نعمان بسیار پیش از این زمان از دنیا رفته است؛ و اوست که در جنگ بدر شرکت داشته است.

اما مشکل اینجا است که واقدی می گوید او در زمان خلافت عمر مرده است و عمر بر او نماز خوانده است؛ و این راوی گفته است که علی بر ابوقتاده نماز خوانده است؛ و نمی توان بین این دو قول جمع کرد.

البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای 458هـ)،

معرفة السنن والآثار عن الامام أبي عبد الله محمد بن أدریس

الشافعی، ج 1، ص 559، تحقیق: سید کسروی حسن، ناشر: دار

الکتب العلمیه - بیروت.

یعنی در طبق روایات اهل سنت، ابوقتاده در زمان امیر مومنان از دنیا رفته و آن حضرت بر او نماز خوانده اند؛ اما طبق این روایت ابوقتاده در بین کسانی بوده است، که بر امّ کلثوم نماز خوانده اند؛ بیهقی برای

حل تعارض می گوید روایت نماز امیرمومنان بر ابوقتاده اشتباه است؛

و ما می گوئیم که طبق قرائن، این روایت، یعنی نماز خواندن بر

امّ کلثوم و زید، اشتباه بوده و چنین مطالبی زاییده ذهن خیال پردازان

است.

ازدواج عمر با ام کلثوم یا با حضرت زینب (س)

ص: 495

اختلاف و تناقض در روایات اهل سنت به حدی است که خودشان هم نمی دانند عمر با کدام دختر امیر مومنان علیه السلام ازدواج کرده است. عبد الحی کتانی اعتقاد دارد که عمر با حضرت زینب سلام الله علیها ازدواج کرده است!!!

ذكر الشيخ المختار الكنتی فی الاجوبه المهمه نقلا عن الحافظ  
الدمیری اعظم صدق بلغنا خبره صدق عمر لما تزوج زینب بنت  
علی فانه اصدقها اربعین الف دینار فقیل له فی ذلك فقال والله ما فی  
رغبه إلى النساء ولا کنی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول  
کل سبب ونسب ینقطع یوم القیامه الا سببی ونسبی فأردت تاکید  
النسب بینی وبنیه صلی الله علیه وسلم فأردت أن أتزوج ابنته كما  
تزوج ابنتی وأعطیت هذا المال العریض اكراما لمصاهرتی ایاه صلی  
الله علیه وسلم ه منها هذا مع کون عمر نهی عن المغالات فی المهر.  
مختار کنتی به نقل از دمیری می نویسد: بزرگترین مهریه ای که تاکنون  
شنیده ایم، مهریه ای بود که عمر برای ازدواج با زینب دختر علی قرار  
داد، مبلغ این مهریه عبارت بود از چهل هزار دینار . وهنگامی که از  
این مهریه سنگین از وی سوال شد گفت: من میلی به زنان ندارم؛ ولی  
از رسول خدا شنیدم که فرمود: تمام نسب ها و سبب ها در قیامت قطع  
می شود؛ مگر سبب و نسبت داشتن با من؛ بنابراین دوست داشتم تا  
نسبت بین من و رسول خدا محکم و استوار بماند و لذا با دختر وی  
همانگونه که با دختر من ازدواج کرد، ازدواج نمودم و این مهریه  
سنگین را هم به جهت دامادی رسول خدا به عهده گرفتیم.



الكتانى، الشيخ عبد الحى (متوفى 1382هـ)، نظام الحكومه النبويه

المسمى التراتيب الإداريه، ج 2، ص 405، ناشر: دار الكتاب العربى ج

بيروت.

12. چه كسى امام جماعت را مقدم كرد؟

ص: 496

اهل سنت برای این که به این افسانه آب و تاب بیشتری داده باشند،

ادعا کرده اند که امام حسن و امام حسین علیه السلام نیز در تشیع

جنازه حضور داشته اند؛ اما برای این که نماز خواندن سعید بن العاص

و یا عبد الله بن عمر را با وجود فرزندان رسول خدا که برادران امّ کلثوم

و سزاوارتر بر نماز بودند، توجیه نمایند، ادعا کرده اند که خود آن ها

عبد الله بن عمر و یا سعید بن العاص را مقدم کردند و خود پشت سر

آن دو نماز خواندند!!!

اما این که کدامیک از آن دو امام همام، چنین کاری را کردند، روایات

گونگون است. برخی گفته اند حسن بن علی و برخی گفته اند حسین بن علی علیهم السلام. امام حسن علیه السلام:

ابن عبد البر در الإستیعاب می نویسد:

وتوفیت أمّ کلثوم وابنها زید فی وقت واحد وقد کان زید أصیب فی

حرب کانت بین بنی عدی لیلا کان قد خرج لیصلح بینهم فضربه رجل

منهم فی الظلمه فشحجه وصرعه فعاش آیاما ثم مات وهو وأمه فی وقت

واحد وصلی علیهما ابن عمر قدمه الحسن بن علی.

امّ کلثوم و فرزندش زید در یک زمان از دنیا رفتند؛ زید در جنگی شبانه

بین بنی عدی برای آشتی دادن آن ها رفته بود اما در تاریکی یکی از

آن ها ضربتی به سر او زده او را زخمی کرد.

زید چند روز پس از این ماجرا زنده بود، تا اینکه در یک زمان به همراه

مادرش از دنیا رفتند؛ و ابن عمر بر آن دو نماز خواند؛ حسن بن علی او

را برای نماز جلو فرستاد!

القرطبی، یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای 463 هـ)،

الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج 4، ص 1956، تحقيق: علي

محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى، 1412هـ.

محب الدين طبري مي نويسد:

ص: 497

وحكى الدولابى وغيره القولين فى موتها عنده أو موته عندها قال أبو  
عمر ماتت أم كلثوم وابنها زيد فى وقت واحد وكان زيد قد أصيب فى  
حرب بين بنى عدى ليلاً فخرج ليصلح بينهم فضربه رجل منهم فى  
الظلمه فشجحه وصرعه فعاش أياماً ثم مات هو وأمه فى وقت واحد  
وصلى عليهما ابن عمر قدمه الحسن بن على فكانت فيهما سنتان فيما  
ذكروا لم يورث أحدهما من الآخر.

دولابى وغير او در باره مرگ امّ كلثوم در کنار زيد يا مرگ زيد در کنار  
امّ كلثوم دو روايت نقل کرده اند!

ابوعمر گفته است که امّ كلثوم و پسرش زيد در يك زمان از دنيا رفتند؛  
زيد در درگيرى شبانه بين بنى عدى بيرون رفته بود تا بين آنان آشتى  
دهد؛ اما در تاريخى شخصى به سر او ضربتى وارد کرد و او را بيهوش  
ساخت.

او چند روز زنده بود تا اينکه به همراه مادرش هر دو در يك زمان از  
دنيا رفتند؛ ابن عمر بر آن دو نماز خواند؛ حسن بن على او را براى نماز  
جلو فرستاد.

الطبرى، محب الدين أحمد بن عبد الله (متوفى 694هـ)، ذخائر  
العقبى فى مناقب ذوى القربى، ج 1، ص 17، ناشر: دار الكتب  
المصريه ج مصر.

و عاصمى مكي مى گويد:

وكان موتها هى وولدها من عمر المسمى زيدا الأكبر المقتول خطأ بيد  
خالد بن اسلم مولى زوجها عمر رضى الله عنه فى وقت واحد وصلّى

عليهما ابن عمر قدمه الحسن بن علي .

مرگ امّ کلثوم و پسرش از عمر که نام او زید اکبر بود و به دست خالد

بن اسم، غلام عمر به اشتباه کشته شد، در یک زمان بود؛ ابن عمر بر

آن دو نماز خواند و حسن بن علی ابن عمر را برای نماز جلو فرستاد!

العاصمی المکی، عبد الملک بن حسین بن عبد الملک الشافعی

ص: 498

(متوفای 1111ه)، سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، ج

1، ص 534، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود- علی محمد

معوذ، ناشر: دار الکتب العلمیه.

امام حسین علیه السلام:

در عده ای از روایات نیز تصریح شده است که حسین بن علی علیهما

السلام، عبد الله بن عمر را مقدم کرد و اصلاً نامی از امام حسن علیه

السلام در روایت برده نشده است.

محمد بن یوسف العبدری می نویسد:

وقد قدم الحسين عبد الله بن عمر للصلاه علی جنازه أخته أم کلثوم

وابنها زید بن عمر قال ابن رشد: وهذا لا حجه فيه إذ یحتمل أنه قدمه

لسنه ولإقراره بفضله لا لأنه أحق

حسین، عبد الله بن عمر را برای نماز بر جنازه خواهرش ام کلثوم و

فرزندش زید بن عمر جلو فرستاد. ابن رشد گفته است که این کار

حسین حجت نیست؛ زیرا شاید او ابن عمر را به خاطر امری مستحبی

و یا به خاطر اعتراف به برتری او مقدم کرده است؛ زیرا ابن عمر

سزاوارتر بود!

العبدری، أبو عبد الله محمد بن یوسف بن أبي القاسم

(متوفای 897ه)، التاج والإكلیل لمختصر خلیل، ج 2، ص 252، ناشر:

دار الفكر-بیروت، الطبعة: الثانية، 1398م.

در بعضی از روایات اصلاً نامی از حسن بن علی (علیهما السلام) و

حضور ایشان در نماز بر ام کلثوم برده نشده است و تنها نام حسین بن

علی برده شده است!

محمد ضیاء الأعظمی می گوید:

الشعبي قال: صَلَّى ابن عمر علي زيد بن عمر وأمه أم كلثوم بنت علي،

فجعل الرجل مما يلي الإمام والمرأه من خلفه، فصَلَّى عليهما فكبر

أربعاً وخلفه ابن الحنفية، والحسين بن علي، وابن عباس.

ص: 499

شعبی گفته است که ابن عمر، بر زید بن عمر و مادرش امّ کلثوم دختر علی نماز خواند؛ او مرد را در جانب خویش و زن را بعد از جنازه مرد قرار داد و بر آن دو نماز خواند و چهار تکبیر گفت.

پشت سر او محمد حنفیه و حسین بن علی و ابن عباس نیز بودند. الأعمش، محمد ضیاء الرحمن (متوفای 458هـ)، المنه الکبری شرح وتخریج السنن الصغری، ج 3، ص 52، ناشر: مکتبه الرشد - السعودیه/الریاض، الطبعة: الأولى، 1422هـ - 2001م.

از روایت بیهقی نیز استفاده می شود که امام حسن علیه السلام در تشیع جنازه و نماز حضور نداشته است:

أخبرنا أبو الحسين بن الفضل أنبا عبد الله بن جعفر ثنا يعقوب بن سفيان ثنا أبو نعیم ثنا رزین بیاع الرمان عن الشعبي قال صلى بن عمر علی زید بن عمر وأمه أم کلثوم بنت علی فجعل الرجل مما يلي الإمام والمرأه من خلفه فصلی عليهما أربعا وخلفه بن الحنفیه والحسين بن علی وبن عباس رضی الله عنهما

ابن عمر بر زید بن عمر و مادرش امّ کلثوم دختر علی نماز خواند؛ او جنازه مرد را در جانب خویش و جنازه زن را بعد از آن قرار داد؛ و بر آن دو نماز خوانده و چهار تکبیر گفت.

در پشت سر او محمد حنفیه و حسین بن علی و ابن عباس بودند.

البیهقی، أحمد بن الحسين بن علی بن موسی أبو بکر (متوفای 458هـ)، سنن البیهقی الکبری، ج 4، ص 38، ح 6743، ناشر: مکتبه

دار الباز - مکه المکرّمه، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، 1994 -



مردم امام جماعت را مقدم کردند!

و بخاری در تاریخ الأوسط می نویسد:

419 حدثنا محمد بن الصباح ثنا إسماعيل بن زكريا عن رزين البزاز

حدثني الشعبي قال توفي زيد بن عمر وأم كلثوم فقدموا عبد الله بن

ص: 500

عمر و خلفه الحسن والحسين و محمد بن الحنفیه و عبد الله بن جعفر.

از شعبی روایت شده است که گفت: زید بن عمر و امّ کلثوم از دنیا

رفتند؛ مردم عبد الله بن عمر را به عنوان امام جماعت جلو فرستادند؛

و در پشت او حسن و حسین و محمد حنفیه و عبد الله بن جعفر

ایستادند.

### محور چهارم: اهانت به ناموس رسول خدا

اهل سنت برای این که ازدواج عمر و امّ کلثوم را ثابت کنند، روایات

ساختگی فراوانی را نقل کرده اند که از شنیدن و خواندن آن ها عرق

شرم از پیشانی هر مسلمان با غیرتی جاری می شود.

ما از اهل سنت می پرسیم: اثبات حسن روابط به چه قیمتی؟ آیا این

قدر ارزش دارد که چنین روایاتی جعل و چنین تعابیر زشت و زننده ای

مطرح کنند؟

اهل سنت با مطرح کردن این روایات هم به رسول خدا و امیر مومنان

علیهما السلام اهانت کرده اند و هم آبروی خلیفه دوم را ریخته اند.

ازدواج امّ کلثوم با عمر عوارضی دارد که کمترین عارضه آن خیانت به

ناموس رسول خدا توسط خلیفه دوم است، آیا اهل سنت این

عوارض را می پذیرند؟

عمر ساق ام کلثوم را برهنه کرده به آن نگاه کرد:

ابن حجر عسقلانی که یکی از استوانه های علمی اهل سنت و حافظ

علی الاطلاق آن ها است، در کتاب تلخیص الحبیر و الاصابه و بسیار

دیگر از بزرگان اهل سنت، این جملات توهین آمیز را نقل کرده اند:

عن مُحَمَّدِ بنِ عَلِيٍّ بنِ الْحَنَفِيَّةِ أَنَّ عُمَرَ خَطَبَ إِلَى عَلِيٍّ ابْنَتَهُ أُمَّ كُثُومٍ  
فذكر له صِغَرَهَا فقال أَبْعَثُ بِهَا إِلَيْكَ فَإِنْ رَضِيتَ فِيهَا امْرَأَتَكَ فَأَرْسَلْ  
بِهَا إِلَيْهِ فَكَشَفَ عَنْ سَاقِهَا فقالت لَوْلَا أَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَصَكَّكَتَ

ص: 501

عَيْنِكَ وَهَذَا يُشَكِّلُ عَلِيَّ مِنْ قَالَ إِنَّهُ لَا يَنْظُرُ غَيْرَ الْوَجْهِ وَالْكَفَّيْنِ .

از محمد بن علی روایت شده است که عمر امّ کلثوم را از علی (علیه

السلام) خواستگاری کرد، امام خردسال بودن او را یادآوری کرد. امام

علی علیه السلام فرمود: من امّ کلثوم را به نزد تو می فرستم، اگر

خوشت آمد، او را به همسری خود انتخاب کن. امام علیه السلام

امّ کلثوم را نزد عمر فرستاد، عمر ساق پای امّ کلثوم را برهنه کرد!

امّ کلثوم فرمود: اگر خلیفه نبودی چشمت را کور می کردم!

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای 211ه)، المصنف، ج 6، ص 163، ح 10352، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی،

ناشر: المكتب الإسلامي - بیروت، الطبعة: الثانية، 1403ه؛

الخراسانی، سعید بن منصور (متوفای 227ه)، سنن سعید بن منصور، ج 1، ص 173، ح 1011، تحقیق:

حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: الدار السلفية - الهند، الطبعة: الأولى، 1403ه 1982م .

القرطبي، يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای 463ه)، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج 4، ص 1955، تحقیق: علی

محمد البجاوی، ناشر: دار الجيل - بیروت، الطبعة: الأولى، 1412ه.

الانصاری التلمسانی، محمد بن أبي بكر المعروف بالبري (متوفای 644ه) الجوهره في نسب النبي وأصحابه العشرة، ج 1، ص 260؛ ابن

قدامه المقدسی، بد الرحمن بن محمد (متوفای 682ه)، الشرح

الكبير، ج 7، ص 343؛ العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای 852ه) تلخیص الحبير في أحاديث الرافعی الكبير،

ج 3، ص 147، تحقیق السيد عبدالله هاشم اليماني المدني، ناشر: - المدينة المنوره ج 1384ه ج 1964م؛ الإصابه في تمييز الصحابه، ج

8، ص 293، تحقیق: علی محمد

البجاوی، ناشر: دار الجيل - بیروت، الطبعة: الأولى، 1412 - 1992؛ السيوطی، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر

(متوفای 911ه)، جامع الاحاديث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)، ج 14، ص

265؛ الشوكاني، محمد بن علی بن محمد (متوفای 1255ه)، نيل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار شرح منتقى الأخبار، ج 6، ص 240،

ناشر: دار الجيل، بیروت ج 1973.

عمر ساق ام کلثوم را برهنه، لمس کرد!

و نیز ذهنی یکی دیگر از استوانه های علمی اهل سنت در سیر اعلام

ص: 502

النبلاء و بسیار دیگر از بزرگان اهل سنت، این توهین را به صورت

دیگری نقل کرده اند:

قال عمر لعلى: زوجنيها أبا حسن، فإني أُرصدُ من كرامتها ما لا يرصد أحد، قال: فأنا أبعثها إليك، فإن رضيتها، فقد زَوَّجْتُكها، يعتل بصغرها، قال: فبعثها إليه ببُرْدٍ، وقال لها: قولي له: هذا البرد الذي قلت لك، فقالت له ذلك. فقال: قولي له: قد رضيت رضی الله عنك، ووضع يده على ساقها، فكشفها، فقالت: أتفعل هذا؟ لولا أنك أمير المؤمنين، لكسرت أنفك، ثم مضت إلى أبيها، فأخبرته وقالت: بعثتني إلى شيخ سوء!

عمر به علی (علیه السلام) گفت: امّ کلثوم را به همسری من در بیاور، من می خواهم به وسیله این ازدواج به کرامتی برسم که احدی نرسیده است. امام گفت: من او را نزد تو می فرستم، اگر رضایتش را جلب کردی، او را به عقدت درمی آورم گر چه امّ کلثوم به خاطر خردسال بودن بهانه آورد امام (علیه السلام) امّ کلثوم را به همراه پارچه ای نزد عمر فرستاد و به او گفت: از جانب من به عمر بگو، این پارچه ای است که به تو گفته بودم، امّ کلثوم نیز سخن امام را به عمر رساند. عمر گفت: به پدرت از جانب من بگو، من راضی شدم خدا از تو راضی باشد. سپس عمر دستش را بر ساق امّ کلثوم نهاد و آن را برهنه کرد. امّ کلثوم گفت: چرا چنین می کنی؟ اگر خلیفه نبودی، دماغت را می شکستم. سپس نزد پدرش رفت و او را از عمل عمر خبردار کرد و گفت: مرا به نزد پیر مرد بدی فرستادی.

الزبيرى، أبو عبد الله المصعب بن عبد الله بن المصعب

(متوفى 236هـ)، نسب قریش، ج 10، ص 349، ناشر: دار المعارف

تحقيق: ليفى بروفسال، القاهرة؛

ابن عساكر الدمشقى الشافعى، أبى القاسم على بن الحسن ابن هبه الله

بن عبد الله، (متوفى 571هـ)، تاريخ مدينه دمشق وذكر فضلها وتسميه

ص: 503

من حلها من الأمثال، ج 19، ص 483، تحقيق: محب الدين أبي سعيد

عمر بن غرامه العمرى، ناشر: دار الفكر - بيروت ج 1995؛

ابن الجوزى، أبو الفرج عبد الرحمن بن على بن محمد (متوفى 597

هـ)، المنتظم فى تاريخ الملوك والأمم، ج 4، ص 237، ناشر: دار صادر

- بيروت، الطبعة: الأولى، 1358؛

ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن على (متوفى 608هـ)،

التذكرة الحمدونية، ج 9، ص 309، تحقيق: إحسان عباس، بكر

عباس، ناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى، 1996م؛

الجزرى، عز الدين بن الأثير أبى الحسن على بن محمد

(متوفى 630هـ)، أسد الغابه فى معرفة الصحابه، ج 7، ص 425،

تحقيق عادل أحمد الرفاعى، ناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت

/ لبنان، الطبعة: الأولى، 1417 هـ - 1996 م؛

الذهبى، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفى 748هـ)،

تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، ج 4، ص 138، تحقيق د.

عمر عبد السلام تدمرى، ناشر: دار الكتاب العربى - لبنان/ بيروت،

الطبعة: الأولى، 1407 هـ - 1987 م؛

سير أعلام النبلاء، ج 3، ص 501، تحقيق: شعيب الأرنؤمط، محمد

نعيم العرقسوسى، ناشر: موسم الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة،

1413هـ؛

الصفدى، صلاح الدين خليل بن أيبك (متوفى 764هـ)، الوافى

بالوفيات، ج 24، ص 272، تحقيق أحمد الأرنؤمط وتركى مصطفى،



ناشر: دار إحياء التراث - بيروت - 1420هـ - 2000م؛

العيني، بدر الدين محمود بن أحمد (متوفى 855هـ)، عمده القارى

شرح صحيح البخارى، ج 14، ص 168، ناشر: دار إحياء التراث

العربى ج بيروت؛

الصفورى، عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان

ص: 504

(متوفای 894 هـ)، نزهه المجالس و منتخب النفائس، ج 2، ص 438،

تحقیق: عبد الرحیم ماردینی، ناشر: دار المحبه - دار آیه - بیروت -

دمشق - 2001 / 2002 م.

آرایش ام کلثوم توسط امیر مومنان پیش از ازدواج، و لمس ساق و

بوسیدن او توسط عمر!

همچنین خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد تعابیر بسیار زشت تر و

زننده تری نقل کرده است:

فقام علی فأمربا بنته من فاطمه فزینت ثم بعث بها إلی أمیر المومنین

عمر فلما رآها قام إلیها فأخذ بساقها وقال قولی لأبیک قد رضیت قد

رضیت قد رضیت فلما جاءت الجاریه إلی أبیها قال لها ما قال لک أمیر

المومنین قالت دعانی وقبلنی فلما قمت اخذ بساقی وقال قولی

لأبیک قد رضیت فأنکحها إیاه.

علی (علیه السلام) دخترش را آرایش کرد و نزد عمر فرستاد، عمر

هنگامی که او را دید، به سوی او آمد و ساق پای او را گرفت و به او

گفت: به پدرت بگو، راضی شدم، راضی شدم، راضی شدم. و ام کلثوم

نزد پدرش آمد، امام از او پرسید: عمر به تو چه گفت: ام کلثوم عرض

کرد: مرا صدا زد، و بوسید!، هنگامی که بلند شدم، ساق پایم را

گرفت! گفت: از جانب من به پدرت بگو، راضی شدم.

البغدادی، أحمد بن علی أبو بکر الخطیب (متوفای 463 هـ)، تاریخ

بغداد، ج 6، ص 182، ناشر: دار الکتب العلمیه ج بیروت.

کشف ساق توسط عمر، مصدر تشریح برای پیروان او:

از آن جایی که خلفای سه گانه خود را خلیفه و جانشین مطلق رسول  
خدا صلی الله علیه وآله می دانستند، تمام مقامات و اختیارات آن  
حضرت را نیز برای خود قائل بودند؛ از جمله این که خود مصدر  
تشریح می دانستند. بدعت ها و انحراف های که از آن ها به صورت  
گسترده در کتاب های اهل سنت نقل شده، بهترین شاهد برای اثبات

ص: 505

این مطلب است.

خلفا دیده بودند که رسول خدا، تعداد رکعات نماز، نحوه خواندن آن، مقدار زکات و... را تعیین می کند؛ فکر کردند که آن ها نیز می توانند تغییراتی را در احکام شرعی به وجود بیاورند. حذف «حی علی خیر العمل» و اضافه کردن «الصلاه خیر من النوم» در اذان، تغییرات گسترده در نماز، حج، زکات و... از یادگاریهای 25 ساله حکومت خلفای سه گانه است.

با تبلیغاتی که آن ها انجام داده بودند، مردم نیز با همین دید به خلفا می نگریستند؛ تا جایی که سنت شیخین را در کنار کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله معتبر و رعایت آن را برای همگان لازم می دانستند.

از جمله کارهایی که اهل سنت آن را به عمر نسبت داده و پیروان او همین عمل را مصدر تشریح قرار داده و عین همان و حتی به مراتب زشت تر از آن را مرتکب شدند، قضیه کشف ساق بود.

طبق روایات اهل سنت، عبد الله، پسر خلیفه از کسانی بود که از همین عمل پدرش تقلید کرد و کشف ساق دختران و کنیزکان را پیش از محرمیت حق خود می دانست.

عبد الرزاق صنعانی، در کتاب معتبر المصنف می نویسد:

13200 عبد الرزاق عن عبد الله بن عمر عن نافع عن بن عمر ومعمرو عن أيوب عن نافع عن بن عمر كان إذا اراد أن يشتري جارية فراضاهم على ثمن وضع يده على عجزها وينظر إلى ساقها وقبلها يعني بطنها.

از ابن عمر روایت شده است که هر زمان می خواست کنیزی بخرد،  
هنگامی که صحبت در باره قیمت را با صاحب کنیز تمام می کرد،  
دست بر باسن کنیز گذاشته و به ساق و فرج او نگاه می کرد؛ مقصود از  
فرج در این روایت شکم است!!!

قُبُل در زبان عربی معنای مشخصی دارد؛ اما این که چرا در این روایت

ص: 506

«بطن» معنا شده است، باید ریشه آن را در تعصب و جانبداری کورکورانه پیروان خلیفه از فرزند عمر جستجو کرد.

و در روایت دیگر می نویسد:

13202 عبد الرزاق عن معمر بن عمرو بن دينار عن مجاهد قال مر

بن عمر علی قوم یتاعون جاریه فلما رأوه وهم یقلبونها أمسکوا عن

ذلک فجاءهم بن عمر فکشف عن ساقها ثم دفع فی صدرها وقال

اشترؤا قال معمر وأخبرنی بن أبی نجیح عن مجاهد قال وضع بن عمر

یده بین ٲدییها ثم هزها.

ابن عمر، بر گروهی گذشت که کنیزی را می فروختند؛ هنگامی که او را

دیدند، دست از بررسی اعضای بدن کنیز برداشتند! ابن عمر به نزد

آن ها آمده و ساق او را برهنه کرده و سپس با دست به سینه او زده و

گفت: او را بخرید.

همچنین روایت شده است که ابن عمر دست خود را بین سینه های

او گذاشته و سپس تکان داد!!

و در ادامه می نویسد:

13205 عبد الرزاق عن بن جریج عن نافع أن بن عمر کان یکشف عن

ظہرها و بطنها و ساقها ویضع یده علی عجزها.

از ابن عمر روایت شده است که او پشت و شکم و ساق کنیز را برهنه

کرده و دست بر باسن او می گذاشت!

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای 211ه)، المصنف، ج

7، ص 286، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: المکتب

الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، 1403ه.

این عمل که اهل سنت به خلیفه نسبت دادند، پس از او به عنوان  
سنتی قابل احترام در میان پیروانش درآمده و اجرای آن را برای خود  
لازم می دانستند. بُسر بن اُبی اِرطاه، جنایتکار مشهور تاریخ از کسانی

ص: 507

است که به دستور معاویه همین عمل را در حق زنان مسلمان تکرار کرد.

ابن عبد البر در کتاب الإستیعاب می نویسد:

عن أبي ارباب وصاحب له أنهما سمعا أبا ذر رضي الله عنه يدعو و يتعوذ في صلاة صلاها أطال قيامها وركوعها وسجودها قال فسألناه مم تعوذت وفيه دعوت فقال تعوذت بالله من يوم البلاء ويوم العوره فقلنا وما ذاك قال أما يوم البلاء فتلتقى فتيان من المسلمين فيقتل بعضهم بعضا.

وأما يوم العوره فإن نساء من المسلمات ليسبين فيكشف عن سوقهن فأيتهن كانت أعظم ساقا اشترت على عظم ساقها فدعوت الله ألا يدركني هذا الزمان ولعلكما تدركانه قال فقتل عثمان ثم ارسل معاويه بسر بن ارطاه إلى اليمن فسبى نساء مسلمات فأقمن في السوق.

از ابواباب و دوست او روایت شده است که از ابوذر شنیدند که در دعا کرده و در نماز قیام و رکوع و سجود خویش را طولانی کرد و در آن به خدا پناه می برد!

از او پرسیدیم که از چه چیزی به خدا پناه می بری؟ پاسخ داد از روز بلا و روز عورت!

گفتیم این دو روز چه روزهایی است؟ در پاسخ گفت: روز بلا، روزی است که دو گروه از مسلمانان با یکدیگر جنگیده، بعضی از آنان بعضی دیگر را می کشند.

و روز عورت روزی است که زنان مسلمان را اسیر کرده در بازار ساق



های آنان را برهنه می کنند؛ و هر کدام را که ساق درشت تری داشت،  
می خرند. از خدا خواستم که آن زمان را نبینم اما شاید شما آن زمان را  
بینید.

چیزی نگذشت که عثمان کشته شد و معاویه بسر بن اوطاه را به یمن  
فرستاده و زنان مسلمان را اسیر کرده به بازار آوردند!

ص: 508

القرطبي، يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفى 463 هـ)،  
الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ج 1، ص 161، تحقيق: علي محمد  
البحاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى، 1412 هـ.  
هنگامی که اهل سنت چنین روایتی را نقل می کنند که جانشین رسول  
خدا، حرمت ناموس رسول خدا را رعایت نمی کند و ساق او را برهنه  
می کند، از عبد الله بن عمر و یا بسر بن ابي ارطاه چه انتظاری می توان  
داشت!!!. به قول سعدی:

اگر ز باغ رعیت ملک خورد سیبی بر آورند غلامان او درخت از بیخ  
عالمان اهل سنت، همین عمل را مصدر تشریح قرار داده و استحباب  
نگاه کردن به بدن زن پیش از ازدواج را استفاده کرده اند.

محمد بن اسماعیل صنعانی در سبل السلام می نویسد:

دلت الأحادیث علی أنه یندب تقدیم النظر إلی من یرید نکاحها وهو  
قول جماهیر العلماء والنظر إلی الوجه والكفین لأنه یرید بالنظر إلی  
علی الجمال أو ضده والكفین علی خصوبه البدن أو عدمها.

وقال الأوزاعی ینظر إلی مواضع اللحم. وقال داود ینظر إلی جمیع

بدنها. والحديث مطلق فينظر إلی ما يحصل له المقصود بالنظر إلیه

ویدل علیه فهم الصحابه لذلك ما رواه عبد الرزاق وسعيد بن منصور

أن عمر كشف عن ساق أم كلثوم بنت علی.

روایات دلالت می کند که مستحب است به بدن کسی که می خواهد

با او ازدواج کند، نگاه کند! این نظر همه علما است.

اما این نگاه به صورت و دست و پا تا میچ است؛ زیرا صورت علامت

زیبایی و دست و پا تا میچ، نشان دهنده سلامت بدن یا عدم آن است.

اوزاعی گفته است به هر جایی که گوشت می آورد می توان نگاه کرد!

و داوود گفته است می توان به همه بدن نگاه کرد!

روایت مطلق است، پس می توان به هر جایی که مقصود او را از

ازدواج برآورده می کند، نگاه کند!

ص: 509

دلیل بر این مطلب فهم صحابه است، و یکی از این موارد، روایتی است که عبدالرزاق و سعید بن منصور روایت کرده اند که عمر ساق امّ کلثوم دختر علی را برهنه کرد!

الصنعانی الأمير، محمد بن إسماعیل (متوفای 852هـ)، سبل السلام شرح بلوغ المرام من أدله الأحكام، ج 3، ص 113، تحقیق: محمد عبد العزیز الخولی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت، الطبعة: الرابعه، 1379هـ.

توجیه این عمل توسط علمای اهل سنت:

برخی دیگر از عالمان سنی که می دانسته اند دست درازی خلیفه به ناموس رسول خدا صلی الله علیه وآله، عمل بسیار زشتی محسوب می شود، برای دفاع از آبروی خلیفه توجیهاات خنده داری کرده اند. ابن حجر هیشمی می نویسد:

وتقبيله وضمه لها علی جهة الإکرام لأنها لصغرها لم تبلغ حدا تشتهی حتی یحرم ذلک....

بوسیدن و در آغوش گرفتن امّ کلثوم، به خاطر اکرام او بوده است؛ زیرا امّ کلثوم به علت کمی سن، به حدی نرسیده بود که شهوت را برانگیزد تا این کارها در باره او حرام باشد!

الهیشمی، أبو العباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر

(متوفای 973هـ)، الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال

والزندقة، ج 2، ص 457، تحقیق عبد الرحمن بن عبد الله التركي -

کامل محمد الخراط، ناشر: مومسه الرساله - لبنان، الطبعة: الأولى،

چگونه است که امّ کلثوم، زشتی این عمل را درک می کند و می خواهد

دماغ خلیفه را بشکند، یا چشم او را کور کند؛ اما به حدی نرسیده

است که دست درازی به او حرام باشد؟

اگر بوسیدن امّ کلثوم به خاطر احترامش بوده، برهنه کردن ساق او

ص: 510

برای چیست؟ آیا تا به حال دیده و یا شنیده اید که کسی با برهنه کردن

ساق دختری، بخواهد او را مورد تکریم قرار دهد؟

جالب این است که همین دختر خردسالی که به قول ابن حجر به

حدی نرسیده که شهوت خلیفه را برانگیزد؛ می تواند در مدت

کوتاهی سه فرزند به دنیا بیاورد!!!

بررسی این روایات از دیدگاه منصفین:

زشتی این عمل به حدی بوده که حتی صدای طرفداران را نیز

درآورده و به قول معروف آتش آن قدر شور شده که صدای آسپز هم در

آمده است.

سبط ابن الجوزی در این باره می گوید:

ذكر جدی فی کتاب منتظم ان علیاً بعثها لينظرها و ان عمر كشف ساقها

و لمسها بیده، هذا قبیح والله. لو كانت امه لما فعل بها هذا. ثم باجماع

المسلمین لا يجوز لمس الاجنبيه.

جدّ من در کتاب منتظم نقل کرده است که علی (علیه السلام) امّ کلثوم

را نزد عمر فرستاد تا او را بنگرد؛ اما عمر ساق پایش را برهنه کرد و با

دستش آن را لمس کرد. به خدا قسم چنین چیزی قبیح است، حتی

اگر او کنیز بود، عمر حق نداشت این کار را انجام دهد؛ چرا که به

اجماع مسلمین دست زدن به زن نامحرم جایز نیست.

سبط بن الجوزی الحنفی، شمس الدین أبوالمظفر یوسف بن فرغلی

بن عبد الله البغدادی، تذکره الخواص، ص 289 288، ناشر: مومسه

أهل البيت بیروت، 1401هـ 1981م.

دیدگاه علمای شیعه نسبت به این عمل:

شهید قاضی نور الله تستری در این باره می گوید:

وإني لأقسم بالله على أن ألف ضربه على جسده عليه السلام وأضعافه

على جسده أولاده أهون عليه من أن يرسل ابنته الكریمه إلى رجل

ص: 511

أجنى قبل عقدها إياه ليريها فيأخذها ذلك الرجل ويضمها إليه  
ويقبلها ويكشف عن ساقها وهل يرضى بذلك من له أدنى غيره من  
آحاد المسلمين.

من به خدا قسم می خورم که هزار ضربه بر بدن امیر مومنان علیه  
السلام و بیشتر از آن بر بدن فرزندان، برای آنان راحت تر است از  
اینکه دختر گرامی خود را پیش از عقد به نزد مردی نامحرم بفرستد تا  
اینکه او را ببیند و سپس او را در آغوش گرفته و ببوسد و ساق او را  
برهنه کند!

آیا کسی از مسلمانان هست که اندکی غیرت داشته باشد و به این کار  
راضی شود؟

الصوارم المهرقه - الشهيد نور الله التستري - ص 200

و سيد ناصر حسين الهندي در این باره می نویسد:

ومن العجائب أن واضع هذا الخبر لقله حياته قد افتري أن سياقه المنكر  
أن عمر بن الخطاب معاذ الله قد كشف ساق سيدتنا أم كلثوم (عليه السلام) وهذا  
كذب عظيم، وبهتان جسيم، تقشعر منه الجلود، وتنفر عنه كل قلب  
ولو كان الجلود، ولعمري إن هذا المفترى الكذاب قد فاق في الفرية  
والفضيحة وبالجرأه والجساره على مختلق السياق السابق الذي أورده  
ابن عبد البر، أولاً بغير سند، فإن ذلك المختلق المدحور قد ذكر في  
سياق المذكور وضع اليد على الساق....

ومن البين أن وضع اليد على الساق وإن كان منكراً قبيحاً جداً، ولكن  
هذا الخبيث الذي يقول: فكشف عن ساقها، يظهر خبثه صراحه...



ومما يضحك الثكلى أن وضاع هذا السياق السائق إلى الجحيم قد  
نسب إلى سيدتنا أم كلثوم سلام الله عليها أنها لما أحست بقبح عمر بن  
الخطاب، أقسمت بالله وهددته بلطم عين إمامه.

از عجایب این است که جاعل این روایت، به خاطر بی حیاییش،  
روایت را با متنی غیر قابل پذیرش به دروغ نقل کرده است که عمر بن

ص: 512

خطاب معاذ الله ساق امّ کلثوم را برهنه کرده است! و این دروغی بزرگ

و تهمت زشت است که بدن ها را می لرزاند و قلب ها را هر چند

سخت چرکین می کند!

قسم به جان خودم، این دروغگو، در دروغگویی و بی حیایی و

جرات و جسارت را از راوی روایت پیشین که ابن عبد البر آن را بدون

سند نقل کرده بود، وارد تر است!!! زیرا آن دروغگو تنها دست نهادن

بر ساق را آورده بود!!

واضح است که دست نهادن بر روی ساق اگر چه قبیح است؛ اما این

پلید می گوید او ساق امّ کلثوم را برهنه کرد! و راوی دروغگو به

صراحت خبث باطن خود را آشکار می کند.

از مطالبی که حتی مادر جوان مرده را به خنده می آورد، آن است که

جاعل این روایت، که مردم را به سوی جهنم فرا می خواند، گفته

است که امّ کلثوم هنگامی که احساس کرد عمر قصد سوء دارد، به خدا

قسم خورده و او را تهدید کرد که به چشم امامش، سیلی خواهد

نواخت!!!

الموسوی الهندی، السید ناصر حسین (معاصر)، إفحام الأعداء

والخصوم بتکذیب ما افتروه علی سیدتنا امّ کلثوم علیها سلام الحی

القیوم، ج 1، ص 169، تقدیم و تحقیق و تعلیق الدكتور محمد هادی

الأمینی، ناشر: مکتبه نینوی الحدیثه طهران.

آیا سزاوار است که به امیر مومنان علیه السلام چنین نسبت های

ناروایی داده شود؟ آیا آن حضرت دخترش را پیش از ازدواج و

محرمیت به چنین دیدار شرم آوری می فرستد؟

ما نیز به جعلی بودن این روایات یقین داریم؛ اما از آن جایی که برترین

دانشمندان سنی؛ از جمله شمس الدین ذهبی و ابن حجر عسقلانی با

آب و تاب فراوان، این مطالب را مطرح کرده اند، از آن ها می پرسیم:

چگونه است که یک دختر خردسال زشتی چنین عملی را درک می

ص: 513

کند؛ اما خلیفه مسلمین آن را درک نمی کند؟

آیا سزاوار است که جانشین رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)

چنین عمل زشتی را انجام دهد؟

اگر این عمل را نمی پسندید، چرا آن را در حق ناموس رسول خدا نقل

می کنید؟

ام کلثوم، عمر را «امیر المومنین» می خواند!!!

نکته شگفت آور و خنده دار در این افسانه این است که هنگامی که

خلیفه دوم با وقاحت تمام، ساق ام کلثوم را برهنه و صورتش را

می بوسد، و ام کلثوم با درک زشتی این عمل، می خواهد چشمان

خلیفه را کور کند؛ اما در عین حال به او لقب امیر مومنان می دهد!!!

آیا امکان دارد که ام کلثوم چنین فردی را، امیر و فرمانده افراد با ایمان

خطاب کند؟!

سید ناصر حسین الهندی در کتاب إفحام الأعداء والخصوم در این باره

می نویسد:

ومما يدل على قلة حياء هوماء الكذابين أنهم ينسبون إلى سيدتنا أم

كلثوم (ع) أنها وصفت عمر بن الخطاب بأمر المومنين ولا يشعرون

أن السیده التي ولدت في بيت النبوه وترعرعت من جرثومه الرساله

كيف تخاطب رجلا وضع يده على ساقها، أو كشف ساقها، واستحق

عنده أن يكسر أنفه أو يلطم عينيه بهذا الخطاب الجليل.

ولعمري أن الواضع للسياق الأول أحق بالتعسير والتثديد، حيث أورد

في سياقه بعد ذكر التشوير والتهديد، أنها لما جاءت أباهما أخبرته

الخبر، وقال: بعثتني إلى شيخ سوء، أف يكون هذا الشيخ الذي أسوأ

المجسم مستحقا للوصف بأمره المومنين؟ حاشا وكلا إن هذا لاختلاق

واضح والله لا يهدى كيد الخائنين.

از مطالبی که بی حیایی این دروغگویان را می رساند، آن است که به

بانوی ما امّ کلثوم نسبت می دهند که او عمر را امیر مومنان خوانده

ص:514

است!!! ولی خبر ندارند که این بانو، در خانه نبوت بزرگ شده و از سرچشمه نبوت سیراب شده است؛ چگونه ممکن است کسی را که دست بر ساق او نهاده یا آن را برهنه کرده است و به نظر او مستحق شکستن بینی و سیلی زدن به چشم است را اینگونه با این خطاب احترام آمیز، صدا بزند!!!

مشخص است که جاعل روایت اول، سزاوار تر است که بیشتر عذاب شود؛ زیرا در سخن خویش بعد از ذکر سخنان امّ کلثوم و تهدید عمر می گوید که او به نزد پدرش آمده و ماجرا را نقل کرده و می گوید: پدر! من را به نزد پیرمردی پلید فرستادی!

آیا این پیرمرد که چنین کار زشتی کرده است، سزاوار است که با وصف امیر مومنان مورد خطاب قرار گیرد؟

به طور قطع چنین نیست و این دروغی واضح است و خداوند نیرنگ نیرنگ بازان را به انجام نمی رساند.

الموسوی الهندی، السید ناصر حسین (معاصر)، إفحام الأعداء والخصوم بتكذيب ما افتروه على سيدتنا امّ كلثوم عليها سلام الحى القيوم، ج 1، ص 169، تقديم وتحقیق وتعلیق الدكتور محمد هادی الأیمنی، ناشر: مکتبه نینوی الحدیثه طهران.

عمر در مقابل اهانت مغیره به ام کلثوم، سکوت کرد:

اهل سنت ادعا می کنند که عمر با امّ کلثوم ازدواج کرده است، اگر چنین مطلبی صحت دارد، چرا هنگامی که مغیره بن شعبه به امّ کلثوم توهین می کند، غیرتش به جوش نمی آید و از همسرش دفاع نمی کند.

ابن خلكان در وفيات الأعيان مى نويسد:

ثم إن أم جميل وافقت عمر بن الخطاب رضى الله عنه بالموسم

والمغيره هناك فقال له عمر أتعرف هذه المرأه يا مغيره قال نعم هذه أم

كلثوم بنت على فقال له عمر أتتجاهل على والله ما أظن أبا بكره كذب

عليك وما رأيتك إلا خفت أن أرمى بحجاره من السماء.

ص: 515

ام جمیل (کسی که سه نفر شهادت دادند مغیره با او زنا کرده است، و به خاطر امتناع شاهد چهارم از شهادت، از حد رهایی یافت) در حج، با عمر همراه شده و مغیره نیز در آن زمان در مکه بود. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می شناسی؟

مغیره در پاسخ گفت: آری این امّ کلثوم دختر علی است!

عمر گفت: آیا خودت را به بی خبری می زنی؟ قسم به خدا من گمان می کنم که ابوبکر در باره تو دروغ نگفته است؛ و هر زمان که تو را می بینم می ترسم که از آسمان سنگی بر سر من فرود آید!

ابن خلکان، أبو العباس شمس الدین أحمد بن محمد بن أبی بکر

(متوفای 681ه)، وفيات الأعیان و انباء أبناء الزمان، ج6، ص366،

تحقیق احسان عباس، ناشر: دار الثقافة - لبنان.

و ابوالفرج اصفهانی می نویسد:

حدثنا ابن عمار والجوهري قال حدثنا عمر بن شبه قال حدثنا علي بن

محمد عن يحيى بن زكريا عن مجالد عن الشعبي قال كانت أم جميل

بنت عمر التي رمى بها المغيرة بن شعبه بالكوفة تختلف إلى المغيرة

في حوائجها فيقضيها لها قال ووافقت عمر بالموسم والمغيرة هناك

فقال له عمر أتعرف هذه قال نعم هذه أم كلثوم بنت علي فقال له عمر

أتجاهل علي والله ما أظن أبابكره كذب عليك وما رأيتك إلا خفت

أن أرمي بحجاره من السماء

ام جمیل همان کسی است که مغیره را به زنا با او متهم کردند و در

کوفه به نزد مغیره رفته و کارهای او را انجام می داد! این زن در زمان



حج با مغیره و عمر همراه شد. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را

می شناسی؟ پاسخ داد: آری این امّ کلثوم دختر علی است!

عمر گفت: آیا در مقابل من خود را به بیخبری می زنی؟ قسم به خدا

من گمان ندارم که ابوبکره در باره تو دروغ گفته باشد! و تو را نمی بینم،

ص: 516

مگر آنکه می ترسم از آسمان سنگی بر سر من فرود آید!

الأصبهانی، أبو الفرج (متوفای 356ه)، الأغانی، ج 16، ص 109،

تحقیق: علی مهنا وسمیر جابر، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر - لبنان.

زنا کردن مغیره با امّ جمیل، مشهور و معروف و امّ جمیل به بدکاره

بودن شهره شهر و انگشت نمای عام و خاص بود. چرا هنگامی که

مغیره بن شعبه، دختر رسول خدا بود، با چنین زنی زناکاری مقایسه

می کند، خلیفه دوم او را مجازات نمی کند؟

اگر همسر او بود، باید غیرتش به جوش می آمد و از همسرش دفاع

می کرد.

### محور پنجم: بررسی و تحلیل بهانه عمر برای ازدواج:

طبق ادعای اهل سنت، هنگامی که خلیفه دوم به خواستگاری

امّ کلثوم رفت، امیر مومنان علیه السلام خردسال بودن او را بهانه و از

پذیرش ازدواج خودداری کرد؛ اما خلیفه دوم اصرار و دلیلی آورد که

امیر مومنان پذیرفت!!!

عبد الرزاق صنعانی می نویسد:

تزوج عمر بن الخطاب أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب وهی جاریه

تلعب مع الجواری فجاء إلى أصحابه فدعوا له بالبرکه فقال إنی لم

أتزوج من نشاط بی ولكن سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم

يقول إن کل سبب ونسب منقطع یوم القیامه إلا سببی ونسبی فأحببت

أن یكون بینی و بین نبی الله صلی الله علیه وسلم سبب ونسب

عمر بن خطاب با امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب ازدواج کرد.

امّ کلثوم دختری کوچک بود که با دیگر دختران بازی می کرد! عمر به

نزد یاران خویش آمده و آن ها برای او طلب برکت کردند.

عمر گفت: علت ازدواج من به خاطر شور و شوق جوانی نیست! اما از

ص: 517

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده ام که می فرمود: هر سبب و نسبی در روز

قیامت قطع خواهد شد، مگر سبب و نسب من! و من دوست داشتم

که بین من و پیامبر سبب و نسبی باشد.

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای 211ه)، المصنف، ج

6، ص 164، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: المكتب

الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، 1403ه.

در حالی که به اتفاق شیعه و سنی، رسول خدا صلی الله علیه و آله با

دختر عمر ازدواج کرده است و نسب عمر از این طریق با رسول خدا

متصل شده است؛ بنابراین چه دلیلی دارد که دو باره با امّ کلثوم

ازدواج نماید.

فرقی نمی کند که شما داماد کسی باشی یا او داماد شما باشد، در هر

حال خویشاوندی برقرار می شود و اگر خویشاوندی رسول خدا در

قیامت برای کسی فایده داشته باشد، با ازدواج حفصه با رسول خدا

محقق شده است.

بنابراین، بهانه خویشاوندی با رسول خدا از طریق ازدواج عمر با

امّ کلثوم دروغ است و این سبب می شود که اصل ازدواج نیز دروغ

باشد.

سید ناصر حسین لکنوی در این باره می گوید:

وأما ما وقع فی هذا الخبر المكذوب أن عمر قال للأصحاب: إن رسول

الله (ص) قال: كل نسب وسبب منقطع يوم القيامة إلا نسبي وسببي،

وكنت قد صحبتته فأحببت أن يكون هذا أيضا.

فمردود لأن اتصال السبب من رسول الله (ص) لعمر بعد الصحبه كان

حاصلا بلا شبهه عند أهل السنه من جهه أبنته حفصه: فإنها كانت من

أزواج رسول الله (ص)، وهذا الاتصال يكفى له أن كان عمر بن

الخطاب مومنا مصدقا لقوله، وإن لم يكن مومنا مصدقا للرسول (ص)

فما يزيده هذا الاتصال الذى طلبه من على (ع) وهو محرم عليه

ص:518

بوجوه عدیده غیر تقصیر و تخسیر کما لا یخفی علی من له حظ من

الإیمان، ونصیب.

اما آنچه در این روایت دروغین آمده است، که عمر به یاران خویش

گفت: به درستی که رسول خدا فرمودند: تمام سبب و نسب ها در روز

قیامت جز سبب و نسب من قطع خواهد شد؛ و من از صحابه

حضرت بودم و دوست داشتم که سبب و نسب هم داشته باشم!

این به طور قطع باطل است؛ زیرا اتصال سببی بین عمر و رسول خدا

(صلی الله علیه و آله) پس از صحابی شدن او، بدون هیچ شبهه ای نزد اهل سنت از

طرف دختر عمر حفصه، حاصل شده است. زیرا او از همسران رسول

خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است و همین یک اتصال، در صورتی که عمر به

سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان داشته باشد، برای ایجاد ارتباط با

رسول خدا کفایت می کرد.

و اگر به سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان نداشت، تکرار این اتصال

برای او، با خواستگاری از دختر علی نیز فایده ای به او نمی رساند؛

جدای از اینکه ازدواج با این دختر از چند جهت برای عمر حرام بوده

است؛ و کسی که بهره ای از ایمان برده باشد، به خوبی این مطلب را

درک می کند (اشاره به بحث عدم کفایت که به صورت مفصل بحث

خواهد شد)

الموسوی الهندی، السید ناصر حسین (معاصر)، إفحام الأعداء

والخصوم بتکذیب ما افتروه علی سیدتنا امّ کلثوم علیها سلام الحی

القیوم، ج 1، ص 140، تقدیم و تحقیق و تعلیق الدكتور محمد هادی

الأمينى، ناشر: مكتبه نينوى الحديثه طهران.

ص: 519

اشاره

خداوند در قرآن کریم خطاب به همه مومنین فرموده است:

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ  
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا. الأحزاب / 21.

مسئلاً برای شما در زندگی رسول خدا سر مشق نیکویی بود؛ برای

آن ها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد  
می کنند.

در این آیه خداوند خطاب به مومنین می فرماید که پیامبر در همه جا

برای شما اسوه است و مقصود از اسوه در باره رسول خدا (صلی الله

علیه وآله) پیروی کردن از او است، و اگر تعبیر به «لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ

» شده است و استقرار و استمرار در گذشته را افاده می کند، برای این

است که اشاره کند این وظیفه همیشه ثابت است، و همیشه باید آن

حضرت الگویی شما باشد. و نیز معنای آیه این است که یکی از

فلسفه های رسالت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و ایمان

آوردن به او، این است که به ایشان تاسی کنید، هم در گفتارش و هم در

رفتارش.

رد خواستگاری ابوبکر و عمر توسط رسول خدا (صلی الله علیه وآله):

این مطلب نیز قطعی است که هنگامی که عمر و ابوبکر به

خواستگاری حضرت زهرا سلام الله علیها آمدند، پیامبر اسلام دست

رد بر سینه آن ها زد و از آن دو روی گرداند. در حقیقت می خواست به



آن دو بگویند که شما لیاقت این را ندارید که با خانواده رسول خدا  
رابطه خویشاوندی برقرار کنید، نه تناسب سنی با حضرت زهرا دارید

و نه تناسب دینی ایمانی، و نه اخلاقی و نسبی و...

ابن حجر هیثمی در باب 11 از صواعق محرقة که آن را بر ضد شیعه

نوشته است، می گوید:

وأخرج أبو داود السجستاني أن أبا بكر خطبها فأعرض عنه صلى الله

ص: 520

علیه وسلم ثم عمر فأعرض عنه فأتيا عليا فنبهاه إلى خطبتها فجاء  
فخطبها.

ابو داوود سجستانی نقل کرده است که ابوبکر از حضرت زهرا  
خواستگاری کرد، رسول گرامی اسلام از او روی گرداند، سپس عمر  
خواستگاری کرد و رسول خدا از او نیز رویگرداند...

الهیثمی، أبو العباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر  
(متوفای 973ه، الصواعق المحرقة علی أهل الرض والضلال  
والزندقه، ج 2، ص 471، تحقیق عبد الرحمن بن عبد الله الترمذی -  
کامل محمد الخراط، ناشر: موسسه الرساله - لبنان، الطبعة: الأولى،  
1417ه - 1997م.

ابن حبان در صحیحش و نسائی در سننش می نویسند:

أخبرنا الحُسَيْنُ بن حُرَيْثٍ قال حدثنا الفَضْلُ بن مُوسَى عن الحُسَيْنِ بن  
وَاقِدٍ عن عبد الله بن بُرَيْدَةَ عن أبيه قال خَطَبَ أبو بَكْرٍ وَعُمَرُ رضی الله  
عنهما فَاطِمَةَ فقَالَ رسول الله صلى الله عليه وسلم أنها صَغِيرَةٌ فَخَطَبَهَا  
عَلِيٌّ فَرَوَّجَهَا منه.

عبد الله بن بریده از پدرش نقل می کند که ابوبکر و عمر از فاطمه  
خواستگاری کردند، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به آن ها  
فرمود: فاطمه خردسال است، سپس علی علیه السلام خواستگاری  
نمود، پیامبر او را به ازدواج علی علیه السلام درآورد.

النسائی، أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن (متوفای 303 ه)، خصائص  
أمير المومنين علی بن أبي طالب، ج 1، ص 136، تحقیق: أحمد

ميرين البلوشي، ناشر: مكتبه المعلا - الكويت الطبعة: الأولى، 1406

ه؛ النسائي، أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن، المجتبى من السنن، ج 6،

ص 62، تحقيق: عبدالفتاح أبو غده، ناشر: مكتب المطبوعات

الإسلاميه - حلب، الطبعة: الثانية، 1406 - 1986؛

ص: 521

التميمي البستي، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم (متوفى 354 هـ)،

صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، ج 15، ص 399، تحقيق: شعيب

الأرنؤمط، ناشر: مؤسسه الرساله - بيروت، الطبعة: الثانية، 1414 هـ

1993م؛ الهيثمي، أبو الحسن علي بن أبي بكر (متوفى 807 هـ)، موارد الظم آن

إلى زوائد ابن حبان، ج 1، ص 549، تحقيق: محمد عبد الرزاق حمزه،

ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت؛

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل

(متوفى 852 هـ)، النكت الظراف على الأطراف (تحفه الأشراف)، ج

2، ص 83، تحقيق: عبد الصمد شرف الدين، زهير الشاويش، ناشر:

المكتب الإسلامى - بيروت / لبنان، الطبعة: الثانية، 1403 هـ - 1983

م؛ ملا علي القارى، علي بن سلطان محمد، مرقاه المفاتيح شرح مشكاه

المصاييح، ج 11، ص 259، تحقيق: جمال عيتانى، ناشر: دار الكتب

العلميه - لبنان / بيروت، الطبعة: الأولى، 1422 هـ - 2001 م.

حاكم نيشابورى پس از نقل اين حديث مى گويد:

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه.

اين حديث، طبق شرائطى كه بخارى و مسلم در صحت روايت قائل

بودند صحيح؛ اما آن دو نقل نكرده اند.

النيسابورى، محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم (متوفى 405 هـ)،

المستدرک على الصحيحين، ج 2، ص 181، تحقيق: مصطفى عبد

القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى،

1411 هـ - 1990 م.

بنابراین، طبق آن چه گذشت، سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله  
ندادن دختری از اهل بیت به ابوبکر و عمر است و امکان ندارد که  
امیر مومنان علیه السلام با این سنت مخالفت کرده باشد.

احیاء سنت جاهلی توسط عمر:

ص: 522

یکی دیگر از عوارض اثبات ازدواج امّ کلثوم با عمر، این است که ثابت می‌کند، عمر بن الخطاب پس از گذشت سی سال از بعثت نبی مکرم اسلام و چندین سال خلافت بر مسلمین و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، هنوز مبلغ سنت های جاهلی بوده و نتوانسته سنت های زشت جاهلی را فراموش کند؛ با این که رسول خدا صلی الله علیه وآله صریحاً او و دیگر مسلمانان را از همان سنت جاهلی منع کرده است.

ابن سعد در الطبقات الکبری می نویسد: پس از آن که عمر امّ کلثوم را از امام علی (علیه السلام) خواستگاری کرد، به مهاجرین و انصاری که در کنار قبر پیامبر نشسته بودند گفت:

رفثونی فرقومه وقالوا بمن یا امیر المومنین قال بانه علی بن ابی طالب.

به من تبریک بگوئید، پس به او تبریک گفته و پرسیدند، در باره چه کسی تبریک بگوئیم؟ عمر گفت: به خاطر ازدواج با دختر علی.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفای 230ه)، الطبقات الکبری، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر - بیروت؛

الخراسانی، سعید بن منصور (متوفای 227ه)، سنن سعید بن منصور، ج 1، ص 172، تحقیق: حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: الدار السلفیه - الهند، الطبعة: الأولى، 1403ه 1982م؛

القرطبي، يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای 463ه)، الاستيعاب فی معرفة الأصحاب، ج 4، ص 1955، تحقیق: علی

محمد البجاوى، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى، 1412هـ؛

ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن على (متوفى 608هـ)،

التذكرة الحمدونية، ج 9، ص 309، تحقيق: إحسان عباس، بكر

عباس، ناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى، 1996م؛

ص: 523

الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد

(متوفى 630هـ)، أسد الغابه في معرفه الصحابه، ج 7، ص 425،

تحقيق عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

/ لبنان، الطبعة: الأولى، 1417 هـ - 1996 م؛

الانصاري التلمساني، محمد بن أبي بكر المعروف بالبري

(متوفى 644هـ) الجوهره في نسب النبي وأصحابه العشره، ج 1، ص

259؛ الصفدي، صلاح الدين خليل بن أيبك (متوفى 764هـ)، الوافي

بالوفيات، ج 15، ص 23، تحقيق أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى،

ناشر: دار إحياء التراث - بيروت - 1420هـ - 2000م؛

العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل

(متوفى 852هـ)، الإصابه في تمييز الصحابه، ج 8، ص 294، تحقيق:

علي محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى،

1412 - 1992.

تبريك گفتن با عبارت « رفتونی» یا « بالرفاء والبنين » در زمان جاهليت

مرسوم بود؛ هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم

مبعوث شدند، از این عمل نهی کردند؛ چنانچه نووی تصریح می کند:

وكانت ترفئه الجاهليه أن يقال ( بالرفاء والبنين ) ثم نهى النبي صلی الله

عليه وسلم عنها.

تبريك گفتن جاهليت به این صورت بود که می گفتند: « بالرفاء والبنين

»، سپس پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم از آن نهی کرد.

النووی، أبي زكريا محيي الدين (متوفى 676 هـ)، المجموع، ج 16،



ص 205، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، التكملة الثانية.

وعینی، یکی دیگر از شارحین صحیح بخاری در کتاب عمده القاری

می نویسد:

قوله: (بارک الله لك) وهذه اللفظه ترد القول: بالرفاء والبنين، لأنه من

أقوال الجاهليہ، والنبي صلى الله عليه وسلم كان يكره ذلك لموافقتهم

ص: 524

فیه، وهذا هو الحکمه فی النهی.

« بارک الله لک » سخنی است که گفتن « بالرفاء والبنین » را رد می کند؛

چرا که این جمله از سخنان عصر جاهلیت بوده است و پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم از گفتن این کلمه بدش می آمد و دلیل نهی پیامبر هم به جهت مخالفت با سنن جاهلی بود.

العینی، بدر الدین محمود بن أحمد (متوفای 855ه)، عمده القاری شرح صحیح البخاری، ج 20، ص 146، ناشر: دار إحياء التراث العربی ج بیروت.

جالب اینجاست که طبق روایات اهل سنت، عقیل بن ابی طالب، که در سال هشتم هجرت کرده و پس از آن به علت مریضی از بسیاری از حوادث و وقایع آن زمان دور ماند و بسیاری از سخنرانی های رسول خدا را درک نکرد، از این تحریم با خبر است! اما طبق روایات اهل سنت عمر و اطرافیان او و مهاجرین نخستین، از این نهی خبر ندارند! خرج إلی رسول الله مهاجرا فی أول سنه ثمان فشهد غزوه مؤته ثم رجع فعرض له مرض فلم یسمع له بذكر فی فتح مکه ولا الطائف ولا خیبر ولا فی حنین

او در ابتدای سال هشتم هجرت کرده و در جنگ مؤته حاضر بود؛ سپس بازگشت و مریض شد و به همین سبب دیگر نه در فتح مکه و طائف و خیبر و حنین هیچ خبری از او نیست!

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفای 230ه)، الطبقات الكبرى، ج 4، ص 43، ناشر: دار صادر - بیروت.

احمد بن حنبل در مسند خود می نویسد:

حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا الحكم بن نافع حدثنا إسماعيل ابن

عياش عن سالم بن عبد بن عبد الله عن عبد الله بن محمد بن عقيل

قال تزوج عقيل بن أبي طالب فخرج علينا فقلنا بالرفاء والبنين فقال مه

ص: 525

لَا تَقُولُوا ذَلِكَ فَاِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْنَهَانَا عَنْ ذَلِكَ وَقَالَ

قُولُوا بَارَكَ اللهُ فِيكُمْ وَبَارَكَ اللهُ فِيهَا

عقيل بن ابی طالب ازدواج کرد؛ ما به او گفتیم «بالرفاء والبنين»؛ به ما

گفت: هان! مبادا چنین بگویند؛ که پیامبر (صلی الله علیه و آله) ما را از گفتن این

سخنان نهی کرده است؛ بگویند خداوند به تو و به آن زن برکت دهد.

الشیبانی، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (متوفای 241ه)، مسند أحمد بن

حنبل، ج 1، ص 201، ح 1738، ناشر: مومسه قرطبه ج مصر.

آیا اهل سنت قبول می کنند که عمر بر خلاف سنت رسول خدا صلی

الله علیه و آله وسلم تلاش می کند که سنت های عصر جاهلی را دو

باره زنده کند؟ مگر پیامبر از این عمل نهی نکرده بود؟

جالب این است که برخی از عالمان اهل سنت که از زشتی این کار به

خوبی آگاه بوده و آن را مخالف سنت قطعی رسول خدا تشخیص

داده اند، برای دفاع از آبروی خلیفه دوم، توجیهاات شگفت آور، خنده

داری کرده و عذری بدتر از اصل گناه آورده اند.

حلبی در سیره خود می نویسد:

أن سيدنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه جاء إلى مجلس المهاجرين

الأولين في الروضة فقال رفتونی فقالوا ماذا يا أمير المؤمنين قال

تزوجت أم كلثوم بنت علي هذا كلامه ولعل النهي لم يبلغ هوماء

الصحابه حيث لم ينكروا قوله كما لم يبلغ سيدنا عمر رضي الله تعالى

عنهم.

سرور ما عمر بن خطاب به مجلس مهاجرين نخستين بين قبر شريف و

محراب پیامبر آمده و گفت: به من بگوئید «بالرفاء والبنین».

آنان گفتند: ای امیر مومنان! چه شده است؟ در پاسخ گفت: من با

امّ کلثوم دختر علی ازدواج کرده ام.

شاید نهی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به این گروه از صحابه نرسیده است که به

عمر اشکال نگرفته اند! همانطور که به سرور ما عمر! نیز نرسیده است.

ص: 526

الحلبی، علی بن برهان الدین (متوفای 1044هـ)، السیره الحلبیه فی سیره الامین المأمون، ج 2، ص 42، ناشر: دار المعرفه - بیروت ج 1400هـ.

این توجیه حلبی در حقیقت توهینی بدتر از اصل ماجرا است؛ چرا که ثابت می کند خلیفه دوم پس از چندین سال حکومت بر مسلمانان و جانشینی رسول خدا، هنوز با مسائل و احکام شایع الهی آشنائی ندارد. آیا چنین کسی می تواند بر مسند خلافت نشسته و مسلمانان را به صراط مستقیم الهی رهنمون سازد؟

و شگفت آورتر این که ادعا شده «مهاجرین الأولین» نیز از این حکم با خبر نبوده اند!!!

آیا می توان پذیرفت صحابه ای که بیش از بیست سال با رسول خدا زندگی کرده اند، از این حکم خداوند بی خبر باشند؟

آیا چنین کسانی می توانند مرجعیت دینی مسلمانان را پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله به عهده بگیرند؟

از کجا معلوم که دیگر احکام الهی نیز به همین سرنوشت دچار نشده باشد؟

جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است:

دانشمندان اهل سنت برای خرده گیری از امیر مومنان علیه السلام نقل کرده اند که آن حضرت در زمانی که فاطمه سلام الله علیها همسر او بود، دختر ابوجهل را نیز خواستگاری کرد. این امر باعث شد که صدیقه طاهره ناراحت شده و شکایت خود را پیش پیامبر ببرد!!

پیامبر اسلام هنگامی که از این قضیه با خبر شدند، با عصبانیت به

مسجد آمد و فرمود:

وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي، وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا، وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ .

فَتَرَكَ عَلِيٌّ الْخُطْبَةَ .

ص: 527

فاطمه پاره تن من است، دوست ندارم چیزی ناراحتش کند، به خدا

سوگند! دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در یکجا جمع

نمی شوند. پس از این بود که علی از خواستگاری دختر ابوجهل

منصرف شد.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256ه)،

صحیح البخاری، ج 3، ص 1364 ح 3523، کتاب فضائل الصحابه،

ب 16، باب ذَكَرَ أَصْهَارَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهُمْ أَبُو الْعَاصِ بْنِ

الرَّبِيعِ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه -

بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

و در روایت دوم آمده است که آن حضرت فرمود:

إِنَّ بَنِي هِشَامِ بْنِ الْمُغِيرَةَ اسْتَأْذَنُوا فِي أَنْ يُنْكَحُوا ابْنَتَهُمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي

طَالِبٍ فَلَا أَدْنَ ثُمَّ لَا أَدْنَ ثُمَّ لَا أَدْنَ إِلَّا أَنْ يُرِيدَ بِنَ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يُطَلَّقَ

ابْنَتِي وَيُنْكَحَ ابْنَتَهُمْ فَإِنَّمَا هِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي يُرِيدُنِي مَا أَرَابَهَا وَيَوْمَئِذِي مَا

أَذَاهَا.

فرزندان هشام بن مغیره اجازه گرفتند تا دخترشان را به همسری علی

در آورند، اجازه ندادم، اجازه ندادم، اجازه ندادم، مگر آنکه علی

بخواهد دخترم را طلاق دهد و با دختر آنان ازدواج کند. فاطمه پاره

تن من است، هرچیز او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است، هرچیز

او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256ه)،

صحیح البخاری، ج 5، ص 2004، ح 4932، كِتَابُ النِّكَاحِ، بَابُ ذَبِّ



الرَّجُلِ عَنْ ابْنَتِهِ فِي الْغَيْرَةِ وَالْإِنْصَافِ ، تحقيق د. مصطفى ديب البغا،

ناشر: دار ابن كثير، اليمامة -بيروت، الطبعة: الثالثة، 1407-1987.

از آن جایی که بحث تنقیص مقام امیر مومنان علیه السلام در میان

است، عالمان اهل سنت این قضیه را با آب و تاب فراوانی نقل کرده و

آن را دلیل بر غضب فاطمه سلام الله علیها بر امیر مومنان علیه السلام

ص: 528

حال پرسش ما این است که اگر واقعا جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است و رسول خدا به همین خاطر امیر مومنان را از خواستگاری دختر ابوجهل بازداشته است، چرا خلیفه دوم این عمل را مرتکب شده است.

فاطمه دختر ولید بن مغیره، از کسانی است که خلیفه دوم با او در سال هجدهم هجری؛ یعنی در همان زمانی که امّ کلثوم همسر او بوده، ازدواج کرده است.

و ولید بن مغیره، از روسای کفار قریش، و از کسانی است که در جنگ بدر کشته شده و در ذم او آیه «ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا» نازل شده است!

ابن سعد در الطبقات الکبری می نویسد:

عبد الرحمن بن الحارث بن هشام بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم بن یقظه بن مره و أمه فاطمه بنت الولید بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم و یکنی عبد الرحمن أباً محمد و کان بن عشر سنین حین قبض النبی صلی الله علیه وسلم و مات أبوه الحارث بن هشام فی طاعون عمواس بالشام سنه ثمانی عشره ف خلف عمر بن الخطاب علی امرأته فاطمه بنت الولید بن المغیره وهی أم عبد الرحمن بن الحارث

عبد الرحمن بن حارث بن هشام بن مغیره... مادر او فاطمه دختر ولید بن مغیره است؛ هنگامی که رسول خدا از دنیا رفت ده ساله بود؛

پدرش حارث بن هشام، در طاعون عمواس در سال 18 از دنیا رفت و

عمر با همسر او فاطمه دختر ولید بن مغیره که مادر عبد الرحمن بود

ازدواج کرد!

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفای 230هـ)،

الطبقات الكبرى، ج 5، ص 5، ناشر: دار صادر - بیروت.

ص: 529

ابن حجر عسقلانی نیز در ترجمه عبد الرحمن بن الحارث بن هشام  
شبه همین سخنان را تکرار می کند:

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

(متوفای 852ه)، الإصابه فی تمییز الصحابه، ج 5، ص 29، رقم:

6204، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت،

الطبعه: الأولى، 1412 - 1992.

اگر جمع بین دختر رسول خدا و دشمن خدا حرام است، چرا خلیفه

دوم این کار حرام را انجام داده است؟

ولید بن مغیره و ابوجهل، از سرسخت ترین دشمنان رسول خدا

بوده اند، پس اگر ازدواج با دختر ابوجهل برای امیر مومنان علیه

السلام حرام بوده، ازدواج با دختر ولید بن مغیره نیز برای خلیفه دوم

حرام است.

آیا اهل سنت می پذیرند که خلیفه دوم مرتکب این عمل حرام شده

باشد؟

### نتیجه:

با این توضیحات، آیا امکان دارد که امیر مومنان علیه السلام بر خلاف

سنت رسول خدا کاری را انجام دهد؛ با این که خود امام علی علیه

السلام در نهج البلاغه، خطبه قاصعه می فرماید:

وَلَقَدْ كُنْتُ أَتْبَعُهُ أَتْبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمَّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ

عَلِمًا وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ.

من دنبال او می رفتم همان گونه که بچه شتر دنبال مادرش می رود، آن

بزرگوار هر روز برای من پرچمی از اخلاق فاضله خود بر می افراشت

و مرا به پیروی از آن دستور می داد.

نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه 198.

در نتیجه قبول چنین ازدواجی از سوی امیر مومنان علیه السلام

ص: 530

مخالفت با سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم محسوب می شود و امکان ندارد که امیر مومنان علیه السلام با سنت رسول خدا مخالفت کرده باشد.

### **محور هفتم: عمر با ام کلثوم « کفو » نبود:**

با بررسی شخصیت دینی، اخلاقی و نسبی خلیفه دوم و مقایسه آن با شخصیت ام کلثوم، به این نتیجه می رسیم که این دو از هیچ نظر با یکدیگر همشان نبوده اند.

ام کلثوم دختر رسول خدا بود در دامان صدیقه شهیده بزرگ شده بود؛ اما خلیفه دوم (بنا بر اعتراف اهل سنت) دو سوم عمرش را در بت پرستی گذرانده و در دامان زنی همچون حنتمه بزرگ شده است. اخلاق تند و خشونت ذاتی خلیفه دوم را عالمان بزرگ اهل سنت با صراحت نقل کرده اند؛ در حالی که ام کلثوم کودک خردسال و از خانواده ای است که رعایت اخلاق و آداب اسلامی برای همه جهانیان اسوه بوده است:

ام کلثوم در خوشبینانه ترین حالت هفت یا هشت سال بیشتر نداشته؛ ولی خلیفه دوم حد اقل پنجاه و هفت ساله بوده. واقعاً چه تشابهی بین این دو وجود دارد؟

ما این تشابهات را دسته بندی و دلیل عدم شأنیت خلیفه دوم را با ام کلثوم از دیدگاه اهل سنت بررسی خواهیم کرد.

غیر هاشمی، کفو هاشمی نیست:

برخی از عالمان اهل سنت تصریح کرده اند که در ازدواج، تناسب

دینی و حتی نسبی نیز ضرور است و غیر قریش نمی توانند با دختران

قرشی و همچنین غیر بنی هاشم نمی توانند با دختران بنی هاشم

ازدواج کنند؛ چرا که بنی هاشم به خاطر وجود رسول خدا صلی الله

ص: 531

علیه وآله قوم برتر هستند و هیچ قومی از نظر فضیلت با آن ها برابری  
نمی کند.

به همین دلیل بود که امیر مومنان علیه السلام می فرمود: من دخترانم  
را برای فرزندان جعفر کنار گذاشته ام و جز به آن ها به کسی دیگر دختر  
نخواهم داد.

أَنَّ عُمَرَ حَظَبَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ابْنَتَهُ أُمَّ كَلْثُومٍ  
فَقَالَ عَلِيُّ إِنَّمَا حَبَسْتُ بَنَاتِي عَلَى بَنِي جَعْفَرٍ.

عمر بن خطاب، از علی بن ابی طالب دخترش ام کلثوم را خواستگاری  
کرد؛ علی در پاسخ گفت: من دختران خویش را برای ازدواج با پسران  
جعفر از ازدواج منع کرده ام.

الخراسانی، سعید بن منصور (متوفای 227ه)، سنن سعید بن منصور،  
ج 1، ص 172، ح 520، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر: الدار  
السلفیه - الهند، الطبعة: الأولى، 1403ه 1982م.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفای 230ه)،  
الطبقات الكبرى، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر - بيروت.

بجیرمی شافعی، از دانشمندان متأخر اهل سنت (متوفای 1221ه)  
تصریح می کند که امتناع رسول خدا از دادن حضرت زهرا به خلیفه  
اول و دوم به خاطر این بود که آن ها از نظر نسبی با خاندان رسول خدا  
همتا نبودند:

وفی شرح الخصائص: وَخُصَّ أَنْ آله لَا يَكْفِيهِمْ فِي النِّكَاحِ أَحَدٌ مِنَ  
الْخَلْقِ وَأَمَّا تَرْوِجُ فَاطِمَةَ لِعَلِيٍّ، فَقِيلَ: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ إِذْ ذَاكَ كَقَوْمِ لَهَا



سواه... وزوّجت له بأمر الله لما رواه الطبراني عن ابن مسعود: أنه لما  
خطبها منه أبو بكر وعمر ردهما وقال: ( إن الله أمرني أن أزوِّج فاطمةَ  
مِنْ عَلِيٍّ ) وزوجها له في غيبته على المختار ويمكن أنه وكل واحداً في  
قبول نكاحه فلما جاء أخبره بأن الله تعالى أخبره بذلك فقال رضيت.

ص: 532

در شرح خصائص آمده است که «از خصوصیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) آن است که هیچ کس با خاندان او در ازدواج هم شان نیست؛ اما در باره ازدواج علی با فاطمه، گفته شده است که فاطمه جز او همتایی نداشت و به خاطر امر الهی با او ازدواج کرد. زیرا طبرانی از ابن مسعود روایت می کند که هنگامی که ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند، رسول خدا آن دو را رد کرده و فرمود خداوند به من دستور داده است که فاطمه را به ازدواج علی در آوردم؛ و او را در غیاب علی که برگزیده خدا برای این ازدواج بود، به همسری او در آورد؛ و ممکن است که رسول خدا شخصی را وکیل در قبول ازدواج از جانب علی کرده باشد؛ و هنگامی که پیامبر به علی گفت که خداوند او را به این کار مامور کرده است، راضی شد.

البحیرمی الشافعی، سلیمان بن محمد بن عمر (متوفای 1221ه)،

تحفه الحبيب علی شرح الخطیب ج 4، ص 89، ناشر: دار الکتب

العلمیه - بیروت / لبنان - 1417ه - 1996م، الطبعة: الأولى.

و در حاشیه خود بر منهج الطلاب می نویسد:

فَالنَّسَبُ مُعْتَبَرٌ بِالْأَبَاءِ إِلَّا أَوْلَادُ بَنَاتِهِ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّهُمْ

يُنْسَبُونَ إِلَيْهِ فَلَا يَكْفِيهِمْ غَيْرُهُمْ ح ل ( قَوْلُهُ وَأَصْطَفَانِي مِنْ بَنِي هَاشِمٍ )

فِيهِ دَلَالَةٌ عَلَى بَعْضِ الْمُدَّعَى وَهُوَ قَوْلُهُ وَلَا غَيْرُ هَاشِمِيٍّ وَمُطَلَبِيٍّ كُفُومًا

لَهُمَا.

نسب تنها از جانب پدران به حساب می آید؛ مگر در فرزندان دختر

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم. زیرا این دختران به رسول خدا

منسوب بوده و به همین سبب غیر از ایشان کسی همتایشان نیست.

کلام رسول خدا که فرموده اند «خداوند من را از بنی هاشم برگزید»

دلالت بر مقداری از این مدعا دارد، یعنی غیر هاشمی کفو هاشمی و

غیر مطلبی، کفو مطلبی نیست!

البحیرمی الشافعی، سلیمان بن محمد بن عمر (متوفای 1221ه)،

ص: 533

حاشیه البجیرمی علی منهج الطلاب، ج 3، ص 417، ناشر: المکتبه

الإسلامیه - دیار بکر ج ترکیا.

طبق سخن بجیرمی، رسول خدا به این دلیل فاطمه زهرا سلام الله علیها را به آن دو نداد که از نظر قومی با بنی هاشم کفو نبودند؛ پس

ندادن دختر هاشمی به غیر هاشمی سنت رسول خدا است. آیا

امیر مومنان علیه السلام می تواند بر خلاف این سنت عمل نماید؟

مقدسی حنبلی به نقل از احمد بن حنبل می نویسد:

وعنه [ احمد بن حنبل ] أن غیر قریش لا یکافئهم و غیر بنی هاشم لا

یکافئهم لقول النبی (صلی الله علیه و آله) إن الله اصطفی کنانه من ولد إسماعیل

واصطفی من کنانه قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی

من بنی هاشم.

از احمد بن حنبل نقل شده است که غیر قریشی، کفو قریشی نیست؛

و غیر بنی هاشمی، کفو بنی هاشمی نیست؛ زیرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

فرمودند: خداوند من را از کنانه از نسل اسماعیل برگزید؛ و از میان

کنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و از میان

بنی هاشم من را برگزید.

المقدسی، عبد الله بن أحمد بن قدامه أبو محمد (متوفای 620ه)،

الکافی فی فقه الإمام المبجل أحمد بن حنبل، ج 3، ص 31، ناشر:

المکتب الاسلامی ج بیروت.

شهاب الدین قلیوبی نیز تصریح می کند که هیچ قومی با احرار بنی

هاشم نمی توانند کفو باشند:

قوله: ( وبنو هاشم إلخ ) نعم الأشراف الأحرار منهم لا يكافئهم غيرهم،

وخرج بالأحرار ما لو تزوج هاشمي برقيقه بشرطه، وولدت بنتا فهي

مملوكه لسيد الأمه وله تزويجها برقيق ودنىء النسب وإن كانت

هاشميه لأن تزويجها بالملكيه، ولذلك لو زوجها السلطان بذلك لم

يصح.

ص: 534

ساداتی که آزاد باشند، هیچ کس کفو آنان نیست. قید آزاد، موردی را استثنا می کند که یک هاشمی، با یک کنیز ازدواج کند؛ اما مولا شرط کند که فرزند غلام او باشد؛ اگر این شخص دختری به دنیا آورد، این دختر، کنیز صاحب مادرش می شود؛ و مالک می تواند او را به برده و یا شخصی با نسب پایین تزویج کند. حتی اگر هاشمی باشد؛ زیرا او برده است. و به همین سبب حتی اگر سلطان بخواهد او را به عقد غیر هاشمی در آورد نمی تواند! (زیرا برده سلطان نیست)

القلیوبی، شهاب الدین أحمد بن أحمد بن سلامه (متوفای 1069ه)، حاشیتان. قلیوبی: علی شرح جلال الدین، المحلی علی منهج الطالبین، ج 3، ص 236 تحقیق: مکتب البحوث والدراسات، ناشر: دار الفکر - لبنان، الطبعة: الأولى، 1419ه - 1998م.

آیا می توان خانواده و نسب عمر را با نسب امّ کلثوم مقایسه کرد؟ آیا صهاک با حضرت خدیجه، و حنتمه با حضرت زهرا که سیده زنان اهل بهشت است، می تواند یکسان باشد؟ آیا خطّاب را می توان با رسول اکرم و امیر مومنان علیهما السلام برابر دانست؟

اگر امّ کلثوم را دختر امیر مومنان بدانیم، به هیچ وجه نمی توان ادعا کرد که عمر با آن حضرت کفو بوده است!!!

جالب این است که حتی خود خلیفه دوم نیز کفایت نسبی را شرط ازدواج می داند و از پیوند افرادی که از خانواده پست بودند با خانواده های اصیل جلوگیری می کردند.

سرخسی حنفی از بزرگان اهل سنت در کتاب المبسوط می نویسد:

وبلغنا عن عمر رضی الله عنه أنه قال لأمنعن النساء فوجهن الا من

الأكفاء... وفيه دليل أن الكفاءة في النكاح معتبره.

از عمر روایت شده که می گفت: من از ازدواج زنان جلوگیری می کنم؛

مگر این که با همتای او (هم کفو او) باشد و این دلیل بر این است که

ص: 535

در ازدواج همتا بودن معتبر است.

السرخسی، شمس الدین أبو بکر محمد بن أبی سهل (متوفای 483ه)،

المبسوط، ج 4، ص 196، ناشر: دار المعرفه ج بیروت.

و عبد الرزاق صنعانی می نویسد:

عن ابراهیم بن محمد بن طلحه قال قال عمر بن الخطاب لأمنع فزوج

ذوات الأحساب إلا من الأكفاء.

از ابراهیم بن محمد بن طلحه نقل شده است که عمر می گفت: من از

ازدواج افرادی که دارای شرافت خانوادگی هستند منع می کنم؛ مگر با

همتای او باشد.

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای 211ه)، المصنف، ج

6، ص 152، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: المكتب

الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، 1403ه؛

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای 279ه)، أنساب الأشراف،

ج 3، ص 96؛

المقدسی، عبد الله بن أحمد بن قدامه أبو محمد (متوفای 620ه)،

المغنی فی فقه الإمام أحمد بن حنبل الشیبانی، ج 7، ص 26، ناشر:

دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى، 1405ه.

السیواسی، کمال الدین محمد بن عبد الواحد (متوفای 681ه)، شرح

فتح القدير، ج 3، ص 292، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة: الثانية.

ابن تیمیه الحرانی، أحمد عبد الحلیم أبو العباس (متوفای 728ه)،

کتاب ورسائل وفتاوی شیخ الإسلام ابن تیمیه، ج 19، ص 28، تحقیق:



عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمی النجدی، ناشر: مکتبه ابن

تیمیہ، الطبعة: الثانية.

اما آیا خلیفه دوم نیز به این مسأله پایبند بود؟ آیا بین خلیفه دوم و

امّ کلثوم تناسب قومی و کفایت نسبی رعایت شده است؟

عدم کفایت سنی عمر با ام کلثوم:

ص: 536

رعایت تناسب سنی یکی از مسائلی است که باید در ازدواج رعایت شود. و اتفاقاً خود خلیفه دوم با ازدواج پیرمردان با دختران جوان مخالف بوده است.

سعید بن منصور در سنن خود می نویسد:

أَتَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِامْرَأَةٍ شَابَةٍ زَوْجُهَا شَيْخًا كَبِيرًا فَقَتَلَتْهُ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ، وَلْيَنْكِحِ الرَّجُلُ لِمَتِّهِ مِنَ النِّسَاءِ، وَلْيُنْكِحِ الْمَرْأَةُ لِمَتِّهَا مِنَ الرِّجَالِ يَعْنِي شِبْهَهَا

زنی جوانی را که با پیرمردی ازدواج کرده بود و سپس شوهرش را

کشته بود، نزد عمر آوردند، عمر گفت: ای مردم از خدا بترسید، هر

مردی باید با زنی همسان خودش (هم کفو خودش) ازدواج کند و هر

زنی نیز باید با مردی ازدواج کند که همسان او هست.

الخراسانی، سعید بن منصور (متوفای 227ه)، سنن سعید بن منصور،

ج 1، ص 243، ح 809، تحقیق: حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: الدار

السلفیه - الهند، الطبعة: الأولى، 1403ه 1982 م.

السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر (متوفای 911ه)،

جامع الاحادیث (الجامع الصغیر وزوائده والجامع الکبیر)، ج 14، ص

263

الهیثمی، أبو العباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر

(متوفای 973ه)، الإفصاح عن أحادیث النکاح، ج 1، ص 32، تحقیق:

محمد شکور أمریر المیادینی، ناشر: دار عمار - عمان - الأردن،

الطبعة: الأولى، 1406ه.

آیا تناسب سنی بین عمر و امّ کلثوم رعایت شده است؟

بنا به نقل اهل سنت این ازدواج در سال هفده هجری اتفاق افتاده

است؛ چنانچه ابن اثیر جزری نیز می نویسد:

وفیها أعتی سنه سبع عشره... تزوج عمر أم کلثوم بنت علی بن أبی

طالب وهی ابنة فاطمه بنت رسول الله ودخل فی ذی القعدة.

ص: 537

در سال هفدهم عمر با امّ کلثوم دختر علی بن ابی طالب که فرزند  
فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود ازدواج کرده و در ماه ذی القعدة با  
او عروسی کرد!

الجزری، عز الدین بن الأثیر أبی الحسن علی بن محمد  
(متوفای 630ه) الكامل فی التاریخ، ج 2، ص 382، تحقیق عبد الله  
القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة الثانیه، 1415ه.  
النویری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (متوفای 733ه)، نهایه  
الأرب فی فنون الأدب، ج 19، ص 220 215، تحقیق مفید قمحیه  
وجماعه، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الأولى، 1424ه  
- 2004م.

أبو الفداء عماد الدین إسماعیل بن علی (متوفای 732ه)، المختصر  
فی أخبار البشر، ج 1، ص 111  
ابن الجوزی، أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد (متوفای 597  
ه)، المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم، ج 4، ص 237 236، ناشر: دار  
صادر - بیروت، الطبعة: الأولى، 1358.

امّ کلثوم نیز که در واپسین سال زندگی نبی مکرم به دنیا آمده است در  
زمان خواستگاری عمر هفت یا هشت سال بیشتر نداشته است.  
چنانچه ابن سعد در طبقات به این حقیقت اشاره کرده و می نویسد:  
تزوجها عمر بن الخطاب وهي جاریه لم تبلغ.

عمر با امّ کلثوم ازدواج کرد؛ در حالی که هنوز امّ کلثوم به سن بلوغ  
نرسیده بود.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفى 230هـ)،

الطبقات الكبرى، ج 8، ص 463، ناشر: دار صادر - بيروت.

از طرف دیگر عمر بن الخطاب هنگامی که در سال 23 هـ کشته شد،

شصت و سه سال داشته؛ پس در سال 17 هـ، پنجاه و هفت ساله بوده؛

یعنی بین امّ کلثوم و عمر بیش از 50 سال فاصله سنی وجود داشته

ص: 538

است.

پرسش ما از اهل سنت این است که چه تناسبی بین امّ کلثوم هفت

ساله و عمر بن خطاب پنجاه و هفت ساله وجود داشته است؟

هنگامی که ابوبکر و عمر از مادرش حضرت زهرا سلام الله علیها

خواستگاری کردند، پیامبر عدم تناسب سنی را دلیل بر رد

خواستگاری آن ها دانست.

ابن حبان در صحیحش و نسائی در سننش می نویسند:

أخبرنا الحسين بن حريث قال حدثنا الفضل بن موسى عن الحسين بن

واقد عن عبد الله بن بريدة عن أبيه قال خطب أبو بكر وعمر رضي الله

عنهما فاطمة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنها صغيرة فخطبها

عليّ فزوجها منه.

عبد الله بن بریده از پدرش نقل می کند که ابوبکر و عمر از فاطمه

خواستگاری کردند، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به آن ها

فرمود: فاطمه خردسال است، سپس علی علیه السلام خواستگاری

نمود، پیامبر او را به ازدواج علی علیه السلام در آورد.

النسائی، أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن (متوفى 303 هـ)، خصائص

أمير المؤمنين علي بن أبي طالب، ج 1، ص 136، تحقيق: أحمد

ميرين البلوشي، ناشر: مكتبة المعلا - الكويت الطبعة: الأولى، 1406

ه؛ النسائی، أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن، المجتبى من السنن، ج 6،

ص 62، تحقيق: عبدالفتاح أبو غده، ناشر: مكتب المطبوعات

الإسلامية - حلب، الطبعة: الثانية، 1406-1986

آیا این تناسب سنی، پس از سال ها بین کوچکترین فرزند حضرت

زهرا و شیخین به وجود آمده بود؟

امیر مومنان علیه السلام، چون موافق با این ازدواج نبود، عین همان

سخن پیامبر را که در هنگام خواستگاری از حضرت زهرا علیها السلام

در پاسخ آن دو فرموده بود، بیان کرده و می گوید: «امّ کلثوم هنوز

ص: 539

خردسال است»

ما از این عالمان سنی می پرسیم، چه سنخیت و چه شباهتی بین عمر

57 ساله و امّ کلثوم 7 ساله وجود داشته است؟

چگونه است که طبق روایات اهل سنت، خلیفه دوم رعایت تناسب

سنی را برای دیگران ضروری می دانند و از ازدواج پیرمردان با

دختران جوان جلوگیری می کنند؛ اما خود به این قانون پایبند نیست و

با دختری که هنوز به سن بلوغ شرعی نرسیده است، ازدواج می کند؟

آیا این عمل مصداق این آیه نمی شود:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَعْقِلُونَ

البقره/44.

آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید؛ اما خودتان را فراموش می نمایید؛

با این که شما کتاب (آسمانی) را می خوانید! آیا نمی اندیشید؟!

عدم صلاحیت اخلاقی عمر برای ازدواج با ام کلثوم:

رعایت کفایت اخلاقی، شرطی است که همه عاقلان به آن پایبند

هستند. طبیعی است که کسی دختر نازدانه اش را به فردی بد اخلاق و

عبوس نخواهد داد. از طرف دیگر اخلاق تند عمر با مردم و به ویژه با

خانواده اش، مشهور و روشن بوده است؛ به طوری که همین اخلاق

تند عمر او را در بسیاری از خواستگاریها ناکام گذاشته است. از آن

جایی که ما در مقاله «بررسی آیه محمد رسول الله» به صورت مفصل

به این مطلب پرداخته ایم، از تکرار همه آن ها خودداری و فقط به چند

نمونه اشاره می کنیم:



خودداری دختر عتبه از ازدواج با عمر به خاطر برخورد تند او:

مطابق نقل بلاذری، طبری، ابن اثیر و ابن کثیر هنگامی که یزید بن

ابوسفیان از دنیا رفت، عمر از همسرش ام ابان دختر عتبه

خواستگاری کرد؛ وی نپذیرفت و علت آن را چنین بیان کرد:

لأنه يدخل عابساً، ويخرج عابساً، يغلق أبوابه، ويقفل خيره.

ص: 540

عمر بن خطاب عبوس و ترش رو وارد منزل می شود و عبوس و اخمو خارج می گردد؛ در خانه را می بندد. (و اجازه بیرون رفتن به همسرش نمی دهد) و خیرش (رسیدگی به همسرش) اندک است.

البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای 279ه)، أنساب الأشراف، ج 3، ص 260؛

الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبہ (متوفای 276ه)، عیون الأخبار، ج 1، ص 379؛

الطبری، أبی جعفر محمد بن جریر (متوفای 310ه)، تاریخ الطبری، ج 2، ص 564، ناشر: دار الکتب العلمیه ج بیروت؛

الشیبانی، أبو الحسن علی بن أبی الکریم محمد بن محمد بن عبد الکریم (متوفای 630ه)، الکامل فی التاریخ، ج 2، ص 451، تحقیق عبد الله القاضی، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة الثانية، 1415ه؛

القرشی الدمشقی، إسماعیل بن عمر بن کثیر أبو الفداء (متوفای 774ه)، البدایه والنهایه، ج 7، ص 139، ناشر: مکتبه المعارف ج بیروت.

امتناع دختر ابوبکر از ازدواج با عمر به خاطر اخلاق تند او:

افرادی که اصرار دارند خلیفه دوم با دختر امیر مومنان علیه السلام ازدواج کرده، نه با دختر ابوبکر، دلیل آن را امتناع دختر ابوبکر به

خاطر اخلاق تند و خشونت ذاتی خلیفه دوم دانسته اند:

مطابق نقل ابن عبدالبر، امّ کلثوم دختر ابوبکر به خواهرش عایشه

گفت:

تو می خواهی من به ازدواج کسی درآیم که تندخویی و سخت گیری

اورا در زندگی می دانی؟!

سپس افزود:

والله لئن فعلتِ لأخرجنَّ إلى قبر رسول الله ولأصیحنَّ به

ص: 541

به خدا سوگند اگر مرا به این کار وادار کنی، کنار قبر رسول خدا صلی  
الله علیه وآله وسلم می روم و آنجا (به عنوان اعتراض) فریاد خواهم  
کشید.

ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله بن محمد (متوفای 463ه)،

الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج 4، ص 1807، تحقیق علی

محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، 1412ه.

می بینیم که حتی دختر کم سنّ و سالی همانند امّ کلثوم دختر ابوبکر،

با آن که عمر، هم خلیفه مسلمین است و هم با پدرش ابوبکر بسیار

دوست و همراه بود؛ ولی حاضر به ازدواج با وی نمی شود.

حال چگونه امکان دارد که امیر مومنان علیه السلام این ویژگی

اخلاقی عمر را نادیده بگیرد و دختر خردسالش به دست او بسپارد؟

عمر همسرش را کتک می زد:

یکی از ویژگیهای اخلاقی خلیفه دوم این بود که همواره زنانش را

کتک می زد. ابن ماجه قزوینی در سنن خود که یکی از صحاح سته

اهل سنت است می نویسد:

از اشعث بن قیس نقل شده است که گفت:

ضَفْتُ عُمَرَ لَيْلَةً فَلَمَّا كَانَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ قَامَ إِلَى امْرَأَتِهِ يَضْرِبُهَا

فَحَجَزْتُ بَيْنَهُمَا.

شبی مهمان عمر بودم نیمه های شب دیدم همسرش را کتک می زند؛

برخاستم و او را از کتک زدن همسرش منع کردم. هنگامی که به

بسترش برگشت گفت:

فلما أوى إلى فراشه قال لي يا أشعثُ احفظ عني شيئاً سمعته عن

رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يسأل الرجلُ فيم يضربُ امرأتهُ .

ای اشعث! جمله ای از رسول خدا شنیده ام، آن را به خاطرت بسپار

(آن جمله این است): کسی حق ندارد از مرد پرسید که چرا همسرت

را کتک می زنی.

ص: 542

القزوينی، محمد بن يزيد أبو عبدالله (متوفای 275ه)، سنن ابن ماجه،  
ج 1، ص 639 ح 1986، باب ضَرْبِ النِّسَاءِ، تحقيق محمد فومد عبد  
الباقي، ناشر: دار الفكر - بيروت؛

المقدسى الحنبلي، أبو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن أحمد  
(متوفای 643ه)، الأحاديث المختاره، ج 1، ص 189، تحقيق عبد  
الملك بن عبد الله بن دهيش، ناشر: مكتبة النهضه الحديثه - مکه  
المکرمه، الطبعة: الأولى، 1410ه؛

المزى، يوسف بن الزكى عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای 742ه)،  
تهذيب الكمال، ج 18، ص 31، تحقيق د. بشار عواد معروف، ناشر:  
مومسه الرساله - بيروت، الطبعة: الأولى، 1400ه ج 1980م؛

القرشى الدمشقى، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء  
(متوفای 774ه)، تفسير القرآن العظيم، ج 1، ص 493، ناشر: دار الفكر  
- بيروت ج 1401ه.

شبيه همين روايت در مسند احمد بن حنبل:

الشيبيانى، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (متوفای 241ه)، مسند الإمام  
أحمد بن حنبل، ج 1، ص 20، ناشر: مومسه قرطبه ج مصر.

آيا هيچ عاقلی حاضر می شود دخترش را به کسی بدهد که می داند او  
دخترش را کتک خواهد زد؟

با اين وضعيت اخلاقی عمر، چگونه ممکن است امير مومنان عليه  
السلام دخترش را به چنين فرد خشن و بد اخلاق بدهد و با تن دادن  
به اين ازدواج اسباب آزار و اذيت روح رسول خدا و حضرت زهرا

سلام الله عليهما را فراهم کند؟

عدم کفالت دینی عمر با ام کلثوم:

طبق نظر اهل سنت، رعایت کفالت دینی نیز یکی از شرایط ازدواج

است.

أبو طالب مکی به نقل از سفیان ثوری می نویسد:

ص: 543

وكان الثوري يقول: إذا تزوج الرجل وقال: أى شىء للمرأة فاعلم أنه

لصّ، فلا تزوّجوه، ولا ينكح إلى مبتدع، ولا فاسق، ولا ظالم، ولا  
شارب خمر، ولا أكل الربا، فمن فعل ذلك فقد ثلم دينه، وقطع رحمه،  
ولم يحسن الولايه لكريمته، لأنه ترك الإحسان، وليس هو ماء أكفاء  
للحره المسلمه العفيفه.

ثوری می گفت: هنگامی که مردی خواستگاری کرده و بگوید که این  
زن چقدر مال دارد، بدانید که او دزد است! و به او دختر ندهید!  
همچنین به بدعت گذار و به فاسق و ستمگر، و شارب خمر و رباخوار  
نباید دختر داد.

اگر کسی چنین کند، دین خویش را نابود کرده و رحم خویش را قطع  
کرده و سرپرستی دختر خویش را به خوبی انجام نداده است؛ زیرا او  
نیکی به این دختر را ترک کرده است! اینها همتای دختر آزاد مسلمان  
عفیف نیستند!

أبو طالب المکی، محمد بن علی بن عطیه الحارثی (متوفای 286هـ)،  
قوت القلوب فی معامله المحبوب ووصف طریق المرید إلى مقام  
التوحید، ج 2، ص 414، تحقیق: د.عاصم ابراهیم الکیالی، ناشر: دار  
الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الثانية، 1426هـ - 2005م.

ابن قدامه مقدسی، برترین فقیه حنابله تصریح می کند که «کفائت  
دینی» در ازدواج شرط است و فاسق نمی تواند با عقیقه ازدواج  
نماید. و سپس به نقل از احمد بن حنبل می نویسد که هیچ قومی با  
بنی هاشم کفو نیستند و نمی توانند با آن ها ازدواج نمایند:



فصل: والكفء ذو الدين والمنصب فلا يكون الفاسق كفاء لعفيفه

لأنه مردود الشهاده... وعنه [ احمد بن حنبل ] أن غير قريش لا

يكافئهم وغير بني هاشم لا يكافئهم لقول النبي (صلى الله عليه وآله) إن الله اصطفى

كنانه من ولد إسماعيل واصطفى من كنانه قريشا واصطفى من قريش

بني هاشم واصطفاني من بني هاشم.

ص: 544

همتا کسی است که دین دار و صاحب رتبه باشد؛ به همین سبب

فاسق همتای زن عقیف نیست؛ زیرا شهادت فاسق مردود است...

و از احمد بن حنبل نقل شده است که غیر قریشی، کفو قریشی

نیست؛ و غیر بنیهاشمی، کفو بنیهاشمی نیست؛ زیرا رسول خدا

(صلی الله علیه و آله) فرمودند: خداوند من را از کنانه از نسل اسماعیل برگزید؛ و از

میان کنانه قریش را برگزید و از میان قریش بنی هاشم را برگزید و از

میان بنی هاشم من را برگزید.

المقدسی، عبد الله بن أحمد بن قدامه أبو محمد (متوفای 620ه)،

الکافی فی فقه الإمام المبحل أحمد بن حنبل، ج 3، ص 31، ناشر:

المکتب الاسلامی ج بیروت.

روایت مورد استدلال ابن قدامه را مسلم نیشابوری در صحیحش از

وَأَثَلَهُ بن الْأَسْقَعِ از رسول خدا صلی الله علیه و آله، نقل کرده است.

؛ النیسابوری، مسلم بن الحجاج أبو الحسین القشیری (متوفای 261ه)،

صحیح مسلم، ج 4، ص 1782، ح 2276، كِتَابُ الْفَضَائِلِ ، بَابُ فَضْلِ

نَسَبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، تحقیق: محمد فومد عبد الباقي،

ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

امیر مومنان (علیه السلام)، خلیفه دوم را فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتکار و...

می داند:

طبق سخن ابن قدامه، خلیفه دوم به هیچ وجه نمی تواند با دختر امیر

مومنان علیه السلام ازدواج کند؛ چرا که نه از بنی هاشم است و از نظر

دینی شباهتی با امّ کلثوم دارد.

این که از بنی هاشم نیست، جای پرسش ندارد؛ اما دلیل این که از نظر

دینی نیز با امّ کلثوم همشان نیست، روایات صحیح السندی در

کتاب های اهل سنت آن را به اثبات می رساند؛ هرچند که ممکن است

با وجود صحت سند، این مطالب را قبول نداشته باشند؛ اما این

روایات در صحیح ترین کتاب های آن ها با سند صحیح نقل شده است

ص: 545

و این اهل سنت هستند که باید جوابگوی این مطالب باشند.

روایت اول (ظالم فاجر):

عبد الرزاق صنعانی با سند صحیح از خود خلیفه دوم نقل کرده که

خطاب به عباس و امیر مومنان علیه السلام گفت که شما مرا فاجر

می دانید:

ثم وليتها بعد أبي بكر سنتين من إمارتي فعملت فيها بما عمل رسول

الله (صلى الله عليه وآله) وأبو بكر وأنتما تزعمان أني فيها ظالم فاجر... .

من بعد از ابوبکر دو سال حکومت کردم و روش رسول و ابوبکر را

ادامه دادم؛ اما شما دو نفر مرا ستمگر و فاجر می دانستید.

ابن ابی شیبیه الکوفی، ابوبکر عبد الله بن محمد (متوفای 235 هـ)،

الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، ج 5، ص 469، ح 9772،

تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبه الرشد - الرياض، الطبعة:

الأولى، 1409هـ.

روایت دوم (کاذباً آثماً غادرًا خائناً):

مسلم نیشابوری نیز به نقل از عمر بن الخطاب در صحیحش

می نویسند که وی خطاب به امام علی علیه السلام و عمویش عباس

گفت:

ثُمَّ تُوْفِّي أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ -صلى الله عليه وسلم- وَوَلِيُّ أَبِي

بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثَمًا غَادِرًا خَائِنًا.

پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم، شما دو نفر مرا

خائن، دروغگو حلیه گر و گناهکار خواندید.

النيسابوري، مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري (متوفى 261هـ)،  
صحيح مسلم، ج 3، ص 1378، ح 1757، كِتَابُ الْجِهَادِ وَالسَّيْرِ، بَاب  
حُكْمِ الْفَيْءِ، تحقيق: محمد فومد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث  
العربي - بيروت.

این اعتقاد واقعی امیر مومنان علیه السلام نسبت به خلیفه اول و دوم

ص: 546

بوده است؛ زیرا امیر مومنان علیه السلام گفتار خلیفه را انکار نکرد، هم چنین تعدادی از اصحاب بزرگ که حضور داشتند همانند: عثمان بن عفان، عبد الرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص و... این قضیه را انکار نکردند؛ بویژه این که این سخن اواخر خلافت عمر بن خطاب انجام گرفته است و دلالت می کند که حضرت تا آن زمان بر این عقیده پایبند بوده است.

حال آیا امکان دارد که شخص عاقل دختر نازنینش را به فردی دروغگو، خائن، حيله گر و گناهکار بدهد؟

طبق روایتی که بخاری در صحیح ترین کتاب اهل سنت پس از قرآن، نقل کرده است، منافق چهار خصلت دارد: دروغگو، خائن، فریبکار و فاجر است. و طبق دو روایتی که از کتاب های اهل سنت گذشت، تمام این چهار خصلت در خلیفه دوم بوده و امیر مومنان علیه السلام آن ها را تأیید کرده است:

حدَّثَنَا سُلَيْمَانُ أَبُو الرَّبِيعِ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ مَالِكٍ بْنِ أَبِي عَامِرٍ أَبُو سُهَيْلٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ آيَةُ الْمُنَافِقِ ثَلَاثٌ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا أُوْمِنَ خَانَ

حدَّثَنَا قَبِيصَةُ بْنُ عُقْبَةَ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُرَّةَ عَنْ مَسْرُوقٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو أَنَّ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ أَرْبَعٌ مِنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النَّفَاقِ حَتَّى يَدْعَهَا إِذَا أُوْمِنَ خَانَ وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا عَاهَدَ عَدَرَ

وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ تَابِعَهُ شُعْبَةُ عَنِ الْأَعْمَشِ .

از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که فرمود:

علامت منافق سه چیز است؛ هنگامی که سخن بگوید، دروغ

می گوید؛ و هنگامی که وعده بدهد، خلف وعده می کند؛ و هنگامی

ص: 547

که به او اطمینان شود، خیانت می کند!

از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که

فرمودند چهار علامت است که اگر در کسی باشد او منافق خالص

است! و اگر کسی یکی از آن ها را داشته باشد، در او یکی از علامت

های نفاق است مگر آنکه این خصوصیت را ترک کند؛ هنگامی که به

او اطمینان می شود خیانت می کند؛ و هنگامی که سخن بگوید، دروغ

می گوید؛ و هنگامی که پیمان ببندد، حيله می کند؛ و هنگامی که

دشمنی کند، مرتکب فجور می شود!

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256هـ)،

صحیح البخاری، ج 1، ص 21، ح 33 و 34، کتاب الإیمان، باب

عَلَامَةُ الْمُنَافِقِ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر،

الیمامه - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

پس طبق روایاتی که در کتاب های اهل سنت با سند صحیح نقل شده

است، خلیفه دوم این ویژگیها را داشته است؛ بنابراین از آن ها

میپرسیم که آیا منافق می تواند همشأن دختر رسول خدا صلی الله

علیه وآله باشد؟

طبق این روایات که اهل سنت آن را نقل کرده اند، خلیفه دوم همشأن

امّ کلثوم نیست و نمی تواند با او ازدواج کند.

شراب خواری خلیفه، دلیل بر عدم کفایت:

طبق نظر عالمان اهل سنت، دادن دختر به کسی که شارب خمر است

جایز نیست شارب خمر نمی تواند با دختر مسلمان کفو باشد و کسی



که این کار را انجام دهد، در حقیقت قطع رحم کرده است.

گذشت که ابوطالب مکی به نقل از سفیان ثوری می نویسد:

وكان الثوري يقول: إذا تزوج الرجل وقال: أي شيء للمراة فاعلم أنه

لصّ ، فلا تزوّجوه، ولا ینکح إلی مبتدع، ولا فاسق، ولا ظالم، ولا

شارب خمر، ولا أكل الربا، فمن فعل ذلك فقد ثلم دینه، وقطع رحمه،

ص: 548

ولم يحسن الولايه لكريمته، لأنه ترك الإحسان، وليس هوماء أكفاء  
للحره المسلمه العفيفه.

ثوری می گفت: هنگامی که مردی خواستگاری کرده و بگوید که این  
زن چقدر مال دارد، بدانید که او دزد است! و به او دختر ندهید!  
همچنین به بدعت گذار و به فاسق و ستمگر، و شارب خمر و رباخوار  
نباید دختر داد.

اگر کسی چنین کند، دین خویش را نابود کرده و رحم خویش را قطع  
کرده و سرپرستی دختر خویش را به خوبی انجام نداده است؛ زیرا او  
نیکی به این دختر را ترک کرده است! اینها همتای دختر آزاد مسلمان  
عفیف نیستند!

أبو طالب المکی، محمد بن علی بن عطیه الحارثی (متوفای 286هـ)،  
قوت القلوب فی معامله المحبوب ووصف طریق المرید إلی مقام  
التوحید، ج 2، ص 414، تحقیق: د.عاصم إبراهیم الکیالی، ناشر: دار  
الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الثانية، 1426هـ - 2005م.

عبد الرزاق صنعانی که استاد بخاری محسوب می شود در المصنف  
می نویسد:

حدثنا أبو بكر قال حدثنا بن مسهر عن الشيباني عن حسان بن مخارق  
قال بلغني أن عمر بن الخطاب سائر رجلا في سفر وكان صائما فلما  
أفطر أهوى إلى قربه لعمر معلقه فيها نبيذ قد خضخضها البعير فشرب  
منها فسكر فضربه عمر الحد فقال له إنما شربت من قربتك فقال له  
عمر إنما جلدناك لسرك.

عمر بن خطاب در سفر همراه مردی روزه دار بود؛ موقع افطار، مرد از

مشک عمر که در آن شراب بود و شتر آن را تکان داده بود نوشید و

مست شد! عمر او را حد زد! آن مرد گفت: من از مشک تو نوشیدم!

عمر در پاسخ گفت: من تو را به خاطر مست شدن حد زدم!

الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای 211ه)، المصنف، ج

ص: 549

5، ص 502، ح 28401، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، ناشر:

المکتب الإسلامی - بیروت، الطبعة: الثانية، 1403هـ.

ابن عبد ربه در عقد الفرید می نویسد:

وقال الشعبي شرب أعرابي من إداوه عمر فانتشى فحده عمر وإنما

حده للسكر لا للشراب.

شعبي گفته است که بیابانگردی، از مشک عمر نوشید و مست شد؛ و

عمر او را حد زد؛ و حد زدن او به خاطر مست شدن بود و نه به خاطر

نوشیدن شراب!

الأندلسی، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای 328هـ)، العقد الفرید،

ج 6، ص 382، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت / لبنان،

الطبعة: الثالثة، 1420هـ - 1999م.

حال پرسش ما از برادران اهل سنت این است اگر خلیفه دوم شارب

خمر نبوده، شراب در مشک او چه می کرده است؟ احتمالاً چون این

شخص مشک خلیفه را خالی کرده، بر او حد جاری شده است.

همان طور که ملاحظه کردید، ما این روایات را از منابع اهل سنت نقل

کردیم نه از منابع شیعه؛ لذا این اهل سنت هستند که باید پاسخگوی

این مسائل باشند.

بدعت گذار با دختر عقیفه، کفو نیست:

طبق نظر عالمان اهل سنت، بدعت گذار در دین، با دختر مسلمان و

عقیفه، کفو نیست و نمی تواند با او ازدواج کند.

أبو طالب مکی به نقل از سفیان ثوری می نویسد:

وكان الثوري يقول: إذا تزوّج الرجل وقال: أى شىء للمرأة فاعلم أنه

لصّ، فلا تزوّجوه، ولا ينكح إلى مبتدع، ولا فاسق، ولا ظالم، ولا

شارب خمر، ولا أكل الربا، فمن فعل ذلك فقد ثلم دينه، وقطع رحمه،

ولم يحسن الولايه لكريمته، لأنه ترك الإحسان، وليس هو ماء أكفاء

ص:550

للحره المسلمه العفيفه.

ثوری می گفت: هنگامی که مردی خواستگاری کرده و بگوید که این

زن چقدر مال دارد، بدانید که او دزد است! و به او دختر ندهید!

همچنین به بدعت گذار و به فاسق و ستمگر، و شارب خمر و رباخوار

نباید دختر داد.

اگر کسی چنین کند، دین خویش را نابود کرده و رحم خویش را قطع

کرده و سرپرستی دختر خویش را به خوبی انجام نداده است؛ زیرا او

نیکی به این دختر را ترک کرده است! اینها همتای دختر آزاد مسلمان

عفیف نیستند!

أبو طالب المکی، محمد بن علی بن عطیه الحارثی (متوفای 286هـ)،

قوت القلوب فی معامله المحبوب ووصف طریق المرید إلى مقام

التوحید، ج 2، ص 414، تحقیق: د.عاصم ابراهیم الکیالی، ناشر: دار

الکتب العلمیه - بیروت، الطبعة: الثانية، 1426هـ - 2005م.

از طرف دیگر، بدعت های خلیفه دوم در کتاب های اهل سنت و حتی

در صحیح بخاری و مسلم که از صحیح ترین کتاب های اهل سنت پس

از قرآن هستند، به صورت گسترده نقل شده است.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود می نویسد:

وَعَنْ بَنِ شِهَابٍ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ الْقَارِيِّ

أَنَّهُ قَالَ خَرَجْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَيْلَةَ فِي رَمَضَانَ إِلَى

الْمَسْجِدِ فَإِذَا النَّاسُ أَوْزَاعٌ مُتَفَرِّقُونَ يُصَلِّي الرَّجُلُ لِنَفْسِهِ وَيُصَلِّي الرَّجُلُ

فِيصَلِّي بِصَلَاتِهِ الرَّهْطُ فَقَالَ عُمَرُ إِنِّي أَرَى لَوْ جَمَعْتُ هَؤُلَاءِ عَلَى قَارِي

وَاحِدٍ لَكَانَ أَمْثَلَ ثُمَّ عَزَمَ فَجَمَعَهُمْ عَلَى أَبِي بِنِ كَعْبٍ ثُمَّ خَرَجْتُ مَعَهُ

لَيْلَةً أُخْرَى وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلَاةِ قَارِيهِمْ قَالَ عُمَرُ نِعْمَ الْبِدْعَةُ هَذِهِ

وَالَّتِي يَنَامُونَ عَنْهَا أَفْضَلُ مِنَ الَّتِي يَقُومُونَ يُرِيدُ آخِرَ اللَّيْلِ وَكَانَ النَّاسُ

يَقُومُونَ أَوَّلَهُ .

از عبد الرحمن بن عبد القاری روایت شده است که گفت: همراه با

ص: 551

عمر در شبی از شب های ماه رمضان به مسجد رفتیم و مردم را دیدیم  
که به صورت پراکنده و گروهی به صورت فرادا و گروهی به صورت  
جماعت نماز مستحبی می خوانند!

عمر گفت: به نظر من باید اگر همه را پشت سر یک امام جمع کنیم  
شایسته است! سپس همه را پشت سر ابی بن کعب آورد تا جماعت  
نماز بخوانند.

شبی دیگر با او به مسجد رفتیم؛ مردم همگی پشت سر یک نفر نماز  
می خواندند.

عمر گفت این کار خوب بدعتی است! و عبادت در آخر شب، بهتر از  
این است که اول شب عبادت کرده و آخر شب بخوابند.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256ه)،  
صحیح البخاری، ج 2، ص 707، ح 1906، كِتَابُ صَلَاةِ التَّرَاوِيحِ، بَابُ  
فَضْلِ مَنْ قَامَ رَمَضَانَ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر،  
الیمامه - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1407 - 1987.

بدعت های که خلیفه دوم در اسلام بنیان گذار آن بوده، بیش از آن  
است که در این مختصر بگنجد، طالبین می توانند به کتاب النص  
والإجتهد مراجعه کنند. مرحوم شرف الدین در این کتاب موارد  
متعددی از بدعت های خلفا را از منابع اهل سنت نقل کرده است.

نتیجه:

طبق آن چه گذشت، خلیفه دوم به هیچ وجه با امّ کلثوم همتائی ندارد  
و کفو او نیست؛ بنابراین امکان ندارد که امیر مومنان علیه السلام این



شرایط را در نظر نگرفته باشد و دخترش را به کسی بدهد که با هیچ  
معیاری کفو او نیست؛ و اگر از جانب امیرمومنان، این ازدواج مورد  
قبول قرار گرفته باشد، همانند ماجرای حضرت لوط علیه السلام و

ص: 552

قبول ازدواج قوم گناهکارش، با دخترانش خواهد بود که علت ازدواج، خوب بودن رابطه لوط با قومش و یا محترم بودن قومش در نظر حضرت لوط نبود.

### محور هشتم: ازدواج با تهدید و زورگویی:

در کتاب های شیعه نیز روایاتی در این باب وجود دارد؛ اما با بررسی تک تک آن ها متوجه خواهیم شد که این روایات نه تنها روابط دوستانه میان امیر مومنان علیه السلام با عمر بن خطاب را ثابت نمی کند؛ بلکه نشان دهنده روابط زورمدارانه و رسیدن به اهداف از راه توسل به زور می باشد.

مرحوم کلینی رضوان الله تعالی علیه در کتاب کافی این روایات را نقل می کند:

1. مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ لَمَّا خَطَبَ إِلَيْهِ قَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهَا صَبِيَّةٌ قَالَ فَلَقِيَ الْعَبَّاسَ فَقَالَ لَهُ مَا لِي أَبِي بَأْسٌ قَالَ وَمَا ذَاكَ قَالَ خَطَبْتُ إِلَى ابْنِ أَخِيكَ فَرَدَّنِي أَمَا وَاللَّهِ لَأَعُورَنَّ زَمْزَمَ وَلَا أَدْعُ لَكُمْ مَكْرَمَةً إِلَّا هَدَمْتُهَا وَلَا أَقِيمَنَّ عَلَيْهِ شَاهِدِينَ بَأَنَّهُ سَرَقَ وَلَا أَقْطَعَنَّ يَمِينَهُ فَأَتَاهُ الْعَبَّاسُ فَأَخْبَرَهُ وَسَأَلَهُ أَنْ يَجْعَلَ الْأَمْرَ إِلَيْهِ فَجَعَلَهُ إِلَيْهِ .

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود: زمانی که عمر بن الخطاب از ام کلثوم خواستگاری کرد، امیر مومنان به او فرمود: ام کلثوم خردسال است. امام صادق می فرماید: عمر با عباس ملاقات کرد و به او گفت: من چگونه ام، آیا

مشکلی دارم؟ عباس گفت: تو را چه شده است؟ عمر گفت: از برادر

زاده ات دخترش را خواستگاری کردم، دست رد بر سینه ام زد، قسم به

خدا چشمه زمزم را پر خواهم کرد، هیچ کرامتی را برای شما

ص: 553

نمی گذارم؛ مگر این که آن را از بین ببرم، دو شاهد بر می انگیزم که او سرقت کرده و دستش را قطع خواهم کرد. عباس به به نزد امیر مومنان علیه السلام آمد، او را از ماجرا با خبر ساخت و از او درخواست کرد که تصمیم در این باره را بر عهده او نهد، حضرت امیر نیز مسأله ازدواج را به عهده عباس گذاشت.

الکلبینی الرازی، اَبی جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق (متوفای 328 هـ)، الأُصول من الکافی، ج 5 ص 346، ناشر: اسلامیة، تهران، الطبعة الثانية، 1362 هـ.ش.

2.. حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانَ وَمَعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الْمَرْأَةِ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا أَ تَعْتَدُ فِي بَيْتِهَا أَوْ حَيْثُ شَاءَتْ قَالَ بَلْ حَيْثُ شَاءَتْ إِنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) لَمَّا تَوَفَّى عُمَرَ أَتَى أُمَّ كَلْثُومٍ فَانْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ.

عبد الله بن سنان و معاویه بن عمار می گویند: از امام صادق علیه السلام در باره زنی که شوهرش مرد پرسیدم که در کجا عده نگه دارد؟ حضرت فرمود: هر جا که بخواهد می تواند عده اش را نگه دارد. سپس فرمود: هنگامی که عمر مُرد، علی علیه السلام به نزد امّ کلثوم آمد و دست او را گرفت و به خانه خویش برد.

الکلبینی الرازی، اَبی جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق (متوفای 328 هـ)، الأُصول من الکافی، ج 6 ص 115، ناشر: اسلامیة، تهران، الطبعة الثانية، 1362 هـ.ش.

3. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَعَبْدُ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنِ الْحُسَيْنِ

بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ

قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ امْرَأَةٍ تُؤَفِّي زَوْجَهَا أَيْنَ تَعْتَدُّ

فِي بَيْتِ زَوْجِهَا تَعْتَدُّ أَوْ حَيْثُ شَاءَتْ قَالَ بَلَى حَيْثُ شَاءَتْ ثُمَّ قَالَ إِنَّ

عَلِيًّا (عليه السلام) لَمَّا مَاتَ عُمَرُ أَتَى أُمَّ كَلْبُومٍ فَأَخَذَ بِيَدِهَا فَانْطَلَقَ بِهَا

ص: 554

سلیمان بن خالد می گوید: از امام صادق علیه السلام در باره زنی که شوهرش مرده پرسیدم که آیا در خانه شوهرش عده نگه دارد یا هر جا که دلش خواست؟ امام علیه السلام فرمود: هر جا که دلش می خواهد، سپس فرمود: هنگامی که عمر از دنیا رفت، امام علی علیه السلام دست امّ کلثوم را گرفت و به خانه اش آورد.

الکلبینی الرازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق (متوفای 328 هـ)، الأصول من الکافی، ج 6 ص 115، ناشر: اسلامیه، تهران، الطبعة الثانية، 1362 هـ.ش.

4. عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَمَّادٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فِي تَرْوِيجِ أُمِّ كَلْثُومٍ فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ غَضِبْنَا.

از امام صادق علیه السلام در باره ازدواج امّ کلثوم پرسیدند، حضرت فرمود: او ناموسی است که از ما غصب کرده اند. (طبق یک معنی؛ اما طبق ترجمه دیگر، اصل ازدواج زیر سوال می رود؛ یعنی او زنی است که به بهانه او ما را تحت فشار قرار می دهند؛ نکته قابل توجه این است که حضرت با وجود فصاحت تمام، نفرموده اند ذلک فرج غصب منا؛ بلکه خود را مغضوب معرفی کرده اند و فرموده اند غصبنا، و یا غصبنا علیه که در مصادر دیگر شیعه و مصادر سنی به نقل از شیعه این چنین آمده است، و معنی غصبنا، آن است که ما مغضوب شدیم و نه آن فرج)

الکلبینی الرازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن إسحاق (متوفای 328

ه)، الأصول من الكافي، ج 5 ص 346، ناشر: اسلاميه، تهران، الطبعه

الثانيه، 1362 ه.ش.

اولاً: همان طور که پیش از این گذشت، از این روایات استفاده

نمی شود که امّ کلثوم اشاره شده در این روایات و دیگر روایات

شیعیان، همان امّ کلثوم دختر امیر مومنان علیه السلام از حضرت زهرا

ص: 555

سلام الله عليها بوده یا امّ کلثوم دختر ابوبکر و یا امّ کلثوم از دیگر زنان امیر مومنان علیه السلام؛ بلکه هر سه احتمال وجود دارد.

ثانیاً: اهل سنت هرگز به این روایات استدلال نخواهند کرد؛ زیرا با کنارهم قرار دادن این روایات، حتی بر فرض وقوع این ازدواج، هیچ خدمتی به حسن روابط بین امام علی علیه السلام و عمر بن الخطاب نمی کند؛ بلکه سوء روابط را ثابت می کند؛ زیرا حد اکثر چیزی که این روایات ثابت می کنند، ازدواج با تهدید و ارباب؛ آن هم با دختر خردسالی بوده است که نه خودش به این ازدواج راضی بوده و نه پدرش.

آیا چنین ازدواجی می تواند برای عمر بن خطاب فضیلت محسوب شود و آیا می تواند دلالت بر صمیمیت و دوستی میان خلیفه دوم و امیر مومنان داشته باشد؟

سید مرتضی علم الهدی در این باره می گوید:

فأما انكاحه عليه السلام إياها، فقد ذكرنا في كتابنا الشافي، الجواب عن هذا الباب مشروحا، وبيننا انه عليه السلام ما أجاب عمر إلى انكاح بنته إلا بعد تواعد وتهدد ومراجعته ومنازعه بعد كلام طويل مأثور.... والذى يجب أن يعتمد في نكاح أم كلثوم، أن هذا النكاح لم يكن عن اختيار ولا إيثار، ولكن بعد مراجعته ومدافعه كادت تقضى إلى المخارجه والمجاهره....

وقد تبيح الضروره أكل الميتة وشرب الخمر، فما العجب مما هو

دونها؟



اما در باره به ازدواج در آوردن امّ کلثوم، برای عمر؛ ما در کتاب شافی  
پاسخ از این مطلب را به صورت مفصل آورده و بیان کرده ایم که آن  
حضرت، ازدواج عمر با دخترش را قبول ننمود، مگر پس از تهدید و  
تکرار این درخواست و درگیری، پس از سخنی طولانی که در روایات  
آمده است....

ص: 556

آنچه که در ازدواج امّ کلثوم مورد توجه باید قرار گیرد، این است که این ازدواج از روی اختیار و میل نبوده و پس از تکرار درخواست و زورگویی که نزدیک بود به درگیری آشکارا بیانجامد صورت گرفت.... و ضرورت حتی خوردن مردار و نوشیدن شراب را جایز می کند؛ چه رسد به چیزی که کمتر از آن است.

المرتضی علم الهدی، أبو القاسم علی بن الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن ابراهیم بن الإمام موسی الكاظم علیه السلام (متوفای 436ه)، رسائل المرتضی، ج 3 ص 149، تحقیق: تقدیم: السيد أحمد الحسینی / إعداد: السيد مهدي الرجائي، ناشر: دار القرآن الکریم ج قم، 1405ه.

در حال ضرورت، ازدواج با کافر نیز جایز است:

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در این باره می گوید:

ثم إنه لو صح لكان له وجهان لا ينافيان مذهب الشيعة في ضلال

المتقدمين على أمير المؤمنين عليه السلام: أحدهما: أن النكاح إنما هو

على ظاهر الإسلام الذي هو: الشهادتان، والصلاة إلى الكعبة، والاقرار

بجمله الشريعة. وإن كان الأفضل مناقحه من يعتقد الإيمان، وترك

مناقحه من ضم إلى ظاهر الإسلام ضلالاً لا يخرج عن الإسلام، إلا أن

الضروره متى قادت إلى مناقحه الضال مع إظهاره كلمه الإسلام زالت

الکراهه من ذلك، وساغ ما لم يكن بمستحب مع الاختيار.

وأمير المؤمنين عليه السلام كان محتاجاً إلى التأليف وحقن الدماء،

ورأى أنه إن بلغ مبلغ عمر عما رغب فيه من مناقحته ابنته أثر ذلك

الفساد فى الدين والدنيا، وأنه إن أجاب إليه أعقب صلاحاً فى الأمرين،

فأجابه إلى ملتمسه لما ذكرناه.

والوجه الآخر: أن مناقحه الضال -كجحد الإمامه، وادعائها لمن لا

يستحقها -حرام، إلا أن يخاف الإنسان على دينه ودمه، فيجوز له

ذلك، كما يجوز له إظهار كلمه الكفر المضاد لكلمه الإيمان، وكما يحل

ص: 557

له أكل الميتة والدم ولحم الخنزير عند الضرورات، وإن كان ذلك محرما مع الاختيار.

وأمير المومنين عليه السلام كان مضطرا إلى مناكحه الرجل لأنه يهدده ويواعده، فلم يأمنه أمير المومنين عليه السلام على نفسه وشيعته، فأجابه إلى ذلك ضروره كما قلنا إن الضروره تشرع إظهار كلمه الكفر، قال تعالى: (إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ).

این ازدواج، اگر صحیح باشد، دو توجیه دارد که با مذهب شیعه در باره گمراهی افرادی که پیش از امیر مومنان بودند سازگار است:

1. شرط ازدواج، اسلام ظاهری است که شهادتین و نماز به سوی قبله و اقرار کردن به مجموعه شرایع است؛ اگر چه سزاوارتر است که تنها با کسی که مومن است، وصلت صورت گیرد و با کسی که به ظاهر مسلمان است و گمراهی که سبب خروج او از اسلام شود، ندارد، وصلت ننمود؛ اما هر زمان که ضرورت اقتضا داشت که با چنین گمراهی، به شرط تظاهر به اسلام، ازدواجی صورت گیرد، کراهت از بین رفته و این کار جایز می شود؛ و کاری که در زمان اختیار مستحب نبود، در زمان اضطرار، جایز می شود.

امیر مومنان در آن زمان، احتیاج داشتند که جان ها را حفظ کرده و نزدیکی ایجاد کنند. و چنین دید که اگر همانند عمر، در خواسته ای که او مطرح کرده به این عنوان که با دختر علی ازدواج کند، پافشاری نماید (و دختر خویش را به او ندهد) این مطلب فساد دینی و دنیوی خواهد داشت؛ و اگر این کار را قبول کند، سبب صلاح دینی و دنیوی

خواهد بود؛ به همین سبب بود که خواسته او را برآورده کرد.

2. ادعا کنیم که ازدواج با گمراهی که امامت را منکر شده و آن را حق

کسی می داند که مستحق آن نیست، حرام است؛ اما حتی طبق این

فرض نیز زمانی که انسان بر جان و دین خویش بیمناک باشد، می

تواند این کار را انجام دهد؛ همانطور که در زمان تقیه می تواند سخن

ص: 558

شُرک که منافات با توحید دارد، بر زبان آورد؛ و همانطور که خوردن مردار و گوشت خوک در زمان ضرورت جایز است؛ با اینکه در زمان اختیار حرام بوده است.

امیر مومنان در این زمان مضطر به قبول ازدواج امّ کلثوم با عمر شدند؛ زیرا او حضرت را تهدید کرده و به همین سبب امیر مومنان بر جان خویش و شیعیان بیمناک بودند؛ و به همین سبب از روی ضرورت، خواسته او را پذیرفتند؛ همانطور که ضرورت سبب جواز گفتن سخنان شرک آلود می شود. خداوند در قرآن فرموده است «مگر افرادی که (به خاطر ستم دیگران) مجبور به انجام کاری شده و قلب آن ها با ایمان، محکم شده باشد»

الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبی عبد الله العکبری، البغدادی (متوفای 413 هـ)، المسائل السرویه، ص 92 93، تحقیق: صائب عبد الحمید، ناشر: دار المفید للطباعه والنشر والتوزیع - بیروت، الطبعة: الثانية، 1414 هـ - 1993 م.

و در کتاب المسائل العکریه می نویسد:

وبالجملة إنّ مناکحه الصّال قد وجدت من الأنبياء علیهم السلام عملاً وعرضاً ودعاءً، ولم يمنع من ذلك ضلالهم، ولا أوجب موالاه الأنبياء لهم، ولا دل علی ذلك. ألا ترى أن النبی صلی الله علیه وآله قد أنکح ابنتیه برجلین کافرین، وهما عتبه بن أبی لهب وأبو العاص بن الرّبیع، ولم يقض ذلك بضلاله صلی الله علیه وآله ولا هداهما، ولا منعت المناکحه بینها من براءه منهنما فی الدین. وقد قال الله تعالی مخبراً عن

لوط عليه السلام: « يَا قَوْمِ هُو مَلَأَ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ » فعرض بناته على الكفار من قومه، وقد اذن الله في إهلاكهم، ولم يقض ذلك بولايته لهم، ولا منع من عداوتهم في الدين.

وقد اقرّ رسول الله المنافقين على نكاح المومنات، وأقرّ المومنين على نكاح المنافقات، ولم يمنع ذلك من تباين الفريقين في الدين.

ص: 559

ازدواج با گمراه، توسط انبیا به صورت عملی با گمراه ازدواج کرده و  
عده ای (از مومنین) را به ازدواج گمراهان در آورده و گاهی نیز به این  
کار دعوت کرده اند؛ و گمراهی آنان سبب جلوگیری از این ازدواج ها  
نشد؛ و نیز سبب نگشت که انبیا آنان را دوست داشته باشند؛ و حتی  
دلالت بر این مطلب نیز نمی کند! آیا نمی بینید که پیامبر دو دختر  
خویش را به ازدواج دو کافر، یعنی عتبه بن ابي لهب و ابوالعاص بن  
ربیع در آورد؛ اما این کار منجر به گمراهی پیامبر یا هدایت آن دو  
نگردید. و حتی ازدواج دو دختر پیامبر با آنها، سبب جلوگیری از  
بیزاری پیامبر از دین آن ها نگردید.

خداوند نیز در قرآن از لوط علیه السلام خبر داده است که فرمود: «ای  
قوم! اینان دختران من برای شما پاکیزه ترند!»؛ او دختران خویش را در  
معرض ازدواج با کفار قوم خویش قرار داد آنهم زمانی که خداوند اذن  
در هلاک آن قوم داده بود! اما این کار سبب دوستی بین لوط و قومش  
نشد، و سبب عدم دشمنی دینی قومش با او نگردید.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ازدواج منافقین با زنان مومن را جایز دانست؛ و  
ازدواج مومنین با زنان منافق را نیز جایز دانست؛ اما این کار سبب  
جدایی دینی دو گروه نمی شود!

الشیخ المفید، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم ابي عبد الله  
العکبری، البغدادی (متوفای 413 هـ)، مصنفات الشیخ المفید، ج 6  
(المسائل العکبریة > المسائل الحاجبیه)، ص 62، تحقیق: علی اکبر  
الالهی الخراسانی، ناشر: الموممر العالمی لألفیه الشیخ المفید قم،



ازدواج اجباری عمر با عاتکه:

ازدواج با امّ کلثوم، نخستین ازدواج اجباری خلیفه نیست؛ بلکه پیش

از آن نیز اتفاق افتاده است که ازدواج با عاتکه دختر زید از نمونه های

ص: 560

آن است.

محمد بن سعد در الطبقات الكبرى می نویسد:

أَنَّ عَاتِكَةَ بِنْتَ زَيْدٍ كَانَتْ تَحْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، فَمَاتَ عَنْهَا  
وَاشْتَرَطَ عَلَيْهَا أَلَّا تَزَوَّجَ بَعْدَهُ، فَتَبَتَّلَتْ وَجَعَلَتْ لَا تَزَوَّجُ، وَجَعَلَ الرَّجَالُ  
يَحْطُبُونَهَا وَجَعَلَتْ تَأْتِي، فَقَالَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ لَوْلِيَهَا: اذْكُرْنِي لَهَا،  
فَذَكَرَهُ لَهَا فَأَبَتْ عَلَى عُمَرَ أَيُّضًا، فَقَالَ عُمَرُ: زَوِّجِيهَا: فَرَوَّجَهُ إِيَّاهَا،  
فَاتَّاهَا عُمَرُ فَدَخَلَ عَلَيْهَا فَعَارَكَهَا حَتَّى غَلَبَهَا عَلَى نَفْسِهَا فَتَكَحَّهَا، فَلَمَّا  
فَرَغَ قَالَ: أَفْ أَفْ أَفْ، أَفَّفَ بِهَا ثُمَّ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا وَتَرَكَهَا لَا يَأْتِيهَا،  
فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ مَوْلَاهُ لَهَا أَنْ تَعَالَ فَإِنِّي سَأْتِيهَا لَكَ .

علی بن زید می گوید: عاتکه دختر زید، همسر عبد الله بن ابوبکر بود،

و عبد الله با او شرط کرده بود که اگر او مُرد، شوهر نکند. عاتکه پس از

مرگ عبد الله بدون شوهر مانده بود و هر کس از وی خواستگاری

می کرد، نمی پذیرفت، عمر به کسی که ولایت بر عاتکه داشت گفت

که برای من از او خواستگاری کن، آن زن عمر را نیز قبول نکرد. عمر به

سرپرست او گفت: تو او را به همسری من دریاور. مراسم ازدواج

انجام شد، عمر بر او وارد و با وی درگیر شد تا سرانجام با زور با وی

همبستر شد. هنگامی که کارش تمام شد، عمر با اظهار نفرت چندین

مرتبہ گفت: اف اف... سپس عمر خارج شد و نزد وی بازنگشت تا آن

که عاتکه کنیزش را فرستاد و به عمر گفت: بیا من در اختیار تو هستم.

الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري (متوفای 230ه)،

الطبقات الكبرى، ج 8، ص 265، ناشر: دار صادر - بیروت.

ازدواج های اجباری با خاندان اهل بیت علیهم السلام:

البته در تاریخ نمونه های زیادی وجود دارد که زورمداران و

سردمداران با تأسی از عمر، هنگامی که می خواستند خانواده و

بستگان رسول خدا را آزار و اذیت کنند، پیشنهاد ازدواج با دختران و

ص: 561

نواده های پیامبر را مطرح می کردند و اگر آن ها موافق نبودند، با زور و تهدید این کار را عملی می کردند. نمونه بارز آن ازدواج زور مدارانه و ازدواج غاصبانه حجاج بن یوسف ثقفی با امّ کلثوم دختر حضرت زینب سلام الله علیها از عبدالله بن جعفر است که به منظور توهین به خاندان رسول خدا مبادرت به غصب ناموس هاشمی کرد.

ازدواج اجباری حجاج بن یوسف با دختر حضرت زینب (س):  
طبق نظر اهل سنت، حضرت زینب سلام الله علیها از عبد الله بن جعفر دختری داشت که حجاج بن یوسف سقفی با اکراه با وی ازدواج کرد. ابن حزم اندلسی می نویسد:

وتزوجت زینب بنت علی من فاطمه بنت رسول الله -صلی الله علیه وسلم -عبد الله بن جعفر بن أبی طالب؛ فولدت له ابنة تزوجها الحجاج بن یوسف.

زینب دختر علی از فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ازدواج کرد؛ و از او صاحب دختری شد که حجاج بن یوسف با آن دختر ازدواج کرد!

ابن حزم الظاهری، علی بن أحمد بن سعید أبو محمد

(متوفای 456ه)، جمهره أنساب العرب، ج 1، ص 38، ناشر: دار

الکتب العلمیه -بیروت / لبنان، الطبعة: الثالثة، 1424 ه -2003م.

ابن أبی طیفور در بلاغات النساء، الآبی در نثر الدرر، زمخشری در ربیع

الأبرار، و برخی دیگر از بزرگان اهل سنت نقل کرده اند:

لما زفت ابنة عبد الله بن جعفر "وكانت هاشمیه جلیله" إلى الحجاج

بن يوسف ونظر إليها في تلك الليلة وعبرتها تجول في خديها فقال لها

بأبي أنت وأمي مما تبكين قالت من شرف اتضع ومن ضعه شرفت.

هنگامی که دختر عبد الله جعفر را برای زفاف نزد حجاج بردند،

هنگامی که به او نگاه کرد، دید که اشک های او بر گونه هایش جاری

است. گفت: پدر و مادرم فدایت چرا گریانی؟ گفت: از شرافتی که

ص: 562

خوار و حقیر شد و از پستی که بزرگی یافت.

ابن طیفور، أبو الفضل أحمد بن أبي طاهر (متوفای 280ه)، بلاغات

النساء، ج 1، ص 51؛

الآبی، أبو سعد منصور بن الحسين (متوفای 421ه)، نثر الدر فی

المحاضرات، ج 4، ص 39، تحقیق: خالد عبد الغنی محفوظ، ناشر:

دار الکتب العلمیه - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، 1424ه -

2004م؛

الزمخشری الخوارزمی، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله

(متوفای 538ه) ربیع الأبرار، ج 1، ص 92؛

ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علی (متوفای 608ه)،

التذکره الحمدونیه، ج 2، ص 48، تحقیق: إحسان عباس، بکر عباس،

ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعة: الأولى، 1996م.

آیا پس از آن همه ستم و جنایتی که حجاج بن یوسف در باره خاندان

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و بنی هاشم انجام داد، می توان به

استناد این ازدواج، تجاهل کرد که روابط حجاج بن یوسف با اهل بیت

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دوستانه بوده و او مرتکب هیچ

ستم و جنایتی نسبت به آن ها نشده است!؟

ازدواج اجباری مصعب بن زبیر با سکینه بنت الحسین علیهما السلام

سبط بن جوزی در تذکره الخواص در باره فرزندان امام حسین علیه

السلام می نویسد:

وأما سکینه: فتزوجها مصعب بن الزبیر فهلک عنها... وأول من تزوجها

مصعب بن الزبير قهراً....

مصعب بن زبير با سكينه ازدواج كرد و در حالي كه همسر او بود، از

دنيا رفت. نخستين كسي كه با سكينه ازدواج كرد، مصعب بود و اين

ازدواج با اجبار صورت گرفت.

سبط بن الجوزي الحنفي، شمس الدين أبوالمظفر يوسف بن فرغلي

ص: 563

بن عبد الله البغدادي، تذکره الخواص، ص 250 249، ناشر: مومسه

أهل البيت بیروت، 1401هـ 1981م.

روایت جنیه در کتاب های سنی:

پیش از این با استناد به روایات صحیح السندی از کتاب های اهل سنت، ثابت کردیم که امیر مومنان علیه السلام، خلیفه دوم را «فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتکار، گناهکار و پیمان شکن» می داند، و نیز ثابت کردیم که اخلاق تند و خشونت ذاتی خلیفه دوم، شراب خواری، بدعت گذاری او دلیل های محکمی در کتاب های اهل سنت دارد.

همچنین رفتار خلیفه دوم با فاطمه زهرا سلام الله علیها و به شهادت رساندن بانوی دو عالم مسأله ای ثابت شده است و روایات صحیح السندی در کتاب های اهل سنت دارد.

بنابراین می گوئیم حتی اگر چنین ازدواجی با تهدید و زورگوییهای عمر اتفاق افتاده باشد، امکان ندارد که امیر مومنان اجازه داده باشد، دست خلیفه دوم به ناموس رسول خدا برسد.

اهل سنت در قضیه زلیخا و عزیز مصر و آسیه و فرعون اعتقاد دارند از آن جایی که آسیه قرار است در بهشت همسر رسول خدا باشد، دست فرعون هیچگاه به آسیه نرسیده است؛ بلکه هر وقت که فرعون قصد آسیه را کرده، خداوند جنیه ای را به صورت آسیه فرستاده است.

همچنین چون قرار بوده که زلیخا در آینده زن حضرت یوسف علیه السلام شود، هر وقت که عزیز مصر می خواست با زلیخا خلوت کند،



خداوند جنیه ای را به صورت زلیخا می فرستاده است.

عبد الرحمن صفوری در نزهه المجالس می نویسد:

قیل كانت زلیخا من بنات الملوک وکان بینها و بین مصر نصف شهر

فرأت فی منامها یوسف فتعلق حبه بقلبها فتغیر لونها فسألها أبوها عن

ذلک فقالت رأیت صورہ فی منامی لم أری أحسن منها فقال أبوها لو

ص: 564

عرفت مكانه لطلبته لك ثم رآته فى العام الثانى فقالت له بحق الذى  
صورك من أنت قال أنا لك فلا تختارى غيرى فاستيقظت وقد تغير  
عقلها فقيدها أبوها بالحديد ثم رآته فى العام الثالث فقالت بحق الذى  
صورك أين أنت قال بمصر فاستيقظت وقد صح عقلها فأخبرت أباه  
بذلك ففك القيد منها وأرسل إلى ملك مصر أن لى بنتا قد خطها  
الملوك وهى راغبه إليك فكتب إليه قد أردناها فجهزها أبوها بألف  
جاريه وألف عبد وألف بعير وألف بغله فلما دخلت مصر وتزوجها  
الملك بكت بكاء شديدا وسترت وجهها وقالت للخادم لىس هو الذى  
رأيت فى المنام فقالت الجاريه اصبرى فلما رآها الملك افتتن بها وكان  
إذا أراد النوم معها مثل الله له جنينه فى صورتها وحفظها ليوسف فلما  
اجتمع بها وجدها بكرا كما حفظ آسيه بنت مزاحم رضى الله عنها من  
فرعون لأنها من زوجات النبى صلى الله عليه وسلم فى الجنة.

گفته شده است که زليخا از دختران پادشاهان بود و بين محل سکونت  
او با مصر، پانزده روز راه بود؛ شبى در خواب يوسف را ديده و مهر او  
در دلش نشست؛ و به همين سبب رنگ رخسارش تغيير يافت. پدرش  
از او علت اين تغيير رنگ را پرسيد؛ او در پاسخ گفت: در خواب چهره  
اى را ديدم که از آن زيباتر را ندیده ام؛ پدرش گفت: اگر بدانم  
کجاست، در پى او خواهم رفت.

سال بعد در خواب يوسف را دید و به او گفت: قسم به حق کسی که تو  
را آفرید، به من بگو که هستی؟ در پاسخ گفت: من همسر تو خواهم  
بود؛ مبادا غير من را برگزینی!

در همین حال از خواب بیدار شده و عقل از سرش رفته بود؛ به همین  
سبب پدرش او را به بند کشید.

در سال سوم او را در خواب دید و به او گفت: قسم به حق کسی که تو  
را آفرید، به من بگو در کجایی؟ در پاسخ گفت: من در مصر هستم.  
در همین حال از خواب بیدار شده و عقل او بازگشت؛ و این مطلب را

ص: 565

به پدرش خبر داد؛ پدرش بند را از او باز کرده و نامه ای به پادشاه مصر فرستاد که من دختری دارم که پادشاهان خواستگار او هستند؛ اما او دل به تو بسته است.

در پاسخ نوشت که ما نیز خواستار او هستیم؛ پدر زلیخا او را به همراه هزار کنیز و هزار برده و هزار شتر و هزار استر به مصر فرستاد؛ هنگامی که به مصر رسیده و پادشاه مصر با او ازدواج کرد، گریه بسیار کرده و صورت خویش را پنهان نمود؛ و به خادم خویش گفت: این آن کسی که در خواب دیدم نیست! اما کنیز به او گفت: باید صبر کنی!

هنگامی که پادشاه زلیخا را دید، فریفته او شد؛ اما هر زمان می خواست با او بخوابد، خداوند جنیه ای را به صورت او در آورده و زلیخا را برای یوسف نگاه داشت و هنگامی که یوسف با زلیخا ازدواج کرد، متوجه شد که او باکره است!

همانطور که آسیه بنت مزاحم را از فرعون حفظ نمود؛ زیرا او از همسران پیامبر در بهشت خواهد بود.

الصفوری، عبد الرحمن بن عبد السلام بن عبد الرحمن بن عثمان (متوفای 894 هـ)، نزه المجالس و منتخب النفائس، ج 2، ص 262، تحقیق: عبد الرحیم ماردینی، ناشر: دار المحبه - دار آیه - بیروت - دمشق - 2001 / 2002 م.

و طبق روایات اهل سنت، هر اتفاقی که در امت های پیشین صورت پذیرفته باشد، در این امت نیز اتفاق خواهد افتاد؛ بنابراین احتمال خداوند جنیه ای را به صورت امّ کلثوم برای خلیفه فرستاده باشد؛

همان طور که به جای آسیه و زلیخا فرستاد!!!

### **محور نهم: بررسی روایات اهل تسنن:**

روایات زیادی از طریق اهل سنت در باره این ازدواج وارد شده است

که از نظر سندی با مشکلاتی مواجه هستند و از طرف دیگر از نظر

ص: 566

مضمون آن قدر با هم تعارض دارند که به هیچ وجه قابل جمع نیستند.

حضرت آیت الله میلانی در کتاب تزویج ام کلثوم من عمر، تمام این

روایات را بررسی و رد کرده است. از آن جایی که هدف ما بر چکیده

نویسی است، از بررسی باقی روایات خودادری می کنیم و فقط

مهم ترین روایت را که بخاری در صحیحش نقل کرده، بررسی خواهیم

کرد.

بخاری می نویسد:

حَدَّثَنَا عَبْدَانُ ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ ، أَخْبَرَنَا يُونُسُ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ [ زهری

1] قَالَ ثَعْلَبَةُ بْنُ أَبِي مَالِكٍ إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَسَمَ

مُرُوطًا بَيْنَ نِسَاءِ مِنْ نِسَاءِ الْمَدِينَةِ ، فَبَقِيَ مِرْطٌ جَيِّدٌ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ مَنْ

عِنْدَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعْطِ هَذَا ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

الَّتِي عِنْدَكَ . يُرِيدُونَ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتِ عَلِيٍّ . فَقَالَ عُمَرُ أُمَّ سَلِيْطٍ أَحَقُّ . وَأُمَّ

سَلِيْطٍ مِنْ نِسَاءِ الْأَنْصَارِ ، مِمَّنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

قَالَ عُمَرُ فَإِنَّهَا كَانَتْ تَزْفُرُ لَنَا الْقُرْبَ يَوْمَ أُحُدٍ . قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ تَزْفُرُ

تَخِيْطُ .

ثعلبه بن مالک می گوید: عمر، لباس یا روسریهایی را بین زنان مدینه

تقسیم می کرد، یکی از لباس های ارزشمند باقی مانده بود، گفتند این

سهم دختر پیامبر است که نزد تو است. مقصود دختر علی (علیه

السلام) بود. عمر گفت: ام سلیط که از زنان مدینه بود سزاوارتر است؛

زیرا او در روز احد مشک های پاره را وسله می زد و می دوخت.

البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای 256ه)،

صحیح البخاری، ج 3، ص 1056، ح 2725، کتاب الجهاد والسير، ب

66، باب حَمَلِ النِّسَاءِ الْقَرَبِ إِلَى النَّاسِ فِي الْغَزْوِ، تحقیق د. مصطفی

دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامه - بیروت، الطبعة: الثالثة، 1987

- 1407.

اولا: در سند این روایت یونس بن یزید ایلی قرار دارد که به اعتقاد

ص: 567

بزرگان اهل سنت؛ از جمله محمد بن اسماعیل بخاری، در روایات از ابن شهاب زهري دچار خطاهای زیادی شده و از زهري احاديث منکر نقل کرده است.

مزی در تهذيب الكمال در ترجمه او می نویسد:

وقال محمد بن عوف، عن أحمد بن حنبل: قال وكيع: رأيت يونس بن يزيد الايلي وكان سيئ الحفظ .

قال أبو عبد الله: يونس كثير الخطأ عن الزُّهريّ، وعقيل أقل خطأ منه. وقال أبو زُرْعَةَ الدمشقي: سمعت أبا عبد الله أحمد بن حنبل يقول: في حديث يونس بن يزيد منكرات عن الزُّهريّ .

وَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْمِيمُونِي: سَأَلَ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ: مَنْ أَثْبَتَ فِي

الزُّهريّ؟ قَالَ: مَعْمَرٌ. قِيلَ لَهُ: فَيُونُسُ؟ قَالَ: رَوَى أَحَادِيثَ مَنْكُورَةً.

وقال محمد بن سعد: كان حلو الحديث، كثيره، وليس بحجه، ربما جاء بالشئ المنكر.

وكيع گفته است: يونس بن يزيد ايلي را دیدم که حفظ او بد بود!

ابوعبد الله (ظاهراً احمد بن حنبل) گفته است که يونس از زهري

اشتباهات بسیار دارد و عقيل از او کمتر اشتباه کرده است.

ابوزرعه دمشقي گفته است: از ابوعبد الله احمد بن حنبل شنیدم که

می گفت: در روایات يونس بن يزيد روایات منکر بسیاری از زهري

وجود دارد.

ابوالحسن ميموني نیز گفته است: از احمد بن حنبل سوال شد که چه

کسی بهترين راوی از زهري است؟ گفت معمر؛ سوال شد: پس يونس



چه؟ گفت روایات منکر نقل می کند!

محمد بن سعد نیز گفته است که او روایات شیرین بسیاری دارد؛ اما

حجت نیست؛ زیرا گاهی روایات منکر می آورد!

المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای 742هـ)،

تهذیب الکمال، ج 32، ص 554، تحقیق: د. بشار عواد معروف،

ص: 568

ناشر: مومسه الرساله - بیروت، الطبعة: الأولى، 1400 هـ ج 1980 م

و ابن حجر عسقلانی در ترجمه او می نویسد:

یونس بن یزید بن ابی النجاد الأیلی بفتح الهمزة وسكون التحتانیة

بعدها لام أبو یزید مولى آل أبی سفیان ثقة إلا أن فی روايته عن الزهری

وهما قليلا وفي غير الزهری خطأ.

یونس بن یزید، ثقة است؛ اما روایات او از زهری اشتباهات کمی

دارد؛ و از غیر زهری خطا دارد.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

(متوفای 852هـ)، تقریب التهذیب، ج 1، ص 7912، رقم: 7919،

تحقیق: محمد عوامه، ناشر: دار الرشید - سوریا، الطبعة: الأولى،

1406 - 1986. علی بن عباس.

ثانیاً: در سند این روایت محمد بن مسلم زهری وجود دارد که از

دشمنان اهل بیت علیهم السلام و عضو گروه جعل حدیث بنی امیه

بوده است. همچنین زهری «کثیر الإندراج» بوده؛ یعنی سخنان خود را

وارد روایت می کرد.

زهری، در خدمت گروه جعل حدیث بنی امیه:

زهری از کسانی است که در دربار بنی امیه، عضو گروه جعل حدیث

بوده است؛ چنانچه ابن عساکر، از عالمان بزرگ اهل سنت در کتاب

تاریخ مدینه دمشق می نویسد:

نا جعفر بن إبراهیم الجعفری قال كنت عند الزهری أسمع منه فإذا

عجوز قد وقفت علیه فقالت یا جعفری لا تكتب عنه فإنه مال إلى بنی

أمیہ وأخذ جوائزهم فقلت من هذه قال أختی رقیه خرفت قالت

خرفت أنت كتتمت فضائل آل محمد.

جعفر بن ابراهیم جعفری می گوید: در حال شنیدن حدیث از زهری

بودم، ناگهان زن کهن سالی آمده و گفت: ای جعفری از زهری حدیث

نقل نکن. چون به بنی امیّه گرایش یافته و جوائزشان را دریافت کرده

ص: 569

است! گفتم: این زن کیست؟ زهری گفت: خواهر من است و خرفت دیوانه شده است.

آن زن در پاسخ گفت: تو خرفت دیوانه شده ای؛ زیرا که فضائل آل محمد را کتمان و پنهان می کنی!.

ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبه الله بن عبد الله، (متوفای 571ه)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأماثل، ج 42، ص 228، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت - 1995.

ابن حجر در ترجمه اعمش می گوید:

وحکی الحاکم عن ابن معین أنه قال أجود الأسانید الأعمش عن إبراهیم عن علقمه عن عبد الله فقال له انسان الأعمش مثل الزهری فقال برئت من الأعمش أن يكون مثل الزهری الزهری یری العرض والإجازة ويعمل لبني أمیه والأعمش فقیر صبور بجانب للسلطان ورع عالم بالقرآن.

حاکم (نیشابوری) از ابن معین نقل کرده است که: بهترین سند این است که اعمش از ابراهیم، از علقمه و او از عبد الله نقل کند. شخصی از او پرسید: اعمش مثل زهری است؟ ابن معین گفت: بیزازم از این که اعمش مثل زهری باشد؛ چرا که زهری دنبال مال دنیا و گرفتن جایزه بود و برای بنی امیه کار می کرد؛ اما اعمش فقیر و صبور بود و از

فرمانروایان دوری می کرد، اهل ورع و عالم به قرآن بود.

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل

(متوفای 852هـ)، تهذیب التهذیب، ج 4، ص 196، ناشر: دار الفکر -

بیروت، الطبعة: الأولى، 1404-1984 م.

و همچنین ذہبی در سیر اعلام النبلاء می نویسد:

كان رحمه الله محتشما جليلا بزي الأجناد له صورة كبيرة في دوله بنى

أميه.

ص: 570

زهري، دارای مال و ثروت زیادی بود و در حکومت بنی امیه اسم و رسمی داشت.

الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای 748هـ)،  
سیر أعلام النبلاء، ج 5، ص 337، تحقیق: شعيب الأرنؤمط، محمد  
نعيم العرقسوسی، ناشر: موسمہ الرسالہ - بیروت، الطبعة: التاسعة،  
1413هـ.

و ابن عساکر می نویسد:

عن عمر بن رديح قال كنت مع ابن شهاب الزهري نمشي فرآني عمرو  
بن عبید فلقيني بعد فقال ما لك ولمنديل الأبراء يعني ابن شهاب  
از عمر بن رديح روایت شده است که گفت روزی به همراه زهري می  
رفتم؛ عمرو بن عبید من را دید؛ پس از آن روزی مرا دیده و گفت: با  
دستمال پادشاهان یعنی زهري چه می کردی؟

ابن عساکر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله  
بن عبد الله، (متوفای 571هـ)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه  
من حلها من الأمثال، ج 55، ص 370، تحقیق: محب الدين أبي سعيد  
عمر بن غرامه العمري، ناشر: دار الفكر - بیروت - 1995.

از طرفی عالمان اهل سنت؛ از جمله مزی و ذهبی از امام صادق علیه  
السلام نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

هشام بن عباد، قال: سمعت جعفر بن محمد، يقول: الفقهاء أمناء  
الرسول، فإذا رأيتم الفقهاء قد ركنوا إلى السلاطين فاتهموهم.

هشام بن عباد می گوید: از جعفر بن محمد (علیه السلام) شنیدم که

می فرمود: فقهاء امانت داران پیامبرانند؛ پس هر گاه آنان را دیدید که به

سلاطین تکیه کردند ( با آن ها ملازم شدند ) به آن ها بدبین شوید.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای 748هـ)،

سیر أعلام النبلاء، ج 6، ص 262، تحقیق: شعيب الأرنؤمط، محمد

نعيم العرقسوسی، ناشر: موسمہ الرسالہ - بیروت، الطبعة: التاسعة،

ص: 571

با این حال، چگونه می شود به چنین شخصی که در دربار دشمنان امیر مومنان کارش جعل حدیث بر ضد امیر مومنان بوده است، اعتماد کرد؟

زهری، کثیر الإدراج است:

ثالثاً: از آن جایی که زهری کثیر الأندارج بوده، مدرجات و اضافات او حتی از دیدگاه بزرگان اهل سنت نیز هیچ اعتباری ندارد؛ یعنی زهری از کسانی است که الفاظی را از پیش خود در احادیث پیامبر اضافه می کرده است و کلام خود را با کلام پیامبر خلط می کرده است و با توجه به متن روایت، ظاهراً جمله « يُرِيدُونَ أُمَّ كَلْتُمُ بِنْتِ عَلِيٍّ » از اضافات زهری است و در اصل روایت نبوده است.

حسن بن سقاف از عالمان اهل سنت در کتاب تناقضات البانی

می نویسد:

ثم إن الزهري كان يدرج ألفاظاً في الأحاديث النبوية هي من فهمه أو تفسيره نبه على ذلك بعض الأئمة كالبخاري وربيعة شيخ الامام مالك... وكم في الفتح وغيره من جمل وكلمات وعبارات نبه عليها الحفاظ أنها من مدرجات وزيادات الزهري والله الهادي.

زهری، الفاظی را در احادیث نبوی زیاد می کرد که آن الفاظ فهم و یا تفسیر خودش بوده است؛ چنانچه بعضی از ائمه؛ همانند بخاری، ربیعه شیخ و امام مالک به آن اشاره کرده اند.

چه بسیار است در فتح الباری و... جمله ها، کلمات و عباراتی که



حافظان حدیث اشاره کرده اند که آن ها از زیادات زهری است.

السقاف، حسن بن علی بن هاشم بن أحمد بن علوی (معاصر)،

تناقضات الألبانی الواضحات فیما وقع له فی تصحیح الأحادیث

وتضعیفها من أخطاء وغلطات، ج 3، ص 336، ناشر: دار الامام

النووی، عمان ج الأردن، الطبعة: الرابعة، 1412هـ 1992م.

ص: 572

ابن حجر در فتح الباری موارد متعددی در باره مدرجات زهری در

کتاب صحیح بخاری آورده که ما به چند مورد اشاره می کنیم:

1. تنبیه ( قوله «وبعض العوالی الخ» مدرج من کلام الزهری فی حدیث

أنس بینہ عبد الرزاق عن معمر عن الزهری... فقال هو إما کلام البخاری

أو أنس أو الزهری كما هو عادته.

عبارت «وبعض العوالی.. از ادراجات زهری است... این مطلب یا کلام

بخاری است، یا انس و یا زهری همانطور که عادت او است!

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای 852

ه)، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج 2، ص 29، تحقیق: محب

الدین الخطیب، ناشر: دار المعرفه - بیروت.

2. قال الخطابی هذه الزیاده یشبه أن تكون من کلام الزهری وکانت

عادته أن یصل بالحدیث من کلامه ما یشهر له من معنی الشرح والبیان.

ظاهراً این مقدار زیاده از کلام زهری است؛ عادت او این بود که سخن

خویش را در میان روایت وارد می کرد تا معنی و شرح آن را مشخص

کند! ج 5، ص 38

3. قوله وما نعلم أحدا من المهاجرات ارتدت بعد ایمانها هو کلام

الزهری.

عبارت «وما نعلم أحدا من المهاجرات ارتدت بعد ایمانها» این از کلام

زهری است! ج 5، ص 352.

4. ( قوله فهما علی ذلك إلى الیوم ) هو کلام الزهری أي حین حدث

بذلك.

عبارت «فهما على ذلك الى اليوم» این از سخنان زهری است، یعنی تا

زمانی که این روایت را می گفت! ج 6، ص 204.

5. ( قوله وهى العوامر ) هو كلام الزهرى أدرج فى الخبر

ص: 573

عبارت «وهی العوامر» این از مدرجات کلام زهری است که در روایت  
وارد شده است!

ج 6، ص 204.

و نیز موارد بسیاری؛ از جمله: ج 6، ص 174 و ج 6، ص 249 و ج 7،  
ص 186 و ج 8، ص 87 و ج 9، ص 404 و ج 10، ص 78 و ج 10،  
ص 141 و ج 11، ص 507 و ج 12، ص 362 و...

و همچنین نووی، یکی دیگر از بزرگان اهل سنت در باره دو روایتی که

از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در باره جهر و یا

اخفات قرائت نماز پشت سر امام جماعت وارد شده، می نویسد:

(الشرح) \* هذان الحدیثان رواهما أبو داود والترمذی وغيرهما وقال

الترمذی هما حدیثان حسنان وصحیح البیهقی الحدیث الأول وضعف

الثانی حدیث أبی هریره وقال تفرد به عن أبی هریره ابن أکیمه، بضم

الهمزه وفتح الکاف، وهو مجهول قال وقوله فانتهی الناس عن القراءه

مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما جهر فیہ هو من کلام الزهری

وهو الراوی عن ابن أکیمه قاله محمد بن یحیی الذهلی والبخاری وأبو

داود واستدلوا بروایه الأوزاعی حین میزه من الحدیث وجعله من قول

الزهری.

این دو حدیث را ابوداود، ترمذی و دیگران نقل کرده اند. ترمذی

گفته است که این دو حدیث حسن هستند. بیهقی، حدیث اول را

تصحیح و حدیث دوم را که حدیث ابوهریره از ابی اکیمه است

تضعیف کرده است؛ چرا که ابی اکیمه مجهول است. و نیز بیهقی گفته

است که « فانتھی الناس عن القراءه مع رسول الله صلی الله علیه  
وسلم فیما جهر فیه » از کلام زهری است که زهری روایت را از اُبی  
اکیمه نقل کرده است. این سخن را محمد بن یحیی الذهلی، بخاری،  
ابوداوود گفته اند. و به روایت اوزاعی استدلال کرده اند، هنگامی  
سخن زهری را از حدیث جدا کرده اند و آن را کلام زهری قرار داده اند.

ص: 574

النووی، أبی زکریا محیی الدین (متوفای 676 هـ)، المجموع، ج 3، ص

311، ناشر: دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع، التکمله الثانيه.

این نشان می دهد که « مدرجات » زهری از دیدگاه اهل سنت ارزشی

ندارد و الا بیهقی یکی از دلیل های ضعف حدیث أبی هریره را اندارج

زهری نمی دانست.

زهری از مدلسین بوده است:

رابعاً: زهری از مدلسین بوده است؛ چنانچه ابن حجر عسقلانی در

کتاب « تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس »، زهری

را در مرتبه سوم از مدلسین قرار داده و در تعریف این مرتبه از مدلسین

گفته است:

الثالثه من أكثر من التدلیس فلم یحتج الأئمه من أحادیثهم الا بما

صرحوا فيه بالسماع ومنهم من رد حدیثهم مطلقاً

افرادى که تدلیس بسیار داشته اند، ائمه به روایات آنان احتجاج

نکرده اند، مگر روایاتی را که در آن ها تصریح به سماع کرده باشند؛ و

بسیاری از ائمه روایات آنان را مطلقاً رد کرده اند!

العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای 852

هـ)، تعریف اهل التقدیس بمراتب الموصوفین بالتدلیس، ج 1، ص

13، تحقیق و تعلیق د. عاصم بن عبد الله القریونی، ناشر: مکتبه المنار

اردن، عمان، الطبعة الأولى.

و در ترجمه زهری می نویسد:

محمد بن مسلم بن عبید الله بن شهاب الزهری الفقیه المدنی نزیل

الشام مشهور بالامامه والجلاله من التابعين وصفه الشافعي

والدارقطني وغير واحد بالتدليس.

محمد بن مسلم بن عبيد الله بن شهاب زهري فقه مدني، كه در شام

زندگي كرده و مشهور به امامت و جلالت و از تابعين بود؛ شافعي و

دارقطني و ديگران او را مدلس خوانده اند! ج 1، ص 45.

ص: 575

از طرف دیگر عالمان اهل سنت تدلیس و مدلسین تقبیح کرده و  
تدلیس را برادر کذب دانسته اند؛ چنانچه خطیب بغدادی در الکفایه

فی علم الروایه از قول شعبه بن حجاج می نویسد:

عن الشافعی، قال: «قال شعبه بن الحجاج: التدلیس أخو الکذب...»

وقال غندر: سمعت شعبه یقول: التدلیس فی الحدیث أشد من الزنا،

ولأن أسقط من السماء أحب إلى من أن أدلس... المعافی یقول:

سمعت شعبه یقول: لأن أزنی أحب إلى من أن أدلس.

تدلیس، برادر دروغ است. غندر می گوید: از شعبه شنیدم که می

گفت: تدلیس در حدیث از زنا بدتر است، من از آسمان سقوط کنم

برایم بهتر از این است که تدلیس کنم. معافی می گوید: از شعبه شنیدم

که می گفت: من زنا کنم، بهتر از این است که تدلیس کنم.

و در ادامه می نویسد:

«خرّب الله بیوت المدلسین، ما هم عندی إلا کذابون» و «التدلیس

کذب»

خداوند، خراب کند خانه تدلیس کنندگان را، آن ها در نزد من جز

دروغ نیستند. تدلیس همان دروغ است.

البغدادی، أحمد بن علی أبو بکر الخطیب (متوفای 463ه)، الکفایه

فی علم الروایه، ج 1، ص 356، تحقیق: أبو عبدالله السورقی، إبراهیم

حمدی المدنی، ناشر: المكتبة العلمیه - المدینه المنوره.

آیا باز هم می توان به روایت زهری اعتماد کرد؟

زهری، دشمن امام علی علیه السلام است:



ثانياً: زهری نسبت به امیر مومنان علیه السلام بدگویی می کرده است.

ابن ابی الحدید معتزلی شافعی در شرح نهج البلاغه می نویسد:

وَ كَانَ الزُّهْرِيُّ مِنَ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَام

وَرَوَى جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ شَيْبَةَ قَالَ شَهِدْتُ مَسْجِدَ

الْمَدِينَةِ فَإِذَا الزُّهْرِيُّ وَعُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ جَالِسَانِ يَذْكُرَانِ عَلِيًّا فَتَلَا مِنْهُ

ص: 576

فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (عليه السلام) فَجَاءَ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِمَا  
فَقَالَ أَمَّا أَنْتَ يَا عُرْوَةَ فَإِنَّ أَبِي حَاكِمٌ أَبَاكَ إِلَى اللَّهِ فَحَكِّمَ لِأَبِي عَلَى أَبِيكَ  
وَأَمَّا أَنْتَ يَا زُهْرِيَّ فَلَوْ كُنْتُ بِمَكَّةَ لَأَرْثِيكَ كَرَامَتِكَ .

زهري نیز از منحرفان نسبت به علی علیه السلام بود. از محمد بن  
شبیبه روایت شده است که روزی در مسجد مدینه زهري و عروه بن  
زبیر نشسته بودند و از علی بدگویی ها میکردند. این خبر بعلي بن  
الحسين عليه السلام رسید پیش آن ها آمده و فرمود: اما تو عروه پدرم  
با پدريت پیش خدا حکومت بردند خدا به نفع پدرم حکومت کرد. و  
تو ای زهري! اگر در مکه بودی نشان می دادم که چه شخصیتی داری.  
ابن أبي الحديد المدائنی المعتزلی، أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن  
محمد بن محمد (متوفای 655 هـ)، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 61،  
تحقیق محمد عبد الکریم النمری، ناشر: دار الکتب العلمیه - بیروت /  
لبنان، الطبعة: الأولى، 1418 هـ - 1998 م.

آیا ادعای کسی را که از نواصب به شمار می رفته و به همراه  
سرسخت ترین دشمنان آن حضرت همواره امیر مومنان علیه السلام را  
سب می کرده است می توان در باره اهل بیت علیهم السلام شنید و  
قبول کرد؟

و امام علی بن الحسين عليه السلام در نامه به زهري می نویسد:  
... وَاعْلَمْ أَنَّ أَدْنَى مَا كَتَمْتَ وَأَخَفَّ مَا احْتَمَلْتَ أَنْ آتَسْتَ وَحَشَهُ  
الظَّالِمِ وَسَهَّلْتَ لَهُ طَرِيقَ الْعَيِّْ بِدُنُوكَ مِنْهُ حِينَ دَنَوْتَ وَاجَابَتِكَ لَهُ  
حِينَ دُعِيتَ فَمَا أَخَوْفَنِي أَنْ تَكُونَ بَبُوءٍ بِأَيْمِكَ غَدًا مَعَ الْخَوْنَةِ وَأَنْ

تُسْأَلُ عَمَّا أَخَذَتْ بِإِعَانَتِكَ عَلَى ظُلْمِ الظَّالِمِ إِنَّكَ أَخَذْتَ مَا لَيْسَ لَكَ  
مِمَّنْ أَعْطَاكَ وَدَنَوْتَ مِمَّنْ لَمْ يَرُدَّ عَلَى أَحَدٍ حَقًّا وَلَمْ تَرُدَّ بَاطِلًا حِينَ  
أَذْنَاكَ وَأَحْبَبْتَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ أَوْ لَيْسَ بِدُعَائِهِ إِيَّاكَ حِينَ دَعَاكَ جَعَلُوكَ  
قُطْبًا أَدَارُوا بِكَ رَحَى مَظَالِمِهِمْ وَجِسْرًا يَعْبرُونَ عَلَيْكَ إِلَى بَلَايَاهُمْ وَ  
سُلَّمًا إِلَى ضَلَالَتِهِمْ دَاعِيًا إِلَى غِييِهِمْ سَالِكًا سَبِيلَهُمْ يُدْخِلُونَ بِكَ الشُّكَّ

ص: 577

عَلَى الْعُلَمَاءِ وَيُقْتَادُونَ بِكَ قُلُوبَ الْجُهَّالِ إِلَيْهِمْ فَلَمْ يَبْلُغْ أَحْصُ  
وَزَرَائِهِمْ وَلَا أَقْوَى أَعْوَانِهِمْ إِلَّا دُونَ مَا بَلَغْتَ مِنْ إِصْلَاحِ فَسَادِهِمْ وَ  
اِخْتِلَافِ الْخَاصَّةِ وَالْعَامَّةِ إِلَيْهِمْ .

بدان که ساده ترین نمونه کتمان و سبک ترین باری که (در این راه) به  
دوش می کشی، این است که ترس و وحشتی را که ستمگر (از عواقب  
بیدادگری و مردم آزاری در دل) دارد تو با نزدیک شدن به او (به  
عنوان یک مقام دینی) و پذیرفتن دعوت گاه و بیگاهش تسکین  
می دهی، و راه ضلالت را برایش هموار می کنی. من چه بیمناکم که تو  
فردا با گناه خود همراه ستمگران وارد شوی، و از آن دست مزدها که  
برای همکاری با ستمگران دریافت کرده ای بازخواست شوی، تو  
اموالی را به ناحق گرفته ای، به کسی نزدیک شده ای که حق هیچ کس  
رارد نمی کند، و تو نیز با نزدیکی به او باطلی را بر نمی گردانی، با آن که  
به دشمنی خدا برخاسته طرح دوستی ریخته ای، مگر نه این است که  
با این دعوت ها می خواهند تو را چون قطب آسیا محور بیدادگری ها  
قرار دهند، و ستمکاری ها را گرد وجود تو بچرخانند؟ ترا پلی برای  
بلاها (و مقاصد) شان سازند، نردبان گمراهی ها و مبلغ  
کج رویهایشان باشی، و به همان راهی برندی که خود می روند؟  
می خواهند با وجود تو عالمان راستین را در نظر مردم مشکوک  
سازند، و دلهای عوام را بسوی خود کشند. [ای عالم دین فروخته ]  
کاری که به دست تو می کنند از عهده مخصوص ترین وزیران و  
نیرومندترین همکارانشان بر نمی آید، تو بر خرابکاریهای آنان سرپوش

می نهی، پای خاص و عام را به بارگاهشان می گشائی...

الحرانی، أبو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه (ق4ه)،

تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیهم، ص276، تصحیح و

تعليق: علی أكبر الغفاری، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی قم، الطبعة:

الثانية، 1404ه.

ص:578

از این نیز که بگذریم، زهری از کسانی است که از عمر بن سعد روایت نقل کرده است و با این کار دشمنی خود را با اهل بیت علیهم السلام آشکار نموده است. عمر سعدی که جگر گوشه رسول خدا را با آن وضع فجیع به شهادت رساند و نوامیس رسول خدا را به اسارت گرفت. ذهبی می نویسد:

عمر بن سعد بن أبی وقاص، عن أبیه، وعن ابنه إبراهیم، وقتاده، والزهری.

عمر بن سعد، از پدرش روایت نقل کرده و از او پسرش ابراهیم، قتاده و زهری روایت نقل کرده اند.

الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفای 748هـ)،

الکاشف فی معرفه من له روايه فی الکتب الستة، ج 2، ص 61، رقم:

4058، تحقیق محمد عوامه، ناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامیه،

مؤسسه علو - جده، الطبعة: الأولى، 1413هـ - 1992م.

آیا چنین کسی می تواند مورد اعتماد باشد؟ آیا روایت چنین کسی

می تواند منبع عقائد مسلمانان باشد؟

نتیجه:

اولاً: اصل وجود دختری به نام امّ کلثوم از حضرت زهرا سلام الله

علیها جای تردید دارد و عده ای از محققین شیعه و سنی صریحاً منکر

وجود دختری به نام امّ کلثوم شده اند.

ثانیاً: امّ کلثومی که با عمر ازدواج کرده، دختر ابوبکر بوده نه دختر امیر

مومنان علیه السلام.

ثالثاً: بر فرض این که چنین ازدواجی با دختر امیرمؤمنان صورت گرفته باشد، طبق روایات شیعیان با زورگویی و اجبار بوده است؛ بنابراین، هیچ خدمتی به حسن روابط بین اهل بیت و خلیفه دوم نمی کند.

ص: 579

پیشینه تحقیق:

کتاب های بسیاری در باره ازدواج امّ کلثوم نوشته شده که محققین

گرامی می توانند به آن ها مراجعه بفرمایند. ما به چند مورد اشاره

می کنیم:

المسائل العُکبریه و المسائل السرویه، شیخ مفید رضوان الله تعالی

علیه (متوفای 413ه)

تزویج امّ کلثوم لعمر، سید مرتضی علم الهدی (متوفای 436ه)؛

رساله فی تزویج عمر لامّ کلثوم بنت علی (ع)، الشیخ سلیمان بن عبد

الله الماحوزی (متوفای 1121 ه)؛

قول محتوم فی عقد امّ کلثوم، سید کرامه علی الهندی، چاپ هند،

1311ه؛

العجاله المفحمه فی ابطال روايه نکاح امّ کلثوم (فارسی)، سید

مصطفی ابن السید محمد هادی بن مهدی بن دلدار علی نقوی

(متوفای 1323ه)؛

کنز مکتوم فی حل عقد امّ کلثوم، سید علی اظهر الهندی الکهجوی

(متوفای 1352ه)؛

تزویج امّ کلثوم بنت امیر مومنان علیه السلام وانکار وقوعه، الشیخ

محمد الجواد البلاغی (متوفای 1352ه)؛

زواج امّ کلثوم، سید علی الشهرستانی (معاصر)؛

إفحام الأعداء والخصوم بتکذیب ما افتروه علی سیدتنا امّ کلثوم علیها

سلام الحی القيوم، الموسوی الهندی، السید ناصر حسین (معاصر)،



فی خبر تزویج امّ کلثوم من عمر و تزویج امّ کلثوم من عمر، سید علی

المیلانی (معاصر). و....

**جعفر بن علی (کذاب)**

**اشاره**

ص: 580

آیا امام حسن عسکری علیه السلام برادری به اسم جعفر کذاب

داشته است؟

اگر چنین است، پس چگونه او که فرزند امام هادی و تحت تربیت او

بود، دچار انحراف گردید؟

در مورد اینکه امام هادی علیه السلام فرزندی به نام جعفر معروف به

جعفر کذاب داشته اند، میان مورخین شیعی و حتی غیر شیعی

اختلافی نیست.

اما باید دانست که ائمه علیهم السلام به جهت آگاهی کامل به تمام

جوانب مسائل تربیتی و رعایت دقیق آنها در مورد فرزندان خود،

انسانهای صالحی را تحویل جامعه اسلامی دادند که در طول تاریخ

جوامع اسلامی بهره های فراوانی از وجود این افراد بردند و هر کدام

منشأ خدمات زیادی بودند و حتی امروزه نیز بارگاه و مرقدشان محلی

برای جذب قلوب بسوی دین و معنویت است. اما نکته مهم این

است که تربیت صحیح به معنای سلب اختیار و جبر نیست.

یعنی حتی برای کسی که در نهایت تربیت صحیح قرار گرفته، هر

لحظه ممکن است در اثر عدم مراقبت و رعایت مسائل تربیتی و بروز

عوامل انحراف، به سوی فساد کشیده شود. پس هر چند ائمه علیهم

السلام و انبیاء الهی فرزندان خود را تربیت صحیح نموده اند، ولی

ممکن است بعضی از فرزندان در اثر حسادت یا حب جاه و مقام و یا

همنشینی با افراد ناباب، دچار انحراف گردند.

البته نباید نقش بعضی از مادران را از نظر دور داشت چون بر اساس

قانون وراثت، انتقال بعضی از صفات مادر به فرزند، زمینه انحراف را

در آنها آماده تر می کند.

به همین دلایلی که بیان شد برخی از فرزندان انبیاء الهی نیز از مسیر

ص: 581

حق منحرف شدند و به راه تباهی رفتند، چنانکه خداوند در مورد

فرزند نوح می فرماید: «قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ

صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِنَ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ 1

« ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است [ فرد

ناشایسته ای است!] پس، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من نخواه! من

به تو اندرز میدهم تا از جاهلان نباشی!!»

1- سوره هود، آیه 46

تهیه: ح. عسگری

اثبات ادعای دروغ جعفر کذاب مبنی بر عقیم بودن امام حسن عسگری

(علیه السلام)

نویسنده: منتظر ظهور - ساعت م: 06 ب. ظ روز م م م 9/4/9

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اثبات ادعای دروغ جعفر کذاب مبنی بر عقیم بودن امام حسن

عسگری (علیه السلام):

یکی از دلایلی که بسیاری به آن اکتفا میکنند و آن را سند مهم و موثقی

میدانند برای آنکه اثبات کنند امام حسن عسگری (علیه السلام) عقیم بوده

و فرزندى نداشته است که بخواد امام زمان باشد جعفر کذاب

برادر امام است

زیرا او که برادر امام حسن (علیه السلام) بود همواره چه هنگام زنده بودن

برادرش امام حسن و چه هنگام شهادت برادرش ادعا میکرد که امام

حسن (علیه السلام) عقیم بوده و هیچ فرزندى نداشته است و خود را امام

وجانشین ایشان معرفی میکرد وی از طرف برخی مردم امام فرض

میشد(1)

لازم به ذکر است که : شیعیان دوازده امامی، جعفر (برادر امام حسن

عسکری (علیه السلام) و از مدعیان اصلی جانشینی او (را) « جعفر کذاب »

ص: 582

مینامند. به عقیده شیعیان جعفر کذاب و یژگیهای امامت را

نداشته. و هنگام نماز گزاردن بر بدن امام، فرزندش حجت بن الحسن

بر او نماز گزارد و شک را از شیعیان برداشت. زیرا به گفته ووصیت

خود امام حسن عسکری (علیه السلام) در زمان حیاتش کسی که بر پیکر من

نماز گزارد او جانشین من است و میدانیم که امام بر پیکر امام نماز

میگذارد ...

سئوالی که ما از این افراد داریم (خصوصاً بعضی از سنی مذهببان )

آیا تاریخ را کامل خوانده اند وشناخت عمیق روی شخصیت مبتذل

جعفر کذاب دارند که ادعای او را میپذیرند؟ آیا قبول ندارند که از

خصوصیات مهم و شاخص امام معصومیت و علم اوست در حالی که

جعفر هیچ کدام را که نداشت هیچ ، بلکه فردی عیاش و گناهکار بود

و حتی احکام معمولی دین را هم نمیدانست !!؟

این نوشتار بر آن است گذری اجمالی بر زندگی و عملکرد جعفر برای

رسیدن به جایگاهی که مستحق آن نبوده داشته و بر بررسی روایات و

مطالب پیرامون وی و اقداماتش پردازد.

ما قضاوت را به خواننده گان گرامی میسپاریم

بیوگرافی جعفر کذاب :

هر چند در رابطه با تولد، نحوه زندگی و کلاً بیوگرافی جعفر در منابع،

مطالب چندانی ذکر نشده است ولی در مورد اقدامات وی پس از

شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) و آغاز غیبت صغرای امام

عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به برخی مسائل هر چند کوتاه

و مختصر اشاراتی شده است. شیخ مفید (م 413ه.ق) برای امام  
هادی (علیه السلام)، پنج فرزند ذکر نموده است که عبارتند از: امام  
حسن عسکری (علیه السلام)، حسین، محمد، جعفر و عایشه و فخر  
رازی (م 606ه.ق) به غیر از این پنج تن، علی، موسی، فاطمه و بریهه

ص: 583

را نیز بر فرزندان آن حضرت افزوده است و طبری (م 358هـ) در ذکر فرزندان آن حضرت «دلاله» را نیز از دختران امام هادی (علیه السلام) برشمرده است.

ولی نسل آن حضرت فقط از دو فرزندش یعنی امام حسن عسکری (علیه السلام) و جعفر میباشند در برخی منابع گفته میشود که مادر جعفر کنیزی به نام «حلق» بوده است. و برخی مادرش را سوسن میدانند منابع به تاریخ تولد جعفر اشاره ای ننموده اند، ولی با توجه به اینکه وی در 45 سالگی و در سال 271هـ.ق وفات کرده میتوان نتیجه گرفت که تاریخ تولد وی در حدود سال 226هـ.ق بوده است.

کد سایت 0673af کد بایگانی 2758 نمایه ادعای امامت جعفر کذاب طبقه بندی موضوعی تاریخ بزرگان سوء استفاده از مهدویت

اشتراک گذاری

خلاصه پرسش

چرا جعفر بن علی (کذاب) ادعای امامت نمود، سابقه او چگونه بود و چه کسانی از او پیروی نمودند؟

پاسخ اجمالی

جعفر بن علی معروف به جعفر کذاب، پسر حضرت امام هادی (علیه السلام) بود و در سال 226 هـ ق به دنیا آمد. او مردی عیاش و نااهل و شرابخوار بود. حضرت امام هادی (علیه السلام) درباره او فرمود: «از فرزندم جعفر دوری کنید، نسبت او به من همچون نسبت کنعان به نوح (علیه السلام) است». جعفر پس از شهادت پدرش ادعای امامت کرد اما



حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) اجازه هیچ گونه خودنمایی را به او  
نداد. تا این که پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) و آغاز غیبت  
صغرای امام مهدی، او بار دیگر فرصت یافت تا ادعای امامت کند و با  
دروغ، جمعی را به گمراهی بکشاند و از این رو به جعفر کذاب شهرت  
یافت. مورخین درباره عاقبت کار جعفر بن علی دو نظر دارند. عده ای

ص: 584

بر این باورند که وی تا پایان زندگی بر دعوی دروغین خود پای فشرد و همچنان خود را امام میدانست، اما برخی دیگر میگویند که وی از دعوی خود دست کشید و توبه کرد، و شیعیان نیز نامش را از جعفر کذاب به جعفر تائب برگرداندند.

### پاسخ تفصیلی

جعفر بن علی معروف به جعفر کذاب، پسر حضرت امام هادی (علیه السلام) بود و در سال 226 ه ق به دنیا آمد. او مردی عیاش و ناهل و شرابخوار بود. حضرت امام هادی (علیه السلام) درباره او فرمود: «از فرزندم جعفر دوری کنید، نسبت او به من همچون نسبت کنعان به نوح (علیه السلام) است.» 1 ابو الادیان، که یکی از یاران حضرت امام عسکری (علیه السلام) است، درباره جعفر می گوید که او شراب خوار و قمارباز و اهل تار و طنبور بود. 2

جعفر پس از شهادت پدرش ادعای امامت کرده و می گفت: "امام مردم من هستم نه برادرم (امام عسکری (ع))"، و به همین منظور نزد خلیفه وقت رفت و گفت: "بیست هزار اشرفی برای تو می فرستم و از شما خواهش دارم که فرمان دهی تا بر مسند امامت بنشینم و این مقام از برادرم سلب گردد. 3" ولی حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) اجازه هیچ گونه خودنمایی را به او نداد تا این که پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) و آغاز غیبت صغرای امام مهدی، او باردیگر فرصت یافت تا ادعای امامت کند و با دروغ، جمعی را به گمراهی بکشاند و از این رو به جعفر کذاب شهرت یافت.

حضرت امام سجاد (علیه السلام) درباره ملقب شدن امام ششم به «صادق»

فرمود: «از نسل پنجم او مردی به نام جعفر متولد میشود که به دروغ

ادعای امامت میکند، و نامش جعفر کذاب است، از این رو به امام

ششم، جعفر صادق لقب داده اند.» 4

ابن بابویه به سند معتبر از ابوالادیان روایت کرده است که من خدمت

ص: 585

حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) می آمدم و نامه های آن جناب را به

شهرها می بردم. پس روزی در بیماری که در آن مرض به عالم بقاء

رحلت فرمودند ، مرا طلبیدند و نامه ای چند نوشتند به مداین و

فرمودند که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای

شیون از خانه من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل دهند؛

ابوالادیان گفت: ای سید! هرگاه این واقعه روی دهد امر امامت با

کیست؟ فرمود: هر که جواب نامه مرا از تو طلب کند او بعد از من امام

است؛ گفتم: دیگر علامتی بفرما، فرمود: هر که بر من نماز کند او

جانشین من خواهد بود، گفتم: دیگر بفرما ، فرمود: هر که بگوید که در

همیان چه چیز است او امام شما است. ابوالادیان گفت : مهابت

حضرت مانع شد که پرسم کدام همیان. پس بیرون آمدم و نامه ها را

به اهل مداین رسانیدم و جواب ها را گرفته، چنان چه فرموده بود

برگشتم.

روز پانزدهم داخل سامرا شدم صدای نوحه و شیون از منزل منور آن

امام مطهر بلند شده بود. چون به در خانه آمدم جعفر [ کذاب ] را دیدم

که به در خانه نشسته و شیعیان بر گرد او برآمده اند و او را تعزیت به

وفات برادر و تهنیت به امامت او می گویند. پس من در خاطر خود

گفتم که اگر این امام است امامت نوع دیگر شده، این فاسق کی اهلیت

امامت دارد؛ زیرا که پیشتر او را می شناختم که شراب می خورد و

قمار بازی می کرد و طنبور می نواخت . پس پیش رفتم و تعزیت و

تهنیت گفتم و هیچ سوال از من نکرد؛ در این حال « عقید » خادم

بیرون آمد و به جعفر کذاب خطاب کرد که برادر تو را کفن کرده اند بیا

و بر او نماز کن. جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند. چون به

صحن خانه رسیدیم، دیدیم که حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) را

کفن کرده و بر روی نعش (تابوت) گذاشته اند. پس جعفر پیش ایستاد

که بر برادر اطهر خود نماز کند. چون خواست تکبیر بگوید طفلی

ص: 586

گندم گون، پیچیده موی و گشاده دندانانی مانند پاره ماه بیرون آمد و  
ردای جعفر را کشید و گفت: ای عمو! پس بایست که من سزاوارترم به  
نماز بر پدر خود از تو. پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد. آن  
طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد.

پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام)، جعفر مأموران حکومت  
ستمگر عباسی را جهت تفتیش و تفحص از منزل امام و پیدا کردن  
امام زمان (علیه السلام) به سرای امام برد.

ابوالادیان باز می گوید: روز بعد دیدم گروهی از اهل قم به قصد  
زیارت امام عسکری (علیه السلام) به سامرا آمده بودند. وقتی مطلع شدند که

حضرت از دنیا رفته است؛ پرسیدند: امروز امام و حجت خدا

کیست؟ گروهی جعفر کذاب را نشان دادند؛ اهل قم نزد جعفر آمده و

سلام کردند و گفتند: پول زیادی که مخصوص امام (علیه السلام) است برای

شما آورده ایم؛ دستور داد پولها را بگیرند. گفتند: ما هر وقت خدمت

امام عسکری (علیه السلام) می رسیدیم و پولی نقد می آوردیم نام صاحبان پول

را حضرت می بردند و حدود مبلغ را از درهم و دینار می فرمود، شما

هم اگر امام هستید و جانشین برادر خود می باشید مبلغ و عدد و اسم

صاحبان پول را بگوئید. جعفر گفت: مردم از من علم غیب می

خواهند، مگر برادر من علم غیب داشت؟ اهل قم گفتند: در این صورت

ما پول را نخواهیم داد. همین که به بیرون شهر سامراء رسیدند، پیک

امام دوازدهم (عج) با آنان دیدار کرد. بدین ترتیب، آنان به درک فیض

دیدار با آن بزرگوار موفق شدند. 5

مورخین درباره عاقبت کار جعفر بن علی دو نظر دارند. عده ای بر این

باورند که وی تا پایان زندگی بر دعوی دروغین خود پای فشرد و

همچنان خود را امام میدانست، اما برخی دیگر میگویند که وی از

دعوی خود دست کشید و توبه کرد، و شیعیان نیز نامش را از جعفر

کذاب به جعفر تائب برگرداندند.

ص: 587

در روایتی از محمد بن عثمان عمری، نائب خاص امام زمان (علیه السلام)،

آمده است که امام دوازدهم در توقیعی به توبه او اشاره نموده و

فرموده است که راه جعفر راه برادران یوسف است که سرانجام توبه

کردند.

جعفر عمر کوتاهی داشت و سرانجام در سال 271 قمری در سامراء

درگذشت. 6

پی نوشتها

(1) محمدی اشتهاردی، محمد، حضرت مهدی فروغ تابان ولایت، فصل اول،

انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ دوم، 1376 شمسی.

(2) کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی اکبر غفاری، ص 476.

(3) قمی، حاج شیخ عباس، منتهی الآمال، ج 2، ص 261 و باب سیزدهم در فصل پنجم.

(4) دایره المعارف تشیع، ج 5.

(5) کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی اکبر غفاری، ص 476.

(6) دایره المعارف تشیع، ج 5؛ قاموس الرجال، ج 2؛ المعارف و المعارف، ج 2؛ دایره المعارف الشیعیه العامه، ج 7.

اندوه امام هادی علیه السلام در هنگام ولادت جعفر کذاب :

شیخ صدوق در کمال الدین در روایتی از صالح بن عبدالله آورده که

وی گوید: مادرم فاطمه دختر محمد بن هیشم معروف به ابن سیابه در

روز تولد جعفر در خانه امام هادی (علیه السلام) بود و نقل میکرد:

هنگام ولادت جعفر در خانه امام هادی (علیه السلام) بودم. همه اهل خانه، به

جز خود امام (علیه السلام)، خوشحال بودند. از ایشان سؤال کردم: «مولای من!

چرا شما را خوشحال نمی بینم؟» حضرت فرمود: «در آینده علت این





امر بر توروشن خواهد شد چرا که او افراد بسیاری را گمراه خواهد

کرد(2))

این فرمایش حضرت بنا به گفته مرحوم صدر بعدها آشکار شد چرا که جعفر در دوران جوانی از تعالیم اسلام روی برگردانید و به لهو و لعب پرداخت تا آن جا که امام هادی(علیه السلام) اصحاب خویش را از معاشرت با فرزندش منع مینمود.

امام هادی(علیه السلام) به بسیاری از یارانش فرمودند :

«اجتناب کنید از پسر من، جعفر، زیرا که او برای من، بمنزله

نمرود(پسر نوح) است نسبت به حضرت نوح که خداوند عزوجل

فرمود در حق او: «نوح گفت پسر من از کسان منست.» سپس خداوند

می فرماید: «ای نوح او از کسان تو نیست که آن عملی است غیر صالح

،(3))،

جعفر مردی عیاش و ناهل و شرابخوار و از مدعیان امامت

بود.وهمواره در مجالس بزم و شرابخواری شرکت میکرد واغلب

مست بود وبسیار باعث ناراحتی پدر وبرادرش امام حسن عسکری

(علیه السلام) میشد

کنیه جعفر ابوعبدالله و از القاب معروفش ابوالکراین)پدر فرزندان

بسیار(و)«کذاب» بود و از آن جهت به او«کرین» لقب دادند که اولاد و

احفاد بیشماری داشت تا آن جا که در برخی از منابع آنان را در حدود

120 نفر ذکر نموده اند. بیشتر این افراد از شش پسر جعفر یعنی:

اسماعیل، طاهر، یحیی، هارون، علی و ادریس بودند. فرزندان جعفر

را به جهت انتسابشان به امام رضا(علیه السلام) «جد بزرگوارشان»

رضویون مینامیدند.

از فرزندان معروف جعفر میتوان به ابورضا محسن بن جعفر که در

ایام المقتدر بالله عباسی در دمشق به سال 300ه خروج نمود و نیز به

عیسی بن جعفر که فردی عالم و فاضل و استاد ابو محمد هارون بن

ص: 589

موسی تلعکبری بود اشاره کرد. تلعکبری در سال 325ه.ق در نزد او به آموختن علم حدیث پرداخته و از وی اجازه روایت أخذ نموده است. لقب دیگر وی که در تاریخ بیشتر به این لقب مشهور شده «کذاب» است.

دلیل ملقب شدن جعفر بن علی به جعفرکذاب :

وی پس از شهادت پدرش امام هادی (علیه السلام) ادعای امامت کرد ولی حضرت امام حسن عسگری علیه السلام اجازه هیچگونه خودنمایی را به او نداد تا این که پس از شهادت امام حسن عسگری علیه السلام و آغاز غیبت صغری امام مهدی، او فرصت یافت دوباره ادعای امامت کند و با دروغ، جمعی را به گمراهی بکشاند و از این رو به جعفر کذاب شهرت یافت.

منشأ و علت چنین لقبی را شیخ صدوق در کمال الدین، راوندی در الخرائج و الجرائح، مرحوم علامه ابو منصور احمد بن علی طبرسی در الاحتجاج و امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی در اعلام الوری باعلام الهدی از ابو خالد کابلی در ضمن روایتی چنین ذکر کرده اند که ابو خالد گوید:

روزی بر مولایم علی بن حسین زین العابدین (علیه السلام) وارد شدم و عرض کردم باین رسول الله مرا آگاه کن از کسانی که خداوند عزوجل طاعت و مودت آنها را واجب گردانیده است و واجب است بر بندگان خدا که بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها اقتداء کنند. آن حضرت فرمود: «اولین کسی که خداوند امام قرار داده و

اطاعتش را واجب نمود امیرالمومنین علی بن ابیطالب (علیه السلام)

است، پس از آن امام حسن (علیه السلام) و سپس امام حسین (علیه السلام) از فرزندان علی بن ابیطالب (علیه السلام)، پس از آن، این امر

به من رسیده است. «آن حضرت این را گفت و ساکت شد. عرض

کردم: ای سرور من از امیرالمومنین روایت شده است که زمین از

ص: 590

حجت خدای عزوجل خالی نمیماند پس حجت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندان محمد و اسم او در تورات باقر است و او علم را میشکافد شکافتنی، و او حجت و امام بعد از من است و پس از او فرزندش جعفر است که اسمش در نزد اهل آسمان ها صادق است.

عرض کردم: چگونه اسم او صادق است در حالی که همه شماها صادق هستید. فرمود: پدرم از پدرش و او نیز از رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرد که آن حضرت فرمود: زمانی که فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب(علیهم السلام) متولد شد او را صادق نام بگذارید؛ چرا که پنجمین نسل از فرزندان او متولد میشود که نام او نیز جعفر است و ادعای امامت میکند و بر خداوند دروغ میندود و او نزد خداوند، جعفر کذاب است زیرا به خداوند افتراء میندود و چیزی را ادعا میکند که اهل آن نیست در آن روزی که خداوند ولی خود را مستور گرداند، با پدرش مخالفت میکند و بر برادر خود حسادت میورزد. حضرت امام سجاد(علیه السلام) این را فرمود و گریه سختی نمود سپس فرمود:

گویا جعفر کذاب را مبینم که طاغوت زمانش را برای تفتیش امر ولیالله وادار میکند. کسی که غائب و در پناه خداست و بر حرم پدرش وکیل میباشد. این در حالی است که جعفر به ولادت آن حضرت جاهل و ناآگاه است و اگر به او دست یابد به قتل او حریص است، و به میراث او چشم طمع دوخته تا آن که آنها را بدون حق بگیرد و تصاحب کند. ابو خالد گوید عرض کردم: یابن رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) این امر واقع میشود؟ فرمود:

بله به خدا قسم این مکتوب است در صحیفه ای که در پیش ماست و

در آن صحیفه هر چه از سختیها پس از رسول خدا(صلی الله علیه و

آله و سلّم) بر ما می‌رود مذکور است.(4)

با توجه به این روایت، جعفر بنا به اقداماتی که در راستای مخالفت با

ص: 591

برادر بزرگوارش و نیز برای گرفتن امامت پس از او و همراهی نمودنش

با طاغوت زمان که در برهه ای از زندگی خویش انجام می‌دهد در نزد

خداوند «کذاب» شمرده شده و در صحیفه ائمه هدی (علیهم السلام)

نیز این امر ثبت شده است.

امام زمان (علیه السلام) نیز طی توقیع هایی او را دروغگو دانست به همین

جهت در میان شیعیان به جعفر کذاب مشهور شد. (5)

ملقب شدن او به کذاب از نشانه های نبوت و بهترین گواه راستگویی

امامان معصوم است که سالها پیش از ولادت جعفر از پیامبر اکرم

(ص)، کذاب بودن او را نقل کرده اند امام زین العابدین (علیه السلام) 200 سال

پیش از ولادت جعفر از او خبر داده، از اسم و لقب او سخن گفته است

و دو قرن بعد آنچنانکه فرموده تحقیق یافته است

آیا برای کسی که از مرکز وحی الهام نگرفته باشد چنین جرات

و شهادت هست که بگوید بعد از دویست سال برای من چنین نواده

ای به دنیا خواهد آمد و دارای چنین اوصافی خواهد بود !!!

هنگامی که جعفر از وجود بقیه الله آگاه شد همان کاری را کرد که امام

سجاد (علیه السلام) پیش بینی کرده بود... تا مل در این اوضاع و رفتار غیر انسانی

جعفر برای اثبات حقانیت رسول اکرم (ص) و امامان معصوم (علیه السلام)

کافی است

جعفر کذاب که مدتی مدید در ایام پدر و برادر و برادرزاده اش عنان

اختیار از کف داد و در طلب مقام و موقعیت چند روزه دل این

بزرگواران را به درد آورد و در مواقعی، موقعیت آن حضرات را به



صاحب منتهی الامال می نویسد: «و اما جعفر، پس مثلش مثل فرزند

حضرت نوح پیغمبر علیه السلام است و ملقب به کذاب است و ادعا

کرد امامت را به غیر حق و گمراه کرد مردم را و فروخت زن حره مآزاد

از آل جعفر را و اخبار بسیار در مذمت او وارد شده .» (6)

جعفر در ایام پدر و برادر گرامیش

الف : جعفر در ایام پدر بزرگوار خود :

جعفر ایام کودکی و نوجوانی و جوانی خویش را در حیات پدرش امام

هادی(علیه السلام) سپری نمود و در شهادت پدرش سال 254ه.ق

در حدود 28 سال بیش نداشت. در طول این مدت تنها مطلبی که در

رابطه با وی در منابع متقدم ذکر شده جریان تولد وی و عدم سرور و

خوشحالی امام هادی(علیه السلام) از این واقعه میباشد که شیخ

صدوق در کمال الدین، شیخ طوسی در کتاب الغیبه و علامه مجلسی

در بحار الأنوار آن را ذکر کرده اند.

و روایت دیگری را ابن حمدان خصیبی (م 334ه) در الهدایه الکبری

از امام هادی(علیه السلام) ذکر میکنند که آن حضرت فرمودند: از

فرزندم جعفر دوری کنید چرا که مَثَل من و فرزندم مَثَل نوح و فرزندش

حام میباشد آن جا که نوح عرض کرد:

«... رَبِّ إِنِّي مِنْ أَهْلِي».

و خداوند فرمود:

«يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» . (7)

این دو روایت که هر دو از امام هادی(علیه السلام) میباشد نشان از

آگاهی امام از اقدامات آتی وی و عدم رضایتش از وی میباشد و از

روایات دیگری که از امام حسن عسکری(علیه السلام) در رابطه با

جعفر ذکر شده به نظر میرسد که جعفر در جوانی و در ایام حیات

پدرش امام هادی(علیه السلام) نیز برخلاف سیره و روش پدر و

اجداد طاهرینش عمل مینموده و باعث ناخشنودی آن حضرت

میگردید.

احمد بن سعد کوفی می گوید:

ص: 593

«به همراه گروهی از شیعیان نزد امام هادی (علیه السلام) رسیدیم و از امامت بعد از ایشان سوال کردیم و گفتیم که برخی می گویند امام بعد از شما، جعفر است و نه حسن.»

امام فرمود: [ از این سخن ] پرهیزید، همانا جعفر دشمن من است؛ اگرچه فرزند من است. همچنین او دشمن برادرش حسن است و حسن او امام بعد از من است...».

امام هادی (علیه السلام) در جایی دیگر در مورد جعفر می فرماید: او از تعالیم دین خارج، و زیر بار فرمان من نیست (8).

شیخ طوسی، در ضمن حدیثی که نقل می کند واز شرابخواری و مستی جعفر حکایت می کند، می گوید: کارهای زشت و گفتارهای ناهنجاری که از وی روایت شده، به قدری زیاد است که نمی توان احصاء نمود... جعفر بن علی، چون از طرف دستگاه بنی عباس تقویت می شد و آن عنصر فاسد را عامل خود دانسته و در مقابل امام حسن عسکری (علیه السلام) تقویت می کردند،

ب : جعفر و امام حسن عسکری (علیه السلام):

از بیانات امام حسن عسکری (علیه السلام) مشخص میشود که پس از شهادت امام هادی (علیه السلام)، جعفر در مسأله امامت، طمع داشته و نسبت به برادر خود حسد میروزیده است. خصیبه در

ضمن روایتی که در رابطه با جعفر ذکر میکند، آورده است که امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمودند: در آینده از اعمال و کردار جعفر بر شما اموری آشکار میشود، به خدا قسم مثل من و او مثل

هاییل و قایل از فرزندان آدم است، آن جا که قایل بر هاییل در آن چه

خداوند بر او از فضلش بخشیده بود، حسد ورزید و او را به قتل

رسانید و اگر برای جعفر هم زمینه اش آماده باشد مرا به قتل میرساند

ص: 594

ولکن خواست و امر خداوند چنین نیست که او موفق به این امر

گردد. (9)

از مواردی که در رابطه با اعمال سوء جعفر در حیات برادرش امام

حسن عسکری (علیه السلام) میتوان برشمرد استفاده مفرط وی از

مسکرات بود که بسیار باعث رنجش خاطر آن حضرت میشد.

شیخ طوسی از سعد بن عبدالله و او از چند نفر از جمله ابوهاشم داود

بن قاسم جعفری که به خاطر قتل عبدالله بن محمد عباسی در زندان

به سر میبردند، نقل میکند که شبی در زندان بودیم که امام

عسکری (علیه السلام) و برادرش را دستگیر و به زندان آوردند. ما پس

از احوالپرسی از آن حضرت، او و برادرش را در صدر مجلس جای

دادیم. در این میان جعفر که در کنار برادرش نشسته بود با صدای بلند

گفت: «واشطناه» یعنی نام کنیز خود را برد و این در حالی بود که آثار

مستی وجودش را فرا گرفته بود. امام (علیه السلام) بر او ناراحت شده

فرمودند: ساکت باش و طولی نکشید که جعفر در آنجایی که نشسته

بود به خواب رفت. (10)

قطب الدین راوندی و علامه مجلسی نیز به این روایت اشاره کرده اند.

شیخ مفید هم در ضمن بیان مناقب و معجزات امام حسن

عسکری (علیه السلام) روایتی نقل میکند که در آن به شرب خمر و

فسق و فجور جعفر اشاره شده است. شیخ صدوق نیز به هنگام نقل

جریان ورود کاروان قمیها پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) به سامراء آورده است که وقتی اهل کاروان از وارث آن

حضرت سوال کردند، آنها را به جعفر بن علی ارجاع دادند و چون

پرسیدند که جعفر کجاست؟ گفته شد که جعفر در کنار دجله همراه

آوازخوانان مشغول شرب خمر میباشد که این امر در ابتدا باعث

انصراف کاروان قمیها از رفتن به پیش جعفر شد.

بااین حال امام حسن عسکری (علیه السلام) همواره به جعفر محبت میکرد به

ص: 595

عنوان مثال میتوان از تلاش امام حسن عسگری علیه السلام برای

رهایی جعفر کذاب از زندان نام برد که :

معتمد ، امام را با برادرش ، جعفر کذاب ، به زندان انداخت و هر روز و

هر لحظه سراغ امام را می گرفت. زندانبانان به او می گفتند روزها روزه

است و شب ها مشغول نماز. تا این که یک روز معتمد به علی بن

جرین که مأمور مراقب امام بود، گفت: «نزد حسن عسگری برو و به او

از طرف من سلام برسان و بگو به خانه اش برگردد.»

علی بن جرین نزد امام رفت. دید امام در زندان نشسته و لباس و

کفشش آماده است. علی بن جرین پیام معتمد را داد. امام برخاست و

سوار بر مرکب شد، اما حرکت نکرد. علی بن جرین گفت: «چرا

ایستاده اید؟!»

فرمود: « ایستاده ام که برادرم جعفر هم بیاید.»

علی بن جرین عرض کرد: «اما خلیفه فقط دستور آزادی شما را داده

است.»

فرمود: «نزد خلیفه برگرد و بگو من و جعفر با هم از خانه خارج شده

ایم و اگر من تنها برگردم برای او (خلیفه) خوب نیست.»

علی بن جرین رفت و برگشت و عرض کرد خلیفه می گوید: «من جعفر

را به دلیل سخنان و رفتار ناروایش نسبت به شما به زندان افکندم.

ولی اکنون به احترام در خواست شما آزادش میکنم.»

آن گاه جعفر همراه امام حسن عسگری علیه السلام به خانه برگشت.



امام حسن عسکری (علیه السلام) برای اینکه امرامامت و جانشینی بر مردم

اشتباه نشود و امامت امام مهدی (عج) را از کارشکنیهای جعفر

حفظ کند، در آخرین لحظات عمرشان، یکی از اصحاب به نام

"ابوالادیان" را به حضور طلبیدند و نشانه های جانشین خود را ذکر

فرمودند و یکی از علامات امام پس خود را اینگونه بیان میکنند :

ص: 596

« امام کسی است که بر جنازه من نماز بخواند.»

اقدامات جعفر پس از شهادت برادرش امام حسن عسکری (علیه السلام)

جعفر پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) اقدامات

فراوانی در راستای به دست آوردن مقام و منزلت برادر خویش نمود

که با نگاهی اجمالی به این اقدامات وی، میتوان روحیه زیاده طلبی و

حسادت و به تعبیری، خود باختگی او را تصور نمود. راوندی در باب

بررسی معجزات پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت

اطهار (علیهم السلام) با معجزات سایر پیامبران و اوصیاء در فصلی

مینویسد:

حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) به عمویش جعفر

کذاب گرفتار بود ولیکن خداوند شر او را از آن حضرت دفع نمود و او

را «کلمه العلیا» قرار داد.

1- درخواست خواندن نماز بر پیکر پاک امام عسکری (علیه السلام)

که خواست از این طریق خود را امام بعدی معرفی کند:

وی پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام)، پیش از آن که مردم جنازه

را از خاتمه بیرون ببرند، دم در ایستاده و تسلیت را نسبت به شهادت

برادر و تبریک را نسبت به امامت خود، از مردم تحویل می گرفت .

راوندی درباره اولین اقدام جعفر پس از شهادت امام حسن

عسکری (علیه السلام) مینویسد:

زمانی که آن حضرت به شهادت رسیدند، اصحاب برای برگزاری نماز

بر آن حضرت در خانه اش جمع آمدند. جعفر برای خواندن نماز

ایستاد در این هنگام کودکی آمد و ردای جعفر را گرفت و او را از بدن  
مطهر امام عسکری (علیه السلام) دور ساخت و خود بر او نماز گذارد.

ص: 597

مردم نیز با او به نماز ایستادند و جعفر مبهوت و متحیر مانده بود و چیزی نمیگفت. و چون آن کودک از نماز فارغ شد از بین مردم خارج شده و غایب گشت و معلوم نشد که او از چه طریقی از بین مردم گذشت.

این روایت را شیخ صدوق نیز از ابوالادیان خادم امام حسن

عسکری (علیه السلام) نقل میکند که گوید:

چون کودک ردای جعفر را گرفت فرمود: ای عمو برگرد که من از تو به این امر آحق هستم و جعفر کنار کشید در حالی که رنگ صورتش تغییر کرده و سرخ شده بود (12)

2- جعفر و ماجرای خزینه های خانه امام حسن عسکری (علیه السلام):

جعفر در شب شهادت امام عسکری (علیه السلام)، عوض اینکه در سوگ از دست دادن برادر باشد برای تصاحب غیر مشروع اموال برادرش به خانه آن حضرت هجوم برد و زنهای و خدمتگذاران دودمان امامت را به وحشت انداخت به سراغ خزینه های خانه رفت و با خوشحالی آنها را مهر کرد و به منزل خود رفت. چون صبح شد به خانه آن حضرت آمد تا آنچه را که مهر بر آن زده بود، با خود ببرد. پس چون مهرها را باز کرد و نظر کرد، در خزائن و در خانه جز اندکی به جا نمانده بود. پس جماعتی از خدمتکاران و کنیزان را زد. و آنها می گفتند: سوگند به خداوند که دیدیم این متاع ها و ذخیره ها را که برداشته می شد و بار می شد بر شترانی که در شارع بودند و ما قدرت حرکت و سخن گفتن نداشتیم، تا آنکه شتران به راه افتادند و رفتند و درها بنحوی که بود،

بسته شد. پس جعفر به ولوله افتاد و سر خود را از حسرت آنچه از

خانه برده شد، می کوفت.

3- ادعای ارث و تصاحب اموال صاحب الامر (علیه السلام):

ص: 598

در سال 259 ق. امام حسن عسکری (علیه السلام)، مادرش سوسن و امام زمان

را به سفر حج فرستاد. سوسن و نوه گرامیاش، به سفر مکه مشرف

شدند و سپس به مدینه رفتند. در آن جا باخبر شد که فرزند دلبندهش به

شهادت رسیده است؛ پس با عجله به طرف سامرا حرکت کرد.

هنگامی که به سامرا رسید، متوجه شد جعفر کذاب ادعای ارث و

وصایت حضرت امام حسن (علیه السلام) دارد و خود را وصی و وارث امام

معرفی می کند و برای این که میراث برادر را به دست آورد باز مدعی

شده که آن حضرت فرزندی نداشته و پس از برادرش وارث اموال او

میباشد.

سوسن نزد جعفر کذاب رفته و فرمود: «وصیّ امام حسن من هستم».

جعفر قبول نکرد و برای اثبات مدعای خود، نزد «ابوالشوارب»،

قاضی سامرا، رفت و وصایت خود را به اثبات رساند.

در چنین شرایطی جعفر با حضرت صاحب الزمان (عجل الله تعالی

فرجه الشریف) رویه رو میشود و آن حضرت میفرماید: ای جعفر

برای چه متعرض حقوق من میشوی و سپس از دید جعفر غایب

میشود و جعفر به دنبال آن حضرت می رود ولی او را نمی بیند.

شایان توجه است که جعفر با اطلاع قطعی از وجود آن حجت الهی

میراث آن حضرت را تقسیم نمود تا وانمود کند که امام حسن (علیه السلام)

فرزندی ندارد و بدین وسیله راه را برای دعوی امامت خود هموار

سازد ولی به زودی نقشه ها نقش بر آب شد و دروغگویی جعفر بر

همگان آشکار شد

4- جلوگیری جعفر از دفن سوسن مادر بزرگ امام زمان (علیه السلام) در خانه امام حسن عسکری (علیه السلام):

در مرحله بعدی چون مادر امام حسن عسکری (علیه السلام) وفات

میکند او را برای دفن در منزلش (بنابر وصیت خود ایشان) آماده

میکند خواستند به وصیتش عمل کنند ، جعفر کذاب به بهانه اینکه

ص: 599

وارث برادر و مالک منزل حضرت است، از دفن کردن وی خودداری

میکند و میگوید: این خانه من است و نباید او را در این خانه دفن کنید.

در این لحظه به امر پروردگار حضرت مهدی (علیه السلام) ظاهر شد و خطاب به

عموی ناخلفش فرمود: «ای جعفر! آیا این خانه، خانه توست یا خانه

من است؟!» و از نظرها غایب گردید. جعفر که به شدت تحت تأثیر

قرار گرفته بود، خود را کنار کشید و به این ترتیب سوسن در کنار شوهر

و فرزند معصومش به خاک سپرده شد (13).

و پس از آن جعفر هرگز آن حضرت را نمیبیند.

5- اقدامات جعفر برای از بین بردن امام زمان (علیه السلام):

جعفر که تازمان شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) از وجود امام زمان

خبر نداشت همه جریاناتی که ذکر شد باعث شد که وی به وجود امام

عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) واقف شده و در همه حال در

صدد لطمه زدن به آن حضرت بر آید و در این راستا نزد حاکمان

عباسی رفته و خبر آن حضرت را به عباسیان رسانید و آنان نیز در چند

مرحله به خانه امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هجوم

آوردند تا هر کجا که به حضرت دست یافتند او را به شهادت برسانند،

ولی در هر مرحله آن حضرت با اعجاز الهی توانستند از شر مهاجمان

در امان بمانند.

در مورد امام زمان (عج) امام باقر (علیه السلام) در روایتی فرموده اند «اگر اولاد

فاطمه جایگاه او را بدانند، بسیار حریص میشوند که او را قطعه قطعه

کنند»



این گفتار امام باقر (علیه السلام) در آغاز امر، به دست جعفر کذاب تحقق یافت

که با تمام نیرو تلاش میکرد جایگاه برادرزاده اش را بدست آورد و او

را به دست طاغوت زمان بسپارد تا او را به شهادت رسانند او یکی از

اولاد فاطمه (س) بود که اینچنین به کشته شدن حضرت بقیه الله تشنه

ص: 600

و حریص بود در طول تاریخ بعد از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام)

بسیاری بوده اند و هستند که اگر سر نخ‌ی از جایگاه حضرت بقیه الله

بدست می آمد هزاران بار بدتر از جعفر کذاب شده و از او در این زمینه

عقب نمی ماندند

6- تحریک حکومت برای دستگیری امام مهدی (عج) پس از شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام):

هنگامی که امام زمان بر پیکر پدرش نماز خواند و ثابت کرد که او

جانشین پدرش است جعفر دید با این وضع به هدف شوم خود نمی

رسد، نزد معتمد عباسی خلیفه وقت رفت و گزارش داد که برادرم امام

عسکری علیه السلام پسری دارد و او بر جنازه پدرش نماز خواند فوراً

برای دستگیری وی اقدام کنید (14)

شیخ صدوق در روایتی از ابوالحسین حسن بن و جناء نقل میکند که

جد پدرم زمان هجوم مأموران عباسی در خانه امام حسن

عسکری (علیه السلام) حضور داشت و او نقل میکند که همراه

مهاجمان، جعفر نیز وارد خانه شد و همه جا را برای یافتن حضرت

قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) جستجو کرده و خانه را به غارت

بردند و من که سعی داشتم مولایم را ببینم با او رو در رو شدم و آن

حضرت بدون آن که کسی متوجه شود از در خانه خارج شد. و غیبت

صغری آغاز شد

در اثر فتنه انگیزی جعفر خلیفه دودمان امامت را محاصره

کرده، اعضاء خانه امام حسن عسکری (علیه السلام) را به سیاه چالهای زندان

منتقل کرد (15)

یک بار دیگر هم خلیفه ، سربازان را به فرماندهی شخصی بنام رشیق  
به خانه امام عسکری علیه السلام فرستاد و به او دستور اکید داد که  
برو به خانه امام عسکری علیه السلام همه حجره ها را جستجو کن ،  
بی آنکه اجازه بگیری وارد خانه شو.

ص: 601

رشیق با مامورین به خانه امام عسکری علیه السلام آمدند و همه حجره ها را گشتند تا به آن حجره که در آن پرده سفید آویزان بود رسیدند، پرده را بلند کردند دریائی آنجا دیدند که در وسط آن ، کودکی سجاده انداخته و نماز می خواند، رشیق بیکی از سربازانش دستور داد که برو، و آن کودک را بگیر. آن سرباز تا به سراغ کودک آمد در میان آب غرق شد.

رشیق به دیگری دستور داد، دیگری وقتی خواست به طرف کودک رود در آب غرق شده با فریاد بلند تقاضای کمک کرد، او را نجات دادند، حضرت با کمال وقار نماز را تمام کرد و سپس در پیش روی ماموران از حجره بیرون آمد. ماموران گویا چوب خشکی شده بودند. اصلاً نتوانستند کوچکترین آسیبی به کودک که حضرت حجت (عج) بود برسانند. (16) البته بیشتر منابع این اتفاق را زمان معتضد عباسی بیان کرده اند

تحریکات جعفر خلیفه را برآن داشت که همچون مراقب فرعون از تولد موسی ، دودمان امامت را همواره زیر نظر گرفته ، جاسوسهای فراوانی براهل منزل بگمارد حتی گروهی از کنیزان را به احتمال حامله بودن به زندان بردند

درخواست جعفرکذاب از عبیدالله بن یحیی بن خاقان برای رسمیت شناختن مقام امامتش:

جعفر در اقدام بعدی نزد عبدالله بن خاقان، از بزرگان حکومتی میروود تا بلکه از طریق حکومت مقام و منزلت برادرش را بیابد ولی با عکس العمل تند وی مواجه میشود.

احمد بن عبیدالله بن خاقان می گوید: جعفر کذاب نزد پدرم (عبید  
الله که دارای مقام عالی در دربار خلیفه بود) آمد و گفت: «مقام برادرم  
را بر من بده، در عوض، من سالی 20 هزار دینار برای تو می فرستم.»  
پدرم به او تندی کرد و با خشم و ناسزاگوئی به او گفت:

ص:602

«ای احمق نادان! خلیفه، به روی معتقدین به امامت برادرت (امام

حسن عسکری) شمشیر کشید، تا آنها را از این اعتقاد برگرداند،

نتوانست، بنابراین اگر آنها و شیعیان، امامت تو را قبول دارند، نیازی

به خلیفه و غیر او نداری، و اگر آنها تو را به امامت، قبول ندارند، به

وسیله ما هرگز نمی توانی به این مقام برسی.»

پدرم از آن پس، اصلاً به جعفر اعتنا نکرد، و تا زنده بود اجازه نداد که

جعفر نزدش بیاید.

کلینی و ابن شهر آشوب مازندرانی این ماجرا را نقل کرده مینویسند:

عبدالله بن خاقان در مقابل سخن جعفر که در قبال اعطای موقعیت

برادرش هر ساله 20 هزار دینار به سلطان پیشنهاد میکند، به وی

میگوید: ای احمق، سلطان شمشیرش را برای این از غلاف کشید که

اگر برادر و پدرت بنا به گفته مردم امام باشند آنها را از امامت براندازد

ولی موفق به این کار نشد. و حال اگر تو هم نزد شیعه پدر و برادرت،

امام باشی حاجتی برای حمایت ما نداری. و اگر چنین نباشد و

شیعیان تو را امام خود ندانند هرگز بدان دست نخواهی یافت.»

درخواست جعفر از معتمد عباسی:

شیخ صدوق در کمال الدین، جریان دیگری نقل میکند که در آن،

جعفر کذاب برای کسب مقام برادرش به نزد خلیفه عباسی «المعتمد»

میرود و در آن جا نیز توفیقی نمیابد (17).

تلاش جعفر برای جلب حمایت شیعیان و اثبات امامت خود:

تلاش های جعفر برای به دست آوردن مقام و منزلت برادر خویش در

هیچ مرحله ای به ثمر نرسید و وی در اقدام بعدی در صدد برآمد با

مکاتبه با شیعیان پدر و برادر خود اموالی که هر ساله به خدمت آن

بزرگواران از طرف شیعیان میرسید به طرف خود جلب کند در این

ص: 603

راستا نامه ای به احمد بن اسحاق قمی مینویسد و از او اموال اهالی  
قم را طلب میکند. احمد بن اسحاق پس از مشورت با مردم قم  
نامه ای که متضمن چندین سوال بود به نزد جعفر میفرستد و از او  
جواب آن مسائل را میخواهد و اضافه میکند که این روشی است که  
گذشتگان ما نسبت به آباء و اجداد شما اعمال مینمودند و در  
صورت ارائه جواب مسائل، اموال را به آن بزرگواران تحویل میدادند  
و تو نیز اگر جواب مسائل را بگویی ما اموال را به سوی شما، ارسال  
خواهیم نمود. بیک قمیها به سوی جعفر رهسپار میشود و مدتی نیز  
در آن جا اقامت میکند، ولی هیچ گونه جوابی از جعفر نمیگیرد  
این در حالی بود که جعفر قبل از این نیز وقتی که کاروان قمیها پس از  
شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) وارد سرمن رأی شده  
بودند از آنان مطالبه اموال را نموده بود که قمیها از وی علامات و  
نشانه های اموال و صاحبان آنها را پرسیده بودند و جعفر در جواب  
گفته بود که از من میخواهید علم غیب بگویم در حالی که علم غیب  
را جز خدا کسی نمیداند و شما نسبت به برادرم در این گونه امور  
دروغ میگویید. پس از آن جعفر به نزد خلیفه میروند تا به این طریق  
اموال را تصاحب کند ولی موفق به آن نمیشود (18) جعفر در نامه  
دیگری به یکی از بزرگان شیعه پس از معرفی خود آورده است که پس  
از برادرش قیوم و متولی امور است و علوم حلال و حرام و آن چه بدان  
نیاز است از تمامی علم ها نزد اوست. وقتی نامه به دست شخص  
مورد نظر می رسد، ناراحت شده و در مطالب آن مشکوک می شود .



لذا نامه را برداشته پیش احمد بن اسحاق اشعری می رود که او از  
اصحاب خاص امام حسن عسکری (ع) راز مقربین پیش آن حضرت  
بوده و جریان را به او می گوید

احمد بن اسحاق قمی میگوید: پس از آن که این نامه را مشاهده  
نمودم نامه ای به خدمت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه

ص: 604

الشریف) نوشته و نامه جعفر را نیز بدان الحاق نمودم که پس از مدتی

جواب آن نامه از طرف حضرتش بر من رسید.

نامه بسیار تند و با عالی ترین برهان و دلیل و لحن بسیار شدید،

امامت جعفر را رد فرموده است (19) ما قسمتی از آن نامه را از

احتجاج نقل می کنیم:

«... و این ادعاکننده باطل با ادعایش دروغ بر خداوند بسته و نمی دانم

که به چه چیزی امید داشته که چنین ادعایی کرده است؟ آیا به آگاهی

و فقاهتش در دین؟! به خدا سوگند که نمی تواند حلال را از حرام

تشخیص دهد و اشتباه را از صحیح جدا سازد. یا به علم و دانشش؟!

که حتی حقی را از باطل نمی شناسد و محکم را از متشابه تمیز نمی

دهد و اندازه نماز و اوقات آن را نمی داند. یا به ورع و پرهیزگاری

اش؟! خداوند گواه است که او به گمان یادگیری شعبده، چهل روز

نماز واجب را ترک کرده و شاید خبرش هم به شما رسیده باشد، و آن

ظرف های مشروباتی است که در (خانه اش) نهاده است و آثار

نافرمانی و عصیان او نسبت به خداوند ظاهر و آشکار است. یا به

دلیل آیه و نشانی؟ پس آن را بیاورد. یا حجتی دارد؟ پس آن را اقامه

کند و بپا دارد. و یا دلیل و برهانی دارد؟ پس آن را متذکر شود.

خداوند متعال در کتاب خود فرموده است: (بنام خداوند بخشنده

مهربان، حم، فرستادن کتاب از سوی خداوند مقتدر و باحکمت

است، ما آسمان ها و زمین و آنچه که بین آنهاست جز به راستی و حق

و به مدت معین نیافریدیم و کسانی که کافرند از آنچه بیم داده شوند

اعراض می کنند. بگو آیا دیده اید آنچه را که به جز خداوند می  
خوانید، به من نشان بدهید که آیا در زمین چیزی آفریده اند و برایشان  
شرکتی در خلقت آسمان ها است یا از کتب آسمانی پیشین و یا نشانی  
از علم و دانش بیاورید اگر راست می گوئید. و کیست گمراه تر از آنکه  
به جز خدا را می خواند، کسی را که تا روز قیامت او را اجابت نکند و

ص: 605

آنان از دعای اینها غافلند و چون مردم محشور شوند دشمن اینها خواهند بود و عبادت و پرستش آنها را انکار نموده و نمی پذیرند. (پس بخواه خداوند تو را توفیق دهد از این ستمکار آنچه که برای تو گفتم و او را آزمایش کن و از او پرس تا یک آیه از قرآن را تفسیر کند و یا حدود و واجبات نماز را به تو بگوید تا حال او و قدر و منزلت او را بشناسی و کمبودها و زشتی هایش بر تو آشکار شود و خداوند حسابرس اوست. خداوند حق را بر اهلش نگه داشته و آن را در جایگاه خود ثابت قرار داده است و از اینکه امامت و پیشوایی را در دو برادر جز امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) قرار دهد، خودداری نموده است و هرگاه که خداوند اجازه سخن گفتن به ما بدهد، حق آشکار شده و باطل نابود و از شما دور می گردد و من به خداوند در کفایت کردن و نیکو ساختن و سرپرستی روی آورده ام و او ما را کفایت کرده و خوب و کیلی است و درود خداوند بر محمد و خاندانش باد.» (20) دیدیم که حضرت نامه اش را با جملاتی در رابطه با احوال جعفر به پایان میرساند که نشان از عدم رضایت حضرتش از عملکرد جعفر میباشد. و از این طریق است که عثمان بن سعید، جعفرکذاب را رسوا می کند.

جریان این نامه را به غیر از شیخ طوسی، علامه طبرسی و علامه مجلسی نیز ذکر کرده اند.

### **در باره جعفر کذاب.**

جعفر در نامه دیگری به یکی از بزرگان شیعه پس از معرفی خود آورده

است که پس از برادرش قیوم و متولی امور است و علوم حلال و حرام

و آن چه بدان نیاز است از تمامی علم ها نزد اوست. وقتی نامه به

دست شخص مورد نظر می رسد، ناراحت شده و در مطالب آن

ص: 606

مشکوک می شود. لذا نامه را برداشته پیش احمد بن اسحاق اشعری می رود که او از اصحاب خاص امام حسن عسکری (ع) راز مقربین پیش آن حضرت بوده و جریان را به او می گوید

احمد بن اسحاق قمی میگوید: پس از آن که این نامه را مشاهده نمودم نامه ای به خدمت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نوشته و نامه جعفر را نیز بدان الحاق نمودم که پس از مدتی جواب آن نامه از طرف حضرتش بر من رسید.

نامه بسیار تند و با عالی ترین برهان و دلیل و لحن بسیار شدید، امامت جعفر را رد فرموده است) احتجاج طبرسی ج 2، ص 468، تاریخ سامرا، ج 2، ص 253..) احمد بن اسحاق قمی میگوید: پس از آن که این نامه را مشاهده نمودم نامه ای به خدمت صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نوشته و نامه جعفر را نیز بدان الحاق نمودم که پس از مدتی جواب آن نامه از طرف حضرتش بر من رسید.

ما قسمتی از آن نامه را از احتجاج نقل می کنیم:

«... و این ادعاکننده باطل با ادعایش دروغ بر خداوند بسته و نمی دانم که به چه چیزی امید داشته که چنین ادعایی کرده است؟ آیا به آگاهی و فقاهتش در دین؟! به خدا سوگند که نمی تواند حلال را از حرام تشخیص دهد و اشتباه را از صحیح جدا سازد. یا به علم و دانشش؟! که حتی حقی را از باطل نمی شناسد و محکم را از متشابه تمیز نمی دهد و اندازه نماز و اوقات آن را نمی داند. یا به ورع و پرهیزگاری اش؟! خداوند گواه است که او به گمان یادگیری شعبده، چهل روز

نماز واجب را ترک کرده و شاید خیرش هم به شما رسیده باشد، و آن

ظرف های مشروباتی است که در (خانه اش) نهاده است و آثار

نافرمانی و عصیان او نسبت به خداوند ظاهر و آشکار است. یا به

دلیل آیه و نشانی؟ پس آن را بیاورد. یا حجتی دارد؟ پس آن را اقامه

کند و بپا دارد. و یا دلیل و برهانی دارد؟ پس آن را متذکر شود.

ص: 607

خداوند متعال در کتاب خود فرموده است: (بنام خداوند بخشنده  
مهربان، حم، فرستادن کتاب از سوی خداوند مقتدر و باحکمت  
است، ما آسمان ها و زمین و آنچه که بین آنهاست جز به راستی و حق  
و به مدت معین نیافریدیم و کسانی که کافرند از آنچه بیم داده شوند  
اعراض می کنند. بگو آیا دیده اید آنچه را که به جز خداوند می  
خوانید، به من نشان بدهید که آیا در زمین چیزی آفریده اند و برایشان  
شرکتی در خلقت آسمان ها است یا از کتب آسمانی پیشین و یا نشانی  
از علم و دانش بیاورید اگر راست می گوید. و کیست گمراه تر از آنکه  
به جز خدا را می خواند، کسی را که تا روز قیامت او را اجابت نکند و  
آنان از دعای اینها غافلند و چون مردم محشور شوند دشمن اینها  
خواهند بود و عبادت و پرستش آنها را انکار نموده و نمی پذیرند.)  
پس بخواه خداوند تو را توفیق دهد از این ستمکار آنچه که برای تو  
گفتم و او را آزمایش کن و از او بپرس تا یک آیه از قرآن را تفسیر کند و  
یا حدود و واجبات نماز را به تو بگوید تا حال او و قدر و منزلت او را  
بشناسی و کمبودها و زشتی هایش بر تو آشکار شود و خداوند  
حسابرس اوست. خداوند حق را بر اهلش نگه داشته و آن را در  
جایگاه خود ثابت قرار داده است و از اینکه امامت و پیشوایی را در  
دو برادر جز امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) قرار دهد، خودداری  
نموده است و هرگاه که خداوند اجازه سخن گفتن به ما بدهد، حق  
آشکار شده و باطل نابود و از شما دور می گردد و من به خداوند در  
کفایت کردن و نیکو ساختن و سرپرستی روی آورده ام و او ما را



کفایت کرده و خوب وکیلی است و درود خداوند بر محمد و

خاندانش باد.» - احتجاج طبرسی ، ج 2 ، ص 468.)

دیدیم که حضرت نامه اش را با جملاتی در رابطه با احوال جعفر به

پایان میرساند که نشان از عدم رضایت حضرتش از عملکرد جعفر

میباشد. و از این طریق است که عثمان بن سعید، جعفرکذاب را

ص: 608

رسوا می کند.

جریان این نامه را به غیر از شیخ طوسی، علامه طبرسی و علامه

مجلسی نیز ذکر کرده اند.

حبس نمودن جاریه ها و کنیزان امام حسن عسکری (علیه السلام):

در ادامه اقدامات جعفر برای رسیدن به اموال و جایگاه برادرش

میتوان به حبس نمودن جاریه ها و کنیزان امام حسن عسکری (علیه السلام) اشاره کرد، وی نه تنها بر ماترک امام دست برده و کنیزان آن

حضرت را حبس نمود بلکه پا را فراتر گذاشته اقدام به فروش برخی از

آنها نمود که در ضمن آنها دختر بیچه ای از اولاد جعفر بن ابیطالب بود

که تحت سرپرستی و پرورش خانه امام عسکری (علیه السلام) قرار

داشت. یکی از علویون کسی را نزد خریدار فرستاد و او را از این

موضوع مطلع ساخت، خریدار گفت: من آن را به دلخواه بر میگردانم

و پولی که داده ام در برابر او کم نمیکنم او را با خود ببرید. آن علوی

پس از اطلاع اهل ناحیه از این واقعه 41 اشرفی نزد خریدار فرستادند

و او را ملزم نمودند که آن دختر را به صاحبش یعنی به سرپرست او از

خانندان جعفر بن ابیطالب رد کند.

چرا بعضی از مردم به جعفر و گفته هایش اعتماد کردند؟

رفتارهای زشت جعفر باعث شد که جامعه شیعه آن روز از جعفر روی

برتافته و دنبال نایب اصلی امام حسن عسکری (علیه السلام) باشند؛

هر چند که خواص یاران امام عسکری (علیه السلام) از تولد و نیابت

حضرت مهدی (علیه السلام) پس از پدر بزرگوارش مطلع بودند، ولی

به علت پنهان کاری که از طرف امام عسکری (علیه السلام) نسبت به

تولد و وجود حضرت مهدی(عجل الله تعالی فرجه الشریف) که برای

حفظ جان امام عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف) صورت گرفته

بود اکثریت مردم از این واقعه بیخبر بودند و لذا برخی از آنها در ابتدا

ص: 609

پیرو جعفر بوده، و پس از شهادت امام عسکری (علیه السلام) به او تعزیت گفته و بر امامتش تبریک میگفتند آنها سخن جعفر مبنی بر عقیم بودن امام حسن (علیه السلام) را پذیرفته بودند بسیاری از آنها با وجود اینکه امام زمان (علیه السلام) را در زمان شهادت پدرش مشاهده کردند کودکی و کم سن بودن ایشان را بهانه قرار داده و گفتند چگونه ممکن است کودکی 5 ساله امام و حجت خداوند باشد و چون کسی را سراغ نداشتند گرد جعفر جمع شدند ... عده ای از آنها در نهایت با اقدامات منفی و پیدری جعفر از عقیده خود نسبت به وی بازگشتند. و به جستجوی امام پس از امام عسکری (علیه السلام) پرداختند. و در این بُرهه از تاریخ بود که امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) با تعیین وکلایی با جامعه شیعه ارتباط برقرار کرده و آنان را در مسیر اصلی و الهی امامت قرار دادند. با این حال عده اندکی نیز بر امامت جعفر پس از امام عسکری (علیه السلام) باقی ماندند ولی آنان نیز در طول تاریخ منقرض شده و از بین رفتند. شیخ طوسی در رد این افراد مینویسد:

امام باید معصوم و أعلم مردم به احکام الهی باشد. جعفر نه معصوم بود و نه به احکام الهی آگاهی داشت و افعال جعفر نشان از عدم عصمت او، و عدم علم و آگاهی او نسبت به احکام الهی داشت.

نوبختی در ضمن بیان فرقه هایی که پس از شهادت امام هادی (علیه السلام) به وجود آمدند، مینویسد:

عده اندکی از مردم نیز قائل به امامت جعفر بن علی شدند و معتقد بودند که پس از آن که محمد بن علی «برادر جعفر» از دنیا رفت پدرش

وی را وصی قرار داد.

نوبختی سپس در بیان فرقه های بعد از امام حسن عسکری (علیه السلام) چهار فرقه را می‌شمارد که قائل به امامت جعفر پس از امام

حسن عسکری (علیه السلام) بودند.

ص: 610

علامه تستری در قاموس الرجال خویش آورده است که سعد بن

عبدالله قمی کتابی در ردّ اصحاب جعفر بن علی نوشته است.

اما همواره ادعای او مبنی بر عقیم بودن امام حسن عسکری (علیه السلام) در

طول تاریخ غیبت منجر به گمراهی بسیاری از افراد شده به نظر

میرسد در زمان حال ادعاهای دروغین جعفرکذاب دوباره دست

آویزی شده برای دشمنان اسلام تا اثبات کنند امام زمان وجود ندارد

و آنقدر منطقی و ماهرانه سخن میگویند که متأسفانه عده ای که

تعدادشان اندک نیست این امر را پذیرفته اند که امام زمان وجود ندارد

و امام حسن عسکری (علیه السلام) عقیم بوده و فرزندی نداشته است و امکان

دارد که در آینده متولد شود

فرمایش حکیمه خاتون واثبات بطلان ادعای جعفر کذاب :

در بحار از محمدبن عبدالله مطهری روایت است که بعد از شهادت

امام عسکری (علیه السلام)، به خدمت حکیمه خاتون رفتم و سوال کردم از

حضرت حجه (علیه السلام) و خبر دادم او را از حیرتی که مردم را عارض شده

است. پس فرمود: «ای محمد! خداوند زمین را خالی نمی گذارد از

حجتی که یا ناطق است و آشکارا دعوی امامت می کند و یا خاموش

است و تقیه می کند؛ و بعد از امام حسن و امام حسین

(علیهما السلام) امامت در دو برادر نمی باشد و این فضیلتی است که

حق حسین (علیه السلام) را بر سایر ائمه علیهم السلام داده است.» این ناچیز

گوید این فرمایش آن خاتون، اشاره به بطلان دعوی امامت داشتن

جعفر کذاب است بعد از شهادت امام عسکری (علیه السلام).

یکی بودن مادر جعفر کذاب و امام حسن عسکری (علیه السلام):

**یک شبهه :**

ص: 611

آیا جعفر کذاب و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از یک

مادر بوده اند؟

پاسخ:

در کتب تاریخی ذکر شده که امام هادی (علیه السلام) تنها یک زن داشته و آنهم سوسن (حدیث) بوده و از زنی دیگر نام برده نشده علامه محدث سید تاج الدین علی بن احمد حسینی عاملی در کتاب التمه فی تواریخ الائمة علیهم السلام نقل می کند که حضرت امام هادی (علیه السلام) تنها یک کنیز داشتند و لامحاله 5 یا 7 فرزند ایشان از آن یک

زن بوده است (21)

در برخی منابع گفته شده که مادر جعفر کنیزی به نام «حلق» بوده است. که این جز نامهای سوسن نیست از طرفی وقتی با اقدامات قبیح جعفر در مقابل سوسن روبرو میشویم در اینکه مادر او سوسن است به شک می افتیم . الله اعلم

برادر و پسر امام بودن جعفر کذاب و علت انحراف او با وجود تربیت امام هادی (علیه السلام)

یک شبهه :

چگونه جعفر کذاب که فرزند امام و تحت تربیت امام نیز بود، دچار انحراف گردید؟

در مورد اینکه امام هادی علیه السلام فرزندی به نام جعفر معروف به

جعفر کذاب داشته اند، میان مورخین شیعی و حتی غیر شیعی اختلافی نیست.

ائمہ علیهم السلام بجهت آگاهی کاملشان به تمام جوانب مسائل تربیتی و رعایت دقیق آنها در مورد فرزندان خود، انسانهای صالحی را تحویل جامعه اسلامی دادند که در طول تاریخ جوامع اسلامی بهره های فراوانی از وجود این افراد بردند و هر کدام منشأ خدمات زیادی بودند و حتی امروزه نیز بارگاه و مرقدشان محلی برای جذب قلوب بسوی دین و معنویت است. اما نکته مهم این است که تربیت صحیح به معنای سلب اختیار و جبر نیست. یعنی حتی برای کسی که در نهایت تربیت

ص: 612



صحیح قرار گرفته، هر لحظه ممکن است در اثر عدم مراقبت و رعایت مسائل تربیتی و بروز عوامل انحراف، به سوی فسادکشیده شود. پس هر چند ائمه علیهم السلام و انبیاء الهی فرزندان خود را تربیت صحیح نموده اند، ولی ممکن است بعضی از فرزندان در اثر حسادت یا حب جاه و مقام و یا همنشینی با افراد ناباب، دچار انحراف گردند. البته نباید نقش بعضی از مادران را از نظر دور داشت چون بر اساس قانون وراثت، انتقال بعضی از صفات مادر به فرزند، زمینه انحراف را در آنها آماده تر میکند.

تذکر این نکته لازم است که به همین دلایلی که بیان شد برخی از فرزندان انبیاء الهی نیز از مسیر حق منحرف شدند و به راه تباهی رفتند، چنانکه خداوند در مورد فرزند نوح میفرماید: «قَالَ نُوحٌ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ [i] فرمود: «ای نوح! او از اهل تو نیست! او عمل غیر صالحی است [ فرد ناشایسته ای است پس، آنچه را از آن

آگاه نیستی، از من مخواه! من به تو اندرز میدهم تا از جاهلان نباشی!!»(22)

در بررسی زندگانی انبیاء، امامان و بزرگان گاهی شاهد افرادی از خاندان آن بزرگواران هستیم که برخلاف روش و مشی آباء و اجداد خویش عمل نموده و اثرات نامطلوبی از این گونه اقدامات خود برجای گذاشته اند. برخی از اینان تا پایان عمر خود از عملکردشان روی برتافتند و تا آخرین لحظه از اقدامات سوء خود دست برداشته اند و برخی دیگر پس از سال ها عناد و کینه توزی نسبت به راه راستین

اجداد خویش در نهایت متنبه شده و حقیقت امر را دریافته اند. آن چه قابل تأمل است اثرات اعمال این گونه افراد است که گاه و بیگاه صفحات تاریخ را لکه دار نموده و موجب تشویش اذهان گشته و ثمرات جبران ناپذیری در جامعه بر جای گذاشته است.

### سرانجام جعفر کذاب :

چون دست جعفر کذاب به اموال متعلق به امام (علیه السلام) نرسید، مشغول به

خوردن آنچه داشت، شد؛ به طوریکه می فروخت و می خورد تا آنکه  
برایش به قدر قوت یک روز نماند درحالیکه او 24 پسر و دختر داشت  
و چند کنیز و خدم و حشم. پس فقر او به جایی رسید که سوسن جده  
ابی محمد (علیه السلام) امر فرمود که برای او از مال آن معظمه، آرد و گوشت و  
جو و گاه مجری دارند برای اولاد و مادران آنها و خدم و حشم غلامان  
او و مخارج ایشان.

او سرانجام در سال 271 قمری در 45 سالگی در سامراء درگذشت. (23) او را در کنار قبر پدرش در سامرا به خاک سپردند .

عده ای از مورخین عنوان کرده اند که جعفر همچنان بر کفر و گناه خود باقی بود تا اینکه خداوند شر او را از سر امام زمان (عج) کم کرد  
زیرا بعید میدانند جعفر

با آنهمه گناه و ظلمش در حق امام زمان (عج) توفیق توبه یافته باشد  
اما آن چه از منابع دیگر به دست می آید این است که جعفر هر چند در  
راه رسیدن به مقامی که شایسته آن نبود، تلاش فراوانی نمود و با افعال  
و اعمال سوء خود موجبات رنجش خاطر پدر و برادر گرامیش و امام  
عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) را فراهم ساخت (و پس از آن  
بزرگواران، مدعی امامت و طالب ارث و میراث برادرش گردید و  
مرتکب اعمالی چون شرب مسکرات و مجالست با آوازه خوانان،  
فروش دختر بچه از اولاد جعفر بن ابیطالب و... شد) ولی در نهایت  
از کرده خود پشیمان شده، توبه نمود و از توفیقی که از جانب حضرت  
ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) صادر شده میتوان این  
مطالب را به طور مشخص استنباط نمود. شیخ طوسی در کتاب الغیبه  
خود در بخش توقیعات آورده است که اسحاق بن یعقوب توسط

محمد بن عثمان عمری (رحمه الله) نامه ای خدمت ولیعصر (عجل

الله تعالی فرجه الشریف) میفرستد که در آن چند سؤال مطرح کرده

بود و از جمله سؤالات راجع به جعفر و عاقبت وی میباشد، حضرت

ضمن توقیعی که به خط مبارک خود مینویسند راجع به جعفر

ص: 614

... پس بدان همانا بین خدا و بین احدی هیچ قرابتی نیست و هر کس

«از اهل بیت ما» مرا انکار کند از ما نیست و راه او راه فرزند نوح (علیه السلام) مییاشد. و اما راه عمویم جعفر و فرزندانش، همانند راه

برادران یوسف «علی نبینا و آله و علیه السلام» مییاشد... (24)

این که حضرت، منکرین خود را همانند فرزند نوح معرفی میکند از

این روست که فرزند نوح از اطاعت پدر خویش برتافت و مطیع اوامر

الهی نشد و با همان حال نیز از دنیا رفت، ولی در مورد عمویم جعفر

از تعبیر برادران یوسف استفاده نمود و برادران یوسف با این که در

ابتدا در حق پدر و برادر خویش جفا نمودند، ولی عاقبت از عملکرد

بد خویش پشیمان شده به راه حق بازگشتند و استفاده از چنین

عنوانی برای جعفر، نشان از بازگشت جعفر به راه حق و پذیرش

امامت حضرت مهدی «دارد و این یعنی توبه از تمام آن چه که در

ابتدا مدعی آن بود و پذیرش آن چه در ابتدا منکرش شده بود یعنی

ولایت و امامت حضرت ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف). (الله اعلم

- 1- احمد کسروی، در پاسخ بدخواهان.
- 2- محجه البيضاء ج 4 ص 313
- 3- هود آیه 45، بحار الانوار، ج 50، ص 176، الزام الناصب ص 114، سيره الأئمه الاثني عشر، شاهم معروف الحسنی، ج 2، ص 475.
- 4- بحار، ج 50، ص 227 و 228. منتخب الاثر ص 243، اعلام الوری ص 385 و الزام الناصب ص 67
- 5- مفاخر اسلام، ج 2، ص 40
- 6- منتهی الآمال حاج شیخ عباس قمی ج 2 ص 261
- 7- هود آیه 45، بحار الانوار، ج 50، ص 176، الزام الناصب ص 114، سيره الأئمه الاثني عشر، شاهم معروف الحسنی، ج 2، ص 475.
- 8- تاریخ سامرا، ج 2 ص 251.
- 9- الزام الناصب ص 114 و روزگار رهایی ج 1 ص 189
- 10- بحار الانوار، ج 50، ص 306، ح 2
- 11- بحار الانوار، ج 50، ص 313، ح 11
- 12- بحار الانوار جلد ج 52 ص 67، منتخب الاثر ص 367، الزام الناصب ص 108، وفاه العسکری ص 44، ینابیع الموده ج 3 ص 125
- 13- زنان مرد آفرین، محمد محمدی اشتهازدی، ص 185.
- 14- رجوع شود به کتاب تاریخ عصر غیبت، ص 262 تا 264.
- 15- غیبت شیخ طوسی ص 74 و ارشاد مفید ص 325
- 16- اقتباس از جامع النورین صفحه 314، بحار جلد 51 صفحه 332 به بعد. در مورد غایب شدن آن حضرت در سرداب و جریان غرق شدن دشمنان، در مجالی السنیه جلد 5 صفحه 728 مطالبی آمده است.
- 17- الزام الناصب ص 106 و ارشاد مفید ص 320 و 325

18- الزام الناصب ص 106 وارشاد مفید ص 320 و325

19- احتجاج طبرسی ج 2، ص 468، تاریخ سامرا، ج 2، ص 253..

20- احتجاج طبرسی، ج 2، ص 468.

21- ایشان این مطلب را از مصباح کفعمی نقل کرده است.

22- سوره هود، آیه 46

23- معارف و معاریف، ج م، ص م م م. و جلد 2، دایره المعارف تشیع ج 5؛ قاموس الرجال ج 2؛ دایره المعارف الشیعه العامه، ج 7 24-  
این روایت در منابع بسیاری از جمله: غیبت شیخ طوسی ص 176، بشاره الاسلام ص 300، الزام الناصب ص 129، الامام المهدي  
ص 253، الاعلام الوری باعلام الهدی امین الاسلام طبرسی ص 423، الاحتجاج علامه طبرسی، کشف الغمه اربلی ج 3 ص 321،  
الخرائج و الحرائج راوندی، بحار الأنوار مجلسی ج 51 ص 356 و جلد 53 ص 108 و 184، المجدی فی انساب

الطالبین علی بن محمد علوی نسابه (از بزرگان قرن پنجم هجری)، ینابیع الموده

قندوزی حنفی و نیز علامه سید محمد صادق بحر العلوم در تعلیقه ای که برای

کتاب سرّ السلسله العلویه ابی نصر بخاری (ح 341هـ) زده، آمده است.

ص: 616

خلیفه در جواب گفت: عجب آدم احمقی هستی، اگر امامت در دست ما میبود، آن را برای خود قرار میدادیم، اگر امام شناسان و شیعیان آنچه از برادرت و پدرت از معجزات و... دیدند از تو ببینند، تو را امام خود میدانند، دیگر نیازی به کمک ما نداری و گرنه هرگز به تو ایمان نخواهند آورد.

کارشکنیهای او در عصر امامت برادرش امام حسن عسکری (علیه السلام) به جایی نرسید، ولی پس از شهادت برادرش دوباره شروع به ادعا کرد و اعلام داشت که امام بعد از برادرم من هستم.

امام حسن عسکری (علیه السلام) برای اینکه این امر بر مردم اشتباه نشود و امامت امام مهدی (عج) را از کارشکنیهای جعفر حفظ کند، در آخرین لحظات عمرشان، یکی از اصحاب به نام "ابوالادیان" را به حضور طلبیدند و به او فرمودند: "چند نامه هست، اینها را به مدائن میبری و به فلان و فلان کس میرسانی و جواب نامه ها را میگیری، روز پانزدهم به سامراء می آیی، صدای گریه از خانه من خواهی شنید، مطلع میشوی که من از دنیا رفته ام."

ابوالادیان میگوید: عرض کردم: فدایت شوم، معلوم است که سخن شما راست و درست است و همین طور که میفرمایید خواهد شد، ولی سئوالی دارم و آن اینکه پس از شما امام کیست؟ امام (علیه السلام) فرمودند: امام کسی است که جواب نامه ها را از تو مطالبه کند.

عرض کردم: علامت دیگر امام پس از شما چیست؟ امام (علیه السلام)

فرمودند: امام کسی است که بر جنازه من نماز بخواند.

عرض کردم: علامت دیگر چیست؟ امام (علیه السلام) فرمودند: امام کسی

است که از میان همیانهای طلا خبر دهد.

ابوالادیان میگوید: ابهت امام عسکری (علیه السلام) مرا گرفت، دیگر نرسیدم

که منظور چه همیانی است، برخاستم خدا حافظی کردم، نامه را گرفتم

و به سوی مدائن رهسپار شدم، نامه ها را به صاحبانشان دادم و جواب

نامه ها را گرفتم و به سامراء برگشتم، همین که وارد خانه امام حسن

عسکری (علیه السلام) شدم صدای گریه شنیدم، فهمیدم که امام عسکری (علیه السلام)

دار دنیا را وداع کرده اند.

ولی دیدم گروهی دور جعفر را گرفته اند و به عنوان امام به او تهنیت

میگویند و بعضی هم تسلیت میگویند!

در این میان کسی آمد و به جعفر گفت: جنازه برادرت را غسل

داده اند، بفرمایید بر آن جنازه نماز بخوانید، دیدم جعفر برخاست و

همراه گروهی برای انجام نماز رهسپار شد، با خود گفتم: عجب! اگر

امام مردم بیدین بشود، معلوم میشود که همواره دین از اول سست

بوده است، چون من من جعفر کذاب را میشناختم که همواره با ساز

و آواز و شراب خواری سر و کار داشت، من هم دنبال جعفر به راه

افتادم تا بینم جریان به کجا منتهی میشود!

کنار جنازه امام عسکری (علیه السلام) رسیدیم، جعفر پیش ایستاده و همراهان

پشت سرش، با خود گفتم: دیگر کار از کار گذشت.



ناگهان پرده سفیدی که در حجره آویزان بود بلند شد، دیدم کودکی  
نورانی پیدا شد، ردای جعفر را گرفت و فرمود: " ای عمو! پس برو، من  
سزاوارترم که بر جنازه پدرم نماز بخوانم، جعفر مانند نقش بر دیوار  
هیچ نتوانست بگوید و کنار رفت.

آن کودک مشغول نماز شد و پس از نماز همین که خواست برود، به

ص: 618

من رسید و فرمود: جواب نامه ها را به من بده، نامه ها را به ایشان

دادم، رفتند به حجره .

با خود گفتم : حمد و سپاس خدا را که دو علامت از علاماتی که امام

عسکری (علیه السلام) به من فرموده بودند، ظاهر شد، نزد جعفر آمدم و گفتم :

این طفل که بود؟ گفتم: من اصلاً چنین کودکی را ندیده ام و

نمیشناسم!!!

دستور دستگیری امام زمان (عج)

جعفر دید با این وضع به هدف شوم خود نمیرسد، نزد معتمد

عباسی خلیفه وقت رفت و گزارش داد که برادرم عسکری (علیه السلام) پسری

دارد و او بر جنازه پدرش نماز خواند ( امام عسکری (علیه السلام) برای حفظ

فرزندش حضرت حجت (عج) از دشمنان، تولد او را به کسی نفرموده

بود. ) خلیفه، ضد مامور به فرماندهی شخصی به نام رشیق به خانه

امام عسکری (علیه السلام) فرستاد و دستور داد که برو به خانه امام

عسکری (علیه السلام) و همه حجره ها را جستجو کن، بی آنکه اجازه بگیری،

وارد شو.

رشیق با مامورین به آنجا رفتند و همه حجره ها را گشتند تا به آن حجره

که در آن، پرده سفیدی آویزان بود رسیدند، پرده را بلند کردند دریایی

آنجا دیدند که در وسط آن کودکی سجاده انداخته و نماز میخواند،

رشیق به یکی از مامورانش دستور داد که برو و آن کودک را بگیر. آن

مامور تا به سراغ کودک آمد در میان آب غرق شد .

رشیق به دیگری دستور داد، آن شخص هم وقتی خواست به کودک

نزدیک شود در آب غرق شد با فریاد بلند تقاضای کمک کرد، او را نجات دادند، حضرت با کمال وقار نماز را تمام کردند و سپس در پیش

روی ماموران از حجره بیرون آمدند.

ماموران گویا چوب خشکی شده بودند، اصلاً نتوانستند کوچکترین

ص: 619

آسیبی به کودک که حضرت حجت (عج) بودند برسانند. همین موقع

بود که حضرت مهدی (عج) غایب شدند و غیبت صغری به وقوع

پیوست.

" التماس دعا "

اقتباس از جامع النورین صفحه 314، بحار جلد 51 صفحه 332 به بعد. در مورد

غایب شدن آن حضرت در سرداب و جریان غرق شدن دشمنان، در مجالی

السنیه جلد 5 صفحه 728 مطالبی آمده است.

جعفر بن ابیطالب مشهور به جعفر طیار برادر امیرالمؤمنین

زندگی نامه جعفر ابن ابیطالب (جعفر طیار)

**جعفر بن ابیطالب (علیه السلام)**

**اشاره**

جعفر، کنیه او ابو عبدالله و مشهور به " جعفر طیار " پسر عموی پیغمبر و

از شهدای بزرگ صدر اسلام! پدرش ابی طالب و مادرش فاطمه بنت

اسد و برادرش عقیل، طالب، و علی علیه السلام است. جعفر بن

ایطالب 20 سال بعد از عام الفیل در مکه به دنیا آمد. آن زمان که

خشکسالی مکه بود، جعفر به دلیل معیشت سخت و تنگ پدرش، در

خانه عمویش عباس بزرگ شد و همچنان نزد او ماند تا در سال اول

بعثت پیغمبر اسلام، اندکی بعد از برادرش علی علیه السلام مسلمان

شد و اسلام آورد.

سال 5 هجرت، بر اثر فشار زیاد و شکنجه کفار قریش و بنا بر توصیه

پیغمبر به مسلمانان برای مهاجرت از مکه به حبشه، جعفر با همسرش اسماء بنت عمیس، به حبشه رفت. پیغمبر نامه ای برای نجاشی

پادشاه حبشه به دست جعفر داد و او را دعوت به اسلام کرد و از

نجاشی خواست تا به اوضاع جعفر (امیر و سرپرست تمام مسلمانان

ص: 620

مهاجر) و همراهانش رسیدگی کند. از آنطرف کفار قریش هم، چند نفر را با هدایایی نزد نجاشی فرستادند تا مسلمانان مهاجر را به مکه برگرداند ولی سخنان جعفر بن ابیطالب در دل نجاشی اثر کرد. او در جلسات مناظره ای که با کفار قریش داشت، به خوبی مواضع و دیدگاه اسلام را بیان کرد تا جایی که نجاشی و اسقف هایش را متقاعد کرد و کفار قریش، ناامید به مکه برگشتند. نقل است که نجاشی بعد از سخنان جعفر، مسلمان شد. جعفر در حبشه صاحب چند فرزند شد که از آن جمله عبدالله، محمد، عون بودند و اولین مولود مسلمان در حبشه عبدالله بود که بعدها، داماد امیرالمومنین علی علیه السلام و شوهر حضرت زینب سلام الله علیها شد. سال ششم هجرت، جعفر به دستور پیامبر مسلمانان را به مدینه برگرداند که در سال هفتم بعد از جنگ خیبر به مدینه رسیدند. وقتی پیغمبر جعفر بن ابیطالب را دید، او را در برگرفت و میان دو چشمش را بوسید و با خوشحالی گفت: به خدا قسم نمی دانم از آمدن جعفر خوشحال شوم یا از فتح خیبر! آنگاه پیغمبر، خانه ای در کنار مسجد به او اختصاص داد و از غنائم غزوه خیبر به او و مهاجران همراهش سهمی دادند.

در سال هشتم هجرت، زمانی که فرستاده پیغمبر در مقابل پادشاه بصری در روستای «موت» کشته شد، پیغمبر بسیار ناراحت شد، سپاه سه هزار نفری بنام سپاه «امرا» تشکیل داد و فرماندهی آن را به 3 نفر از صحابه داد که اولین فرمانده آن، جعفر بود. این سپاه در مقابل سپاه

دویست هزار نفری رومیان جنگید، جعفر در این نبرد، هر دو دستش قطع شد ولی نگذاشت که پرچم روی زمین بیفتد و خودش در همین

جنگ «موتہ» شهید شد. از این رو پیغمبر فرمود: خداوند به جعفر دو  
بال داده و او با فرشتگان در بهشت به هر جا که می خواهد پرواز می  
کند. به همین سبب او را «جعفر طیار» و «ذوالجناحین» می گویند. در  
همان روز شهادت جعفر، پیغمبر از طریق وحی آگاه و بسیار غمگین

ص: 621

شدند، آنگاه مردم مدینه را جمع کرده و واقعه موته و چگونگی

شهادت سه سردار سپاه را برای آنها گفتند، سپس برای آنها آمرزش

خواست و آنان را "شهید" خواند.

عبدالله فرزند جعفر می گوید: من به یاد دارم که وقتی خبر شهادت

پدرم جعفر به مدینه رسید پیامبر اکرم به خانه ما آمدند و تسلیت

گفتند و دست مبارک بر سر من و برادرم کشیدند و بر روی ما بوسه

زدند در حالی که اشک ایشان روان بود و فرمودند: که جعفر به بهترین

ثواب رسید و تا سه روز هر روز به خانه ما می آمدند و ما را تسلی می

دادند و به مادرم اسماء بنت عمیس فرمودند: غم مخور که من ولی

شمایم در دنیا و آخرت.

### **فضائل و مناقب جعفر بن ابیطالب:**

او در عصر جاهلیت به داشتن چهار خصلت، متمایز بود. پرهیز از

شرابخواری، دروغ، فحشاء، و بت پرستی. جعفر خطیبی توانا و

مردی شجاع، سخاوتمند، بردبار و متواضع و شخصیتی نافع داشت و

دارای عقل و درایت و هوش زیاد و اراده قوی بود. این سردار

برجسته، آگاه به مسائل دینی و آشنا به فنون و اصول جنگ بود و از

سابقین در اسلام بود. درباره فضایل او روایاتی از پیامبر نقل شده که

جعفر در ردیف بهترین مردم و با پیامبر از یک طینت و سرشت و از

نظر خلق و خوی شبیه ترین افراد به پیغمبر بوده است. هم چنین

پیغمبر، او را از "ابوالمساکین" یعنی پدر بینوایان دادند، زیرا او بسیار به

فقرا و مستمندان رسیدگی میکرد و اموالش را میان آنها تقسیم نمود.



ارادت و علاقه اش به برادر خود، علی بن ابیطالب هم بسیار زیاد بود.

او از پیامبر روایت نقل کرده و پسرش عبدالله، ابوموسی اشعری،

عبدالله بن مسعود، عایشه، ام سلمه و دیگران هم از او نقل حدیث

ص: 622

کرده اند.

## شهادت جعفر بن ایطالب (علیه السلام)

جعفر، کنیه او ابو عبدالله و مشهور به "جعفر طیار" پسر عموی پیغمبر و از شهدای بزرگ صدر اسلام! پدرش ابی طالب و مادرش فاطمه بنت اسد و برادرش عقیل، طالب، و علی علیه السلام است. جعفر بن ایطالب 20 سال بعد از عام الفیل در مکه به دنیا آمد. آن زمان که خشکسالی مکه بود، جعفر به دلیل معیشت سخت و تنگ پدرش، در خانه عمویش عباس بزرگ شد و همچنان نزد او ماند تا در سال اول بعثت پیغمبر اسلام، اندکی بعد از برادرش علی علیه السلام مسلمان شد و اسلام آورد.

سال 5 هجرت، بر اثر فشار زیاد و شکنجه کفار قریش و بنا بر توصیه پیغمبر به مسلمانان برای مهاجرت از مکه به حبشه، جعفر با همسرش اسماء بنت عمیس، به حبشه رفت. پیغمبر نامه ای برای نجاشی پادشاه حبشه به دست جعفر داد و او را دعوت به اسلام کرد و از نجاشی خواست تا به اوضاع جعفر (امیر و سرپرست تمام مسلمانان مهاجر) و همراهانش رسیدگی کند. از آنطرف کفار قریش هم، چند نفر را با هدایایی نزد نجاشی فرستادند تا مسلمانان مهاجر را به مکه برگرداند ولی سخنان جعفر بن ایطالب در دل نجاشی اثر کرد.

او در جلسات مناظره ای که با کفار قریش داشت، به خوبی مواضع و دیدگاه اسلام را بیان کرد تا جایی که نجاشی و اسقف هایش را متقاعد کرد و کفار قریش، ناامید به مکه برگشتند. نقل است که نجاشی بعد از

سخنان جعفر، مسلمان شد. جعفر در حبشه صاحب چند فرزند شد

که از آن جمله عبدالله، محمد، عون بودند و اولین مولود مسلمان در

حبشه عبدالله بود که بعدها، داماد امیرالمومنین علی علیه السلام و

ص: 623

شوهر حضرت زینب سلام الله علیها شد. سال ششم هجرت، جعفر به دستور پیامبر مسلمانان را به مدینه برگرداند که در سال هفتم بعد از جنگ خیبر به مدینه رسیدند. وقتی پیغمبر جعفر بن ابیطالب را دید، او را در برگرفت و میان دو چشمش را بوسید و با خوشحالی گفت: به خدا قسم نمی دانم از آمدن جعفر خوشحال شوم یا از فتح خیبر! آنگاه پیغمبر، خانه ای در کنار مسجد به او اختصاص داد و از غنائم غزوه خیبر به او و مهاجران همراهش سهمی دادند.

در سال هشتم هجرت، زمانی که فرستاده پیغمبر در مقابل پادشاه بصری در روستای «موته» کشته شد، پیغمبر بسیار ناراحت شد، سپاه سه هزار نفری بنام سپاه «امرا» تشکیل داد و فرماندهی آن را به 3 نفر از صحابه داد که اولین فرمانده آن، جعفر بود. این سپاه در مقابل سپاه دویست هزار نفری رومیان جنگید، جعفر در این نبرد، هر دو دستش قطع شد ولی نگذاشت که پرچم روی زمین بیفتد و خودش در همین جنگ «موته» شهید شد. از این رو پیغمبر فرمود: خداوند به جعفر دو بال داده و او با فرشتگان در بهشت به هر جا که می خواهد پرواز می کند. به همین سبب او را «جعفر طیار» و «ذوالجناحین» می گویند. در همان روز شهادت جعفر، پیغمبر از طریق وحی آگاه و بسیار غمگین شدند، آنگاه مردم مدینه را جمع کرده و واقعه موته و چگونگی شهادت سه سردار سپاه را برای آنها گفتند، سپس برای آنها آمرزش خواست و آنان را «شهید» خواند.

عبدالله فرزند جعفر می گوید: من به یاد دارم که وقتی خبر شهادت

پدرم جعفر به مدینه رسید پیامبر اکرم به خانه ما آمدند و تسلیت  
گفتند و دست مبارک بر سر من و برادرم کشیدند و بر روی ما بوسه  
زدند در حالی که اشک ایشان روان بود و فرمودند: که جعفر به بهترین  
ثواب رسید و تا سه روز هر روز به خانه ما می آمدند و ما را تسلی می  
دادند و به مادرم اسماء بنت عمیس فرمودند: غم مخور که من ولی

ص: 624

شمایم در دنیا و آخرت.

مسعود، عایشه، ام سلمه و دیگران هم از او نقل حدیث کرده اند.

بنا بر قول مشهور، او در هنگام شهادت 41 سال داشت و در همان

منطقه (موتۀ) شهید شد و مزار او و سایر شهدای موتۀ، در منطقه ای

معروف به شهر مزار در اطراف موتۀ (شهری در استان کرک اردن) قرار

دارد. ظاهراً قبر آنها قبلاً مخفی بود ولی امروزه شناخته شده و امروز

زیارتگاه است. گفته می شود که "ظاهر بیترس اول" چهارمین سلطان

مصر، مزار جعفر را تجدید بنا کرد و اوقاف بسیاری به آن اختصاص

داد

+ نوشته شده در پنجشنبه بیست و سوم دی 1389 ساعت 2:11 توسط محمد

رضا

مشهور به جعفر طیار یکی از صحابه پیامبر اسلام بود. وی در سال

پنجم بعثت که آزار و شکنجه هایی که کفار نسبت به مسلمانان روا

میداشتند، به اوج خود رسیده و آنان را به ستوه آورده بود، سرکرده

گروهی از مسلمانان بود که با اجازه رسول خدا به سرزمین حبشه

هجرت کردند. چون مردم حبشه از اهل کتاب و به دین حضرت

عیسی بودند و میتوان حدس زد که نسبت به یکتاپرستان مهربان

خواهند بود. داستان دفاع جعفر ابن ابی طالب از اسلام و مسلمین در

برابر نجاشی پادشاه حبشه (هنگامی که عمرو عاص برای برگرداندن

آن ها با هدایای بسیار به نزد پادشاه رفته و او را تحریک کرده بود) در

تاریخ آمده است. حضرت جعفر بن ابی طالب علیه السلام پسری به

نام عبدالله دارد که شوهر حضرت زینب سلام الله علیها است.

وی در غزوه موته (سال هفت بعد از هجرت) رایت سپاه اسلام را

داشت، تا آنکه دو دستش را بیفکندند و او با دو دست بریده سعی در

برپا نگاه داشتن رایت اسلام داشت. رسول اسلام در مورد وی فرمود:

ص: 625







بسیاری از ما انسان ها، دچار مشکلات و اضطراب هایی هستیم که زندگی را بر ما تیره کرده است و از سویی دعاها و خواهش هایی مادی و معنوی داریم که آرزومند برآورده شدن آنیم. میدانیم که بلاها و گرفتاریهای ما، با توجه به سطح ایمان ما، گاهی برای ارتقاء درجه ایمانی، گاهی برای امتحان یا نتیجه و اثر لغزش ها و گناهان ما است و روایات زیادی به این مطلب تصریح میکنند. 1 همچنین کوتاهی های ما در بندگی حضرت حق باعث میشود استحقاق برآورده شدن آرزوهایمان را نداشته باشیم. این جا است که به وسیله ای نیازمندیم که هم برطرف کننده گناهان و آثار شوم آن ها باشد و هم بر استحقاق ما در درگاه الهی بیفزاید، تا آرزوهایمان برآورده شود.

خداوند مهربان، از روی رحمت گسترده خود، انواع این وسایل را از طریق اولیای الهی به ما بخشیده و ما را به بهره گیری از آن ها فرا خوانده است. 2. یکی از مومرترین آن ها نماز آسمانی و گرانسنگ جعفر طیار 7 است؛ نمازی که به دلیل غنای محتوایی آن باید در حال انجام آن طمأنینه و آرامش ویژه ای داشته باشی و مدتی را مانند بنده و گدایی بر در سلطان، روی پا بایستی و سپس تعظیم کنی و به خاک بیفتی. همین ایستادن و خم شدن و به خاک افتادن طولانی، همراه آرامش و تسبیح گفتن، باعث میشود غبار گناهان بزرگ از آینه وجود ما پاک شود و ظرفیت و استحقاق ما در درگاه با عظمت الهی بیشتر گردد، و در نهایت، به خواسته خود -در صورت صلاحدید الهی- برسیم؛ از همین رو بزرگان و اولیای الهی که هم به مشکلات ما و

ریشه های آن، واقف بوده اند و هم به درمان های متناسب با آن آگاهی

داشته اند، نماز جعفر طیار را به عنوان یک نسخه کاملاً مجرب و

همگانی، سفارش میکرده اند و خود نیز به آن ملتزم بوده اند.

مسیره و گفتار بزرگان در مورد نماز جعفر 7

ص: 627

## شیخ اعظم انصاری 1

عباداتی که شیخ انصاری از سن بلوغ تا آخر عمر به آن ها مواظبت

داشت - گذشته از فرائض و نوافل شبانه روز و ادعیه و تعقیبات -

عبارت بوده است از قرائت یک جزء قرآن و نماز جعفر طیار و زیارت

جامعه و عاشورا در هر روز. 3.

حضرت آیت الله بهجت در این رابطه میفرماید:

مرحوم شیخ انصاری با این که یک چشم داشت و شب نمی توانست

مطالعه کند، در روز این همه درس، تألیف و عبادت داشت، هر روز

زیارت عاشورا را با صد لعن و سلام، در بالاسر مرقد حضرت

امیر 7 نیم ساعت ایستاده می خوانده، و نماز جعفر، و یک جزء قرآن را

همراه با توفیق معنوی انجام می داده است. 4.

مرحوم آیت الله شیخ محمد حسین اصفهانی

حضرت آیت الله بهجت که از شاگردان ایشان بود، درباره استاد خود

چنین میفرمود:

مرحوم آقا شیخ محمد حسین، طوری بود که اگر کسی به فعالیت های

علمی اش توجه می کرد، تصور می کرد در شبانه روز هیچ کاری غیر از

مطالعه و تحقیق ندارد، و اگر کسی از برنامه های عبادی ایشان اطلاع

پیدا می کرد، فکر می کرد غیر از عبادت به کاری نمی پردازد. در کنار

این فعالیت های علمی، آن قدر مقید به برنامه های عبادتی بودند که

هر کس این ها را می دید، فکر می کرد که اصلاً به هیچ چیز غیر از

عبادت نمی رسد. هر روز زیارت عاشورا و هر روز نماز جعفر طیار از

برنامه های عادی ایشان بود. روزهای پنج شنبه -طبق سنتی که  
علمای نجف دارند و معمولاً روز پنج شنبه یا جمعه یک روزه  
هفتگی دارند- ضمن توسل به اهل بیت: که زمینه ای بود برای دیدار  
دوستان و استادان و شاگردان با همدیگر، مرحوم آقا شیخ محمد

ص: 628

حسین در این روضه شان مقید بود که خود پای سماور بنشیند، و خود او همه کفش ها را جفت کند، و در عین حال، زبانش مرتب در حال حرکت بود؛ خیلی تند تند یک چیزی را می خواندند. ما متوجه نمی شدیم که این چه ذکری است که ایشان این قدر در نشستن و برخاستن به گفتن آن مقید است. 5.

حاج شیخ عباس قمی

مرحوم حاج شیخ عباس قمی از این نماز به عنوان «اکسیر اعظم و کبریت احمر» یاد کرده و فرموده است:

از جمله نمازها، نماز حضرت جعفر طیار است که اکسیر اعظم و کبریت احمر است و به سندهای معتبره با فضیلت بسیار که عمده، آمرزش گناهان عظیمه است، وارد شده است. 6.

آیت الله سید محمد کاظم یزدی

این عالم بزرگوار نیز فرموده است:

هی من المستحبات الأكیده و مشهوره بین العامه و الخاصه و الأخبار متواتره فیها؛

این نماز، از مستحبات مورد تأکید و بین شیعه و سنی مشهور است و روایات درباره آن، در حد تواتر میباشد. 7.

آیت الله حاج شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر)

این عالم کم نظیر، در این باره میفرماید:

مستحب بودن نماز جعفر طیار، اجماعی میباشد و بین شیعه و سنی

مشهور است و اخبار مربوط به آن، متواتر است و اهل بیت پیوسته آن

را میخوانده اند. 8

آیت الله بهجت و نماز جعفر

یکی از خصوصیات بارز آیت الله بهجت، اصرار بر خواندن نماز جعفر

طیار و نماز خواندن با توجه قلبی و چشم گریان بود. 9

خدمت حضرت آیت الله بهجت گاهی همین سوال میشد که: «در

ص: 629

فرصت های مناسب، چه عملی زودتر انسان را به آن توجهات

میرساند؟» ایشان سفارش میکردند: «این نماز جعفر طیار، تجربه

شده برای این که میبرد انسان را از مشاغل زیاد و انسان را متوجه خدا

میکند» 10.

ایشان در خصوص حل مشکل ازدواج، به خواندن نماز جعفر طیار و

دعایی که در کتاب زادالمعاد مجلسی آمده است، سفارش فرمودند.

از محضر آیت الله بهجت در مورد مشکل ازدواج دختری سوال شد،

آن بزرگوار در جواب سوال اظهار داشت:

نماز جعفر طیار بخواند و پس از آن، دعایی که در کتاب زادالمعاد

مجلسی آمده که در این هنگام خوانده شود، بخواند و در پی آن، به

سجده رود و تلاش کند که حتما گریه کند - گرچه به مقدار کم - و

همین که چشمش را اشک گرفت، حاجتش را از خدا بخواهد.

آیت الله ناصری حفظه الله

این عالم فرزانه و بزرگوار در این باره میفرماید:

یکی از نمازهای مستحبی که اهل بیت: و بزرگان خیلی سفارش

کرده اند - به خصوص برای حاجت های خیلی مهم - نماز جعفر طیار

است. انسان، هر مشکلی که دارد، نماز جعفر طیار بخواند، بسیار

عالی است. برای هر حاجت مهمی که دارید، این نماز را بخوانید. 11

یکی از امور بسیار مهم که باید عنایت ویژه ای به آن داشته باشیم،

توسل است. توسل خیلی اثر دارد. گدایی کردن از در خانه خدا و ائمه

اطهار 7 تجارتی است که سرمایه نميخواهد. یکی از توسلاتی که



بزرگان به آن سفارش میکردند، نماز جعفر طیار است که گره های

بسیار مهم را با آن میتوان باز کرد. البته شرایطی دارد که رعایت آن ها،

اثر گذارباش را بیشتر میکند. بهترین وجهش این است که روز

چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه را انسان روزه بگیرد و در عصر جمعه

ص:630

نماز جعفر طیار را بخواند و بعد هم مبلغی را هر چند اندک باشد،  
برای سلامتی حضرت بقیه الله<sup>7</sup> صدقه بدهد و حاجتش را از خدا  
تقاضا کند که فرموده اند: ممکن نیست حاجت او رد شود. اغلب افراد  
در ماه مبارک رمضان موفق به خواندن نماز جعفر طیار میشوند؛ چون  
در این سه روز، روزه دارند و عموماً شرطش در ماه مبارک رمضان  
موجود است. 12.

درباره نماز جعفر یکی از بزرگان اهل معنا میفرماید:  
اگر بخواهد معنویت در زندگی ما تعریف شود، یک فداکاری و  
گذشت لازم دارد و یک اشتغال شدید میخواهد. ما برای  
پیگیریهای معنوی و رشدمان باید بیش از این هزینه کنیم و وقت و  
نیرو صرف کنیم. یک عمل عبادی قوی را در طول شبانه روز باید  
ملتزم باشیم و یک جهت مراقبه ای قوی را باید ملتزم باشیم. مثلاً در  
اعمال عبادی بعضی مشغول به ذکر میشوند که پیچیدگی خاص  
خود را دارد. اشتغال و عدم اشتغال، کیفیت ذکر، شرائط ذکر که آثار  
عجیبی در زندگی انسان میگذارد که بابش مفصل است. ولی منظور  
ما از ذکر، یک اشتغال است. نماز امام زمان<sup>7</sup>، نماز جعفر طیار، این ها  
چیزهایی بوده که اعجاز میکرده است. مخصوصاً اگر یک جنبشی  
میشد که انسان علاقه مند به این قضایا، مدتی را به نماز جعفر طیار  
اشتغال پیدا میکرد، برکاتش زود محسوس میشود. زود که عرض  
میکنم منظور بعد از ماه هاست و برای انسان فتح باب میکند. گویا  
این عمل عبادی نماز جعفر طیار حکم کیمیا دارد. بعضی اهمال

میکنند؛ مثلاً سریع دو رکعت میخوانند و اذکارش را بعد میگویند،  
این گونه، آثارش کم میشود. نماز جعفر طیار در سلوک عملی، یک سر  
بوده است. آقا علی بن موسی الرضا از مدینه که عازم طوس شدند،  
مرتب این نماز را مشغول بوده اند. 13 با این که خودشان امام هستند و

ص: 631

خودشان نماز دارند؛ اما نماز جعفر را ملتزم بوده اند.

این نماز، آثار و برکاتی را در زندگی و در ارتقاء معنویت انسان

میگذارد. مشکل و خطری که الآن با آن مواجهیم این است که نکند

آرام آرام سیره بزرگان حوزه فراموشمان بشود. و اشتغال به یک اموری

پیدا کنیم که با سیره علما و بزرگان حوزه فاصله داشته باشد؛ این نماز

جعفر از جمله سنت هایی است که از اهل بیت: به علمای اهل

معنویت منتقل شده که دیگر واسطه نداشته است. این نماز جعفر

طیار، مدتی التزام میخواهد. خیلی از این عبادت ها به گونه ای است

که اگر انسان مدت زمانی ملتزم باشد، بهره اش را میگیرد؛ از جمله این

نماز است. البته حداقل یک حوال > [ سال ] کامل میخواهد، اگر

کسی حاجتی را در نظر گرفت و حاجتش زودتر برآورده شد که چه

بهبتر. این نماز، در بین علمای نجف مجرب بوده است. علمای اهل

معنایی که بعضی از اعمال عبادی را به هیچ وجه ترک نمیکردند از

جمله آن عبادات، نماز جعفر طیار بوده است.

بعضی از دوستان مدتی به این نماز مشغول میشدند و آثار و برکاتی

میدیدند که واقعاً بهت آور است. برخی که از نظر پزشکی برای

فرزنددار شدن مأیوس شده بودند مشغول به خواندن این نماز شدند

و نتیجه گرفتند. البته اکابر و بزرگان، فقط برای حوائج مادی نماز جعفر

را نمیخوانده اند؛ بلکه ضمیمه اش میکرده اند و اصل را حوائج

معنوی قرار میدادند؛ ولی اگر نماز جعفر طیار در برنامه عبادی کسی

قرار گیرد یک قدس و یک نور همیشه همراه او خواهد بود. یکباره

ساختار روحی او تغییر میکند؛ یعنی یک بهاء و نور پیدا میکند. این نماز، خیلی جای کار دارد؛ یعنی ارزش دارد که انسان وقت بگذارد و ملتزم باشد و هرچه میخواهد از این نماز بخواهد. البته حوائج هم متفاوت هستند و انسان باید بداند که کدام حاجت چه مقدار ادامه

ص: 632

میخواهد. هر حاجتی یک مقدار حد نصابی از تکرار عمل را دارد.

گاهی حد نصاب، بالا است؛ یک وقت یک نفر یک قضیه معنوی را که اکابر، چهل سال دنبالش میدویده اند مد نظر قرار میدهد میخواهد

نماز جعفر طیار بخواند و فکر میکند بعد از دو سه ماه باید به آن برسد که این، خطا است؛ ولی گاهی حوائج را باید از هم تفکیک کرد.

گاهی ما مشکلاتی در زندگیمان هست که اصلاً راه معنویت را بر ما بسته است. این موارد، جای نماز جعفر طیار است که شخص؛

میخواند و راه برای او باز میشود. قدم به قدم پیش میرود و

استمداد میکند از الطاف حق تعالی. به هر حال، نماز جعفر طیار در برهه هایی از طلب در زندگی مادی و معنوی، به داد انسان میرسد و انسان را رشد میدهد. 14

### کیفیت خواندن نماز جعفر و برخی از احکام آن

امام خمینی 1 چنین میفرماید:

یکی از نمازهای مستحبی که استحبابی مومد دارد و بین شیعه و سنی از نمازهای معروف است، نماز جعفر بن ابیطالب 7 است که رسول خدا 9 آن را به وی هنگامی که از سفر حبشه بر می گشت، عطا کرد، تا با این وسیله، محبت و کرامت خود نسبت به او را اظهار بدارد.... و

بهترین وقت انجام آن، هنگام بلند شدن آفتاب در صبح جمعه است و

جائز است که مکلف، آن را جزء نافله های شب و یا روز خود حساب کند که در این صورت هم به عنوان نماز جعفر و هم به حساب

نافله های او محسوب میشود همان طور که در روایت آمده است. 15

مثلاً اگر مکلف خواست آن را بعد از نماز مغرب بیاورد، می تواند به

عنوان نافله مغرب نیت کند.

این نماز، چهار رکعت با دو سلام است؛ یعنی دو نماز دو رکعتی است

ص: 633

که در هر رکعت حمد و سوره را میخواند و پس از تمام شدن سوره، پانزده بار می گوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر».

آن گاه به رکوع می رود و این ذکر را در رکوع ده بار می گوید و پس از سر برداشتن از آن، ده بار می گوید و همچنین در سجده و بعد از سر برداشتن از سجده و همچنین در سجده دوم و بعد از سر برداشتن از سجده، ده بار همین ذکر را بگوید که در نتیجه، در یک رکعت، هفتاد و پنج بار و در چهار رکعت، سیصد بار این ذکر را گفته است. و ظاهراً می تواند در رکوع و سجود، به همین ذکر اکتفا نموده، ذکر خاص رکوع و سجود را نگوید؛ لکن نزدیک تر به احتیاط، آن است که به گفتن آن اکتفا نموده، ذکر رکوع و سجود را نیز بگوید. در این نماز، سوره خاصی معین نشده و هر سوره ای میتواند بخواند؛ ولی، بهتر آن است که در رکعت اول، سوره «إذا زلزلت»، و در رکعت دوم، سوره «عادیات» و در رکعت سوم «إذا جاء نصر الله» و در رکعت چهارم، سوره «قل هو الله أحد» را بخواند.

مسئله 1. جائز است در صورتی که عجله داشته باشد، تسییحات را بعد از نماز بگوید. [ یعنی دو تا دو رکعت نماز بخواند مانند نماز صبح و بعداً 300 بار ذکر تسییحات اربعه را بگوید ] 1 همچنان که جائز است در صورتی که حاجتی ضروری دارد، اصل نماز جعفر را دو قسمت نموده یک دو رکعتی را بیاورد و دو رکعت دیگر را بعد از بر آمدن حاجتش بخواند.

مسئله 2. اگر بعضی از تسییحات را در جای خودش فراموش کند، اگر



در محل های دیگر به یادش آمد؛ در همان جا قضایش را به جا می آورد

و تسبیحات همان محل را نیز می خواند. 17 بنابراین اگر تسبیحات

رکوع را فراموش کرد و بعد از سر برداشتن از آن، به یادش آمد، در

همان جا ده تسبیح رکوع را قضا نموده، تسبیح خود آن محل را نیز

ص: 634

می خواند و همچنین در محل ها و در احوال دیگر نماز. و اگر بیادش نیامد، تا از نماز فارغ شد، بهتر و به احتیاط نزدیک تر، آن است که تسبیحات فراموش شده را به امید ثواب بیاورد. 18

#### یادآوری

- 1- برای نماز جعفر، دعاها بسیار زیبا و آدابی ذکر شده است که اگر با این دعاها و آداب به جا آورده شود، زودتر و بهتر نتیجه بخش خواهد بود. برای اطلاع از این دعاها به مفاتیح الجنان مراجعه کنید.
- 2- درباره شیوه خواندن و احکام مربوط به این نماز، نظرهای متعدد وجود دارد که ما شیوه مشهور را از امام خمینی<sup>1</sup> نقل کردیم.
- 3- با وجود آن که می توان ابتدا نماز را بدون تسبیحات خواند و بعد، تسبیحات آن را خواند، باید توجه داشت که این کار، تأثیرات نماز را خواهد کاست.
- 4- این نماز، بین مردم، به نمازی طولانی مشهور شده است تا جایی که ضرب المثل شده است؛ در صورتی که به طور معمول، این نماز بیشتر از نیم ساعت طول نمیکشد که اگر اندکی حضور قلب در آن باشد، شیرینی آن باعث میشود نماز، هرگز طولانی جلوه نکند. به شما که رشد معنوی و برآورده شدن نیازهایتان، آرزوی ما است، خواندن این نماز را سفارش کرده و از شما خواهشمندیم پس از خواندن این نماز، دوستان خود در نشریه خُلق را از دعای خیر، فراموش نفرمایید.



- (1) میزان الحکمه، محمدی ری شهری، ج 2، ص 40، باب البلاء؛ عدل الهی، مرتضی مطهری، ص 166.
- (2) اشاره به آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...»، سوره مائده: 35.
- (3) سیمای فرزندگان، رضا مختاری، چ 16، بوستان کتاب، قم، 1386، ص 139.
- (4) در محضر آیت الله بهجت، محمد حسین رخشاد، نشر سما، چ 3، قم، 1382، ج 1، ص 49.
- (5) برگی از دفتر آفتاب، رضا باقی زاده، نشر مشهور، چ دهم، قم، 1382، ص 204.
- (6) مفاتیح الجنان، نماز جعفر طیار.
- (7) العروه الوثقی (للسید الیزدی)، ج 2، ص 105.
- (8) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج 12، ص 199.
- (9) حجت الاسلام حسین دانی در گفتگو با خبرنگار اجتماعی باشگاه خبری فارس.
- (10) حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ جعفر ناصری حفظه الله، نوار سخنرانی (در جمع معتکفین مسجد المحمود خانه اصفهان واقع در شهر اصفهان)، 85/5/18.
- (11) متن سخنرانی آیت الله ناصری، مسجد کمرزین اصفهان، رمضان المبارک، 1385 ه. ش.
- (12) مجله خُلق، شماره 8.

(13) بحار الانوار، جم م، صم م.

(14) سخنرانی ایشان در جمع طلاب حوزه علمیه، قم، مومسه فرهنگی

دارالهدی، 88/7/12.

(15) من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 554.

(16) ر.ک: کافی، ج 3، ص 466.

(17) وسائل الشیعه، ج 8، ص 61.

(18) تحریر الوسیله، ج 1، ص 243؛ و بنگرید: العروه الوثقی (للسید الیزدی)، ج 2، ص 107.

ص: 636

تهیه و تنظیم توسط موسسه فرهنگی ، اخلاقی دارالهدی - قم

برگرفته از سایت بنیاد فرهنگی آموزشی هاد

### **(نماز جناب جعفر طیار) آیابه دنبال کیمیا و با نقشه گنج نیستید؟**

سه شنبه، 16 اسفند 1390 ساعت 11:27

بسم الله الرحمن الرحيم

نماز جناب جعفر طیار علیه السلام

1- نماز جعفر طیار ، هدیه عی رسول خدا صلی الله علیه و آله به

جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام

مرحوم علامه مجلسی در ربیع الأسایع می نویسد: بدان که این نماز

از جمله متواترات است و خاصه و عامه به سندهای بسیار روایت

کرده اند، و مخالفان نیز این نماز را مستحبّ می دانند مگر نادری از

ایشان، اما اکثر ایشان به اعتبار عداوت باطنی که با امیرالمومنین علیه

السّلام و اقارب آن حضرت دارند، این نماز را به عبّاس عموی پیغمبر

صلی الله علیه و آله نسبت داده اند. [1]

مرحوم علامه عی مجلسی در ادامه میع نویسد:

به سند معتبر از حضرت امام زین العابدین علیه السّلام منقول است

که چون جعفر طیار، برادر امیرالمومنین علیه السلام، از هجرت حبشه

مراجعت نمود، در روزی رسید که فتح خیبر بر دست امیرالمومنین

علیه السّلام شده بود. حضرت رسول صلی الله علیه و آله به قدر

مسافت یک تیر پرتاب، به استقبال او شتافت. چون جعفر نظرش بر

جمال عدیم المثل آن حضرت افتاد، مشتاقانه به جانب آن حضرت

دوید. حضرت او را در بر گرفت و دست در گردن او آورد و ساعتی با

ص: 637

او سخن گفت. پس بر ناقه ع ی غضبا سوار شد و جعفر را ردیف خود

ساخت، و چون ناقه به راه افتاد، حضرت فرمود که: ای جعفر، ای

برادر، میع خواهی بخشش بزرگی کنم نسبت به تو؟ میع خواهی تو

را عطیه ع ی گرانع بهایی بدهم؟ میع خواهی تو را برگزینم؟ مردم

گمان کردند که مال جزیل از غنایم خیبر

به او عطا خواهد فرمود. جعفر گفت: بلی، پدر و مادرم فدای تو باد.

پس حضرت نماز تسبیح را تعلیم نمود به او. [2]

2- ثواب نماز جعفر طیار) یا نماز تسبیح)

مرحوم علامه ع ی مجلسی در ربیع الاسابیع میع نویسد: بعد از نوافل

شبانه ع روزی، نمازی به حسب صحّت سند و کثرت ثواب به این نماز

نمی رسد. [3]

ابوحمز ع ی شمالی از حضرت باقر علیه السّلام نقل میع کند که

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله به جعفر بن ابی طالب فرمود:

آیا نمیع خواهی به تو نمازی را یاد دهم که اگر بخوانی و مقدار گناهان

تو به تعداد ریگ بیابان و کف دریا باشد آمرزیده شوی؟ عرض کرد:

بله ای رسول خدا. [4] ابراهیم بن ابی البلاد نقل می کند که از امام رضا

علیه السّلام ثواب نماز جعفر را پرسیدم، فرمود: اگر گناهان کسی که

این نماز را میع خواند به تعداد شن ع های بیابان و به مقدار کف دریا

باشد، خداوند وی را می آمرزد! ابراهیم گفت: پرسیدم: این آمرزش،

اختصاص به شیعیان دارد؟ فرمود: بله، اختصاص به شما دارد. [5]

اسحاق بن عمّار از حضرت صادق علیه السّلام سوال نمود: اگر کسی



نماز جعفر را بخواند، آیا خداوند همان ثوابی که رسول خدا صلّی الله

علیه وآله برای جعفر بیان نمود، برای این فرد نیز میع نویسد؟ فرمود:

به خدا قسم بله! 6 حضرت صادق علیه السّلام فرمود: هرکس هر روز

ص: 638

نماز جعفر را بخواند، کارهای بد برای او نوشته نمی شود، و به ازای هر تسبیحی که در نماز بگوید، برای او حسنه ع ای نوشته می شود، و درجه ع ی وی در بهشت بالا می رود. 7 حضرت باقر علیه السلام به ابوحزیمه ع ی شمالی فرمود: در هر رکعت نماز جعفر، 75 مرتبه تسبیحات خوانده می شود که جمعاً می شود 300 تسبیح در چهار رکعت. خداوند این تسبیحات را مضاعف کرده، و به ازای آن، برای تو دوازده هزار حسنه می نویسد که هر حسنه معادل کوه احد و بزرگ ع تر از آن می شود. [3] 8- زمان ع های مناسب برای خواندن نماز

#### جعفر طیار

ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: در هر زمان از شب یا روز که خواستی، نماز جعفر را بخوان ... اگر خواستی نماز جعفر را در شب بخوان و آن را بخشی از نمازهای نافله ع ی شب خود قرار بده، و اگر خواستی این نماز را در روز بخوان و آن را بخشی از نمازهای نافله ع ی روز خود قرار بده. [9] احمد بن علی انصاری از رجاء بن ابی ضحاک نقل می کند که گفت: مأمون مرا فرستاد که علی بن موسی علیه السلام را از مدینه به خراسان بیاورم، و سفارش نمود که من شخصاً مراقب و مواظب او باشم. هم ع چنین امر کرد که در طول شبانه روز از او جدا نشوم و محافظ او باشم تا ایشان را به نزد مأمون برسانم. لذا من پیوسته با حضرت بودم و از ایشان جدا نمی شدم. به خدا قسم کسی را ندیدم که نسبت به خداوند متعال از او متقی تر باشد، و یا بیش ع تر از او یاد خدا باشد، و یا خدا ترس ع تر از وی باشد.

آن حضرت هر شب چهار ركعت نماز جعفر طيار مي خواند و آن را  
بخشي از نماز شب محسوب ميع نمود. [10] حضرت صاحب الامر  
عليه السلام در يكي از توقيعات صادره فرمود: بهترين زمان براي  
خواندن نماز جعفر، آغاز روز جمعه ميع باشد، البته در هر زماني كه

ص: 639

خواستی و یا هر وقتی از شب و روز که خواستی، خواندن نماز جعفر  
جائز است. [11] حسن بن فضال گفت: از حضرت رضا علیه السلام  
درباره عی شب نیمه عی شعبان پرسیدم و عرض کردم: آیا برای این  
شب نمازی به غیر از نماز دیگر شب عی ها وجود دارد؟ حضرت فرمود:  
نماز واجبی برای این شب نیست، اما اگر دوست داری که در این شب  
عمل مستحبی انجام دهی، تو را به نماز جناب جعفر بن ابی طالب  
علیه السلام توصیه می‌کنم. [12] زمان عی های توصیه شده برای  
تکرار نماز جعفر طیار

ابوحمزہ عی شمالی از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند که  
فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله به جعفر بن ابی طالب فرمود:  
هرگاه خواستی چهار رکعت نماز بخوان، اگر خواستی هر شب، اگر  
خواستی هر روز، اگر خواستی جمعه به جمعه، اگر خواستی ماه به  
ماه، و اگر خواستی سال به سال. [13] رسول خدا صلی الله علیه وآله به  
جناب جعفر فرمود: من به تو عملی را اعطا می‌کنم که اگر آن را هر  
روز انجام دهی، برای تو از دنیا و آن عی چه در آن است بهتر است، و اگر  
یک عی روز در میان انجام دهی، گناه مابین آن دو روز آمرزیده خواهد  
شد، یا اگر در هر جمعه یا هر ماه یا هر سال انجام دهی، خداوند  
گناهان مابین آن دو را می‌بخشد، هر چند گناهان تو به تعداد ستارگان،  
به تعداد برگ درختان، و به تعداد ریگ عی بیابان باشد. [14]  
حضرت صادق علیه السلام از پدران گرامی خویش نقل می‌کند که  
امیرالمومنین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله به

جعفر چنین فرمود: اگر توانستی، هر روز این نماز را بخوان. اگر

توانستی هر روز بخوانی، در هر جمعه بخوان. اگر در هر جمعه

توانستی بخوانی، در هر ماه بخوان. اگر در هر ماه نتوانستی بخوانی،

در هر سال بخوان. اگر در هر سال نتوانستی بخوانی، یک بار در

ص: 640

عمرت بخوان. اگر چنین کنی، خداوند گناهان کبیره و صغیره، گناهان

غیر عمد و عمد، و گناهان قدیم و جدید تو را میع آمرزد. [15]

مکان ع های توصیه شده برای خواندن نماز جعفر طیار

مرحوم علامه ع ی مجلسی در بحار الانوار میع نویسد: به خطّ مرحوم

شیخ حسین بن عبدالصّمد عاملی؛ پدر شیخ بهایی دیدم که از شیخ

ابوالطّیب رازی چنین نقل کرده است:

هرکس حضرت رضا علیه السّلام یا یکی از ائمّه علیهم السّلام را

زیارت کند، و نزد او نماز جعفر بخواند، برای او به ازای هر رکعت

نمازی که خوانده است، ثواب هزار حجّ، هزار عمره، آزاد ساختن

هزار بنده، و هزار جهاد در راه خدا هم ع راه با پیامبر مُرسل نوشته

میع شود. هم ع چنین به ازای هر قدمی که برداشته است ع، ثواب صد

حجّ، صد عمره، آزاد سازی صد بنده در راه خدا منظور میع شود، و

برای او صد حسنه نوشته میع شود، و از او صد عمل بد، پاک

میع شود. [16]

6- طریقه ع ی خواندن نماز جعفر طیار

حضرت صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به

جعفر بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: چهار رکعت نماز

میع خوانی (دو نماز دو رکعتی)؛ در هر رکعت بعد از قرائت یعنی

خواندن حمد و سوره 15 بار میع گویی: «سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَ

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ» تسبیحات اربعه بعد به رکوع میع روی و 10

بار تسبیحات اربعه میع گویی. بعد از برخاستن از رکوع 10 بار

تسبیحات اربعه میع گوئی. در سجده ع ی اوّل 10 بار تسبیحات اربعه

میگوئی. بعد از آن که سر از سجده ع ی اوّل برداشتی 10 بار

تسبیحات اربعه می گوئی. در سجده ع ی دوم 10 بار تسبیحات اربعه

میع گوئی و سرانجام، بعد از آن که سر از سجده ع ی دوم برداشتی 10

ص: 641

بار تسبیحات اربعه می‌گویی. [17]

در مورد خواندن سوره ع ای که در هر رکعت بعد از سوره ع ی حمد

خوانده می‌شود، روایات مختلفی نقل شده است که به هر یک از

آن‌ها می‌توان عمل کرد، هر چند بزرگان فقها و محدّثین انجام دو

مورد اول از روایات ذیل را توصیه نموده اند: [18]

حضرت رضا علیه السّلام فرمود: در رکعت اول نماز جعفر سوره ع ی

زلزال، در رکعت دوم سوره ع ی عادیات؛ در رکعت سوم سوره ع ی

نصر؛ و در رکعت چهارم سوره ع ی توحید خوانده شود. [19]

ابراهیم بن ابی بلاد از حضرت کاظم علیه السّلام نقل می‌کند که

فرمود: در نماز جعفر، سوره ع های زلزال، نصر، قدر و توحید را

بخوان. [20] حضرت صادق علیه السّلام به عبدالله بن مغیرم فرمودند:

در نماز جعفر علیه السّلام، دو سوره ع ی توحید و کافرون را بخوان.

[21] حضرت صادق علیه السّلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و

آله به جعفر علیه السّلام فرمود: در هر رکعت این نماز، دو سوره ع ی

توحید و کافرون را بخوان. [22] رسول خدا صلی الله علیه و آله به

جناب جعفر فرمود: در این نماز می‌توانی در هر رکعت سوره ع ی

توحید را بخوانی. [23] روایت شده است که در هر رکعت از نماز

جعفر، می‌توانی سوره ع ی حمد و سوره ع ی توحید را بخوانی. [24]

طریقه ع ی مختصر کردن نماز جعفر طیار با گفتن تسبیحات بعد از نماز

ابان گفت: از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود:

هرکس عجله دارد، می‌تواند نماز جناب جعفر را بدون تسبیحات



بخواند، سپس تسییحات را در حالی که به دنبال حاجتش (کارهای

خود) می‌رود بگوید! [25] حضرت صادق علیه السّلام به ابابصیر

فرمود: اگر عجله داشتی، نماز جعفر را بدون تسییحات بخوان و

سپس قضای تسییحات را به ع جا آور. [26] مرحوم آیت الله محمّد تقی

ص: 642

موسوی اصفهانی) متوفی 1348 ه ق (در کتاب سراج القبور

میع نویسد: اگر فردی کار تعجیلی دارد، جایز است که اصل نماز

(جعفر) را بیع تسبیحات بخواند، و بعد از نماز تسبیحات را بخواند

اگر چه در حال راه رفتن باشد. [27]

مرحوم آیت الله میرزا محمد باقر فقیه ایمانی) متوفی 1370 ه ق (در

کتاب فوز اکبر و پس از تأکید بر خواندن نماز جناب جعفر علیه السلام

در شب نیمه ع ی شعبان میع نویسد: یک قسم مختصر و آسان این

نماز آن است که 4 رکعت به دو سلام خوانده شود، و بعد از چهار

رکعت، سیع صد مرتبه بگویند: «سُبْحَانَ اللَّهِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا

اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ». [28]

8- اذکار آخرین سجده ع ی هر رکعت از نماز جعفر طیار

[29] مرحوم شیخ صدوق در "هدایه" میع نویسد: در پایان هر رکعت [30] از

نماز جعفر چنین بگو: "یا مَنْ لَيْسَ الْعِزُّ وَالْوَقَارُ، يَا مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَ

تَكْرَمَ بِهِ، يَا مَنْ لَا يُبْنِغِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ، يَا مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ، يَا

ذَا النِّعْمَةِ وَالطُّوْلِ، يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ، يَا ذَا الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ، أَسْأَلُكَ

بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَ مُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ، وَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ

الْأَعْلَى وَ كَلِمَاتِكَ التَّامَاتِ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ أَنْ تَفْعَلَ

بِي كَذَا وَ كَذَا) به جای کذا و کذا حاجت را بگو) ". [31]

9- اذکار آخرین سجده ع ی نماز جعفر طیار

حضرت صادق علیه السلام فرمود: در رکعت آخر نماز تسبیح یا نماز

جعفر، در آخرین سجده بعد از گفتن تسبیحات چنین بگو: "سُبْحَانَ

مَنْ لَيْسَ الْعِزُّ وَالْوَقَارُ، سُبْحَانَ مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَتَكَرَّمَ بِهِ، سُبْحَانَ  
مَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ، سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ، سُبْحَانَ  
ذِي الْمَنِّ وَالنِّعَمِ، سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْكَرَمِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ  
الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ، وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ، وَاسْمِكَ الْأَعْظَمِ، وَكَلِمَاتِكَ

ص: 643

التَّامَّةِ الَّتِي تَمَّتْ صِدْقًا وَعَدْلًا ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ ، وَ أَفْعَلْ بِي

كَذَا وَ كَذَا) به جای کذا و کذا حاجت را بگو ( . [32]

ابان از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: در آخرین

رکعت نماز جعفر بن ابی طالب علیه السلام چنین بگو: "سُبْحَانَ اللَّهِ

الْوَّاحِدِ الْأَحَدِ ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ ، سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ

يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ، سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا ،

سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ الْعِزُّ وَالْوَقَارُ ، سُبْحَانَ مَنْ تَعَظَّمَ بِالْمَجْدِ وَ تَكْرَمَ بِهِ ،

سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ ، سُبْحَانَ ذِي الْفَضْلِ وَالطُّوْلِ ، سُبْحَانَ

ذِي الْمَنْ وَ التَّعَمُّ ، سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَالْأَمْرِ ، سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ وَ

الْمَلَكُوتِ ، سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ وَالْجَبْرُوتِ ، سُبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ ،

سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ بِأَكْنَافِهَا ، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ الْأَرْضُونَ

وَ مَنْ عَلَيَّهَا ، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ الطَّيْرُ فِي أَوْكَارِهَا ، سُبْحَانَ مَنْ

سَبَّحَتْ لَهُ السِّبَاعُ فِي آجَامِهَا ، سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحَتْ لَهُ حَيْتَانُ الْبَحْرِ وَ

هَوَائِهِ ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْبَغِي التَّسْبِيحُ إِلَّا لَهُ ، سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَى كُلَّ

شَيْءٍ عِلْمُهُ ، يَا ذَا النِّعَمَةِ وَ الطُّوْلِ ، يَا ذَا الْمَنْ وَ الْفَضْلِ ، يَا ذَا الْقُوَّةِ وَ الْكَرَمِ

، أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ ، وَ مُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ ، وَ بِاسْمِكَ

الْأَعْظَمِ الْأَعْلَى ، وَ كَلِمَاتِكَ التَّامَّةِ كُلِّهَا ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ،

وَ أَنْ تُفْعَلَ بِي كَذَا وَ كَذَا) به جای کذا و کذا حاجت را بگو ( . [33]

10- ادعیه پس از نماز جعفر طیار

مفضل بن عمر گفت: حضرت صادق علیه السلام را دیدم که بعد از

نماز جعفر دستاش را بالا برد و چنین دعا کرد: يَا رَبِّ يَا رَبِّ ، وَ تَا

نفس داشت تکرار کرد. يَا رَبَّاهُ يَا رَبَّاهُ و تا نفس داشت تکرار کرد. يَا

رَحِيمُ يَا رَحِيمُ و تا نفس داشت تکرار کرد. يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ و تا نفس

داشت تکرار کرد. يَا حَيُّ يَا حَيُّ و تا نفس داشت تکرار کرد. يَا رَحِيمُ يَا

ص: 644

رَحِيمٌ وَ تَا نَفْسِ دَا شْتِ تَكَرَّارِ كَرْدِ .

پس هفت بار گفت: يَا رَحْمَانُ يَا رَحْمَانُ . پس هفت بار گفت: يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ .

سپس گفت: اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتَتِحُ الْقَوْلَ بِحَمْدِكَ ، وَ أَنْطِقُ بِالثَّنَاءِ عَلَيْكَ وَ  
أُمَجِّدُكَ ، وَ لَا غَايَةَ لِمُدْحِكَ ، وَ أَنْبِيْ عَلَيْكَ ، وَ مَنْ يَبْلُغُ غَايَةَ ثَنَائِكَ وَ أَمَدَ  
مَجْدِكَ؟! وَ أَنِّي لِحَلِيقَتِكَ كُنْتُ مَعْرِفِهِ مَجْدِكَ؟! وَ أَيُّ رَمَنْ لَمْ تَكُنْ مَمْدُوحًا  
بِفَضْلِكَ ، مَوْصُوفًا بِمَجْدِكَ ، عَوَادًا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِحِلْمِكَ!؟

تَخَلَّفَ سُكَّانُ أَرْضِكَ عَنْ طَاعَتِكَ ، فَكُنْتَ عَلَيْهِمْ عَطُوفًا بِجُودِكَ ، جَوَادًا  
بِفَضْلِكَ ، عَوَادًا بِكَرَمِكَ ، يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ ، ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ .

حضرت صادق علیه السلام به مفضل فرمود: ای مفضل! اگر حاجت  
مهمی داشتی، نماز جعفر را بخوان، سپس این دعا را بخوان و حاجت  
خود را درخواست کن. اگر چنین کنی، خداوند حاجتت را برآورده

میع سازد. [34]

عبدالملک بن مروان از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که  
فرمود: روز چهارشنبه، پنج شنبه و جمعه روزه بگیر و در آخر روز پنج  
شنبه به ده مسکین یک مُد طعام [35] صدقه بده. روز جمعه غسل کن

و به صحرا برو و نماز جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام را

بخوان. سپس دو زانوی خود را برهنه کن و روی زمین قرار بده و بگو:

«يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ عَلَى الْقَبِيحِ ، وَ يَا مَنْ لَمْ يُوَاجِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ

يَهْتِكِ السِّرَّ ، يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ ، يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ ، يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ ، يَا

بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ ، يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى وَ مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى ، يَا مُقِيلَ

الْعُثْرَاتِ ، يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ ، يَا عَظِيمَ الْمَنِّ ، يَا مُبْتَدِنًا بِالنِّعَمِ قَبْلَ

اسْتِحْقَاقِهَا».

سپس هر یک از اذکار زیر را ده بار تکرار کن:

يَا رَبَّاهُ ، يَا رَبَّاهُ / يَا اللّهُ ، يَا اللّهُ / يَا سَيِّدَاهُ ، يَا سَيِّدَاهُ / يَا مَوْلَاهُ ، يَا مَوْلَاهُ /

يَا رَجَائَاهُ / يَا غِيَاثَاهُ / يَا غَايَةَ رَغْبَتَاهُ / يَا رَحْمَانُ / يَا رَحِيمُ / يَا مُعْطِيَ

ص: 645

پس ده بار بگو: «صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَثِيرًا طَيِّبًا [مُبَارَكًا] كَأَفْضَلِ

مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ»

و حاجت خود را درخواست کن. [36]

حسن بن قاسم عباسی گفت: روز جمعه نزد حضرت کاظم علیه

السَّلَام رفتم. دیدم وقتی روز بالا آمد، حضرت نماز جعفر علیه السَّلَام

را خواند و پس از نماز دستانش را به سوی آسمان بالا برد و چنین دعا

کرد: " يَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ اللُّغَاتُ ، وَلَا تَشَابَهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ ، وَيَا مَنْ

هُوَ كُلُّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ ، يَا مَنْ لَا يَشْغَلُهُ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ ، يَا مُدَبِّرَ الْأُمُورِ ، يَا

بَاعِثَ مَنْ فِي الْقُبُورِ ، يَا مُحْيِيَ الْعِظَامِ وَهِيَ رَمِيمٌ ، يَا بَطَّاشُ ، يَا ذَا الْبَطْشِ

الشَّدِيدِ ، يَا فَعَالًا لِمَا يُرِيدُ ، يَا رَازِقَ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ، يَا رَزَاقَ

الْجَنِينِ وَالطُّفْلِ الصَّغِيرِ ، وَيَا رَاحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ ، وَيَا جَابِرَ الْعُظْمِ

الْكَسِيرِ ، يَا مُدْرِكَ الْهَارِبِينَ ، وَيَا غَايَةَ الطَّالِبِينَ ، يَا مَنْ يَعْلَمُ مَا فِي

الضَّمِيرِ وَمَا تُكِنُّ الصُّدُورُ ، يَا رَبَّ الْأَرْبَابِ ، وَوَسِيدَ السَّادَاتِ ، وَإِلَهَ آلِ آلِهِ

، وَجَبَّارَ الْجَبَابِرِ ، وَمَلِكَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَيَا مُجْرِيَ الْمَاءِ فِي النَّبَاتِ ،

وَيَا مُكَوِّنَ طَعْمِ الثَّمَارِ ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي اسْتَقْفْتَهُ مِنْ عَظَمَتِكَ ، وَ

أَسْأَلُكَ بِعَظَمَتِكَ الَّتِي اسْتَقْفْتَهَا مِنْ كِبَرِيَّاتِكَ ، وَأَسْأَلُكَ بِكِبَرِيَّاتِكَ الَّتِي

اسْتَقْفْتَهَا مِنْ كِبَرِيَّاتِكَ ، وَأَسْأَلُكَ بِكِبَرِيَّاتِكَ الَّتِي اسْتَقْفْتَهَا مِنْ جُودِكَ ،

وَأَسْأَلُكَ بِجُودِكَ الَّذِي اسْتَقْفْتَهُ مِنْ عِزِّكَ ، وَأَسْأَلُكَ بِعِزِّكَ الَّذِي اسْتَقْفْتَهُ

مِنْ كَرَمِكَ ، وَأَسْأَلُكَ بِكَرَمِكَ الَّذِي اسْتَقْفْتَهُ مِنْ رَحْمَتِكَ ، وَأَسْأَلُكَ

بِرَحْمَتِكَ الَّتِي اسْتَقْفْتَهَا مِنْ رَأْفَتِكَ ، وَأَسْأَلُكَ بِرَأْفَتِكَ الَّتِي اسْتَقْفْتَهَا مِنْ



حَلْمِكَ ، وَ أَسْأَلُكَ بِحِلْمِكَ الَّذِي اشْتَقَّقْتَهُ مِنْ لُطْفِكَ ، وَ أَسْأَلُكَ بِلُطْفِكَ الَّذِي

اشْتَقَّقْتَهُ مِنْ قُدْرَتِكَ ، وَ أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ كُلِّهَا ، وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمُهَيِّمِ

الْعَزِيزِ الْقَدِيرِ عَلَى مَا تَشَاءُ مِنْ أَمْرِكَ ، يَا مَنْ سَمَكَ السَّمَاءَ بِغَيْرِ عَمَدٍ ، وَ

أَقَامَ الْأَرْضَ بِغَيْرِ سَنْدٍ ، وَ خَلَقَ الْخَلْقَ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ بِهِ إِلَيْهِمْ إِلَّا إِفَاضَةً

ص:646

لِإِحْسَانِهِ وَنِعَمِهِ ، وَإِبَانَةِ لِحِكْمَتِهِ وَإِظْهَاراً لِقُدْرَتِهِ ، أَشْهَدُ يَا سَيِّدِي ، أَنَّكَ  
لَمْ تَأْتَسْ بِأَيِّدَاعِهِمْ لِأَجْلِ وَحْشِهِ بِتَفَرُّدِكَ ، وَلَمْ تَسْتَعِنْ بِغَيْرِكَ عَلَى  
شَيْءٍ مِنْ أَمْرِكَ ، أَسْأَلُكَ بِغِنَاكَ عَنْ خَلْقِكَ ، وَبِحَاجَتِهِمْ إِلَيْكَ ، وَبِفَقْرِهِمْ وَ  
فَاقَتِهِمْ إِلَيْكَ ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ ، وَ أَهْلِ بَيْتِهِ  
الطَّيِّبِينَ الْأَيْمَةَ الرَّاشِدِينَ ، وَأَنْ تَجْعَلَ لِعَبْدِكَ الدَّلِيلَ بَيْنَ يَدَيْكَ مِنْ أَمْرِهِ  
فَرَجاً وَمَخْرَجاً ، يَا سَيِّدِي صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ، وَارْزُقْنِي الْخَوْفَ مِنْكَ وَ  
الْخَشْيَةَ لَكَ أَيَّامَ حَيَاتِي ، سَيِّدِي ارْحَمْ عَبْدَكَ الْأَسِيرَ بَيْنَ يَدَيْكَ ، سَيِّدِي  
ارْحَمْ عَبْدَكَ الْمُرْتَهَنَ بِعَمَلِهِ ، يَا سَيِّدِي انْقُذْ عَبْدَكَ الْغَرِيقَ فِي بَحْرِ  
الْخَطَايَا ، يَا سَيِّدِي ارْحَمْ عَبْدَكَ الْمُقَرَّبَ بِذَنْبِهِ وَجُرْأَتِهِ عَلَيْكَ ، يَا سَيِّدِي  
الْوَيْلُ قَدْ حَلَّ بِبِي إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي ، يَا سَيِّدِي هَذَا مَقَامُ الْمُسْتَجِيرِ بِعَفْوِكَ مِنْ  
عُقُوبَتِكَ ، هَذَا مَقَامُ الْمُسْتَكِينِ الْمُسْتَكِينِ ، هَذَا مَقَامُ الْفَقِيرِ الْبَائِسِ الْحَقِيرِ  
الْمُحْتَاجِ إِلَى مَلِكٍ كَرِيمٍ رَحِيمٍ ، يَا وَيْلَتَا مَا أَغْفَلَنِي عَمَّا يُرَادُ مِنِّي ، يَا سَيِّدِي  
هَذَا مَقَامُ الْمُذْنِبِ الْمُسْتَجِيرِ بِعَفْوِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ ، هَذَا مَقَامُ مَنْ انْقَطَعَتْ  
حِيلُهُ ، وَخَابَ رَجَاؤُهُ إِلَّا مِنْكَ ، هَذَا مَقَامُ الْعَانِي الْأَسِيرِ ، هَذَا مَقَامُ الطَّرِيدِ  
الشَّرِيدِ ، يَا سَيِّدِي أَقْلِبْنِي عَثْرَاتِي ، يَا مُقْبِلَ الْعَثْرَاتِ ، يَا سَيِّدِي أَعْطِنِي  
سِوَالِي ، سَيِّدِي ارْحَمْ بَدَنِي الضَّعِيفَ وَجِلْدِي الرَّقِيقَ الَّذِي لَا قُوَّةَ لَهُ عَلَى  
حَرِّ النَّارِ ، يَا سَيِّدِي ارْحَمْنِي ، فَإِنِّي عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أُمَّتِكَ بَيْنَ  
يَدَيْكَ وَفِي قَبْضَتِكَ ، لَا طَاقَةَ لِي بِالْخُرُوجِ مِنْ سُلْطَانِكَ ، سَيِّدِي وَكَيْفَ  
لِي بِالتَّجَاهِ وَ لَا تُصَابُ إِلَّا لَدَيْكَ ، وَكَيْفَ لِي بِالرَّحْمَةِ وَ لَا تُصَابُ إِلَّا مِنْ  
عِنْدِكَ ، يَا إِلَهَ الْأَنْبِيَاءِ ، وَوَلِيَّ الْأَتْقِيَاءِ ، وَبَدِيعَ مَزِيدِ الْكِرَامَةِ ، إِلَيْكَ  
قَصَدْتُ وَبِكَ أَنْزَلْتُ حَاجَتِي ، وَ إِلَيْكَ شَكُوْتُ إِسْرَافِي عَلَيَّ نَفْسِي وَبِكَ

أَسْتَعِيْثُ ، فَأَعِثْنِيْ وَانْقِذْنِيْ بِرَحْمَتِكَ مِمَّا اجْتَرَأْتُ عَلَيْكَ ، يَا سَيِّدِيْ ، يَا  
وَيْلَنَا ، أَيْنَ أَهْرُبُ مِمَّنِ الْخَلَائِقُ كُلُّهُمْ فِي قَبْضَتِهِ ، وَالنَّوَاصِي كُلُّهَا بِيَدِهِ ،  
يَا سَيِّدِيْ مِنْكَ هَرَبْتُ إِلَيْكَ ، وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ ، مُتَضَرِّعاً إِلَيْكَ ، رَاجِئاً لِمَا  
لَدَيْكَ ، يَا إِلَهِيْ وَ سَيِّدِيْ ، حَاجَتِي حَاجَتِي الَّتِي إِنْ أَعْطَيْتَنِيهَا لَمْ يَضُرَّنِي مَا

ص: 647

مَنْعَتِي ، وَإِنْ مَنَعْتِيهَا لَمْ يَنْفَعْنِي مَا أُعْطَيْتَنِي ، أَسْأَلُكَ فَكَأكَ رَقِيبِي مِنْ  
النَّارِ ، سَيِّدِي قَدْ عَلِمْتُ وَآيَقَنْتُ بِأَنَّكَ إِلَهَ الْخَلْقِ ، الَّذِي لَا سَمِيَّ لَهُ وَلَا  
شَرِيكَ لَهُ ، يَا سَيِّدِي وَأَنَا عَبْدُكَ ، مُقِرٌّ لَكَ بِوَحْدَانِيَّتِكَ وَبِوُجُودِ رُبُوبِيَّتِكَ  
، أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقْتَ خَلْقَكَ بِلَا مِثَالٍ وَلَا تَعَبٍ وَلَا نَصَبٍ ، أَنْتَ الْمَعْبُودُ وَ  
بَاطِلُ كُلِّ مَعْبُودٍ غَيْرِكَ ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تَحْشُرُ بِهِ الْمُؤْتَى إِلَى  
الْمَحْشَرِ ، يَا مَنْ لَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ أَحَدٌ غَيْرُهُ ، أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي تُحْيِي  
بِهِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ ، أَنْ تَغْفِرَ لِي وَتَرْحَمَنِي وَتُعَافِيَنِي وَتُعْطِيَنِي وَ  
تَكْفِيَنِي مَا أَهَمَّنِي ، أَشْهَدُ أَنَّهُ لَا يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ أَحَدٌ غَيْرِكَ ، أَيَا مَنْ أَمْرُهُ إِذَا  
أَرَادَ شَيْئًا ، أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ، أَيَا مَنْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ، وَأَحْصَى  
كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ ، وَ  
خَاصَّتِكَ وَخَالِصَتِكَ ، وَصَفِيَّتِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ ، وَآمِينِكَ عَلَيَّ  
وَحِيَّتِكَ ، وَمَوْضِعِ سِرِّكَ ، وَرَسُولِكَ الَّذِي أُرْسَلْتَهُ إِلَى عِبَادِكَ ، وَجَعَلْتَهُ  
رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ ، وَنُورًا اسْتَضَاءَ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ ، فَبَشِّرْ بِالْجَنَّةِ مِنْ  
ثَوَابِكَ ، وَانذِرْ بِالْأَلِيمِ مِنْ عِقَابِكَ ، اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَيْهِ بِكُلِّ فَضِيلَةٍ مِنْ  
فَضَائِلِهِ ، وَبِكُلِّ مَنْقَبَةٍ مِنْ مَنْاقِبِهِ ، وَبِكُلِّ حَالٍ مِنْ حَالَاتِهِ ، وَبِكُلِّ مَوْقِفٍ مِنْ  
مَوَاقِفِهِ ، صَلَاةً تُكْرِمُ بِهَا وَجْهَهُ ، وَاعْطِهِ الدَّرَجَةَ وَالْوَسِيلَةَ وَالرِّفْعَةَ وَ  
الْفَضِيلَةَ ، اللَّهُمَّ سَرِّفْ فِي الْقِيَامَةِ مَقَامَهُ ، وَعَظِّمْ بُنْيَانَهُ ، وَأَعْلِلْ دَرَجَتَهُ ، وَ  
تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ ، وَاعْطِهِ سَوَالَ هُ ، وَارْفَعَهُ فِي الْفَضِيلَةِ إِلَى غَايَتِهَا  
، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ أَنَّمَا الْهُدَى وَمَصَابِيحِ الدُّجَى ، وَأُمَّتِكَ فِي  
خَلْقِكَ ، وَأَصْفِيَّاتِكَ مِنْ عِبَادِكَ ، وَحُجَجِكَ فِي أَرْضِكَ ، وَمَنَارِكَ فِي بِلَادِكَ  
، الصَّابِرِينَ عَلَى بِلَانِكَ ، الطَّالِبِينَ رِضَاكَ ، الْمُؤْمِنِينَ بِوَعْدِكَ ، غَيْرِ شَاكِّينَ

فِيكَ ، وَلَا جَاحِدِينَ عِبَادَتِكَ وَأَوْلِيَاءَكَ ، وَسَلَائِلِ أَوْلِيَانِكَ ، وَخُزَانِ عِلْمِكَ  
، الَّذِينَ جَعَلْتَهُمْ مَفَاتِيحَ الْهُدَى ، وَنُورَ مَصَابِيحِ الدُّجَى صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِمْ وَ  
رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ . اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَعَلَى مَنْ أَرَادَ فِي  
عِبَادِكَ ، الدَّاعِيَ إِلَيْكَ بِإِذْنِكَ ، الْقَائِمِ بِأَمْرِكَ ، الْمُؤْمِدِي عَنْ رَسُولِكَ عَلَيْهِ وَ

ص: 648

إِلَيْهِ السَّلَامُ ، اللَّهُمَّ إِذَا أَظْهَرْتَهُ فَأَنْجِزْ لَهُ مَا وَعَدْتَهُ ، وَ سُقِّ إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ ، وَ  
 أَنْصُرْهُ وَ قَوِّ نَاصِرِيهِ ، وَ بَلِّغْهُ أَفْضَلَ أَمَلِهِ ، وَ أَعْطِهِ سِوَالَهُ ، وَ جَدِّدْ بِهِ عَن  
 مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ بَعْدَ الدَّلِّ - الَّذِي قَدْ نَزَلَ بِهِمْ بَعْدَ نَبِيِّكَ ، فَصَارُوا مَقْتُولِينَ  
 مَطْرُودِينَ مُشْرَدِينَ خَائِفِينَ غَيْرِ آمِنِينَ ، لَقُوا فِي جَنْبِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِكَ  
 وَ طَاعَتِكَ الْأَذَى وَ التَّكْذِيبَ ، فَصَبَرُوا عَلَى مَا أَصَابَهُمْ فِيكَ ، رَاضِينَ بِذَلِكَ  
 ، مُسْلِمِينَ لَكَ فِي جَمِيعِ مَا وَرَدَ عَلَيْهِمْ وَ مَا يَرِدُ إِلَيْهِمْ ، اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَ  
 قَائِمِهِمْ بِأَمْرِكَ ، وَ أَنْصُرْهُ وَ أَنْصُرْ بِهِ دِينَكَ الَّذِي غُيِّرَ وَ بَدِّلَ ، وَ جَدِّدْ بِهِ مَا  
 امْتَحَى مِنْهُ وَ بَدِّلْ بَعْدَ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . اللَّهُمَّ - صَلِّ عَلَى جَمِيعِ  
 النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ ، الَّذِينَ بَلَغُوا عَنْكَ الْهُدَى ، وَ اعْتَقَدُوا لَكَ الْمَوَاقِفَ  
 بِالطَّاعَةِ ، اللَّهُمَّ - صَلِّ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى أَرْوَاحِهِمْ وَ أَجْسَادِهِمْ ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِمْ  
 وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ ، اللَّهُمَّ - صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ عَلَى مَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ ، وَ  
 أَوْلَى الْعِزْمِ مِنْ أَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِينَ ، وَ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ أَجْمَعِينَ ، وَ  
 أَعْطِنِي سِوَالِي فِي دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ . اللَّهُمَّ - كُلَّمَا دَعَوْتُكَ  
 لِنَفْسِي لِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ الْآخِرَةِ ، فَأَعْطِهِ جَمِيعَ أَهْلِي وَ إِخْوَانِي فِيكَ ،  
 وَ جَمِيعَ شِعْبَةِ آلِ مُحَمَّدٍ ، الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي أَرْضِكَ بَيْنَ عِبَادِكَ ،  
 الْخَائِفِينَ مِنْكَ ، الَّذِينَ صَبَرُوا عَلَى الْأَذَى وَ التَّكْذِيبِ فِيكَ وَ فِي رَسُولِكَ وَ  
 أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، أَفْضَلَ مَا يَأْمُلُونَ ، وَ أَكْفَهُمْ مَا أَهَمَّهُمْ ، يَا أَرْحَمَ  
 الرَّاحِمِينَ ، اللَّهُمَّ - اجْزِهِمْ عَنَّا جَنَاتِ النِّعِيمِ ، وَ اجْمَعْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ  
 بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ " .

در دعای دیگر، بخش ذیل نیز بیان شده است:

" اللَّهُمَّ - إِنِّي أَسْأَلُكَ تَوْفِيقَ أَهْلِ الْهُدَى ، وَ أَعْمَالَ أَهْلِ التَّقْوَى ، وَ مَنَاصِحَةَ

أَهْلِ التَّوْبَةِ، وَعَزْمِ أَهْلِ الصَّبْرِ، وَحَدَرِ أَهْلِ الْخَشْيَةِ، وَطَلَبِ أَهْلِ الرَّغْبَةِ،  
وَعِرْفَانِ أَهْلِ الْعِلْمِ، وَفِقْهِ أَهْلِ الْوَرَعِ، حَتَّى أَخَافَكَ اللَّهُمَّ مَخَافَةً تَحْجُزُنِي  
عَنْ مَعَاصِيكَ، وَحَتَّى أَعْمَلَ بِطَاعَتِكَ عَمَلًا أَسْتَحِقُّ بِهِ كَرِيمَ كَرَامَتِكَ، وَ  
حَتَّى أَنْصِحَكَ فِي التَّوْبَةِ خَوْفًا لَكَ، وَحَتَّى أُخْلِصَ لَكَ فِي النَّصِيحَةِ حُبًّا

ص: 649

لَكَ، وَحَتَّى أَتَوَكَّلَ عَلَيْكَ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا بِحُسْنِ ظَنِّي بِكَ، سُبْحَانَ خَالِقِ  
النُّورِ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ  
فِي أُمُورِي كُلِّهَا بِمَا لَا يَمْلِكُهُ غَيْرُكَ، وَلَا يَقِفُ عَلَيْهِ سِوَاكَ، وَاسْمَعْ نِدَائِي  
، وَاجْعَلْهُ مِنْ شَأْنِكَ، فَإِنَّهُ عَلَيْكَ يَسِيرٌ، وَهُوَ عِنْدِي عَظِيمٌ  
، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ " . [37]

برگرفته از کتاب " همراه با ماه شعبان " ص 291 : آقای مهندس امین

اوحدی

پی نوشتها

- 1( ربيع الاسابيع ، ص 180-181
- 2( ربيع الاسابيع ، ص 181 به نقل از جمال الاسبوع
- 3( ربيع الاسابيع ، ص 181
- 4( من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 552
- 5( ثواب الأعمال ، ص 40
- 6( كافي ، ج 3، ص 467
- 7( مستدرک الوسائل، ج 6، ص 224 به نقل از فقه الرضا
- 8( من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 553
- 9( من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 554
- 10( عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 180-181
- 11( وسائل الشيعه ، ج 8، ص 56 به نقل از احتجاج
- 12( بحار الأنوار، ج 97، ص 84-85 به نقل از امالی صدوق
- 13( من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 552



14) وسائل الشیعه ، ج 8 ، ص 53 به نقل از کتاب المقنع

15) مستدرک الوسائل، ج 6 ، ص 224-223 بن نقل از جعفریات/روایت مشابه: مستدرک الوسائل، ج 6 ، ص 227-226 به نقل از

نوادیر اوندی

ص: 650

16( بحار الأنوار، ج 100، ص 137-138/مستدرک الوسائل، ج 6، ص 232-233

17( کافی، ج 3، ص 465-466

18( ربيع الاسابيع، ص 193

19( کافی، ج 3، ص 465

20( من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 554-553

21( من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 553

22( تهذيب الأحكام، ج 3، ص 187

23( وسائل الشيعه، ج 8، ص 53 به نقل از كتاب مقنع

24( من لايحضره الفقيه، ج 1، ص 553

25( وسائل الشيعه، ج 8، ص 60 به نقل از کافی

26( وسائل الشيعه، ج 8، ص 61-60

27( سراج القبور، فصل 11

28( فوز اكبر، ص 203

29( توجّه: خواندن ادعیه واذکاری که در سجده ع ی دوم هر رکعت، یا در

سجده آخر نماز، یا در بعد از نماز توصیه شده است، جهت بالابردن ثواب

نماز جعفر طیار است و خواندن این ادعیه یا اذکار الزامی نیست.

30( احتمالاً این ذکر در سجده ع ی دوم هر رکعت و بعد از گفتن تسبیحات

خوانده میع شود.

31( مستدرک الوسائل، ج 6، ص 230

32( کافی، ج 3، ص 467

33( مستدرک الوسائل، ج 6، ص 229-228 به نقل از جمال الاسبوع

34) مستدرک الوسائل، ج 6، ص 233-232 به نقل از مصباح المتعجد و جمال

الاسبوع

35) یک مدّ حدوداً 750 گرم گندم، جو و ... است.

ص: 651

36) مصباح المتهجد، ص 330-331

37) بحار الأنوار، ج 91، ص 195-199 به نقل از جمال الاسبوع

برگرفته از کتاب " همراه با ماه شعبان " ص 291 : آقای مهندس امین اوحدی

کلمات کلیدی: نماز جناب جعفر طیار علیه السلام کتاب همراه با ماه شعبان، دکتر

امین اوحدی

توجه: هرگونه استفاده ی تجاری و رسانه ای جایز نمی باشد.

«محمد بن جعفر بن ابی طالب» فرزند جعفر طیار،

برادرزاده علی ابن ابی طالب است و همسرش ام کلثوم، دختر علی

بود.

وی در حبشه و در زمانی که گروهی از مسلمانان به دستور محمد

عبدالله و به ریاست جعفر بن ابیطالب، هجرت کرده بودند، متولد

شد؛ وقتی که در جنگ موته جعفر، پدر محمد کشته شد، محمد

گفت: «خداوند به پاداش آن دو دوست بریده، دو بال سبز به جعفر

عطا فرمود که در بهشت پرواز کند.» به این سبب بود که پدر محمد را

جعفر طیار نامیدند.

محمد بن عبدالله بعد از کشته شدن جعفر به اسماء بنت عمیس که

مادر محمد بود، گفت: «غم مخور که من ولی ایشان در دنیا و آخرت

هستم» و گفت: «محمد شبیه عمویم، ابوطالب است.»

محمد بن جعفر طیار، در صدر اسلام و به دستور علی همراه حسن

پسر علی در تهاجم به ایران حاضر شد و در جنگ شوشتر زخم

برداشت و بر اثر همان زخم در هفت کیلومتری شهرستان دزفول،

کشته و به خاک سپرده شد.

بنای این بقعه ظاهراً در عصر امیر تیمور گورکانی و پسرش شاهرخ

ص: 652

میرزا ساخته شد و در دوره صفویه و بعد از آن چند بار تجدید بنا شد و در فهرست آثار میراث فرهنگی به ثبت رسید.

هم اکنون بقعه دارای فضای سبز و تفریحی و امکانات بهداشتی و رفاهی بسیار مناسب برای زائران است و سالانه میزبان جمع کثیری از علاقه مندان و ارادتمندان به او است.

بقعه محمد بن جعفر طیار (علیه السلام) در فاصله پنج کیلومتری شهر دزفول، در شهرکی به این نام قرار دارد و یکی از زیارتگاه های مهم شهرستان دزفول به شمار می رود. صاحب بقعه فرزند جعفر طیار برادر امام علی علیه السلام و داماد امام علی علیه السلام (شوهر ام کلثوم) و یکی از فرماندهان سپاه اسلام بوده است.

معماری بقعه:

بقعه دارای گنبدی م م ترک است که با کاشی سبز رنگ ساده و یکرنگ تزئین شده اند، این گنبد با حاشیه بندی کاشی های ترک ها و نقش و نگار هندسی و حاشیه سیاه رنگ و لچکی سفید و نقوش منظم و قرینه سازی جلوه ویژه و زیبایی دارد.

ورودی بقعه از سمت شمال است و دارای دو شبستان در طرفین مقبره است. ضریح مقبره در قدیم چوبی بوده است ولی در سال های اخیر ضریحی فلزی با نقش و نگارهای زیبا نصب شده است.

بقعه در وسط باغ بزرگی احداث شده و در اطراف آن آرامگاه هایی از اشخاص و شخصیت های دزفول وجود دارد. در اطراف هر یک از ایوانهای اطراف بنا دو غرفه و پلکان وجود دارد. طاقهای غرفه ها و

ورودی های پلکان با تکه کاشیهای سبزرنگ تزئین شده اند قرار گیری  
بقعه در میان درختان کهنسال و سرسبز کنار جلوه و آراستگی خاصی  
دارد و از زیبایی و جلالی خاصی برخوردار است . دو درخت کنار

ص:653

روبروی بقعه وجود دارد که قدمتی یکی از آنها به م م م و دیگری به م م م سال می رسد.

بقعه محمد بن جعفر یک ورودی قدیمی داشته که سر در ورودی با کاشیهای سیاه و سفید و فیروزه ای مربع شکل زینت داده شده و دارای بدنه آجری قدیمی است و در بالای آن تاریخ کاشیکاری م م م م م به چشم می خورد و مربوط به اواخر دوره قاجاریه است . دو مناره گلدسته از نوع مناره هایی که بر فراز طاق ورودینای بقعه ساخته اند بر روی سردر حیاط نیز با کاشیهای آبی رنگ وجود دارند . در کنار این ورودی مدرخت قدیمی کنار قرار دارد که به " چهار خواهر " معروفند و مردم اعتقاد خاصی به بستن دخیل و پارچه و نذر و نیاز به آنها دارند . در میدان جلوی دیوار قدیمی باغ تعدادی کنار سرسبز و کهنه بر زمینهای چمنی سایه انداخته اند که محل نشستن و تفرج مردم است .

با طرح های توسعه محوطه بقعه مجمد بن جعفر ورودی قدیمی آن در وسط محوطه فعلی قرار گرفته است و از قدمت بنا حکایت می کند. در فضای باز حیاط جلوی بقعه حوض زیبا و بزرگی وجود دارد . حضور آب ، سبزی درختان کنار (کنار به درختی معنوی و مقدس در فرهنگ قدیم مشهور است) و نمای زیبای بقعه ، فضای معنوی زیبایی را به وجود آورده که فرصت مغتنمی برای هر خسته دلی ایجاد می کند تا در جو معنوی آن ، آرام گیرد.

در خصوص تأیید وجود این بقعه در شهرستان دزفول در کتاب



تذکره الاخیار و مجمع الابرار مطالبی آورده شده و عبداللطیف خان

شوشتری نیز در مورد محمد بن جعفر (علیه السلام) گفته است : در جنگ فتح

شوشتر ، محمد بن جعفر طیار به سختی زخمی شده بود و در

بازگشت به دزفول دعوت حق را لبیک گفته و در آنجا در خارج شهر

ص: 654

مدفون شد .

در حال حاضر این بقعه یکی از جاذبه های گردشگری و زیارتی دزفول به شمار می رود و مردم زیادی از سراسر استان و شهرستان دزفول به خصوص در فصل بهار از این مکان زیارتی ج سیاحتی بازدید می کنند.

بقعه محمد بن جعفر علیه السلام در ایام محرم :

در قسمتی از محوطه این بقعه نخلستانی قرار دارد و با توجه به ارادت مردم دزفول به صاحب این بقعه در روز اربعین کاروان بزرگی از عزاداران حسینی پای پیاده از مرکز شهر دزفول به آستانه مشرف شده و به یاد عاشورا و کاروان اسیران در نخلستان بقعه به عزاداری ، ذکر مصیبت و تعزیه می پردازند. و در طول ایام محرم نیز اغلب مراسم عزاداری شهرک محمد بن جعفر (علیه السلام) در این مکان برگزار می شوند. از برکت حضور بقعه محمد بن جعفر ، این شهرک با داشتن بیشترین افراد تحصیلکرده دانشگاهی بالاترین سطح تحصیلات در میان شهرک های منطقه را دارا می باشد.

تهیه و تنظیم : محمد آذرکیش

عکس : محمد آذرکیش ، پاکرا

فهرست موضوعات 4

مختصری از زندگی نامه مؤلف کتاب 12

تالیفات چاپ شده از مؤلف. 14

خواب سیده سکینه خانم طباطبائی 14

کتاب های آماده چاپ و در دست تألیف 17

پیشگفتار 19

باب بطلان عبادت بدون قبول ولایه امامان علیهم السلام 20

ص: 655

واعتقاد به امامت آنها 20

اظهارات سطح کان، در باره قائم عجل الله فرجه الشريف! 23

یزدگرد سوّم و امام قائم علیه السلام 26

اسامی مقدّس مهدی موعود علیه السلام در کتب مذهبی پیشینیان 29

الف) هندویان 32

ب) زرتشتیان 33

ت) مانویان 36

ث) جین ها 36

ج) برهمنیان 36

خ) چینیان 36

ح) بودائیان 37

د) تورات 37

ذ) اشعیای نبی علیه السلام 38

ر) دانیال نبی علیه السلام 38

ز) حبقوق نبی علیه السلام 39

س) زبور 39

ش) انجیل 40

ص) سخنان کاهنان 44

امام قائم عجل الله فرجه الشريف در باور ستیان 44

الف) روایات چند از اهل سنت 47

اعتقاد به منجی در ادیان و مذاهب مختلف 55

یهودیان و مسیح موعود 56

هندوئیسم و اندیشه انتظار 59

زرتشتیان و اندیشه انتظار 61

که نماز می خواند 64

ص: 656

محلّ شهادت 67

محلّ دفن 67

پایان دنیا با مرگ آخرین امام 67

پژوهشی درباره توقیع شریف امام زمان (علیه السلام) به 68

اسحاق بن محمد شقیر 69

5. بررسی توقیع شریف 74

به خاطر اهمیت این توقیع شریف، 82

یکی از توقیعات با اهمیت،!! 87

پیشگویی هائی در باره دشت کربلای . 90

بمب گذاری روز عاشورا 107

دست جنایتکار باز فاجعه آفرید!! 110

تخریب حرمین عسکریین 110

دست جنایتکار 112

این هم جنایت دیگر 113

روایت جالب و خواندنی 114

مفاسدی که در آستانه انقلاب مهدی 7 فراگیر جامعه می شود : 115

در باره امام هشتم علیه السلام 130

هشت روایت از حضرت امام رضا علیه السلام 130

ماجرای عنایت امام رضا (علیه السلام) به یک کانادایی 136

خود ایشان. 138

دوست دارم بتوانم بیایم پیش شما! 139

مرا نشناختی؟! من «علی بن موسی‌الرضا» هستم. 140

خرج سفری که از سوی ضامن آهو(علیه السلام) پرداخت شد 141

- این جمعیت انبوه، در این وقت شب این جا چه کار 143

میکنند؟! 143

ص: 657

صحبت هایی که امام رضا(علیه السلام) با این جوان کانادایی کرد 145

اعجازها 152

دعای مستجاب 153

داروها در روایت از امام رضا علیه السلام امام رضا(علیه السلام) فرمودند: آب

جوشانده 154

سگ 157

یکی از معجزات در سال 1385 در حرم خود اقا رخ داد : 158

زنده شدن تصویرهای دو شیر وحشی در دربار مأمون ملعون و 159

دریده شدن دشمن امام رضاعلیه السلام 159

امام رضا علیه السلام و شفای یکی از شیعیان 163

در یاد مایی 164

خرید من خانه خیابان دانشگاه جنگ تهران را 164

آقا میر حبیب میانجی 165

سوگند دادن امام رضا به جان فاطمه 3 166

شفا یافتگان از متوسلین به امام رضا علیه السلام 167

فاطمه علیها السلام در محشر 176

بیانات حضرت آیت الله مظاهری 182

فاطمه «سلام الله علیها»، علّت غایی آفرینش 183

شخصیت پیامبر «صلی الله علیه وآله وسلم» مرهون حضرت 185

زهرا «سلام الله علیها» 185

احترام ویژه به حضرت زهرا «سلام الله علیها» 188



قضیه تسیحات حضرت زهرا«سلام الله علیها» 189

معنای حجّیت حضرت زهرا«سلام الله علیها» 191

11 فاطمه(س) از نگاه امام حسن عسکری(علیه السلام) 193

فاطمه(س) و آدم و حوا 194

ص: 658

عنايت امام كاظم عليه السلام به شطيظه نيشابوري 197

يك روايت شنيدني 200

امام حسن عسكري عليه السلام در گرگان 201

در باره امام يازدهم حسن عسكري عليه السلام 205

پيشگفتار 207

خلاصه حالات يازدهمين معصوم، نهمين اختر امامت 208

طلعت نور نهمين اختر ولايت 211

ظهور نهمين نور ولايت 212

معجزه شش ماهه در بينائي 214

ادعائي بزرگ از كودكي 25 ماهه 216

خبر از شهادت پدر در مدينه 221

با پنجاه قدم، شام تا كعبه را پيمود 227

تواضع پيرمرد و پاسخ سي هزار مسئله 235

دو معجزه مهم ديگر 242

در رثاي نهمين ستاره ولايت 249

مدح و منقبت حضرت جوادالا نمه عليه السلام 252

چهل حديث گهربار منتخب از آن حضرت 253

طرح دو مسئله عجيب و حيرت انگيز 263

در يك شب اماكن متبركه از شام تا مكه 271

تعيين جانشين در دو مدين سفر به بغداد 284

نگاهي به زندگي حضرت سكينه(س) 290

سخن نخست 290

رباب کیست ؟ 291

الرباب ( رضوان الله علیها ) بنت امرئ القیس زوجه الإمام 293

الحسین (علیه السلام) 293

ص: 659

حضرت رباب مادر بزرگوار حضرت علی اصغر علیه السلام 294

عبدالله، برادر سکینه 295

گلستان فضایل 296

سکینه محبوب دل پدر 300

سکینه در کاروان کربلا 301

تبلیغ در اسارت 303

رومای حضرت سکینه 306

آرامگاه 309

! حضرت رقیه و زندگینامه ایشان 310

پژوهشی در هویت تاریخی حضرت رقیه (علیها السلام) 312

اشاره: 312

میلاد کوثر ثانی 314

نام گذاری حضرت رقیه (علیها السلام) 316

نام رقیه در تاریخ 316

دیگر دختران امام حسین (علیه السلام) 318

پژوهشی در دیدگاه های تاریخی در مورد حضرت رقیه 319

طرح بحث 320

دیدگاه آیت الله العظمی گلپایگانی (ره) 326

پاسخ به شبهه وجود حضرت رقیه (س) 328

غسل و دفن حضرت رقیه 329

نظرات مراجع عظام تقلید مکارم شیرازی و نوری همدانی در 330

مورد حضرت رقيه(س) 330

پاسخ آيت الله العظمى مكارم شيرازى 331

پاسخ آيت الله العظمى نوري همدانى 331

زندگينامه حضرت زينب (عليه السلام) و همسرش عبدالله جعفر طيار و 331

ص:660

حضرت زینب و لحظه وصال 333

ولایت و زادگاه 336

8- همسر حضرت زینب علیها السلام 343

فرزندان حضرت زینب (س) 348

مروری بر زندگانی حضرت زینب : 350

علت وفات حضرت زینب: 353

حضرت زینب(س) چگونه و در کجا چشم از جهان فرو بست ؟ 354

حضرت زینب سلام الله علیها مگر بعد از اربعین به مدینه 356

برنگشتند، چرا قبر آن حضرت در شام قرار دارد؟ 356

زینب مدفون در مصر کیست ؟ 360

نقد و بررسی 363

نتیجه بحث 364

نگاهی به زندگینامه حضرت زینب (س) 368

وفات و مرقد حضرت 369

رومایی دردناک 370

با مادرش فاطمه 371

آخرین دیدار 372

همسر زینب 374

بحث مفصل در باره ام کلثوم و عدم صحت ازدواجش با عمر 380

محور اول: دختری به نام ام کلثوم وجود نداشته است: 388

محور دوم: ام کلثوم دختر ابوبکر، یا ام کلثوم دختر امیر مومنان 423

علیه السلام؟ 423

محور سوم: تعارض های موجود در نقل قضیه: 499

محور چهارم: اهانت به ناموس رسول خدا 640

ص: 661

محور پنجم: بررسی و تحلیل بهانه عمر برای ازدواج: 681

محور ششم: مخالفت با سنت رسول خدا: 699

محور هفتم: عمر با ام کلثوم «کفو» نبود: 714

محور هشتم: ازدواج با تهدید و زورگویی: 781

محور نهم: بررسی روایات اهل تسنن: 817

جعفر بن علی (کذاب) 837

آیا امام حسن عسکری علیه السلام برادری به اسم جعفر کذاب 837

داشته است؟ 837

بیوگرافی جعفر کذاب: 840

اندوه امام هادی علیه السلام در هنگام ولادت جعفر کذاب: 845

دلیل ملقب شدن جعفر بن علی به جعفر کذاب: 846

جعفر در ایام پدر و برادر گرامیش 849

اقدامات جعفر پس از شهادت برادرش امام حسن عسکری (علیه السلام) 854

5- اقدامات جعفر برای از بین بردن امام زمان (علیه السلام): 857

تلاش جعفر برای جلب حمایت شیعیان و اثبات امامت خود: 860

در باره جعفر کذاب، 864.

حبس نمودن جاریه ها و کنیزان امام حسن عسکری (علیه السلام): 866

فرمایش حکیمه خاتون و اثبات بطلان ادعای جعفر کذاب: 868

یکی بودن مادر جعفر کذاب و امام حسن عسکری (علیه السلام): 869

برادر و پسر امام بودن جعفر کذاب و علت انحراف او با وجود 870

تربیت امام هادی (علیه السلام) 870



سرانجام جعفر کذاب : 871

جعفر عموی امام زمان (عج) 875

دستور دستگیری امام زمان (عج) 877

جعفر بن ابیطالب مشهور به جعفر طیار برادر امیرالمومنین علیه السلام 878

ص: 662

زندگی نامه جعفر ابن ابطالب (جعفر طیار) 878

فضائل و مناقب جعفر بن ابیطالب: 880

شهادت 881

### فضیلت نماز جعفر طیار

کیفیت خواندن نماز جعفر علیه السلام و برخی از احکام آن 891

یادآوری 893

(نماز جناب جعفر طیار) آیا به دنبال کیمیاویانقشه گنج نیستید؟ 895

«محمد بن جعفر بن ابی طالب» فرزند جعفر طیار، 910

آیا محمد بن جعفر طیار در کشتار مردم شوشتر دست داشته

است؟

نمایش پیگرد در جایی خواندم که مقایسه ای شده بود بین قبر دکتر

محمد مصدق در احمدآباد مستوفی که بی نام و نشان است و قبر

محمد بن جعفر طیار در نزدیکی دزفول که دارای آرامگاه است.

از دکتر مصدق به عنوان کسی ذکر شده بود که استعمار انگلیس را به

زانو در آورده است و محمد بن جعفر طیار را شریک در قتل بسیاری

مردم در جنگ شوشتر معرفی کرده بود که در همان جنگ به دست

ایرانیان زخمی شده و همانجا از دنیا می‌رود.

من در اینترنت جستجو کردم و نامی از حاضرین در جنگ شوشتر بجز

ابوموسی اشعری نیافتم. آیا محمد بن جعفر در این جنگ و در کشتار

مردم شوشتر دست داشته است؟ اگر چنین است چرا برای او آرامگاه

و زیارتگاهی ساخته شده است؟

با تشکر

پاسخ:

پرسشگر گرامی با سلام و سپاس از ارتباطتان با این مرکز

ص: 663

آنچه بیان داشتید که محمد بن جعفر بن ابی طالب (طیار) در دزفول،  
یا صحیح تر در شوشتر در جنگ با ایرانیان کشته شد، گفته برخی از  
تاریخ نگاران است که صحیح نمی باشد.

زیرا اولاً در این که وی در کجا به قتل رسید، چند دیدگاه وجود دارد:

1. شوشتر

2. صفین

3. طف (کربلا)

ثانیاً با توجه به این که در داده های تاریخی آمده است که وی با ام  
کلثوم بعد از فوت عمر ازدواج نموده است، نمی توان پذیرفت وی در  
شوشتر و جنگ با ایرانیان کشته شده باشد؛ زیرا کشته شدن وی در  
جنگ با ایران، در دوران زندگی عمر است و ازدواج او با ام کلثوم،  
پس از عمر است و این نشان دهنده آن است که وی پس از جنگ با  
ایران، زنده بوده است و در ماجرای مذکور، به شهادت نرسیده است.

(1)

اما این که پرسیدید چرا برای چنین شخصی که قبرش مشکوک است،  
آرامگاه ساخته اند؟ باید گفت منشأ این عملکرد، علاقه و محبتی

است که مردم به خاندان پیامبر دارند؛ به ویژه که محمد بن جعفر طیار

از همراهان و یاران امام علی (علیه السلام) بوده است. نظیر این عملکرد، در

بسیاری از نقاط کشورمان دیده می شود و در برخی موارد، اصلاً

شخص مورد تصور مردم در آن جا دفن نیست؛ نظیر مزار شریف

افغانستان که مردم آن دیار، قبر امام علی ابن ابی طالب (علیه السلام) را در آن جا

می پندارند.

نکته: چون بیش تر مردم ایران مذهبی هستند و علاقه مند به

شخصیت های مذهبی می باشند، مقایسه عملکرد مردم در برخورد

با شخصیت های ملی و آرامگاه شان، متفاوت با شخصیت های

ص: 664

مذهبی است. از این رو، به هزینه هایی در این باره روی می آورند و به طور خودجوش برای بارگاه شخصیت های مذهبی (امامان و امام زادگان)، هدایا و نذوراتی را تقدیم می کنند.

ضمن آن که مرحوم دکتر مصدق تلاش های بسیاری را در جهت ملی کردن صنعت نفت نمود و همان گونه که گفتید، در برابر انگلیس ایستاد؛ اما با این همه، بر عملکرد ایشان نقدهایی است که شاید منشأ بی مهری قرار گرفتن از سوی مردم، همان نکات باشد.

پی نوشت ها:

(1) قاموس الرجال، شیخ محمد تقی تستری، ج 9، ص 158، ناشر: مومسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم.

## **آیا ازدواج دو دختر پیامبر (صلی الله علیه و آله) با عثمان صحت دارد؟**

### **اشاره**

گروه اهل سنت

سؤال کننده: میلاد فنائی

پاسخ:

یکی از فضیلت هایی که برای عثمان بن عفان نقل کرده اند، ازدواج با دو دختر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به نام های رقیه و ام کلثوم است. در این باره نظریات مختلفی وجود دارد، اهل سنت با قاطعیت تمام بر آن پافشاری میکنند؛ اما از طرف دیگر برخی از محققین شیعه بر این اعتقاد هستند که همسران عثمان هیچ کدامشان

دختر پیامبر نبودند؛ بلکه ریبیه آن حضرت و دختران خواهر حضرت خدیجه بوده اند و برای این احتمال دلایلی نیز ذکر کرده اند که ما بدون هیچگونه اظهار نظر این دلایل را به صورت مختصر نقل و قضاوت به عهده خوانندگان گرامی وا می گذاریم.

دوستان عزیزى که مایل به تحقیق بیشتر در این باره هستند میتوانند به این کتاب ها مراجعه بفرمایند: ازواج النبی و بناته، تألیف الشیخ نجاح الطائی و الصحیح من سیره النبی الأعظم نوشته سید جعفر مرتضی و... .

### **اما دلایلی که در این باره آورده شده است:**

1. عدم وجود رابطه صمیمانه بین پیامبر و دیگر دختران آن حضرت: با رجوع به سیره نبی مکرم اسلام و دقت در آن، در میابیم که روایات بسیاری از رابطه بسیار صمیمانه نبی مکرم اسلام و دختر بزرگوارش صدیقه طاهره سلام الله علیها حکایت میکند؛ تا جایی هر زمانی پیامبر اسلام به سفر میرفت، آخرین کسی که با او خدا حافظی میکرد، فاطمه زهرا بود و وقتی از سفر بر میگشت، قبل از هر کاری به دیدار فاطمه میرفت و در خانه او را میزد. روایات فراوانی در کتاب های شیعه و سنی این رابطه بسیار صمیمانه را ثابت میکند؛ از جمله بسیاری از علمای شیعه و سنی یکی از القاب آن حضرت را «ام ایها» نقل کرده اند. ابن حجر عسقلانی در تهذیب و الإصابه، ذهبی در سیر اعلام النبلاء و الکاشف خود نوشته اند:

فاطمه الزهراء ... كانت تكنى أم أبيها .

الإصابة - ابن حجر - ج 8 - ص 262 و سير أعلام النبلاء - الذهبي -  
ج 2 ص 118 ج 119 و الكاشف في معرفه من له روايه في كتب  
السته - الذهبي - ج 2 ص 514 و تهذيب الكمال - المزى - ج 35  
- ص 247 و أسد الغابه - ابن الأثير - ج 5 ص 520 و الاستيعاب -  
ابن عبد البر - ج 4 ص 1899 .

اما هيچ روايتی ؛ حتی يك روايت ضعيف نیز در كتاب های شيعه و  
سنی نقل نشده است که پیامبر اسلام حتی يكبار در خانه رقيه و ام  
كلثوم را زده باشد . چرا پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله وسلم اين  
رابطه بسیار صميمانه را با ديگر دختران خود نداشته است ؛ نه در  
مدینه و نه حتی در مکه ؟ مگر نه اين که به ادعای اهل سنت آن ها نیز  
يادگار خديجه بودند ؟

هر چند که فاطمه زهرا از هر نظر از تمامی زنان عالم متمایز بوده است  
؛ ولی اگر پیامبر دختری غير از فاطمه داشت ، شایسته بود که اين  
رابطه صميمانه بين آن ها نیز وجود داشته باشد .

و يا در زمانی که کفار قریش پیامبر اسلام را آزار و اذیت میکردند ،  
ديگر دختران رسول خدا کجا بودند که از پدر حمايت کنند ؟ بخاری و  
مسلم در صحيحشان نوشته اند :

عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي عِنْدَ  
الْبَيْتِ وَأَبُو جَهْلٍ وَأَصْحَابٌ لَهُ جُلُوسٌ وَقَدْ نُحِرَتْ جَزُورٌ بِالْأَمْسِ فَقَالَ





أَبُو جَهْلٍ أَيُّكُمْ يَقُومُ إِلَى سَلَا جَزُورِ بَنِي فُلَانٍ فَيَأْخُذُهُ فَيَضَعُهُ فِي كَتِفِي  
 مُحَمَّدٍ إِذَا سَجَدَ فَانْبَعَثَ أَشَقَى الْقَوْمِ فَأَخَذَهُ فَلَمَّا سَجَدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ  
 عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَضَعَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ قَالَ فَاسْتَضَحُّكُوا وَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَمِيلُ  
 عَلَى بَعْضٍ وَأَنَا قَائِمٌ أَنْظُرُ لَوْ كَانَتْ لِي مَنَعَةٌ طَرَحْتُهُ عَنْ ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَاجِدٌ مَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ  
 حَتَّى انْطَلَقَ إِنْسَانٌ فَأَخْبَرَ فَاطِمَةَ فَجَاءَتْ وَهِيَ جُورِيَةٌ فَطَرَحَتْهُ عَنْهُ ثُمَّ  
 أَقْبَلَتْ عَلَيْهِمْ تَشْتِمُهُمْ .

صحیح البخاری - البخاری - ج 1 - ص 65 و صحیح مسلم - مسلم -  
 النیسابوری - ج 5 - ص 179 .

از ابن مسعود روایت شده است که گفت : هنگامی که پیغمبر اکرم  
 صلی الله علیه و آله در برابر خانه کعبه نماز می گزارد ، ابو جهل و  
 همدستانش در نزدیکی خانه نشسته بودند و یک روز قبل از آن ، بچه  
 شتری نحر شده بود . ابو جهل به همدستان خود گفت : کدامیک از  
 شما حاضر است برود و شکمبه آن شتر را بیاورد و هنگامی که محمد  
 صلی الله علیه و آله در سجده است ، آن ها را روی شانه او بیفکنند ؟  
 بدترین آنها پیشقدم شد و دستور ابو جهل را عملی ساخت . در حالی  
 که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در سجده بود ، آن شکمبه آلوده را  
 روی شانه رسول خدا صلی الله علیه و آله افکند . ابو جهل و  
 همدستانش از مشاهده این منظره بسیار خندیدند به طوری که بعضی  
 از آن ها از شدت خنده به روی دیگری می افتاد !

ابن مسعود می گوید : من در این هنگام گوشه ای ایستاده بودم و جریان

را مشاهده می کردم ، لیکن جرئت آن را نداشتم که شکمبه را از روی

شانه حضرتش بردارم . پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله همچنان در

ص: 668

حال سجده بود و سر از سجده بر نمی داشت تا این که مردی به حضور حضرت زهرا علیها السلام شتافت و جریان را به عرض رسانید .

حضرت فاطمه علیها السلام در حالی که از شنیدن این سخن به شدت ناراحت شده بود ، آمد و آن را از روی دوش حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله برداشت و آن ها را مورد شماتت و ملامت قرار داد .

در تمامی گرفتاریهایی که برای نبی مکرم اسلام پیش می آمد ، تنها کسی که می آمد پدر را دلداری میداد ، زخم های او را مداوا میکرد ، فاطمه زهرا بود . اگر آن ها نیز دختر رسول خدا بودند ، شایسته بود که آن ها نیز فاطمه را در دفاع از پدر یاری کنند .

بعد از جنگ احد که صورت نبی مکرم زخمی شده بود ، رقیه و ام کلثوم کجا بودند که همانند فاطمه بیایند و زخم های پدر را شستشو بدهند ؟

مگر نه این که به قول آن ها ، آن دو نیز دختران پیامبر بودند ؛ پس چرا هیچ نوع رابطه ای بین پیامبر اسلام با دختران دیگرش نقل نشده است ؟ 2 .

در قضیه مباحله که پیامبر تمام بستگان درجه یک خود را انتخاب کرد ، چرا دیگر دختران خود را نبرد و از بین «نساء» خود فقط فاطمه را انتخاب کرد ؟

مسلم در صحیح خود مینویسد :

عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَمَرَ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ سَعْدًا فَقَالَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا التُّرَابِ فَقَالَ أَمَّا مَا ذَكَرْتُ ثَلَاثًا فَالْهِنَّ لَهُ



رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَنْ أُسَبِّهَ لَأَنْ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ  
أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ... وَلَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ  
أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ  
وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ اللَّهُمَّ هُوَ مَلَأَ أَهْلِي .

صحیح مسلم ، ج 5 ، ص 23 ، کتاب فضائل الصحابه ، باب من  
فضائل علی بن ابی طالب ، ح 32 .

عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش (سعد بن ابیوقاص) نقل کرده  
است که معاویه سعد را امر کرد و گفت : تو را چه مانع است که  
ابوتراب (علی بن ابی طالب علیه السلام) را دشنام دهی ؟ (سعد)  
گفت : من سه چیز (سه فضیلت) را از او در خاطر دارم ، که رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم درباره وی فرموده است ، هرگز وی را  
دشنام نخواهم داد. چنانچه من یکی از این سه فضیلت را می داشتم

از شتران سرخ مو برایم محبوبتر بود ... وقتی این آیه نازل گردید : (... فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ

(... پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی و فاطمه و حسن و حسین  
علیهم السلام را فراخواند و فرمود : «خدایا، اینان اهل من هستند» .

آیا «نساءنا» شامل دیگر دختران پیامبر نمیشد ، یا پیامبر دختر

دیگری غیر از صدیقه طاهره نداشت ؟

3 . چرا هیچ کس از دیگر دختران پیامبر خواستگاری نکردند ؟

قضیه دیگری که بطلان این قضیه را روشن میکند ، این است که در

هیچ جایی از تاریخ ثبت نشده است که در مدینه ، احدی از مهاجرین

و یا انصار به خواستگاری ام کلثوم رفته باشد ؛ با این که برای

خواستگاری از فاطمه زهرا و رسیدن به افتخار دامادی پیامبر ، بر

یکدیگر پیش دستی میکردند و هر کس دوست داشت این افتخار

نصیب او شود . آیا ام کلثوم دختر پیامبر نبود یا اصلاً چنین دختری

وجود خارجی نداشت ؟

4. حرمت جمع بین دختران رسول خدا و دختران دشمن خدا :

علما و محدثین اهل سنت برای خرده گیری از امیر المومنین علیه

السلام نقل کرده اند که آن حضرت در زمانی که فاطمه سلام الله علیها

همسر او بود ، دختر ابو جهل را نیز خواستگاری کرد . این امر باعث

شد که صدیقه طاهره ناراحت شده و شکایت خود را پیش پیامبر ببرد

!! پیامبر اسلام وقتی از این قضیه با خبر شدند ، با عصبانیت به مسجد

آمد و فرمود :

وَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يَسُوءَهَا وَاللَّهِ لَا تَجْتَمِعُ بِنْتُ رَسُولِ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبِنْتُ عَدُوِّ اللَّهِ عِنْدَ رَجُلٍ وَاحِدٍ .

صحیح البخاری - ج 4 ص 212 ج 213

فاطمه پاره تن من است ، من دوست ندارم کسی او را ناراحت کند ، به

خدا قسم نباید دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در نزد یک نفر

جمع شود .

و در روایت دیگری نوشته اند که آن حضرت فرمود :

إِلَّا أَنْ يُرِيدَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنْ يُطَلِّقَ ابْنَتِي وَيَنْكِحَ ابْنَتَهُمْ فَإِنَّمَا هِيَ بَضْعَةٌ  
مِنِّي يُرِيْبِي مَا أَرَابَهَا وَيَوْمَ ذِي الْحِجَّةِ مَا آذَاهَا .

صحیح البخاری ج 6، ص 158، ح 5230، کتاب النکاح، ب 109 -

باب ذَبُّ الرَّجُلِ عَنِ ابْنَتِهِ ، فِي الْغَيْرَةِ وَالْإِنْصَافِ وَصَحِيحِ مُسْلِمٍ ، ج 7 ،

ص 141 ، ح 6201 ، کتاب فضائل الصحابه رضی الله تعالی عنهم ، ب

15 -باب فَضَائِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ عَلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ .

علی (علیه السلام) اگر میخواهد دختر ابوجهل را بگیرد ، باید دختر

من را طلاق بدهد . فاطمه پاره تن من است ، آن چه که موجب رنجش

فاطمه بشود ، مرا میرنجاند ... .

از آن جایی که بحث تنقیص مقام امیر المومنین علیه السلام در میان

است ، علمای اهل سنت این قضیه را با آب و تاب فراوانی نقل

کرده اند ؛ غافل از این که عثمان بن عفان نیز عملاً بین دختران پیامبر و

دختران دشمنان خدا نه یکبار که چندین بار جمع کرده است .

رمله بنت شیبه ، یکی از همسران عثمان است که در مکه با او ازدواج

کرد و از کسانی بود که همراه عثمان به مدینه مهاجرت کرد . ابن عبد

البر در این زمینه مینویسد :

رمله بنت شیبه بن ربیعہ کانت من المهاجرات هاجرت مع زوجها

عثمان بن عفان .

ص: 672



الاستيعاب، ج 4، ص 1846 رقم 3345 .

رمله، دختر شبیه از کسانی بود که همراه همسرش عثمان به مدینه مهاجرت کرد .

و شبیه از دشمنان پیامبر اسلام است که در جنگ بدر به هلاکت رسیده است؛ چنانچه ابن حجر مینویسد:

رمله بنت شبیه بن ربیعہ بن عبد شمس العبشمیہ قتل أبوها یوم بدر کافرا .

الإصابة، ج 8، ص 142-143 رقم 11192 .

م

رمله، دختر شبیه... پدرش در جنگ بدر کشته شد، در حالی که کافر بود .

در حالی که نوشته اند در همان زمان رقیه دختر رسول خدا! نیز همسر عثمان بوده است . ابن اثیر در اسد الغابه مینویسد:

ولما أسلم عثمان زوجة رسول الله صلى الله عليه وسلم بابنته رقيه وهاجرا كلاهما إلى أرض الحبشه الهجرتين ثم عاد إلى مكة وهاجر إلى المدینه .

أسد الغابه، ج 3، ص 376 .

زمانی که عثمان اسلام آورد، رسول خدا دخترش رقیه را به همسری

ص: 673

او در آورد ، هر دوی آن ها به سرزمین حبشه مهاجرت کردند ، سپس  
وقتی از آن جا بازگشتند ، به مدینه مهاجرت کردند .

علاوه براین ، عثمان با أم البنین بنت عیینه و فاطمه بنت الولید بن عبد  
شمس نیز ازدواج کرده است ؛ در حالی که پدر هر دوی آن ها نیز در آن  
زمان از دشمنان خدا بوده اند .

اگر واقعاً جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا ، حرام بوده  
است ، چرا عثمان این عمل حرام را بارها و بارها مرتکب شده است  
؟ و اگر حرام نبوده ، چرا پیامبر اسلام به قول اهل سنت اجازه چنین  
کاری را به امیر المومنین نداد و نعوذ بالله میخواست حلال خدا را  
حرام کند ؟ پس معلوم میشود که یا قضیه خواستگاری از دختر  
ابوجهل از اختراعات بنی امیه و برای تنقیص مقام امیر المومنین  
است ، یا پیامبر اسلام دختری غیر از صدیقه طاهره نداشته است ؟  
5 .

از دلایلی که دروغ بودن این قضیه را روشن میسازد ، این است که  
بسیاری از علمای اهل سنت و از جمله ضیاء المقدسی گفته اند :  
عن قتاده ، قال : ولدت خدیجه لرسول الله ( صلی الله علیه وآله  
وسلم ) : عبد مناف فی الجاهلیه ، وولدت له فی الاسلام غلامین ،  
وأربع بنات : القاسم ، وبه کان یکنی : أبا القاسم ، فعاش حتی مشی ،  
ثم مات ، و عبد الله ، مات صغیراً . وأم کلثوم . وزینب . ورقیه . و فاطمه  
....



قتاده گفته است : خدیجه برای نبی مکرم اسلام ، در عهد جاهلیت ،  
عبد مناف را به دنیا آورد و بعد از اسلام ، دو پسر و چهار دختر به نام  
های : قاسم به خاطر او کنیه پیامبر را «ابوالقاسم» گذاشتند ، آن قدر  
زنده بود که میتوانست راه برود بعد از آن فوت کرد و عبد الله که  
خردسال فوت کرد ، و ام کلثوم ، زینب ، رقیه و فاطمه را به دنیا آورد .  
شهاب الدین قسطلانی بعد از نقل سخن مقدسی مینویسد :  
وقیل : ولد له ولد قبل المبعث ، يقال له : عبد مناف ، فیکونون علی  
هذا اثنی عشر ، وکلهم سوی هذا ولد فی الاسلام بعد المبعث .  
المواهب اللدنیه ، ج 1 ، ص 196 .

گفته اند که که خدیجه قبل از مبعث یک پسر برای او به دنیا آورد که به  
او عبد مناف میگفتند ، غیر از عبد مناف بقیه فرزندان پیامبر بعد از  
مبعث متولد شده است .

و ابن عبد البر در الاستیعاب مینویسد :

وقال الزبیر ولد لرسول الله صلی الله علیه وسلم القاسم وهو أكبر ولده  
ثم زینب ثم عبد الله وكان يقال له الطیب ويقال له الطاهر ولد بعد  
النبوه ثم أم کلثوم ثم فاطمه ثم رقیه .

الاستیعاب - ابن عبد البر - ج 4 ص 1818 .

زبیر گفته : نخستین فرزند رسول خدا که به دنیا آمد ، قاسم بود و او از

همه بزرگتر بود ، پس او زینب ، و پس از وی عبد الله که به وی طیب و یا طاهر نیز میگفتند بعد از نبوت متولد شد ، پس از آن ام کلثوم ، سپس فاطمه و پس از وی رقیه به دنیا آمدند .

از طرف دیگر نوشته اند که رقیه ، کوچکترین دختر رسول خدا و حتی از حضرت زهرا سلام الله علیها نیز کوچکتر بوده است . چنانچه ابن کثیر دمشقی مینویسد :

أكبر ولده علیه الصلاه والسلام القاسم ، ثم زینب ، ثم عبد الله ، ثم أم کلثوم ثم فاطمه ثم رقیه ...

بزرگترین فرزند ، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قاسم ، و پس از آن ، زینب ، عبد الله ، ام کلثوم ، فاطمه و پس از آن رقیه بوده است .

با این تفصیل ، چگونه میتوان این سخن اهل سنت را تصدیق کرد که رقیه با عثمان ازدواج کرده ، بعد با او به حبشه مهاجرت نموده و حتی در داخل کشتی فرزندی از او سقط شده است !!! . با این که میدانیم ، هجرت اول به حبشه در سال پنجم بعد از بعثت بوده است .

و همچنین بسیاری از علمای اهل سنت نوشته اند که ام کلثوم رقیه قبل از این که با عثمان ازدواج کند در عقد پسران ابی لهب بوده اند و بعد از آن که سوره تبت در حق ابی لهب نازل شد ، وی به فرزندانش دستور داد که دختران رسول خدا را طلاق بدهند . ابن اثیر در اسد الغابه

مینویسد :

ص: 676

قد زوج ابنته رقيه من عتبه بن أبي لهب وزوج أختها أم كلثوم عتيبه بن

أبي لهب فلما نزلت سوره تبت قال لهما أبوهما أبو لهب وأمهما أم

جميل بنت حرب بن أميه حماله الحطب فارقا ابنتي محمد ففارقاهما

...

أسد الغابه - ابن الأثير - ج 5 - ص 456 .

رسول خدا ، دخترش رقيه را به عتبه پسر أبي لهب و ام كلثوم را به

عتيبه پسر ديگر ابولهب داد ، وقتي سوره تبت نازل شد ، ابولهب و

همسرش ام جميل كه همان «حماله الحطب» باشد ، به پسرانش

دستور دادند كه دختران محمد را طلاق دهند . پس آن ها را طلاق

دادند ...

در حالی كه ميدانيم ، سوره تبت در زماني نازل شده است كه مسلمين در شعب أبي طالب در محاصره بودند . سيوطي در الدر المنثور

مينويسد :

وأخرج أبو نعيم في الدلائل عن ابن عباس قال ما كان أبو لهب الا من كفار قريش ما هو حتى خرج من الشعب حين تمالات قريش حتى

حصرونا في الشعب وظاهرهم فلما خرج أبو لهب من الشعب لقي هند بنت عتبه ابن ربيعه حين فارق قومه فقال يا ابنت عتبه هل نصرت

اللات والعزى قالت نعم فجزاك الله خيرا يا أبا عتبه قال إن محمدا يعدنا أشياء لا نراها كأنه يزعم أنها كأنه بعد الموت فما ذاك وصنع في

يدي ثم نفخ في يديه ثم قال تبا لكما ما أرى فيكما شيئا مما يقول محمد فنزلت تبت يدا أبي لهب قال ابن عباس فحصرنا في الشعب ثلاث

سنين وقطعوا عنا الميره حتى أن الرجل .

الدر المنثور - جلال الدين السيوطي - ج 6 - ص 408

و محاصره در شعب أبي طالب در سال ششم بعثت و بعد از هجرت

ص: 677

به حبشه بوده است .

با این حال چگونه میتوان تصدیق کرد که همسر عثمان دختر پیامبر

بوده است ؟

. 6

محمد بن اسماعیل بخاری مینویسد ، شخصی پیش عبد الله بن

عمر آمد و از او سؤالاتی کرد ؛ از جمله نظر او را در باره عثمان و امام

علی علیه السلام پرسید ، وی در مقایسه بین عثمان و حضرت علی

علیه السلام میگوید :

أَمَّا عُثْمَانُ فَكَأَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ وَأَمَّا أَنْتُمْ فَكَرِهْتُمْ أَنْ تَعْفُوا عَنْهُ وَأَمَّا عَلِيٌّ

فَأَبْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحَتْنُهُ ... .

صحیح البخاری - البخاری - ج 5 - ص 157 .

اما عثمان ، خداوند از گناه او ( فرار عثمان در جنگ احد ) درگذشت ؛

ولی شما دوست ندارید که او را ببخشید ، اما علی علیه السلام پس او

پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و داماد او است .

ملاحظه میفرمایید که دفاع عبد الله بن عمر از عثمان فقط در این

مطلب خلاصه میشود که خداوند از گناه فرار وی در جنگ احد

درگذشته است ؛ ولی صحابه ای که علیه او خروج کردند ، او را

نبخشیده و عثمان را کشتند ؛ ولی این که عثمان داماد پیامبر نیز باشد ،

متذکر نمیشود . اما نسبت به امیر المومنین علیه السلام استدلال

میکند که او پسر عموی پیامبر و داماد آن حضرت است .

اگر عثمان داماد پیامبر بود ، باید ابن عمر به آن استدلال میکرد ؛ زیرا  
وی تمام تلاش خود را میکند که در برابر هر نوع تهمتی را از عثمان  
دفع کند و معنا ندارد که وقتی دلیل قویتری همانند دامادی پیامبر  
وجود دارد ، وی به دلیل سخیف و ضعیف استدلال کند ؛ زیرا عفو  
خداوند فقط شامل کسانی میشود که بعد از فهمیدن زنده بودن  
پیامبر از فرار دست کشیده و برگشتند و شامل عثمان که بعد از سه روز  
برگشت ، نمیشود . حتی اگر فرض کنیم که عفو خداوند شامل عثمان  
نیز میشود ، سبب نخواهد شد که خداوند تمامی گناهان او را که  
حتی بعد از آن نیز انجام داده بخشیده باشد ؛ بلکه حد اکثر شامل فرار  
او در همان جنگ میشود .

بنابراین شایسته بود که اگر دامادی عثمان صحت داشت ، به آن  
استناد میکرد .

7 . حضرت زهرا سلام الله علیها بعد از غصب فدک توسط ابوبکر  
به مسجد آمد و خطبه غرائی خواند که بسیاری از علمای اهل سنت آن  
را نقل کرده اند . آن حضرت در بخش های از این خطبه میفرماید :  
أنا فاطمه بنت محمد أقول عودا علی بدء ، وما أقول ذلک سرفا ولا  
شططا... فإن تعزوه تجدوه أبی دون نساتکم وآخا ابن عمی دون  
رجالکم ، فبلغ الرساله صادعا بالرساله ناکبا عن سنن مدرجه المشرکین  
، ضاربا لثجهم آخذا بأکظامهم ، داعیا إلی سبیل ربه بالحکمه  
والموعظه الحسنه .

مناقب علی بن اَبی طالب (علیه السلام) وما نزل من القرآن فی علی (علیه السلام) - اَبی





بکر أحمد بن موسی ابن مردویه الأصفهانی ص 202 و السقیفه

وفدک - الجوهری ص 142 .

ای مردم آگاه باشید که من فاطمه و پدرم محمد است ، گفتارم تماما  
یک نواخت از سر صدق بوده و از غلط و نادرستی به دور است ... اگر  
تحقیق کنید (پیامبر اسلام) پدر من بود نه پدر زنان شما ، و در عقد  
اخوت پسر عموی من بود نه شما .

اگر زنان عثمان دختران پیامبر بودند ، نباید فاطمه زهرا سلام الله  
علیها که سرور زنان بهشت است ، چنین سخنی بگوید و از طرف  
دیگر عثمان نیز میتواندست به این سخن حضرت اعتراض کند که زنان من نیز دختران پیامبر بودند .

. 8

ابن الدمشقی و محب الدین طبری مینویسند :

أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لعلي : أوتيت ثلاثا لم يؤتهنَّ  
أحد ولا أنا ، أوتيت صهرا مثلي ولم أوت أنا مثلي ، وأوتيت زوجة  
صديقه مثل بنتي ولم أوت مثلها زوجة ، وأوتيت الحسن والحسين من  
صلبك ولم أوت من صلبی مثلهما ، ولكنكم منی وأنا منكم .

جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی (علیه السلام) - ابن الدمشقی - ج 1 -

ص 209 و الرياض النضرة ج 2 ص 202 .

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : یا علی

خدای تعالی سه گونه موهبت به تو عنایت فرموده است که به من و

هیچیک از مردم ، عنایت نفرموده است :

ص: 680

1. پدر زنی مانند من به تو ارزانی داشته است که به من عنایت نکرده

است؛ 2. همسر پاکیزه گوهر راستگو و راست رو به تو مرحمت داشته

که به من عنایت نفرموده است؛ 3. حسن و حسینی از پشت تو به

وجود آورده است که چنان دو فرزندی از پشت من بوجود نیاورده

است؛ آری! من از شما ایم و شما از من می باشد.

در این روایت پیامبر اسلام به صراحت میگوید که به احدی غیر از

علی علیه السلام پدر زنی مثل من داده نشده است، معلوم میشود

که پیامبر دختر دیگری نداشته است و گرنه چنین سخنی نمیفرمود.

موفق باشید گروه پاسخ به شبهات

مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عج)

عنوان:

## بشار مکاری

علمای رجال، شرح حالش را متعرض نشده اند، اما به طور مسلم در عصر امام

صادق (علیه السلام) میزیسته و گاهی به محضر آن بزرگوار شرفیاب میشده، و مورد لطف

بوده.

مرحوم مجلسی میگوید: در کتاب مزار بعضی از قدماء، و در کتاب مقتل بعض

متأخرین، روایتی را یافتیم که دوست دارم نقل کنم، و این از مزار است که نقل

میشود:

حدیث کردند جماعتی از شیخ مفید، ابی علی حسن بن علی طوسی، و از شریف ابی الفضل منتهی بن ابی زید بن کیابکی حسینی و از

شیخ امین ابی عبدالله محمد بن شهریار خازن، و از شیخ جلیل ابن شهر آشوب، از مقری عبدالجبار رازی، و همگی نقل کردند از شیخ ابی

جعفر محمد بن علی طوسی (ره) که فرمود: حدیث کرد برای ما شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی در نجف اشرف (که بر صاحب آن

سرزمین درود باد) در ماه رمضان سال 458 هجری. گفت: حدیث کرد شیخ



ابوعبدالله حسین بن عبدالله غضایری که گفت: حدیث کرد ما را ابوالفضل محمد بن عبدالله سلمی که گفتند: حدیث کرد برای ما شیخ مفید ابوعلی حسن بن محمد طوسی، و شیخ امین ابوعبدالله محمد بن احمد بن شهریار خازن که آنان گفتند:

حدیث کرد برای ما شیخ ابومنصور محمد بن احمد بن عبدالعزیز عکبری در خانه اش در بغداد سال 467 هجری.

گفت: حدیث کرد برای ما ابوالفضل محمد بن عدالله شیبانی که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن یزید از ابی ازهر نحوی که گفت: حدیث کرد ما را ابوالصباح محمد

بن عبدالله بن زید نهلی که گفت: خبر داد مرا پدرم و گفت که حدیث کرد برای ما

شریف زید بن جعفر علوی که گفت: حدیث کرد ما را محمد بن وهبان هناتی،

گفت: حدیث کرد ما را ابوعبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری، گفت:

حدیث کرد ما را احمد بن ادریس از محمد بن احمد علوی که گفت: حدیث کرد برای ما محمد بن جمهور العمی، از هیشم بن عبدالله ناقد، از بشار مکاری که گفت:

واردشدم بر حضرت صادق (علیه السلام)، در شهر کوفه، دیدم در خدمت آن جناب طبقی از

خرمای طبرزد بود و حضرت تناول میفرمود. پس به من فرمود: بشار! نزدیک بیا و بخور. گفتم: خدا بر تو گوارا کند و مرا قربان تو گرداند، مرا به واسطه چیزی که در

راه دیده ام غیرت گرفته، و دلم را به درد آورده، و ناراحتی شدیدی به من دست داده است. حضرت فرمود: قسم میدهم تو را به حق من که نزدیک بیایی و از این خرما بخوری. من نزدیک رفتم و از آن خرما خوردم. سپس فرمود: قضیه چه بوده؟ عرض کردم: در راه که می آمدم، دیدم پاسبانی بر سر زنی میزد و او را به سمت زندان

میبرد. آن زن فریاد میکشید: از برای خدا و رسول خدا، به فریاد من برسید. و

کسی به داد او نرسید. امام صادق (علیه السلام) فرمود: به چه جهت با او چنین میکردند؟

عرض کردم: از مردم شنیدم که میگفتند: پای آن زن لغزیده و گفته خدا لعنت کند

ظلم کنندگان بر تو را، ای فاطمه (علیه السلام)؛ بدین جهت او را زندانی میکردند. چون حضرت این سخن را شنید، دست از خوردن کشید و چندان بگریست که ریش و سینه و دستمالش از اشک چشمش تر شد، بعد از آن فرمود: ای بشار! برخیز تا به

مسجد سهله رویم و دعا کنیم و خلاصی آن زن را از خدا بخواهیم. آن گاه یکی از شیعیان را بر در خانه حاکم فرستاد و به او فرمود: در آن جا باش تا فرستاده من به سوی تو بیاید، و اگر مطلب تازه ای نسبت به آن زن واقع شد، فوراً به ما خبر ده، در هر کجا که باشیم. پس به مسجد رفتیم و هر یک از ما دو رکعت نماز گزارد. سپس حضرت صادق (علیه السلام) دست خود را به آسمان بلند کرد و این دعا را خواند:

(بسم الله الرحمن الرحيم) انت الله لا اله الا انت مبدئ الخلق و معيد هم و انت الله

لا اله الا انت خالق الخلق و رازقهم و انت الله لا اله الا انت القابض الباسط و انت الله لا اله الا انت مدبر الامور و باعث من في القبور  
انت وارث الارض و من عليها اسئلك باسمك المخزون المكنون الحي القيوم و انت الله لا اله الا انت عالم السر و اخفي اسئلك باسمك  
الذي اذا دعيت به اجبت و اذا سئلت به اعطيت و اسئلك بحق محمد و اهل بيته و بحقهم الذي اوجبته علي نفسك ان  
تصلي علي محمد و آل محمد و ان تقضى لي حاجتي الساعه الساعه يا سامع الدعاء ياسيده يا مولاه يا غياثه اسئلك بكل اسم سميت به  
نفسك او استاثرت به في علم الغيب عندك ان تصلي علي محمد و آل محمد و ان تعجل خلاص هذه المرأه يا مقلب القلوب و الابصار يا  
سميع الدعاء» . . [1]

پس از آن سر به سجده گذاشت و جز نفس از او چیزی شنیده نمیشد. آن گاه سر

برداشت و به من فرمود: برخیز که آن زن رها و آزاد شد. پس هر دو از مسجد بیرون آمدیم. در راه بودیم که مأمور آن حضرت به ما رسید؛  
حضرت به او فرمود:

چه خبر است؟ عرض کرد: آن زن را رها کردند. فرمود: کیفیت خلاصی او چگونه بود؟ عرض کرد: من سبب آن رانمی دانم، لیکن بر در  
خانه حاکم ایستاده بودم که حاجب بیرون آمد و زن را طلبید، و از او پرسید که چه گفتی؟ زن گفت: پایم لغزید، گفتم:

لعن الله ظالمیک یا فاطمه، پس به سرم آمد آن چه که آمد. حاجب دو بیست درهم به آن زن داد و گفت: این پول را بگیر و امیر را حلال  
کن. زن از قبول پول خودداری کرد. حاجب نزد امیر رفت تا او را آگاه کند که زن از قبول پول امتناع میورزد و سپس برگشت و زن را مرخص  
کرد، و زن به منزلش بازگشت. امام صادق (علیه السلام)

پرسید: زن از قبول پول خودداری کرد؟ عرض کرد: بلی، قسم به خدا که او کمال احتیاج را به پول داشت. حضرت کیسه ای از جیب بیرون آورد که در آن هفت دینار

بود.، و فرمود: این پول را به آن زن بده و سلام مرا به او برسان.

بشار گوید: همگی به خانه آن زن رفتیم و سلام آن حضرت را به او رساندیم. زن

گفت: شما را به خدا قسم، جعفر بن محمد (علیه السلام) به من سلام رسانده؟ گفتم: خدا تو را رحمت کند، قسم به خدا که جعفر بن محمد (علیه السلام) به تو سلام رسانده. چون این

سخن از من شنید، جامه خود درید و بیهوش بر زمین افتاد. ما صبر کردیم تا به

هوش آمد و گفت: آن چه امام فرموده به من باز گو. من سلام حضرت را تکرار کردم. باز غش کرد و به زمین افتاد. تا سه نوبت این حالت به وی دست داد. پس به

او گفتم: این پول را بستان که آن حضرت برایت فرستاده و به آن خشنود باش. زن پول را گرفت و گفت: از حضرت بخواهید مرا ببخشند. بشار گوید: من ندیدم کسی

را که بیشتر از آن زن به آن جناب و پدران بزرگوارش توسل جوید. ما به حضور امام صادق (علیه السلام) بازگشتیم و تمام جریان را عرض کردیم. حضرت گریست و در حق آن زن دعا فرمود... [2]

پی نوشت ها:

(1) به نام خداوند بخشنده مهربان، تویی الله، که معبودی جز تو نیست، آغازنده خلق و برگرداننده آنها و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، آفریننده خلق و روزی دهنده آنها و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، گیرنده و گشاینده و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، تدبیر کننده امور و برانگیزنده ساکنان در گور، تویی وارث زمین و ساکنان آن، از تو میخوایم به حق نامت که در گنجینه و پنهان است، ای

زنده پاینده. و تویی الله، که معبودی جز تو نیست، دانای نهان و نهان تر، از تو

میخواهم به حق آن نامت که هرگاه تو را بدان خوانند اجابت کنی و چون به آن از تو درخواست شود عطا کنی. و از تو میخواهم به حق محمد و خاندانش و به حقی که از ایشان بر خود واجب کرده ای، که درود فرستی بر محمد و آلش و حاجت مرا

همین ساعت، همین ساعت، بر آوری. ای شنوای دعا، ای آقای من، ای سرور

من، ای فریاد رس من! از تو میخواهم به حق هر نامی که خود را بدان نامیدی و یا

تنها برای خود برگزیدی آن را در علم غیب نزد خودت، که درود فرستی بر محمد و آتش و در همین ساعت آزادی این زن را تعجیل فرمایی، ای گرداننده و زیر روکننده دلها و دیده ها، ای شنوای دعا.

(2) بحار الانوار، ج 47، ص 378 - بحار الانوار، ج 100، ص 441.

اصطلاح تصادفی

### 1 - مناظره امام باقر علیه السلام با نافع بن ازرق

نقشه نافع علیه امام باقر -ع-

پرسش نافع از امام

پاسخ روشن امام

اعتراف نافع به امامت امام

نقشه نافع علیه امام باقر -ع-

سالی که هشام به حج آمده بود، نافع بن ازرق غلام عمر بن خطاب همراه هشام بود که چشمش به حضرت امام محمد باقر علیه السلام افتاد. امام در کنار کعبه نشسته بود و عدّه ای گرداگرد ایشان بودند.

نافع از هشام پرسید: « این شخص کیست؟ »

هشام گفت: « امام اهل کوفه، » محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابیطالب « است. »

نافع گفت: « اکنون از او سؤالاتی می پرسم که جز پیامبر و وصی او نمی توانند جواب دهند. »

هشام گفت: « برو و بپرس! شاید بتوانی او را خجالت زده کنی. »

ص: 685



نافع پیش آمد و گفت: « ای محمد بن علی! من تورات و انجیل و زبور و قرآن را خوانده ام، آمده ام سؤالاتی کنم که جز پیامبر و یا وصی او آنها را جواب نمی دهند.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: « بپرس!»

نافع پرسید: « بین حضرت عیسی و رسول اکرم چند سال فاصله بوده است؟»

حضرت فرمود: «عقیده خودم را بگویم، یا عقیده تو را؟»

گفت: « هر دو را بگو!»

پاسخ روشن امام

امام فرمود: « به قول من پانصد سال و به قول تو ششصد سال.»

گفت: « پس این قول خداوند چه معنا دارد که می فرماید: « ای پیامبر! از آنان که قبل از تو فرستاده ایم بپرس که آیا ما غیر از خدای رحمان برای آنها خدایانی قرار داده بودیم تا آنها را عبادت کنند؟»

بین رسول اکرم و حضرت عیسی که پانصد سال فاصله بود! « حضرت باقر علیه السلام این آیه را خواند: « پاک و منزّه است خدایی که بنده اش محمد صلی واللّه علیه و اله و سلم را شبانه از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد؛ آنجا که ما اطرافش را مبارک گردانده بودیم تا آیاتش را به او نشان دهیم. » (سوره اسراء آیه 1) و سپس فرمود: « یکی از آیات و نشانه هایی که خداوند در شب معراج به پیامبر گرامیش نشان داد، این بود که جمیع پیامبران و مرسلین را محشور کرد و به جبرئیل امر فرمود اذان و اقامه بگوید.

جبرئیل در اقامه خود گفت: « حی علی خیر العمل » پس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جلو ایستاد و همه پیامبران پشت سر او نماز گزاردند و سپس این آیه نازل شد که: « از پیامبران بپرس. . . » رسول خدا هم از آنها پرسش کرد.

همگی انبیاء الهی گفتند: « شهادت میدهیم که معبودی جز الله نیست و او شریکی ندارد و شهادت می دهیم که تو رسول خدایی و ما بر این شهادت پیمان

## اعتراف نافع به امامت امام

نافع گفت: «ای ابوجعفر و ای فرزند رسول خدا! راست گفتم! به خدا قسم شما وارثان رسول خدایید و شما یید خلفاء تورات و اسامی شما در انجیل و زبور و قرآن هست و شما به امر خلافت و ولایت از دیگران سزاوارترید.»

نافع سؤالات دیگری در همین مجلس یا مجلس دیگر پرسیده و امام باقر علیه السلام به همگی پاسخ فرموده است. سپس امام به نافع فرمود: «ای نافع! به این خوارج بگو چگونه جدا شدن از امیرالمؤمنین را جایز دانستید؟»

خواهند گفت: «چون علی علیه السلام در دین خدا، حکم قرار داد.»

پس به آنها بگو اولاً خداوند خودش حکم قرار داده و فرموده است: «در موقع اختلاف مرد با زن، حکمی از طرف مرد و حکمی از طرف زن بیابند و اگر اراده سازش و اصلاح داشته باشند، خداوند بین آنها را توفیق و موافقت می دهد.» (سوره اعراف آیه 35)

ثانیاً رسول خدا سعد بن معاذ را در جنگ با یهودیان بنی قریظه حکم قرار داد و خداوند هم حکمیت او را امضاء فرمود. مگر اینان نمی دانند که امیرالمؤمنین که حکم قرار داد، به معنای آن بود که به حکم قرآن، حکم کنند و شرط کرد که اگر بر خلاف قرآن حکم کردند، حکمشان مردود است؟ پس این خوارج به امیرالمؤمنین بیهتان و افترا می زنند.»

نافع گفت: «به خدا قسم این سخنی است که هرگز نشنیده بودم و به ذهنم خطور نکرده بود و این حرف حق است.»

منابع:

بحار الانوار، ج 10، ص 161، ح 13.

ارشاد شیخ مفید، ج 2، ص 162، ح 6.

ص: 687

## 2- مناظره امام باقر علیه السلام با حروری

مخالفین امیرالمؤمنین علی علیه السلام چندین گروهند که یکی از آنها خوارج نام دارند. خوارج، خود به دسته های مختلفی تقسیم شده اند که عده ای از آنها به « حروریه» معروفند: یعنی کسانی که در منطقه حروراء در نزدیکی کوفه جمع شدند و تشکیل گروه دادند.

امام باقر علیه السلام با یکی از افراد این گروه در حضور تعدادی از فقهای آنها مناظره ای داشته است که قسمت هایی از آن در زیر آمده است:

حروری به امام باقر علیه السلام عرض کرد: «ابوبکر به دلیل چهار خصوصیت، سزاوار امامت و خلافت است.»

امام فرمود: «چه خصوصیتی؟»

حروری گفت: «اول این که او اولین صدیق است و وقتی می گویند «ابوبکر»، ما نمی دانیم مقصود، کدام ابوبکر است تا وقتی گفته شود ابوبکر صدیق. دوم این که او در غار ثور همنشین و همدم رسول خدا بوده است. شبی که پیامبر از مکه به طرف مدینه هجرت فرمود، ابوبکر را همراه خود برد. آنها در راه به غاری پناه بردند تا از شر کفار در امان باشند. (سوم این که در روزی که بیماری رسول خدا شدت یافته بود، در مسجد به جای ایشان به نماز ایستاد. چهارم این که او در قبرش در کنار رسول خدا آرمیده است.»

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «وای بر تو! این خصوصیات که به گمان تو برای ابوبکر فضیلت به شمار می آید، همه نقص و عیب است. اولاً این که گفتی ابوبکر صدیق است، بگو چه کسی این اسم را بر او نهاده است؟»

حروری گفت: «خدا و رسولش.»

امام فرمود: «از فقها بپرس آیا ابوبکر اولین مؤمن به رسول خدا بوده است؟»

فقها همه گفتند: «نه، به خدا قسم. علی بن ابیطالب اولین ایمان آورنده به رسول خداست.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «ای حروری! اگر ابوبکر به علت تصدیق رسول

خدا، صدیق نام گذاری شده، بنا به اعتراف جماعت مسلمین، قبل از او، امیرالمؤمنین سزاوار این نام بوده است.»

حروری سکوت کرد.

حروری گفت: «اگر این طور است که می گوئید، علی بن ابیطالب هیچ گاه و در هیچ زمانی شرک نورزید، پس اسم صدیق برای او سزاوارتر است.»

جماعت فقها گفتند: «بله، همین طور است. او هرگز مشرک نبوده و اسم صدیق زینده اوست.»

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: «اما اینکه گفتی ابوبکر همنشین رسول خدا در غار بوده است. این هم برای ابوبکر فضیلت نیست؛ به چند علت: اول آنکه در قرآن، مدحی برای ابوبکر بیان نشده، جز روایت همراهی اش با رسول خدا، که این همراهی و همصحبتی حتی می تواند با انسانی کافر باشد؛ چنانچه خداوند می فرماید: «قال له صاحبه و هو يحاوره اكفرت بالذی خلقك» \_ سوره كهف، آیه 37 \_ (شخصی که همراه او بود و با او صحبت می کرد، گفت آیا به خدایی که تو را آفریده کافر شده ای؟) (پس) «همراه رسول خدا بودن» به تنهایی فضیلت ندارد؛ زیرا ابوبکر نه ظلمی را دفع کرد، نه با دشمن پیامبر جنگید.

دوم آنکه خداوند می فرماید: «لاتحزن ان الله معنا» \_ سوره توبه، آیه 40 \_ (رسول خدا به ابوبکر فرمود: محزون مباش! خدا با ماست.) این آیه هم دلالت دارد بر عدم اطمینان و اضطراب درونی و ترس ابوبکر. زیرا بر آنچه خداوند راجع به حفاظت و امنیت از رسول خدا وعده داده بود، اطمینان نداشت و با اینکه جان پیغمبر در خطر بود، ابوبکر حاضر به مساوات با او نشد. به همین دلیل پیامبر فرمود: «این قدر محزون مباش!» اکنون من سؤال می کنم: آیا حزن ابوبکر مورد رضای خداوند بود یا خشم خداوند؟ اگر بگویی رضای خداوند، پاسخ این است که:

چنین نیست؛ زیرا رسول خدا هرگز آنچه را که مورد رضای خداست نهی نمی فرماید؛ و اگر بگویی که مورد خشم خداوند بود، پس این برای او چه فضیلتی است؟ سوّم آنکه همین کلام رسول خدا که فرمود: «محزون نباش، خدا با ماست.» به این معناست که ایشان دریافته بود که ابوبکر به همراهی خداوند و کمک او اعتقاد

حقیقی ندارد و این هم برای ابوبکر فضیلت نیست و اگر این را قبول نکنی، باید بدانی که « خدا با ماست» یک قاعده همیشگی است. خداوند همیشه با همه مخلوقاتش همراه است؛ چرا که در سوره مجادله، آیه 7 می فرماید: مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثِهِ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَهُ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا هِيَ جَاهٌ سَهْوٍ نَفَرًا مَعَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَكُونُ لِكُلِّ أُمَّةٍ مِنْهُمْ نَسِيحٌ يَوْمَئِذٍ يَنْبِذُ اللَّهُ السَّافِهِينَ فِي أَعْيُنِهِمْ فَذَرْهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ الْبَأْسَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُرِيدُ اللَّهُ لِيَكُونَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (سوره مجادله، آیه 17) خداوند چهارمی آنهاست و نه پنج نفری که خداوند ششمین آنهاست و نه کمتر و نه بیشتر، مگر اینکه خداوند با آنهاست، هر جا که باشند. ( پس خداوند همیشه با ماست و این فضیلتی برای ابوبکر نیست.

چهارم آنکه این قسمت از آیه که می فرماید: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا (سوره توبه آیه 40) خداوند اطمینان خود را بر او نازل کرد و به لشکریان نادیدنی تأییدش فرمود. ( این قسمت درباره چه کسی نازل شده است ؟

حروری گفت: « درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم. »

امام فرمود: « آیا ابوبکر هم در این نزول آرامش و اطمینان با پیغمبر اکرم شریک بود؟ »

حروری گفت: « بله. »

امام فرمود: « دروغ گفتم؛ زیرا اگر چنین بود خداوند می فرمود «علیهما» یعنی آن سکینه و آرامش خاطر بر هر دوی آنها نازل شد؛ و اگر ابوبکر در این آرامش قلبی شرکت داشت، خداوند او را هم شریک می کرد؛ کما اینکه وقتی در جنگ حنین خداوند اطمینان و آرامش خود را فرستاد، فرمود: « ثم انزل الله سكينته على رسوله و على المؤمنين » (سوره توبه، آیه 25 و 26 \_ ) پس خداوند آرامش خود را بر رسولش و به مؤمنین نازل فرمود. ( و این دسته از مؤمنین که مشمول این آیه شدند، کسانی بودند که فرار نکردند و آنان تنها 9 نفر بودند. علی علیه السلام، ابودجانه، ایمن و شش نفر دیگر از بنی هاشم . پس، از این آیه هم معلوم می شود ابوبکر جزو گروهی که خدا آرامش خود را بر آنان نازل کرده نبوده، بلکه جزء فراریان بوده است. »

حروری که جواب های دندان شکن امام باقر علیه السلام، او را شکست داده بود،

گفت: « ای جماعت! برخیزید که این سخن، محمد بن علی را از ایمان خارج کرد.

این سخن کفر است!»

امام باقر علیه السلام فرمود: « اینها گفته های من نیست، بلکه کلام خداست.»

جماعت همراه حروری گفتند: « ای حروری! در بحث شکست خوردی و جواب نداری.»

امام باقر علیه السلام فرمود: « اما اینکه گفتم ابوبکر با مردم نماز بخواند، پاسخت را بشنو! ابوبکر، آن روز مأمور بود تحت فرمان و پرچم اسامه بن زید باشد و همه راویان، متفق القول هستند که ابوبکر با اسامه چندین فرسخ از مدینه بیرون رفته بود.

پس چگونه ممکن است رسول خدا به او امر کرده باشد با مردم نماز بخواند؟ رسول خدا نه تنها امر نکرده بود که لشکریان اسامه برگردند، بلکه چندین بار فرموده بود: « لشکر اسامه را تقویت کنید! خدا لعنت کند کسی را که از او سرپیچی کند.» ( یعنی افرادی که رسول خدا فرموده بود تا با اسامه باشند، اگر به مدینه باز می گشتند، مورد لعن و نفرین حضرت قرار می گرفتند. ) و تازه خود شما می گوید وقتی ابوبکر به نماز ایستاد و تکبیر گفت، رسول خدا که خانه اش چسبیده به مسجد بود، صدای او را شنید و شتابان در حالی که بر علی علیه السلام و فضل بن عباس تکیه کرده بود و پاهای مبارکش روی زمین کشیده می شد، به مسجد وارد شد و ابوبکر هنوز به رکوع نرفته بود که رسول خدا جلو آمد و ابوبکر را از محراب کنار زد و خودش نماز را از ابتدا شروع فرمود. همه ی اینها دلیل بر این است که نماز ابوبکر بدون امر رسول خدا بوده است و روایات صحیحی موجود است مبنی بر اینکه هرگاه بلال اذان می گفت و پیامبر نمی توانست برای نماز حاضر شود، امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به نماز امر می فرمود.»

حروری در اینجا نیز سکوت کرد.

امام باقر علیه السلام فرمود: « اما خصلت چهارم که گفتم « او در کنار رسول الله دفن شده است»، بگو ببینیم قبر رسول الله کجاست؟»

حروری گفت: « در خانه اش.»

امام باقر علیه السلام فرمود: « مگر خداوند نفرموده: یاایها الذین امنوالله لا



### 3- مناظره امام باقر علیه السلام با قتاده

«قتاده بن دعامه» به حضور امام باقر علیه السلام رسید.

امام به او فرمود: «فقیه اهل بصره تویی؟»

عرض کرد: «بله، این طور می گویند.»

امام فرمود: «به من گفته اند که تو تفسیر قرآن می گویی.»

عرض کرد: «بله.»

امام فرمود: «تفسیر تو از روی علم است یا جهل؟! عرض کرد: «نه، از روی علم است.»

امام فرمود: «خدای تعالی در سوره سبأ می فرماید: «و قدرنا فیها السیر سیر و فیها لیالی و ایاماً آمنین» (آیه 18) و ما در آنها سیر و حرکت را مقدر کردیم؛ در امن و امان، شب ها و روزها در آنها سیر کنید. (این آیه را برایم تفسیر کن.»

قتاده گفت: «این آیه درباره کسی است که از خانه خود با زاد و توشه و مرکب حلال به سوی خانه کعبه حرکت می کند. خداوند می فرماید او در امن و امان است تا به خانه خود برگردد.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «آیا تا به حال پیش نیامده کسی با زاد و توشه ی حلال به زیارت خانه خدا برود ولی در راه، دزدان او را بگیرند و اموالش را ببرند و او را چنان بزنند که دیگر نتواند به راه خود ادامه دهد؟»

قتاده گفت: «چرا.»

امام فرمود: «وای بر تو ای قتاده، اگر قرآن را از پیش خود تفسیر کنی! (یعنی تو که گفתי هر کس به سوی خانه ی خدا برود، تا موقع برگشتن در امان است، پس این همه دزدی ها و غارت ها در راه و در داخل شهر مکه چیست؟)

در این صورت هم خودت هلاک شده ای و هم دیگران را هلاک کرده ای. این آیه در مورد کسی است که از خانه خود با زاد و توشه ی حلال حرکت کند و به زیارت خانه خدا بیاید و به حق ما ائمه معصومین آگاه باشد و قلبش ما را طلب کند و در



سرش هوای ما باشد. همان طور که خدای تعالی هم فرموده: فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ (سوره ابراهیم، آیه 37) (خدایا محبت آنان را در قلب مردم بیفکن!) (در این آیه مقصود خداوند شوق خانه ی کعبه نیست و آلا می فرمود: «تهوی الیه» پس حضرت ابراهیم که از خدا خواست مردم به سوی آنها میل کنند، به خدا قسم مقصودش ما بودیم. هر کس به شوق ما بیاید و حج کند، حَجَّش مقبول درگاه ایزدی است و آلا قبول نیست؛ و اگر چنین باشد، از عذاب جهنم در روز قیامت در امن و امان خواهد بود.»

قتاده گفت: «به خدا قسم، دیگر این آیه را جز همان گونه که فرمودید، تفسیر نمی کنم.»

سپس امام باقر علیه السلام به او فرمود: «ای قتاده! قرآن را تنها و تنها کسی می فهمد که به او خطاب شده باشد.»

قرآن بر ما اهل بیت نازل شده و فقط ما قرآن و حقایق موجود در آن و تفسیرش را می دانیم و هر کس علم قرآن را بخواهد، باید از ما بگیرد.»

قتاده مدتی ساکت شد و سپس گفت: «به خدا من تاکنون در حضور علمای بزرگی نشسته بودم ولی این گونه اضطرابی به من دست نداده بود!»

امام فرمود: «می دانی کجا نشسته ای؟ در حضور کسانی نشسته ای که خداوند فرمود: «خانه هایی که خداوند اجازه فرموده تا در آنها ذکر نامش شود. آنان هر صبح و شام در آنها تسبیح او می کنند؛ مردانی که تجارت و خرید و فروش، از ذکر خدا و نماز و پرداخت زکات بازشان نمی دارد.» (سوره نور، آیه 36) ماییم آن خانه هایی که خداوند در این آیه فرموده است.»

قتاده پرسید: «آیا خوردن پنیر حلال است؟»

امام باقر علیه السلام تبسمی کرد و فرمود: «همه ی پرسش تو همین است؟!»

قتاده گفت: «چهل مسأله آماده کرده بودم تا بپرسم ولی همه را فراموش کرده ام.»

امام فرمود: «بله؛ خوردن پنیر جایز است.»

قتاده گفت: «گاهی در آنها از پنیر مایه های مُردار استفاده می کنند.»

امام فرمود: «مایه ی پنیر، رگ و خون ندارد و در آن استخوان نیست، پس اشکال

ندارد. مانند مرغی که مرده باشد و تخم مرغ را از شکمش بیرون آورند. آیا آن را می خوری؟»

قتاده گفت: «نه.»

امام فرمود: «چرا؟»

گفت: «چون از مُردار است.»

امام فرمود: «اگر آن تخم مرغ را زیر مرغ دیگری گذاشتند و جوجه شد، آیا آن جوجه را می خوری؟»

گفت: «بله.»

امام فرمود: «چه چیزی تخم مرغ را حرام کرد و این جوجه را حلال؟ پنیر را از بازار مسلمین نمازخوان بخر و درباره ی پنیر مایه اش سؤال نکن؛ مگر کسی خودش به تو بگوید که فلان پنیر از مایه ی حرام درست شده.»

منابع:

بحار الانوار، ج 46، ص 349، ح 2. و بحار الانوار، ج 46، ص 357، ح 11.

#### 4- مناظره امام باقر علیه السلام با طاووس یمانی

روزی امام باقر علیه السلام در مسجد الحرام با اصحابش نشسته بود که طاووس یمانی با عده ای از پیروانش جلو آمد و سلام کرد و گفت: «آیا به من اجازه می دهید سؤال کنم؟»

امام فرمود: «بله، بپرس!»

طاووس پرسید: «چه زمانی بود که یک سوّم مردم دنیا هلاک شدند؟»

امام فرمود: «اشتباه کردی! باید می گفתי یک چهارم مردم؛ و آن وقتی بود که قابیل برادرش هابیل را کشت. در آن زمان مردم دنیا فقط چهار نفر بودند: آدم و حوا و هابیل و قابیل. پس یک چهارم اهل دنیا هلاک شدند.»

طاووس گفت: «بله، شما درست فرمودید. من اشتباه کردم.»

ص: 695

بعد پرسید: «کدامیک از آن دو برادر، پدر جهانیاوند که فرزندانشان تا امروز زیاد شده؟»

امام فرمود: «هیچ یک. مردم جهان نسل فرزند دیگر حضرت آدم یعنی» شیث «هستند.»

طاووس پرسید: «چرا حضرت آدم، « آدم» نامیده شده؟»

امام فرمود: «چون گِل او را از» ادیم» (پوسته ی رویی (زمین برداشته اند. «

طاووس پرسید: «چرا به حضرت حوّا، « حوا» گفته می شود؟»

امام فرمود: «چون حوّا از پهلوی موجود « حیّ « خلق شد.» (یعنی پس از اینکه حضرت آدم، دارای روح شد، از کنار گِل او حوا آفریده شد.)

طاووس پرسید: «ابلیس به چه دلیلی، به این نام خوانده می شود؟»

امام فرمود: «ابلیس به معنای ناامید است و چون شیطان از رحمت خدای عزّوجلّ نا امید شد، او را به این نام می خوانند.»

پرسید: «جن را چرا به این نامه می خوانند؟»

فرمود: «جن یعنی پنهان؛ و چون جن ها از دیده ها پنهانند، به این نام خوانده می شوند.»

پرسید: «چه کسی اولین دروغ را گفت؟»

فرمود: «اولین دروغ را « ابلیس» گفت، وقتی که گفت: من بهتر از آدم هستم.

(سوره اعراف آیه. 12)

پرسید: «کدام گروهند که شهادت به حق داده اند، ولی دروغگویند؟»

فرمود: «منافقینی که به رسول الله گفتند: « ما شهادت می دهیم که تو رسول خدایی.» سپس آیه نازل شد که: وقتی منافقین می آیند و می

گویند ما شهادت می دهیم که تو رسول خدایی...، خداوند شهادت می دهد که آنان دروغ می گویند.» (سوره منافقون، آیه ی 1)

طاووس پرسید: «کدام پرنده بود که فقط یک بار پرواز کرد؟»

فرمود: «آن پرنده، « کوه طور» بود که خداوند آن را با بال هایی از انواع عذاب به پرواز درآورد تا بنی اسرائیل، تورات را قبول کنند؛ چرا که

در قرآن چنین آمده

است:» ما کوه را بر سر آنها مانند سایبانی بلند کردیم و آنها گمان کردند که روی سر آنها خواهد افتاد. «(سوره اعراف، آیه 171)

طاووس پرسید:» فرستاده ی خدا که نه از جنّ است و نه از انس و نه از ملائکه کیست؟»

امام فرمود:» کلاغی است که خداوند آن را فرستاد تا به قابیل نشان دهد جنازه ی برادرش را چگونه در خاک پنهان کند؛ چرا که در قرآن چنین آمده است:» پس خداوند کلاغی را فرستاد تا زمین را کنار بزند و به او نشان دهد چگونه برادرش را به خاک بسپارد. «(سوره مائده، آیه 31)

طاووس پرسید:» موجودی که به قوم خود هشدار داد ولی نه از جنس جن بود، نه انسان و نه ملائکه؟»

امام فرمود:» مورچه بود. خداوند در قرآن می فرماید:» آن مورچه گفت: ای مورچگان، داخل خانه های خود شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را لگد نکنند، چرا که آنها شما را نمی بینند. «(سوره نمل، آیه 18)

پرسید:» کیست که به او دروغ بستند ولی از جنس جن و انس و ملک نیست؟»

حضرت باقر علیه السلام فرمود:» گرگی است که برادران یوسف به او دروغ بستند و گفتند: گرگ او را خورد. (سوره یوسف آیه 17)

طاووس پرسید:» آن چیست که کمش حلال بود و زیادش حرام؟»

امام فرمود:» آب نهر طالوت است که در قرآن چنین آمده:» طالوت فرمود هر کس از این نهر بیاشامد از من نیست. . . مگر به اندازه یک کف دست. «(سوره بقره آیه 249)

پرسید:» کدام نماز واجب است که وضو ندارد و کدام روزه است که مانع خوردن و آشامیدن نمی شود؟»

امام فرمود:» آن نماز همان صلوات بر محمد و آل اوست (صلوه به معنای دعا است)؛ و آن روزه همان روزه از سخن گفتن است که روزه ی حضرت مریم بود و خدا در قرآن می فرماید:» بگو من نذر کرده ام برای خدای مهربان که روزه باشم؛ پس امروز با هیچکس سخن نمی گویم. «(سوره مریم، آیه 26)

طاووس پرسید: «آن چیست که کم و زیاد می شود؟ و آن چیست که زیاد می شود ولی کم نمی شود؟ و آن چیست که کم می شود ولی زیاد نمی شود؟»

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «آنچه کم و زیاد می شود، ماه آسمان است و آنچه کم نمی شود دریاست و آنکه کم می شود ولی زیاد نمی شود، عمر است.»

منابع:

بحارالانوار، ج 46، ص 351، ح 5.

### 5- مناظره امام باقر علیه السلام با عبدالله معمر لیشی

عبدالله بن معمر لیشی خدمت امام باقر علیه السلام رسید و گفت: «شنیده ام شما ازدواج موقت را حلال دانسته اید.»

امام فرمود: «خداوند آن را در کتابش حلال کرده، رسول خدا سنت فرمود و اصحاب او هم عمل کردند.»

عبدالله گفت: «اما عمر بن خطاب آن را حرام کرد.»

امام فرمود: «ما به قول خدا و رسول هستیم و تو بر قول رفیقت باش.»

عبدالله گفت: «آیا برای خود شما خوشایند است زنااتان متعه شوند؟»

امام فرمود: «این چه سؤالی است، احمق؟ همان خدایی که متعه را در کتابش برای بندگانش مباح دانسته، از تو و از آن کسی که بی دلیل آن را نهی کرده، غیرتمندتر است. مگر برای تو خوش آیند است که دخترانت به نکاح یکی از بافنده های یثرب درآیند؟»

گفت: «نه.»

امام فرمود: «چرا حرام می دانی آنچه را که خداوند حلال فرمود؟ نکاح که دیگر حلال است!»

گفت: «من آن را حرام نمی دانم، بلکه می گویم یک بافنده هم شأن ما نیست؛ با شئون اجتماعی ما تناسب ندارد.»

ص: 698

امام فرمود: « مگر بافنده چه اشکالی دارد؟ کسی را که خداوند از عملش راضی است و حوریان بهشتی را به همسری او در می آورد، تو حاضر نمی شوی او را بپذیری؟ »

(یعنی ای مسکین! آنچه خداوند راضی است خوب است و صحیح، نه آنچه تو می پنداری!)

عبدالله خندید و گفت: « راست گفتید. باید گفت سینه های شما محل پرورش درختان علم است. شما از میوه های آنها استفاده می کنید و مردم از برگ هایشان. »

منابع:

بحار الانوار، ج 46، ص 356، ح 10.

## 6- مناظره امام باقر علیه السلام با حسن بصری

حسن بصری نزد امام باقر علیه السلام رفت و عرض کرد: « آمده ام سؤالاتی از شما پرسم. »

امام فرمود: « مگر توفقیه اهالی بصره نیستی؟ »

گفت: « چنین می گویند. »

امام فرمود: « امر بزرگی را به عهده گرفته ای. شنیده ام که می گویی خداوند مردم را به خودشان واگذار کرده است! »

حسن بصری ساکت شد. امام فرمود: « اگر خداوند به کسی وعده ی امن و امان دهد، آیا او دیگر باید از چیزی بترسد؟ »

گفت: « نه »

امام فرمود: « من آیه ای می خوانم که تو آن را به اشتباه تفسیر کرده ای. »

پرسید: « کدام آیه؟ »

فرمود: « وجعلنا بینهم و بین القرى التى بارکنا فیها قرى ظاهرة و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی و ایاماً آمینین. » (سوره سبا آیه 18)

شنیده ام که جای امن را به مکه تفسیر کرده ای؟ وای بر تو! این چه امنیتی است

ص: 699

که اموال اهالی آنجا به سرقت می رود و همواره عده ای کشته می شوند؟!»

سپس امام باقر علیه السلام به سینه مبارک خود اشاره کرد و فرمود: «آن قریه های مبارک ماییم.»

حسن بصری گفت: «فدایت شوم! آیا در قرآن آیه ای هست که به انسان ها بگوید قریه؟»

امام فرمود: «بله، آیه 8 سوره طلاق: وَ كَايِّنَ مِنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسَبُنَاهَا حِسَاباً شَدِيداً وَعَذَّبْنَاهَا عَذَاباً نُكْرًا (و چه بسیار قریه هایی که از امر پروردگار و پیامبرانش سرپیچی کردند، و ما حسابسختی از آنان کشیدیم و به عذاب بدی مجازاتشان کردیم.)

بعد فرمود: «آیا سرپیچی کننده در دیوار است یا انسان ها؟»

حسن بصری گفت: «بله؛ منظور همان انسان هاست.»

امام فرمود: «در آیه ی « وَاَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كَفَّيْهَا» (سوره یوسف، آیه 82) از قریه ای که ما بودیم پرس. (از قریه و دهستان سؤال می شود یا از اشخاص؟!»

سپس فرمود: «قری یعنی علمای شیعیان ما و مقصود از سیر، علم است. یعنی هر کس به سوی ما آمد و حلال و حرام را از ما آموخت، دیگر از شک و گمراهی در امان است؛ زیرا احکام را از آنجا که باید بیاموزد، آموخته است؛ چون اهل بیت وارثان علم و فرزندان برگزیده اند و آن فرزندان ما هستیم، نه تو و امثال تو. و مبادا بگویی خداوند بندگان را به خودشان واگذاشته زیرا خداوند عزوجل، دچار سستی و ضعف نیست تا کاری را به مردم واگذار کند. آنها را هم به چیزی مجبور نمی کند که در این صورت به آنها ظلم می شود؛ خدا با بندگان نه با جبر رفتار می کند نه با تقویض؛ بلکه با امری بین آن دو رفتار می کند.»

منابع:

بحار الانوار، ج 24، ص 232، ح 1. بحار الانوار، ج 24، ص 235، ح 4.

**7- مناظره امام باقر علیه السلام با سالم**

ص: 700

ث سالم به حضور امام باقر علیه السلام رسید و گفت: «آمده ام درباره علی بن ابیطالب سؤال کنم. درباره ی کارهایی که کرده است: جنگ با اصحاب نهروان و صفین و . . .»

امام فرمود: «به روایاتی که در نظر تو کاملاً صحیح است، توجه کن. آیا این حدیث را شنیده ای؟ رسول خدا در جنگ خیبر، پرچم انصار را به دست سعدبن عباد داد، و او رفت ولی شکست خورد و برگشت. سپس رسول خدا پرچم مهاجرین و انصار را به عمر بن خطاب داد؛ او هم پس از مدتی هراسان برگشت. رسول خدا سه بار فرمود: «آیا مهاجر و انصار باید این چنین باشند؟» بعد فرمود: «فردا پرچم را به دست مردی می دهم که همواره حمد خدا را می گوید، هرگز فرار نمی کند، خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز خدا و رسولش را دوست دارد.» مگر آن مرد امیرالمومنین علی بن ابیطالب نبود؟»

سالم گفت: «بله؛ همه می گویند.»

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «ای سالم! اگر بگویی خداوند علی علیه السلام را دوست داشته، ولی نمی دانسته در آینده چه اعمالی از او صادر می شود که در این صورت کافر هستی؛ چون نسبت دادن جهل به خداوند کفر است؛ و اگر بگویی او را دوست داشته و می دانسته چه می کند، پس از کدام کار او می توانی اشکال بگیری، در حالی که خداوند او را با همان عملش دوست داشته؟»

سالم گفت: «دوباره استدلال خود را تکرار کنید.»

حضرت باقر دو مرتبه آن را بیان کرد.

سالم گفت: «هفتاد سال است که خدا را با گمراهی عبادت کرده ام.»

منابع:

احتجاج طبرسی، ج 2، ص 64.

ص: 701



## 8- مناظره امام باقر در حضور امام سجاد علیهما السلام

امام سجاد علیه السلام روزی در مجلسی فرمود: «وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مأمور شد به طرف تبوک حرکت کند، دستور داد امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مدینه بماند. علی علیه السلام عرض کرد: «یا رسول الله! من دوست ندارم از شما جدا باشم.» رسول خدا در اینجا مطلب مهمی فرمود که به «حدیث منزلت» معروف است:

«ای علی! آیا راضی نیستی جایگاهت نسبت به من همان جایگاه هرون نسبت به موسی باشد؟ و همان گونه که هرون وصی موسی بود، تو هم وصی من باشی؟ با این تفاوت که بعد از من دیگر پیامبری نخواهد آمد.»

ای علی! در مدینه بمان و همان اجری را که در بودن با رسول خدا هست، ببر؛ بلکه خداوند معادل پاداش همه افرادی که با حال یقین و اطاعت همراه ایشان هستند، برای تو به تنهایی در نظر خواهد گرفت؛ و چون دوست داری در همه حال به چهره ی محمد بنگری، خداوند به جبرئیل امر فرموده که چشم تو را بینا گرداند تا محمد و اصحابش را ببینی، با آنان باشی و دیگر نیازی به نامه نگاری نداشته باشی.»

یکی از حضار برخاست و از امام سجاد علیه السلام پرسید: «ای فرزند رسول خدا! چگونه چنین چیزی ممکن است در حالی که این نوع تصرفات و معجزات فقط برای پیامبران مقدور است، نه غیر آنها.»

امام سجاد علیه السلام فرمود: «این معجزه رسول خدا بود؛ به دعای رسول خدا بود که حجاب ها از چشم علی علیه السلام کنار رفت.»

امام باقر علیه السلام که در مجلس حاضر بود، فرمود: «ظلم این امت به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب چقدر زیاد است و یاران او چقدر کم! آیا حتی آنچه برای باقی اصحاب پیامبر قبول دارید، برای علی علیه السلام قبول ندارید، در حالی که او برترین صحابه است؟ شما دوستان ابوبکر را دوست دارید و از دشمنانش بیزاری می جوئید؛ همچنین دوستان عمر و عثمان را دوست دارید و از دشمنان آنان نیز بیزاری می جوئید \_ هر کس که باشد. اما به امیرالمؤمنین می رسید، می گوئید دوستانش را دوست داریم ولی از دشمنانش بیزاری نداریم، بلکه آنها را

هم دوست داریم! این کار چگونه جایز است، در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مورد او فرمود: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله» (خداوند! هر کس علی را دوست دارد، او را دوست داشته باش و هر کس او را دشمن می دارد، دشمن بدار؛ هر کس او را یاری کند، یاریش کن و هر کس او را خوار کند، خوارش کن!)

اشکال دیگران آن است که وقتی درباره فضیلتی درباره ی او سخنی گفته می شود، آن را انکار می کنید اما وقتی فضیلتی برای باقی صحابه گفته می شود، قبول می کنید. چرا دست کم علی علیه السلام را در کنار صحابه دیگر قرار نمی دهید؟ چرا وقتی عمر بن خطاب در بین خطبه هایش گفت: «ای ساریه به طرف کوه برو!» از او پرسیدند: «یعنی چه؟» (عمر گفت: «در موقع خطبه نگاه کردم و صحنه جنگ برادرانتان را در نهاوند دیدم؛ خداوند پرده ها را از جلو چشم من برداشت. بعضی از کافران می خواستند از پشت به ساریه حمله کنند. من گفتم ای ساریه برو به طرف کوه تا آنجا پناه بگیری. سپس گفت: «این ساعت یادتان بماند تا خبرش به شما برسد. در حالی که بین مدینه تا نهاوند نزدیک پنجاه روز راه بود. چرا این کلام را از عمر قبول می کنید ولی شبیه این را از علی علیه السلام نمی پذیرید؟! دلایل چیزی نیست مگر اینکه از راه انصاف وارد نمی شوید بلکه خودخواهی و گردنکشی را پیشه خود ساخته اید.»

مناظره امام باقر علیه السلام با عثمان الاعمی

یکی از اهالی بصره به نام عثمان الاعمی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: «حسن بصری می گوید کسی که علمش را پنهان کند، عذابش در قیامت آن قدر شدید است که از بوی گند شکمش، اهل جهنم به ستوه می آیند.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «پس مؤمن آل فرعون باید اهل جهنم و جزو هلاک شدگان باشد؛ در حالی که خداوند او را مدح و ستایش فرموده؛ چون مؤمن آل فرعون، ایمان و علم خودش به حضرت موسی علیه السلام را کتمان کرد تا در موقع

مناسب بتواند به او کمک کند.) (سوره غافر آیه 28)

ای عثمان! علم از زمان رسالت حضرت نوح همیشه پنهان و مکتوم بوده است، زیرا گوهری است که تا ارزش آن را نشناسند و آن را به قصد عمل کردن نیاموزند، باید مخفی بماند. لذا ائمه اطهار علیهم السلام بسیاری از اسرار و مطالب مهم را از اصحاب خود پنهان می کردند و فقط نسبت به اصحاب سِرِّ خود، آن هم در حد ظرفیت و قدرت روحی آنها پرده برداری می فرمودند.

ای عثمان! اگر حسن بصری تمام دنیا را بگردد، به خدا قسم علمی نمی یابد مگر نزد ما، پس او از پیش خود سخن گفته و عقیده اش باطل است.»

سپس امام باقر علیه السلام با حسرت فراوان فرمود: «مصیبت این مردم بر ما زیاد است. اگر آنها را دعوت کنیم، نمی پذیرند و اگر رهایشان کنیم، به وسیله ی غیر ما هدایت نمی یابند. هر طریقی غیر از طریق اهل بیت ضلالت است و گمراهی.»

مناظره امام باقر علیه السلام با ابوحنیفه

امام باقر علیه السلام در مسجد رسول الله نشسته بود. ابوحنیفه وارد شد و گفت: «می توانم نزد شما بنشینم؟»

امام فرمود: «تو مرد مشهوری هستی و من نمی خواهم نزد من بنشینی.»

ابوحنیفه اعتنایی نکرد و نشست و گفت: «آیا شما امام هستی؟»

امام فرمود: «نه.» (شاید منظور امام این بوده که برای ابوحنیفه امام نیست و ابوحنیفه از او پیروی نمی کند.)

ابوحنیفه گفت: «گروهی در کوفه می پندارند که تو امامی.»

حضرت فرمود: «با آنان چه کنم؟»

گفت: «نامه بنویس و به آنها خبر بده!»

امام فرمود: «آنها از من اطاعت نمی کنند. آنها که غایب هستند، مانند شمایند که اکنون اینجا نیستند.»

من به تو گفتم اینجا نشین، تو گوش نکردی. اگر به اهل کوفه هم بنویسم، فرمان

مرا نمی برند.»

ابوحنیفه دیگر نتوانست کلامی بگوید.

## 9 - حوادث شام

سخنان امام در جمع حاجیان در ایام حج

امام در قصر هشام در شام

تعجب هشام از تیراندازی حضرت و پاسخ امام

سوالات هشام و پاسخ های امام باقر

علم غیب ائمه علیهم السلام

اطلاع همه مردم از شهادت علی علیه السلام در شب شهادت

مناظره با مسیحیان:

سوالات عالم نصاری از امام و پاسخ حضرت

در راه بازگشت به شام

تفرین امام در حق مردم مدین

سخنان امام در جمع حاجیان در ایام حج

امام صادق علیه السلام می فرماید:

یک سال که من در خدمت پدرم امام باقر علیه السلام به حج رفته بودم، هشام بن عبدالملک هم به حج آمده بود.

یک روز در مکه در جمع مردم گفتم: «حمد مخصوص خدایی است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به راستی به پیغمبری برانگیخت و ما را به امام گرامی گردانید. ما برگزیدگان خدا بر خلقش و بهترین بندگان او و خلیفه های خداوند در زمین هستیم. سعادت مند کسی است که از ما پیروی کند و بدبخت کسی است که با ما دشمنی ورزد.»

این خبر را برادر هشام به او رسانید.

امام در قصر هشام در شام

ولی هشام در مکه به ما اعتراضی نکرد و به دمشق برگشت؛ ما هم به مدینه برگشتیم. سپس پیکی برای والی مدینه فرستاد که پدرم و مرا به نزد او به دمشق بفرستد. والی مدینه ما را به سوی دمشق روانه کرد.

وقتی وارد شدیم، تا سه روز راهمان نداد. روز چهارم که در مجلس او وارد شدیم، هشام بر تخت پادشاهی خود نشسته بود و لشگریانش در دو صف با اسلحه جلوی او ایستاده بودند. در مقابلش هدفی گذاشته بودند که بزرگان قوم به سوی آن تیر می زدند. هشام رو کرد به پدرم و گفت: «با بزرگان قوم خود تیراندازی کن.»

پدرم فرمود: «من پیرشده ام. مرا معاف بدار!»

هشام گفت: «به حق خدایی که ما را به دین خودش و به رسولش محمد صلی الله علیه و اله وسلم عزیز گردانیده تو را معاف نمی کنم. باید تیراندازی کنی.»

سپس از یکی از حضار خواست تیر و کمان خود را به ایشان بدهد.

امام باقر علیه السلام کمان او را گرفت و تیری در چله کمان گذاشت و بر وسط هدف زد. فریاد آفرین در قلب ها اوج گرفت اما زبان ها بی صدا بود. بعد پدرم تیر دیگری گرفت و در زه کمان گذاشت و آن چنان بر هدف زد که چوبه تیر اول را شکافت و بر میانه هدف نشست.

سپس تیر سوم را بر وسط تیر دوم زد و آن را نیز دو نیم کرد. تا اینکه 9 تیر، یکی پس از دیگری بر وسط هدف اصلی کوبید. تیرها که گویی بر قلب هشام وارد می شد، اضطراب شدیدی در او ایجاد کرد. هشام از روی ناچاری گفت: «خوب تیرانداختی ای ابا جعفر! تو ماهرترین تیرانداز عرب و عجم هستی! مگر نگفتی دیگر از سن من گذشته و من پیر شده ام!»

تعجب هشام از تیراندازی حضرت و پاسخ امام

هشام که از کار خود پشیمان شده بود، تصمیم بر قتل امام باقر علیه السلام

گرفت. سر به زیر انداخت و هیچ نگفت. من و پدرم در مقابلش ایستاده بودیم.

وقتی ایستادن ما به طول انجامید، آثار غضب در صورت مبارک پدر ظاهر گردید.

هشام با مشاهده چهره برافروخته پدرم، ترسید و گفت: «ای محمد به سوی ما بیا!» و برخاست و پدرم را در آغوش گرفت و در سمت راست خود نشاند و سپس مرا در آغوش گرفت و مرا در دست راست پدرم نشاند و به پدر گفت: «قبیله قریش همیشه باید بر عرب و عجم افتخار کند که کسی چون تو در میان ایشان هست. چه کسی این گونه تیراندازی را به تو تعلیم داده و در چه مدت آنرا یاد گرفته ای؟»

پدرم فرمود: «تو خودت می دانی که تیراندازی در میان اهل مدینه رایج است و من هم در جوانی گاهی تیراندازی می کردم ولی دیگر آنرا ترک کرده بودم. چون اصرار کردی، امروز کمان به دست گرفتم و چند تیری پرتاب کردم.»

هشام گفت: «هرگز تا به حال چنین تیراندازی ندیده بودم و اصلاً گمان نمی کردم که در روی زمین کسی باشد که این گونه ماهرانه بتواند تیرهای متعددی به هدف بزند! آیا فرزندان جعفر هم مانند تو می تواند تیراندازی کند؟»

پدرم فرمود: «ما کمال را از یکدیگر به ارث می بریم و هرگز زمین از یکی از ما اهل بیت خالی نیست.»

سوالات هشام و پاسخ های امام باقر

هشام چون این سخن را از پدرم شنید، رنگ چهره اش سرخ شد و سکوت کرد.

بعد سر برداشت و گفت: «مگر همه ی ما فرزندان عبد مناف نیستیم؟»

امام فرمود: «آری؛ ولی خدای متعال، ما را مخصوص گردانیده و از علم خاص خود به ما ارزانی داشته است.»

هشام گفت: «مگر خدای متعال محمد صلی الله علیه وآله وسلم را از نسل عبد مناف به سوی همه مردم مبعوث نگردانید؟ پس این میراث از کجا مخصوص شما شد در حالی که رسول خدا برای همه مبعوث شد و خداوند هم می فرماید "وله میراث السموات والارض" \_ سوره آل عمران آیه، 180 \_ میراث همه آسمانها و زمین مخصوص خداوند است. چگونه فقط شما وارث این علم شدید، در حالی

که پیامبر هم نیستید؟!»

پدرم فرمود: «از آنجا که خداوند به پیامبرش فرمود: «لاتحرک لسانک لتعجل به» (سوره قیامت آیه 16) ولی پیغمبر خود را امر کرد که ما را به آن چه به دیگران نمی گوید، مخصوص گرداند. لذا رسول خدا با برادرش علی علیه السلام سخنانی می گفت که با هیچ یک از صحابه نمی گفت و این آیه نازل شد: "وتعنها اذن واعیه" \_ سوره الحاقه، آیه 12 \_ آنها را گوش های ضبط کننده و نگاه دارنده حفظ می کند.)

پس رسول خدا در مقابل اصحابش فرمود: «من از خداوند طلب کردم که آن گوش ضبط کننده را گوش تو قرار دهد، ای علی! (یعنی آن گوش شنوا که در قرآن می گوید گوش های توست، ای علی!) و لذا امیرالمومنین هنگامی که در کوفه بود، فرمود: «رسول خدا به من هزار باب از علم آموخت که از هر باب، هزار باب گشود شد.» پس این رسول خدا است که از اسرار خود به امیرالمومنین آموخت؛ کما اینکه خداوند هم رسولش را مخصوص اسرار خود قرارداد و این اسرار از پدرمان به ما به ارث رسیده و دیگران در آن سهم ندارند.»

### علم غیب ائمه علیهم السلام

هشام گفت: «علی ادعای علم غیب می کرد، در حالی که خداوند کسی را بر علم غیب خود آگاه نکرده است!»

امام باقر علیه السلام فرمود: «خداوند متعال بر پیامبر کتابی فرستاد که در آن هر چه بود و تا روز قیامت خواهد بود، نوشته شده است. زیرا می فرماید: «ونزلنا علیک الکتاب تبیاناً لکل شیء و هدی و رحمه و بشری للمسلمین.» (سوره نحل، آیه 89 \_ ) و ما بر تو کتابی فرستادیم که روشنگر همه چیز است و برای مسلمانان هدایت و رحمت و بشارت است.»

یا در جای دیگر می فرماید: «و کل شیء احصیناه فی امام مبین.» (سوره یس، آیه 12 \_ ) و ما هر چیزی را در امام مبین با شماره و اندازه می آوریم (و نیز فرمود: «ما فرطنا فی الکتاب من شیء.» (سوره انعام، آیه 38 \_ ) ما در قرآن هیچ چیزی کم نگذاشته ایم.) پس حق تعالی به پیامبرش وحی کرد که از غیب و اسرار عملش

چیزی را باقی نگذارد، مگر آنکه آن را به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب بگوید و نیز رسول مکرم امر فرمود که علی علیه السلام بعد از او قرآن را جمع کند و متولی غسل و کفن و حنوط او باشد و به اصحابش فرمود بر اصحاب و اهل من حرام است که به بدن من نگاه کنند مگر برادرم علی، زیرا که او از من است و من از اویم. هر چه برای من بود، برای اوست و هر وظیفه ای که بر من واجب بوده، بر او واجب است.

اوست که قرض مرا ادا و وعده های مرا وفا می کند. «سپس به اصحابش فرمود:» علی بن ابیطالب بعد از من برای تأویل حقایق و اسرار قرآن خواهد جنگید همان گونه که من برای نزول ظاهر قرآن جنگیدم. «و بدان، ای هشام، که هیچ یک از اصحاب پیامبر تأویل کامل قرآن را نمی دانست مگر علی بن ابیطالب علیه السلام؛ و برای همین است که رسول خدا به اصحابش فرمود:» داناترین شما به علم قضاوت، علی بن ابیطالب است. «و عمر بن خطاب بارها می گفت:» اگر علی علیه السلام نبود، عمر هلاک می شد. «عمر به علم علی علیه السلام گواهی می داد، ولی عده ای هستند که آن را انکار می کنند.»

### اطلاع همه مردم از شهادت علی علیه السلام در شب شهادت

هشام گفت: «ای اباجعفر! مساله ای از تو میپرسم.» پدرم امام باقر (علیه السلام) فرمود: «پپرس اگر بدانم جواب گویم و گرنه میگویم نمیدانم.» هشام پرسید: «شبی که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) شهید شد، مردمی که در شهر نبودند، بلکه در شهرهای دور دست بودند، از کجا فهمیدند؟!» پدرم فرمود: «در آن شب هیچ سنگی را از روی زمین برنمیداشتند، مگر اینکه میدیدند در زیر آن خون تازه است. جریان خون تازه در زیر سنگها در شب وفات هارون برادر موسی و نیز شب کشته شدن یوشع بن نون و شب به آسمان رفتن حضرت عیسی بن مریم و بالاخره شب شهادت امام حسین (علیه السلام) هم اتفاق افتاده است.

در این هنگام هشام که جوابهای دندان شکن امام باقر (علیه السلام) را شنیده بود سر خود را بزییر انداخت و مدتی طولانی به فکر فرو رفت. سپس سر بلند کرد و



گفت: « اگر حاجتی داری، از من طلب کن. » حضرت فرمود: « اهل و عیال من از خروجم از مدینه، در وحشت بودند. » هشام گفت: « خداوند وحشت آنها را به انس تبدیل کند. دیگر اینجا توقف نکنید و همین امروز به مدینه برگردید. »

### مناظره با مسیحیان:

چون از آنجا خارج شدیم، جماعت کثیری نشستہ بودند. امام باقر (علیه السلام) پرسیدند: « اینها چه کسانی هستند؟ » حاجب هشام که همراه ما بود، گفت اینان قسّ پسان و رهبانان نصاری هستند. در این کوه عالمی دارند که از همه علمای آنان، داناتر است. سالی یک بار، نزد او جمع میشوند و مسائل خود را از او می پرسند.

پدرم امام باقر (علیه السلام) سر خود را با کناره ردانش پوشاند و من هم چنان کردم و در بین آنها نشستیم. خبر شرکت پدرم به هشام رسید. هشام دستور داد که بعضی از غلامانش بیایند تا ببینند چه میشود. در این هنگام آن عالم بزرگ نصاری، بیرون آمد. او بسیار پیر بود، ابروهای خود را با دستمال حریر زرد بسته بود.

چشمانش را که مانند چشمان افعی بود، به گردش درآورد و وقتی پدرم را دید، گفت: « تو از مایی یا از امت مرحومه ای؟ » حضرت فرمود: « از امت مرحومه ام. » پرسید: « از علماء آنها هستی یا از جاهلین شان؟ » حضرت فرمود: « از جاهلین آنها نیستم. »

سئوالات عالم نصاری از امام و پاسخ حضرت

پس بسیار مضطرب شد و گفت: « من سؤال کنم یا شما سؤال میکنید؟ » حضرت فرمود: « سؤال کن! » عالم بزرگ نصاری پرسید: « شما چگونه ادّعا میکنید که اهل بهشت میخورند و می آشامند ولی فضولات ندارند و شاهد بر آن چیست؟ » امام باقر (علیه السلام) فرمود: « شاهد بر این مدّعا جنین است در شکم مادرش که میخورد، ولی فضولات ندارد. »

آن عالم مضطرب شد و گفت: « مگر نگفتید من از علما آنها نیستم؟! » حضرت

فرمود: « من گفتم من از جهال آنها نیستم.» گفت: « مسأله ای دیگر بپرسم؟ » حضرت فرمود: « بپرس!» گفت: « چگونه ادعا میکنید که میوه بهشت همیشه تازه است و هیچگاه تمامی ندارد. شاهد بر آن چیست؟ » حضرت فرمود: « مانند تورات و انجیل و زبور و قرآن که هر چه از آن توشه برمیگیرند، تمام نمیشود و همیشه تازه است یا مانند چراغی است که اگر صد هزار چراغ دیگر از آن بیفروزند، کم نمیشود.» گفت: « خبر بده از ساعتی که نه جزو روز است، نه جزو شب.»

حضرت فرمود: « آن ساعت بین الطلوعین است. طلوع فجر و طلوع آفتاب که در آن ساعت بیماران آرام میگیرند و آنها که در شب بی خوابی کشیده اند، به خواب میروند و بیهوشان به هوش می آیند. خداوند آن ساعت را در دنیا باری رغبت کنندگان به سوی او قرار داده و برای توشه برداران برای آخرت، دلیل واضحی ساخته و برای انکار کنندگان متکبر که عملی در آن ساعت از طاعات و عبادات انجام نمیدهند، حجت رسا گردانیده است.

در این وقت عالم بزرگ نصاری فریادی کشید و گفت یک مسأله مانده به خدا قسم نخواهی توانست آنرا جواب دهی ابداً.»

حضرت باقر فرمود: « که قسم خود را میشکنی! گفت خبر ده مرا از آن دو فرزندی که در یک روز به دنیا آمدند و در یک روز از دنیا رفتند ولی عمر یکی پنجاه سال بود و عمر دیگری صد و پنجاه سال؟! » امام باقر (علیه السلام) فرمودند: « آنها عزیز و عزیزه بودند که در یک روز متولد شدند. وقتی هر دو به سن بیست و پنج سالگی رسیدند، عزیز در حالی که بر درازگوشی سوار بود، از قریه ای در انطاکیه گذر کرد و دید آن قریه زیر و رو شده و همه اهلس مرده اند. از روی تعجب گفت:

«خداوند اینها را چگونه زنده میکند؟» (سوره بقره آیه 259) خداوند او را همان جا میراند.

صد سال طول کشید و سپس او را زنده کرد و درازگوشش را هم جلوی او زنده کرد و او دو مرتبه به خانه اش برگشت.

اما برادرش عزیزه که پیر شده بود، و 125 سال عمر داشت، برادرش عزیز را

نشناخت. عزیر گفت: « مرا به مهمانی بپذیر! » عزیره قبول کرد. وقتی داخل خانه برادر آمد، پسرها و نوه های عزیره هم پیر شده بودند. عزیر جریان خودش را با برادرش گفت. آنها کم کم چیزهایی را به یاد آوردند و عزیره گفت: « عجب جوانی هستی! من کسی را به این جوانی ندیده ام که جریانات جوانی من و برادرم را به این خوبی و کاملی بداند. آیا تو اهل آسمانی یا اهل زمینی؟! » در اینجا عزیر خود را معرفی کرد و گفت: « ای عزیره! من برادرت عزیرم که خداوند مرا صد سال میرانده است و دوباره زنده کرده تا یقین من زیاد شود و خدا بر همه چیزی تواناست.

این دو برادر عزیر 25 سال در کنار هم زندگی کردند و 25 سال گذشت و خداوند هر دوی آنها در یک روز میراند.

در این حال عالم نصرانی که بسیار مضطرب شده بود، برخاست و با عصبانیت گفت: « شما کسی را که از من عالمتر است آورده اید تا مرا رسوا کنید. من دیگر با شما سخنی نمیگویم. » او را به دیرش که در آن کوه بود برگرداندند.

و در روایت دیگری می فرماید: « آن عالم نصاری خدمت امام باقر علیه السلام رسید و نام آن حضرت و پدر و مادرشان را پرسید و توسط آن حضرت مسلمان شد. »

در راه بازگشت به شام

امام صادق (علیه السلام) میفرماید با پدرم به محل سکونتشان در شام بازگشتیم.

این خبر به هشام رسید. او برای پدرم هدایایی فرستاد و پیغام داد که فوراً بیرون برویم؛ زیرا سخنان پدرم مردم را مضطرب و منقلب کرده بود.

با پدرم امام باقر (علیه السلام) از دمشق بطرف مدینه به راه افتادیم و هشام هم قبل از ما به والیان همه شهرهای بین راه خبر داده بود که دو نفر فرزندان ابو تراب امیرالمومنین علی (علیه السلام) به طرف شما رهسپارند. بدانید آنها ساحرند و دروغگو و از دین اسلام برگشته به دین نصاری در آمده اند.

هرگز با آنها مدارا نکنید و اعلام کنید که مردم چیزی به آنها نفروشد و به آنها

سلام نکنند. من میخواستم آنها را بکشم ولی ملاحظه نزدیکی آنها را به رسول خدا کردم. این خبر به همه شهرها رسید. وقتی نزدیک شهر مدین رسیدیم، پدرم امام باقر (علیه السلام) غلامان خود را فرستادند تا منزلی بگیرند و طعامی تهیه کنند و برای چارپایان علفی بخرند. اما به دستور هشام، دروازه شهر را بر ما بستند و ما را دشنام دادند و به امیرالمومنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) ناسزا گفتند.

پدرم به ملاطفت با آنها سخن گفت که از خدا بترسید و اینچنین سخت نگیرید.

ما آن چنان که به شما خبر داده اند نیستیم. بر فرض همانطور هم باشیم با ما معامله کنید، همانگونه که با یهود و نصاری معامله می کنید. چرا به ما طعام نمی فروشید؟» آن بدبختان غفلت زده که مدتهای طولانی از زمان معاویه به بعد، بغض امیرالمومنین را در دل پرورانده بودند، گفتند شما از یهود و نصاری و مجوس بدترید. ما به شما غذا نمیدهیم تا خودتان و چارپایانتان از گرسنگی جان دهید.» هر چه امام باقر (علیه السلام) آنها را نصیحت کرد، سرکشی و سنگدلی آنها بیشتر میشد.

### نفرین امام در حق مردم مدین

در این حال امام باقر (علیه السلام) از مرکب خود پیاده شد و فرمود: «ای جعفر! همین جا باش و جایی نرو!» و از کوهی که در کنار شهر مدین بود، بالا رفت و مردم شهر آن حضرت را نگاه میکردند. وقتی حضرت به بالای کوه رسید، رو کرد به مردم و دست خود بر گوش گذاشت و با فریاد بلند آیات مربوط به شهر مدین و پیغمبرشان حضرت شعیب را خواند: «و ما شعیب را به سوی مدین فرستادیم. او گفت «ای قوم خدا را عبادت و بندگی کنید! شما را جز الله خدایی نیست.»

ای مردم پیمانۀ و ترازو را کم نگذارید. کم فروشی نکنید! من شما را به خیر راهنمایی میکنم و بر شما میترسم از آن روزی که عذابش فراگیر است. و ای قوم! پیمانۀ و ترازو را به عدل بدهید و چیزی از مردم کم نکنید و در زمین، فتنه و فساد به پا نکنید. "بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین" آنچه خداوند برای شما باقی گذارده است برای شما بهتر است اگر ایمان بیاورید. (سوره هود، آیات 86 و 85) سپس

امام باقر علیه السلام با صوت بلند فرمودند: « به خدا قسم، ما بقیه الله در زمین هستیم.»

در این حال خداوند امر فرمود و بادی شدید وزیدن گرفت که هوا تیره و تار شد.

مردم به بالای پشت بامها رفتند و در میان آنها پیرمردی بود که صدای پدرم امام باقر (علیه السلام) را میشنید. پیرمرد فریاد زد: « ای اهل مدین از خدا بترسید این مرد در همانجا ایستاده است که پیغمبر شهر مدین حضرت شعیب آنجا ایستاد و بر قومش نفرین نمود. اگر درهای شهر را برایشان باز نکنید، عذاب خداوند خواهد آمد و شما را فرا خواهد گرفت.

من شما را پند میدهم و دیگر عذری نخواهید داشت.»

مردم از دیدن این منظره ترسیدند و درها را باز کردند و به امام باقر (علیه السلام) و همراهانشان جا و طعام دادند. تمام این جریانات را برای هشام نوشتند و هشام دستور داد آن پیرمرد را به قتل رساندند و سپس هشام به عامل خود در مدینه دستور داد تا پدرم را به سَم کشته که در طعام یا نوشیدنی می ریزند به شهادت برساند.

### منابع کتاب بیواسطه و با واسطه

«الف»

1- اصول کافی،

2- اسعاف الراغبین، در حاشیه نورالابصار.

3- اعلام النساء.

4- اعلام الوری بأعلام الهدی: الطبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن،

، بیروت، دار المعرفه، 1399 ه. ق، ص 251.

5- الزام الناصب:

6- انساب الطالبین علی بن محمد علوی نسابه (از بزرگان قرن پنجم هجری

7- الأئمة الاثنی عشر، شاهم معروف الحسنی.

ص: 714

8- الغیبه شیخ طوسی.

9- العروه الوثقی (للسید الیزدی)، ج2، ص 105.

10- الامام المهدي:.

11- الاعلام الوری باعلام الهدی امین الاسلام طبرسی

12- الاحتجاج علامه طبرسی،

13- الخرائج و الحرائج راوندی.

14- الاربلی، علی بن عیسی،

15- الارشاد، مفید، محمد بن محمد، تهران، انتشارات دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

چاپ چهارم، 1378 ه. ش، ج2، ص200.

16- المقنع

«ب»

17- بحار الانوار: مجلسی، محمد باقر، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1404 ه. ق،

18- برگی از دفتر آفتاب، رضا باقی زاده، نشر مشهور، چ دهم، قم، 1382.

19- بشاره الاسلام:.

«ت»

20- تاریخ عصر غیبت،

21- تراجم سیدات بنت النبوه.

22- تاریخ سامرا:.

23- تذکره الخواص.

24- تحریر الوسیله،

25- تهذیب الأحکام: شیخ طوسی.

«ج»

26- جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام:.

27- جمال الاسبوع

«ح»

ص: 715

28- حضرت سکینه و...، علامه مقرر.

«د»

29- دایره المعارف تشیع:.

30- در پاسخ بدخواهان: احمد کسروی.

31- دایره المعارف الشیعه العامه:.

32- در محضر آیت الله بهجت، محمد حسین رخشاد، نشر سماء، ج 3، قم،

1382.

«ر»

33- ربیع الاسبوع، ص 181 به نقل از جمال الاسبوع

34- ریاحین الشریعه: شیخ ذبیح الله محلاتی در ترجمه دانشمندان بانوان شیعه

ناشر: دارالکتب الاسلامیه.

35- روزگار رهایی.

«ز»

36- زنان مردآفرین، محمد محمدی اشتهااردی.

«س»

37- سیره الأئمه الاثنی عشر، شاهم معروف الحسنی.

38- سیمای فرزندگان، رضا مختاری، ج 16، بوستان کتاب، قم، 1386، ص 139.

«ع»

39- عدل الهی: مرتضی مطهری.

40- عیون أخبار الرضا علیه السلام.

«ف»



«ق»

42-قصه کربلا، نظری منفرد، علی، قم، انتشارات سرور، 1379 ه. ش،

43-قطعه ای از بهشت: علی نجاتی سیرجانی، جامع ترین تاریخ واقعه کربلا

موسسه فرهنگی انتشاراتی نقش / چاپ اول، 1383.

ص:716

44- قاموس الرجال ؛

«ک»

45- كشف الغمه في معرفه الاثمه، تهران، كتاب فروشى اسلاميه، بيتا.

«ل»

46- لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مكرم، بيروت، دار احياء التراث العربى،

چاپ اول، 1416 ه . ق.

«م»

47- مؤسسه تحقيقاتى حضرت ولى عصر.

48- مجالس السنيه

49- محجه البيضاء ملا محسن كاشانى.

50- مفاخر اسلام:

51- منتهى الامال حاج شيخ عباس قمى.

52- محدثات شيعه، دكتور غروى نايينى.

53- منتخب، طريحي.

54- منتخب الاثر: لطف الله گلپايگانى.

55- معالى السبطين، حايرى، محمد مهدى، قم، منشورات الرضى، 1363 ه ش .

56- مستدرک الوسائل: محدث نورى.

57- مقتل الحسين (عليه السلام)، مقررّم.

58- مصباح المتهدجد: كفعمى

59- معارف و معاريف،

60- مفاتيح الجنان: شيخ عباس قمى.

61- مجله خُلُق، شماره 8.

62- من لا يحضره الفقيه: شيخ صدوق.

63- ميزان الحكمه، محمدى رى شهرى.

«ن»

64- نفس المهموم: شيخ عباس قمى.

ص: 717

«و»

65- وسائل الشيعه: شيخ حرّ عاملي.

66- وفاه العسكري:

«ه»

67- همراه با ماه شعبان: آقاي دكتور امين اوحدي

«ي»

68- ينابيع الموده: شيخ سليمان قندوزي حنفي.

ص: 718

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

